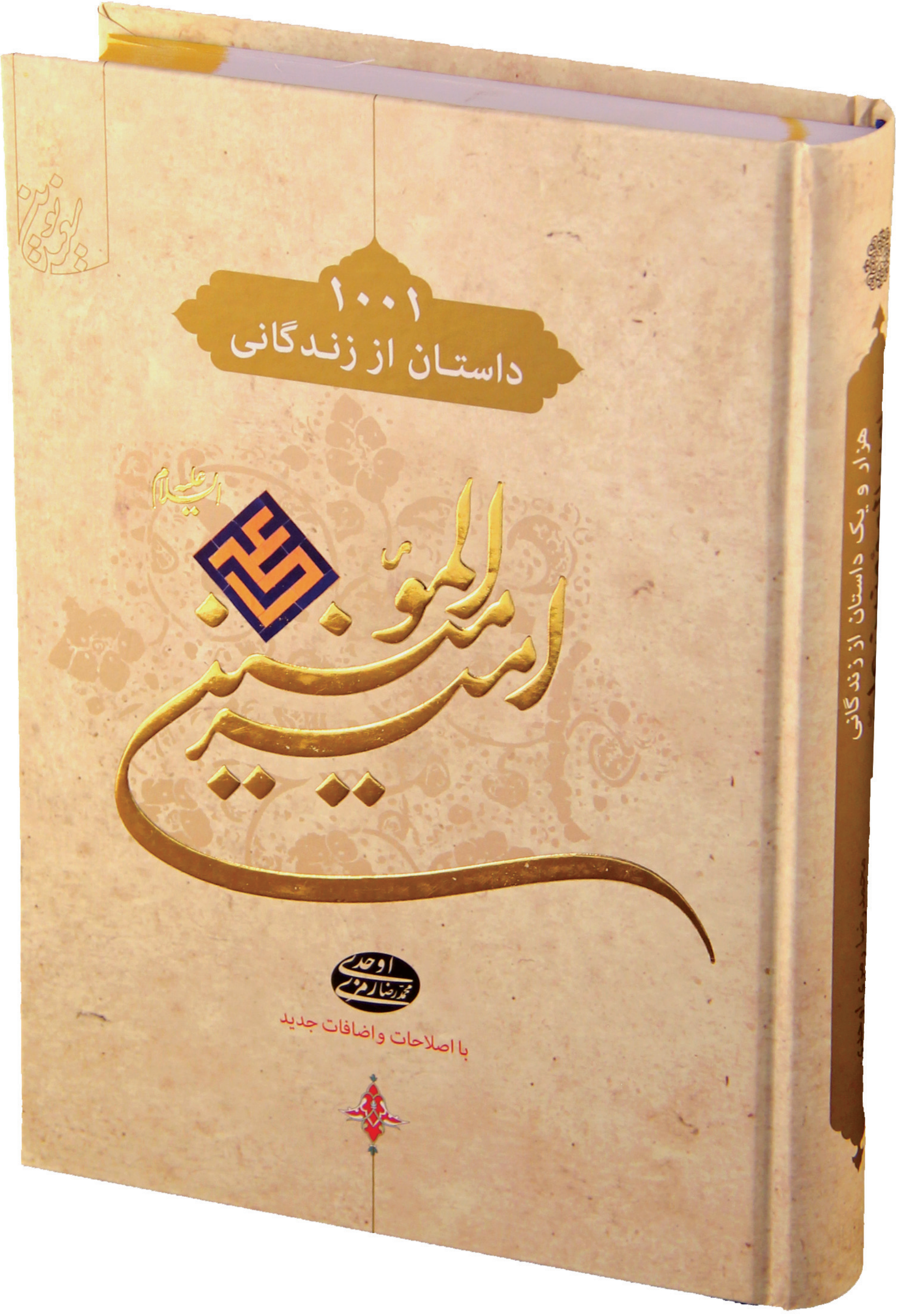

۱۰۰۱
داستان از زندگانی
امیرالمؤمنین علی علیه السلام
محمدرضا رمزی اوحدی
با اصلاحات واضافات جدید
هزار و یک داستان از زندگانی

فصل اول

تولد تا بعثت

فصل دوم

از بعثت تا رحلت پیامبر 9

فصل سوم

دوران خانه‌نشینی امام علی 7

فصل چهارم

حکومتداری امام علی 7

فصل پنجم

داستان‌های متفرقه از زندگی امام علی 7

انتشارات سعید نوین

فصل اول

پیامبر خدا به علی 7 فرمود:

یاعلی! خلقنی الله تعالی و انت
من نور الله حین خَلَقَ آدم...

ای علی! خداوند متعال من و تو را
به هنگام آفرینش آدم 7 از نور
خود آفرید.

امالی طوسی، ص۲۹۵، حدیث ۵۷۷

تولد تا بعثت

۱. خبر تولد علی 7

امام صادق 7 فرمود: هنگامی‌که پیغمبر خدا 9 از مادر متولد شد، فاطمه بنت‌اسد 3 نزد همسـر خود ابوطالب 7 (پدر علی 7) آمد و مژده تولد پیامبر اسلام 9 را به او داد، ابوطالب 7 به او فرمود: یک سـبت (روزگار دراز و طولانی) صبر کن من هم مژده تولد مانند آن را که جز نبوت ندارد، به تو خواهم داد، آن‌گاه امام فرمود: سبت مدت سی سال است و فاصله زمانی بین تولد پیامبر اسلام 9 تا تولد امیرالمؤمنین 7 سی سال بود.[۱]

۲. دستهایم رو به خداست!!

وقتی حضرت امیر 7 بدنیا آمد، فاطمه بنت‌اسـد 3 همانند سایر نوزادان علی 7 را قنداق می‌کرد و دسـت‌های آن حضرت را در قنداق می‌بست. اما بعد از این‌که فاطمه به سـراغ علی 7 می‌آمد، مشاهده می‌کرد دسـت‌های آن حضرت بیرون از قنداق است و پارچه‌ها هم پاره شده است، فاطمه بنت‌اسد 3 دو پارچه مصری محکم آورد دست‌های آن حضرت را محکم‌تر از قبل بست و آن‌گاه حضرت را در گهواره خود گذاشت، حضرت امیر 7 با تکانی، مجدد دستمال‌ها را پاره کرد و دست خود را از قنداق بیرون آورد، مجدد فاطمه بنت‌اسد 3 با سه پارچه محکم دست‌های حضرت را می‌بندد، اجمالاً تا هفت بار و هفت پارچه بر روی هم، دست‌های حضرت را در قنداق می‌بندد باز حضرت دستان خود را باز می‌نماید. آن‌گاه حضرت علی 7 به مادر خود می‌فرماید.

«مادر دست مرا رها کن، دست علی باید باز باشد تا به درگاه خدا بلند باشد.»[۲]

۳. تربیت علی 7 در دامان پیامبر 9

وقتی فاطمه بنت‌اسـد 3 مادر گرامی‌حضرت امیر 7 آن حضـرت را به دنیا آورد، از عمر مبارک رسـول‌خدا 9 سی‌سال می‌گذشـت. پیامبر اکرم 9 آن کودک را سخت دوسـت می‌داشـت از این رو به مادرش فاطمه بنت‌اسد 3 گفت: گهواره علی 7 را در کنار بسـتر من بگذار! از آن پس رسـول‌خدا 9 تربیت و پرورش بیشتر علی را به عهده گرفت و به هنگام شستشو خودش علی 7 را می‌شست و شیر به دهانش می‌ریخت و در

۱. *معاني الاخبار*، ج۲، ص۴۳۱.
۲. *غاية المرام*.

موقع خواب گهواره‌اش را تکان می‌داد و در بیداری با او سخن می‌گفت، و او را بر سینه خود می‌فشرد... و همیشه او را به دوش می‌گرفت و در کوه‌ها و دره‌ها و بیابان‌های مکّه او را به گردش می‌برد.[1]

٤ـ جوانمرد نوجوانان

ابوطالب 7 پدر حضرت علی 7 نام علی 7 را ظهیر می‌گفت: چرا که بسیاری از مواقع او فرزندان و برادر زاده‌های خود را جمع می‌کرد و به آنان دستور می‌داد که با هم کشتی بگیرند، البته این یک نوع تفریح رایج در عرب بود، علی 7 آن موقع کودک بود و دارای بازوانی درشت و کوتاه. علی 7 آستین‌های خود را بالا می‌زد و با بزرگ و کوچک از برادران و عموزاده‌های خویش کشتی می‌گرفت بطوری که با یک چرخش و بکار بردن فن خاصی پشت همه آن‌ها را به خاک می‌برد، پدرش نیز او را تشویق می‌کرد و می‌فرمود: علی 7 پیروز شد، بدین سبب او را ظهیر نامیده‌اند.[2]

٥ـ نور و نشانه‌ی خدا در زمین

در حدیثی قدسی است که وقتی رسول‌خدا 9 به معراج تشریف بردند از طرف خداوند متعال به وجود مبارکشان خطاب شد که... **یا احمد!... خلقتک من نوري و خلقت علیاً من نورک...**

یعنی: ای رسول من تو را از نور خودم خلق کردم و علی را از نور مبارک تو...

لذا در سوره‌ی مبارکه نور آیه ۳۵ می‌فرماید: **الله نور السماوات و الارض** و در زیارت جامعه‌کبیره می‌توان مقداری به معنای این آیه دست یافت آنجا که آمده است: **کلا مکم نور، فافهم و تامل**

٦ـ لقب قضم برای علی 7

جنگ احد بود «**طلحة بن ابی طلحه**» قهرمان و پرچمدار غول پیکر دشمن به میدان تاخت. امام علی 7 به میدان او رفت و درگیری شدیدی پدید آمد و سرانجام طلحه

۱. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۹.
۲. *معاني الاخبار*، ج۱، ص۱۴۲.

بدســـت علی 7 کشته شد. هنگامی‌که طلحه با علی 7 روبرو شد فریاد زد یا قضم و به نقل دیگر گفت: یاقضیم. شخصی از امام صادق 7 پرسید: چرا دشمن، علی را با این لقب (قضم) خواند؟ امام‌صادق 7 فرمـــود: این لقب را برای این به علی 7 گفت که در آغاز بعثت در مکّه مشـــرکان به پیامبر 9 آزار می‌رساندند ولی تا ابوطالب پدر علی 7 همراه پیامبر 9 بود کســـی جرأت جسارت به پیامبر 9 را نداشت. تا این‌که مشرکان عده‌ای از کودکان را واداشتند تا به ســـوی پیامبر 9 سنگ بیندازند. هنگامی‌که پیامبر 9 از خانه خود بیرون می‌آمد، کودکان ســـنگ و خاک به طرف پیامبر 9 می‌انداختند. پیامبر 9 از این جریان رنج آور (با توجه به این‌که موضوع به میان کودکان کشـــیده شـــده بود) به علی 7 (که در آن زمان حدود ســـیزده ســـال داشت) شکایت کرد. علی 7 عرض کرد: پدرم و مادرم به فدایت ای رسول‌خدا 9 هر گاه از خانه بیرون رفتید مرا نیز با خود بیرون ببرید. پیامبر 9 همراه علی 7 از خانه بیرون آمدند کودکان مشرکین، طبق معمول خود، به سوی پیامبر 9 سنگ انداختند. علی 7 به سوی آن‌ها حمله می‌کرد و هر گاه به آن‌ها می‌رســـید گوش و بینی آن‌ها را فشار می‌داد و در هم می‌کوبید کودکان بر اثر درد شدید گریه می‌کردند و به خانه خود باز می‌گشتند، پدرانشان می‌پرسیدند چرا گریه می‌کنید؟ در پاسخ می‌گفتند: قضمنا عَلیٌّ قَضَمنا علی «علی 7 ما را گوشمالی داد» از این رو علی 7 را به عنوان قضم یاد کردند (یعنی گوشمال دهنده و درهم کوبنده).[1]

غالب در جمله غزوه ها به شجاعت **خاصه به، بدر و حنین و خیبر و خندق**[2]

۷. مشاهدات قبلی

امیرالمؤمنین 7 در مورد مشاهدات قلبی خود در آغاز بعثت پیامبر 9 می‌فرمایند: «اری نور الوحی و الرسالة و اشم و ریح النبوة... در آن هنـــگام نور وحی و رســـالت را می‌دیدم و بوی نبوت را (از رسول‌خدا 9) استشمام می‌کردم.»[3]

ســـپس (امام 7) ادامه می‌دهد: «و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحی علیه صلی الله و علیه و آله؛» هنگامی‌که وحی بر پیامبر خدا 9 نازل شـــد صدای ناله شـــیطان را شـــنیدم: «فقلت یا رسول الله ما هذه الزلة فقال: هذا الشیطان قد آیس من عبادته» امـــام

۱. *بحارالانوار*، ج۲۰، ص ۵۲، باب ۱۲.
۲. عبدالصمد حقیقت.
۳. *نهج‌البلاغه*، خطبه۱۹۲.

می‌فرماید: که پس از شنیدن صدای ناله با گوش‌جان از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله 9 این ناله چیست؟ فرمود: این ناله، ناله شیطان است که از پرستش خود نومید شده است در اینجا پیامبر اسلام 9 خطاب به امیرالمؤمنین 7 فرمود: «**انك تسمع ما اسمع وتری ما اری الا انك لست بنبی و لكنك وزیر...** تو می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را که من می‌بینم تنها تفاوت من با تو این است که تو پیامبر نیستی ولی وزیر من هستی».

۸. پرورش دهنده علی 7

هنگامی‌که علی 7 به سن حدود شش‌سالگی رسید، قحطی و کمبود سراسر مکّه و اطراف آن‌را فرا گرفت، ابوطالب 7 پدر علی 7 که مرد آبرومند و عیالواری بود در مضیقه سختی قرار گرفت، خویشان ابوطالب 7 تصمیم گرفتند سرپرستی بعضی از فرزندان او را به عهده بگیرند رسول اکرم 9 نزد عمویش ابوطالب 7 آمد و فرمود: «علی 7 را به من واگذار تا سرپرستی او را به عهده بگیرم و در پرورش او کوشا باشم» ابوطالب 7 پیشنهاد رسول اکرم 9 را پذیرفت از آن پس علی 7 به خانه پیامبر 9 راه یافت و تحت نظارت و پرورش مستقیم و مخصوص آن حضرت قرار گرفت تا آن هنگام که پیامبر 9 ، به پیامبری مبعوث گردید. نخستین کسی که به آن حضرت ایمان آورد امام علی 7 بود که در آن هنگام ده سال داشت به این ترتیب آن حضرت پرورش‌یافته پیامبر 9 بود و تمام ذرات وجودش با رهنمودهای پیامبر 9 رشد و نمود.[۱]

نوشته بر در فردوس کاتبان قضا   نبی رسول و ولیعهد حیدر کرار[۲]

۹. مولود قرآن خوان!

عباس‌بن‌عبدالمطلب روایت کرده زمانی که علی‌بن‌ابیطالب 7 بدنیا آمد قنداقه او را به دست حضرت رسول 9 دادند. حضرت علی 7 به تلاوت آیات اولیه سوره مؤمنون و آیات بعدی آن پرداخت و وقتی به آیه **اولئك هم الوارثون** رسید رسول اکرم 9 فرمود: به خدا قسم! که ای علی! تو امیر ایشان می‌باشی.[۳]

---

۱. *فصول المهمه ابن صباغ مالکي حنفي*.
۲. حافظ شیرازی.
۳. *دایرة المعارف علوي*، ج۱۰، ص۴۳۱.

۱۰. کودک خوش اقبال و فرخنده!

جابـــر گوید: امام باقر 7 به من خبر داد: یکی از زنان طایفه بنی‌هلال، دایه حضرت علی 7 بود که در زمان شـــیرخوارگی در خیمه خود به امام شـــیر می‌داد و نگهداریش می‌کرد، آن زن پســـری داشت که برادر همشـــیر علی 7 به حساب می‌آمد ولی سنّش یازده ماه و چند روز از علی 7 بیشـــتر بود در کنار خیمه آنان چاهی قدیمی قرار داشـــت روزی آن طفل بر لب چاه آمد و ســـر خود را داخـــل آن نمود علی 7 به دنبال او رفت، ولی پای علی 7 به ریســـمان‌های خیمه پیچیده شـــد و آن‌گاه با حرکت خود باعث شد طناب‌ها کشیده شوند وقتی خود را به برادر رضاعی‌اش رساند یک پا و دست او را گرفت به این صورت که دســـت او را در دهان و پایش را به دست گرفت تا از افتادن او در چاه آب جلوگیری کند. در این موقع مادر رضاعی علی 7 از راه رســـید و صحنه را مشاهده کرد و شروع کرد به فریاد زدن!! که علی فرزندم را نگه داشته تا در چاه نیفتد سپس هر دو کودک را از سر چاه دور کردند مردم نیز از نیروی طفلی با آن سن و سال در شگفتی فرو رفته بودند، که با گیرکردن پای علی 7 به طناب‌های خیمه چگونه خود را کشـــیده تا دستش را به برادرش برساند لذا بدین جهت مادر رضاعیش امام را میمون نامید یعنی مبـــارک و فرخنده و آن کودک در میان طایفه بنی‌هلال به معلق میمون شـــهرت یافته بود.[۱]

۱۱. قبله حاجات علی 7

حضرت علی 7 در حمل مادر خود فاطمه‌بن‌اســـد بود وقتی حضرت رسول اکرم 9 فاطمه‌بنت‌اســـد را می‌دیدند، اگر فاطمه نشسته بود بی‌اختیار از جای خود برمی‌خاست لذا از جناب فاطمه بنت‌اسد 3 سؤال می‌کردند چرا تو با حمل بچه‌ای که داری بر می‌خیزی، فرمود: حالت عجیبی در خود می‌بینم هر وقت شما را می‌بینم بچه در رحم من به حرکت می‌آیـــد و متوجه می‌شـــوم که فرزندم قیام نموده آن‌گاه هنگام دیدن شـــما بی‌اختیار بر می‌خیزم و چون شـــما، در پیش من از طرفی به طرف دیگر می‌روید فی‌الفور جنین من نیز به همان سمت به حرکت در می‌آید بنابراین من نیز ناچارم روی خود را به آن طرف نمایم، لذا حضرت علی 7 از مرتبت حضرت رســـول اکرم 9 مطلع بوده در هنگامی‌که

۱. *معاني الاخبار*، ج۱، ص۱۴۰.

هنوز تولد نیافته بود و این نیســت مگر از خواص نفس قدســی لذا اهل تسنن به همین دلیــل وقتی که نام مبارک علی 7 را به زبان می‌آورند می‌گویند کرم الله وجهه (خداوند بر مقامش بیفزاید) و فقط درباره علی 7 این جمله را می‌گویند ولی درباره سایر صحابه جمله (رضی الله عنه) می‌گویند.[۱]

۱۲. تولد علی 7

علی 7 اولین هاشمی است که پدر و مادرش هاشمی بودند (فاطمه بنت‌اسدبن‌هاشم و ابوطالب‌ابن‌عبدالمطلب بن هاشــم) حضرت امیر در روز جمعه ۱۳ رجب ده سال قبل از بعثت پیامبر 9 و ۲۳ ســال پیش از هجرت پیامبر اسلام 9 در شهر مکّه و در خانه خدا به دنیا آمــد. ابن‌قعنب می‌گوید: با عباس‌بن‌عبدالمطلب و گروهی دیگر رویاروی خانه‌ی خدا نشسته بودیم فاطمه بنت‌اسد 3 به سوی خانه‌ی خدا آمد و ایستاد و گفت: «خداوندا به تو و پیامبرانت و کتاب‌هایشان ایمان دارم. گفتار ابراهیم 7 جد خود را راستین می‌دانم همان‌گونــه این خانه را به فرمان تو بنا نهاد... تو را به او، و به این کودک که با خود در شــکم دارم، ســوگند می‌دهم که تولّدش را بر من آسان کن» در همین هنگام به چشم خویش همه ما دیدیم که دیوار خانه‌ی خدا از هم شکافت و آن گرامی‌بانو پا به درون آن گذارد و دیوار دوباره به هم آمد ما هم شتابناک برخاستیم تا در خانه‌خدا را باز کنیم اما هر چه کردیم باز نشد... و دانستیم که این حکمت خداوندی است. سپس فاطمه بنت‌اسد 3 بعد از چهار روز با کودک خود از خانه کعبه بیرون آمد. طبق پاره‌ای از روایات ابوطالب 7 در هنگام ولادت حضرت علی 7 در مکّه حضور نداشــت، آن‌گاه که ابوطالب آمد، فرزند را از مادر گرفت و به همراه فاطمه به سمت خانه کعبه رفت و از خدای کعبه خواست که نام او را هم خود معین کند و شــعری در پی درخواستش خواند: «ای پروردگار شب‌های تیره و تاریک، ای پروردگار ماه نورانی و درخشــان، به امر خود برای ما بیان کن، که چه ســزاوار می‌بینی درباره این فرزند» و او فکر می‌کرد نــام فرزند خود را چه بگذارد ورقه سبزی از آسمان فرود آمد که روی آن نوشته شده بود:

خصصتما بالولد الزکی — الطاهر المُنتَجِب المرضی
فاســمُهُ من شامخ علی — عــلی اشتق من الـعلی

۱. محقــق جلال الدین دوانی، *رساله نورالهدیة*، ص۲۲ و ۷۵؛ محقق دوانی از علمای بزرگ اهل تســنن متوفی ۹۰۸ ه بوده که در اواخر عمر شیعه شده و مطالب فوق را در کتاب خود ذکر کرده است.

یعنی: شما زن و شوهر را به وجود فرزندی پاک مفتخر ساختیم. فرزندی که پاکیزه و برگزیده و مورد پســـند خداست. نام او را به سبب عظمتش علی گذاشتیم. نام علی از نام خدای علی اعلی مشتق است.[1]

۱۳. کودک بت شکن

حضرت علـــی 7 دوران کودکی خود را می‌گذرانیـــد. روزی پدرش ابوطالب 7 نزد همســـرش فاطمه بنت‌اســـد 3 آمد و گفت: علی 7 را دیدم که بت‌های بت‌پرستان را می‌شـــکند. می‌ترســـم که بزرگان قریش با خبر شوند و به او آسیب برسانند، فاطمه مادر علی گفت: شـــگفتا من خبری عجیب‌تـــر از این به تو بدهم آن هنگامی‌که علی 7 بچه بود و در رحم من قرار داشـــت روزی کنار کعبه رفتم به طواف کعبه، قصد پرســـتش خدا را کردم. بت‌پرســـتان، بت‌های خود را در محلی در کنار کعبه گذاشته بودند. وقتی که در طواف به روبروی آن محل رسیدم علی 7 در رحمم آنچنان دو پای خود را فشار می‌داد که من از نزدیک‌شدن به جایگاه بت‌ها ناتوان می‌شدم.[2]

۱٤. پیشگویی ولادت حضرت علی 7

در زمان حضرت ابوطالب 7 راهبی زندگی می‌کرد بنام«مثرم بن دعیت بن شیتقام.» این مرد در عبادت معروف بود و صد و نود ســـال خداوند را عبادت کرده بود و هرگز حاجتی از خداوند نخواسته بود.

تا این‌که از خدا خواســـت، خداونـــدا! یکی از اولیأ خود را به من نشـــان ده؛ خداوند حضرت‌ابوطالب 7 را نزد او فرستاد تا چشم مثرم به حضرت افتاد از جا برخاست و سر او را بوسید و او را در مقابل خود نشانید و گفت: خدا تو را رحمت کند، تو کیستی؟

حضرت فرمود: مردی از منطقه تهامه.

پرسید از کدام طایفه عبد مناف؟ فرمود: از بنی‌هاشم.

راهب بار دیگر برخاست و سر حضرت ابوطالب 7 را بوسید و گفت: خدا را شکر که خواسته مرا اعطا کرد و مرا نمیراند تا ولی خود را به من نشان داد.

۱. *بحارألانوار*، ج ۳۵، ص۱۹.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۲، ص۱۸.

سپس گفت: تو را بشارت باد! خداوند به من الهام نموده که آن مژده‌ای برای توست.

حضرت ابوطالب 7 پرسید آن بشارت چیست؟ گفت: «فرزندی از صلب تو بوجود می‌آید که ولی‌الله است.

اوست ولی خدا و امام متقین و وصی رسول رب العالمین.

اگر آن فرزند را ملاقات کردی از من به او سلام برسان و از من به او بگو: مثرم به تو سلام می‌گوید: و شهادت می‌دهد که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد و محمّد بنده و فرستاده خداست و تو جانشین بر حق او هستی، نبوت با محمّد و وصایت با تو کامل می‌شود.»

در اینجا حضرت ابوطالب 7 گریه کرد و فرمود: نام این فرزند چیست؟ او گفت: نامش «علی» است.[1]

۱۵ـ قاری قرآن در آغوش پیامبر 9

هنوز لحظات اول تولد امام علی 7 بود که رسول‌خدا 9 علی 7 را به بغل گرفت حضرت ابوطالب 7 می‌گوید: پیامبر 9 با علی 7 صحبت‌های خصوصی می‌کرد و سوالات بسیاری از او نمود علی 7 هم با اسراری که بین خود داشتند با آن حضرت سخن گفت: و آن‌گونه که انبیاء و جانشینانش با یکدیگر سخن می‌گویند با هم صحبت کردند.

پیامبر 9 با زبان مبارک خود دهان علی 7 را باز کرد و زبان خود را در دهان او قرار داد. در این حال دوازده چشمه از زبان آن حضرت بر دهان علی 7 باز شد و این چنین کام او را برداشت.

بعد از آن پیامبر در گوش راست علی 7 اذان و در گوش چپ او اقامه گفت: سپس نوزاد کعبه رو به پدر خود کرد و گفت: «اکنون نزد مثرم راهب[2] برو و او را بشارت ده و آنچه را که دیدی برای او بازگو کن، مثرم در فلان غار است»

بعد از آن پیامبر 9 مولود کعبه را در آغوش خود گرفت و همگی به خانه ابوطالب وارد شدند.[3]

---

۱. *بحارالانوار*، ج۳۵، ص۱۰/ *روضة الواعظین*، ص۶۸.

۲. به داستان ملاقات ابوطالب 7 با راهب مثرم مراجعه شود.

۳. *العمدة*، ص۱۴/ *روضة الواعظین*، ص۷۲ / *امالي شیخ طوسي*(حضرت عیسی 7 نیز مثل امام علی 7 طبق

۱۶. خبر تولد علی 7 برای راهب

مترم راهب که به داستان آن قبلا اشاره شد خبر تولد علی 7 را به ابوطالب 7 داده بود و گفته بود که سلام مرا به آن تازه مولود کعبه برسان بعد از تولد علی 7 در همان ساعات اول تولد رو به پدر کرد و گفت: اکنون نزد مثرم برو و او را بشارت ده...

حضرت ابوطالب 7 از مکّه راهی سرزمین شام شد تا در کوه «لکام»[1] در غاری که قبلا محل آن معین شده بود مثرم را از ولادت علی 7 مطلع کند.

لذا در روزهای بعد از ولادت علی 7 ناگهان ابوطالب 7 چهل روز از چشم مردم غایب شد و راهی شام شد.

هنگامی‌که به کوه لکام رسید و وارد غار شد مشاهده کرد که مثرم از دنیا رفته و جسد او در رو انداز روزانه‌اش پیچیده شده و بسوی قبله قرار داده شده است. و هم چنین او دو مار سیاه و سفید را دید که کنار بدن او از آن مواظبت می‌کنند مارها همین که حضرت را دیدند، در غار پنهان شدند. حضرت ابوطالب 7 مقابل جنازه مثرم قرار گرفت و گفت: سلام بر تو ای ولی خدا.

ناگهان خداوند مثرم را زنده کرد او به پا خاست در حالیکه دست بر صورت خود می‌کشید و می‌گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشريك له و ان محمّدا عبده و رسوله و ان عليا ولى الله و الامام بعد نبى الله»

حضرت ابوطالب 7 به مثرم گفت: بشارت ده که علی در زمین ظاهر گشته است!

مثرم پرسید: علامت آن شبی که بدنیا آمد چه بود؟ حضرت ابوطالب 7 تمام ماجراهای پیش آمده را برای مثرم بازگو کرد، تا آنجا که گفت: علی 7 به سخن آمد و به من گفت: نزد تو بیایم و تو را بشارت دهم و آنچه دیده‌ام برایت بازگو کنم.

مثرم گریه کرد و سپس سجده شکر بجا آورد و بعد از آن دراز کشید و خوابید و گفت: رو انداز را روی من قرار بده؛ ابوطالب 7 رواندار او را انداخت و متوجه شد او از دنیا رفته است ابوطالب 7 سه روز در آنجا ماند و هر چه با مثرم سخن گفت: پاسخی نشنید.

اینجا بود که بار دیگر دو مار بیرون آمدند و به او گفتند: سلام بر تو ای ابوطالب 7

آیه ۳۰ سوره مریم در مهد تکلم کرد).

۱. کوه لُکام در سوریه نزدیک شهر حماة / در جنوب شهر حلب می‌باشد.

حضرت هم جواب آن‌ها را داد. سپس به او گفتند: نزد ولی خدا باز گرد که تو از دیگران سزاوارتر به حفظ و نگهداری او هستی.

حضرت به آن دو مار گفت: شـــما کیستید؟ آن‌ها گفتند: ما عمل صالح او هستیم که خداونـــد ما را از نیکی‌های اعمالش خلق کرده و تـــا روز قیامت در اینجا از او محافظت می‌کنیم و روز قیامت یکی از ما پیش روی او و دیگری از پشـــت سرش او را به بهشت هدایت می‌کنیم.

پس از این ماجرا حضرت ابوطالب 7 از شـــام به مکّه بازگشت و این سفر چهل روز به طول انجامید.[۱]

۱۷. غذای بهشتی برای ابوطالب 7

آن هنگام که حضرت ابوطالب 7 خبر ولادت امیرالمؤمنین 7 را از مثرم راهب شنید به او گفت: من واقعیت ســـخن تو را باید با برهانی روشـــن و دلیلی واضح بدانم. مثرم گفت: چه می‌خواهی کـــه از خداوند برایت بخواهم و هم اکنون به تو عطا کند تا برایت دلیلی باشد؟

حضرت ابوطالب 7 فرمود:

«هم اکنون غذایی از بهشت می‌خواهم»

راهب این دعا را کرد و هنوز دعایش تمام نشـــده بود که طبقی ظاهر شد که در آن از میوه‌های بهشت بود: رطب، انگور و انار حضرت ابوطالب 7 یک انار برداشت و از نزد مثرم بیرون آمد و خوشـــحال به خانه رســـید و آن را میل کرد. از همان میوه بهشتی در صلب مقدس حضرت ابوطالب، امیرالمؤمنین علی 7 به وجود آمد.[۲]

۱۸. غذای بهشتی برای فاطمه بنت‌اسد 3

روزی فاطمه بنت‌اسد 3 پیامبر 9 را دید که خرمایی میل می‌کند که بوی خوش آن از تمام عطرهای مشک و عنبر بالاتر است و آن خرما از نخلی بود که شاخه‌ای نداشت! فاطمـــه از پیامبر 9 خرما در خواســـت کرد و حضرت خرمائی بـــه او داد تا او میل

۱. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۱۲.
۲. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۱۱.

کنـد فاطمه پس از این‌که آن خرما را خورد خرمایی نیز برای شـوهرش ابوطالب 7 از رسول‌خدا 9 طلب کرد حضرت برای او هم خرما داد.

وقتی شـب فرا رسید ابوطالب 7 بوی خوشی را استشمام کرد که هرگز مانند آن را نبوییده بود.

فاطمه که متوجه ابوطالب 7 بود خرما را به او نشـان داد و او هم میل کرد. و وجود جسمانی امیرالمؤمنین 7 از نتیجه آن خرمای بهشتی بوجود آمد.[1]

۱۹. پیشگوئی کاهن درباره مادر علی 7

روزی حضرت فاطمه بنت‌اسـد 3 مادر علی 7 با عده‌ای از زنان قریش نشسته بود در این حال پیامبر 9 با چهره نورانی خود ظاهر شدند در حالی که یکی از کاهنان پشت سر آن حضرت می‌آمد و آن حضرت را زیر نظر داشت و به دقت او را نگاه می‌کرد.

وقتی پیامبر 9 نزد آن زنان رسیدند کاهن از آنان درباره حضرت پرسید. آنان گفتند: این محمّد اسـت، صاحب شرف عظیم و فضیلت شـامخ، کاهن آنچه از منزلت حضرت می‌دانسـت به آنان گفت، و درباره آینده آن حضرت و پیامبریش و مقام بلندی که به آن دست خواهد یافت به آنان بشارت داد سپس اضافه کرد:

«در بین شـما بانویی می‌باشـدکه پیامبر را در کودکی پرستاری[2] کرده است بزودی همین پیامبر فرزند آن بانو را پرستاری می‌کند که هر دو از یک ریشه‌اند. او را به اسرار و صحبت خود مخصوص می‌گرداند و یگانگی و برادری خود را با او قرار می‌دهد.»

فاطمه بنت‌اسـد 3 به کاهن گفت: منم آن‌که از او نگهداری کرده‌ام. من همسـر عموی او هستم که به آینده او امید دارد و منتظر است، کاهن گفت:

بزودی پسـری عالم، و مطیع پروردگار و عالی مقام به دنیا می‌آوری که نام او سـه حرف است.

او در همه امورش پیرو این پیامبر اسـت و در همه امور کوچک و بزرگ او را یاری می‌کند پریشـانی‌ها را از او می‌زداید... او و پسـر تو که جانشـین اوست پیامبر را بعد از رحلتش در حجره‌اش دفن می‌کند.[3]

۱. *مناقب ابن شهر آشوب*، ج۱، ص۳۵۸.

۲. یعنی پیامبر 9 در آینده نگهداری علی 7 را بر عهده می‌گیرد.

۳. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۴۰ / *کنزالفوائد*، ص۱۱۵.

۲۰. خواب فاطمه بنت‌اسد 3

فاطمه بنت‌اسد 3 می‌گوید: آن روز درباره سخن آن کاهن فکر کردم و شب همان طور در خواب چنین دیدم: که کوه‌های شام به حرکت درآمده و پیش می‌آمدند در حالی که پوششی از آهن بر روی آن‌ها بود، و از داخل آن‌ها صدای وحشتناکی برمی‌خاست. کوه‌های مکّه نیز به حرکت درآمده و به استقبال آن‌ها رفتند و با همان صدای وحشتناک جوابشان را دادند. منظره وحشت آوری بود و آن کوه‌ها مانند شتر رم کرده و در هیجان بودند. کوه ابوقبیس مانند اسب به حرکت درآمده بود و قطعات آن از راست و چپش می‌افتاد و مردم آن‌ها را جمع می‌کردند.

من نیز همراه مردم به جمع کردن پرداختم و چهار شمشیر و یک کلاه خود آهنین طلاکوب شده برداشتم همینکه وارد مکّه شدم یکی از آن شمشیرها در آب افتاد و به قعر آن رسید و سپس به آسمان بالا رفت دومی آن هم مستقیم به آسمان رفت و سومی به زمین افتاد و شکست و چهارمی از غلاف بیرون کشیده و در دست من ماند.

من آن را بدست گرفته و می‌چرخاندم که ناگاه آن شمشیر به بچه شیری تبدیل شد و سپس به شیر مهیبی مبدل گردید و از دست من خارج شد و به سوی کوه‌ها به راه افتاد و همچنان پستی و بلندی‌های آن را در می‌نوردید. در آن حال مردم از او می‌ترسیدند و از او حذر می‌کردند، که ناگهان محمّد 9 آمد و دست در گردن او انداخت و مانند آهوی مهربان با او همراه شد.

آن‌گاه من از خواب بیدار شدم در حالی که مرا لرزه گرفته بود و به وحشت افتاده بودم در پی تعبیرکنندگان خواب خود رفتم تا آن‌که یکی از آن‌ها تعبیر خواب مرا، به من خبر داد او در تعبیر چنین گفت:

«تو چهار فرزند پسر و بعد از آن‌ها دختری بدنیا می‌آوری یکی از پسران تو غرق می‌شود و دیگری در جنگ کشته می‌شود و آن دیگر می‌میرد و نسل او باقی می‌ماند ولی چهارمی آن‌ها امام مردم می‌شود او صاحب شمشیر و حقیقت است او صاحب فضیلت و مقام والا است او پیامبر مبعوث شده را به بهترین وجهی اطاعت می‌کند»[۱]

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۴۱.

۲۱. خواب بعدی فاطمه بنت‌اسد 3

فاطمه بنت‌اسد 3 می‌گوید: این رویا همچنان در ذهن من بود تا خداوند سه پسر به من عطا کرد: عقیل و طالب و جعفر سپس به علی 7 حامله شدم.

در آن ماهی که علی 7 را به دنیا آوردم در خواب دیدم عمودی از آهن از وسط سر من جدا شد و در هوا به حرکت درآمد تا به آسمان رسید و سپس به سوی من بازگشت در خواب پرسیدم: این چیست؟ به من گفته شد:

«این قاتل اهل کفر و صاحب پیمان پیروزی است. حمله او شدید است و از ترس او به وحشت درمی‌آیند.

او کمک پروردگار برای پیامبرش و تأیید او بر علیه دشمنش می‌باشد»[۱]

۲۲. قربانی برای درخواست فرزند

حضرت ابوطالب 7 و فاطمه بنت‌اسد 3 تا مدتی صاحب هیچ فرزندی نمی‌شدند. به همین جهت سرپرستی پیامبر 9 را بر عهده گرفتند و از وجود او خرسند شدند و درخشش وجود او را در خانه خود سعادت می‌دانستند و او را بعنوان فرزند خود پذیرفتند.

پیامبر 9 در خانه آنان بهترین و بالاترین دوران رشد را سپری کرد محبت مادرانه فاطمه بنت‌اسد 3 نسبت به پیامبر 9 در حدی بود که آن حضرت او را مادر خطاب می‌کرد.

پیامبر 9 در آن روزگار رغبت فاطمه را به مادر شدن متوجه شد لذا روزی به او فرمود:

«مادر جان! یک قربانی خالصانه برای خداوند ذبح کن و در آن شریکی قرار مده، خداوند آن را از تو می‌پذیرد و از تو قبول می‌کند و حاجت تو را زود برمی‌آورد.»

فاطمه بنت‌اسد 3 امر پیامبر 9 را اطاعت کرد و خالصانه قربانی کرد و از خداوند خواست فرزند پسری به او عطا کند. خداوند دعای او را مستجاب کرد و او به آرزویش رساند و پنج فرزند به او عطا فرمود: عقیل، طالب، جعفر، علی 7 ، و بعد از آن‌ها خواهرشان فاخته که معروف به ام هانی است.[۲]

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۴۲.

۲. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۳۸.

۲۳. زمین لرزه در مکّه

از آن شـــبی که وجود مبارک امیرالمؤمنین 7 در رحـــم مادر قرار گرفت تا چند روز زمین به لرزه درآمد بطوری که قریش بشدت از آن زمین لرزه نگران شدند و به وحشت افتادند و به یکدیگر گفتند:

بت‌هـــای خود را بر فراز کوه ابوقبیس ببرید تا از آن‌ها بخواهیم این زلزله را برطرف کنند و این مسئله را دفع نمایند.

وقتی آن‌ها به همراه بت‌ها برفراز کوه جمع شـــدند لرزش آن بیشتر شد بطوری که صخره‌ها و تخته ســـنگ‌ها را به حرکت درآورد و آن‌ها را متلاشـــی ســـاخت و بت‌ها به صـــورت روی زمین افتادند. آن‌ها وقتی ایـــن منظره را دیدند گفتند: ما در مقابل این امر عظیـــم طاقت نداریم! اینجا بود که حضرت ابوطالـــب 7 بر فراز کوه آمد و در حالی که به اضطراب مردم اهمیتی نمی‌داد فرمود: ای مردم خداوند تبارک و تعالی امشـــب حادثه جدیدی در جهان هســـتی ایجاد کرده و مخلوقی را خلق کرده که اگر او را اطاعت نکنید و به ولایت او اقرار ننمایید و به امامتش گواه نباشـــید، این لرزه و زلزله آرام نمی‌گیرد و آنقدر ادامه پیدا می‌کند که در سرزمین تهامه برای شما مسکنی باقی نماند.

مردم گفتنـــد: ای ابوطالب، هر چه تو بگویی می‌پذیریـــم حضرت ابوطالب 7 گریه کرد و دست‌های خود را به سوی خداوند بلند کرد و عرضه داشت: **«الهی و سیدی اسالك بالمحمّدیة المحمودة و بالعلویة العالیه و بالفاطمیة البیضأ و الا تفضلت علی تهامه بالرافة و الرحمة»**[1] با دعـــای حضرت ابوطالب 7 زلزله آرام گرفت و مردم این دعا را بخاطر خود ســـپردند و نوشتند و در همان زمان جاهلیت آن دعا را در گرفتاری‌های خود می‌خواندند در حالی که معانی و حقیقت آن را نمی‌دانستند.[2]

۲۴. تکلم علی 7 در رحم مادر

از هنگامی‌که فاطمه بنت‌اســـد 3 به امیرالمؤمنین 7 حامله شـــد زیبایی چهره‌اش افزوده گشت فاطمه صدای فرزندش را از درون می‌شنید که می‌گفت:

«لا اله الا الله، محمّد رسول الله، به تختم النبوة و بی تختم الولایة، خدایی جز الله نیست،

---

۱. در این دعا به وجود مقدس رسول‌خدا 9 و فاطمه 3 و علی 7 توسل شده است.
۲. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۱۱.

محمّد پیامبر خداست، با او نبوت و با من ولایت ختم می‌شود»

گاهی حضرت در شــکم مادر خود با مردم بیرون ســخن می‌گفــت حتی روزی با برادر خود جعفر ســخن گفت، که جعفر با شــنیدن صدای علی 7 از درون شکم فاطمه بنت‌اسد 3 بیهوش روی زمین افتاد.[1]

۲۵. سقوط بت‌ها در مقابل فاطمه بنت اسد 3

روزی فاطمه بنت‌اســد 3 برای زیارت وارد کعبه شد ناگهان بت‌ها به صورت روی زمین افتادند فاطمه بنت‌اسد 3 دست بر شکم خود کشید و خطاب به پسرش گفت:

«نور چشــمانم، اکنون که به دنیا نیامده‌ای بت‌ها در برابرت ســجده می‌کنند، پس چگونه خواهی بود زمانی که بدنیا بیایی؟!»

فاطمه این ماجرا را برای شــوهرش ابوطالب 7 نقل کرد حضرت گفت: این فرزند؛ همان کســی است که شیری در راه طائف درباره او با من سخن گفت؛ و خبر تولد او را به من داد.

(روزی در راه طائف شیری با حضرت ابوطالب 7 روبرو شد و در مقابل او تعظیم کرد. حضرت ابوطالب 7 به او فرمود: بحق خالقت ماجرای خود را برایم بازگو کن شیر گفت: تو پدر اسدالله و پشتیبان محمّد پیامبر خدا و مربی شیر خدا هستی!)[2]

۲۶. گفتگو و تبریک موجودات

فاطمه بنت‌اســد 3 می‌گوید: چندین ماه که از حمل من می‌گذشــت، وقتی نزدیک بدنیا آمدن علی 7 شــد از کنار هر سنگ و کلوخ و درختی که عبور می‌کردم می‌شنیدم که به من می‌گفتند:

«هنیئالك یا فاطمه، بما خصك الله من الفضل و الکرامة بحملك بالامام الکریم» ای فاطمه گوارایت باد، آنچه از فضل کرامت، که خدایت بدان اختصاص داده، بخاطر آن‌که تو حامل امام کریم هستی.[3]

---

۱. *مناقب ابن شهر آشوب*، ص۳۵۸.
۲. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۲۷.
۳. *علي 7 وليد الكعبة*، ص۳۰.

۲۷. ابوطالب 7 صبر کن

شب جمعه سیزدهم ماه رجب سال سی‌ام از عام الفیل بود[1] ثلثی از شب گذشته بود که درد حمل بر فاطمه بنت‌اسد 3 عارض شد حضرت ابوطالب 7 به او گفت: ناراحت به نظر می‌آیی؟ فاطمه گفت: احساس درد و ناراحتی دارم. حضرت آن اسمی را که در ذکر آن از گرفتاری‌ها نجات می‌یافت را بر زبان آورد و فاطمه نیز بواسطه گفتن آن ذکر آرام گرفت.

سپس به او گفت: من می‌روم عده‌ای از زنان آشنایت را بیاورم تا در این موقع شب تو را در ولادت فرزندت یاری دهند.

فاطمه گفت: هر طور صلاح می‌دانی عمل کن.

ناگهان صدایی از گوشه خانه شنیده شد که گفت: «ای ابوطالب، صبر کن! چرا که ولی خدا را دست نجس نباید لمس کند.»[2]

۲۸. فاطمه بنت‌اسد 3 و ورود به کعبه

صبح هنگام، بار دیگر فاطمه بنت‌اسد 3 را درد عارض شد. حضرت ابوطالب 7 ناراحت و پریشان از خانه بیرون آمد در راه عده‌ای از زنان قریش را دید که علت ناراحتی را از او پرسیدند حضرت پاسخ داد: «فاطمه در شدیدترین حال وضع حمل قرار گرفته است» و سپس ابوطالب 7 دست بر صورتش گذاشت در این حال پیامبر 9 رسید و پرسید:

عمو جان، چرا ناراحتی؟!

عرض کرد: فاطمه بنت‌اسد 3 در حال وضع حال است.

در همین حال، فاطمه ندایی را شنید که می‌گوید: «ای فاطمه، بر تو باد که به خانه خدا بروی!»

پیامبر 9 دست ابوطالب 7 را گرفت و با هم نزد فاطمه آمدند و او را با خود کنار خانه خدا آوردند.[3]

---

۱. این تاریخ مطابق است با ۲۱ مارس سال ۵۹۹ میلادی.

۲. *روضة الواعظین*، ص۶۸.

۳. *بحارالأنوار*، ج۳۵، ص۳۰.

۲۹. جبرئیل و فاطمه بنت‌اسد 3

فاطمه بنت‌اسـد 3 در قسمت پشت کعبه (یعنی پشـت آن سمتی که درب در آن اسـت) ایسـتاده بود و رو به کعبه دعا می‌خواند که ناگهان پیش چشمان همه حاضران دیوار خانه خدا از همان قسـمت شکاف برداشت و آنقدر از هم فاصله گرفت که فاطمه توانسـت از شکاف دیوار وارد شود و جبرئیل او را به داخل برد و دوباره دیوار به هم آمد و او داخل کعبه ماند.[۱]

۳۰. فاطمه در داخل کعبه

قدم گذاشتن فاطمه بنت‌اسد 3 به داخل کعبه چیزی جز دعوت خداوند نبود چرا که از در خانه وارد نشـد بلکه خالق جهان دیوار را برای او شـکافت و فاطمه را فرا خواند و دوباره دیوار را بست و اینک باید، پذیرایی الهی از این مهمان صورت گیرد.

آری این چنین بود که فاطمه در آن سـه‌روزی کـه در درون کعبه ماند از میوه‌ها و غذای بهشتی برایش آوردند.[۲]

۳۱. پرستاران فاطمه در کعبه

وقتی فاطمه بنت‌اسد 3 در درون کعبه قرار گرفت پنج بانو نزد او آمدند در حالی که لباس همچون حریر سـفید بر تن داشتند و عطری خوش تر از مشک ناب از آنان شنیده می‌شد. اینان حوا و ساره و آسیه و مادر موسی بن‌عمران و مریم مادر عیسی 7 بودند.

اینان از طرف خداوند برای کمک در ولادت علی 7 فرسـتاده شـدند چرا که نباید زنان ناپاک مکّه در ولادت چنین مولودی حضور داشته باشند، آنان رو به فاطمه کردند و گفتند: «السلام عليك يا ولية الله: سلام بر تو ای بانویی که از اولیای خدا هستی»

فاطمه جواب سـلام آنان را داد زنان بهشـتی برابر او نشستند در حالی که هر یک ظرف عطری از نقره در دست داشتند.[۳]

۱. *امالي شيخ طوسي*، ص۹۳ / *ارشاد شيخ مفيد*، ص۳.
۲. *اعلام الوري*، ص۹۳ / *ارشاد شيخ مفيد*، ص۳.
۳. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۱۳.

۳۲. چگونگی تولد علی 7

علی 7 بر روی ســـنگ سرخی که در گوشه راست کعبه است بدنیا آمد و همین که قدم بر زمین گذاشـــت به سجده افتاد و در همان حال دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله و ان محمّداً رسول الله. و ان عليا و صی محمّد رسول الله. بمحمّد يختم الله النبوة و بی يتم الوصية و انا اميرالمؤمنين» یعنی: شـــهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیســـت و محمّد پیامبر خداســـت و علی وصی محمّد رسول‌الله است. با محمّد نبوت ختم می‌شود و با من وصایت کامل می‌شود و من امیرالمؤمنین هستم.

سپس فرمود: «جأ الحق و زهق الباطل» حق آمد و باطل رفت.[۱]

۳۳. ناله شیطان در تولد علی 7

آن‌گاه که امیرالمؤمنین علی 7 به دنیا آمد نور حضرت از کعبه تا ســـینه آســـمان را شکافت و بت‌هایی که بر روی کعبه نصب شده بود به صورت افتادند.

شیطان فریاد بر آورد و گفت: وای بر بت‌ها و عبادت کنندگانشان از این فرزند![۲]

۳۴. علی 7 و بانوان بهشتی

وقتی علی 7 به دنیا آمد رو به آن پنج بانوی بهشـــتی نمود و به آن‌ها ســـلام و خیر مقدم گفت: و سپس فرمود:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له. و اشهد ان محمّدا رسول الله. به تختم النبوة و بی تختم الولاية؛ شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریک ندارد. و شهادت می‌دهم که محمّد پیامبر خداست، با او نبوت و با من ولایت ختم می‌شود»

آن‌گاه حضرت حوا؛ تازه مولود را از زمین برداشـــت و در آغوش خود گرفت. علی 7 نگاهی به صورت او انداخت و با بیانی رسا و واضح گفت: سلام بر تو ای مادر! حوا پاسخ گفت: سلام بر تو پسرم!

---

۱. *امالي شيخ طوسي*، ص۸۰ / *جنات الخلود*، ص۳.
۲. *علي 7 وليد الكعبه*، ص۴۱.

حضرت پرسید: پدرم آدم 7 چه می‌کند؟ گفت: غرق در نعمت‌های خداوند است و در جوار پروردگار متنعم اســـت. سپس حضرت مریم نزدیک آمد در حالی که ظرف عطری همراهش بود و علی 7 را از آغوش حوا گرفت. مولود کعبه نگاهی به روی مریم کرد و گفت: سلام بر تو خواهرم! گفت: سلام بر تو برادرم! پرسید عمویم چه می‌کند؟ او گفت: خوب اســـت و به تو سلام رسانده است. آن‌گاه مریم با عطری که همراه داشت علی 7 را معطر نمود.

آن‌گاه حضرت آسیه علی 7 را در آغوش گرفت و او را در پارچه‌ای که همراه داشت پیچید و گفت: این فرزند پاک و مطهر به دنیا آمده اســـت حرارت آهن به او نمی‌رســـد مگر بر دست مردی[1] که خدا و رسول و ملائکه و آسمان و زمین و دریاها او را مبغوض می‌دارند و جهنم مشتاق آن مرد است.[2]

۳۵. ملاقات انبیاء الهی با علی 7 در کعبه

وقتی که علی 7 در کعبه پا به عرصه وجود گذاشت پنج تن از انبیاء الهی وارد کعبه شـــدند علی 7 با دیدن آن‌ها حرکتی کرد و خندید. آنان گفتند: سلام بر تو ای ولی خدا و خلیفـــه پیامبر خدا؛ حضرت در جواب آن‌ها فرمود: «و علیکم السلام و رحمة الله برکاته» و سپس به هر یک جداگانه سلام کرد.

آن‌ها حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی : بودند که یکی پس از دیگری نوزاد را گرفته و بوســـیدند و زبان به مدح او گشـــودند و سپس رفتند.[3]

۳۶. ملائکه الهی در محضر مولود کعبه

فاطمه بنت‌اســـد 3 می‌گوید: ناگهان پـــس از این‌که علی 7 به دنیا آمد صدای بال ملائکه را شنیدم و ابری سفید رنگ را دیدم که تا کنار فرزندم آمد و او را با خود برداشت و به آسمان برد. در این حال شنیدم که ندایی می‌گفت:

---

۱. منظور ابن ملجم(لعنةالله‌علیه) است.
۲. *بحارالانوار*، ج۳۵، ص۱۳.
۳. *علی 7 ولید الکعبه*، ص۳۱.

«بگردانید علی‌بن‌ابیطالب را در شرق و غرب زمین، و خشکی و دریاهای آن و کوه‌ها و آســمان‌های آن، و احکام پیامبران و علوم وصیین و همه اخلاق انبیاء و مرســلین و اوصیاء و صدیقین را به او بدهید، و آنچه درباره برادرش ســید الاولین و الآخرین انجام شــده برای او هم انجــام دهید. او را بر همه انبیاء و مرســلین و ملائکه مقربین و اهل آسمان‌ها و زمین نشان دهید که ولی خدای رب‌العالمین است.»

فاطمه گوید: رفت و بازگشتِ علی 7 کمتر از ساعتی طول کشید و او را باز گرداندند. ناگهان ابری دیگر را دیدم که به ســوی او پایین آمد و مانند دفعه اول او را با خود برد و شنیدم ندایی را که می‌گفت:

«علی‌بن‌ابیطالــب را نزد همه مخلوقات خدا ببرید و احکام علم و حلم و ورع و زهد و تقوا و ســخاوت و بلند مرتبگی و نورانیت و تواضع و خشــوع و رقت و هیبت و مروت و کرم و مودت و شفاعت و شجاعت و حفظ و دیانت و قناعت و فصاحت و عفاف و انصاف و نیکی و همه اخلاق انبیاء را به او دهید.»

فاطمه می‌گوید: ناگاه فرزندم را در مقابلم دیدم که او را در حریر سفید بهشتی پیچیده بودند و به من گفتند:

«او را از چشــم بینندگان حفظ کن که ولی رب‌العالمین اســت بدان که وارد بهشت نمی‌شــود کســی، مگر که ولایت او را بپذیرد و امامت او را تصدیق کند خوشا به حال آن‌که تابع اوســت و وای بر کسی که از او روگردان شود مثل او چون کشتی نوح است که هر که بر آن ســوار شــد نجات می‌یابد و هر که از آن باز ماند غرق می‌شود و سقوط می‌کند» فاطمه می‌گوید: ســپس در گوش علی 7 مطلبی گفتند که من نفهمیدم بعد او را بوسیدند و رفتند.[1]

۳۷. ندای الهی در بدرقه مولود کعبه

فاطمه بنت‌اسد 3 سه روز در کعبه ماند در آغاز روز چهارم فاطمه آماده بیرون آمدن از کعبه شــد. او فرزند خود را در آغوش گرفت و برخاست تا خارج شود که ندای را شنید که چنین می‌گوید:

«ای فاطمه، نام این مولود را علی بگذار چرا که من خدای علی اعلی هستم. من نام

۱. *علي* 7 *وليدالكعبه*، ص۳۱.

او را از نام خود گرفته‌ام، و او را به ادب خود آموخته‌ام و امر خود را به او سپرده‌ام، و او را بر غوامض علم خود آگاهی داده‌ام. او در خانه من به دنیا آمده اســت. او اول کسی است که بر فراز خانه من اذان می‌گوید: و بت‌ها را می‌شکند و آن‌ها را از بالای کعبه با صورت، پایین می‌اندازد. اوست که مرا به عظمت یاد می‌کند و مرا تقدیس و تمجید می‌کند و به یگانگی یاد می‌نماید. اوست امام بعد از حبیب من... خوشا به حال کسی که او را دوست می‌دارد و او را اطاعت می‌کند»[1]

۳۸. حوادث آسمانی در تولد علی 7

آن شــبی که امیرالمؤمنین 7 به دنیا آمد، در آسمان نور افشانی شد، و نور ستارگان چند برابر گردید. قریش با دیدن این منظره غیر منتظره، دیدگان را به تعجب گشــودند و مــردم هیجان زده از خانه‌هــای خود بیرون ریختند و با یکدیگــر گفتگو می‌کردند و می‌گفتند: لابد امشب در آسمان حادثه‌ای روی داده است که این چنین شده است.[2]

۳۹. حجت خدا کامل شد

وقتی مادر علی 7 وارد کعبه شــد در بین مردم ســخن فقــط از میهمان کعبه بود همه متوجه حضرت ابوطالــب 7 بودند در این انتظار، ناگاه آن حضرت بیرون آمد و در گذرگاه‌هــا و بازارهای مکّه به راه افتاد و این اعلام را برای مردم آورد که: **«یا ایها الناس، تمت حجة الله»** ای مردم حجت خدا کامل شد!

مردم که از این مطلب چیزی نمی‌فهمیدند، درباره علت نورانی شدن آسمان و ازدیاد نور ستارگان از او سؤال می‌کردند حضرت ابوطالب 7 در جواب آن‌ها می‌فرمود:

«بشــارت باد شما را! در این شب ولیی از اولیای خدا ظاهر شده که خدا صفات نیک را در او کامل نموده و با او جانشــینان ختم می‌شوند او امام متقین، و یاری دهنده دین، و ریشــه کن کننده مشرکین، و باعث غیظ منافقین، و زینت عبادت کنندگان، و جانشین رســول رب‌العالمین است، اوست امام هدایت، و ســتاره بلند مرتبه، و چراغ تاریکی‌ها، و نابودکننده شرک. او ریشه یقین و رئیس دین است»

---

۱. *علل الشرایع*، ص۵۶ / *امالی شیخ صدوق*، ص۸۰ / *معانی الاخبار*، ص۶۲.

۲. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۱۲.

حضرت تا صبح در کوچه های مکّــه می‌گردید. مردمی‌که در هر محله دور او جمع می‌شدند این اعلام را از او می‌شنیدند.[۱]

۴۰. سال خیر و برکت

وقتی که پیامبر اســلام 9 خبر تولد علی 7 را شنید در ولادت نوزاد با برکت کعبه فرمود:

«امشــب مولودی برایمان به دنیا آمده که خداوند به وسیله او ابواب بسیاری از نعمت و رحمت را بر ما باز می‌نماید» لذا آن سال را «سال خیر و برکت» نامید.[۲]

۴۱. سخنان مادر مولود کعبه

صبح روز چهارم وقتی فاطمه از کعبه بیرون آمد در مقابل چشــمان به انتظار نشسته مردم، ناگهان دیوار کعبه از همان جای قبل شــکاف برداشــت و از هم فاصله گرفت تا حدی که فاطمه توانست از آن خارج شود. مردم در کمال تعجب ناظر این مطلب عجیب بودنــد آن‌ها دیدند آن بانوی با عظمت مولود کعبه را در آغوش فشــرده و نوزاد خندان است و با این حال از شکاف دیوار کعبه خارج شد قبل از آن‌که کسی سؤال کند، فاطمه رو به مردم کرد و چنین سخن آغاز کرد.

«ای مردم مــن بر زنانی که قبل از من بوده‌اند فضیلت داده شــدم... من وارد خانه محترم خداوند شدم و در خانه عتیق الهی فرزند به دنیا آوردم و سه روز درون آن ماندم و از میوه‌ها و غذاهای بهشت خوردم» آن‌گاه فرمود: هنگامی‌که فرزندم را در آغوش گرفتم و خواستم از کعبه خارج شوم هاتفی ندایم داد:

«ای فاطمه نام این مولود را علی بگذار...»[۳]

۴۲. تبریک تولد علی 7

پیامبر اســلام 9 می‌فرماید: هنگام ولادت علی 7 جبرئیل بر من نازل شد و چنین پیام آورد:

۱. *بحارألانوار*، ج۳۹، ص۳۲۷.
۲. *علي 7 وليد الكعبه*، ص۶۳.
۳. *كشف اليقين*، ص۶ / *بشارة الصطفي*، ص۹.

ای حبیب خدا، خداوند علی اعلی بر تو سـلام می‌رساند و برای ولادت برادرت علی بـه تو تبریک می‌گویـد: و می‌فرماید: «اکنون زمان ظهور نبـوت تو و اعلام وحی تو و پرده‌برداری از رسالت تو نزدیک شده است، چرا که تو را به برادرت و وزیرت و دامادت و جانشینت مویّد داشته‌ام. کسی که با او کمر تو را محکم نمودم و ذکر تو را علنی ساختم. اکنون برخیز و به اسـتقبال او برو، و او را با دسـت راست در آغوش گیر، چرا که او اصحاب یمین است و شیعیان او پیشانی سفیدان نشانه‌دار هستند»[1]

لذا به همین جهت اسـت که در روایتی پیامبر اسـلام 9 فرمود: **«علی منی به منزلة راسی من بدنی»** نسبت علی با من مانند نسبت سر من است با بدن من. [2]

۴۳. دیدار پیامبر 9 با علی 7 در تولد

قبل از هر کسـی، پیامبر 9 و ابوطالب 7 طبـق پیام الهی زمان خروج فاطمه را از کعبه می‌دانستند لذا قبل از همه کنار کعبه حاضر بودند. پس از سخنان فاطمه برای مردم حضرت ابوطالب 7 به همراه پیامبر 9 پیش آمدند. فاطمه برایشـان آنچه که در کعبه اتفاق افتاده بود شـرح داد و فضیلتی را که خداوند به او و فرزندش ارزانی داشته را بیان کرد. و مردمی که گوش می‌کردند غرق در حیرت بودند.

ابوطالب 7 بسـیار خوشـحال بود. و در نگاه اول علی 7 به پدر خود گفت: **«السلام علیك یا ابه و رحمة الله و برکاته»** حضرت ابوطالب 7 هم در جواب گفت: **«و علیك السلام یا بنی و رحمة الله و برکاته»** و سپس فرزند خود را در آغوش گرفت.

پیامبر 9 در حالی که بشدت مسرور بود نزدیک آمد، تا چشم علی 7 به آن حضرت افتاد از خوشـحالی، خود را حرکتی داد و به روی او خندید و عرض کرد: **«السلام علیك یا رسول الله و رحمة الله و برکاته»** و گفت: «مرا در آغوش بگیر»!

پیامبر 9 پاسخ سلامش را داد و او را در آغوش گرفت او را بوسید و دست در دست او گذاشـت سپس نوزاد کعبه دست راسـت بر گوش راست خود گذاشت و اذان و اقامه گفت: و به یگانگی خداوند عَزَّوَجَلَّ و رسالت پیامبر 9 شهادت داد.[3]

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۵.

۲. *الریاض لنضرة*، ص۱۶۲.

۳. *امالي شیخ طوسي* / *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۱۷.

٤٤. قرائت کتب انبیاءتوسط علی 7

در حالی که نوزاد کعبه در آغوش پیامبر 9 بود، رو به آن حضرت کرد و پرسید: یا رسول‌الله بخوانم؟! حضرت فرمود: بخوان آن‌گاه امیرالمؤمنین 7 سینه خود را صاف کرد و شروع به خواندن کتب انبیای گذشته نمود ابتدا از صحف حضرت آدم 7 که به دست پسرش شیث نگهداری شده بود آغاز کرد و آن‌ها را چنان خواند که اگر حضرت شیث 7 حاضر بود اقرار می‌کرد که علی 7 آن‌ها را از او بهتر می‌داند، سپس صحف حضرت نوح 7 و بعد صحف حضرت ابراهیم 7 را خواند و بعد از آن تورات حضرت موسی 7 را خواند سپس زبور حضرت داود 7 را طوری خواند که اگر آن حضرت حاضر بود اقرار می‌کرد که علی 7 زبور را بهتر از او می‌داند. و سپس انجیل را خواند.[1]

٤٥. نامگذاری نوزاد کعبه

چنانچه در داستان‌های قبلی اشاره شد نام‌گذاری حضرت علی 7 توسط درخواست ابوطالب 7 و مادرش در بیرون مکّه انجام شد که خداوند لوح سبزی را از آسمان فرستاد و به این وسیله به نام علی نام‌گذاری شد.

این لوح سبزی که از آسمان توسط ابری برای حضرت ابوطالب آورده شده بود را در کعبه آویختند تا نسل‌های آینده علی 7 را بهتر بشناسند و از ساعات اول حیات او مقام عظیمش را درک کنند.

این لوح همچنان در خانه خدا بود و کسی جرأت دست زدن به آن را پیدا نکرد تا زمانی که هشام‌بن‌عبدالملک آن را از جایش برداشت و دیگر کسی از سرنوشت آن لوح سبز اطلاعی پیدا نکرد.[2]

٤٦. جلوه‌ای نورانی بر آسمان

وقتی علی 7 بدنیا آمد پیامبر 9 به فاطمه بنت‌اسد 3 فرمود: ای فاطمه نزد حمزه برو و او را به این تازه مولود بشارت ده، فاطمه رفت و به او خبر داد وقتی بازگشت

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۲۲.

۲. *بحارألانوار*، ج، ۳۵، ص۱۹.

مشاهده کرد که نوری از وجود مقدس امیرالمؤمنین علی 7 به سوی آسمان بالا می‌رود.

فـــردای ولادت نیز دوباره پیامبـــر 9 ، به دیار تازه مولود آمد. تا چشـــم علی 7 به پیامبر 9 افتاد به حضرت سلام کرد و به روی رسول‌خدا 9 خندید و اشاره کرد که مرا در آغوش بگیر، و مانند روز گذشته به من آب گوارا بنوشان.

پیامبر 9 او را در آغوش گرفت آن‌گاه فاطمه بنت‌اســـد 3 گفت: به خدا سوگند؛ او را می‌شناسد.[۱]

۴۷. مؤمنین به وسیله تو رستگار شوند

پیامبر اسلام 9 می‌فرماید: وقتی علی 7 را در بغل گرفتم علی‌بن‌ابیطالب شروع به خوانـــدن همان قرآنی نمود که خداوند بعدها بر من نازل کرد... امیرالمؤمنین 7 ســـینه را صاف نمود و از اول ســـوره مؤمنون شـــروع به خواندن کرد تا آیه ۱۱ آن ســـوره؛ بعد پیامبر 9 خطاب به علی 7 فرمود:

«**قد افلحوابك، انت والله امیرهم، تمیرهم من علمك فیمتارون، و انت والله دلیلهم و بك و الله یهیدون...**؛ مؤمنان به وســـیله تو رســـتگار شوند. بخدا قسم تو امیر آن‌ها هستی. از علوم خود به مؤمنان توشه می‌دهی و آنان استفاده می‌برند.»

به خدا قســـم تو راهنمای مؤمنان هستی، و بوسیله تو هدایت می‌شوند. بخدا قسم تو جانشـــین و وزیر و داماد منی. تو یاور دین من و اداکننده قرض‌های من و همسر دخترم و پدر دو نوه‌ام و خلیفه من در امتم هســـتی. خوشا به حال کسی که تابع تو باشد و تو را دوست بدارد، و وای بر کسی که عصیان تو را نماید و با تو دشمنی کند.

به خدا قســـم دوســـت نمی‌دارد تو را مگر سعادتمند و دشـــمن نمی‌دارد. تو را مگر شقاوتمند.[۲]

۴۸. ولیمه ابوطالب 7 در تولد علی 7

در روز ســـوم از ولادت علی 7 حضرت ابوطالب 7 اعلام عمو می‌کرد و گفت: همه در ولیمه پسرم علی بیایید.

---

۱. *مناقب ابن شهر آشوب*، ج۲ / *بحارالانوار*، ج۳۵، ص۳۸.

۲. *بحارألانوار*، ج۳۵،ص۱۷.

برای این سفره سیصد شتر و هزار رأس گاو و گوسفند قربانی شد و ولیمه عظیمی به پا شد آن‌گاه که سفره‌ها چیده می‌شود حضرت ابوطالب 7 اعلام کرد که: «ای مردم! هر کسی برای ولیمه پسرم علی می‌آید، هفت بار گرد کعبه طواف کند و وقتی وارد خانه من شد بر فرزندم علی سلام کند، چرا که خداوند این فرزند را شرافت خاصی داده است»

مردم نیز طبق دستور آن حضرت طواف می‌کردند و سپس به خانه او می‌آمدند و بر تازه مولود سلام می‌کردند و بر سر سفره‌ها می‌نشستند و از ولیمه مولود کعبه تبرک می‌جستند.[1]

۴۹. خوراک متعادل

شخصی از امام علی 7 به خاطر نوع غذای حضرت و کمی آن ایراد گرفت و گفت: «اگر این غذای فرزند ابوطالب است پس او در جنگ با جنگ‌جویان و شجاعان ناتوان خواهد بود».

امام المتقین علی‌بن‌ابیطالب برای فهم او در خوردن صحیح غذا و اینکه قوت انسان به خوردن غذاهای رنگارنگ و حجیم نیست در پاسخ فرمود:

بدانید درخت بیابان (چوبش) محکم‌تر است (با اینکه به او آب کمتری می‌رسد) و سبزه‌های زیبا و درختان پوست نازک می‌شوند (با اینکه آب و کود کامل و هر روزه‌ای به آن‌ها می‌رسد).

(چوب) درختانی که با آب باران می‌رویند (و در بیابان‌ها از آب کم بهره می‌برند) پر آتش و دیر خاموش ترند.[2]

۵۰. خانواده‌ای با ایمان

امام صادق 7 می‌فرماید: روزی رسول‌خدا 9 مشغول نماز بود و علی 7 نیز به آن حضرت اقتدا کرده بود ابوطالب 7 در حالی از کنار آن‌ها می‌گذشت که پسرش جعفر نیز همراهش بود.

---

۱. *بحارالانوار*، ج۳۵، ص۳۸.

۲. *نهج البلاغه*، نامه ۴۵.

ابوطالب 7 به جعفر گفت: پســر جانم برو، و به عموزاده‌ات (پیامبر اسلام 9) اقتدا کن، جعفر نیز به رسول‌خدا 9 اقتدا کرد.

ابوطالب 7 شاد شد و در حالی که برمی‌گشت این شعر را می‌گفت.

ان عـلیـا و جـعفرا ثقتی — عنـد ملم الزمان و الکرب

والله لا اخـذل الـنبی و لا — یـخذله مـن نبی ذوحسب

لا تخذ لا وانصرا ابن عمکما — اخـی لا می‌من بینهم و ابی

«علی و جعفر من؛ پشت و پناهند به وقت سختی؛ و شدت و غم

من پیغمبر را خوار و بی کس نمی‌سازم که فرزند من مرد با همتی است

شما (علی و جعفر...) دست از محمّد برندارید»[1]

۵۱. علی 7 در دامان مهر نبوی 9

موقعــی که علی 7 را نــزد پیامبر اکرم 9 آوردند، رســول‌خدا 9 به مادر علی 7 فاطمــه فرمود: برو حمزه را از ولادت علی 7 با خبر کن، فاطمه بنت‌اســد 3 گفت: یا رســول‌الله 9 اگر من بروم، چه کسی علی را شــیر می‌دهد؟ رسول اکرم 9 فرمود: تو برو من علی را ســیراب خواهم کرد و پیغمبــر 9 زبان مبارک خود را در دهان علی 7 گذاشــت، وقتی که فاطمه بنت‌اسد 3 برگشت، علی 7 را نظیر کودکان دیگر در میان جامه‌ای پیچیده و بســت. پیغمبر 9 فرمود: گهواره علــی 7 را نزدیک رختخواب من بگذارید. رســول‌خدا 9 شــخصاً تربیت امیرالمؤمنین 7 را بر عهده گرفت. علی 7 را شستشــو می‌داد، شیر در گلوی آن حضرت می‌ریخت، در وقت خواب گهواره علی 7 را تکان می‌داد و در موقع بیداری با علی 7 ســخن می‌گفت: و علی 7 را به ســینه خود می‌چسبانید، آن حضرت را برای گردش به کوه‌های مکّه، شکاف کوه‌ها، رودها و جاده‌ها می‌برد و علوم و اسرار الهی را به گوش آن بزرگ‌وار می‌خواند.

که حضرت علی 7 در خطبه قاصعه نهج البلاغه به این معنا تصریح کرده‌اند.

---

۱. *امالی صدوق*، ص۵۰۸.

فصل دوم

رسول خدا به علی 7 فرمود:

لا تصلح النبوة الّا لی و لاتصلح الوصیة الّا لک فمن جحد وصیتک جحد نبوتی

یا علی! پیامبری جز برای من و وصایت جز برای تو شایسته نیست هرکس امامت و وصایت تو را انکار کند پیامبری مرا انکار کرده است.

بحارالانوار، ج۱۵، ص۱۲، حدیث ۱۲

از بعثت تا رحلت پیامبر 9

۵۲ـ خواسته های پیامبر 9 از خداوند

پیامبر 9 به علی 7 فرمود: ای علی! پنج چیز درباره‌ی تو از خدا خواستم که خداوند همه را به من عطا کرد:

۱ـ این‌که من اول کسی باشم که از قبر بر می‌خیزم و غبار از چهره می‌افشانم، و تو هم با من باشی.

۲ـ خداوند اجازه دهد که من و تو در محل سنجش اعمال بایستیم.

۳ـ تو را در قیامت پرچمدار من قرار دهد.

۴ـ امت مرا به دست تو از حوض کوثر سیراب کند.

۵ـ هنگام رفتن به بهشت تو را پیشرو امت قرار دهد.

آن‌گاه فرمود: شکر خدای را که بر من منت نهاد و همه‌ی این تقاضاها را پذیرفت.[۱]

۵۳ـ بار خدایا! جمعشان را پراکنده مکن

شب بعد از عروسی حضرت فاطمه زهراء 3 رسول‌خدا 9 برای دیدار وی به منزل علی 7 آمد، آن‌گاه از علی 7 پرسید یا علی همسرت را چگونه یافتی؟ حضرت عرض کرد: یا رسول‌الله یاور خوبی است در طاعت خدا، بعد از فاطمه زهراء 3 پرسید: فاطمه‌جان شوهرت چگونه است؟ عرض کرد: شوهر بسیار خوبی است در این هنگام رسول‌خدا 9 برای آنان دعا کرد: «بار خدایا! جمعشان را پراکنده مکن و بین دل‌هایشان الفت بیفکن و... »[۲]

... لذا رسول‌خدا 9 فرمود: ای فاطمه همانا علی نزد خداوند بزرگوارتر از هارون است. زیرا، هارون موسی را خشمگین نمود و حال آن‌که علی هیچ‌گاه مرا خشمگین نساخت. سوگند به آن‌که پدرت را به حق به پیامبری مبعوث کرد هرگز یک روز هم بر او غصب نکردم و هیچ‌گاه نگاه ننمودم به چهره علی، جز آن‌که خشم از من رخت بربست.[۳]

---

۱. *نصایح*، ص۲۱۴.
۲. *بحارألانوار*، ج۳، ص۱۱۷.
۳. *بحارألانوار*، ج۴۳، ص۱۵۱.

۵۴. بهترین افراد کیست؟

از رسول‌خدا 9 سؤال کردند: یا رسول‌الله 9 بهترین افراد کیست؟
حضرت فرمــود: بهترین آن‌هـــا، و پرهیزگارترین آن‌ها، و بـــا فضیلت‌ترین آن‌ها و نزدیک‌ترین آن‌ها به بهشت کسی است که به من نزدیکتر بوده و پرهیزگارتر و نزدیکتر به من نیست مگر علی‌بن‌ابیطالب.[۱]

۵۵. عزیز دل رسول‌خدا 9

حضرت زهرا 3 در بستر مریضی بودند که پدرشان از ایشان سوال فرمود: دخترم آیا چیزی میل داری؟
فرمودند: اگر مقداری انگور باشد میل دارم.
پیامبر اکرم 9 دعا فرمودند: خدایا انگور را بدســت افضل‌ترین و برترین فرد بعد از من برای ما برسان. در این حال امام علی 7 وارد منزل شدند در حالی که مقداری انگور در دست داشتند، رسول‌خدا 9 فرمودند: یا علی! انگور آوردی؟
عرض کرد: احساس کردم فاطمه انگور می‌خواهد برای او آماده کردم.[۲]

۵۶. امتیازات شیعیان علی 7

روزی رســول‌خدا 9 به علی‌بن‌ابیطالب 7 فرمود: ای علی! به شیعیان و یارانت ده امتیاز را بشارت بده:
۱) حلال‌زادگی. ۲) ایمان صحیح. ۳) دوستی خدا با آن‌ها. ۴) گشادی قبر. ۵) روشنی پل صراط. ۶) نترســیدن از فقر و بی‌نیازی قلب. ۷) دشمنی خدا با دشمنانشان. ۸) ایمنی از خوره. ۹) آمرزش گناهان. ۱۰) همنشینی با من در بهشت.[۳]

---
۱. *ینابیع المودة*، ص۲۴۷.
۲. *نهج‌البلاغه ابن ابي الحدید*، ج۲۰، ص۲۲۲.
۳. *خصال*، ص۴۳۰.

۵۷. حیوانات مسخ شده

علی 7 می‌فرماید: روزی از پیامبر اسلام 9 پرسیدم: یا رسول الله 9 حیوانات مسخ شده کدامند؟ حضرت فرمود: آن‌ها سیزده حیوان هستند:

فیل، خرس، خوک، میمون، مارماهی، سوسمار، شب‌پره (خفاش)، کرم‌سیاه، عقرب، عنکبوت، خرگوش، سهیل و زهره (نام دو حیوان دریایی است).

آن‌گاه پرسیدم: علت مسخ این‌ها چه بود؛ حضرت فرمود: فیل مرد لواط کار بود؛ خرس: مرد مأبونی بود که مردها را به خود می‌خواند؛ خوک: عده‌ای نصرانی بودند که از خدا خواستند تا غذای آسمانی بر آن‌ها بفرستد و با این که خواسته شان عملی شد بر کفر خود افزودند؛ میمون: کسانی بودند که روز شنبه بر خلاف دستور دینشان ماهی گرفتند؛ مارماهی: مرد دیوثی بود که همسرش را در اختیار مردم می‌گذاشت؛ سوسمار: بادیه نشینی بود که سر راه حاجیان را می‌گرفت و اموالشان را می‌ربود؛ شب پره: دزدی بود که خرماهای مردم را از سر درختان سرقت می‌کرد؛ کرم‌سیاه: سخن چینی بود که میان دوستان جدایی می‌انداخت؛ عقرب: مرد بد زبانی بود که هیچ کس از نیش زبانش آسوده نبود؛ عنکبوت: زنی بود که به شوهرش خیانت کرده بود؛ خرگوش: زنی بود که غسل حیض و غیره نمی‌کرد؛ سهیل: گمرک چی بود در یمن؛ و زهره: زنی نصرانی بود و این زن همان است که هاروت و ماروت را فریفت.[۱]

۵۸. علی 7 در معراج پیامبر 9

روزی رسول‌خدا 9 به علی 7 فرمود: یا علی! همانا من در سه جا اسم تو را همراه اسم خود دیدم و با نظر بر آن انس یافتم. هنگامی‌که در معراجم به آسمان، به بیت‌المقدّس رسیدم، بر صخره آن یافتم که نوشته بود «خدایی جز الله نیست، محمّد فرستاده خداست، او را بوسیله وزیرش تأیید کرده‌ام و بوسیله وزیرش یاری نموده‌ام.»

به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی‌بن‌ابیطالب.

و بار دوم هنگامی بود که به سدرةالمنتهی رسیدم دیدم بر آن نوشته است: «منم

۱. *علل الشرایع*، ج۲، ص۵۵۷.

خداوند یکتا که معبودی جز من نیســـت، محمّد حبیب من است، او را به بوسیله وزیرش تأیید کرده‌ام و بوسیله وزیرش یاری نموده‌ام»[1]

۵۹. راه بهشت

روزی رســـول‌خدا 9 به علی 7 فرمود: ای علی! آیا آگاهتان نسازم که کدامیک از شما در اخلاق و روش به من شبیه ترید؟

علی 7 عرض کرد: بفرمائید یا رسول الله 9 .

آن‌گاه حضرت فرمود: خوش اخلاق‌ترین شـــما، و بردبارترین شـــما و نیکوترین شما نســـبت به بستگان خود، و انصاف دهنده‌ترین شما نسبت به خود... آن‌گاه رسول‌خدا 9 اضافـــه کـــرد: ای علی! هر کس صلوات بر من را فراموش کند راه بهشـــت را گم کرده است.[2]

۶۰. داروی شفابخش

امام علی 7 می فرماید: رسول خدا 9 حبیب من به من تعلیم فرمود چیزی را که با وجود آن محتاج به دوای طبیبان نخواهم شد.

از امام پرسیدند: یا امیرالمؤمنین آن چیست؟

امام فرمود: سی و هفت تهلیل از قرآن کریم است که در ۲۴ سوره قرآن آمده است. همانا صاحب غمی این تهلیلات قرآنی را نمی خواند مگر اینکه خداوند کرب و غم او را برطرف سازد و نه مدیونی مگر آنکه خداوند دین و قرض او را اداء می نماید و نه غائبی مگـــر اینکه خداوند غربت او را رد می‌نماید و نه صاحب حاجتی مگر اینکه خدا حاجت او را بر می‌آورد... ...

و هرکس در هر بامداد بخواند قلب او از شقاق و نفاق ایمن بماند و هفتاد نوع از انواع بلاها را از او دفع شود....

و هرکس در وقت شب آن تهلیلات قرآنی را بخواند خداوند هفتاد فرشته بر او موکل فرماید که تا صبح او را از شر ابلیس و لشکر او حفظ نماید....

---

۱. *خصال*، ص۲۰۷.

۲. *نصایح*، ص۴۷۰.

و هرکس این تهلیلات را بنویسد و با آب باران بشوید و بیاشامد هیچ بدی و ذلت و پستی به او نرسد و از چشم زخم و سحر و کید جنیان در امان باشد و همیشه از هر آفت و بلایی محفوظ بماند....

و آن تهلیلات عبارتند از: «والهکم اله واحد لااله الاهو الرحمن الرحیم....».[1]

۶۱. صدیق واقعی

علی 7 می‌فرماید روزی در کنار پیامبر 9 در غار حرا ایستاده بودم که ناگهان کوه به لرزه درآمد و تکان سختی خورد، حضرت به کوه اشاره فرمود و گفت: ای کوه آرام بگیر، که بر بالای تو جز پیامبر و صدیقی که شاهد اوست کس دیگری نیست. حضرت می‌فرماید: دیدم که کوه فوراً ساکت شد و در جای خود قرار گرفت و اطاعت خود را از رسول‌خدا 9 نشان داد.[2]

۶۲. مأموریتی شبانه

علی 7 می‌فرماید: در تاریکی شبی از شب‌های ظلمانی، رسول‌خدا 9 کسی را به دنبال من فرستاد و مرا احضار کرد، آن‌گاه فرمود: هم اینک شمشیر خود را برگیر و برفراز کوه ابوقبیس[3] برو و هر که را بر قله آن یافتی هلاک گردان. علی 7 فرمود: من طبق فرمان رسول‌خدا 9 به راه افتادم و از کوه ابوقبیس بالا رفتم ناگهان مردی سیاه چهره و مخوف با چشمانی به سان کاسه آتش در برابر من ظاهر شد. اما همین که مرا با نام صدا کرد جلو رفتم و با یک ضربه شمشیر او را دو نیم کردم در این هنگام صدای فریاد و ناله بلندی شنیدم که از میان خانه های مکّه برمی‌خاست، در بازگشت هنگامی‌که به محضر رسول‌خدا 9 شرفیاب شدم آن حضرت در منزل همسرش خدیجه 3 بود، من ماجرای مرد مقتول و فریادهای همزمان را که شنیده بودم برای آن حضرت باز گفتم. پیامبر خدا 9 فرمود: یاعلی! می‌دانی چه کسی را کشتی؟ گفتم: خدا و رسول او آگاه‌ترند.

---

۱. ادامه این تهلیلات در کتاب *مکارم اخلاق*، ص۳۶۶ و *بحارألانوار*، ج ۹۲، ص۱۳.

۲. *بحارألانوار*، ج۱۰، ص۴۰.

۳. کوه ابوقبیس در مکه مکرمه می‌باشد.

حضرت فرمود: تو بت بزرگ لات و عزی را درهم شکستی، به خدا سوگند از این پس هرگز آن بت‌ها پرستش و ستایش نگردند.[۱]

٦٣ـ بت شکن آخر

علی 7 می‌فرماید: شبی رسول‌خدا 9 مرا نزد خویش فرا خواند. من در منزل همسرش خدیجه 3 نزد او حاضر شدم آن‌گاه فرمود علی (آماده باش) و از پی من حرکت کن. سپس خود در جلو حرکت کرد و من هم به دنبال آن حضرت حرکت کردم تا آنی که در دل آن شب به خانه خدا کعبه رسیدیم... رسول‌خدا 9 آهسته فرمود: علی از دوش من بالا برو، آن‌گاه خود خم شد و من از کتف مبارک او بالا رفتم و بر بام کعبه قرار گرفتم و هر چه بت در آنجا بود پایین انداختم، آن‌گاه از مسجدالحرام خارج شدیم و راهی منزل خدیجه 3 شدیم. در بازگشت رسول‌خدا 9 به من فرمود: نخستین کسی که بت‌ها را درهم شکست جد تو ابراهیم 7 بود و آخرین کسی که بت‌ها را شکست تو بودی بامداد روز بعد هنگامی که اهل مکّه سراغ بت‌های خود رفتند دیدند که بت‌هایشان برخی شکسته و برگشته و بر زمین افتاده است. آن‌ها با خود می‌گفتند: این اعمال از کسی جز محمّد 9 و پسر عمویش علی 7 سر نمی‌زند...[۲]

٦٤ـ قضاوت علی 7

اعراب به کثرت نسل خود خیلی علاقمند بودند و اصرار زیادی می‌ورزیدند تا در خانواده‌شان جنس ذکوری باشد لذا روزی سه مرد در«طهر واحد» با زنی هم بستر شدند و این زن پسری زائید هر سه این مرد ادعا داشتند که پدر این پسر هستند هنوز سوره‌ی مبارکه نور نازل نشده بود تا زناکاران به مجازات خود برسند، لذا آن‌ها با هم اختلاف نزاع داشتند تا این‌که خدمت رسول‌خدا 9 آمدند حضرت هم این قضاوت را به علی 7 احاله فرمود. امیرالمؤمنین 7 دستور داد: نام این سه مرد را بر ۳ ورقه کوچک بنویسند و آن ۳ ورقه را مثل قرعه لوله کرد و جلوی بچه بیندازند آن قرعه را که کودک از زمین بر

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۹، ص۱۸۶.

۲. *کشف الغمه*، ج۱، ص۷۹. این شکستن بت‌ها بوسیله علی 7 قبل از هجرت پیامبر 9 و فتح مکه بوده است و همین عمل نیز در روز فتح مکه مجدداً توسط آن حضرت انجام شده است.

می‌دارد بنام پدرش خواهد بود. رسول الله 9 این قضاوت علی 7 را به قضاوت حضرت داود 7 تشبیه فرمود: **الحمد الله الذی جعل فینا اهل البیت من یقضی علی سنن داوود.**[1]

٦٥. عادل دادگر

روزی گاوی با شاخ تیز خود شکم خری را درید. صاحب خر شکایت خود را به رسول‌خدا 9 عرضه داشت هنوز رسول خدا 9 سخن نگفته بود که ابوبکر عقیده‌اش را اظهار کرد و گفت حیوان زبان بسته‌ای حیوان زبان بسته‌ی دیگری را کشت به کسی مربوط نیست. ولی امیرالمؤمنین 7 فرمود: اگر آن گاو آزاد بود و به خر حمله آورد و شاخش زده صاحب گاو مسئول این جنایت است زیرا گاو وحشی خود را آزاد گذاشته تا به مال مردم تعدی و تجاوز کند. ولی اگر آنجایی که گاو بسته بوده و خر با پای خود به پیش گاو رفته و سرانجام کشته شده صاحب گاو گناهی ندارد و از دادن تاوان معاف است.

رسول اکرم 9 فرمود: قضاوت علی کافیست.[2]

٦٦. سلام خضر نبی به پیامبر 9 و علی 7

روزی علی 7 همراه پیامبر 9 در یکی از راه‌های مدینه عبور می‌کردند ناگاه مردی بلند قامت و چهارشانه... جلو آمد و بر پیامبر 9 سلام کرد و احترام شایانی نمود سپس رو به علی 7 کرد و گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو ای خلیفۀ چهارم، آن‌گاه به رسول‌خدا 9 رو کرد و گفت: آیا این گونه نیست که گفتم؟ رسول‌خدا 9 فرمود: آری چنین است. آن شخص ناشناس از آنجا رفت علی 7 از پیامبر 9 پرسید: این چه لقبی بود که این مرد ناشناس به من داد و شما هم آن را تصدیق کردی، من خلیفه چهارم هستم؟ پیامبر 9 فرمود: حمد و سپاس خدا را، همانگونه که او گفت تو خلیفه چهارم هستی زیرا اولین خلیفه آدم 7 است.[3] و دومین خلیفه داود 7 است. و سومین خلیفه هارون برادر موسی 7 است که خلیفه موسی شد.[4] و خداوند در (آیه ۳ سوره توبه)

---

۱. *بحارالانوار*، ج۴، ص۲۴۴ / *ارشاد* ج۱، ص۱۹۵.
۲. *تهذیب احکام*، ج۱۰، ص ۲۲۹ / *کافی* ج۷، ص۳۵۲.
۳. بقره، ۳۰.
۴. سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

می‌فرماید:

«و این اعلامی اســـت از طرف خدا و رســـولش بر عموم مردم در روز حج اکبر (عید قربان) که خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزار است.»

ای علی! ابلاغ کننده برائت از مشرکان از جانب خدا و رسولش تو هستی و تو وصی و وزیر من می‌باشـــی و دین مرا ادا می‌کنی... پس تو چهارمین خلیفه می‌باشی چنآن‌که آن شخص با این عنوان بر تو سلام کرد آیا می‌دانی او چه کسی بود؟

همانا او برادرت خضر 7 بود.[۱]

۶۷ـ علی 7 هم نیکو شوهری است

علـــی 7 می‌فرماید: چون آفتاب غروب کرد، رســـول خدا 9 به ام‌ســـلمه فرمود که فاطمه 3 را نزد او بیاورد. ام‌ســـلمه فاطمه 3 را در حالی که پیراهنش بر زمین کشیده می‌شـــد آورد، دانه های درشـــت عرق از چهره فاطمه 3 بر زمین می‌چکید «از حجب و حیا» چون نزدیک پدر رســـید پای وی لغزید و بر زمین آمد رســـول خدا فرمود: دخترم خداوند تو را در دنیا و آخرت از لغزش حفظ کند، همین که در برابر پدر ایســـتاد حضرت پرده از رخســـار منورش بر گرفت و دســـت او را در دست شویش گذارد و گفت: خداوند پیوند تو را با دخت پیامبر مبارک گرداند، علی، فاطمه نیکو همسری است، آن‌گاه فرمود: فاطمه! علی هم نیکو شـــوهری اســـت. ســـپس فرمود: به اتاق خود روید و منتظر من بمانید...[۲]

۶۸ـ رسول خدا 9 از جنگ جمل خبر می‌دهد

عبدالله‌بن‌مســـعود گفت: به پیامبر 9 عرض کردم: یا رســـول الله 9 هر گاه از دنیا رحلت کردی چه کســـی شـــما را غســـل می‌دهد؟ فرمود: هر پیغمبر را وصی او غسل می‌دهد. عرض کردم یا رسول‌الله 9 وصی شما کیست؟ فرمود: علی‌بن‌ابیطالب. عرض کردم: یا رســـول‌الله 9 پس از شـــما چه مدت زندگی می‌کند؟ فرمود: سی سال همانند یوشـــع‌بن‌نون که وصی حضرت موســـی بود او بعد از موسی نیز سی سال زندگی کرد و

۱. *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۹.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۳، ص۹۶.

صفورا همســـر حضرت موسی «دختر شعیب پیامبر» بر یوشع بن نون خروج کرد و گفت من از تو به امر پیشوایی و رهبری سزاوارترم. پس یوشع با وی جنگید و به خوبی با وی کارزار کرد و اسیرش نمود و در حال اسیری به نیکی با وی رفتار کرد.

حضرت علی 7 نیز با وی «عایشـــه» می‌جنگد و به خوبی با او می‌جنگد و اســـیرش می‌کند و با وی به نیکی رفتار می‌کند، و خدا درباره او نازل فرموده که: «و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلية الاولي»[1] یعنـــی در خانه‌هایتـــان قرار بگیرید و همچون جاهلیت پیشـــین، خودآرایی و جلوه‌گری نکنید و مقصود پـــروردگار از جاهلیت قدیم در این آیه صفورا دختر شعیب است.[2]

۶۹. تیرهای مرگ به خطا نمی‌رود

امیرمؤمنان علی 7 وصی و جانشـــین پیامبر اسلام 9 اشعار زیر را در سوگ جانسوز پیامبر 9 خواند:

الموت لا والد یبقی و لا ولداً / هـذا السبیل الی ان لاتری احـداً

هـذا النبی و لم یـخلد لامته / لـو خـلدالله خـلقاً قبله خـلداً

للموت فینا سهام غیر خاطئة / من فاته الیوم سهم لم یفته غداً

مرگ پـــدر و فرزندی را باقی نمی‌گذارد و برنامه مـــرگ همچنان ادامه دارد تا همه بمیرند.

مرگ حتی پیامبر اســـلام 9 را برای امتش باقی نگذاشت اگر خداوند کسی را قبل از پیامبر 9 باقی می‌گذاشـــت او را نیز باقی می‌گذاشت ناگزیر ما آماج تیرهای مرگ که خطا نمی‌روند واقع می‌شـــویم اگر امروز مورد اصابت تیر مرگ نشدیم فردا او ما را از یاد نمی‌برد.[3]

۷۰. هلاکت ظالم به واسطه گناه اوست

در یکی از جنگ‌ها یکی از قهرمانان دشمن یکی از افراد قبیله بنی‌هاشم را به جنگ

۱. سوره احزاب، آیه ۳۲.
۲. *کمال‌الدین*، ج۱، ص۲۷.
۳. *انوار البهیه*، ص۴۲.

با خود دعوت کرد ولی آن شخص پاسخی به او نداد.

امام علی 7 به او فرمود: چرا از پیکار با او خودداری کردی؟

او در جواب عرض کرد: این شخص (اشاره به دشمن) از یکه سواران دلیر عرب است ترس آن دارم که بر من پیروز شود.

امام علی 7 در پاسخ به آن هاشمی اینگونه فرمود:

او به تو ظلم کرده است (چون در سپاه دشمن توست) اگر با او نبرد کنی بر او پیروز خواهی شد بدان اگر گروهی به گروهی دیگر ظلم کند ظلم کننده مغلوب خواهد شد و به هلاکت می رسد.

۷۱. مؤمن واقعی

روزی امیرالمؤمنین 7 از کنار عده‌ای که نشسته بودند عبور می‌کرد، و دید آن‌ها لباس‌های سفید و گران قیمت پوشیده و (نشانه تکبر در آن‌ها مشهود است) رنگ صورتشان برافروخته است و خنده آن‌ها بلند و زیاد است و با انگشت خود هر کس را که از کنارشان رد می‌شود مسخره می‌کنند. سپس به عدّه دیگر رسید که لاغر اندام و رنگ آن‌ها زرد و در هنگام سخن گفتن متواضع بودند. آن حضرت در حالی که تعجب کرده بود خدمت رسول‌خدا 9 رسید و عرض کرد یا رسول‌الله دو گروه متفاوت را دیدم و هر دو گروه خود را مؤمن می‌دانستند؟ صفت مؤمن چیست؟ پیامبر اکرم 9 سکوتی کرد و در پاسخ حضرت علی 7 فرمود یا علی! مؤمن بیست خصوصیت دارد که اگر یکی از آن‌ها در او نباشد ایمانش کامل نیست:

۱ـ به نماز (جماعت) حاضر می‌شود ۲ـ زکات را در وقت خود می‌پردازند. ۳ـ به مستمندان رسیدگی می‌کنند. ۴ـ یتیم را نوازش می‌کنند ۵ـ لباس‌های پاک و پاکیزه می‌پوشند. ۶ـ کمر به عبادت حق بسته‌اند. ۷ـ راست می‌گویند ۸ـ به وعده خود وفا می‌کنند. ۹ـ در امانت خیانت نمی‌کنند. ۱۰ـ زاهد شب و شیر روز هستند. ۱۱ـ در روز روزه‌دار و در شب بیدار و عابد هستند. ۱۲ـ همسایه را آزار نمی‌دهند. ۱۳ـ متواضعانه راه می‌روند. ۱۴ـ تشییع جنازه می‌کنندو...[1]

---

۱. *محجة البيضاء*، ج۴، ص۳۶۲.

۷۲. منزلت علی 7 در نزد پیامبر 9

صبح آن شب که فاطمه زهرا 3 به خانه شوهر رفت، پیامبر اکرم 9 ظرفی شیر به خانه آن‌ها برده و فرمودند: فاطمه جان پدرت فدای تو باد از این شیر بیاشام، سپس رو به علی 7 کردند و فرمودند: پسر عمویت فدایت شود تو هم از این شیر بنوش.[۱]

۷۳. وصیتی از رسول خدا 9

امیرالمؤمنین 7 فرمود: رسول‌خدا 9 ضمن وصیت خود به من فرمود: یا علی هر کس که همسر خود را اطاعت کند خداوند او را به رو در آتش افکند. علی 7 عرض کرد: این اطاعت در چه مواردی است؟ رسول اکرم 9 فرمود: کسی که به همسر خود اجازه دهد به حمام‌های بیرون از خانه و یا مجالس عروسی و مجالس نوحه‌سرایی برود و جامه‌های بدن نما بپوشد.[۲]

۷۴. دعای مخصوص

ابن‌عباس گوید: علی‌بن‌ابیطالب 7 نزد پیامبر 9 آمد و چیزی از آن حضرت درخواست کرد پیغمبر 9 به او فرمود: یا علی! به حق آن‌که مرا به پیغمبری فرستاد سوگند که نزد من هیچ از کم و بیش نیست ولی تو را چیزی می‌آموزم که دوست من جبرئیل برای من آورد و گفت: یا محمّد این هدیه‌ای است از نزد خدای عَزَّوَجَلَّ که تو را با آن گرامی داشته و به هیچ کس از پیغمبران پیشین این هدیه را نداده است و آن نوزده جمله است که هر دلسوخته و هر مصیبت زده و هر اندوهناک و هر غمناک و هر کسی که در خطر دزد و آتش‌سوزی باشد آن‌ها را بخواند و هر بنده‌ای که از پادشاهی بترسد آن کلمات را بگوید خداوند برای او وسیله رهایی فراهم سازد و آن نوزده جمله است که چهار جمله آن بر پیشانی اسرافیل نوشته شده و چهار جمله‌اش بر پیشانی میکائیل و چهار جمله آن بر گرداگرد عرش و چهار جمله‌اش بر پیشانی جبرئیل و سه کلمه آن در جائی که خدا خواسته است نوشته شده است. علی 7 عرض کرد: یا رسول‌الله چگونه آن‌ها را بخوانیم؟ حضرت فرمود: بگو **«یا عماد من لا عماد له و یا ذخر من لا ذخرله و یا سند من لا سندله و یا**

---
۱. *محجة البیضاء*، ج۴.
۲. *خصال صدوق*، ص۲۱۵.

حرز من لا حرز له و یا غیاث من لا غیاث له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجأ و یا عون الضعفأ و یا منقذ الغرقی و یا منجی الهلکی یا محسن یا مجمل یا منعم یا مفضل انت الذی سجد لك سواد اللیل و نورالنهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوی المأ و حفیف الشجر یا الله یا الله یا الله انت وحدك لا شریك لك» آن‌گاه می‌گویی بارالها! با من چنین و چنان کن که بطور مسلم از جای خود بر نخیزی تا این‌که دعای تو مستجاب شود.[۱]

۷۵. حضور شخصی بزرگ

امام حسن 7 در دوران هفت سالگی، به مسجد می‌رفت و پای منبر رسول‌خدا 9 می‌نشست، و آنچه در مورد وحی، از آن حضرت می‌شنید به منزل باز می‌گشت و برای مادر فاطمه زهرا 3 نقل می‌کرد (به این ترتیب که همچون یک خطیب روی متکائی می‌نشست و سخنرانی می‌نمود و در ضمن سخنرانی آنچه از پیامبر 9 فرا گرفته بود بیان می‌کرد) حضرت علی 7 هر گاه وارد منزل می‌شد و با فاطمه زهرا 3 سخن می‌گفت در می‌یافت که فاطمه 3 آنچه از آیات قرآن نازل شده اطلاع دارد از او پرسید «با این‌که شما در منزل هستید چگونه به آنچه که پیامبر 9 در مسجد بیان کرده آگاه هستی؟!» فاطمه زهرا 3 جریان را به عرض رساند که این آگاهی از ناحیه فرزندت حسن 7 به من انتقال می‌یابد. روزی علی 7 در منزل مخفی شده، حسن 7 که در مسجد، وحی الهی را شنیده بود، وارد منزل شد و طبق معمول، بر متکا نشست، تا به سخنرانی بپردازد، ولی لکنت زبان پیدا کرد، حضرت زهرا 3 تعجب نمود! حسن 7 به مادر عرض کرد: «تعجب مکن، چرا که شخص بزرگی، سخن مرا می‌شنود و استماع او مرا از بیان مطلب، باز داشته است.»

در این هنگام علی 7 از مخفی‌گاه خارج شد و فرزندش، حسن 7 را بوسید.[۲]

۷۶. انوار رحمت خداوندیم

ابن‌عباس می‌گوید: روزی رسول‌خدا 9 دست علی 7 را گرفته و بیرون آمد و می‌گفت: ای گروه انصار و ای گروه بنی‌هاشم ای گروه بنی‌عبدالمطلب من محمّدم، من

۱. *خصال صدوق*، ص۶۰۶.
۲. *سفینة البحار*، ج۱، ص۲۵۴.

رسول خدایم، هان، من جزء چهار نفر از افراد خانواده‌ام هستم که از سرشتی انوار رحمت بر آن تابیده بود آفریده شـــدیم من و علی و حمزه و جعفر. کسی گفت: یا رسول الله 9 اینانند که با تو در روز قیامت سوار هستند. حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، همانا آن روز بجز چهار کس هرگز کسی سواره نباشد جز من و علی و فاطمه و صالح پیغمبر، اما من سوار بر براقم و اما دخترم فاطمه بر شتری از اشتران بهشتی که لجامش از یاقوت است و دو جامه سبز بر روی آن انداخته شده میان بهشت و دوزخ می‌ایستد آن روز مردم شدیداً عرق می‌کنند پس بادی از جانب عرش وزیدن گیرد که عرق مردم را خشک کند فرشـــتگان و پیغمبران و صدیقین می‌گویند این بجز فرشته مقرب و یا پیغمبری مرسل نیســـت پس آواز دهنده‌ای خبر دهد که این نه فرشـــته مقرب است و نه پیغمبر و مرسل بلکه علی‌بن‌ابیطالب 7 است که برادر رسول خداست در دنیا و آخرت.[1]

۷۷ـ آن شب خطرناک

گروهی از قریش و اشـــراف مکّه از قبایل مختلف در محل تشکیل جلسات مشورتی بزرگان مکّه به نام دارالندوه جمع شـــدند تا درباره خطری که از ناحیه پیامبر 9 آن‌ها را تهدید می‌کرد بیندیشـــند. در اثناء راه پیرمرد خوش ظاهری به آن‌ها برخورد کرد که در واقع همان شیطان بود از او پرسیدند: کیستی؟ گفت: پیرمردی از اهل نجد. جلسه تشکیل یافت و درباره این‌که چگونه پیامبر خدا 9 را به عنوان مانعی از ســـر راه بردارند گفتگو می‌کردند یکی گفت او را از میان خود بیرون کنید تا از دســـت او راحت شـــوید، پیرمرد گفت این هم درســـت نیســـت زیرا اگر این کار را انجام دهید به سراغ قبایل دیگر عرب می‌رود و با گفتار شـــیرینش در آن‌ها نفوذ می‌کند، ابوجهل که تا آن وقت ساکت بود به ســـخن آمد و گفت به نظر من از هر قبیله ای یک جوان شجاع و شمشیر زن را انتخاب کنید تا در فرصتی مناســـب به طور دســـته جمعی به محمّد 9 حمله کنند و او را بکشند این طور خون او در بین همه قبایل پخش می‌شود و بنی هاشم نمی‌تواند به خونخواهی او قیام کند، پیرمرد نجدی خوشـــحال شد و گفت: به خدای رأی صحیح همین است در نتیجه همه‌ی حاضران با این تصمیم موافقت کردند.

جبرئیل فرود آمد و به پیامبر 9 گفت: تا شب را در بستر خود نخوابد، پیامبر 9 شبانه

۱. *خصال صدوق*، ص۲۲۴.

به سوی غار ثور حرکت کرد و سفارش نمود علی 7 در بستر او بخوابد تا کسانی که خانه پیامبر 9 را تحت نظر داشتند متوجه عدم حضور پیامبر نگردند. علی 7 که در آن موقع جوانی ۲۳ ساله بود در بستر پیامبر 9 خوابید هنگامی‌که صبح شد و طبق نقشه، جوانان قبائل مختلف جهت قتل پیامبر 9 به خانه ریختند، علی 7 را در بستر پیامبر 9 دیدند، صدا زدند پس محمّد 9 کجاست؟ حضرت امیر 7 فرمود: نمی‌دانم. لذا با این جانفشانی حضرت علی 7 ، پیامبر 9 از مرگ نجات یافت.[1]

۷۸. صاحب سرّ پیامبر 9

از ابوذر غفاری روایت شـده است که رسول‌خدا 9 مرا برای احضار علی 7 به خانه آن حضرت فرستاد من به در خانه علی 7 آمدم و او را صدا زدم ولی کسی جواب نگفت.

من تعجب کردم موقعی که دیدم آسـیای دسـتی در خانـه آن حضرت خود بخود می‌گردد بدون این‌که کسی او را به گردش آورد. من علی 7 را صدا کردم و آن حضرت نزد رسـول‌خدا 9 آمد. پیغمبر 9 با او آهسته سـخنی گفت که من نفهمیدم آن‌گاه به رسـول‌خدا 9 عرض کردم جای تعجب است از آسیابی که در خانه علی 7 خود بخود می‌گردد، بدون این‌که کسـی آن را به حرکت در آورد. رسول‌خدا 9 فرمود: خداوند قلب و جوارح دخترم فاطمه 3 را از ایمان و یقین پر ساخته و البته خدا از ضعف بدنی او آگاه است و او را در کارهایش کمک می‌نماید. آیا نمی‌دانی که خداوند را فرشتگانی است که آن‌ها را برای کمک به آل محمّد 9 گمارده است.[2]

۷۹. حبل الله کیست؟

روزی پیامبر 9 در مسـجد میان اصحاب نشسـته بود، رسول‌خدا 9 فرمود اکنون کسـی از در وارد می‌شود که اهل بهشت است پس از چند لحظه مرد بلند قامتی که به اهالی مصر شـبیه بود وارد شـد و عرض کرد: یا رسول‌الله 9 این‌که خداوند می‌فرماید: **«واعتصمو بحبل الله جمعیا و لا تفرقوا»** مقصـود از حبل‌الله کیسـت؟ حضرت با دسـت مبارک خود به علی 7 اشـاره نمود و فرمود این اسـت حبل‌الله هر که بدین شـخص

---

۱. *شواهد التنزیل*، ج۱، ص۲۷۹.

۲. *بحارألانوار*، ج۴۳، ص۲۹.

تمسک جوید در دنیا و آخرت گمراه نگردد آن مرد علی 7 را بغل نمود و بوسید و از مسجد خارج شد.[1]

۸۰. عظمت علی 7 مانند سوره توحید است

رسول اکرم 9 به برخی از کسانی که در لشکر اسلام به همراهی علی 9 به جنگ ذات السلاسل رفته بودند فرمود: امیر و فرمانده خود (یعنی علی 7) را چگونه دیدید؟ عرض کردند: چیزی غیر از خوبی از او ندیدیم، جز آن‌که در تمام نمازها که ما پشت سر او می‌خواندیم سوره (قل هو الله احد) را می‌خواند رسول‌خدا 9 فرمود: من این مطب را از او خواهم پرسید. چون علی 7 به نزد پیامبر 9 آمد آن حضرت به او فرمود: یا علی چرا در تمام نمازهایی که با ایشان خواندی جز سوره اخلاص سوره دیگری نخواندی؟ عرض کرد ای رسول‌خدا این سوره را دوست دارم. پیامبر 9 فرمود: براستی که خدا نیز تو را دوست دارد چنانچه تو سوره توحید را دوست داری سپس فرمود: ای علی اگر من نمی‌ترسیدم از این‌که گروه‌هایی از مسلمانان درباره تو بگویند آنچه را که نصاری (مسیحیان) درباره عیسی‌بن‌مریم گفتند (این‌که او را خدا یا پسر خدا خواندند) امروز سخنی درباره تو می‌گفتم که به هیچ گروهی از مردم نگذری جز آن‌که خاک زیر پایت را (برای تبرک و تیمن) بردارند.[2]

۸۱. ولایت علی 7

پیغمبر اکرم 9 بر حضرت امیرمؤمنان 7 وارد شد در حالی که آثار سرور و خوشحالی در صورت نازنینش آشکار بود، حضرت علی 7 سبب آن‌را پرسید. حضرت فرمودند: خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخرالامر در بهشت جایگزین شوند، حضرت علی 7 به مجرد شنیدن این کلام سجده شکر به عمل آورده و گفت: خداوندا نصف حسنات خود را به شیعیانم بخشیدم. در این لحظه حضرت زهرا 3 و امام حسن و امام حسین 7 هر یک به ترتیب عرض کردند: پروردگارا ما هم نصف ثواب‌هایمان را به شیعیان امیرمؤمنان علی 7 بخشیدیم. رسول اکرم 9 گفت:

---

۱. *تفسیر عیاشی*، ج۱، ص ۱۹۴

۲. *ارشاد مفید*، ص۱۰۱، فصل ۲۷ / *بحارالانوار*، ج۲۱، ص۸۰.

خداوندا منهم نصف حسنات و ثواب‌هایم را به شیعیان حضرت علی 7 دادم در این وقت بود که وحی از طرف خداوند رسید که شما از من کریم تر نیستید، منهم گناهان همه شیعیان علی را آمرزیدم.[1]

۸۲ عیب پوشی و ستار العیوبی

در خبر آمده است که روزی پیغمبر 9 با جمعی از اصحاب خود نشسته بودند ناگه شخصی خدمت پیامبر 9 رسید و عرض کرد:

یا رسول الله در فلان خانه مردی و زنی به فساد مشغولند.

پیامبر 9 فرمود: این خبر تو را باید بررسی کنم و آن‌ها را بخواهم ببینم مطلب چیست؟

چند تن از صحابه که آنجا بودند اجازه احضار آن‌ها را خواستند، لیکن پیامبر اسلام 9 هیچ یک از آنان را اجازه ندادند تا این‌که حضرت علی 7 خدمت پیامبر 9 رسید آن‌گاه پیامبر 9 به علی 7 فرمود:

«یا علی! تو برو و ببین این ماجرا که می‌گویند راست است یا نه»

امیرالمؤمنین علی 7 آمد تا رسید به در خانه، آن‌گاه چشمان خود را بر هم گذاشت و وارد خانه شد و دست بر دیوار داشت تا وقتی که گرد خانه گردید و بیرون آمد چون خدمت پیامبر اسلام 9 رسید عرض کرد: یا رسول الله 9 من گرد آن خانه گشتم ولی هیچ کس را آنجا ندیدم.

پیامبر 9 به نور نبوت مطلب را یافت که علی 7 نمی‌خواهد آن دو را رسوا نماید لذا فرمود:

«**یا علی! انت فتی هذه الامه**»[2] یعنی: یا علی! تو جوانمرد این امتی.

اصبَحتُ زایراً بك یا شحنه النجف — **بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف**[3]

---

۱. *وفیات العلماء*، ص۳۷.

۲. *میزان‌الحکمة*.

۳. عبدالرحمان جامی.

۸۳ پاسخ مهربانی‌های فاطمه بنت‌اسد 3

امیرالمؤمنین 7 فرمود، هنگامی‌که مادرم از دنیا رفت رســول‌خدا 9 او را در پیراهن خود کفن کرد و بر او نماز گزارد و بر او هفتاد مرتبه تکبیر گفت. آن‌گاه وارد قبر شــد و بر در و دیوار و اطراف قبر دســت می‌کشید گویی می‌خواست قبر را فراختر و آماده کند. سپس از قبر خارج شد و در حالی که به شدت می‌گریست به قبر سفارش کرد تا بر مادرم ســخت نگیرد وقتی از کار خاک سپاری فارغ شــد و رفت عمربن‌خطاب از آن حضرت پرسید: ای رسول خدا دیدم شما درباره این زن طوری رفتار کردید که پیش از این سابقه نداشت. پیامبر 9 فرمود: ای عمر این زن پس از مادرم که مرا زایید مادر دیگر من بود. جبرئیل از ســوی خداوند برایم خبر آورده که او اهل بهشــت است و خدای تعالی هفتاد هزار فرشــته را مأمور کرد تا بر جنازه‌اش نماز بگزارند، فاطمه بنت‌اسد 3 روزی از قول پیامبر 9 شنیده بود که: انسان‌ها در روز قیامت عریان محشور می‌شوند لذا به پیامبر 9 عرض کرد: وای از این رسوایی.

پیامبــر به او فرمود: مــن از خدا می‌خواهم تا تو را پوشــیده برانگیزد و باز زمانی از پیامبر 9 شنید که از عذاب قبر سخن می‌فرمود. گفت: وای از ناتوانی. پیامبر 9 فرمود: از خــدا می‌خواهم تا عذاب قبر را بر تو آســان کند. فاطمه بنت‌اســد 3 پس از مرگ ابوطالب 7 همچنان همگام با پیامبر 9 در صحنه‌های گوناگون حضور داشت و او زنی بود که در مدینه با پیامبراسلام 9 تجدید بیعت کرد.

جان به فدای مژه بسته‌ات   من علی‌ام حیدر دل خسته‌ات[1]

۸٤ قطب هستی

حضرت‌علی 7 فرمود: در شــب تولد فاطمه 3 ، زلزله عظیمی در مکّه اتفاق افتاد و سنگ‌های بزرگی از کوه ابوقبیس جدا شد و بر زمین‌های پست و بلند می‌غلطیدند و آن قدر این زلزله ادامه داشت که ابوطالب 7 بر بالای بلندی رفت و به خداوند عرض کرد:

الهی و سیدی اسالك بالمحمّدیه المحمودیة و بالعلویة العالیة و باالفاطمیة البیضأ الا تفضلت علی اهل التهامة بالرحمة و الرافته.

۱. احمد عزیزی.

بدین ترتیب ابوطالب 7 در پیشـــگاه خداوند به ساحت مقدس پیامبر 9 و علی 7 و فاطمه 3 توسل جست از برکت نام ایشان همان لحظه زمین مکّه آرام شد.[1]

۸۵ زنی جاسوس و خبررسان

زنی به نام ســـاره که وابســـته به یکـــی از قبائل مکّه بود از مکّـــه به مدینه خدمت رسول‌خدا 9 آمد. پیامبر 9 به او فرمود: آیا مسلمان شده‌ای و به اینجا آمده‌ای؟ عرض کـــرد نه. حضرت فرمود: به عنوان مهاجـــرت آمده‌ای. گفت: نه فرمود: پس چرا آمده‌ای. گفت: شـــما اصل و عشیره ما بودید و سرپرستان ما همه رفتند و من شدیدا محتاج شدم آمدم نزد شـــما تا عطایی به من بکنید حضرت فرمود: پس جوانان مکّه چه شدند؟ (چون قبلا این زن برای جوان‌ها خوانندگی می‌کرد) عرض کرد: بعد از جنگ بدر هیچ کس از من تقاضای خوانندگی نکرد. حضرت به فرزندان عبدالمطلب دســـتور داد لباس و مرکب و خرج راه به او دادند و این در حالی بود که پیامبر 9 آماده فتح مکّه می‌شـــد در همین حال حاطب‌ابن‌ابی‌بلتعه که از مسلمانان معروف و مجاهدان جنگ بدر بود. نزد ساره آمد و نامـــه‌ای به او داد و گفت آن را به اهل مکّه بده و ۱۰ دینار پول و یک قواره پارچه نیز به او داد در نامه او اســـرار و اطلاعات مربوط به جبهه پیامبر 9 مبنی بر فتح مکّه بود. ســـاره‌نامه را بر داشته به قصد مکّه حرکت کرد. جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر 9 رساند. رسول‌خدا 9 علی 7 و عمار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد و ابومرثد را فرمان داد تا نامه را سریعاً از آن زن بگیرند آن‌ها حرکت کردند و در همان مکانی که رسول‌خدا 9 فرموده بود به ساره رسیدند آن‌ها نامه را از او خواستند او سوگند یاد کرد نامه‌ای نزد من نیست اثاث سفر او را تفتیش کردند چیزی نیافتند.

لذا همگی تصمیم گرفتند که برگردند ولی علی 7 مخالفت کرد و فرمود: نه پیامبر 9 به ما دروغ گفته و نه ما دروغ می‌گوییم آن‌گاه شمشـــیر خود را کشـــید و فرمود: نامه را بیرون بیاور و گرنه بخدا ســـوگند گردنت را می‌زنم ساره وقتی مسأله را جدی یافت نامه را که در میان گیســـوانش پنهان کرده بود بیـــرون آورد و آن‌ها نامه را خدمت پیامبر 9

---

۱. *ریاحین الشریعه*، ج۱، ص۵۸.

آورند. آن‌گاه حضرت حاطب را احضار کرد و از او توضیح خواســت او نیز علت این عمل خود را گفت. پیامبر 9 او را بخشید.[1]

۸۶. ابوتراب افتخار امیرالمؤمنین 7

کنیه ابوتــراب محبوبترین کنیه برای امیرالمؤمنین 7 بود. هر گاه وی را بدین کنیه می‌خواندند خشنود و شادمان می‌گشت. کنیه ابوتراب زمانی به علی 7 عطا شد که هنوز ازدواج نکرده بود. اما جریانی که باعث شــد امام علی 7 عنوان ابوتراب را از پیامبر 9 دریافت کند اینگونه است که عمار یاسر نقل کرده است:

«من و علی‌بن‌ابیطالب در جنگ عشــیره (این غزوه در ماه جمادی الاخر که ۱۶ ماه از هجرت پیامبر 9 گذشــته بود رخ داد و این جنگ قبل از جنگ بدر بود.) با هم بودیم هنگامی‌که رسول‌خدا 9 در آنجا فرود آمد و موضع گرفت گروهی از طایفه بنی مدلج را دیدیم که در چشــمه و نخلستان خود مشغول کارند. علی‌بن‌ابیطالب 7 به من گفت: ای ابوالیقظان می‌آیی نزد ایــن قوم برویم و ببینیم چگونه کار می‌کنند؟ گفتم: اگر بخواهی می‌رویم پس نزد آنان رفتیم و ساعتی کارهایشان را تماشا نمودیم آن‌گاه خوابمان گرفت رفتیم در بین نخل‌های کوچک روی خاک‌های نرم آنجا خوابیدیم. به خدا سوگند کسی ما را بیدار نکرد. جز رســول‌خدا 9 او با پاهایش مــا را حرکت می‌داد (ما از خواب بیدار شــدیم) در حالی که خاک آلود بودیم در آن روز رسول خدا 9 چون علی‌بن‌ابیطالب 7 را خــاک آلود دید به او گفــت: مالک یا ابا تراب؟ تو را چه شــده، ای ابوتراب؟ (چرا تو چنین خاک آلوده شده‌ای؟) سپس فرمود: آیا شما را آگاه نکنم از دو نفر که بدبخت‌ترین مردم‌اند؟ گفتیم، آری ای رســول‌خدا 9 فرمود: یک مردک ســرخ روی، قوم ثمود که ناقه صالح را پی‌کرد و دیگر آن که به اینجای توضربت می‌زند (و دســتش را بر پیشانی علی 7 گذاشــت) آن‌گاه محاسن علی 7 را گرفت: و گفت: تا این‌که این از خون آن تر شود.»[2]

...البته در کتاب مناقب ابن شــهر آشــوب ج ۳، ص ۱۱۳ قضیه فوق بگونه ای دیگر نقل گردیده است.

---

۱. *بحارألانوار*، ج ۲۱،ص۹۲.

۲. *سیره ابن هشام*، ج۲ / *مسند احمد حنبل*، ج۴، ص۱۶۳.

این گونه می‌گویند: «روزی رســول‌خدا 9 در نخلســتان‌های مدینه دنبال علی 7 می‌گشت تا این‌که رسید به باغی و دید علی 7 مشغول کار است و گرد و غبار سر و روی او را گرفته اســت خطاب به او فرمود: مردم را سرزنش نمی‌کنم در این‌که به تو ابوتراب بگویند» و در کتاب امتاع الاسماء ص۶۱ سید حیدر حلی گوید:

هنگامی‌کــه علی 7 به دنیا آمد رســول‌خدا 9 او را ابوتراب نامید، و شــیخ صدوق به ســند خود از عباة‌بن‌ربعی نقل کــرده که او گفت: از عبدالله‌بن‌عباس پرســیدم: چرا رســول‌خدا 9 علی 7 را ابوتراب نامید؟ گفت: چون که علی 7 پس از رســول‌خدا 9 صاحب زمین و حجت خدا بر اهل آن اســت و بقا و آرامش زمین به واسطه اوست همانا رسول‌خدا 9 فرمود: هنگامی‌که روز قیامت فرا رسد و شخص کافر ببیند خداوند تبارک و عالی چه پاداشی برای شیعیان علی 7 مهیا نموده است، می‌گوید: ای کاش خاک بودم یعنی: ای کاش شــیعه علی 7 بودم و این همان گفتار خداوند اســت در قرآن‌کریم که می‌فرماید: **و یقول الکافر ما لیتنی کنت ترابا.**

۸۷. مگر خودت یا فردی مثل خودت

هنگامی‌که سوره برائت (توبه) نازل شد ابتدا پیامبر اسلام 9 آن را بوسیله ابوبکر به سوی اهل مکّه فرستاد تا برای مردم سوره را قرائت و ابلاغ کند ولیکن جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «**لایبلغها الا انت او رجل منك** آن را هیچ کس نرســاند مگر خودت یا مثل خودت» پیامبر علی 7 را خواست و فرمود: این سوره را تو باید ببری. علی 7 گفت: من ابلاغ می‌کنم یا رسول الله 9 .

پیامبر 9 فرمود: برو که خدا زبان تو را ثابت می‌دارد و قلب تو را هدایت می‌کند.

علی 7 در میانه راه خود را به ابوبکر رســانید و نامه را از او گرفت. ابوبکر محزون و ناراحت بازگشــت و به پیامبر 9 عرض کرد: آیا درباره من آیه ای نازل شــده که از این مأموریت مرا عزل کردید؟ فرمود: برای تو نه بلکه آیه نازل شده یا خود آن را ابلاغ نمایم یا مردی از خاندانم آن را ابلاغ کند.[1]

---

۱. *شواهد التنزیل*، ج۱، ص۳۰۷.

۸۸. حامی بی‌بدیل دین

علی 7 در جنگ احد شـــصت و یک زخم برداشـــت، پیامبر 9 دستور داد تا ام‌سلیم و ام‌عطیـــه به معالجه جراحات آن حضرت بپردازند. چیزی نگذشـــت که آن‌ها با نگرانی به خدمت پیامبر 9 رســـیده و عرض‌کردند که وضع بدن علی 7 طوری است که ما هر زخمی را می‌بندیم دیگری باز می‌شـــود و زخم‌های تن او آنچنان زیاد و خطرناک است که ما از حیات او نگرانیم. پیامبر اسلام 9 با جمعی از مسلمانان بعنوان عیادت به منزل علی 7 وارد شـــدند در حالی که بدن او یک پارچه زخم و جراحت بود پیامبر 9 با دست مبارک خود بدن او را مسح می‌کرد و می‌فرمود: کسی که در راه خدا بدنش اینگونه شود آخرین درجه مســـئولیت خود را انجام داده اســـت و زخم‌هایی که پیامبر 9 دست روی آن‌ها می‌کشـــید بزودی التیام می‌یافت. علی 7 در این هنگام گفت: الحمدالله که با این همه جراحت فرار نکردم و پشت به دشمن ننمودم.[1]

۸۹. علی 7 نور دل انبیاء

عن علي 7 قال: خرجت مع رسول الله ذات يوم نمشي في طرقات المدينه اذ مررنا بنخل من نخلها مضاحت نخله...

علی 7 فرمود: روزی با رسول‌خدا 9 در مدینه راه می‌رفتم در آن هنگام از درختانی گذشتم هر درختی به دیگری خطاب می‌کرد: این پیامبر برگزیده و او علی مرتضی است اولی به سومی فریاد می‌زد این موسی و برادرش هارون است (از آن‌ها عبورکردیم سومی به چهارمی می‌گفت: این نوح و ابراهیم اســـت چهارمی به پنجمی می‌گفت: این محمّد سرور پیامبران و این علی سرور اوصیاء است سپس پیامبر لبخندی زد و فرمود: من این درختان را درخت‌های فریاد زن می‌نامم چرا که به ویژگی‌های من و تو فریاد زدند.[2]

۹۰. امتیاز و اخلاص برتر

روزی شیبه و عباس هر کدام بر دیگری افتخار می‌کردند و در این باره مشغول سخن بودند که علی 7 از کنار آنان گذشـــت و پرســـید: به چه چیزی افتخار می‌کنید؟ عباس

۱. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۳.
۲. *مناقب خوارزمي*، ص۳۱۳.

گفت: امتیازی به من داده شـــده که احدی ندارد و آن مســـئله آب دادن به حجاج خدا اســـت شیبه گفت: من تعمیر کننده مسجدالحرام و کلیددار کعبه هستم. علی 7 گفت: با این‌که از شـــما حیا می‌کنم باید بگویم که من دارای افتخاری هستم که شما ندارید. آن ها پرســـیدند کدام افتخار؟ حضرت فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر 9 آوردید عباس خشـــمگین شد و برخاســـت و به سراغ پیامبر 9 آمد و گفت: آیا نمی‌بینی علی چگونه با من ســـخن می‌گوید:؟ پیامبر 9 فرمود علی 7 را صدا کنید. علـــی 7 هنگامی‌که به خدمت پیامبر 9 آمد پیامبر 9 فرمـــود: چرا اینگونه با عمویت عباس ســـخن گفتی؟ علی 7 عرض کرد: ای رســـول خدا اگر من او را ناراحت ساختم بیـــان حقیقتی بوده پس در برابر گفتار حق هر کس می‌خواهد ناراحت شـــود و هر کس می‌خواهد خشنود گردد.[1]

۹۱. شقی‌ترین انسان‌ها

پیامبر اکرم 9 به علی 7 فرمود: سنگدل‌ترین افراد اقوام نخستین که بود؟ علی 7 در پاســـخ عرض کرد: آن کسی که ناقه قوم ثمود را به هلاکت رساند پیامبر 9 فرمود: راســـت گفتی. اینک بگو شـــقی ترین افراد اقوام اخیر چه کســـی است؟ علی 7 گفت: نمی‌دانم ای رسول‌خدا 9 حضرت فرمود: کسی که شمشیر را بر این نقطه از سر تو وارد می‌کند (و اشاره به قسمت بالای پیشانی آن حضرت کرد.)[2]

۹۲. سد ابواب

از جانب خداوند به پیامبر اســـلام 9 امر شد که تمام درهایی که از خانه مسلمین به مســـجد منتهی می‌شود را مســـدود کند جز در خانه علی 7 لذا پیامبر اسلام 9 دستور داد تمام در خانه‌هایی که به داخل مســـجد پیامبر 9 گشوده می‌شد به جز خانه علی 7 بسته شود این امر برای بعضی از مسلمانان گران آمد تا آنجا که حمزه عموی پیامبر 9 از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس را بســـتی اما در خانه پســـر عمویت را بازگذاردی؟ لذا پیامبر اسلام 9 وقتی دید این امر آن‌ها گران آمده

---

۱. در ذیل آیه مذکور در سوره مبارکه توبه / *شواهد التنزیل*، ج۱، ص۳۲۸.
۲. *بحارالأنوار*، ج۴۲، ص۱۹۰.

است همه مردم را به مسجد دعوت فرمود و خطبه بی‌نظیری در تمجید توحید خداوند ایراد کرد. سپس فرمود: ای مردم من شخصاً درها را نبستم و نگشودم و شما را از مسجد بیرون نکردم و علی 7 را ساکن ننمودم بلکه وحی الهی و فرمان خداوند را اجرا نمودم.[1]

۹۳. شفاعت در قیامت

علی 7 فرمود: پیامبر اکرم 9 روزی فرمود: روز قیامت من در موقف شفاعت می‌ایستم و آن قدر گنهکاران را شفاعت کنم که خداوند گوید: آیا راضی شدی ای محمّد؟! من می‌گویم راضی شدم، سپس علی 7 فرمود: امید بخش‌ترین آیات قرآن این آیه است **و لسوف يعطيك ربك فترضي.**[2]

۹٤. علی کیست؟

جابربن‌عبدالله‌انصاری گفت: ما در کنار خانه خدا در خدمت پیغمبر اکرم 9 نشسته بودیم که علی 7 به سوی ما آمد هنگامی که چشم پیامبر 9 به او افتاد فرمود: برادرم به سراغ شما می‌آید. سپس رو به کعبه کرد و گفت به خدای این کعبه قسم که این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارند بعد رو به ما کرد و فرمود: او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است وفایش به عهد الهی از همه بیشتر، قضاوتش به حکم‌الله افزون‌تر، مساواتش در تقسیم بیت‌المال از همه زیادتر، عدالتش درباره رعیت از همه فزون‌تر و مقامش نزد خدا از همه بالاتر است.

جابر گفت: در اینجا آیه **«ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خيرالبرّيه»**[3] نازل شد و پس از آن هنگامی که علی 7 می‌آمد اصحاب پیامبر 9 می‌گفتند بهترین مخلوق خدا بعد از رسول الله 9 آمد.[4]

---

۱. *تفسیر فرات کوفي*، ص۳۴۰.
۲. *منافت*، ج۲، ص۱۶۵.
۳. سوره بینه، آیه ۷.
۴. *شواهدالتنزيل*، ج۲، ص۴۶۰.

۹۵. علی 7 موجودی ملکوتی

علی 7 در مسجد استراحت می‌کرد. پیامبر 9 وارد مسجد شد و علی 7 را بیدار کرد و فرمــود: برخیز ای جنبنده الهی (وای موجود خدایی) یکی از یاران حضرت عرض کرد: ای رسول خدا آیا ما حق داریم یکدیگر را با چنین اسمی صدا بزنیم پیامبر 9 فرمود: نه، این نام مخصوص اوســت، او است که دابةالارض و جنبنده خدایی است و خدا در قرآن، او را با این نام خوانده است، سپس فرمود: ای علی! در آخرالزمان خداوند تو را در بهترین صورت زنده می‌کند و وسیله‌ای در دست تو است که دشمنان را با آن علامت می‌زنی.[1]

۹۶. علی 7 و قرآن

روزی امیرالمؤمنین 7 با جمعی از مســلمانان گفتگو می‌کرد از جمله آن‌که فرمود: شما را به خدا قســم می‌دهم آیا شما می‌دانید هنگامی‌که خداوند آیه (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین) را نازل کرد سلمان فارسی سؤال کرد: یا رسول الله 9 آیا منظور از آن عام اســت یا خاص؟ پیامبر 9 فرمود: مأمورین به این دستور همه مؤمنان و امــا عنوان صادقین مخصوص برادرم علی 7 و اوصیاء بعد از او تا روز قیامت اســت، هنگامی‌که علی 7 این ســؤال را کرد حاضران همه گفتند: آری این ســخن را از پیامبر خدا 9 شنیدیم.[2]

۹۷. هدایت بدون جنگ

امیرمؤمنان 7 فرمود: هنگامی‌که رســول‌خدا 9 مرا به سوی یمن فرستاد فرمود: با هیچ کس پیکار مکن مگر آن‌که قبلا او را دعوت به سوی حق کنی، به خدا سوگند اگر یک انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند.[3]

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۹، ص۲۴۳.
۲. *بحارألانوار*، ج۳۱، ص۴۱۳.
۳. *تفسیر نمونه*، ج۱۸، ص۳۳۵.

۹۸. وضو و نماز، کفاره گناه

علی 7 فرمود: ما با رسول‌خدا 9 در مسجد به انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول‌خدا 9 ! من گناهی کرده‌ام. پیامبر 9 روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول خود را تکرار کرد. پیامبر فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی؟ و برای آن بخوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: آری. فرمود: این کفاره گناه تو است.[1]

۹۹. جهنم را می‌آورند!

وقتی آیه (وجیء یومئذ بجهنم...) نازل شد رنگ چهره مبارک رسول‌خدا 9 دگرگون گشت. این حالت بر اصحاب گران آمد، بعضی به سراغ علی 7 رفتند و ماجرا را بیان کردند. علی 7 آمد و میان دو شانه پیامبر 9 را بوسید و گفت: ای رسول‌خدا 9 ، پدر و مادرم به فدایت باد، چه حادثه‌ای روی داده؟ پیامبر 9 فرمود: جبرئیل این آیه را بر من تلاوت کرد.

علی 7 گفت: چگونه جهنم را می‌آورند؟

فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را با هفتاد هزار مهار می‌کشند و می‌آورند! و آن در حال سرکشی است که اگر او را رها کنند همه را آتش می‌زند، سپس من در برابر جهنم قرار می‌گیرم و او می‌گوید: ای محمّد! مرا با تو کاری نیست، خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده است.

علی 7 می‌فرماید: در آن روز (قیامت) هر کس در فکر خویش است، اما محمّد 9 می‌گوید: رب امتی، رب امتی (پروردگارا! امتم، امتم)![2]

۱۰۰. قضاوت عادلانه

در اواخر عصر پیامبر 9 ، رسول‌خدا 9 علی 7 را برای ارشاد مردم یمن و قضاوت و حکومت بین آن‌ها به آنجا فرستاد در آن ایام حادثه عجیبی رخ داد گروهی برای شکار شیری گودال عمیقی را کنده و شیری را در میان آن انداخته و محاصره کردند ناگهان

۱. *تفسیر نمونه*، ج۹، ص۲۶۸.
۲. *تفسیر نمونه*، ج۲۶، ص۴۷۲.

پای یکی از آن‌ها لغزید، او برای حفظ جان خود دســت دیگری را گرفت و او نیز دست سومی را و سومی‌دست چهارمی و سرانجام همه آن‌ها به داخل گودال افتاد و بر اثر حمله شیر به آن‌ها هر چهار نفر مردند.

در مورد دیه و خون بهای آن‌ها بین بستگانشان اختلاف و نزاع شد تا حدی که ماجرا به جنگیدن رســید. امام علی 7 وقتی از ماجرا مطلع شد نزد آن‌ها رفت و فرمود: من در میان شما داوری می‌کنم و اگر به داوری من رضایت ندادید به حضور پیامبر 9 بروید تا در میان شــما قضاوت کند. آن‌گاه فرمود: فرد اولی که طعمه شیر شد دیه‌ای ندارد، ولی باید بســتگان او یک سوم دیه یک انسان را (مثلا از صد شتر؛ ۳۳ شتر) به اولیاء دومین مقتول بپردازند. و بستگان دومی دیه را به اولیاء سومین مقتول بپردازد و بستگان سومی دیه کامل را به اولیاء مقتول چهارم بپردازد آنان قضاوت امام را قبول نکردند لذا نزد پیامبر خدا 9 رفتند و جریان را نقل کردند پیامبر 9 به آن‌ها فرمودند:

(**القضأ کما قضی علی**؛ قضاوت صحیح همان است که علی قضاوت کرد)

باید توجه کرد که امام خون‌بهای مقتول چهارم را میان اولیای ســه نفر مقتول قبلی بطور مســاوی تقســیم کرد. زیرا بستگان اولی یک ســوم دیه را به اولیاء دومی‌دادند و بســتگان دومی دو سوم دیه را (که یک سوم آن از خودشان بود) دادند و بستگان سومی همه دیه را که دو سوم آن از دیگری بود پرداختند.[1]

تو بوالحسنی تو مرتضایی   **تو جلوه‌ی حق تو مصطفایی**

مقصود نبی ز لافتایی   **ممدوح خدا ز هل اتایی**[2]

۱۰۱. منافق کینه توز

پیامبر اســلام 9 به همراه جمعی از مهاجران و انصار در مسجد النبی نشسته بودند ناگاه علی 7 وارد مســجد شــد حاضران به احترام او برخاستند و از او به گرمی‌استقبال کردند تا این‌که علی 7 در جایگاه خود که در محضر پیامبر 9 بود نشست در این میان دو نفر از حاضران که متهم به نفاق بودند با هم درگوشی صحبت می‌کردند رسول‌خدا 9 وقتی که آن‌ها را دید دریافت که چرا آهسته با هم حرف می‌زنند، آن حضرت خشمگین

۱. *کنزالعمال*، ج۱۳، ص۱۱۸، حدیث ۳۶۳۸۰.
۲. مهرداد اوستا.

شد بطوری که آثار خشم در چهره مبارکش ظاهر شد سپس فرمود: سوگند به آن کسی که جانم در دســت او است داخل بهشت نمی‌شــود مگر کسی که مرا دوست بدارد آگاه باشــید دروغگو اســت کسی که گمان کند مرا دوســت دارد ولی این شخص (اشاره به علی 7) را دشــمن دارد. در این هنگام دست علی 7 در دست پیامبر 9 بود و این آیه (مجادله /۹) نازل گردید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی‌که رازگویی می کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول، رازگویی نکنید...»[۱]

۱۰۲. بهترین فرد امت من

حضرت زهرا 3 بیمار شــده بود رسول‌خدا 9 برای دیدار او آمده بود سپس فرمود: زهرای من حالت چطور اســت؟ چرا غمگین هستی؟ فاطمه 3 عرض کرد: پدر کسالت دارم. پیامبر 9 فرمود: آیا به چیزی میل داری؟ فاطمه 3 عرض کرد: به انگور میل دارم ولی می‌دانم که اکنون فصل انگور نیســت پیامبر 9 فرمــود: خدا قدرت آن را دارد که انگور برای ما بفرســتد آن‌گاه چنین کرد «اللهم ائتنا به مع افضل امتی عندك منزله خدایا انگور را همراه کســی که از نظر مقام بهترین فرد امت من در پیشــگاه تو اســت نزد ما بفرســت.» چند لحظه‌ای نگذشت که علی 7 وارد خانه شد و دیدند زنبیلی در زیر عبا به دست گرفته اســت. پیامبر 9 به او فرمود: الله اکبر، الله اکبر، خدایا همانگونه که دعای مرا (در مورد بهترین فرد امت) به علی اختصاص دادی شفای دختر مرا در این انگور قرار بــده فاطمه زهرا 3 از آن انگــور خورد و هنوز پیامبر 9 از خانه بیرون نرفته بود که آن بانوی بزرگوار شفا یافت.[۲]

۱۰۳. ایثارگری بیدار

حضرت علی 7 شبی را برای آبیاری نخلستانِ فردی اجیر شد تا در برابرِ آن مقداری جو از صاحب نخلســتان مزد بگیرد. آن شــب را تا صبح به کارگری و آبیاری پرداخت و آن مقدار جو را گرفت آن جو را ســه قسمت کرد یک قسمت آن را آرد نمود و با آن نان تهیه کرد ولی همان لحظه مسکینی آمد و تقاضای غذا کرد. حضرت آن نان را به او داد

۱. *امالي ابن الشيخ*، ص۳۱۰.
۲. *احقاق الحق*، ج۴، ص۲۹۵.

تا سـیر گردد با قسـمت دوم آن نیز نان تهیه کرد وقتی که آماده شد یتیمی آمد و از آن حضرت تقاضای کمک کرد حضرت نان را به او داد با قسـمت سوم آن جو نیز حضرت نانی تهیه کرد وقتی که آماده شد اسیری آمد و تقاضای غذا کرد حضرت آن نان را به او داد خود و همسر و فرزندانش گرسنه ماندند...[۱]

۱۰۴ـ مأموریتی در یمن

علی 7 می‌فرماید: رسـول‌خدا 9 مرا نزد خویش فرا خواند و از من خواست که به منظور برقراری صلح و آشـتی در میان مردم یمن به آن ناحیه سفر کنم. به آن حضرت عرض کردم: ای رسـول خدا آنان جمعیتی هستند که عمری از ایشان گذشته در حالی که من جوانی (کم سـن و سال) هسـتم حضرت فرمود: یاعلی 7 در بدو ورود به یمن که به گردنه افیق رسـیدی بایست و با صدای بلند بگو ای درخت، ای کلوخ، ای زمین، محمّد 9 فرستاده خدا، بر شما درود فرستاده است. علی 7 می‌فرماید: راهی یمن شدم همیـن که بر فراز گردنه افیق قرار گرفتم و بر یمنی‌ها اشـراف پیدا کردم ناگهان دیدم که آن‌ها با نیزه و کمان‌های خود درحالی که شمشـیر به دست بودن به طرف من حمله کردنـد من بنا به توصیه پیامبر خدا 9 همان جا به صـدای بلند فریاد زدم ای درخت، ای کلوخ، ای زمین، محمّد 9 فرسـتاده خدا، بر شما درود فرستاده است. در این هنگام شنیدم که درخت و کلوخ و زمین همگی یک صدا به لرزه در آمدند و گفتند: بر محمّد 9 فرستاده خدا و بر تو درود. شنیدن این صداها لرزه بر اندام یمنی‌ها انداخت و زانوهایشان سست شـد (آماده و گوش به فرمان) من نیز در میان آن‌ها صلح و آشتی برقرار ساخته و به مدینه بازگشتم.[۲]

۱۰۵ـ یاعلی! چگونه توبه کنم

روزی یـک نفر مهدور الدّم یعنی کسـی که به خاطر جرمی‌حکمش قتل می‌باشـد به امام علی 7 متوسـل شـد و عرض کرد:یاعلی! چه کنم تا پیامبر 9 مرا ببخشـد؟

۱. *محجة البیضاء*، ج۴، ص۱۹۱.

۲. *امالي صدوق*، علی 7 در سال‌های هشتم و نهم هجری در یمن مأموریت‌هایی داشتند که صرفاً جنبه تبلیغی و قضایی داشتند ولی در سال دهم هجری مأموریتی به یمن داشته که این مأموریت جنگی بوده است.

امیرمؤمنان 7 به او فرمود: به حضور پیامبر 9 برو و آیه ۹۱ سوره یوسف را تلاوت کن. «تا الله لقد اثرك الله علینا و ان کنا لخاطئین بـــه خدا ســـوگند خداوند تو را بر ما تقدم داشته و ما خطا کار بودیم»[۱]

پیامبر 9 بی‌درنگ آیه بعد (آیه ۹۲ ســـوره یوسف) را قرائت فرمود[۲] «لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین» و توضیحی بر شـــما نیســـت خداوند شـــما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربان است.[۳]

و قرائت این آیه از طرف رسول‌خدا 9 به منزله حکم عفو آن حضرت از آن شخص قرار گرفت.[٤]

۱۰۶. اعدام مفسدین

در جریان فتح مکّه توســـط پیامبر 9 ، که در سال ۸ هجری به وقوع پیوست پیامبر اســـلام 9 همه را، حتی ابوسفیان را با آن همه سوابق سوء مورد عفو قرار داد و فرمود: (الیوم یوم المرحمة لا الملحمة امروز روز عفو و گذشـــت اســـت نه روز انتقام) ولی عجیب این بود که پیامبر 9 فرمود: عده‌ای که تعداد آن‌ها ۶ نفر بود را هر کجا یافتید بکشـــید اگـــر چه به پرده کعبه آویزان شـــده باشـــند این عده عبارت بودنـــد از مقیس‌بن‌صبابه، عبدالله‌بن‌سعدبن‌ابی‌سرح، عبدالله‌بن‌خطل، حویرث‌بن‌نفیل و دو نفر آوازه خوان که با ساز و آواز خـــود از پیامبر 9 بدگویی می‌کردند. حضـــرت علی 7 یکی از آن دو آوازه خوان بدگو و حویرث بن نفیل را کشـــت و جمعاً ۳ نفر از شش نفر آن‌ها بدست علی 7 کشته شدند.[٥]

۱۰۷. معجزه‌ای عجیب

در نقل است که رسول‌خدا 9 به ابوالصمصام وعده داد که اگر خانواده و قبیله‌اش را

---

۱. این آیه بیان کننده و اظهار پشیمانی برادران یوسف در حضور او می‌باشد.

۲. اگـــر کســـی نزد پیامبر قـــرآن می‌خواند پیامبر 9 به واســـطه علاقه‌ای که به قرآن داشـــتند آیه بعدی آنرا می‌خواندند.

۳. این آیه در مورد عفو یوسف پس از عذرخواهی برادرانش می‌باشد.

۴. *مهر تابان*، ص۸۴.

۵. *اعلام الوری*، ص۱۱۷.

مسلمان کند حضرت هشتاد ناقه پشت سرخ شکم سفید به او بدهد.

ابوالصمصام به نزد قبیله خود رفت و با سعی و کوشش توانست همه آن‌ها را مسلمان کند و بعد از آن به مدینه آمد ولی شـــنید که رسول‌خدا 9 از دنیا رفته است و ابوبکر به مسند خلافت نشسته است ابوالصمصام نزد او رفت و جریان را گفت ابوبکر گفت: پیغمبر چیزی جزء فدک از خود به ارث نگذاشته که آن را هم من گرفته‌ام.

ســـلمان صیحه‌ای زد و از غصب فدک نالیـــد و ابوالصمصام را نزد امام علی 7 برد حضرت از او دلیل خواست او نوشته‌ای را به مهر پیامبر نشان داد.

امیرالمؤمنین او را به صحرا برد و مردم هم برای تماشا آمدند امیرالمؤمنین رمزی به امام حســـن 7 فرمود و امام حسن نزدیک تپه‌ای رفت و دو رکعت نماز خواند و کلماتی بر زبان راند آن‌گاه عصای رسول‌خدا 9 را بر زمین زد ناگهان سنگی ظاهر شد که بر آن نوشته شده بود: **بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمّد رسول الله علي ولي الله،** آن‌گاه عصارا بر آن ســـنگ زد مهار شـــتری بیرون آمد امام حسن به ابوالصمصام گفت: بگیر و بکش، ابوالصمصام مهار را گرفت و کشید هشتاد شتر با همان نشانه‌ها که رسول‌خدا 9 وعده داده بود بیرون آمد و حضرت وثیقه را از او گرفت.

عده‌ای از منافقین که شاهد این صحنه بودند گفتند: این سحری است که نسبت به آنچه علی از سحر می‌داند اندک است.[۱]

۱۰۸ـ پیامبر 9 از بی وفایی مردم می‌گوید

روزی رســـول‌خدا 9 به علی 7 فرمود: ای علی! این جماعت امر (خلافت و امامت) تو را نقض و غصب نموده و خلافت را بدون تو، خودشـــان به تنهایی گرفته و درباره تو نافرمانی مـــرا می‌کنند!!! پس بر تو باد بردباری، تا خداوند امر خود را نازل کند. ای علی آگاه باش به همین زودی، آن‌ها با تو بی وفایی خواهند کرد، پس آن‌ها را مگذار که به تو راه یافته و خوارت کنند و خونت را بریزند (یعنی صبر را پیشـــه خود کن) چون امت پس از من به تو خیانت خواهند کرد این خبر را جبرئیل از پروردگار به من داد.[۲]

---

۱. ***فوائد الرضویه***، ص۵۶۵ حضرت صالح برای معجزه، همانند امام علی 7 از دل کوه شتری خارج کرد. ***مدینة المعاجز***، ص۲۵۵ / ***مناقب ابن شهر آشوب***.

۲. ***خصال صدوق***، ص۴۶۱.

۱۰۹ـ آبرودارترین فرد نزد خداوند

علی 7 می‌فرماید: روزی خدمت رســول‌خدا 9 رسیدم از آن حضرت خواستم تا از خداوند برای من طلب مغفرت نمایــد. حضرت فرمود: چنین خواهم کرد آن‌گاه حضرت برخاست و نمازگزارد ســپس دست‌هایش را به دعا برداشت آن‌گاه شنیدم که به خداوند عــرض کرد: پــروردگارا تو را به مقام و قرب و منزلت علی ســوگند می‌دهم که علی را مشــمول عفو و غفران خود ســازی. گفتم: ای رســول خدا! این چه دعایی است؟ (چرا خداوند را به حق من سوگند دادی) حضرت فرمود: یا علی! مگر کسی در پیشگاه خداوند آبرودارتر و گرامی‌تر هست تا او را شفیع درگاهش کنم.[1]

۱۱۰ـ من ضامن بدهی او هستم

ابوسعیدخدری می‌گوید: روزی پیامبر 9 بر جنازه یکی از انصار حاضر شد. فرمود: آیا بر او دینی هســت؟ گفتند: آری، پیامبر 9 برگشت، علی 7 به حضرت گفت: من ضامن بدهی او هستم، پیامبر 9 به علی 7 فرمود (فك الله رقبتك كما فككت عن اخيك المسلم.)[2] آری امام‌علــی 7 آنگونه بود که در بخشــش مال خود چنین بود اما حاضر نمی‌شــد از بیت‌المال کمترین مالی به شیعیان نزدیکش بدهد مگر آن‌که حق او باشد.

۱۱۱ـ دعای پیامبر 9 برای زن با حجاب

علی 7 می‌فرماید: روزی به همراه رسول‌خدا 9 در قبرستان بقیع نشسته بودیم هوا ســخت بارانی بود در همین حال زنی که سواره بود از جلوی ما عبور کرد ناگهان دست آن حیوانی که زن بر آن ســوار بود در گودی فرو رفت و در نتیجه آن زن نقش بر زمین شد. پیامبر خدا 9 از دیدن این صحنه روی گرداند و ناراحت شد.اطرافیان رسول‌خدا 9 عرض کردند: یا رسول الله 9 آن زن پوشیده است و بر تن جامه ای دارد که تمام بدن او را پوشانده است. حضرت در حق او دعا کرد و گفت: پروردگارا زنانی که خود را پوشیده نگه می‌دارند مشمول رحمت و غفران خود بگردان (اللهم اغفر للمتسر ولات) سپس فرمود: «ای مردم! برای پوشــش از جامه‌هایی استفاده کنید که اندامتان را پوشیده نگه دارد

---

۱. *جنة الماوي*، ص۲۹۹.

۲. زمخشری، ربیع‌الابرار، ج۳، ص۶۱۹.

و همسرانتان را به هنگام خروج از منزل با پوشیدن آن در حفظ و امان نگه دارید.»[1]

۱۱۲. نام گذاری امام حسن 7

وقتی که حضرت فاطمه 3 امام حسن 7 را به دنیا آورد، به حضرت علی 7 فرمود: نام او را انتخاب کن. امیرمؤمنان 7 فرمود: من بر پیامبر 9 سبقت نمی‌گیرم. سپس او را نزد رسول‌خدا 9 بردند. پیامبر 9 او را بوسید و فرمود: چه نامی‌برایش انتخاب کردید؟ حضرت علی 7 جواب داد قبل از شما نامی انتخاب نکردیم. پیامبر 9 فرمود: من هم بر خدای خویش سبقت نمی‌گیرم جبرئیل از طرف خدا نازل شد و پیام تبریک خداوند را به پیامبر 9 رساند و عرض کرد: خداوند عَزَّوَجَلَّ امر می‌کند که چون نسبت علی 7 به شما مانند نسبت هارون به موسی است او را به نام فرزند هارون نام بگذار. پیامبر 9 فرمود: نام او چه بود؟ جبرئیل جواب داد: شبر. پیامبر 9 فرمود: زبان من عربی است، جبرئیل عرض کرد: معادل آن در زبان عربی حسن است.[2]

۱۱۳. حضرت علی 7 و جفر جامع

از طرف خداوند بوسیله خاتم الانبیاء 9 افاضه فیض جفر جامع بر علی 7 شد و آن صحیفه و کتابی بود مشتمل بر «علم ما کان و ما یکون الی یوم القیامة» به شکل حروف رمز، این کتاب و علم آن از مخصوصات امام علی 7 و ائمه طاهرین : بوده است.

در سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجةالوداع جبرئیل به رسول اکرم 9 خبر داد که عمرت به آخر رسیده آن‌گاه حضرت دست‌های خود را به درگاه خداوند برداشت و عرض کرد: خدایا به من وعده دادی و هرگز خلف وعده نمی‌کنی.

خطاب رسید به همراه علی بالای کوه احد رفته و پشت به قبله بنشین حیوانات صحرا را صدا کن تا تو را اجابت نمایند در میان آن‌ها بز سرخ رنگ بزرگی است که اندکی شاخ او بالا آمده است به علی امر کن او را ذبح نماید و پوست او را از طرف گردن بکند و دباغی کرده، آن‌گاه جبرئیل قلم و مرکب می‌آورد پس هر چه جبرئیل می‌گوید: تو به علی بگو بنویسد آن نوشته و پوست، باقی می‌ماند و هرگز مندرس نمی‌شود و محفوظ

---

۱. *مجموعه ورّام*، ص۷۸.

۲. *بحارألانوار*، ج۴۳، ص۳۴۱.

خواهد ماند هر گاه او را بگشایند تازه خواهد بود.

رســول اکرم 9 طبق دســتور بالای کوه احد رفت جبرئیل قلم و دوات خدمت آن حضرت گذارد علی 7 آماده کار شــد آن‌گاه جبرئیل از جانب خداوند وقایع مهمه عالم را کلاً و جزءً به پیغمبر 9 می‌گفت، پیغمبر 9 هم به علی می‌فرمود و امام بر آن پوســت می‌نوشــت تا آن‌که پوست‌های باریک پاچه و دســت‌ها و پاهای او را هم نوشت در آن کتاب «**كلّما كانَ و ما هُو كائِنُ الى يَومُ الْقيمةَ**؛ هر چه گذشته و هر چه بعدها خواهد شد تا روز قیامت آمده است»

آن‌گاه رســول اکرم 9 آن پوســت جفر را به علی 7 دادند و آن جزء اسباب وراثت و ولایــت و امامت قــرار گرفت که هر امامی از دنیا برود به امــام بعد از خود به وراثت می‌سپارد.

پــس این کتــاب مخصوص علی 7 و یازده فرزند آن حضرت اســت و در آن همه چیز هســت از علم منایا و بلایا و احکام و تمام لغت‌ها و آن مفاتیح علوم مخصوص امام علی 7 می‌باشد.[۱]

۱۱۴ـ محبوبترین خلق

انس‌بن‌مالک می‌گوید: چند پرنده را به حضور رســول‌خدا 9 آوردند به آن حضرت هدیه دادند پیامبر اسلام 9 آن‌ها را بین همسران خود تقسیم کرد که به هر یک از آن‌ها ســه پرنده رسید یکی از همسران آن حضرت دو پرنده «**قطاة**» از سهمیه خود را پخته و آماده کرده و به حضور پیامبر 9 آورد و خود به همان یک پرنده قناعت کرد.

رســول‌خدا 9 چنین دعا کرد: خدایا محبوبترین خلق در پیشگاه خود و در نزد مرا به اینجا بفرست تا از غذایی که از این پرنده آماده شده با هم بخوریم...

امام علی 7 حاضر شد و پیامبر 9 با آن حضرت از آن غذا میل کردند.[۲]

ز مشرق تا به مغرب گر امام است　　　امیرالمؤمنین حیدر تمام است[۳]

---

۱. *ینابیع المودة*، ص۴۵.

۲. *مناقب ابن مغازلي شافعي*، ص۱۶۲.

۳. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری.

۱۱۵ـ مَحرم اسرار

روزی پیغمبر اکرم 9 به علی 7 فرمود: یا علی! خدا به من دستور داده تا تو را بـه خود نزدیک کـرده و علوم خودم را به تو تعلیم کنم تـا از آن‌ها تو نگهداری نمایی آن‌گاه این آیه نازل شد که **«و تعیها اذن واعیة»** و آن‌گاه به علی 7 فرمود: تو آن گوش نگهدارنده هستی[1] و ابوسعید خدری گوید: از رسول‌خدا 9 پرسیدم معنی **«الذی عنده علم من الکتاب»**[2] چیست؟

فرمود: او وصی برادرم سلیمان بن داود بود. گفتم: **«و من عنده علم الکتاب»**[3] کیست؟ فرمود: **«ذاك اخی علی بن البی طالب** یعنی: او برادرم علی‌بن‌ابیطالب است.»[4]

۱۱۶ـ ازدواج حضرت زهرا 3

قبل از خواستگاری امام علی 7 از حضرت زهرا 7 ، خواستگاران زیادی از جمله ابوبکر، عمر، عثمان و عبدالرحمن‌بن‌عوف خدمت پیامبر اسلام 9 رسیده بودند. پیامبر 9 دست رد به سینه تمامی آن‌ها زد و فرمود: امر ازدواج دخترم با خداست **(امرها الی ربها)** تا این‌که روزی ابوبکر و عمر در مسجد رسول‌خدا 9 نشسته بودند و سعدبن‌معاذ انصاری و چند تن دیگر نیز در آنجا حضور داشتند در مورد حضرت زهرا 7 صحبت به میان آمد. ابوبکر گفت: اشراف قریش از رسول‌خدا 9 او را خواستگاری کردند و آن حضرت فرمود: تزویج فاطمه به فرمان خداست ولی علی 7 هنوز به خواستگاری او نرفته گمان می‌کنم تنگ دستی او مانع از چنین کاری شده است. آن‌گاه او به عمر، و سعدبن‌معاذ گفت: آیا مایلید باتفاق هم نزد علی 7 برویم و در این مورد با وی مذاکره کنیم و چنانچه تهی دستی او مانع از این امر باشد به او کمک مالی بکنیم؟ سعد گفت: خدا توفیقت دهد. سلمان می‌گوید: آن‌ها از مسجد خارج شده و در جستجوی علی 7 به خانه او رفتند ولی او را نیافتند و معلوم شد که آن حضرت در نخلستان مردی از انصار برای دریافت مزدی با شتر آبکشی می‌کند. آن‌گاه به نزد او رفتند و چون چشم علی 7 به آن‌ها افتاد. فرمود: چه خبر است، چه چیزی شما را وادار کرد که به اینجا بیایید؟ ابوبکر گفت: یاعلی 7 هیچ

۱. *المیزان*، ج۱۹، ص۳۹۶.
۲. سوره نحل، آیه ۴۰.
۳. سوره رعد، آیه ۴۳.
۴. *المیزان*، ج۱۱، ص۳۸۷.

خصلت نیکی نیســـت که تو در آن فضیلت نداشته باشی. اشراف قریش از رسول‌خدا 9 دخترش را خواســـتگاری کرده‌اند و او به آن‌ها جواب رد داده و فرموده اســـت کار تزویج فاطمه 3 با خداســـت علت این که شما در این مورد با پیغمبر خدا 9 صحبت نمی‌کنید چیست؟ من یقین دارم که خدا و رسولش او را برای تو نگه داشته‌اند. علی 7 از شنیدن سخن ابوبکر چشمانش اشک آلود شد فرمود: ای ابابکر مرا به هیجان آوردی و به چیزی که از آن غافل بودم تذکر دادی به خدا ســـوگند که من به این امر راغب هســـتم و فقط فقر و تهیدستی مانع از انجام این کار است. ابوبکر گفت: چنین مگو تمام دنیا و مافیها در نزد خدا و رسولش هیچ ارزشی ندارد. آن‌گاه علی 7 برای خواستگاری فاطمه 7 خدمت پیغمبر 9 شرفیاب شد.[1]

حضرت امیر 7 فرمود: وقتی خدمت پیامبر 9 رســـیدم پیامبـــر 9 فرمود: یا علی! عرض کردم: بلی یا رســـول الله 9 . فرمود: آیا تو را رغبت ازدواج هست؟ عرض کردم: رسول‌خدا 9 داناتر اســـت، پیش خود فکر کردم که آن حضرت می‌خواهد یکی از زنان قریش را به من تزویج کند تا این‌که رسول‌خدا 9 بعداً مرا نزد خود احضار فرمود: و من نزد رسول‌خدا 9 رفتم وقتی مرا دید با چهره گشاده تبسم فرمود: و من دندان‌های او را که از سفیدی می‌درخشـــید دیدم آن‌گاه فرمود: یا علی بشارت باد تو را که خدای متعال امر مرا درباره ازدواج تو کفایت کرد. عرض کردم یا رسول الله 9 چگونه؟ حضرت فرمود: جبرئیل نازل شـــد سنبل و قرنفل به من داد و من آن‌ها را گرفته و بوئیدم و از سبب آن پرسیدم گفت: خداوند به فرشتگان بهشت دستور داد که بهشت را زینت دهند و منادی از عرش صدا زد که روز ولیمه علی‌بن‌ابیطالب اســـت و خداوند فرشتگان را فرمود: که گواه باشید من فاطمه را به علی تزویج کردم و آن‌ها را برای هم پسندیدم.

۱۱۷ـ ولی خدا، وصی پیامبر 9

امام صادق 7 فرمود: هنگامی‌که رسول‌خدا 9 در بستر وفات قرار رفت سر مبارکش بـــر دامن حضرت علی 7 بود و خانه پر از انصار و مهاجران بود عباس عموی پیامبر 9 در پیش روی حضرت بود رســـول‌خدا 9 به عباس فرمود: آیا وصیتم را عمل می‌کنی و قرضـــم را ادا می‌نمایی و به وعده‌هایم وفـــا می‌نمایی. عباس گفت: من پیرو عیال وار و

---

۱. *کشف الغمه*، ص۱۵۰،۱۰۶.

تهی دستم، (توان این کار را ندارم) لذا پیامبر 9 در آن جمع سه مرتبه حرف خود را تکرار کرد ولی عباس نپذیرفت آن‌گاه پیامبر 9 فرمود: این امور را به کسی می‌سپارم که حقّم را ادا خواهد کرد و مانند تو سـخن نخواهد گفت: سـپس به حضرت علی 7 فرمود: ای علـی 7 ، ای برادر محمّد، آیا قبول می کنی که به وعده‌های محمّد عمل کنی و قرضم را بپردازی و میراثم را بگیری؟! حضرت علی 7 که گریه گلویش را گرفته بود نتوانست جواب دهد. پیامبر 9 سـخن خود را تکرار کـرد در این هنگام عرض کرد: آری فدایت گردم، سود و زیانش با من، علی 7 فرمود: من به پیامبر 9 نگاه می کردم دیدم انگشتر خود را از انگشت خود بیرون کرد و فرمود: تا من زنده‌ام این انگشتر را به دست خود کن، حضرت علی 7 می‌فرماید چون آن را در انگشـت خود کردم در حالی که آرزو می کردم از تمام میراث پیامبر 9 همین انگشـتر را داشته باشم. سپس پیامبر 9 بلال را خواست و به او فرمود: این وسائل را بیاور که عبارتند از: کلاه خود، زره، پرچم، پیراهن، ذوالفقار، عمامه سحاب، جامه بُرد، کمربند و عصا (که آن کمربند بهشتی بود) دو جفت نعلین، دو پیراهن معراج پیامبر 9 ، و پیراهن جنگ احد و سه کلاه: ۱) کلاه مسافرت، ۲) کلاه عید قربان و عید فطر و روزهای جمعه حضرت. ۳) کلاهی که پیامبر 9 به سر می‌گذاشت و با اصحابش به گفتگو می‌نشسـت و بعد فرمود: تا دو استر شهباء، و دلدل و دوشتر غضبا و تصواء و دو اسب جناح و اسب حزوم و حمار عفیر را نیز بیاورند.

پیامبر 9 همه این‌ها را به امام علی 7 سپرد و فرمود: «اقبضها فی حیاتی» تا من زنده‌ام این‌ها را از من دریافت کن.[۱]

و در کلامی‌دیگـر حضرت فرمـود: «یا علی قم فاقبض هذا بشهادة من فی البیت من المهاجرین و الانصار کی لا ینازعك احد من بعدی»[۲]

«ای علی! برخیز و در برابر چشـم حاضران از مهاجران و انصار این‌ها را دریافت کن تا بعد از من هیچ کس با تو (و رهبری تو) نزاع و ستیز نکند.»

سـپس امام علی 7 برخاست و آن‌ها را تحویل گرفت و به خانه خود برد و در محل امنی گذاشت و برگشت.

«به شـهادت مأخذ روایی صحیح و شـعرای زمان صدر اسـلام و کتاب‌های اصیل اسلامی ما، حضرت امیرالمؤمنین 7 در صدر اسلام نیز به نام وصی شناخته شده بود ولی

---

۱. *اصول کافي*، ج۱، ص۲۳۶.

۲. *علل الشرایع*، ص۶۷ / *بحارألانوار*، ج۲۲، ۴۵۹.

بنی‌امیه دست به دست هم دادند تا آثار امیرالمؤمنین 7 را محو کنند و یکی از کارهای آن‌ها حذف این لقب از حضرت وصی صلوات‌الله‌علیه بود.»[1]

نوشته بر در فردوس کاتبان قضا　　نبی رسول و ولیعهد حیدر کرار[2]

۱۱۸. آخرین کسی که با پیامبر 9 وداع کرد

کسانی که مسؤولیت غسل پیامبر 9 را به عهده داشتند عبارت بودند از:علی‌بن‌ابیطالب 7 ، عباس‌بن‌عبدالمطلب، فضل و قثم، فرزندان عباس، اسامة‌بن‌زید و شقران، غلام رسول‌خدا 9 [3] اما کسانی که وارد قبر رسول‌خدا 9 شدند، علی 7 ، فضل و قثم فرزندان عباس بودند.[4] عبدالله‌بن‌حارث‌بن‌نوفل گوید: همراه با علی‌بن‌ابیطالب 7 در عمره بودم که گروهی از مردم عراق بر او وارد شدند و گفتند: ای ابوالحسن! ما نزد تو آمده‌ایم از امری سؤال کنیم که دوست داریم ما را از آن مطلع سازی. حضرت که متوجه سؤال آن‌ها شد، فرمود: «تصور می‌کنم مغیره ادعا کرده و به شما گفته است که او جدیدترین عهد دیدار با رسول‌خدا 9 را دارد.» یعنی، او آخرین نفری است که پیامبر 9 را دیده است، گفتند آری! ما آمده‌ایم این را از شما سؤال کنیم. حضرت فرمود: مغیره دروغ گفته است، زیرا جدیدترین عهد دیدار با رسول‌خدا 9 از آن قثم‌بن‌عباس است، چون او آخرین نفر از ما بود که از قبر پیامبر 9 خارج گردید.

شیخ‌طوسی او را از اصحاب علی 7 معرفی کرده است زمانی که کارگزار مکّه بود حضرت طی نامه‌هایی، او را از دسیسه‌های معاویه مطلع ساخت و در نامه‌ای دیگر مسؤولیت حج را به عهده او گذارد.

علی ز بعد محمّد زهر که هست به است　　اگر تو مؤمن پاکی بکن براین اقرار[5]

۱۱۹. حیدر قاهر غالب

انس‌بن‌مالک گفت: در زمان پیامبر 9 ، مردی بود که از عبادت و کوشش او در

---

۱. آیةالله حسن زاده، مجله حوزه، مهرماه ۶۶.
۲. حافظ شیرازی.
۳. *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید*، ج۱۳، ص۳۷.
۴. همان مدرک، ص۶۰.
۵. حافظ شیرازی.

نماز تعجب می‌کردیم، نام و نحوه عبادت او را به پیامبر 9 عرض کردیم پیامبر 9 او را نشناخت، هیکل و قواره‌اش را شرح دادیم باز نشناخت، در همین بین خود او از راه رسید عرض کردیم: یا رسول الله 9 همین مرد است فرمود: شما توصیف مردی را می‌کنید که در پیشانیش مهر شیطان است، آن شخص پیش آمد تا مقابل ما رسید ولی سلام نکرد. پیغمبر 9 رو به او فرمود: تو را به خدا سوگند! راست بگو وقتی به این جمع رسیدی با خود نگفتی در میان این‌ها یک نفر از من بهتر و برتر نیست؟ او جواب داد: صحیح است. سپس برای ادای نماز رهسپار شد. پیغمبر 9 فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد؟ ابوبکر پیشنهاد را پذیرفت و برای کشتن او عازم شد وقتی وارد مسجد شد دید او مشغول نماز است با خود گفت: سبحان‌الله مردی را در حال نماز بکشم با این‌که پیغمبر 9 از کشتن نمازگزاران نهی فرموده: لذا منصرف گردید و بیرون آمد. پیغمبر 9 از او پرسید: ابوبکر چه کردی؟ او عرض کرد: یا رسول‌الله 9 خوشم نیامد او را در حال نماز بکشم چون شما از کشتن نمازگزاران ما را نهی نموده‌اید. پیغمبر 9 پرسید: چه کس او را می‌کشد؟ عمر از جای خود حرکت کرد و رفت تا او را بکشد وقتی رسید او را در حال سجده دید گفت: ابوبکر از من بهتر است و (او را نکشت) برگشت حضرت رسول 9 پرسید: چه کردی؟ گفت که او را در حال سجده دیدم از کشتن او صرف نظر نمودم، برای سومین بار حضرت فرمود: چه کسی او را می‌کشد؟

علی 7 عرض کرد: من، پیغمبر 9 فرمود: اگر او را پیدا کردی، وقتی علی 7 وارد مسجد شد مشاهده کرد او خارج شده لذا خدمت پیامبر 9 رسید پیامبر سؤال کرد؟ چه شد؟ عرض کرد: از مسجد بیرون رفته بود. حضرت فرمود:

(**لو قتل هذا لکان اول الفتنة و آخرها اما انه سیخرج من ضئضئی هذا قوم...**)

(اگر کشته شده بود آغاز و پایان فتنه همین بود...) نشانه این گروه (خوارج) آن است که در میان آنان مرد سیاه چهره ناقص دستی است که منتهای آن گوشتی است مثل پستان زن که حالت ارتجاعی و کشش دارد.[۱]

امام علی 7 پس از فراغت از جنگ نهروان دستور داد که بدن (ذوالثدیه) را در میان کشته‌ها پیدا کنند وقتی حضرت جسد او را دید و بدن او را با همان وصفی که رسول‌خدا 9 توصیف کرده بود یافت به شکرانه این موفقیت به سجده افتاد.[۲]

---

۱. *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید*، ج۲، ص۲۶۶.

۲. *مروج الذهب*، ج۲، ص۴۱۷.

علامه امینی می‌نویسد: صاحب این داستان ذوالثدیه [1] رئیس خوارج از قبیله بنی‌تمیم که مؤسس جنگ نهروان بود که در آخر هم کشته شد.

هرگز فریب دشمن روبه صفت نخورد   زین روی گفته اند که شیر خدا علیست [2]

۱۲۰. دفاع از حریم پیامبر 9

روزی از طریق وحی به پیامبر 9 خبر رسید که ۳ نفر از کافران به بت‌های خود سوگند خورده‌اند تا پیامبر 9 را بکشند. پیامبر 9 نیز در مسجد بعد از نماز جماعت صبح این مطلب را به مردم اعلام کرد. آن‌گاه فرمود: چه کسی داوطلب می‌شود به سوی آن‌ها برود آن‌ها را قبل از رسیدن به مدینه بکشد؟

مردم سکوت کردند، پیامبر 9 فرمود گمان می‌کنم پسر ابوطالب علی 7 در میان شما نیست یکی از اصحاب گفت، یا رسول الله 9 علی 7 دچار تب شده لذا در نماز شرکت نکرده است. به من اجازه بدهید تا بروم و پیغام شما را به او برسانم. عامر به حضور علی 7 رفت و جریان را گفت. علی 7 از خانه بیرون آمد در حالی که با دو طرف پیراهنش، گردنش را پوشانده بود وقتی خدمت پیامبر 9 رسید عرض کرد: ای رسول‌خدا 9 جریان چیست؟ پیامبر 9 مطلب را گفت:. آن‌گاه تأکید فرمود: لازم است تا جلو آن‌ها گرفته شود. علی 7 ضمن اعلام آمادگی اجازه خواست، برود لباس رزم خود را بپوشد. پیامبر 9 لباس و شمشیر و زره خود را به علی 7 داد و عمامه خود را بر سر علی 7 نهاد و شمشیر به دستش داد اسب خود را نیز آورد و علی 7 را بر آن سوار کرد و به سوی آن ۳ نفر فرستاد. ۳ روز از رفتن علی 7 گذشت و هیچ خبری هم از ناحیه جبرئیل نرسید. فاطمه 3 نگران شد دست حسن و حسین 7 را گرفت و نزد پدر رفت و عرض کرد: پدر تصور می‌کنم این دو کودک یتیم شده‌اند پیامبر 9 با شنیدن این سخن بی‌اختیار گریه کرد. سپس به مردم فرمود: هر کس خبر از علی 7 بیاورد او را به بهشت مژده می‌دهم. مردم در جستجوی علی 7 رفتند تا این‌که عامر خبر سلامتی علی 7 را آورد. پیامبر 9 به استقبال علی 7 رفت دید آن حضرت در حالی که دو اسیر و یک سر بریده و سه شتر و سه اسب با خود دارد به سمت مدینه می‌آید. آن‌گاه پیامبر 9 به علی

---

۱. *بحارالأنوار*، ج۳۳، ص۳۲۶ / در حدیثی دیگر پیامبراکرم 9 می‌فرماید رئیس (خوارج) آن‌ها مردی ناقص الخلقه است که یکی از دستهایش مانند پستان زن است.

۲. ابوالحسن ورزی.

! فرمود: دوســت داری من شرح سفر تو را بگویم یا خود می‌گویی؟ آن‌گاه رسول‌خدا 9 فرمود: خودت شرح بده تا گواه بر این قوم گردی حضرت علی 7 عرض کرد: آن ۳ نفر در بیابان می‌آمدند وقتی مرا دیدند فریاد زدند تو کیســتی گفتم: من علی پســر ابوطالب پسر عموی رســول‌خدا 9 می‌باشم. آن‌ها گفتند: ما کســی را به عنوان رسول‌خدا 9 نمی‌شناســیم و برای ما هم فرقی نمی‌کند که تو را بکشیم. یا محمّد 9 را، امام فرمود: صاحب این ســر بریده به شدت به من حمله کرد پس از رد و بدل شدن ضربه‌هایی باد ســرخی وزید و آن‌گاه صدای تو را یا رســول الله 9 از میان آن باد شنیدم که فرمودی زره او را از ناحیه گردن کنار زدم رگ گردنش را بزن من هم زدم ســپس باد زردی وزید صدای شــما را از میان آن شــنیدم که فرمودی زره را از رانش کنار زدم بر ران او بزن و من نیز به ران او زدم آن‌گاه ســر او را جدا کردم. وقتی که او را کشــتم رفقای او تسلیم شــدند و گفتند: این رفیق ما را که کشــتی با هزار ســوار حریف بود اکنون ما تسلیم تو هســتیم ما را نکش شنیده‌ایم محمّد 9 شخصی مهربان و دلسوز است ما را زنده نزد او ببر تا او حکم کند.

پیامبر 9 فرمود: ای علی!، صدای اولی که در نبرد خود شــنیدی صدای جبرئیل بود و صدای دوم صدای میکائیل بود حالا یکی از آن‌ها را بیاور. علی 7 یکی از آن دو اسیر را آورد پیامبــر 9 فرمود: بگو **لا اله الا الله** او در پاســخ گفت: گفتن کوه ابوقبیس برای من بهتر از آن اســت که این کلمه را بگویم، پیامبــر 9 به علی 7 فرمود: او را کناری ببر و بعد گردنش را بزن. علی 7 فرمان رســول‌خدا 9 را اجرا کرد ســپس نوبت اسیر دومی‌شــد پیامبر 9 به او فرمود: بگو **لا اله الا الله** او گفت: مرا نیز به رفیقم ملحق کنید. پیامبــر 9 به علی 7 فرمود: او را نیز ببر و گردنــش را بزن، در این میان جبرئیل نازل شــد و عرض کرد: ای محمّد 9 پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این شخص را نکش زیرا دارای دو خصلت نیکوســت: ۱) در میان قوم خود ســخاوت دارد. ۲) او دارای اخلاق نیکوست. پیامبر 9 به علی 7 فرمود: دست نگهدار که جبرئیل اینگونه می‌گوید:. آن مشــرک وقتی از علت تأخیر قتل خود مطلع شد، گفت: آری سوگند به خدا هیچ گاه با داشــتن برادری فقیری مالک یک درهم نشده‌ام (یعنی پولی پس انداز نکرده‌ام) بلکه هر چه یافتم به بستگانم دادم و هیچ گاه در میدان جنگ پشت به جنگ ننموده‌ام و من گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و محمّد رسول‌خدا 9 است.

پیامبر 9 نیز فرمود: «هذا ممن جره حسن خلقه و سخائه الي جنات النعيم».
این شـــخص از آن افرادی است که حُسن خُلق و سخاوتش او را به بهشت پر نعمت کشاند»[1]

نقش حب خاندان، بر لوح جان باید نگاشت   مُهر، مِهر حیدری بر دل چو ما باید زدن[2]

۱۲۱. جنگ حنین، شکست و پیروزی

حنین سرزمینی است در نزدیکی شهر طائف که غزوه‌ای در آنجا واقع شد به نام غزوه حنین و یا غزوه اوطاس و غزوه هوازن معروف شد.

این جنگ از آنجا شـــروع شد که طایفه بزرگ هوازن هنگامی‌که از فتح مکّه با خبر شدند رئیسشان مالک‌بن‌عوف آن‌ها را جمع کرد و به آن‌ها گفت: ممکن است محمّد 9 بعد از فتح مکّه به جنگ با ما برخیزد. آن‌ها گفتند: صلاح در این اســـت که ما پیشدستی کنیم و به او حمله کنیم.

هنگامی‌که این خبر به گوش پیامبر 9 رســـید به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین هوازن شوند.

در آخر ماه رمضان یا ابتدای ماه شـــوال سال هشـــتم هجری بود که رؤسای طایفه هوازن نزد مالک‌بن‌عوف جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را به همراه آوردند تا به هنگام درگیری با مســـلمانان هیچ کس فکر فرار در سر نپروراند و به این ترتیب وارد سرزمین اوطاس شـــدند. پیامبر 9 پرچم بزرگ لشگر را بست و به دست علی 7 داد و تمام کسانی که برای فتح مکّه پرچمدار بخشی از لشگر اسلام بودند به دستور پیامبر 9 با همان پرچم به ســـوی میدان حنین حرکت کردند. در این وقت پیامبر 9 مطلع شـــد که صفوان‌بن‌امیه مقدار زیادی زره در اختیار دارد شـــخصی را نزد او فرســـتاد و یکصد زره به عنوان عاریت از او خواســـت. صفوان ســـؤال کرد: براستی عاریه است یا غصب؟ پیامبر 9 فرمود: عاریه‌ای اســـت که ما آن را تضمین می‌کنیم و ســـالم بر می‌گردانیم. صفوان یک صد زره به عنوان عاریت به پیامبر 9 داد و خود شـــخصاً با حضرت حرکت کرد دو هزار نفر از مســـلمانانی که در فتح مکّه اسلام را پذیرفته بودند به اضافه ده هزار

۱. *خصال شیخ صدوق*، ج ۱، ص۹۴.
۲. شاه نعمت‌الله ولی.

نفر ســـربازان اســـلام که همراه پیامبر 9 برای فتح مکّه آمده بودند که مجموعاً دوازده هزار نفر می‌شـــدند برای میدان جنگ حرکت کردند. مالک‌بن‌عوف که مرد پر جرأت و با شـــهامتی بود به قبیله خود دستور داد غلاف‌های شمشیر را بشکند و در شکاف‌های کوه و دره‌های اطراف و لابلای درختان بر ســـر راه سپاه اسلام کمین کنند، و هنگامی‌که در تاریکی اول صبح مســـلمانان به آنجا رســـیدند یک باره به آنان حمله‌ور شوند و لشکر را در هم بکوبند او اضافه کرد محمّد 9 با مردان جنگی هنوز روبرو نشده تا طعم شکست را بچشـــد! هنگامی‌که پیامبر 9 نماز صبح را با یاران خواند فرمان داد به طرف سرزمین حنین سرازیر شدند. در این موقع بود که ناگهان لشگر هوازن از هر سو مسلمانان را زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند گروهی که در مقدمه لشـــگر قرار داشـــتند و در میان آن‌ها تازه مسلمانان مکّه هم بودن فرار کردند و این امر سبب شد که باقیمانده لشکر نیز فرار کند. مســـلمانان چون به جمعیت انبوه خود مغرور شده بودند آثار شکست در آنان آشکار گشـــت. در این میان علی 7 که پرچمدار لشکر بود با عده کمی‌در برابر دشمن ایستاده بود و همچنان به پیکار ادامه داد پیامبر 9 هم در قلب لشکر قرار داشت و عباس عموی آن حضرت و عده‌ای از بنی‌هاشم که از نه نفر تجاوز نمی‌کرد اطراف پیامبر 9 را گرفته بودند. مقدمه ســـپاه به هنگام فرار و عقب نشـــینی از کنار پیامبر 9 گذشت. حضرت به عباس که صدای بلند و رسایی داشت دستور داد فوراً از تپه‌ای که در آن نزدیکی بود بالا برود و به مسلمانان فریاد زند: ای گروه مهاجران و انصار! ای یاران سوره بقره! و ای اهل بیعت شـــجره! به کجا فرار می‌کنید؟ پیامبر 9 اینجاســـت! هنگامی‌که مسلمانان صدای عباس را شنیدند بازگشتند و گفتند: لبیک لبیک و انصار در این بازگشت پیش قدم بودند.

آن‌ها حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن کردند و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند آنچنان که طایفه هوازن به طرز وحشتناکی به هر سو پراکنده شدند و پیوسته مسلمانان آن‌ها را تعقیب می‌کردند.

حدود یک صد نفر از ســـپاه دشمن کشته شد و اموالشان به غنیمت مسلمانان در آمد و گروهی نیز اســـیر شدند. پس از پایان جنگ، نمایندگان قبیله هوازن خدمت پیامبر 9 آمدند و اســـلام را پذیرفتند و پیامبر 9 محبت زیـــاد به آن‌ها کرد و حتی مالک‌بن‌عوف رئیـــس و بزرگ آن‌ها اســـلام را پذیرفت پیامبر 9 اموال و اســـیران را به او برگرداند و

ریاست مسلمانان قبیله‌اش را به او واگذار کرد.[1]

به رتبت ساقی کوثر، به مردی فاتح خیبر به نسبت صهر پیغمبر، ولی والی والا[2]

۱۲۲ـ ورود به بهشت

در قسمتی از یک روایت مفصل آمده است: روزی رسول‌خدا 9 به مردم فرمود: ای گروه مردم هر کس با اقرار به توحید و کلمه لااله‌الاالله مخلصانه بدون آن‌که چیزی به آن مخلوط کند خدا را ملاقات نماید اهل بهشت است امام علی‌بن‌ابیطالب 7 بپا خاست و عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت چگونه این کلمه را مخلصانه بگوید و چیزی به آن مخلوط نکند برای ما بیان کن تا حد آن را بشناسیم؟

رسول‌خدا 9 فرمود: آری برای دنیا خواهی و حرص بر جمع آوری مال و خوشنود بودن به امور مادی و گناه و معصیت و بردگی و بندگی پول این کلمه را نگوید و متأسفانه مردمی‌چنین‌اند که گفتارشان، گفتار نیکان ولی کردارشان کردار ستمگران و تبهکاران است با زبان شهادت به توحید می‌دهند اما هر فسق و فجوری را مرتکب می‌شوند پس هر کس خدای عَزَّوَجَلَّ را دیدار کند و در او این خصلت‌ها نباشد و قولش لااله‌الاالله باشد بهشت برای اوست و هر گاه دنیا را بگیرد و آخرت را ترک کند اهل دوزخ است.[3]

۱۲۳ـ شرط قبولی توحید و ایمان

ابوسعیدخدری می‌گوید: روزی رسول‌خدا 9 نشسته بود و تنی چند از یارانش از جمله حضرت علی‌بن‌ابیطالب 7 گرد او بودند. حضرت فرمود: هر کس لااله‌الاالله گوید وارد بهشت می‌شود پس دو تن از یاران آن حضرت گفتند: ما می‌گوییم لااله‌الاالله. پیامبر فرمود: همانا لااله‌الاالله از این شخص (اشاره به حضرت علی 7) و شیعیانش قبول می‌شود باز آن دو تن تکرار کردند و گفتند: ما نیز این چنین می‌گویم. پیامبر 9 دست بر سر علی 7 گذارد آن‌گاه به آن دو نفر گفت، علامت پیروی از او این است که بیعت او را نشکنید و در مسند و مقام او ننشینید و سخنش را تکذیب نکنید.

---

۱. *تفسیر نمونه*، ج۷، ص۳۳۹.
۲. هاتف اصفهانی.
۳. *دیار عاشقان*، ج۱.

۱۲۴. امیر انفاق و کرم

در عصر رسـول‌خدا 9 مسلمانان برای سـرکوبی کفار حرکت کردند، کافران بدون جنگ تسـلیم شـدند و در نتیجه اراضی و اموالی از آن‌ها کـه در اصطلاح «**فیی**» گفته می‌شد به دست مسلمین افتاد امام صادق 7 فرمود: پیامبر 9 آن فیی را بین مسلمانان تقسـیم کرد یک قطعه از آن سهم تقسیم شـده برای حضرت علی 7 شد، آن حضرت در آن زمین چاهی حفر کرد تا به آب رسید به حدی که آب آن چاه به اندازه گردن شتر فوران می‌کرد. امام علی 7 آن چشمه را به نام **(عین ینبع)** چشمه جوشان نامید. شخصی به حضور علی 7 آمد و در این مورد به او بشارت داد و تبریک گفت امام علی 7 فرمود:

«بشر الوارث، بشر الوارث هی صدقه بتاً بتلاً فی حجیج بیت الله و عابر سبیله لاتباع و لاتوهب و لاتورث فمن باعها او وهبها فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین»

یعنی: به وراث مژده و خبر بده، این چشـمه فقـط وقف گردیده تا در آمد آن در راه تأمین معاش و مخارج زائران خانه کعبه و مسافران در راه خدا به مصرف برسد فروختن و بخشـیدن و به ارث بردن آن جایز نیست. کسی که آن را بفروشد یا ببخشد لعنت خدا و فرشتگان و همه انسان‌ها بر او باد.[۱]

ای آسمان رحمت و بحر سخا علی　　　وی داده عدل تو دو جهان را صلا علی[۲]

۱۲۵. سرمشق اهل وفا

ابن‌عباس می‌گوید: پیامبر 9 از یک نفر عرب بادیه نشـین شـتری را به چهارصد درهم خرید هنگامی که پول را داد اعرابی فریاد زد که هم شـتر و هم پول برای اوست. ابوبکر از آنجا عبور کرد. پیامبر 9 به او فرمود: بین ما قضاوت کن من پول شتر را داده‌ام ولی اعرابی ادعا دارد که شتر و پول مال خودش می‌باشد. ابوبکر گفت: ای رسول‌خدا 9 مطلب روشن است شما باید «**بینه**» دو نفر شاهد عادل بیاورید که پول مال شما است.

سپس عمر از آنجا عبور کرد او نیز چنین قضاوت نمود. سپس علی 7 آمد. پیامبر به اعرابی فرمود: آیا به قضاوت این جوان که می‌آید راضی هستی؟

اعرابی گفت: آری. هنگامی‌که علی به حضور رسـول‌خدا 9 رسید اعرابی گفت: این

---

۱. *وسائل الشیعه*، ج۱۹،ص۱۸۶، باب ۶.

۲. وجدی.

شتر مال من است و درهم‌ها (پول‌ها) نیز مال من است اگر محمّد 9 ادعای چیزی دارد باید بینه بیاورد. امام علی 7 به اعرابی سه مرتبه گفت: شتر را رها کن تا رسول خدا آن را خود ببرد (چرا که شـتر را پیامبر از تو خریده اسـت) لیکن اعرابی به دستور علی 7 و حرف‌های او اعتنایی نکرد آن حضرت اعرابی را گرفت و ضربه محکمی به او زد.

مردم جمع شـدند و هر کس سـخنی می‌گفت علی 7 به رسـول خدا عرض کرد: «**نصدقك على الوحى و لانصدقك على اربعمائة درهم**؛ ما سـخن تو را در مورد صدق وحی تصدیق می‌کنیم ولی درباره چهارصد درهم تصدیق نکنیم.»[1]

سلطان هر دو سراست صهر رسول خداست　　　سرمشق اهل وفاست مهر و وفای علی[2]

۱۲۶ـ کارکردن عیب نیست

روزی شرایط زندگی علی 7 به اندازه‌ای تنگ شد که گرسنگی شدیدی امام علی 7 را فراگرفت. آن حضرت از خانه بیرون آمد و در جسـتجوی آن بود تا کاری پیدا شـود و کارگری کند و با مزد آن غذایی تهیه و گرسنگی خود را رفع نماید.

در مدینه کار پیدا نکرد، تصمیم گرفت به حوالی مدینه که مزرعه‌ای اسـت در یک فرسخ و نیمی مدینه رفته تا در آن روستای کوچک کاری پیدا کند.

وقتی به روستا رسید دید زنی مشغول الک کردن خاک است و منتظر کارگری جهت کمک می‌باشد نزد آن زن رفت و معلوم شد که آن زن کارگری نیاز دارد.

پس از صحبت با او قرار بر این شـد که علی 7 آب از درون چاه آورد و آن خاک را گل کرده تا برای دیوار کشـی آماده شـود و در ازای هر دلو آب یک خرما اجرت و مزد گیرد.

حضرت جمعاً شانزده دلو از چاه آب آورد آن‌گاه مشغول تهیه گل شد پس از اتمام کار آن زن شانزده خرما به آن حضرت داد امام نیز به مدینه بازگشت.

علی 7 جریان را برای پیامبر 9 تعریف کرد آن‌گاه هر دو نشسته و با هم آن خرماها را خوردند.[3]

---

۱. *بحارالانوار*، ج۴۰،ص۲۲۳.
۲. ابوالقاسم حالت.
۳. *کشف الغمه / مناقب ابن شهر آشوب* ج۱، ص۳۹۰.

اینقدر دانم که بر فرق کمال خویش زد   **آفرینش از وجــود حیدر کرار گل**[۱]

۱۲۷- پیروی از علی 7

علی 7 می‌فرماید: روزی خدمت رسول‌خدا 9 رسیدم و بر گِرد آن حضرت جمعیتی از قریــش را دیــدم. حضرت به من نگاهی کرد و فرمود: یا علــی! همانا مثل تو در این امت مانند حضرت عیســی‌بن‌مریم اســت زیرا عده‌ای او را بسیار دوست داشتند و افراط در دوســتی او نمودند و هلاک شدند و دسته‌ای او را دشمن داشتند و هلاک شدند و اما عده‌ای دنباله رو او بودند پس نجات یافتند اطرافیان آن حضرت خندیدندوگفتند: یا رسول الله، علی را با انبیاء و رسولان خدا تشبیه می‌نمایی؟![۲]

۱۲۸- علی 7 خیر البریه است

ابوبکرهذلی از شــعبی روایت کرد: مردی نزد رســول‌خدا 9 آمــد و عرض کرد: یا رسول‌الله 9 به من مطلبی بیاموز تا خداوند به سبب آن مرا نفعی بخشد. حضرت فرمود: بر تو باد به بخشش و کرم که در دنیا و آخرت به تو نفع می‌بخشد ناگاه علی 7 وارد شد و عرض کرد: یا رسول‌الله حضرت فاطمه‌زهرا 3 شما را می‌خواند پیامبر خدا 9 برخاست آن‌گاه آن مرد گفت: یا رســول‌الله 9 این مرد که آمد چه کسی بود در پاسخ او حضرت فرمود: او کسی است که خدای متعال در حق او در قرآن کریم فرموده«**ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البریه.**»[۳]

۱۲۹- اولین پیشتاز عامل

ابن شــهر آشوب به ســند خود می‌نویسد: رســول اکرم 9 به حضرت علی 7 خبر شــهادت برادرش جعفر طیار را در جنگ موته داد. حضرت وقتی، خبر شهادت برادر خود را شــنید فرمود: **انا لله و انا الیه راجعون** و در روایت دیگر از حضرت صادق 7 وارد شده

---

۱. جویای تبریزی.
۲. *بحارألانوار*، ج۲۵، ص۲۶۴.
۳. *کشف الغمه*، ج۱، ص۳۰۲.

است که: **انا لله و انا الیه راجعون** را پیش از حضرت علی 7 کسی نگفته بود.[1]

۱۳۰. همراه پیامبر 9

پیامبر اسلام 9 پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب در محراب عبادت به راز و نیاز با خداوند مشغول می‌بود و امیرالمؤمنین علی 7 برای رسیدگی به حوائج مردم، پشت سر پیغمبر 9 رو به مردم می‌نشست و مردم حوائج خویش را از آن حضرت سؤال می‌کردند. علی 7 دعاهای زیر را از پیامبر 9 نقل کرده‌اند و می‌فرمایند.

رسول‌خدا 9 وقتی وارد مسجد می‌شد می‌گفت: «**اللهم افتح لی ابواب رحمتك؛ خدایا درهای رحمتت را بر من بگشا.**»

و به هنگام خروج از مسجد می‌گفت: «**اللهم افتح لی ابواب رزقك؛ خدایا درهای روزیت را بر من بگشا**»[2]

۱۳۱. هم سفره پیامبر 9

روزی رسول‌خدا 9 و امیرالمؤمنین 7 خرما می‌خوردند هر خرمایی را که رسول‌خدا 9 می‌خورد به آرامی هسته‌اش را نزد علی 7 می‌نهاد تا این‌که خرماها تمام شد ولی پیش حضرت رسول 9 هیچ هسته خرمایی نبود و همه نزد علی 7 بود. رسول‌خدا 9 فرمود: هر که هسته‌اش بیشتر بود او پرخور است. حضرت امیر 7 گفت: هر که خرما را با هسته خورده او پرخورتر اســت. وقتی حضرت علی 7 این کلام را گفت: رسول‌خدا 9 تبسم فرمود و فرمان داد تا هزار درهم به آن حضرت انعام بدهند.[3]

۱۳۲. صدقه قبل از سؤال کردن

علی 7 می‌فرماید: به درســتی که در قرآن مجید آیه‌ای است که به آن عمل ننموده هیــچ کس نه قبل از من و نــه بعد از من[4] زیرا من یک دینــار را به ده درهم فروختم

۱. *مناقب ابن شهر آشوب* / *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۴.
۲. *سنن النبي*، ص۳۲۱و۳۳۶.
۳. *کتاب الخزاین*، مرحوم نراقی، ص۳۲۵.
۴. مجادله / ۱۳. (اشفقم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات...)

(انفاق کردم) و قبل از هر سؤالی که از پیامبر اسلام 9 کردم یک درهم به فقیر دادم، رسول‌خدا 9 به حضرت علی 7 فرمود: یا علی، به من وحی رسیده هر کس قبل از هر پرسشی، اول بایستی صدقه‌ای به فقیر بدهد و من قصد دارم مقدار صدقه را یک دینار قرار دهم. علی 7 عرض کرد: یا رسول الله 9 اگر مقدار صدقه یک دینار باشد؟ مردم سؤالی نمی‌کنند. حضرت فرمود: پس مقدار آن چقدر باشد؟ حضرت علی 7 عرض کرد: یک دانه گندم یا یک دانه جو (حتی مردم با این مقدار کم نیز حاضر نشدند از رسول‌خدا 9 سوال کنند)، باز هم کسی حاضر به سؤال کردن از رسول‌خدا 9 نشد مگر علی 7 که ده سؤال نمود و آیه مذکور در شأن او نازل گردید.[۱]

۱۳۳. رمز فتح

علی 7 می‌فرماید: در جنگ بدر آمدم تا ببینم رسول اکرم 9 در آن صحنه جنگ و در مقابل دشمنان نیرومند خود چه می‌کند. دیدم آن حضرت سر به سجده گذارده و پیوسته می‌گوید: یا حی یا قیوم. حضرت علی 7 می‌فرماید: چند بار رفتم و برگشتم پیامبر 9 همچنان سر به سجده داشت و جز (یا حی یا قیوم) چیز دیگری نمی‌گفت آنقدر به این ذکر مقدس ادامه داد تا خداوند او را در جنگ فاتح و پیروز ساخت.[۲]

۱۳۴. ایثار علی 7

روزی علی 7 وارد خانه خود شد و دید حسن و حسین 8 نزد فاطمه‌زهرا 3 گریه می‌کنند. حضرت سؤال کرد چرا روشنایی چشمان من می‌گریند؟ فاطمه‌زهرا 3 گفت: این‌ها گرسنه‌اند و یک روز است که چیزی نخورده‌اند! علی 7 پرسید: پس این دیگ بر سر آتش چیست؟ گفت: در دیگ تنها آب است که برای دل خوشی فرزندانم بر سر آتش نهاده‌ام! علی 7 دلتنگ شد، امام عبایی داشت آن را به بازار برد و فروخت و با ۶ درهم آن خوراکی تهیه کرد. وقتی که به سوی خانه باز می‌گشت فقیری به حضرت گفت: آیا کسی در راه خدا وام می‌دهد که چند برابر گردد؟ علی 7 همه آن خوراکی

---

۱. *دایرة المعارف علوي*، ج۱۰، ص۳۹۰.

۲. *تفسیر روح البیان*، ج۱، ص۲۷۱.

را به او داد و چون به خانه رسـیـد فاطمه 7 پرسید: یا علی! توفیق یافتی و چیزی آماده کـردی؟ گفت: آری. لیکن همه آن را به بینوایی دادم. فاطمه 7 گفت: چه خوب کردی تو همیشـه توفیق کار خیر می‌یابی! علی 7 برگشت تا برای نماز به مسجد برود، در راه کسـی را دید که گفت: یاعلی 7 این شـتـر را می‌فروشم. علی 7 گفت: من فعلا پولی ندارم، آن شخص گفت:

به تو فروختم هر وقتی که پولی به دست‌رسید به من بده! علی 7 آن شتر را به ۶۰ درهم خرید و حرکت کرد که ناگهان شـخصی دیگر رسید و عرض کرد: یاعلی 7 این شـتـر را به من بفروش. علی 7 گفت: به چه قیمت می‌خری؟ گفت ۱۲۰ درهم. علی 7 شتر را داد و پول را گرفت و نیمی‌از آن را به برگشت وام و نیم دیگر آن را برای کار خود برداشـت در این وقت رسول‌خدا 9 رسید و ماجرا را از علی 7 شنید و فرمود: فروشنده جبرئیل و خریدار میکائیل بود و این پول آن وامی بود که به آن فقیر بخشیدی.[۱]

۱۳۵. برترین مخلوق خداوند

امـام رضا 7 از پدران بزرگـوارش و آنان از حضرت علی 7 نقـل می‌فرمایند که رسـول‌خدا 9 فرمود: خدای تعالی آفریده‌ای از من برتر نیافریـد و هیچ آفریده‌ای نزد خدای تعالی از من گرامی‌تر نیسـت. علی 7 می‌گوید: من عرض کردم: یا رسول الله 7 آیا تو برتری یا جبرئیل فرمود: یاعلی 7 همانا که خدای تبارک و تعالی پیامبران مرسلش را بر فرشـتگان مقربش برتری داد و مرا بر همه پیامبران و مرسـلین برتری بخشید و پس از من برتری از آن تو و امامان پس از تو اسـت، و همانا فرشـتگان خدمتگزاران ما و خدمتگزاران دوسـتان ما هستند. ای علی 7 آنان‌که حاملان عرشند و آنان که در گرد عرش‌اند به ثنای پروردگارشان تسبیح می‌گویند و از برای کسانی که به ولایت ما ایمان آورده‌انـد آمرزش می‌طلبند ای علی 7 اگر ما نبودیم خدای تعالی نه آدم 7 را می‌آفرید و نه حوا را و نه بهشت و دوزخ را و نه آسمان و زمین را پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشـیم و حال آن‌که ما پیش از آنان پروردگار خود را شـناختیم و او را تسبیح گفتیم و تحلیل و تقدیس کردیم زیرا نخستین چیزی که خدای تعالی آن را آفرید ارواح ما بود...

۱. *تفسیر کشف الاسرار*، ج۱/ *حلیة الابرار*، ج۲، ص۲۷۶.

توضیح: (سـؤالات حضرت علی 7 از رسـول‌خدا 9 که در فرازهای مختلف این مجموعه اشاره شده، در باب مصلحتی انجام می‌گرفته مولای ما امیرالمؤمنین 7 و امام کشف و یقین از این جهت سؤال می‌کرده‌اند که این حقایق در نظر دیگران مکشوف افتد و گرنه خود او حقایق علوم و رازهای پنهانی را در همان مقام عقلی و شأن غیبی که دارد از رسـول‌خدا 9 استفاده می‌فرمود پیش از آن‌که به عالم مثال و نشئه خیال قدم بگذارد تا چه رسد به آن‌که استفاده آن حضرت منوط به این باشد که آن حقایق به شکل الفاظ و کلام در این دنیا تنزل نماید تا مورد استفاده شان قرار گیرد. و مؤیّد مطلب حدیث نبوی است که فرمود: من شهر علمم و علی در آن است)[1]

۱۳٦- از من سؤال کن

رسـول‌خدا 9 به امیرالمؤمنین 7 می‌فرماید: **یا علی! اذا انامت فاستق ست قرب من ماء بئر غرس فغلسنی و کفنی و حنطّنی فاذا فرغت من غسلی فخذ بجوامع کفنی و اجلسنی ثم سلنی عما شئت فو الله لا تسالنی عن شیء الا جبتك فیه**[2]

یاعلی! بعد از آن که رحلت کردم من را غسـل بده و وقتی تجهیز تمام شـد و کفن کردی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشـان وقتی اطراف کفنم را گرفتی و مرا نشاندی هر چه خواستی از من بپرس و من هر چه گفتم یاد داشت کن.

۱۳۷- به وصیت پیامبر 9 عمل کرد

ابن‌عمار گوید: شـنیدم از حضرت صادق 7 که می‌فرمـود: در وصیت پیامبر 9 به علی 7 این بود که فرمود:

ای علی! سفارش می‌کنم که در خود، خوی‌ها و رفتارهایی را، نگاهداری. پس از آن گفت: خداوندا یاری فرما او را.

اما آن صفت‌ها: راسـت گفتاری اسـت، خارج نشـود از دهان تو دروغی هیچگاه و پرهیزگاری اسـت، جرأت مکن بر خیانت هرگز. و ترسـناکی از خداوند چنانچه گویی او

۱. *مصباح الهدیة*، امام خمینی(ره).

۲. *کحل البصر*، محدث قمی، ص۱۸۰.

را می‌بینی. و گریه بسـیار از ترس خداوند زیرا برای تو به هر قطره اشکی هزار خانه در بهشت بر پا شود. و بخشیدن مال و خونت در راه دینت. و اجرا روش من در نماز و روزه و صدقه‌ام، اما نماز پنجاه رکعت (واجب و نوافل و نمازهای مستحبی آن) و بعد روزه پس سه روز در ماه روز، پنج‌شنبه در اول هر ماه و چهارشنبه در وسط ماه و پنج‌شنبه آخر آن، و اما صدقه به قدر طاقت خود تا آن‌که گویی اسـراف کردم و حال آن‌که اسراف نکردی و ملازم باش با نماز شب و ملازم باش با نماز شب و ملازم باش با نماز شب.

و بـر تو باد نماز ظهر و بر تو باد نماز ظهـر و بر تو باد نماز ظهر و بر تو باد خواندن قرآن در هر حال و بر تو باد بلند نمودن دسـت‌ها در نماز و برگرداندن آن‌ها و بر تو باد مسواک نمودن در نزد هر وضویی و بر تو باد نیکویی‌های اخلاق پس آن را انجام بده و از بدی‌های اخلاق، دوری کن...[۱]

۱۳۸. کارهای امام علی 7 در خانه

امیرالمؤمنیـن 7 برای منـزل خود هیزم فراهم می‌کرد و آب می‌کشـید و خانه را جاروب می‌کرد و فاطمه 3 آرد می‌کرد و سـپس آن‌را خمیر نموده و نان می‌پخت و با وجود چنین کارهایی به تربیت کودکان و شسـتن و نظافت آن‌ها نیز همت می‌گماشت لـذا حضرت امیر 7 در خانه هر وقت فراغتی می‌یافت به حضرت زهرا 3 در امور خانه کمک می‌نمود. روزی رسـول‌خدا 9 وارد خانه شد ودید علی 7 و فاطمه‌زهرا 3 هر دو مشغول آسیاب کردن هسـتند از آن‌ها پرسید: کدامتان خسته‌تر هستید؟ علی 7 عرض کرد: فاطمه یا رسـول‌الله. پیغمبر به دختر خود فرمود: دختر جان بلند شو و خود جای او نشست و با علی 7 مشغول آسیاب کردن شد.[۲]

حضـرت زهرا 3 نیز در کلیه امور اعم از جنگ و امور بیرون از منزل همسـر خود را یـاری می‌کـرد چنان‌که بعد از غـزوه احد علی 7 در دفاع از رسـول‌خدا 9 و قتل سـران قریش زیاده از حد تلاش کرد شمشیر خون آلود خود را برای شستن به حضرت فاطمـه 3 داد و فرمـود «**خذی هذا السیف فقد صدقنی الیوم** این شمشـیر را بگیر که امروز (ایمان و شـجاعت) مرا تصدیق نمود.» رسـول‌خدا 9 نیز فرمود: ای فاطمه 3

۱. *روضه کافی*، ص۷۹، حدیث۳۳.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۳، ص۵، ص۱۵۱.

بگیر شمشیر علی را، که امروز شوهرت دین خود را ادا نمود و خداوند بوسیله شمشیر او بزرگان قریش را به هلاکت رسانید.[۱]

۱۳۹. فاطمه 3 همسر خوبی است

علی 7 می‌گوید: از پول زره من که رســول‌خدا 9 مقداری را به جهت تهیه وسایل به ام‌ســلمه داده بود، به هنگام تهیه ولیمه ده درهم را به من داد و فرمود: یا علی با این پول مقداری روغن و خرما و کشــک تهیه کن. و من دستور آن حضرت را انجام داده و آن‌ها را خریده و آوردم آن‌گاه رســول‌خدا 9 سفره چرمی‌خواست و خود آستین بالا زد و از آن خرما و کشــک و روغن غذایی تهیه کرد خود نیز گوسفند چاقی تهیه نمود. آن‌گاه به من فرمود: هر کســی را که می‌خواهی دعوت کن. علی 7 می‌گوید: من به مســجد آمدم و دیدم جمع کثیری از صحابه در مســجد حضور دارند، و من از این‌که گروهی را دعوت کنم و عده‌ای را خبر نکنم شــرمگین شدم لذا روی بلندی رفته و گفتم ای مردم همگی برای صرف ولیمه فاطمه 3 بیایید مردم برخاستند و به راه افتادند و من از کثرت جمعیت و کمی غذا خجالت می‌کشــیدم چون رسول‌خدا 9 از این مطلب آگاهی یافت فرمود: علی‌جان من از خدای می‌خواهم که این غذا را برکت دهد. علی 7 می‌گوید: تمام آن جمعیت از آن غذا خوردند و سیر شدند و چیزی هم از غذا کم نشد...

چــون آفتاب غروب کــرد زوجات پیامبر 9 فاطمه 3 را زینــت کرده و عطر آگین نمودند و رســول‌خدا 9 علی 7 را در سمت راســت و فاطمه 3 را در سمت چپ خود نشــانید و پیشانی آن‌ها را بوسید و دست دخترش را در دست علی 7 گذاشت و فرمود: علی 7 جان فاطمه همسر خوبی است و آن‌گاه به دخترش فرمود: علی 7 شوهر خوبی است و در حق آن‌ها دعا کرد.[۲]

۱۴۰. روزی رسانی جبرئیل

عصر پیامبر 9 بود روزی علی 7 در مدینه نیاز شدید به معاش زندگی پیدا کرد ولی پولی نداشت در همین حال از خانه بیرون آمد یک دینار پول یافت به همه جا اعلام کرد

۱. *کشف الغمه*، ص۵۶.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۳، ص۱۳۲.

که این یک دینار مال کیســـت؟ هیچ کس نیامد با تقاضای حضرت زهرا 3 بنابراین شد که حضرت علی 7 با آن یک دینار آرد خریداری کند و بعد اگر صاحب آن پیدا شد آن را به او بدهند. حضرت علی 7 به این قصد از خانه بیرون آمد مردی را دید که مقداری آرد به قیمت یک دینار می‌فروشـــد. علی 7 آرد را خرید و یک دینار را به او داد ولی آن مرد یک دینار را نگرفت و ســـوگند یاد کرد که پولی نمی‌گیرد. علی 7 آرد و دینار را به خانه آورد و جریان را به فاطمه 3 گفت: فاطمه 3 تعجب کرد، افراد خانه علی 7 آن آرد را نان کرده و خوردند پس از تمام شـــدن آن باز علی 7 اعلام کرد که دیناری یافته ولی کســـی بعنوان صاحب آن به حضرت مراجعه نکرد. علی 7 به قصد خریدن آرد رفت باز همان مرد را دید و قضیه مثل روز قبل شـــد و علی 7 به همراه آرد و پول به منزل آمد. فاطمه 3 تعجب کرد! و گفت یاعلی 7 هم آرد را آوردی و هم دینار را؟ علی 7 فرمود: فروشنده آرد ســـوگند یاد کرد که دینار را نمی‌گیرم. فاطمه 3 فرمود: می‌خواستی تو در ســـوگند از او پیشی بگیری افراد خانواده علی 7 آرد را نان کرده و خورند و در این مدت علی 7 اعلام می‌کرد که دیناری یافته ولی صاحبش پیدا نشد هنگامی‌که نان تمام شد، علی 7 برای بار ســـوم به قصد خرید آرد از خانه بیرون آمد مجدداً همان مرد را دید که آرد می‌فروشـــد حضرت فرمود: سوگند به خدا این بار باید پول را بگیری سپس آن دینار را به طرف آن مرد انداخت و به سوی خانه بازگشت رسول‌خدا 9 فرمود: یا علی آیا آن مرد را شـــناختی؟ او جبرئیل بود آن آرد رزقی بود که خداوند به وسیله جبرئیل برای شما فرســـتاده بود سپس فرمود: سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست اگر سوگند یاد نمی‌کردی هر روز تا آن دینار در دست تو بود جبرئیل را همان گونه می‌یافتی که آرد به تو می‌دهد و دینار را نمی‌گرفت.[1]

۱۴۱ـ ارتحال حامی پیامبر 9

هنگامی‌که ابوطالب 7 پدر بزرگوار حضرت علی 7 در اواخر سال دهم بعثت از دنیا رفـــت علی 7 به حضور پیامبر 9 آمد و به او خبر داد. پیامبر 9 از این حرف فوق‌العاده

۱. *مناقب ابن مغازلي شافعي*، ص۳۶۷.

ناراحت شـد و اندوهی جانکاه سراسـر وجود پیامبر 9 را فرا گرفت، آن‌گاه به علی 7 فرمود: «برو امور غسـل و حنوط و کفن او را انجام بده، سـپس وقتی که او را در تابوت گذاشـتی مرا خبر کن.» علی 7 این دستورات را انجام داد وقتی که پیامبر 9 کنار جسد ابوطالب 7 آمد و چشمش به تابوت افتاد سخت متأثر گردید و قطرات اشک از چشمانش سرازیر شد و خطاب به ابوطالب 7 گفت: «تو به خوبی صله رحم کردی و به جزای خیر نائل شـدی سرپرستی از کودک یتیم کردی و او را بزرگ نمودی و از او حمایت و یاری کـردی، پس به جمعیت حاضر رو کرد و فرمود: **لا شفعن لعمي‌شفاعة بها الثقلين؛ قطعا از عمویم شفاعتی خواهم نمود که همه جن و انس از آن تعجب کنند.»**[1]

۱۴۲ـ علی 7 مبین حدود الهی

پیامبر 9 علی 7 را به فرماندهی لشـکری به یمن فرستاد. هنگام بازگشت علی 7 برای ملاقات پیغمبر 9 عزم مکّه کرد در نزدیکی‌های مکّه فردی را به جای خویش به سرپرستی لشکر اسلام گذاشـت و خود برای گزارش سفر زودتر به سوی رسول‌الله 9 شتافت آن شخص لباس‌های حله را که علی 7 همراه آورده بود در بین لشکریان تقسیم کرد تا با لباس‌های نو وارد مکّه بشوند وقتی که علی 7 برگشت و این منظره را دید به این عمل اعتراض کرد، فرمود: آن‌ها نبایسـتی قبل از آن‌که از پیامبر 9 کسب تکلیف کنند درباره اشیاء و غنائم که از آن بیت‌المال بود تصرفی کنند، از این رو علی 7 دستور داد تا حله‌ها را از تن خود بیرون کنند و آن‌ها را تحویل دهند تا پیامبر اسلام 9 خودشان درباره آن‌ها تصمیم بگیرد لشـکریان علی 7 از این دستور امام ناراحت شدند لذا وقتی به حضور پیامبر 9 رسیدند فوراً از خشونت امام علی 7 در مورد حله ها شکایت کردند.

پیامبر 9 فرمود: مردم از علی 7 شـکوه نکنید بخدا سوگند او در راه خدا شدیدتر از این است که کسی درباره وی شکایت کند.[2]

۱۴۳ـ علی 7 خنثی کننده توطئه

در آغاز بعثت، مشرکان همواره در صدد آزار پیامبر 9 بودند، حتی تصمیم گرفتند که

---

۱. *الغدیر*، ج۷، ص۳۸۶.

۲. *مناقب امیرالمومنین* 7 / *الکوفي*، ج۱، ص۴۴۳.

آن حضرت را به قتل برسانند ولی وجود بنی‌هاشم (قبیله پیامبر) مانع می‌شد که آن‌ها آن حضرت را بکشند مثلا ابولهب عموی پیامبر 9 با این‌که مشرک بود، ولی حاضر نبود که برادرزاده‌اش حضرت محمّد 9 را بکشند. همسر ابولهب بنام «ام جمیل» به مشرکان قول داد که در فلان روز (مثلا روز یکشنبه) شوهرم را در خانه می‌نشانم و سرگرم می‌کنم تا از بیرون خانه کاملا غافل بماند، آن‌گاه شما محمّد 9 را در غیاب شوهرم بکشید. روز یکشنبه فرا رسید، ام‌جمیل شوهرش را در خانه با نوشیدنی‌ها و خوراکی‌ها و قصه گویی‌ها سرگرم کرد مشرکان در بیرون در صدد اجرای طرح قتل پیامبر 9 بر آمدند. ابوطالب 7 که در ظاهر در صف مشرکان بود و در باطن، ایمان به خداوند داشت و بطور تاکتیکی رفتار می‌کرد از جریان اطلاع یافت، فوری به پسرش علی 7 (که کودکی حدود ۱۳ ساله بود) فرمود: به خانه عمویت ابولهب برو اگر در خانه بسته بود در را بزن هر گاه باز کردند وارد خانه شو و اگر باز نکردند در را بشکن و وارد خانه شو و نزد ابولهب برو و بگو پدرم گفت: «ان امرءا عینه فی القوم فلیس بذلیل؛ کسی که عمویش (مثل تو) رئیس قوم باشد، خوار نخواهد شد.» علی 7 به سوی خانه ابولهب روانه شد، دید در خانه بسته است در را زد کسی در را باز نکرد در را فشار داد تا شکست آن‌گاه وارد خانه شد و نزد ابولهب رفت، ابولهب تا علی 7 را دید گفت: برادرزاده چه خبر؟ علی 7 فرمود: پدرم گفت: «کسی که عمویش (مثل تو) رئیس قوم است خوار نخواهد شد) ابولهب گفت: پدرت راست می‌گوید: مگر چه شده، علی 7 فرمود: می‌خواهند برادرزاده‌ات محمّد 9 را بکشند و تو غذا می‌خوری و نوشابه می‌نوشی؟ احساسات ابولهب به جوش آمد و برخاست و شمشیرش را برداشت تا از خانه بیرون بیاید ام جمیل سر راه او را گرفت ابولهب بسیار عصبانی بود سیلی محکمی به صورت ام جمیل زد که چشم او لوچ گردید و تا آخر عمر لوچ بود، آن‌گاه ابولهب از خانه بیرون آمد، وقتی که مشرکان او را شمشیر بدست دیدند و آثار خشم را در چهره‌اش مشاهده کردند نزد او آمده، گفتند چه شده که ناراحتی؟ ابولهب گفت: شنیده‌ام شما تصمیم گرفته اید برادرزاده‌ام را بکشید **واللات و العزی لقد هممت ان اسلم ثم تنظرون ما اصنع؟** سوگند به دو بت لات و عزی تصمیم گرفته‌ام قبول اسلام کنم سپس مشاهده خواهید کرد که با شما چگونه رفتار می‌نمایم.»

مشرکان دیدند اسلام آوردن ابولهب خیلی گران تمام می‌شود به دست و پای او

افتاده و عذر خواهی کردند و ســرانجام ابولهب آرام گرفت و از تصمیم خود منصرف شد و به خانه‌اش بازگشت.»[۱]

۱۴۴. خبر از فتنه ها می‌دهد

علی 7 می‌فرماید: روزی رســول خدا به من فرمود: یاعلی 7 نبرد با اهل فتنه بر تو واجب شده است، چنان‌که جهاد با مشرکان بر من واجب گشته بود. پرسیدم: ای فرستاده خدا 9 ! این چه فتنه‌ای اســت که جهاد در آن بر من واجب گشته است؟ فرمود: گروهی هســتند که شهادت بر وحدانیت حق و رسالت من می‌دهند در حالی که با سنت و سیره من بــه مخالفت بر می‌خیزند. عرض کردم، با این‌که آن‌ها مثل من بر حقانیت اســلام شهادت می‌دهند پس چرا با ایشان پیکار کنم؟ فرمود: بخاطر بدعتهایی که در دین وارد می‌کنند و سرپیچی از فرمان الهی می‌کنند. عرض کردم شما پیشتر به من وعده شهادت در راه خدا داده‌اید کاش از خدا می‌خواســتید تا زمان آن فرا رسد و در رکاب شما تحقق پذیرد حضرت فرمود: پس چه کســی با ناکثین و قاســطین و مارقین بجنگد؟ وفای به آن وعده هم حتمی‌اســت و تو به فیض شهادت نایل خواهی شد... آن‌گاه فرمود... پس پذیرای خصومت‌ها باش که تو همواره مورد دشمنی و خصومت خواهی بود.[۲]

۱۴۵. علی؛ حجت بر مردم

روزی رســول‌خدا 9 به علی 7 فرمود: یاعلی! من برای تو حجت می‌آورم و حجتم نبوت من است و تو برای مردم خویش حجت می‌آوری و حجتت برای آنان هفت حجت خواهد بود، بر پا داشــتن نماز، پرداخت زکات، نیکی کردن و از بدی بازداشتن و دادرسی در میان رعایا و تقســیم بیت‌المال بطور مســاوی و اطاعت خدای عَزَّوَجَلَّ و رها نکردن دستور خداوند.

ای علــی 7 ! مگر نمی‌دانی که در روز قیامت ابراهیم 7 بــه نزد ما می‌آید و طبق دعوتی که می‌شود بر جانب عرش می‌ایستد سپس جامه‌ای بهشتی بر تنش می‌کنند و با زیور بهشتی‌اش بیارایند، ناودانی زرین از بهشت برای او روان گردد، که آبی شیرین‌تر از

۱. *روضه کافي*، ح۲۷۷.
۲. *بحارألانوار*، ج۳۲، ص۳۰۸.

عسل و سفیدتر از شیر و سردتر از یخ، از آن فرو می‌ریزد و من نیز دعوت شوم و بر جانب چپ عرش می‌ایستم و رفتاری که با ابراهیم شد با من نیز همان شود، سپس تو ای علی خوانده شــوی و با تو نیز چنین کنند. یاعلی! آیا راضی نیستی که همزمان با دعوت من تو نیز دعوت شــوی و چون مرا بپوشــانند تو را نیز بپوشانند و چون مرا بیارایند تو را نیز بیارایند که خدای عَزَّوَجَلَّ به من دستور داده که تو را بخود نزدیک کنم و از خودم دورت نســازم و بی‌دریغ به تو دانش بیاموزم و بر تو است که نیکو فراگیری و بر من لازم است که فرمان پروردگارم را گردن نهم.[1]

۱۴۶ـ معیار قطعی دین خدا

روزی پیامبر 9 به یکی از یاران خود فرمود: ای بنده خدا، دوستی و دشمنی و جنگ و صلــح خود را برای رضای خدا و در راه خدا انجام بده، زیرا ولایت خدا شــامل حالت نخواهــد، گردید، مگــر از این رهگذر و هیچ کس تا چنین نشــود مزه ایمان را نخواهد چشید اگر چه نماز و روزه‌اش زیاد باشد... آن صحابی عرض کرد: یا رسول‌الله 9 چگونه می‌توانم بدانم که دوســتی و کینه ورزیم در راه خداســت یا نه؟ و ولی خدا کیســت تا دوستدار او باشم؟ و دشمن وی کیست تا با او ستیز کنم؟ پیامبر خدا 9 به علی 7 اشاره کرد و فرمود: آیا او را می‌بینی؟ گفت، بلی فرمود: دوستدار و مطیع او، محب و فرمانبردار خداوند اســت. پس علی 7 را دوست بدار و دشــمن وی را دشمن دار و با هر کس که دوست علی 7 بود دوستی کن، حتی اگر چنین شخصی قاتل پدر و یا قاتل فرزندت باشد و با دشمن او دشمن باش اگر چه پدرت یا پسرت باشد.[2]

۱۴۷ـ خیبر کُشای علوی

در جنــگ خیبر وضع حساســی در روزهای اول آن بوجود آمــده بود و یک حالت شکستی در میان مسلمانان پیدا شده بود و روحیه‌ها به علت عقب نشستن عمر و ابوبکر در جنگ ضعیف شــده بود، و بر عکس روحیه دشمن بسیار قوی گردیده بود و اسلام در مخاطره بود. شــب بود پیامبر 9 فرمودند: فردا علم را به دســت کسی می‌دهم که خدا

۱. *خصال صدوق*، ص۲۰۹.
۲. *معاني الاخبار*، ج۱، ص۳۷.

او را دوســـت دارد و من هم او را دوســـت دارم و او نیز من و خدا را دوســـت دارد. صبح فردا امیرالمؤمنین 7 از چشـــم درد شدیدی اظهار ناراحتی می‌کرد، پیامبر 9 ، علی 7 را خواســـت و با آب دهانی که به چشـــم‌های علی 7 مالید چشمان آن حضرت خوب شد. پیامبر علم را به دســـت علی 7 داد، علی 7 مهیای جنگ شـــد لذا پیامبر 9 می‌خواهد نکته‌ای را به علی 7 بگوید. علی 7 سواره و پیامبر پیاده و علم در دست علی 7 است و لشکر مهیای به میدان رفتن!

پیامبر 9 در این موقع فرمودنـــد: **یاعلي! الان ان یهدی الله بك رجلا خیر لك من الدنیا و ما فیها؛** یا علی! اگر خداوند بوســـیله تو شـــخصی را هدایت کند برای تو از دنیا و آنچه در دنیاســـت بهتر است لذا پیامبر 9 فرمودند: مهمتر از جنگ این است که یاعلی 7 تو بتوانی کســـی را هدایت کنی و به راه مستقیم بیاوری **(خیر لك من الدنیا و فیها)** از دنیا و آنچه در دنیاست پاداشش بیشتر است.

علی 7 پرچم سفید را برافراشت و در دست گرفت پیامبر خدا 9 به او فرمود:

جبرئیل همراه توست و پیروزی با توست خدا در دل آنان ترس و بیم افکنده است و بدان که آنان در کتاب خویش خوانده‌اند نام کســـی را که مغلوبشان می‌سازد و آن نام در کتاب آن‌ها ایلیا (علی) است چون به آنان رسیدی بگو! نام من علی است به اراده خداوند خوار خواهند شـــد. علی 7 به میدان تاخت و نخست با بزرگ یهود که مرحب نام داشت روبرو شد و بعد از گفت و شنودی که شد سرانجام با تیغ شمشیر علی 7 مرحب به زمین افتـــاد، یهودیان به درون قلعه فرار کردند و پناه گرفتند و در قلعه را نیز بســـتند، علی 7 پشـــت در قلعه آمد و آن در را که ۲۰ نفر می‌بســـتند یک تنه از جا کند و بر روی خندقی که یهودیان برای جلوگیری از نفوذ مسلمانان کنده بودند افکند. آن‌گاه مسلمانان از روی آن گذشتند و به قلعه در آمدند... و پیروز شدند.[۱]

۱۴۸ـ مهریه حضرت فاطمه 3

علی 7 می‌گوید: رسول‌خدا 9 به من فرمود: یا علی! برخیز و زره خود را بفروش من برخاستم و آن را فروخته و پولش را خدمت پیامبر 9 آوردم (بعضی از مورخین قیمت زره را چهارصد و برخی چهارصد و هشتاد و بعضی هم پانصد درهم نوشته اند) رسول‌خدا 9

۱. *ارشاد مفید*، ص۵۸، (ابورافع می‌گوید: من به همراه ۱۷ نفر از مسلمانان نتواستیم این در را بلند کنیم).

بدون این‌که آن‌ها را بشـــمارد مشتی را برداشت و به بلال داد و فرمود: برای فاطمه 3 عطری تهیه کن و سپس با دو دست خود باقیمانده درهم‌ها را برداشت و به ابوبکر داد و فرمود: برای فاطمه 3 آنچه جامه و اثاث خانه مورد نیاز است خریداری کن و عماریاسر و عـــده‌ای از اصحاب نیز همراه او رفتند تا اثاث را تهیه نمایند. اثاثیه حضرت تهیه شـــد ابوبکـــر و همراهانش آن‌ها را خدمت پیامبر 7 آوردند و بـــه آن حضرت عرضه نمودند رســـول‌خدا 9 در حالی که آن‌ها را با دست خود زیر و رو می‌کرد فرمود: «بارك الله لاهل البیت خداوند برای خانواده مبارک گرداند.»

علی 7 نیز کف اتاق خود را همراه با حضرت فاطمه 3 شـــن نرم ریخت و چوبی را از دیواری به دیوار دیگر نصب کرد تا که لباس‌های خود را روی آن بیاندازند و پوســـت گوسفندی را انداخته و متکایی از لیف خرما در کنار آن نهاد.[1]

البته در بین خواستگاران حضرت زهرا 3 بعضی از آن‌ها بسیار ثروتمند بودند: از جمله آن‌ها عبدالرحمن‌بن‌عوف بود که به پیامبر 9 عرض کرد: یا رســـول‌الله اگر فاطمه 3 را به من تزویج کنی یکصد شـــتر که بارشـــان کتان مصری باشد به اضافه ده هزار دینار، مهریه او خواهم کرد. ولی آن حضرت نپذیرفت و یک مشـــت از زمین سنگریزه برداشت و به عبدالرحمن داد او دید ســـنگ‌ها مروارید و گوهر است. سپس پیامبر 9 فرمود: «من یقدر علی هذا لا یهمه کثرة المهر کســـی که بتواند ســـنگریزه را مروارید کند زیادی مهریه برایش اهمیت ندارد.»

۱۴۹ـ یا علی! زبانش را قطع کن!

روزی عرب بیابان‌نشـــینی خدمت پیامبـــر 9 آمد و عرض کرد؛ آیا تو از جهت پدر و مادر بهترین ما و بزرگوارترین فرزندان پدران ما و در عصر جاهلیت و اســـلام رئیس ما نبودی؟ پیامبر 9 خشمگین شـــد و فرمود: ای اعرابی جلو زبانت چند پرده دارد؟ عرض کرد: دو تا؛ لب‌ها و دندان‌هایم، پیامبر 9 فرمود: پس در دو پرده تو خاصیتی نیست، که تندی این زبانت را از ما بگیرد؟ آن‌گاه پیامبر 9 فرمود: توجه داشـــته باش که به احدی در دنیا چیزی داده نشـــده که برای آخرتش زیان بارتر از زبان ول و رها شـــده باشد. بعد آن حضـــرت رو به علی 7 نموده و فرمود: یـــا علی! برخیز «فاقطع لسانه؛ پس زبانش را

۱. *بحارألانوار*، ج۴۳، ص۱۱۴.

قطع کن» مردم گمان بردند که علی 7 زبان او را خواهد برید ولی برخلاف انتظار آنان، حضرت علی 7 چند درهم به او داد.[۱]

۱۵۰- ولی خدا کیست؟

روزی ابوذر به مسجد پیامبر 9 آمد و گفت: ای مردم شب گذشته در خواب صحنه‌ای دیـــدم که تاکنون چنین چیزی را ندیده بـــودم. گفتند: در خواب چه دیدی؟ گفت: پیامبر خدا 9 را نزدیک خانه‌اش دیدم که شـــبانه بیرون آمد و دســـت علی 7 را گرفته بود با هم به قبرســـتان بقیع رفتند من هم آن دو بزرگوار را زیر نظر گرفته و از فاصله دورتری به دنبالشـــان رفتم به سوی بقیع رفتند تا به قبرستان مکّه رسیدند سپس آن حضرت به آرامگاه پدر خود رسید و نزدیک آن دو رکعت نماز خواند ناگاه قبر شکافته شد و در همین حال عبدالله را دیدم که نشســـته و می‌گوید: گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست و گواهی می‌دهم محمّد 9 بنده و پیامبر اوســـت. رسول‌خدا 9 به او گفت، پدرم! ولی تو کیست؟ عبدالله گفت: پسرم ولی چیست؟ پیامبر 9 فرمود: این علی ولی تو است. عبدالله فورا گفت: گواهی می‌دهم که علی 7 ولی من اســـت. پیامبر 9 گفت: پس به بوستان خودت بازگرد. سپس بر ســـر آرامگاه مادرش آمنه برگشت و همان عملی را که نزد قبر پدرش انجام داده بود تکرار کرد ناگاه قبر شکافت بی درنگ آمنه گفت: شهادت می‌دهم معبودی جز الله نیســـت و تو پیامبر و فرستاده خدایی. پیغمبر 9 به او گفت: مادرم ولی تو کیست؟ پاسخ داد پسرم ولایت چیست؟ فرمود: آن ولایت (اشاره به حضرت علی 7) علی‌بن‌ابیطالب 7 اســـت. آمنه فوراً گفت و البته علی ولی من اســـت. سپس فرمود: به آرامگاه و گلزار خودت بازگرد، وقتی ســـخن ابوذر به اینجا رســـید به او گفتند، تو دروغ می‌گویی و با او دست به گریبان شدند و کتکش زدند آن‌گاه مردم خدمت پیامبر 9 آمدند و عرض کردند: یا رسول‌الله 9 امروز دروغی بر تو بسته شد فرمود، چه بود؟ گفتند: ابوذر درباره تو چنین و چنان نقل کرده. پیامبر 9 فرمود: آســـمان نیلگون هنوز بر ســـر کسی سایه نیفکنده و به روی زمین غبار آلود کسی گام برنداشته که راستگوتر از ابوذر باشد.[۲]

---

۱. *معاني الاخبار*، ج۱، ص۱۷۱.
۲. همان مدرک.

۱۵۱- جنگ علی در وادی یابس

علی 7 در جنگ با کفار وادی یابس ابتدا جنگ را شروع ننمود تا آن‌که خورشید طلوع کرد وقتی روز شد، علی 7 به پرچمداران پیامبر 9 ، فرمود: پرچم‌ها را بلند کنید وقتی پرچم‌ها بلند شد و مشرکان آن پرچم‌ها را دیدند؛ شناختند، به همدیگر گفتند، این دشمن شماست که شما در طلب او بودید اینها محمّد 9 و اصحاب او هستند، غلامی‌از مشرکان که بدترین و کافرترین آنان بود. بیرون آمد و به اصحاب پیامبر 9 چنین ندا داد: ای اصحاب ساحر دروغگو کدام یک از شما محمّد 9 هستید او باید خود را به من نشان دهد. علی 7 به سوی او رفت و به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند، تو ساحر دروغگو هستی، محمّد 9 حق را از جانب حق آورد. غلام گفت: تو کیستی، فرمود: من علی‌بن‌ابیطالب برادر زاده رسول‌خدا 9 پسر عمو و همسر دختر او هستم. غلام گفت: آیا تو دارای چنین منزلت و مقامی‌در نزد محمّد 9 هستی؟ فرمود: آری. غلام گفت: پس تو و محمّد 9 بر یک دین واحد هستید و برایم فرقی نمی‌کند که تو را ببینم یا محمّد 9 را. آن‌گاه غلام به سوی علی 7 دوید در حالی که رجزی به این مضمون می‌خواند:

«ای علی، تو شیر درنده ای را دیدی که در چنگال او احدی آرام نمی‌گیرد و شیری از مردان خثعم را که آئین محکمی را یاری می‌کند. هر که مرا ببیند، غلامی را دیده که درندگان بر او رو آورند آن‌ها سالم نمی‌ماند» علی 7 نیز در پاسخش چنین فرمود:

«و تو آن شیر هاشمی را می‌بینی که دلیر و بی‌باک است من علی هستم که به خثعم نشان خواهم داد که به هر حرکت شمشیرم خون می‌ریزد و هر زنده‌ای را می‌کشم» آن‌گاه هر یک بر اسب سوار شدند و شروع به جنگ با شمشیر کردند. حضرت علی 7 تنها یک ضربه به او زد و او را کشت. آن‌گاه علی 7 فرمود: آیا کسی با من مبارزه می‌کند؟ برادر آن غلام مقتول آمد در حالی که می‌گفت: قسم به بت‌های بزرگ لات و عزی که من به هنگام جنگ بسیار با حوصله هستم هر کس با من بجنگد انواع دردها را به او می‌چشانم.

علی 7 فرمود:

بالله ربی اننی لا قسم　　　قسم حق لیس فیه ماثم

یعنی، «من به پروردگارم قسم می‌خورم قسم حقی که در ادای آن معصیتی نیست که شما از حمله ما سالم نمی‌مانید» آن‌گاه هر دو سوار بر اسب خود شده به پیکار رو

آوردند علی 7 ضربه‌ای زد و او را هم به آتش جهنم فرســتاد. حضرت فرمود: آیا کسی هســت که با من مبارزه کند؟ آن‌گاه حارث بن مکیــده که رئیس، آن قوم بود و با ۵۰۰ سوار برابر می‌کرد آمد و گفت: حتماً بت بزرگ لات مرا یاری می‌دهد و به هر شمشیری حلقی را پاره می‌کنم و به هر ضربه‌ای گردنی می‌زنم. علی 7 فرمود: به خدا قســم شما را با شمشیر برنده‌ام از محمّد 9 دور می‌کنم...

آن‌گاه علی 7 با ضربه‌ای او را هم به آتش جهنم فرســتاده و باز فرمود: آیا کسی با من مبارزه می‌کند. پسر عموی حارث بن مکیده که عمروبن‌فتاک نام داشت، آمد و گفت: من عمرو، و پدرم فتاک است. شمشیر به دستم، و سر هر کس که حرمتمان را هتک کند می‌برم. علی 7 ضمن جــواب او را هم به جهنّم واصل کرد. علی 7 تمامی‌جنگجویان آنان را کشــت و آنان را به اسارت برد و اموالشان را گرفت و اسیران آن‌ها را نزد رسول خدا 9 آورد.[1]

۱۵۲ـ زنده شدن جهان

امام علی 7 در روایتی فرمود: (مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و یارانش) به سوی مصر حرکت می کنند و آن حضــرت بــر منبری در آنجا بالا می‌رود و مردم را مخاطــب قرار داده و برای آنها ســخن می گوید زمین در اثر عدالت شاد و خرم می‌گردد و آسمان باران رحمت خود را فرو می‌بارد و درختان بارور می‌شــوند و زمین گیاهان خود را بیرون می‌دهد و چهره خود را با گل و گیاه برای اهل زمین می‌آراید حیوانات وحشی در امن و امان به سر می‌برند به طوری که در راه‌های روی زمین همانند چهارپایان اهلی به چرا می‌پردازند نور دانش در دل‌های مؤمنان افکنده می‌شــود به گونه‌ای که هیچ مؤمنی نیاز علمی به برادر دانشمند و عالم خود ندارد و در آن روز آیه: «و خداوند بی‌نیاز کند هر کدام را از گشــایش خود» مصداق پیدا می کند.[2]

و در روایتی دیگر امام به نحوه کشته شدن دجال که قبل ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است نیز اشاره فرمود: آگاه باشید بعد از کشته شدن دجال قیامت کبری به وقوع خواهد پیوست. یکی از اصحاب امام راجع به قیامت کبری پرســید امام فرمود: آن خروج جنبنده‌ای

۱. *تفسیر فرات کوفي*، ص۵۹۷.
۲. *بشارة الاسلام*، ص۷۱.

از کوه صفا اســـت که انگشتر سلیمان نبی و عصای موسی همراه اوست او انگشتر را بر صورت هر مؤمنی که بگذارد در صورت او نوشته می شود: «این فرد مؤمن است...».[1]

در روایات به مدینه فاضله‌ای که امام مهدی بنا می‌گذارد اشاراتی شده ولی نمونه کوچک آن در زمان حیات نورانی امام علی 7 در کوفه رخ داده امام علی 7 در سخنانی فرمود: ما **اصبح بالکوفه احد الاّ ناعماً....**

یعنی: در منطقه کوفه که من حکومت می‌کنم هیچ کس نیست مگر اینکه در نعمت اســـت همانا فقیرترین مردم از بهترین گندم می‌خورند و همه سایه بالای سر دارند و از آب فرات می‌آشامند.[2]

۱۵۳ـ جنگ ذات السلاسل

مردم وادی یابس عده‌ای حدود دوازده هزار نفر جنگجو و ســـوار کار را بسیج کردند و با هم پیمان بســـتند که تا آخرین نفرشان با رسول‌خدا 9 و علی 7 بجنگند تا با این شـــکل رسم بت پرستی را مانند قبل از اســـلام برقرار کنند. جبرئیل، پیامبر خدا 9 را از تصمیم آن‌ها با خبر کرد و به آن حضرت گفت: ابوبکر را با تعدادی از مسلمانان سوار کار آزموده از مهاجر و انصار به سوی آنان بفرست. رسول‌خدا 9 به منبر رفت و قضیه اخبار جبرئیل را به مردم گفت ســـپس فرمود: برای روز دوشـــنبه آماده حرکت شوند، در موقع حرکت رســـول‌خدا 9 فرمود تا ابتدا اسلام را بر دشمنان عرضه نکرده‌اند جنگ را شروع نکنند. اگر آن‌ها اســـلام را پذیرفتند که جنگ نکنند در غیر این صورت آنقدر بجنگند تا همه را کشته و مردان آن‌ها را اسیر و اموالشان را به تصرف خود در آورند.

ابوبکر پس از مواجهه با دشـــمن با کوچکترین تهدید آن‌ها، از جنگ منصرف شد و به مدینه برگشت. رســـول‌خدا 9 به ابوبکر فرمود: با دستور من مخالفت کردی و آنچه را کـــه به تو امر کرده بودم انجام ندادی بخدا قســـم تو در این باره معصیت مرا مرتکب شـــدی **«خالفت امری و لم تفعل ما امرتك و كنت لی عاصیا فیما امرتك»** پیامبر 9 مجدداً به منبـــر رفت و به مردم فرمود: من به ابوبکر امر کردم که با آن گروه در صورت نپذیرفتن اسلام بجنگد اما وقتی او با صد نفر از آنان برخورد کرد ترس در دلش راه یافت و فرمان

۱. *کمال الدین صدوق*، ص۵۲۲.
۲. *بحارالانوار*، ج ۴۰، ص۳۲۷.

مرا نادیده گرفت. اکنون جبرئیل از ناحیه خداوند به من فرمان می‌دهد که عمر را بجای ابوبکر بفرســـتم، پس ای عمر تو نیز با چهار هزار ســـرباز برو، مانند برادرت ابوبکر رفتار نکن. چرا که او خدا و مرا نافرمانی کرد، ماجرای عمر نیز مانند ابوبکر گذشت و از دیدن آن قوم گمراه نزدیک بود قلبش از جا کنده شود و از مقابل دشمن فرار کرد. جبرئیل خبر بازگشـــت عمر را به پیامبر 9 داد و پیامبر اســـلام 9 به منبر رفت و مردم را در جریان عمل خلاف عمر گذاشـــت و فرمود: عمر با این کار خـــدا را در عرش مخالفت کرد و با دســـتور من مخالفت کرد و به رأی خود عمل نمود خدا رأی و اندیشـــه‌ات را زشت دارد

«یا عمر! عصیت الله فی عرشه و عصیتنی و خالفت امري و عملت برایك الا قبح الله رایك»

ســـپس رســـول‌خدا 9 فرمود: اکنون جبرئیل به من امر کرده که علی 7 را با این گروه از مســـلمین به سوی آنان بفرســـتم، علی 7 حرکت کرد، و از راهی که غیر از دو گروه قبلی برگزیدند رفت، تا به نزدیکی وادی یابس رســـیدند بطوری که دو ســـپاه همدیگر را می‌دیدنـــد. آن حضرت به یارانش فرمان توقف داد. صد نفر از ســـپاه دشـــمن همانند دفعات قبل (در زمان ابوبکر و عمر) جلو آمدند و از نام و نشـــان لشکر مسلمین پرسیدند آن حضرت فرمود: من علی‌بن‌ابیطالب پســـر عموی رســـول‌خدا 9 و برادر و فرستاده او به ســـوی شما هستم، شـــما را دعوت می‌کنم که شـــهادت به یگانگی خداوند و این‌که محمّد 9 بنده و رســـول اوست بدهید تا هر آنچه برای ماست برای شما هم باشد. آن‌ها گفتند ما تو را می‌خواستیم و در جستجوی تو بودیم.

سخن تو را شنیدم آماده جنگ سختی باش و بدان که ما کشنده تو و یارانت هستیم... علی 7 به آن‌ها فرمود: وای بر شـــما مرا به واســـطه جمعیت و تعداد خود تهدید کرده و می‌ترســـانید... هر دو گروه به سپاه خود برگشتند چون تاریکی شب همه جا را فرا گرفت آن حضرت به لشـــکر خود دستور داد که به چهارپایان خود رسیدگی نمایند و اسب‌ها را برای ســـواری آماده و زین بگذارند چون صبح طالع شد نماز صبح به سرعت خوانده شد ســـپس بر لشـــکر یابس حمله بردند و آن‌ها هیچ نفهمیدند تا این‌که صدای پای اسبان را شـــنیدند و هنوز همه لشکریان علی، با سپاه دشمن درگیر نشده بودند که جنگجویان کشته و فرزندانشان اسیر شدند.

حضرت علی 7 طبق دستور رسول‌خدا 9 عمل نمود و با اُسرا و اموال آن‌ها بسوی مدینه برگشـــت. جبرئیل نازل شد و خبر پیروزی علی 7 و مسلمین را به رسول‌خدا 9

داد. حضرت علی 7 به محض دیدن رسول‌خدا 9 از مرکب پایین آمد و رسول خدا نیز فرود آمد مسلمانان مدینه نیز همه با دیدن علی 7 به تبعیت از رسول‌خدا 9 پیاده شدند رسول‌خدا 9 میان دو چشمان علی 7 را بوسید.

امام صادق 7 فرمود: غنایمی‌که در این جهاد به دســـت آمد در هیچ یک از جهادها نصیب مســـلمین نشـــد مگر در جنگ خیبر آن هم به دســـت امیرالمؤمنین 7 و کشتن مرحب یهودی.[۱]

۱۵۴ـ خبر پیامبر 9 از شهادت علی 7

... امیرالمؤمنین 7 فرمودند: آن‌گاه (پس از خطبه خواندن رســـول‌خدا 9 در فضیلت ماه رمضان) من از جا برخاســـتم و پرســـیدم: ای رسول‌خدا 9 بهترین کارها در این ماه چیســـت؟ حضرت فرمودند: ای ابوالحسن بهترین کارها در این ماه ورع و پرهیزکاری از محرمات خداوند عَزَّوَجَلَّ است و ســـپس حضرت گریستند من پرسیدم: یا رسول‌الله 9 چه چیزی شما را به گریه واداشت؟

حضـــرت فرمودند: ای علی! از حادثه‌ای که در این ماه بر ســـر تو خواهد آمد گویی من هستم و تو مشـــغول نمازگزاردن برای پروردگارت هستی و شقی‌ترین کس در بین گذشـــتگان و آیندگان، بدتر از پی‌کننده شتر قوم ثمود از جا برمی‌خیزد و ضربتی بر فرق ســـرت می‌زند که رویت از خون آن رنگین می‌شـــود. امیرالمؤمنین 7 فرمودند: آن‌گاه پرسیدم: ای رسول‌خدا 9 آیا این حادثه در هنگامی رخ می‌دهد که دین من سالم است؟

حضرت فرمود: آری در زمان ســـلامت دینـــت خواهد بود. آن‌گاه حضرت فرمود: ای علی! هر کس تو را بکشد مرا کشته است و هر کسی با تو کینه ورزد با من کینه ورزیده اســـت و هر کسی به تو ناسزا گوید: به من ناسزا گفته است چرا که تو به منزله خود من هستی...[۲]

۱۵۵ـ پیشنهاد قریش

نقل شـــده هنگامی‌که پیامبر 9 برای اولین بار حضـــرت علی 7 را به عنوان رهبر

---

۱. *تفسیر فرات کوفي*، ص۶۰۱.
۲. *المراقبات*، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی.

بعد از خود انتخاب کـــرد جمعی از قریش به حضور پیامبر 9 آمدند و عرض کردند: ای رسول‌خدا 9 مردم تازه مسلمان هستند از این رو راضی نیستند که تو دارای مقام نبوت باشـــی و مقام امامت به پسر عمویت علی واگذار شود بهتر است در این مورد مدتی صبر کنی بعد اعلام امامت علی 7 را بنمایی تا قضیه مورد قبول مردم واقع شـــود پیامبر 9 فرمود: من این کار را به رأی خود انجام نداده‌ام بلکه فرمان خدا چنین است، آن‌ها گفتند: اگر پیشـــنهاد ما را به خاطر این‌که مخالفت با دســـتور خدا می‌شود نمی‌پذیری پیشنهاد دیگری داریم و آن این‌که در امر خلافت مردی از قریش را با علی 7 شریک گردان تا دل‌های مردم به سوی علی 7 متوجه و آرام شود و در نتیجه امر خلافت و رهبری آسیب پذیـــر نگردد و مردم در این مورد با تو مخالفت نکنند در این هنگام جبرئیل از طرف خدا آمد و آیه (۶۵ ســـوره زمر) را نازل کرد«اگر مشرک شوی تمام اعمالت نابود می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.»[۱]

۱۵۶ـ زنده و پاینده باشی ای پسر ابیطالب 7

امیرالمؤمنیـــن 7 فرمـــود: روزی ابوبکـــر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و ســـعد و عبدالرحمن‌بن‌عوف و چند نفر دیگر از اصحاب به دنبال پیامبر 9 که در خانه ام‌ســـلمه بود آمدند لیکن مرا دیدند که بر در خانه نشسته‌ام سراغ پیامبر خدا 9 را از من گرفتند به آن‌هـــا گفتم صبر کنید پیامبر 9 الان از خانه بیرون خواهد آمد، پیغمبر 9 نیز بی‌درنگ بیرون آمد و دســـت بر پشت من زد و فرمود: زنده و پاینده باشی ای پسر ابیطالب 7 که تو پس از من مردم را محاکمه (محاجّه) کنی و با شش دلیل بر آنان پیروز شوی که هیچ یک از آن دلایل را قریش ندارند و آن دلایل عبارتند: از این‌که تو نخستین کس از آنان هســـتی که ایمان به خدا آورده‌ای و در اجرای دستورات از همه استوارتر و بر پیمان‌های خداوند از همه پایدارتر و به زیردســـتان از همه مهربانتر و در قضاوت از همه داناتر و در مراعاتِ حقِ تســـاوی در تقسیم از همه کس دقیقتر و مقام و منزلت تو در پیشگاه الهی از همه والاتر می‌باشد.[۲]

---

۱. *تنزیه الانبیاء*، سید مرتضی ص۱۶۷.
۲. *خصال صدوق*، ص۳۷۶.

۱۵۷. قبور ائمه معصومین :

حضرت علی 7 از پیغمبر 9 نقـل می‌کند که پیامبر 9 به من فرمود: ای علی 7 به خدا ســوگند تو در زمین عراق کشته شــده و همانجا دفن می‌شوی عرض کردم: یا رســول‌الله 9 چه مزیت و فضیلتی است برای کسی که قبور ما را زیارت کرده و تعمیر نموده و از آن مواظبت نماید. حضرت فرمود: ای ابوالحسن 7 خداوند قبر تو و فرزندانت را قطعه زمین‌هایی از زمین‌های بهشــت و مساحت و فضایی از میدان‌های آن قرار داده اســت، و خداوند دل‌های پاک‌نـژاد خلق و برگزیدگان بندگانش را قرار داده اســت که اشتیاق به شما پیدا کرده و خواری و آزار در راه شما را متحمل می‌شوند پس آن‌ها برای تقرب جســتن به خداوند و دوســتی با پیغمبرش قبور شما را آباد نموده و بسیار زیارتش می‌کنند...[1]

۱۵۸. عجیب ترین مردم

علی‌بن‌ابیطالب 7 از پیغمبر اکرم 9 در وصیتی طولانی روایت می‌کند که فرمود: ای علی! عجیب‌ترین مردم از جهت ایمان و بزرگترین مردم از جهت یقین گروهی هســتند که در آخرالزمان می‌باشــند. پیغمبر 9 را درک نکرده‌اند و امام از آن‌ها پنهان است پس ایمان می‌آورند به واسطه سیاهی (نوشته‌ها) که بر سفید نگاشته (صفحات) شده است.[2]

۱۵۹. امیرالمؤمنین راستین

احنف‌بن‌قیس که از صحابی ممتاز امام علی 7 بود می‌گوید: روزی بر معاویه‌بن‌ابوسفیان وارد شدم از شیرینی و ترشی برای او آنقدر آوردند به حدی که به تعجب افتادم.

سپس دستور داد آن غذای رنگین مرا بیاورید، احنف می‌گوید: آن‌گاه غذایی برای او آوردند که نفهمیدم چه بود؟

احنف می‌گوید: از معاویه که خود را امیرمؤمنان می‌خواند پرسیدم این چه غذایی است؟

او در پاســخ به من گفت: این غذا روده مرغابی اســت که با مغز پر شده و در روغن پسته پخته شده و روی آن« شکر پاشیده اند!!

۱. *اثبات الهداة*، ج۱، ص۴۸۷.
۲. *من لا یحضرة الفقیه*، ج، ص۲۶۹.

احنف می‌گوید: من گریه‌ام گرفت و گریستم.

معاویه به من گفت: احنف برای چه می‌گریی؟

گفتـــم: درود خدا بر علی‌بن‌ابیطالب 7 آنچنان از جان خود مایه گذاشـــت که باعث تعجب همه شد.

معاویه پرسید: مگر علی چگونه بود؟

احنف در پاســـخ گفت: شـــبی در موقع افطار بر علی‌بن‌ابیطالب 7 وارد شـــدم امام علی 7 با دیدن من به من فرمود: احنف برخیز و با حسن و حسین شام بخور.

ســـپس خود به نماز ایستاد وقتی نمازش تمام شد کیســـه‌ای که در آن را به مهری بســـته بودند را خواســـت و از آن مقداری نان جو در آورد و بار دیگر سر کیسه را بست و بر آن مهر زد.

احنف می‌گوید به امام عرض کردم ای امیرمؤمنان! من تو را انسان بخیلی ندیدم چرا بر این کیسه جو مهر می‌زنی؟

امام در پاسخ من فرمود: از روی بخل نیست بلکه می‌ترسم حسن یا حسین آن را به روغن آغشته کنند و یا نان کیسه را چرب کنند.

عرض کردم: یا علی! مگر این‌کار حرام است؟

فرمود: خیر ولی بر پیشـــوا و رهبر حق واجب اســـت که در خوردن و پوشـــیدن به ناتوان‌ترین افراد مردم تاسی کند و از مردم با چیزی که در توان آنان نیست متمایز نشوند.

معاویه به احنف گفت:

ای احنف از کسی یاد کردی که فضل او جای انکار ندارد.[۱]

۱۶۰- شأن نزول سوره هل اتی

...و روز بیست و پنجم از ماه ذی‌الحجه خداوند بواسطه نزول سوره هل‌اتی از صدقه اهل بیت 7 قدردانی فرمود، و هدیه‌شـــان را در راه خدا پذیرفت و وصف و مدح و ثنای آن‌ها را در کتابش فرو فرســـتاد. شـــرح این ماجرا چنین است که حسنین 7 بیمار شدند و جد ایشـــان و عموم مردم به عیادتشان آمدند. پیامبر 9 از حضرت علی 7 پرسید: ای

۱. *تذکره الخواص نوشته ابن جوزی*، ص ۱۱۰ / *حلیه الابرار*، ج ۲، ص ۲۳۳. خواننـــدگان را جهت مطالعه بیشـــتر درباره زندگی معاویه به داستان معاویه را بهتر بشناسید در این کتاب ارجع می دهد.

ابوالحســن چرا برای فرزندانت نذری نمی‌کنی، علــی 7 جواب داد: نذر می‌کنم که اگر فرزندانم از این بیماری شــفا یافتند به عنوان شــکرگزاری از خداوند عَزَّوَجَلَّ سه روز را روزه بگیرم. فاطمه 3 و فضّه خدمتکار آن‌ها نیز همین نذر را کردند امام حســن و امام حسین 7 وقتی شفا یافتند که هیچ چیز در خانه آل‌محمّد 9 نبود علی 7 کسی را پیش شمعون خیبری فرستاد تا از او سه پیمانه جو قرض کند و در بعضی روایت‌ها چنین آمده اســت که: علی 7 کسی را پیش همسایه یهودی‌اش که پشم ریس بود و او را شمعون صدا می‌کردند فرستاد، تا از او بپرسد آیا پشمی‌دارد که بدهند فاطمه 3 دختر محمّد 9 آن‌را بریسد و در مقابل سه پیمانه جو مزد بگیرد یا نه؟ آن یهودی پذیرفت، و پشم و جو را پیش فاطمه 3 آورد. گفته‌اند: فاطمه 3 از جا برخاست و جو را آسیاب‌کرد و پنج گرده نان برای هر یــک از اهل خانه تهیه کرد. علی 7 هم نماز مغرب را با پیامبر 9 برگزار کرد و به منزل آمد، وقتی که غذا را پیش روی آن حضرت گذاشتند درمانده‌ای بر آستانه در ظاهر شــد و اظهار داشت: سلام بر شــما اهلبیت محمّد 9 درمانده‌ای از درماندگان مســلمانم غذایی به من بدهید تا خدا از غذاهای بهشتی نصیبتان کند. علی 7 این صدا را شنید فرمان داد گرده‌های نان را به او بدهند آن‌گاه شب و روز را صبر کردند و جز آب چیزی نخوردند وقتی روز دوم، شد فاطمه 3 ، برخاست و جو را آسیاب کرد و نان پخت، علی 7 با پیامبر 9 نماز مغرب را گزارد و به منزل بازگشــت مجدداً وقتی غذا را پیش روی حضرتش گذاشــتند یتیمی بر آستانه در ظاهر شد، و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمّد 9 یتیمی هســتم از مهاجرزاده‌ها که پدرم در روز عقبه به شــهادت رسیده است غذایی به من بدهید تا خدا از غذاهای بهشتی نصیب شما بکند، همانند شب قبل همگی غذا را به آن یتیم دادند روز ســوم نیز فاطمه زهرا 3 پیمانه ســوم جو را آسیاب کرد، و نان را آماده کرد شــب هنگام افطار اســیری بر آســتانه در ایستاد و گفت: سلام بر شما اهلبیت محمّد 9 آیا ما را اسیر می‌کنید و آن وقت غذایی بما نمی‌دهید؟ علی 7 فرمان داد، غذای آن شــب را هم به او بدهند لذا آن‌ها سه شبانه روز جز آب هیچ نخوردند، روز چهارم که شد نذرشان پایان یافت، علی 7 دست حسن 7 را در دست راستش و دست حســین 7 را در دست چپش گرفت و پیش رسول‌خدا 9 آمدند وقتی پیامبر 9 آنان را چنین دید رو به حضرت علی 7 کرد و پرسید، ای ابوالحسن چرا شما را در این وضعیت سخت می‌بینم؟ بیایید به اطاق فاطمه 3 برویم.

وارد اتاق او شـــدند دیدند، حضرت فاطمه 3 در محراب نماز خود ایستاده و از شدت گرسنگی چشم‌هایش گود افتاده، وقتی پیامبر 9 فاطمه زهرا 3 را این گونه دید فرمود: پناه بر خدا. اهل‌بیت محمّد دارند از گرسنگی می‌میرند که ناگه جبرئیل بر پیامبر نازل شد و فرمود: ای محمّد 9 آنچه را که خداوند نســبت به اهلبیت تو گوارا داشته است بگیر. حضـــرت فرمود: جبرئیل چه چیزی را بگیرم؟ جبرئیل او را به خواندن وا داشــت **هل اتی علی الانسان حین من الدهر**؛ تا آنجا که **لا نرید منکم جزأ و لا شکورا** تا آخر سوره، و ثعلبی روایت کرده اســت که در این روز غذایی از آسمان برایشان فرود آمد که تا هفت روز از آن غذا می‌خوردند.[۱]

۱۶۱ـ مقام امام علی 7

روزی رســول‌خدا 9 آب خواســت در آن وقــت علی 7 و فاطمه 3 و حســن و حســین 8 در محضرش بودنــد وقتی که آب آوردند، پیامبر 9 ظرف آب را نخســت به حســن 7 و بعد به حســین 7 و ســپس به فاطمه 3 داد. هر کدام از آن‌ها که آب می‌آشــامیدند، پیامبر 9 به آن‌ها می‌فرمــود: «**هنیئا مریئالك...**» یعنی: «گوارا باد و نوش جانت باد ای...» ولی وقتی که ظرف آب را به علی 7 داد و او از آن آب نوشید، پیامبر 9 بــه او فرمــود: «**هنیئا مریئالك یا ولی و حجتی علی خلقی**؛ گوارا و نوش جانت باد ای ولی و حجت من بر مخلوقات» آن‌گاه ســجده بجا آورد. فاطمه 3 از رسول‌خدا 9 پرسید، یا رسول‌الله 9 راز سجده شــما چه بود. پیامبر 9 فرمود: هنگامی‌که هر کدام از شما آب نوشــیدید و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنیدم که فرشتگان و جبرئیل نیز با من هم صدا شــده و همین ســخن را گفتند ولی هنگامی‌که علی 7 آب آشامید و گفتم: **هنیئا مریئالك**، صدای ذات پاک خدا را شنیدم که همین سخن را فرمود: از این رو خدا را به عنوان شکر در برابر نعمتهایش سجده کردم.[۲]

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۵، ص۲۴۰ / *مناقب*، ج۳، ص۳۷۳.
۲. *بحارألانوار*، ج۷۶، ص۵۷.

۱۶۲ـ ورود به قبا

رسول‌خدا 9 که از طریق وحی از توطئه دارالندوه [۱] مشرکین مطلع شده بود پس از خروج از مکّه در غار ثور ۳ روز توقف داشت در این مدت ۳ روز علی 7 علاوه بر تأمین نیازهای غذایی آن حضرت اخبار مکّه را به رسول‌خدا 9 گزارش می‌داد[۲] پیامبر 9 در شب چهارم توقف در غار پس از سفارش‌های لازم به علی 7 از بیراهه رهسپار یثرب شد[۳] رسول‌خدا 9 بعد از ۹ روز حرکت روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول به قبا رسید.[۴] امیرالمؤمنین 7 پس از هجرت رسول‌خدا 9 به یثرب سه روز در مکّه ماند و سفارش‌های پیامبر 9 را به انجام رسانید، سپس به همراه مادرش فاطمه بنت‌اسد 3 و حضرت فاطمه 3 و فاطمه دختر زبیر و گروهی دیگر، با پای پیاده فاصله حدود چهارصد و هفتاد کیلومتری مکّه ـ مدینه را طی کرد و روز پنج شنبه نیمه ماه ربیع‌الاول در قبا به پیامبر 9 ملحق شد.[۵]

۱۶۳ـ لقب مرگ سرخ برای علی 7

جنگ بدر که در روز یکشنبه ۱۲ ماه رمضان از سال دوم هجرت و به همراه ۳۱۳ نفر از مسلمانان (۸۲ مهاجر و ۲۳۱ انصار) مرحله تدارکاتی آن شروع شد، سرانجام در روز هفدهم ماه رمضان دو سپاه در کنار چاه‌های بدر رو در روی هم قرار گرفتند. ابتدا جنگ از سوی دشمن شروع شد، در مرحله تن به تن سه نفر از قهرمانان مشرک به نام‌های عتبه، شیبه، ولید توسط حضرت علی 7 و حمزه و عبیده به هلاکت رسیدند علی 7 می‌فرماید: هنگامی که (تنور) جنگ برافروخته می‌شد ما به رسول‌خدا 9 پناه می‌بردیم[۶] و هیچ کس از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود بیشتر کشته شدگان این جنگ به دست

---

۱. دارالندوة به مجلس شورای قریش گفته می‌شد. این محل را قصی‌بن کلاب جد چهارم پیامبر 9 تأسیس کرد در دوران اسلام معاویه آن را از حکیم‌بن حزام خرید و دارالامارة قرار داد سپس با وسعت مسجدالحرام جز آن قرار گرفت. «*معجم‌البلدان*، ج۲، ص۴۲۳».

۲. *احتجاج طبرسي*، ج۱، ص۱۴۱.

۳. *السيرة النبويه*، ج۲، ص۱۲۴.

۴. قبا دهکده‌ای بود که در دو فرسخی مدینه قرار داشت و مرکز قبیله بنی عمر و بن عوف بود ولی اکنون بر اثر توسعه شهر جزو شهر قرار گرفته است.

۵. *السيرة النبويه*، ج۲، ص۱۳۸.

۶. در بعضی از نقل آمده است که رسول خدا 9 در آن جنگ در سجده قرار داشتند و مشغول دعا بودند.

علی 7 بود (بنا به نقل مورخان) لذا از جمع کشته‌های مشرکین که ۷۰ نفر بودند مرحوم مفید، رقم کشته‌های دشمن را که به دست علی 7 کشته شده‌اند ۳۶ نفر ذکر کرده است[۱] از همین جهت بود که کفار قریش حضرتش را مرگ سرخ نامیدند.[۲]

۱۶۴. فرشته ایثار و کرم

روزی علی 7 چیزی برای خوردن از فاطمه‌زهرا 3 خواست او گفت: سوگند به خدایی که پدرم را به نبوت و تو را به وصیت، گرامی داشت امروز چیزی برای تغذیه تو ندارم و دو روز است که غذایی نداریم. علی 7 فرمود: ای فاطمه 3 چرا این مطلب را به من نگفتی تا چیزی برای شما تهیه کنم. فاطمه گفت: یا اباالحسن من از خدایم شرم دارم که تو را وادار به چیزی کنم که انجام آن را نتوانی. علی 7 از خانه خارج شد و یک درهم قرض نمود بر حسب اتفاق با مقدادبن‌اسود آن یار باوفای خود برخورد نمود که در آن هوای گرم از شدت حرارت رنگش افروخته بود حضرت پرسید ای مقداد چه شده که در این هوای گرم از خانه بیرون آمدی؟ عرض کرد: یا اباالحسن مرا بحال خود واگذار و چیزی مپرس. حضرت فرمود: ای برادر من نمی‌توانم تو را رها کنم تا این‌که از حال تو با خبر شوم. مقداد عرض کرد: یا اباالحسن بخاطر خدا و خودت مرا رها کن و از وضع حالم مپرس. علی 7 فرمود: ای برادر تو نمی‌توانی حال خود را از من پنهان کنی. مقداد عرض کرد: حالا که اصرار می‌کنی به خدایی که محمّد 9 را به نبوت و تو را به وصیت گرامی داشته سوگند چیزی جز تهیدستی مرا از خانه بیرون نیاورده و من در حالی که خانواده‌ام گرسنه بودند از خانه خارج شدم و چون صدای گریه اهل خانه را شنیدم نتوانستم تحمل کنم این است وضع و حال من؛ از شنیدن این سخنان چشمان علی 7 اشک آلود شد و گریه کرد. آن‌گاه به مقداد فرمود: به همان کسی که توبه آن قسم یاد کردی من نیز سوگند می‌خورم که مرا نیز از خانه بیرون نیاورده مگر همان چیزی که تو را از خانه بیرون آورده است ولی حالا من یک دینار قرض کرده‌ام و آن را به تو می‌دهم و من تو را بر خود مقدم می‌دارم. علی 7 دیناری را که قرض کرده بود به مقداد داد و خود روانه مسجد شد آن‌گاه نماز ظهر و عصر و مغرب را پشت سر پیامبر 9 خواند، چون

۱. *ارشاد مفید*، ص۴۰.
۲. *مناقب ابن شهر آشوب*، ج۲، ص۶۸.

رسول‌خدا 9 خواست از مسجد خارج شود، علی 7 را که در صف اول نماز بود مشاهده کرد نوک‌پایی به او زد و راه افتاد آن حضرت برخاسته و خود را به رسول‌خدا 9 رسانید و سلام کرد. رسول‌خدا 9 پاسخ سلام را داد و فرمود: یا اباالحسن آیا در خانه غذایی داری که امشب با هم بخوریم؟ علی 7 که از ظهر در مسجد مانده بود از شرم سر بزیر افکند و متحیر ماند که در پاسخ رسـول‌خدا 9 چه بگوید رسول‌خدا 9 هم از طریق وحی از تمام ماجرا آگاه شده بود و می‌دانست که وضع این خانواده از چه قرار است با وجود این از جانب خداوند مأمور بود که آن شب را برای شام به خانه علی 7 برود و چون سکوت علی 7 را دید فرمود: یا اباالحسن یا بگو نه، تا من برگردم و یا بگو آری، تا با هم به خانه برویم. عرض کرد تشریف بیاورید. رسول‌خدا 9 دست علی 7 را گرفت و به سوی خانه براه افتاد و وارد خانه شـدند فاطمه 3 نمازش را خواند و در مصلای خود نشسته بود و در پشت سرش قدحی پر از غذای گرم بود که بخار از آن بلند می‌شد چون صدای پدر را شـنید از مصلی خود خارج شد و به آن حضرت سلام کرد و رسول‌خدا 9 که فاطمه 3 را از همه بیشـتر دوست داشت پاسخ سلامش را داد و دستش را بسر او کشید و فرمود: دخترم غذایی برای شـام ما آماده کن. زهـرا 3 رفت و قدح را آورد. علی 7 وقتی غذا را دید با تعجب پرسـید یا فاطمه 3 این غذا از کجاسـت؟ ما در خانه غذایی نداشـتیم رسول‌خدا 9 در این موقع دست مبارکش را روی شانه علی 7 گذاشت و فرمود: یاعلی! این مائده آسمانی اسـت که به فاطمه 3 نازل شده و بجای آن دیناری است که تو در راه خدا دادی... [1]

۱۶۵ ـ امام علی 7 و افلاطون

شـخصی به امام علی 7 عرض کرد: یا علی! افلاطـون یونانی می‌گوید: «**الافلاك قسيون و الحوادث سهام و رامي و الله و الانسان هدف، فاين المفر؟** یعنی: افلاک (دنیا) تیر و کمان هسـتند و سـخت و محکم و حوادث تیر آن و تیرانداز آن‌خداست و نقطه هدف آدمیست پس به کجا باید فرار کرد؟»

امام علی 7 فرمودند: «**ففروا الي الله**، یعنی: به سوی خدا فرار کنید.[2]

---

۱. *کشف الغمه*، ص۱۴۱.

۲. *تنبیه الخواطر*، ج۱، ص۱۱۴.

و معنای لطیف‌تر این جمله نورانی همان است که در دعای شریف کمیل آمده است:

«و لا یمکن الفرار من حکومتک»

و حقیقت آن اســت که امام علی 7 همه را به راه راســت هدایت می‌نمود چنانچه ابواســحاق می‌گوید: به همسر پیامبراکرم 9 میمونه بعد از آن تفرقه‌هایی که بین مردم افتاد گفته شــد چاره کار چیســت ای مادر مؤمنان؟ او گفت: با علی همراه باشید به خدا سوگند او گمراه نیست و کسی به وسیله او گمراه نمی‌شود.[۱]

۱۶۶. رفتار با همسایه

روزی شــخصی نزد رسول‌خدا 9 آمد و عرض کرد: یا رسول‌الله 9 من خانه ای در فلان جا خریده‌ام و نزدیک‌ترین همســایه این منزل کســی است که خیری از او توقع ندارم ولی از اذیت و آزار او در امان نیستم. پیامبر خدا 9 به علی 7 و ابوذر و... فرمودند: بروید به مسجد و با صدای بلند در مسجد اعلام کنید، کسی که همسایه‌اش را آزار دهد ایمان ندارد. علی 7 و ابوذر و.. به مســجد رفته و ۳ بار این سخن پیامبر 9 را با صدای بلند برای مردم تکرار کردند. آن‌گاه حضرت با دست خود به چهل خانه از هر طرف (جلو، عقب، چپ و راست) اشاره کرد (که تا چهل خانه همسایه محسوب می‌شوند).[۲]

۱۶۷. سفارش پیامبر 9 به علی 7

حماد می‌گوید: امام صادق 7 از پــدرش برایمان نقل کرد: که جابربن‌عبدالله گفت: ســه ســال قبل از این‌که روح پیامبر خدا 9 به ملکوت اعلی ارتحال کند از آن حضرت شــنیدم که به علی‌بن‌ابیطالب 7 می‌فرمود: ســلام خدا بر تو بــاد! ای پدر دو ریحانه. سفارش می‌کنم تو را به دو ریحانه من در دنیا، پیمانه عمر من نزدیک است و بزودی از میان شما خواهم رفت، به خداوند سوگند، که بزودی دو تکیه‌گاه تو در هم فرو ریزند، به خدا ســوگند خلافت و جانشینی من بر عهده تو است. چون پیامبر خدا 9 جان به جان

۱. *المعجم الکبیر*، ج۲۴، ص۹.
۲. *محجة البیضاء*، ج۴، ص۴۲۵.

آفرین تسلیم کرد. علی 7 فرمود: این یکی از آن دو رکنی است که رسول‌خدا 9 به من فرموده بود و چون فاطمه‌زهرا 3 شـــهیده گردید علی 7 فرمود: این هم تکیه‌گاه دومی بود که پیغمبر 9 فرموده بود.[1]

۱۶۸. احترام را رد نکنید

امــام صادق 7 فرمود: دو نفر نزد علی 7 رفتند امیرالمؤمنین 7 برای هر کدام یک پشتی (متکا) آورد تا پشت خود بگذارند یکی از آن‌ها بر آن نشست و به آن تکیه داد ولی دیگری بر آن ننشســـت. حضرت به او فرمود: بر آن متکا بنشـــین و تکیه بده که احترام و اکرام را رد نمی‌کند مگر الاغ، و در جایی دیگر علی 7 فرمود: وقتی عدی پســـر حاتم طایی نزد رسول‌خدا 9 آمد پیامبر اسلام 9 او را به خانه خود برد و تنها تشک و متکایی که آنجا بود برای او انداخت و او را بر آن نشاند.[2]

۱۶۹. هزار باب علم

علی 7 در روزهای آخر عمر پیامبر 9 لحظه‌ای آن حضرت را تنها نمی‌گذاشـــت در یکی از روزها علی 7 برای انجام کاری از نزد حضرت خارج شـــد، رسول‌خدا 9 وقتی به هوش آمد، دید علی 7 بر بالین او حاضر نیســـت به یکی از همسرانش که حاضر بود فرمود: ادعولي خليلي: برادر و دوست مرا بگویید نزد من آید. عایشه به دنبال ابوبکر فرستاد و او بر بالین حضرت حاضر شـــد اما پیامبر 9 همیـــن که او را دید از او روی برگردانید. ابوبکر برخاســـت و گفت اگر با من کاری می‌داشـــتند می‌فرمودند، این را گفت و رفت. حضـــرت باز تقاضای خود را تکرار کرد این بار حفصه به دنبال عمر فرســـتاد و چون او حاضر شد حضرت روی خود را از او برگردانید او هم عمل و حرف ابوبکر را تکرار کرد و رفت. پیامبر 9 مجدداً تقاضای خود را بیان داشت، ام‌سلمه گفت بخدا قسم او علی 7 را می‌خواهد، پس او را حاضر نمودند چون رســـول‌خدا 9 علی 7 را دید او را به سینه خود

۱. *معاني الاخبار*، ج۲، ص۴۳۱.
۲. *محجة‌البيضاء*، ج۳، ص۳۷۲.

چســبانید و صحبت‌های مخفیانه‌ای با او کرد که بســیار هم طول کشید بعداً از علی 7 سؤال کردند رسول‌خدا 9 چه چیزی به شما گفت؟ حضرت فرمود: هزار باب علم به من آموخت که از هر باب دیگر برایم باز شــد و وصایایی به من کرد که ان‌شــأالله به آن‌ها عمل خواهم کرد.[۱]

۱۷۰ـ امین پیامبر 9

پیامبر اســلام 9 امین قریش بــود و همه امانت‌های آن‌ها نــزد پیامبر 9 بود. لذا پیامبر 9 وقتی مجبور به هجرت شــد علی 7 را جانشــین مردم در مکّه کرد تا امانات خود را به صاحبانشان برگرداند و قرض‌های پیامبر 9 را بدهد، سپس دختران و زنانش را به مدینه برســاند. پس از این‌که کفار قریش نزدیک ســپیده‌دم به خانه رسول‌خدا 9 ریختند علی 7 را در رختخواب پیامبر 9 دیدند با حالت آشــفته پرسیدند: که محمّد 9 کجاســت؟ علی 7 گفت: مگر من مأمور و مسئول نگهداری او بودم. آن‌ها علی 7 را با زد و خورد به مسجدالحرام بردند و اندکی بعد رها ساختند.[۲]

علی 7 پس از انجام سفارشــات پیامبر 9 بــه همراهی فاطمه (مادر خود) و فاطمه (دختر پیامبر) و فاطمه (دختر زبیر) و دیگران به ســوی مدینه به راه افتاد. پیامبر خدا 9 ۵ روز در محله قبا توقف کرد و فرمود: تا برادرم علی 7 به من ملحق نشــود وارد مدینه نمی‌شــوم... در بین راه هشت تن از کفار مکّه به رهبری جناح، غلام حرب‌بن‌امید راه را بر علی 7 بســتند حضرت به ایمن (پسر ام‌ایمن) و ابو واقد دستور داد شترهای زنان را بخواباننــد، آن‌گاه حضرت علی 7 با جناح جنگیــد و او را دو نیم کرد، لذا مابقی کفار از ترس، راه را بر حضرت باز کردند...[۳] حضرت علی 7 در آن، شب برای حفظ جان پیامبر اسلام 9 با خطر مواجه بود چنانچه خود آن حضرت می‌فرماید:

وقیت بنفسی خیر من وطی الحصی و من طاف بالبیت العتیق و بالحجر[۴]

یعنی: با جان خودم بهترین کسی را که پا بر زمین نهاده و به کعبه و حجر اسماعیل طواف نموده نگهداری نمودم.

---

۱. *محجة‌البیضاء*، ج۸، ص۲۷۶ / *اصول کافي*، ج۱، ص۲۹۶، حدیث۴.
۲. *تاریخ طبري*، ج۳.
۳. *ارشاد مفید*، ص۲۲.
۴. *شواهد التنزیل*، ج۱، ص۱۳۱.

و در منزلت و شـأن علی 7 نیز خدای تعالی با فرستادن آیه شریفه «و من الناس من يشري نفسه ابتغأ مرضات الله»[1] از جانفشانی مخلصانه علی 7 قدردانی کرد.

۱۷۱. نزول آیه ولایت علی 7

روزی رسـول‌خدا 9 در مسـجد مدینه، نماز ظهر را می‌خواند، علی 7 نیز در آنجا حاضر بود، فقیری وارد مسـجد شده و از مردم خواست که به او کمک کنند، هیچ کس به او چیزی نداد. دل فقیر شکسـت و عرض کرد: «خدایا گواه باش که من در مسـجد رسـول‌خدا 9 درخواست کمک کردم ولی هیچکس به من کمک نکرد» در این هنگام علی 7 که در رکوع نماز بود، به انگشـت کوچکش اشاره کرد، فقیر جلو آمد، و با اشاره علی 7 انگشـتری را از انگشـت علی 7 بیرون آورد و رفت. رسول‌خدا 9 پس از نماز به خدا متوجه شـد و عرض کرد: پروردگارا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد «رب اشرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی و زیراً من اهلی، هارون اخی، اشدد به ارزی، و اشرکه فی امری؛[2] یعنی: «سـینه مرا گشـاده دار، کار مرا آسان کن و گره از زبانم بگشـا، تا سخنان مرا بفهمند و وزیری از خاندانم برای من قرار بده. بوسیله برادرم هارون او پشتم را محکم گردان، و او را در کار من شریک کن» پس از این پیامبر اسلام 9 عرض کرد: «اللهم اشرح لی صدری و یسرلی امری واجعل لی وزیراً من اهلی علیا، اشدد به ظهری؛ پروردگارا سـینه‌ام را گشاده‌دار، کار مرا آسان‌گردان، و وزیری از خاندان برایم قرار بده که علی 7 باشد، بوسیله او پشتم را محکم کن»

هنوز سـخن پیامبر 9 به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد، و این آیه (مائده / ۵۵) را نازل کرد: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوالذینِ یقیمون الصلوة و یؤ تون الزکاة و هم راکعون؛ سرپرست و رهبر شما، تنها خداست و پیامبر او، و آن‌ها که ایمان آورده اند و نماز بپا می‌دارند و در حال رکوع 7 زکات می‌پردازند.»

بدین ترتیب ولایت و رهبری 7 7 پس از پیامبر 9 از سوی خدا اعلام گردید.[3]

این اتفاق در بعضی از کتب روایی به شـکل دیگری هم آمده است که به آن اشاره

---

۱. و از مردم کسی هست که جان خود را در راه خشنودی خدا می‌فروشد. (بقره،۲۰۷)

۲. سوره طه، آیه ۲۵ـ۳۲.

۳. *ناسخ التواریخ*، ج۱، ص۲۷۸ / این روایت با مختصر تفاوتی از کتب معتبر شیعه و سنی نقل شده است / برای اطلاع بیشتر به کتاب *احقاق الحق*، ج۲، ص۳۹تا ۴۱ / کتاب *الغدیر*، ج۲، مراجعه گردد.

خواهد شـــد اما آنچه شایان توجه است آن است که در کتاب غایه‌المرام تعداد ۴۲ حدیث از طرق اهل‌ســـنت و ۱۹ حدیث از طریق شـــیعه آورده است که این آیه در شان مولای عزیز ما علی‌بن‌ابیطالب 7 نازل شده است.

۱۷۲ـ هم صحبت علی 7 تا لقای حق

حضرت علی 7 فرمود: مردی در خانه رســـول‌خدا 9 آمد و اجازه ورود خواست من به او گفتم نمی‌توانی نزد آن حضرت (که در حال کسالت بود و در روزهای آخر عمر بسر می‌برد) بروی هر خواسته‌ای داری به من بگو گفت: چاره‌ای نیست جز این‌که نزد او بروم. علی 7 از رسول‌خدا 9 اجازه گرفت و آن شخص وارد شد بالای سر پیامبر 9 نشست و سلام کرد: پیغمبر 9 جواب سلام او را داد و فرمود: چه خواسته و حاجتی داری؟ گفت: من از طرف خدا رســـولی هستم به ســـوی تو. حضرت فرمودند: چه رسالتی بر عهده تو می‌باشـــد. گفت من عزرائیل هستم، خدا مرا به سوی تو فرستاده و سلام به تو رسانده و تو را بین لقاء با خود و بین بازگشت به دنیا مخیر کرده است. حضرت فرمود: صبر کن تا جبرئیل بیاید و با او مشورت کنم. عزرائیل خارج شد و به سوی آسمان‌ها رفت در بین راه با جبرئیل برخورد نمود. جبرئیل پرســـید آیا روح محمّد 9 را قبض کردی؟ گفت: نه ای جبرئیل او از من خواســـت تا رفتن تو به نزدش صبر کنم آیا نمی‌بینی که درهای آسمان برای روح محمّد 9 باز شـــده و همه جا آزین‌بندی شده است، جبرئیل نزد حضرت آمد و سلام کرد حضرت جواب ســـلام او را داد. جبرئیل گفت ای رسول‌خدا 9 پروردگارت مشتاق تو می‌باشد و عزرائیل تا به حال از کسی اجازه نگرفته و بعد از تو هم از هیچ کس اجـــازه نخواهد گرفت. پیامبر 9 فرمود: او مرا مخیر بین لقاء پروردگار و بقا در دنیا کرد. جبرئیل گفت: لقاء پروردگار بر این دنیا بهتر اســـت. پیامبر 9 فرمود: من هم آن را بهتر می‌دانم. تو از نزد من خارج مشو تا ملک‌الموت بیاید مدتی بعد عزرائیل آمد و سلام کرد، حضرت سلام او را پاسخ داد و گفت: عزرائیل چه اراده کرده‌ای؟ گفت: گرفتن جان شما، حضرت فرمود: آنچه به تو امر شـــد اجرا کن. جبرئیل بنا به خواسته پیامبر 9 نزدیک او (در طرف راست) قرار گرفت و میکائیل در سمت چپ نشست و عزرائیل شروع به قبض روح کرد. جبرئیل گفت: ای عزرائیل! عجله نکن تا نزد خدا رفته و بازگردم عزرائیل گفت: روح او بـــه جایی رســـیده که دیگر قدرت بر تأخیر و نگهـــداری آن ندارم جبرئیل گفت:

ســـفارش خدا را در مورد آســـان گرفتن جان او فراموش نکن. رسول‌خدا 9 به علی 7 فرمود: نزدیک من بیا که امر خدا فرا رسیده است پس دهان خود را کنار گوش علی 7 گذاشت و با او سخن گفت تا این‌که روح مبارکش از بدن خارج شد. علی 7 دست خود را زیر چانه مبارکش گذاشت و چشمان شریف آن حضرت را بسته و برخاست و در حالی که گریه می‌کرد به حاضرین گفت: خدا اجر شـــما را زیاد کند. پیامبر 9 از دنیا رفت در این لحظه بود که صدای گریه و ضجّه مردم بلند شد.[1]

۱۷۳. جناب وصی 7

آخرین روزهای عمر پیامبر اســـلام 9 بود عباس‌بن‌عبدالمطلب و علی‌بن‌ابیطالب 7 و تعـــدادی از اهل بیت پیامبر 9 نزد آن حضرت نشســـته بودنـــد عباس عرض کرد: یا رســـول‌الله 9 آیا مسأله خلافت و رهبری در خاندان ما می‌ماند؟ اگر چنین است ما را با خبر آن بشـــارت بده، و اگر چنین نیست سفارشـــات لازم را به ما بفرما. رسول اکرم 9 فرمودند: شـــما بعد از من به اســـتضعاف کشیده می‌شوید سپس ســـاکت شد. اهل‌بیت برخاســـتند و در حالیکه همه از حیات پیامبر 9 مأیوس شـــده و گریه می‌کردند مجلس را ترک کردند، چون خارج شـــدند حضرت فرمود: به عبـــاس و علی 7 بگویید نزد من بازگردند آن‌ها آمدند و پیامبر 9 به عباس فرمود: عمو جان آیا وصیت مرا قبول می‌کنی؟ عباس گفت: ای پســـر برادرم، عموی تو پیر شـــده و دارای عیالات بسیار است. آن‌گاه حضـــرت رو به علی 7 کرد و فرمود: ای بـــرادرم آیا وصیتم را عمل می‌کنی و قرضم را ادا می‌کنی. علی 7 گفت: آری ای رســـول خدا پدر و مادرم فدای شما باد. پس حضرت فرمود: نزدیک من بیا او را به سینه خود چسبانید بین دو چشم او را بوسید و با او معانقه کرد و هر دو تا مدتی می‌گریســـتند. ســـپس انگشتر خود را از دستش بیرون آورد و به او داد. شمشیر و زره و اسب و شتر و پارچه‌ای را که در جنگ‌ها به شکم مبارکش می‌بست طلب کرد و همه را به علی 7 داد و فرمود: این‌ها را به خانه خود ببر. علی برخاســـت و به منزل خود رفت.[2]

---

۱. *محجة‌البیضاء*، ج۸، ص۲۷۹.
۲. *محجة‌البیضاء*، ج۸، ص۲۷۳.

۱۷۴. غسل و کفن و نماز بر پیامبر 9

اواخر عمر رسول‌خدا 9 عده‌ای از اصحاب به خدمت حضرت رسیدند و سلام کردند. حضرت جواب سلام آن‌ها را داد. از بین آن‌ها عمار بن یاسر برخاست و عرض کرد، پدر و مادرم فدای شــما باد ای رسول‌خدا 9 بفرمائید وقتی شما از دنیا رحلت فرمودید، چه کســی شما را غســل می‌دهد؟ حضرت فرمود: برادر و پسر عمویم علی‌بن‌ابیطالب 7 و ملائکه او را در غسل دادن کمک می‌کنند، عمار عرض کرد: یا رسول‌الله 9 چه کسی از ما بر شما نماز می‌گذارد؟ حضرت فرمود: ای عمار خدا تو را بیامرزد، بگو علی 7 نزد من آید. علی 7 آمد و پیامبر 9 به او فرمودند: مرا بنشـــان و پشتی برایم بگذار. حضرت را نشانیدند، آن‌گاه حضرت فرمود: ای پسر عمو وقتی مرگ من فرا رسید سرم را در دامانت بگذار و مرا به سوی قبله قرار بده چون قبض روح شدم مرا غسل بده و کفن بنما. کفن مرا یا همین دو لباس خودم قرار بده یا پارچه سفید مصری، سعی کن آن را ساده انتخاب کنی (گران قیمت نباشد) بعد اول تو بر من نماز بگذار. سپس جبرئیل 7 و میکائیل 7 و اسرافیل 7 و نگهبانان عرش خدا و نگه‌دارندگان آسمان‌ها و پس از تو اهلبیت من نماز بگذارند... آن‌گاه فرمودند: مرا با گریه و زاری بلند خود آزار ندهید.[۱]

۱۷۵. سخن گفتن زمین با علی 7

اسماء بنت‌عمیس گفت: فاطمه‌زهرا 3 به من فرمود: شبی که من به خانه علی 7 رفتم (در نیمه‌های شـــب) از خواب بیدار شدم و دیدم زمین با علی 7 سخن می‌گوید: و علی 7 نیز با آن حرف می‌زند. صبح نزد پدرم جریان را گفتم پدرم ســـجده‌ای طولانی کرد و ســـرش را بلند کرد و فرمود: دخترم بشارت باد تو را به اولاد صالح و نسل پاکیزه زیرا خداوند شـــوهرت را بر سایر مردم برتری داده و به زمین دستور داده که با او سخن بگوید و از اخبار شرق و غرب عالم او را مطلع کند.[۲]

۱۷۶. کارهای فاطمه زهرا 3 در خانه

روزی امیرالمؤمنیـــن علی 7 به یکی از اصحاب خـــود فرمود: می‌خواهی جریانی از

۱. *امالي صدوق*، ص۷۳۲.
۲. *مدينة المعاجز*، ج۱، ص۱۲۱.

زندگــی خودم با فاطمه‌زهرا 3 را برایت تعریف کنــم؟. .. فاطمه‌زهرا 3 آنقدر در خانه من با آســیاب دستی گندم آرد کرد که دســتش تاول زد آن قدر خانه را جاروب کرد که بر لباس او گرد و خاک نشست آن قدر آتش زیر دیگ روشن کرد که لباسش دوده‌ای و سیاه شد و او زیاد کار کرد و بسیار هم آسیب دید...[۱]

۱۷۷. فاطمه پاره تن رسول‌خدا 9

علی 7 فرمود: من با عده‌ای از اصحاب نزد رسول‌خدا 9 نشسته بودیم. آن حضرت فرمودنــد: آیا می‌دانید که بهترین خصوصیت و صفت برای زن‌ها چیســت؟ هیچ یک از حاضرین نتوانستند جوابی بدهند بعد از پایان جلسه من به خانه رفته و جریان آن مجلس و ســؤال پیامبر 9 و نداشتن جواب آن را با فاطمه 3 بیان کردم او به من گفت: یاعلی! من جواب سؤال پیامبر 9 را می‌دانم. بهترین چیز برای زن آن است که نه نامحرمی او را ببیند و نه او نامحرمی را ببیند! من نزد پیامبر 9 بازگشتم و آن جواب را گفتم، حضرت فرمود: یا علی! تو وقتی نزد من بودی جواب سؤال را نمی‌دانستی اینک چه کسی جواب را بــه تو گفته اســت؟ عرض کردم: فاطمه‌زهرا 3 جواب را بــه من یاد داد! پیامبر 9 تعجب کرده و فرمود: فاطمه پاره تن من است.[۲]

۱۷۸. کلید دار کعبه

کلیدداری کعبه از مناصب و مقام های بزرگ در میان قریش و اهل مکّه بود، قبل از فتح مکّه شخصی از مشرکان بنام«عثمان‌بن‌ابی‌طلحه» کلیددار بود. پس از آن‌که در ســال هشتم هجرت، مکّه بدست مسلمین به فرماندهی رسول اکرم 9 فتح گردید، عثمان، درِ کعبه را بسته بود و به پشت بام کعبه رفته بود. پیامبر 9 کلید در کعبه را از او طلبید، او گفت: اگر می‌دانستم که رسول‌خدا 9 کلید را از مــن می‌خواهد، از دادن کلید به آن حضرت، خودداری نمی‌کردم. علی 7 بر بام کعبه رفت و کلید را از او گرفت و در کعبه را باز کرد، پیامبر 9 وارد خانه کعبه شــد و دو رکعت نماز خواند، وقتی که از کعبه بیرون آمد، عباس عموی پیامبر

۱. *بیت الاحزان*، ص۳۹.
۲. *محجة‌البیضاء*، ج۴، ص۲۱۰.

از آن حضرت خواســـت که کلید را به عثمان‌بن‌ابی‌طلحه بدهد، و در این هنگام این آیه نازل شـــد: «**ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها؛** بی گمان خداوند فرمان می‌دهد شـــما را که امانت‌ها را به صاحبش بازگردانید»[1] پیامبر 9 دستور داد، کلید را به عثمان بدهند و از او عذرخواهی کنند. عثمان به علی 7 عرض کرد: نخســـت چهره‌ات نســـبت به من درهم و خشـــن بود، ولی اینک می‌بینم با چهره‌ای باز و نگاهی مهرآمیز به مـــن می‌نگری؟! حضرت علی 7 جریان نزول آیه را به اطلاع او رســـاند و به او فرمود: «در شأن تو آیه قرآن نازل شده و آیه را برای او خواند.» عثمان‌بن‌ابی‌طلحه تحت تأثیر ارزش‌های عالی اسلامی قرار گرفت، و قبول اسلام کرد، پیامبر 9 کلید کعبه را بدست او داد.[2]

۱۷۹ـ ای کاش من چهارمین آن‌ها بودم

عفیـــف کندی از یمـــن به مکّه آمده بود و برای عباس بن عبدالمطلب چند شیشـــه عطر آورده بود، ســـراغ او را گرفت. گفتند: که وی در جلوی خانه کعبه (به عادت رجال قریش که عصرها در آنجا پاطوق داشتند) نشسته است. عفیف یک راست به آنجا رفت. عباس را دید و عطرهای یمنی را به او داد. عفیف با آن‌ها نشســـت، آفتاب مکّه آهســـته در مغرب فرو می‌رفت. عفیف در این هنگام مردی زیبا روی و مشـــکین موی را دید که از راه رســـید و بی‌آن‌که توجهی به بزرگان قریش کند در آســـتانه مسجدالحرام ایستاد و نگاهی به آسمان انداخت و آن وقت آستین‌هایش را بالا زد و بعد در کنار چاه زمزم با آبِ دلو، دســـت و رویش را شست و سر و پای خود را مسح کرد و سپس پا به مسجدالحرام گذاشت. در همین هنگام زنی با عجله پدیدار شد و به دنبالش یک جوان درشت هیکل و استخوانی و برومند وارد مسجدالحرام شدند. آن‌ها ایستادند این سه نفر با ترتیب شگفت انگیزی به قیام و قعود و رکوع و سجود پرداختند. عفیف از عباس پرسید: این‌ها کیستند؟ اینها در اینجا چکار می‌کنند؟ عباس گفت: آن مرد برادرزاده ام‌محمّدبن‌عبدالله 9 و این زن خدیجه 3 اســـت و آن جوان هم پســـر برادرم ابوطالب است. اسمش علی 7 است.

---

۱. سوره نساء، آیه ۵۸.

۲. *بحارالانوار*، ج۱۲، ص۱۱۶

محمّـــد 9 دین جدیدی آورده و این دو نفر هم بدینش ایمان آورده‌اند. عفیف گفت: ای کاش من چهارمین نفرشان بودم.[1]

۱۸۰. حمله به خانه پیامبر 9

پس از تصمیم سران قریش مبنی بر حمله شبانه به خانه پیامبر 9 و قتل آن حضرت، رسول‌خدا 9 ردای خود را به سر کشید و به عزم خانه ابوبکر و مهاجرت به مدینه از خانه خود خارج شد. علی 7 در بستر پیامبر 9 دراز کشید شیوخ قریش تا نیمه‌های شب عبا بسر و شمشیر بدست، بر در آن خانه منتظر فرصت نشستند. آن‌ها برنامه خود را اینگونه آغاز کردند که ابتدا به خوابگاه رسول‌خدا 9 سنگ بیندازند، وقتی بیدارش کردند یکباره به وی حمله کنند و او را به قتل برســـانند ســـنگ اول را انداختند، و با سنگ دوم بود که علی 7 ســـر از بالین برداشت. رجال قریش تعجب کردند، این کیست؟ گوینده‌ای گفت: این علی‌بن‌ابیطالب 7 ، اســـت علی 7 از جا برخاســـت و فرمود: با چه کسی کار دارید و چه می‌خواهید همه یک صدا گفتند پس محمّد 9 کجاست؟ علی 7 خونسردانه جواب داد: مگر او را به من ســـپرده‌اید که از من می‌خواهیدش. ســـراقه‌بن‌مالک گفت: حالا که محمّد 9 فرار کرده خوبســـت علی 7 را بجای او بکشیم. ابوجهل با این فکر مخالفت کرد و گفت: دســـت از جان این جوان بردارید او که گناهی ندارد، محمّد 9 او را فریفته و فدایی خود ساخته اســـت. علی 7 فریاد زد، ای ابوجهل، آن خرد و بینشی که خداوند به من عطا کرده اگر میان سفه‌ها و مجانین دنیا تقسیم شود همه آن‌ها خردمند و عاقل می‌شوند و اگر ضعفای جهان از توانایی من بهره ببرند، همه قوی و نیرومند خواهند شد ولی افســـوس که رسول‌خدا 9 اجازه نفرموده، و گرنه در دل امشب شهامت و شجاعت مرا از نزدیک می‌شـــناختید گم شوید، دور شوید تا همیشـــه از مسیر سعادت بی نصیب بمانید. ابوالبحتری به خشـــم آمد و با شمشـــیر کشیده جلو رفت ولی نتوانست حمله کند سرش گیج خورد و به زمین افتاد.[2]

---

۱. *مسند ابن حنبل*، ج۱، ص۴۴۸ / *سیر اعلام‌النبلا*، ج۱، ص۴۶۳.
۲. *تاریخ دمشق*، ۴۲ / *الطبقات الکبری*، ج۳، ص۲۲ / *تاریخ یعقوبی*، ج۲، ص۳۹/ *السنن الکبری*، ج۶، ص۴۷۲، *الامالي طوسي*، ص۴۶۵.

۱۸۱. شمشیر زن مخلص

علی 7 عمروبن‌عبدود را در کنار خندقی که دور مدینه حفر شـــده بود بر روی زمین خوابانید و سرش را از تنش جدا کرد آن‌گاه سر او را به پیشگاه رسول اکرم 9 برد، پیکر بی‌سر او را در میدان رها کرد تا اقوام و خویشان او جنازه بی‌سر او را از خاک برداشته و به مکّه برگردانند. خبر قتل عمرو در سپاه احزاب زلزله‌ای عظیم انداخت و بسیج آن‌ها را از هم پریشان ساخت. خواهر عمرو تنها زنی از خویشاوندان او بود که به مدینه آمده بود ســـر و پای برهنه به ســـراغ جنازه‌ی برادرش رفت، مردم انتظار می‌کشیدند این زن خود را بر روی هیکل ســـر و پا بریده عمرو بیندازد و شیون کند، اما او وقتی جنازه برادرش را دید آرام گرفت تا این‌که گفت آن حریف کریم و شرافتمند که برادرم را کشته چه کسی اســـت؟ گفتند: علی‌بن‌ابیطالب 7 : خواهر عمرو آهی کشید و گفت من هم اینطور حدس می‌زنم زیرا تا وقتی دیدم زره زراندود و گرانبهای برادرم هنوز بر تنش می‌درخشد دریافتم که قاتلش مردی کریم و نجیب می‌باشـــد و بعد شـــعری گفت: که معنی آن این عبارت اســـت اگر جز علی 7 ، دیگری برادرم را بخاک می‌افکند تا پایان ابدیت در عزای برادرم می‌گریستم، ولی چه بگویم که قاتل او مردی بی نظیر است، مردی که پدرش بر تارک مکّه همچون تاج می‌درخشید.

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله — لکنت ابکی علیه آخر الابد

لکن قاتله من لانظیر له — و کان یدعی ابوه بیضة البلد[1]

۱۸۲. فاتح خندق

در جنگ خندق عمروبن‌عبدود و ضراربن‌خطاب توانســـتند اسب خود را به آن سوی خندق برســـانند عمربن‌عبدود در قدرت و زورمندی بعضاً بچه شتری را بلند می‌کرد و به عنوان ســـپر خود از آن اســـتفاده می‌کرد و با هزار نفر جنگ می‌کرد البته عمروبن‌عبدود در اوائل ســـنش از بعضی از کاهن‌ها شـــنیده بود که قاتل او شـــخصی است بنام حیدر، امـــا او بدون خبـــر از این‌که علی 7 در این میدان به جنـــگ او خواهد آمد، طلب مبارز می‌کـــرد. ابتدا عمربن‌خطاب به اصحاب پیامبر 9 گفت کســـی نزدیک عمروبن‌عبدود نرود که کشـــته خواهد شـــد او آشـــکارا اظهار عجز می‌کرد. علی 7 در آن وقت جوانی

---

۱. *ارشاد شیخ مفید*، ج۱، ص۱۰۷ / *ارشاد القلوب*، ص۲۴۵.

بیست‌وپنج‌ساله بود و در مقابل مردی می‌خواهد بجنگد که با دست خود بچه شتر را سپر می‌کند و با دســـت راست شمشیر می‌زند! بالاخره علی 7 به میدان عمروبن‌عبدود رفت علی 7 طی رجزی خود را معرفی کرد عمروبن‌عبدود تا نام حیدر را شنید ناگهان به یاد پیش بینی کاهنان افتاد و ترس او را فرا گرفت، خواست کاری بکند که علی 7 برگردد. شروع کرد به ترساندن حضرت، و گفت تو جوانی چگونه می‌توانی با من بجنگی، معلوم می‌شود محمّد 9 حســـابش را نکرده و تو را فرستاده به جنگ من، چه اطمینانی داری که من این نیزه را به شکمت فرو کنم و بین آسمان و زمین نگهت دارم. حضرت فرمود: این حرف‌ها را رها کن من هم خیلی دوست دارم که تو بدست من کشته شوی. علی 7 ســـه پیشـــنهاد به او کرد، اول این‌که به او گفت، بیا و مسلمان شو، او گفت این پیشنهاد تو غیر قابل قبول اســـت اگر کوه ابوقبیس را روی گردنم بگذارم سبکتر و آسانتر از این است که بگویم لااله‌الاالله؛ علی 7 فرمود: برگرد با من جنگ نکن، عمرو گفت: من نذر کردم که با مســـلمانان جنگ کنم و تلافی جنگ بدر را بکنم حضرت علی 7 پیشـــنهاد سوم خود را مطرح کرد و فرمود: تو سواره‌ای و من پیاده هستم پیاده شو، تا با من مطابق شوی و جنگ کنیم.

عمرو خشـــمگین شد، و گفت: من باور نمی‌کردم کسی از عرب چنین جرأتی کند به من بگوید که از اسب پیاده شوم، از اسب پیاده شد و ضربه‌ای بر سر علی 7 زد، علی 7 ضربه را با وسیله سپر خود دفع کرد ولی شمشیر از سپر گذشت و به سر علی 7 لطمه‌ای خورد در اینجا علی 7 از روش خاصی اســـتفاده کرد و فرمود: تو قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن‌به‌تن دارم این‌ها که پشـــت ســـر تو هستند برای چه آمده‌اند؟ تا عمرو نگاهی به پشت سر خود کرد، علی 7 با ضربه‌ای پای او را قطع کرد، و او بر زمین افتاد. حضرت وقتی بر سینه او نشست تا سر او را جدا کند، عمرو در صورت حضرت آب دهن انداخت، حضرت برخاســـت و دوری زد و بعد اراده کرد و سر او را جدا نمود، سپس سر او را جلوی رســـول‌خدا 9 گذاشت اینجا بود که پیامبر خدا 9 فرمود: اگر این کار امروز تو را با اعمال جمیع امت محمّد 9 مقایسه کنند بر آن‌ها برتری خواهد داشت.[1]

۱. *بحارالانوار*، ج۴۱، ص۹۶.

۱۸۳ـ مرغ بریانی

علی 7 می‌فرماید با رسول‌خدا 9 در مسجد بودم آن حضرت پس از نماز صبح فرمود: من به خانه عایشه می‌روم، من نیز به منزل خود بازگشتم. لحظاتی در منزل بودم که از جا برخاستم و راهی منزل عایشه شدم در زدم عایشه پرسید، کیستی؟ گفتم: علی گفت: رسول‌خدا 9 خفته است! برگشتم ولی با خود گفتم جایی که عایشه در منزل باشد چگونه پیامبر خدا 9 فرصت استراحت و خواب پیدا نموده است!! برگشتم و دوباره در زدم این بار نیز گفت رسول‌خدا 9 کاری دارند. برگشتم ولی باز مجدداً برگشتم و اما این بار شدیدتر از دفعات پیش در زدم. عایشه گفت: کیستی؟ گفتم: علی، صدای پیامبر 9 به گوشم رسید، که فرمود: عایشه در را باز کن... پیامبر 9 پس از آن‌که مرا کنار خود نشاند فرمود: اباالحسن آیا نخست من قصه خود را بگویم یا ابتدا تو از تأخیر خود می‌گویی؟ عرض کردم رسول‌خدا 9 شما بگویید: که خوش گفتارید. آن‌گاه فرمود: مدتی بود گرسنه بودم. از این روبه خانه عایشه آمدم اینجا هم چیزی نبود لذا دست به دعا برداشتم از خداوند در خواست کردم ناگاه جبرئیل از آسمان فرود آمد و این مرغ بریانی را به همراه خود آورد و گفت: هم اینک خداوند بر من وحی فرمود: این مرغ بهشتی را برای شما بیاورم، من نیز به پاس عنایت و اجابت پروردگار به شکر و ستایش او مشغول شدم و سپس عرض کردم خداوندا! از تو می‌خواهم کسی را در خوردن این غذا همراه من کنی که من و تو را دوست داشته باشد. لحظاتی منتظر ماندم ولی کسی بر من وارد نشد دوباره دست بر دعا برداشتم عرض کردم: خدایا آن بنده را توفیق ده که در صرف این غذا با من همراه شود... اینجا بود که صدای در بلند شد و فریاد تو با گوشم رسید و به عایشه گفتم، علی 7 را داخل کن، که تو وارد شدی.... یاعلی! تو همان کسی هستی که خدا و رسول 9 او را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند آن‌گاه فرمود: علی 7 مشغول شو، از غذا بخور...[1]

۱۸۴ـ آینده عایشه

در داستان گذشته بیان شد که عایشه چگونه برخوردی از خود نشان داد، اما پس از

---

۱. *احتجاج*، ص۱۹۷.

این‌که مرغ بهشتی[1] توسط جبرئیل آورده شده بود و با دعای مستجاب شده پیامبر 9 علی 7 هم سفره حضرتش شد، رسول‌خدا 9 پس از اتمام غذا از علی 7 علت تأخیر خود را سؤال کرد. حضرت علی 7 ممانعت‌ها و بهانه تراشی‌های عایشه را به رسول‌خدا 9 در موقع ورودش عرض کرد، رسول‌خدا 9 رو به عایشه کرد و فرمود: عایشه چرا چنین کردی. عایشه گفت: ای رسول‌خدا 9 من می‌خواستم این افتخار خوردن غذای بهشتی نصیب پدرم (ابوبکر) شود. حضرت فرمود: این اولین بار نیست که کینه توزی تو نسبت به علی 7 آشکار می‌شود من از آنچه نسبت به علی 7 در دل داری، باخبرم، عایشه کار تو به آنجا خواهد کشید که به جنگ با علی 7 بر می‌خیزی. عایشه گفت: مگر زنان هم با به مردان نبرد می‌کنند. پیامبر 9 فرمود: همان که گفتم تو به جنگ و نبرد با علی 7 اقدام می کنی، و در این کار نزدیکان و یاران من (طلحه و زبیر) تو را همراهی کنند و بر وی بشوريد، در جنگ رسوایی به بار خواهید آورد که زبانزد همگان گردید در این مسیر به جایی میرسی که سگ‌های حوأب بر تو پارس کنند... تو آنجا پشیمان می‌شوی و در خواست بازگشت می کنی... که آنوقت چهل مرد به دروغ شهادت دهند که آن مکان حوأب نیست... چون پیش‌گویی حضرت به آنجا رسید عایشه گفت: ای کاش مرده بودم و آن روزها را نمی‌دیدم. سپس رسول‌خدا 9 فرمود: علی! برخیز که وقت نماز ظهر است باید بلال را برای اذان خبر کنی.

آن‌گاه بلال اذان گفت: و حضرت به نماز ایستاد و من هم با آن حضرت نماز خواندم.[2]

۱۸۵ـ بعد از من مظلوم و مغلوبی!!!

علی 7 می‌فرماید: رسول خدا 9 در منزل یکی از همسران خویش به سر می‌برد به قصد دیدار آن حضرت به آنجا رفتم. پیش از ورود اجازه خواستم وقتی داخل شدم. پیامبر 9 فرمود: یاعلی! آیا نمی‌دانی که خانه من خانه توست تو برای ورود محتاج به اجازه نیستی. عرض کردم: ای رسول خدا 7 این اجازه را از روی علاقه گرفتم. فرمود: تو به چیزی علاقه داری که محبوب خداست... آیا نمی‌دانی که آفریدگار من نمی‌خواهد که هیچ سری از اسرار من بر تو پوشیده بماند. ای علی! تو وصی پس از من هستی، مظلوم

۱. داستان مرغ بهشتی از مسلمات تاریخ و حدیث است. این داستان با کیفیت‌های مختلف متجاوز از ۱۸ نقل تنها در کتب معتبر اهل سنت آمده است.
۲. *احتجاج*، ص۱۹۷.

و مغلوبی هستی که پس از من به او ظلم می‌کنند... آن کس که از تو کناره بگیرد از من جدا شـــده. دروغ می‌گوید: کسی که دعوی محبت من را دارد ولی با تو دشمنی می‌کند. چرا که خدای متعال آفرینش من و تو را از نور واحدی قرار داده است.[۱]

۱۸۶. جای جبرئیل می‌نشیند!

علی 7 می‌فرماید: روزی رسول خدا 9 در بستر بیماری بود که من به قصد عیادت حضرتش رفته بودم، در آنجا مردی را حضور پیامبر 9 دیدم که از حیث حســـن و جمال بی‌نظیر بود، آن مرد ســـر مبارک پیامبر خدا 9 را در دامن خود داشـــت و پیامبر 9 نیز خواب بود وقتی من داخل شـــدم آن مـــرد مرا به نزد خود فرا خوانـــد، و گفت: نزدیک عموزاده خود بنشـــین که تو از، من بر او سزاوارتری! علی 7 می‌فرماید: جلو رفتم و آن مرد برخاست و جای خود را به من داد و رفت، من نشستم و سر مبارک رسول‌خدا 9 را در دامن خود گرفتم. ســـاعتی گذشت. پیامبر خدا 9 بیدار شد و از من پرسید مردی که سر بر دامن او داشتم کجا رفت؟ عرض کردم، وقتی من داخل شدم جایش را به من داد و رفت. حضرت فرمود: او را شـــناختی؟ عرض کردم نه پدر و مادرم فدای شما. حضرت فرمود: او جبرئیل بود من ســـر بر دامن او نهاده بودم و به ســـخنانش گوش می‌دادم تا این‌که دردم سبک شد و خواب بر چشمانم غلبه کرد.[۲]

۱۸۷. برای خود هر چه خواستم

علی 7 می‌فرماید: روزی مریض شده بودم که رسول‌خدا 9 به دیدنم، آمد در بستر بودم که آن حضرت کنارم نشســـت و جامه‌ای از خود را بر رویم کشید ولی چون شدت بیماری مرا دید برخاســـت و به مسجد رفت و در آنجا لحظاتی را به دعا و نماز پرداخت. ســـپس نزد من بازگشـــت و جامه‌ام را پس زد و فرمود: علی 7 برخیز که بهبودی خود را بازیافتی. از بستر برخاستم در حالی که هیچ دردی احساس نمی‌کردم. آن‌گاه فرمود: هیچ‌گاه از خداوند درخواســـتی نکردم مگر آن‌که بر آورده کرده و هرگاه چیزی برای

۱. *بحارألانوار*، ج۳۸، ص۳۲۹.
۲. *مناقب ابن شهر آشوب*، ج۲، ص۲۷۰.

خود خواستم برای تو نیز طلب کردم.[۱]

۱۸۸. هفت باغ بهشتی

علی 7 می‌فرماید: با پیامبر خدا 9 در یکی از کوچه‌های مدینه قدم می‌زدیم در طول مسیر به باغ سرسبزی رسیدیم به آن حضرت عرض کردم عجب باغ زیبایی است؟ حضرت فرمود: آری زیباست ولی باغ تو در بهشت زیباتر خواهد بود. به باغ دیگری رسیدیم باز گفتم: یا رسول‌الله 9 عجب باغ زیبایی است؟ حضرت فرمود: آری زیباست اما باغ تو در بهشت زیباتر است. به همین ترتیب در طول راه با هفت باغ مواجه شدیم و هر بار گفتگوی من با رسول‌خدا 9 تکرار می‌شد تا این‌که به پایان راه رسیدیم. پس ناگهان رسول‌خدا 9 دست بر گردنم انداخت در حالی که مرا به سینه خود می‌فشرد به گریه افتاد و فرمود: پدرم به فدای آن شهید تنها. عرض کردم ای رسول‌خدا 9 گریه شما برای چیست؟ حضرت فرمود: از مردمی که در سینه‌های خود نسبت به تو کینه پنهان کردند تا پس از من آن را آشکار کنند. کینه‌هایی که ریشه در جنگ بدر دارد... آن‌ها خون‌های ریخته شده در احد را از تو طلب می‌کنند. پرسیدم ای رسول‌خدا 9 آیا در آن روز دینم سلامت خواهد بود. حضرت فرمود: آری.[۲]

۱۸۹. اسباب خوشحالی رسول‌خدا 9

علی 7 می‌فرماید: پس از فتح مکّه رسول‌اکرم 7 عده‌ای را به اطراف مکّه فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت کنند ولی به آن‌ها فرمان جنگ نداد. از جمله کسانی که فرستاد، خالدبن‌ولید بود که وی را برای تبلیغ اسلام به میان قبیله بنی‌جذیمه فرستاد. خالد به منظور انتقام جویی و تسویه حساب شخصی خود از این قبیله که در جاهلیت گذشته خونی از اقوام او ریخته بودند اقدام به کشتار عده‌ای از آن‌ها کرد و گروهی دیگر از آن‌ها را اسیر و اموالشان را به یغما برد. رسول‌خدا 9 که از رفتار او با خبر شد به مسجد رفت و به منبر نشست و سه بار گفت: پروردگارا! من از آنچه که خالد مرتکب شده بیزارم، و از کار او متنفرم. آن‌گاه رسول‌خدا 9 از من خواست تا به منظور جبران زیان‌هایی که به

۱. *مناقب خوارزمی*، ص۱۴۳.
۲. *کشف الغمه*، ج۱، ص۹۶.

آن قبیله رســیده بود و پرداخت دیه کسانی که به ناحق کشته شده بودند به آنجا رفته و جبران آن ضایعات را بنمایم. علی 7 می‌فرماید: در آنجا من غرامت و دیه آسیب دیدگان را پرداخت کردم و به ایشــان گفتم: شما را به خدا سوگند اگر در میان شما کسی هست که حقی از او ضایع شــده بگوید، تا پرداخت کنم. عده‌ای برخاســتند و گفتند: حال که چنین اســت و تو ما را به خدا سوگند دادی، باید بگوییم که تعدادی زانوبند شتر و ظرف مخصوص ســگ نیز از ما در این حادثه مفقود شده است. علی 7 می‌فرماید: من آن‌ها را نیز حســاب کردم و وجه آن‌ها را داده‌ام حضرت می‌گوید: سپس دیدم هنوز مبالغی از پولی که با خود آورده بودم باقی است. به مردم گفتم: این پول‌ها را نیز به شما می‌بخشم تا برائت ذمه رسول‌خدا 9 کامل حاصل شده باشد. علی 7 می‌فرماید: پس از اتمام کار نزد رســول‌خدا 9 آمدم و نحوه عملکرد خود را به عرض ایشان رساندم. حضرت فرمود: یاعلی 7 به خدا ســوگند اگر به جای این کار شتران سرخ‌مو برایم هدیه می‌آوردند این قدر خوشحال نمی‌شدم.[۱]

۱۹۰ـ ناله ناامیدی

علی 7 می‌فرماید: در صبح همان شــبی که رســول‌خدا 9 به معراج رفت من در خدمــت آن حضرت بودم که حضرتش داخل حجره نمــاز می‌گزارد و من نیز در کنار او به نماز ایســتاده بودم. پس از اتمام نماز ناگهان صدای ضجه و ناله‌ای به گوشم رسید از رسول‌خدا 9 پرسیدم: یا رسول الله 9 این چه صدایی بود؟

حضرت فرمود: این ضجه و افســوس شــیطان است او از معراج من با خبر شده و از این‌که در روی زمین از او پیروی شود مأیوس شده است.[۲]

۱۹۱ـ کاتب وحی الهی

علی 7 می‌فرماید: روزی به رســول‌خدا 9 وارد شدم. حضرت سرگرم تلاوت سوره مائده بود (گویا بخشی از این سوره به تازگی نازل شده بود و وجود مبارک آن حضرت در

۱. *بحارالأنوار*، ج۲۱، ص۱۴۱.خالدبن‌ولید در تاریخ اسلام پرونده بسیار سیاهی دارد او کسی بود که اقدام به قتل مالک‌بن‌نویره کرد و در احد از پشت به مسلمانان حمله کرد و در نماز جماعت قصد کشتن امام علی 7 را نمود که در آتی داستان مفصل اعمال شینع او خواهد آمد.

۲. *بحارالأنوار*، ج۱۸، ص۲۲۳.

حال وحی و اخذ آیات قرآنی بود که من وارد شدم) رسول‌خدا 9 خواست آیات آن سوره را بنویسم من نیز با املای حضرتش کار نوشتن را شروع کردم و آیات را یک به یک نگاشتم تا رسیدم به این آیه شریفه «**انما ولیکم الله و رسوله، و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یوتون الزکوة و هم راکعون**، ولی امر و یاور شما تنها خدا و رسول و مؤمنانی هستند که نماز به پا می‌دارند و به فقیران در حال رکوع زکات می‌دهند.»[1] ناگاه دیدم آن حضرت در یک حالت خلسه فرو رفته ولی در عین حال زبان او همچنان بر املای آیات مشغول است من نیز آنچه را می‌شنیدم همه را می‌نوشتم تا این‌که کار کتابت سوره پایان گرفت. در این هنگام رسول‌خدا 9 از آن حالت خلسه بیرون آمد و فرمود: بنویس آن‌گاه شروع کرد و از آغاز همان آیه‌ای که در لحظاتی قبل در خلسه رفته بود، تلاوت کرد، به او گفتم: مگر شما هم اینک این آیات را تا پایان سوره املا نکردید و من تمام آن‌ها را نوشتم دیدم صدای حضرت به تکبیر بلند شد و فرمود: «آن کسی که این آیات را بر تو املا می‌نمود جبرئیل بوده است.» لذا علی 7 با املای جبرئیل امین کار کتابت این سوره را به اتمام می‌رساند.[2]

۱۹۲ـ صدای جبرئیل در جنگ احد

در جنگ احد پیامبر اسلام 9 با سپاه خود به منطقه جنگ که در حاشیه کوه احد بود وارد شدند. پیامبر 9 برای جلوگیری از حمله دشمن از پشت، عبدالله‌بن‌جبیر را به همراه ۵۰نفر از تیراندازان ماهر، مأمور حفاظت از دهانه شکاف کوه کرد و تأکید فرمودند: به هیچ وجه تنگه را رها نکنند، بعد از این‌که جنگ شروع شد و لشکر دشمن پا به فرار گذاشت، مسلمین به جمع‌آوری غنائم پرداختند و محافظین کوه به جز ۱۰نفر پستهای خود را برای جمع‌آوری غنائم ترک کردند. ابوسفیان قبلاً خالدبن‌ولید[3] را مأمور اینکار کرده بود تا در موقع مقتضی از پشت حمله نماید لذا او با حمله به عبدالله آن‌ها را کشت و از پشت به لشکر اسلام حمله کرد در همین موقع سردار رشید اسلام حضرت حمزه 7 و بعضی دیگر از یاران پیامبر 7 شهید شدند و عده‌ای نیز پروانه وار پیامبر 7 را مراقبت

۱. سوره مائده، آیه ۵۵.
۲. *بحارالانوار*، ج۳۹، ص۱۱۳.
۳. این شخص همان کسی است که اقدام به قتل مظلومانه مالک‌بن‌نویره نمود و در صف نماز جماعت قصد کشتن امام‌علی 7 را نیز داشت

می‌کردند بیشـــتر از همه علی 7 بود که هر حمله‌ای را از جانب دشـــمن دفع می‌کرد. علی 7 آنقدر جنگید که شمشیرش شکست پیغمبر شمشیر خود را که به ذوالفقار معروف بود، به علی 7 داد، و خود در جایی ســـنگر گرفت. علی 7 از آن حضرت دفاع می‌کرد، آنچنان که بیش از شصت زخم بر سر و صورت و بدنش وارد شد. در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمّد 9 ، معنای مواسات همین است. پیامبر 9 فرمود: علی 7 از من اســـت و من از اویم. جبرئیل گفت: من هم از هر دوی شما، و نیز جبرئیل در همان وقت گفت: (لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار) بطوری که همه این صدا را شنیدند.[۱]

بدر در شام احد، تصویر کیست؟ در غلاف لافتی شمشیر کیست؟[۲]

۱۹۳ـ نماز، معراج علی 7

جنگ احد که بنام کوهی اســـت نزدیک مدینه، در ســـال ســـوم هجری روی داد و هفتاد تن از مســـلمانان نیز در آن به شهادت رسیدند، این جنگ بنابر ضبط مورخین روز شنبه هفتم شـــوال رخ داده در این جنگ تیری بر پای حضرت امیر علی 7 خورد.[۳] بعد از جنگ هر چه می‌کردند به علت ناراحتی شدید امام نمی‌توانستند تیر را از پای حضرت خارج نمایند تا این‌که منتظر شـــدند حضرت وارد نماز شـــود، در حین اقامه نماز تیر را از پای حضرت خارج کردند بعد از نماز حضرت دید درد زخم کمتر شـــده است و محل نماز خون آلوده شـــده اســـت بعد متوجه شد که تیر از پای او خارج شده است. سپس حضرت فرمود: بخالق الاکبر من متوجه خارج شـــدن تیر نشـــدم.[٤] و در روایتی آمده که حضرت امیرالمؤمنین 7 داخل نماز می‌شـــد «انه کان اذا دخل الصلاة کان کّانهُ نباء ثابت او عمود قائم لا یتحرك...» یعنی: او مثل بنایی ثابت و استوار و بدون تحرك بود و از بس بی‌حرکت بود که گاهی مرغی بر پشـــت مبارك آن حضرت می‌نشست در نقل دیگر آمده است که از کنیز حضرت علی 7 پرســـیدند که نماز علی 7 در ماه رمضان چگونه بود؟ او گفت:

---

۱. *بحارالانوار*، ج۲۰، ص۷۰.

۲. احمد عزیزی.

۳. این داستان طبق نقلی در صفین رخ داده که تیر را به دستور امام حسن 7 در حین نماز از پای حضرت خارج می‌نمایند ولی مرحوم فیض در جلد اول *محجة‌البیضاء* پیشـــنهاد قضیه خـــارج کردن تیر را به حضرت زهرا 3 نسبت داده است.

۴. *حدیقة الحقیقة*، ص۱۴۰؛ *ارشاد القلوب*، ج۲، ص۲۱۷.

نماز در نزد علی 7 در رمضان و شـــوال یکسان بود او تمام شب‌ها را به عبادت خداوند احیاء می‌داشت.[1]

۱۹۴- شیفته خدا

پیامبر اسلام 9 در پاسخ به کسانی که نزد ایشان از تندی‌های علی 7 اظهار ناراحتی می‌کردند می‌فرمود: علی را سرزنش نکنید زیرا او شیفته خداست ابودردا می‌گوید: روزی در یکی از نخلســـتان‌های اطراف مدینه جسد علی 7 را دیدم که مانند چوب خشک بر زمین افتاده اســـت. او به خیال این‌که حضرت علی 7 از دنیا رفته است برای خبر دادن واقعه به خانه آن حضرت آمد و به حضرت فاطمه‌زهرا 3 درگذشت همسرش را تسلیت گفت: فاطمه‌زهرا 3 فرمود: پسر عموی من نمرده است.

بلکه در حال عبادت از خوف خدا غش کرده اســـت و این حال برای او بســـیار اتفاق می‌افتد.[2]

۱۹۵- ما رجعت می‌کنیم

جابربن‌عبدالله می‌گوید: حضرت رسول اکرم 9 در سال حجة‌الوداع در منی خطبه‌ای خواندند و متذکر شدند که خداوند متعال فرموده بعد از تو ای پیغمبر 7 جمعیتی به کفر بر می‌گردند و عده‌ای را نیز گردن می‌زنند، ای مردم آگاه باشـــید بخدا سوگند به جبران این کارهای زشت که از آنان سر می‌زند ما هم در عالم رجعت بازگشت می‌کنیم و گردن آن‌ها را خواهیم زد، آن‌گاه آن حضرت با حالی محزون به حضرت علی 7 توجه نموده و فرمودند: یاعلی! شما را نیز می‌کشند.[3]

۱۹۶- جان دادن کافر

مرحـــوم کلینی در کتـــاب کافی روایتی از امام صادق 7 نقـــل می‌کند که فرمودند: علی‌بن‌ابیطالب 7 یک روز دچار درد چشـــم شـــد. پیغمبر 7 وقتی آمدند از علی عیادت

---

۱. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۱۴؛ ج ۴۱، ص۷۱.
۲. *لطایف الابرار*، ص۱۷.
۳. *اکسیر اعظم*، ج۲، ص۹۳۳.

کنند دیدند علی 7 از شـــدت درد فریاد می‌کشد، پیامبر خدا 9 فرمودند: یاعلی! جزع و فزع می‌کنی؟ آیا واقعاً درد تو بسیار شدید است؟ علی 7 عرض کرد: یا رسول الله 9 تا به حال چنین دردی نداشته‌ام. پیغمبر 9 فرمودند: یاعلی! وقتی که ملک‌الموت می‌آید تا جان انســـان کافری را بگیرد سفودی (مثل سیخ کباب) در دست دارد و بوسیله آن جان او را می‌گیـــرد و این قبض روح آن چنان دردناک اســـت که کافر فریاد می‌زند. حضرت علی 7 همین که این را شـــنید از بســـتر خود برخاست و گفت: یا رسول الله 9 یک بار دیگر هم این مطلب را بگویید، چون آنقدر از شـــنیدن آن وحشـــت کردم که درد چشم خـــودم را فراموش کردم. بعد گفت: یا رســـول‌الله 9 آیا این اختصاص به کافران دارد یا بعضی دیگر از امت تو هم اینطور هســـتند؟ پیامبر 9 فرمودند: سه دسته از امت من هم اینطور قبض روح می‌شوند.

۱) کســـی که مســـئولیتی دارد و ظلم می‌کند ۲) گروهی که مال یتیم می‌خورند۳) شاهدی که به دروغ شهادت دهد.[۱]

۱۹۷ـ پدر و پسر در خدمت پیامبر 9

پیامبـــر 9 و مســـلمانان بر اثـــر محاصره اقتصـــادی قریش به مدت ۳ ســـال در شعب‌ابی‌طالب ساکن شدند، ابوطالب 7 فداکاری را به جایی رساند که علاوه بر ساختن برج‌های مخصوصی، جلوگیری از حمله قریش می‌کرد هر شـــب پیامبر 9 را از خوابگاه خـــود بلند می‌کرد و جایگاه دیگری برای اســـتراحت او تهیـــه می‌نمود و فرزند دلبندش علـــی 7 را بجـــای او می‌خوابانید و هنگامی که علی 7 می‌گفت: پـــدر جان من با این وضع بالاخره کشـــته می‌شوم پاســـخ می‌داد: عزیزم بردباری را از دست مده هر زنده‌ای بســـوی مرگ رهسپار است من تو را فدای محمّدبن‌عبدالله 7 نمودم. علی 7 در جواب پدر گفت: پدر جان این کلام من نه به خاطر این بود که از کشته شدن در راه محمّد 7 هراســـی دارم بلکه بخاطر این بود که می‌خواستم بدانی چگونه در برابر تو مطیع و آماده برای یاری احمد 7 هستم. ابوطالب 7 در شعری چنین می‌گوید:

و لقد علمت بان دین محمّد　　　مـن خیر ادیـان الـبرية دینـا

---

۱. *کافي*، ج۳، ص۲۵۳.

یعنی: هر آینه دانسته‌ام که دین محمّد بهترین دینی است که برای بشریت آمده است.[1]

۱۹۸. محمّد 9 تو را بلند کرد جبرئیل 7 زمین نهاد

در جریان فتح مکّه در سال هفت هجری داخل کعبه پر از بت‌های مشرکان بود. پیامبر 9 به همراه علی 7 همه آن بت‌ها را شکسته و از درون کعبه بیرون ریختند در بام کعبه بت بزرگی قرار داشت که دست کسی به آن نمی‌رسید و لازم بود که علی 7 پاهای خود را بر شانه پیامبر 7 بگذارد. پیامبر 9 به علی 7 فرمود: آیا این بت را نمی‌نگری؟ علی 7 عرض کرد: چرا می‌بینم. پیامبر 9 دو دست خود را بر دو ساق پای علی 7 نهاد و او را آنچنان بلند کرد که زیر بغل پیامبر 9 پیدا شد، آن‌گاه فرمود: ای علی 7 چه می‌بینی؟ علی 7 گفت: خداوند به خاطر تو مرا اکنون در مقامی قرار داده که احساس می‌کنم اگر بخواهم می‌توانم بر صفحه آسمان دست یابم و دستم را به ستاره‌های آسمان برسانم. آن‌گاه علی 7 به فرمان پیامبر 9 آن بت بزرگ را از جای کند و به دست گرفت و به زمین انداخت در این هنگام پیامبر 9 از جای خود به کنار رفت و علی 7 از بالا به زمین افتاد و خندید. پیامبر 9 فرمود: ای علی! چرا می‌خندی علی 7 عرض کرد: از بالای کعبه افتادم و هیچ آسیبی ندیدم. پیامبر 9 فرمود: چگونه به تو آسیب برسد با این‌که محمّد 9 تو را از زمین بلند کرد و جبرئیل تو را از بالا بر زمین نهاد.[2]

۱۹۹. مشرک حنین زیر شمشیر علی 7

در جریان جنگ حنین که در سال هشتم هجرت در سرزمین حنین بین مکّه و طائف واقع شد قبیله هوازن اجتماع کردند و آنچنان سپاه اسلام را غافلگیر نمودند که همه گریختند و فقط هشت یا نه نفر همراه پیامبر 9 بودند که از جمله آن‌ها علی 7 بود یک حرکت عجیب از ناحیه علی 7 ورق این جنگ را برگردانید و آن این بود که قهرمانی غول پیکر بی‌باک از سپاه دشمن به نام ابوجَرْوَل به میدان آمده بود او پرچم سیاهی بر سر

۱. *تفسیر نمونه / شرح نهج البلاغه ابن‌ابي‌الحديد*، ج ۱۴، ص۵۵.
۲. *مناقب ابن مغازلي شافعي*، ص۲۰۲.

نیزه خود بسته بود و سوار بر شتری سرخ در پیشاپیش سپاه کفر بر سپاه اسلام می‌تاخت و مســـلمانان را می‌کشت و پرچم خود را لحظه به لحظه به علامت پیروزی بلند می‌کرد و تمام چشم‌ها به او متوجه بود، او در میدان چنین رجزی می‌خواند:

انا ابو جرول لابـراح حتی نبیح القوم او نباح

«من ابوجَرْوَل هستم که امروز از پای نمی‌نشینم مگر این‌که از حریم خود دفاع کرده و دشمن را از پای درآورم.»

حضــرت علی 7 وقتی که او را در آن حال دیـــد، در کمین او قرار گرفت و در یک حمله نخســـت آنچنان ضربه‌ای به شـــتر او زد که ابوجَرْوَل از بالای شتر به زمین افتاد، ضربت بعدی علی 7 او را در خون خود غلطانید در حالی که امام، چنین رجز می‌خواند:

قد علم القوم لدی الصباح انی لـدی الهیجأ ذو نضاح

«مردم همیشـــه می‌دانند که من در هنگامه چکاچک شمشیرها آن چه را که شایسته خلوص و حق آن است ادا می‌کنم»

با هلاکت او روحیه دشـــمنان تضعیف شد. عباس عموی پیامبر 9 به دستور ایشان از فرصت اســـتفاده کرد و فریاد زد مسلمانان بازگردید که فرصت خوبی است. مسلمانان برگشـــته و دشـــمن را تار و مار کردند. آری ضربت امام علی 7 آنچنان کارساز بود که فضل‌بن‌عباس می‌گفت: ضربت علی 7 همیشـــه بکر بود یعنی نیاز به ضربت دوم ندارد با همان ضربت اول او پیروز می‌شد.[۱]

۲۰۰ـ هدایتگر راستی

هنگامی‌که پیامبر 9 می‌خواست علی 7 را برای داوری به سوی مردم یمن بفرستد. حضـــرت علی 7 عرض کرد: یا رســـول الله 9 آیا می‌خواهی مرا به ســـوی یمن برای داوری و قضاوت بفرستی با این‌که من جوانی هستم که به همه داوری‌ها آگاهی ندارم؟ پیامبر اســـلام 9 به علی 7 فرمود: نزدیک بیا، او نزدیک رسول‌خدا 9 شد. پیامبر 9 دست خود را بر سینه علی گذارد و گفت: خدایا دل علی 7 را راهنمایی کن و زبانش را استوار فرما.

علی 7 می‌فرماید: پس از این دعای پیامبر 9 (آنچنان در داوری‌ها قوی شـــدم که)

۱. *کشف الغمه*، ج۱، ص۲۹۷.

سوگند به خدا در هیچ داوری بین دو نفر شک نکردم «**فوالذی نفسی بیده ما شککت فی قضأ اثنین.**»[1]

۲۰۱ ـ روح متحد

شخصی بنام عمروبن‌شاس در یمن همراه علی 7 بود. او پیش خود توهم کرده بود که علی 7 در موردی به او بی‌مهری کرده. لذا هنگامی‌که به مدینه آمد به هر کس می‌رسید می‌گفت: علی 7 به من جفا کرد، تا این‌که روزی به مسجد مدینه آمد و در حضور رسول‌خدا 9 که در آنجا بود نشست. وقتی که رسول‌خدا 9 او را دید به او فرمود: ای عمروبن‌شاس مرا آزار دادی. عمرو گفت: **انا لله و انا الیه راجعون.** پناه می‌برم به خدا و پناه می‌برم از این که رسول‌خدا 9 را آزرده باشم. پیامبر 9 فرمود: **من آذی علیا فقد آذانی** کسی که علی را بیازارد مرا آزرده است...[2]

۲۰۲ـ چهار اسب یمنی

هنگامی‌که حضرت علی 7 از مأموریت یمن به مدینه بازگشت به حضرت رسول‌خدا 9 رسید چهار اسبی را که همراه خود آورده بود به پیامبر 9 اهدا نمود. پیامبر 9 به علی 7 فرمود: آن‌ها را با ذکر نامشان برای من مشخص کن. علی 7 فرمود: آن‌ها دارای رنگ‌های مختلف هستند. پیامبر 9 فرمود: آیا در میان آن‌ها اسبی هست که پیشانی و زانوها و پاهایش سفید باشد؟ علی 7 عرض کرد: آری. یکی از آن‌ها سرخ رنگ متمایل به زرد است و پیشانی و زانوها و پاهایش سفید می‌باشد. پیامبر 9 فرمود: آن را برای من نگهدار. علی 7 عرض کرد: دو رأس آن‌ها قرمز تیره رنگ هستند و همان سفیدی پیشانی و زانوها و پاها را نیز دارند. پیامبر 9 فرمود: آن‌ها را به دو پسرت بده. علی 7 عرض کرد چهارمی آن‌ها اسب یک رنگ، سیاه است. پیامبر 9 فرمود: آن را بفروش و پول آن را در مخارج زندگی خود صرف کن...[3]

---

۱. *اعلام الوری*، ص۱۳۷.
۲. *اعلام الوری*، ص۱۳۷.
۳. *فروع کافی*.

۲۰۳. میر میدان جانبازی

در آغاز جنگ احد، طلحةبن‌ابی‌طلحه از قبیله بنی‌عبدالدار نخستین پرچمدار دشمن بود که به میدان آمد و مبارز طلبید، او در شجاعت آنگونه بود که به قوچ گردان دشمن نامیده می‌شد. امام علی 7 در برابر او رفت ولی او شمشیری به سوی علی 7 فرود آورد. علی 7 آن را با سپرش رد کرد و سپس با شمشیر بر دو ران پای او زد که هر دو آن‌ها قطع گردید و به هلاکت رسید، بعد از او برادرش ابوسعیدبن‌ابی‌طلحة پرچم کفر را برداشت و به میدان آمد. علی 7 او را نیز کشت، بعد از او عثمان‌بن‌ابی‌طلحه پرچم کفر را بدست گرفت و به میدان آمد. علی 7 او را نیز کشت، بعد حرث‌بن‌ابی‌طلحه به میدان آمد. علی 7 او را نیز به هلاکت رساند، بعد از او ابوعزیزبن‌عثمان به میدان تاخت، علی 7 او را نیز به خاک سیاه مرگ انداخت بعد از او عبدالله‌بن‌ابی‌جمیله و سپس ارطاةبن‌شرجیل به میدان آمدند که جملگی بدست شیر خدا حیدر کرار 7 کشته شدند و در آخر غلام این قبیله (بنی‌عبدالدار) بنام صواب به میدان آمد. علی 7 اول دست راست او را قطع کرد تا این‌که پرچمش به زمین افتاد او پرچم را به دست چپ خود گرفت، علی 7 دست چپش را نیز جدا کرد. صواب با همان دست‌های بریده پرچم را به خود چسبانید و گفت: ای قبیله بنی‌عبدالدار آیا حقی را که بر من داشتید ادا کردم؟ علی 7 هم ضربتی بر فرق سرش زد، او نیز به پرچمداران ملحد قبلی ملحق شد. در این هنگام دختر عبقر حارثیه پرچم را برداشت و به میدان آمد که از این پس بود که جنگ بصورت دست جمعی و گروهی شروع شد. لذا در ابتدای جنگ احد دلاوری‌های علی 7 آن چنان بر دشمن ضربه وارد ساخت که صدای گریه زنان دشمن از همه جا به گوش می‌رسید.[1]

۲۰۴. مسلمانی مردم یمن

سال دهم هجرت بود. هنوز مردم یمن در بت‌پرستی باقی بودند و به اسلام نگرویده بودند. پیامبر 9 خالدبن‌ولید را با جمعی از مسلمانان از جمله براءبن‌عازب به یمن فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت کنند، خالد با همراهان خود مدت شش ماه در یمن بود ولی از مردم آن‌ها حتی یک نفر هم مسلمان نشده بود، این خبر به پیامبر 9 رسید. آن حضرت رنجیده خاطر شد هماندم علی 7 را به حضور طلبید و به او فرمود: به سوی

۱. *کحل البصر*، ص۸۸.

یمن برو و خالد و همراهانش را به مدینه بفرستت و اگر کسی از همراهان خالد خواست به دنبال تو باشد از او جلوگیری نکن. علی 7 به یمن رفت خالد و همراهانش را به مدینه فرستاد ولی چند نفر از جمله براءبن‌عازب با علی 7 در یمن ماند. براء می‌گوید: وقتی که ما همراه علی 7 به ابتداء یمن رسیدیم مردم یمن از ورود علی 7 باخبر شدند. نزد آن حضرت اجتماع کردند. امام علی 7 نماز صبح را به جماعت خواند، و بعد از نماز سخنرانی کرد. سپس نامه رسول‌خدا 9 به مردم یمن را برای آن‌ها خواند، آن‌ها چنان شیفته کلام بلند علی 7 شدند که همان روز قبیله همدان که جمعیتشان از همه قبایل یمن بیشتر بود مسلمان شدند علی 7 این خبر مسرت بخش را در ضمن نامه‌ای به پیامبر 9 گزارش داد. پیامبر 9 وقتی خبر را شنید بسیار شاد شده و سجده شکر بجای آورد. سپس برخاست و فرمود: سلام و درود بر قبیله همدان. بعد از آن قبیله سایر قبائل نیز پیاپی آمدند و مسلمان شدند.[1]

۲۰۵. علی 7 راهنمای ابوذر

به ابوذر خبر رسید که در مکّه مردی برخاسته و ادعای پیامبری می‌کند و مردم را از بت‌پرستی بر حذر می‌دارد و به خدای واحد دعوت می‌کند. ابوذر برادرش انیس را خواست و به او گفت: به مکّه برو و در این مورد برای من خبر بیاور، انیس برادر ابوذر به مکّه مسافرت کرد و پیامبر 9 را از نزدیک ملاقات نمود و سخنان آن حضرت را شنید، سپس او به نزد ابوذر برگشت و گفت: او شخصی است که به نیکی‌ها امر می‌کند و از بدی‌ها نهی می‌نماید، و مردم را به صفات نیک اخلاقی دعوت می‌نماید. ابوذر با این چند جمله قانع نشد و به برادرش گفت: سخنی که دلم را آرام کند برایم نیاوردی. سپس خود راهی مکّه شد ابوذر وارد مکّه شد تصمیم داشت شبانه خدمت پیامبر 9 برسد، لذا شب کنار کعبه آمد تا همانجا استراحت کند این مسافر غریب ناگهان دید مرد ناشناسی (علی 7) به آنجا آمد و پرسید: این مرد (اشاره به ابوذر) کیست؟ گفتند: مردی از دودمان غفار است. علی 7 فرمود: برخیز و به خانه خودت بیا. ابوذر برخاست و بی‌آن‌که در راه با کسی تماس بگیرد و هدفش را بگوید آن شب مهمان علی 7 شد. صبح برخاست و از خانه علی 7 بیرون آمد و کنار کعبه رفت و همانجا بود تا شب شد، باز علی 7 نزد او

۱. *بحارألانوار*، ج۲۱، ص۲۶۳.

آمد و او را به خانه خود دعوت کرد و این موضوع تا سه شب تکرار شد ولی ابوذر با کسی تماس نمی‌گرفت و مقصود خود را نیز پنهان می‌کرد و روز سوم علی 7 به ابوذر فرمود: اگر خود را معرفی کنی و علت مســافرت خود را بگویی قطعاً به کسی نخواهم گفت، و اســرار تو را می‌پوشانم. ابوذر هدف و ماجرای مسافرت خود را به علی 7 گفت: او گفت می‌خواهــم پیامبر 9 را ببینم. علی 7 فرمود: من صبح بــه طرف منزل او (پیامبر 9) می‌روم تو نیز به دنبال من بیا هر جا که احســاس خطر کردم از راه رفتن خود می‌کاهم و گویی برای حاجتی می‌خواهم به کناری بروم ولی اگر احســاس خطر نکردم پشت سر من بیا و در هر خانه‌ای که وارد شــدم تو نیز وارد شو. همین برنامه و طرح علی 7 اجرا شد و ابوذر بدون پیش آمد خطری به دنبال علی 7 به راه افتاد و وارد خانه‌ای شد که در آنجا رسول‌خدا 9 را ملاقات نمود، ابوذر بعد از ملاقات با پیامبر 9 همان لحظه مسلمان شــد، و پیامبر 9 به ابوذر فرمود: در مکّه توقف نکن و به ســوی قبیله خود برو و دعوت مرا به گوش آنان برسان و همانجا باش تا پیام من به تو برسد. ابوذر عرض کرد: سوگند به خدایی که جانم در دست او است در برابر مردم مکّه با آواز بلند اظهار اسلام می‌کنم. ابوذر برخاســت و به کنار کعبه آمد و فریاد زد: **(اشهد ان لا اله الا الله و ان محمّدا عبده و رسوله)** مشــرکان به او حمله کردند و آنقدر او را زدند که بیهوش به زمین افتاد عباس عموی پیامبر 9 آمد و جلوی آن‌ها را گرفت و آن‌ها را از این کار نهی کرد...[۱]

۲۰۶. همسری وفادار

روزی حضرت زهرا 3 بیمار و بستری شد. حضرت علی 7 به بالین او آمد و گفت: چه میل‌داری تا برایت فراهم کنم؟ فاطمه 3 نمی‌خواست که شوهرش را به زحمت اندازد در پاسخ گفت: من از شما چیزی نمی‌خواهم. حضرت علی 7 اصرار کرد. فاطمه 3 گفت: ای پســر عمو، پدرم به من ســفارش کرده که هرگز چیزی از شوهرت درخواست نکن. مبادا او نداشته باشد و در برابر درخواست تو شرمنده شود. علی 7 فرمود: ای فاطمه 3 به حق من، هر چه میل داری بگو. فاطمه 3 گفت: اکنون که مرا سوگند دادی اگر اناری برایم فراهم کنی خوب است. حضرت علی 7 برخاست و برای فراهم نمودن انار از خانه بیرون رفت و با بعضی از مسلمانان روبرو شد و از آن‌ها پرسید، انار در کجا پیدا می‌شود؟

---

۱. *الغدیر*، ج۶، ص۳۰۹.

آن‌ها عرض کردند فصل انار گذشته ولی چند روز قبل شمعون یهودی چند انار از طائف آورده است. حضرت علی 7 به در خانه شمعون رفت و در خانه او را زد. شمعون از خانه بیرون آمد وقتی که چشـــمش به علی افتاد از علت آمدن آن حضرت به آنجا پرســـید؟ علـــی 7 ماجرا را گفت و افزود که برای خریداری انار آمده‌ام. شـــمعون گفت چیزی از انارها باقی نمانده اســـت همه را فروخته‌ام. حضرت فرمود: شاید یک انار باقی‌مانده و تو اطلاع نداری. شـــمعون گفت: من از خانه خود اطلاع دارم و می‌دانم که اکنون اناری در خانه نیســـت همسر شمعون در پشت در بود سخن آن‌ها را شنید و به شوهرش شمعون گفت: من یک انار را برای خودم برداشته بودم و در زیر برگ‌ها پنهان کردم و تو اطلاع از آن نـــداری، آن‌گاه رفـــت و انار را آورد و به علـــی 7 داد. آن حضرت چهار درهم به شمعون داد. شـــمعون گفت: قیمتش نیم درهم است. امام علی 7 فرمود: همسرت این انار را برای خود ذخیره کرده بود تا روزی از آن نفع بیشـــتری ببرد. نیم درهم مال تو و سه درهم و نیم هم مال همسرت. در برگشت، علی 7 صدای ناله درمانده‌ای را شنید به دنبال صدا رفت. دید مردی غریب و بیمار و نابینایی در خرابه‌ای بدون سرپرســـت و غذا روی زمین خوابیده است. حضرت علی 7 در بالین او نشست و سر او را به دامن گرفت و از او پرســـید تو کیســـتی؟ و از کدام قبیله‌ای! و چند روز است در اینجا بیمار می‌باشی؟ او گفت: ای جوان صالح من از اهالی مدائن (ایران) می‌باشـــم در آنجا به بدهکاری بسیار مبتلا شدم ناگزیر ســـوار بر کشتی شدم و با خود گفتم خود را به مولایم امیرمؤمنان 7 می‌رسانم شاید آن حضرت چاره کار مرا بنماید و قرض‌هایم را ادا کند. جوان نمی‌دانست ســـرش بر زانوی علی 7 است، علی 7 فرمود: من یک انار برای بیمار عزیزم به دست آورده‌ام ولـــی تو را محروم نمی‌کنـــم و نصفش را به تو می‌دهم آن حضرت آن انار را دو نصف کرد و نصف آن را کم‌کم در دهان آن جوان بیمار گذاشت تا تمام شد بیمار جوان گفت: اگر مرحمت فرمایی نصف دیگرش را نیز به من بخورانی، چه بســـا حال من خوب شـــود! حضرت علی 7 نیم دیگر انار را نیز کم‌کم به دهان بیمار گذاشـــت تا تمام شد، آن‌گاه علی 7 با دست خالی به خانه خود بازگشت در حالی که از شدت حیا غرق در فکر بود که چگونه با دست خالی به خانه بازگردد آهسته آهسته تا نزدیک خانه آمد و حیا کرد وارد خانه شود، ولی به درون خانهٔ خود نگاه کرد، تا ببیند فاطمه 3 خواب است یا بیدار، دید فاطمه 3 تکیه کرده و طبقی از انار در پیش روی او است و میل می‌فرماید: حضرت

علی 7 بسیار خوشحال شد و وارد خانه شد و دید که این انار مربوط به این عالم نیست (بلکه از بهشت آمده) پرسید، این انار را چه کسی اینجا آورد؟ فاطمه 3 گفت: ای پسر عمو وقتی که تشریف بردی چندان طول نکشید که نشانه سلامتی را در خود یافتم ناگاه صدای در به گوشم رسید فضه خادمه رفت و در را گشود مردی را پشت در دید، که طبق انار را داد و گفت: این طبق انار را امیرمؤمنان علی 7 برای فاطمه 3 فرستاده است.[۱]

۲۰۷. غذایی آماده

علی 7 می‌فرماید: سه روز می‌گذشت و ما در خانه خود غذایی برای خوردن نداشتیم. رسول‌خدا 9 به خانه ما آمد و فرمود: ای علی! خوراکی نزد خود دارید؟ عرض کردم به خدایی که شما را گرامی داشته و به رسالت خویش برگزیده، اکنون سه روز است که خود و همسر و فرزندانم با گرسنگی سر کرده‌ایم پس رسول‌خدا 9 به دخترش زهرا 3 فرمود: به میان اتاق (دیگر) برود شاید چیزی را برای خوردن بیابد. فاطمه 3 گفت: یا رسول‌الله! من الان از آن اتاق بیرون آمده‌ام (خوراکی در آنجا وجود ندارد) من به پیامبر 9 عرض کردم: اگر اجازه دهید من داخل اتاق شوم. حضرت فرمود: به اذن خداوند داخل شو. همین که من وارد اتاق شدم طبقی دیدم که در آن طبق، خرمای تازه و ظرفی از غذا در کنار آن قرار دارد، غذا را برداشته نزد رسول‌خدا 9 آوردم حضرت فرمود: آیا آورنده غذا را دیدی؟ گفتم: بله. فرمود او را برایم وصف کن. عرض کردم، رنگ‌های سرخ و سبز و زرد در برابر دیدگانم ظاهر شد. حضرت فرمود این‌ها خطوط پر جبرئیل است که با در و یاقوت و جواهر تزیین شده است...[۲]

۲۰۸. ابراهیم فرزند رسول‌خدا 9

علی 7 می‌فرماید: ابراهیم کودک شیرخوار رسول‌خدا 9 در حالی که بیش از هیجده‌ماه نداشت از دنیا رفت و پدر را در عزای خود نشاند. رسول‌خدا 9 از من خواست تا به کار غسل و تجهیز او بپردازم، رسول‌خدا 9 نیز او را در کفن پیچید و حنوطش کرد. سپس فرمود: تو پیکر کودک را بگیر و به قبرستان ببر. علی 7 می‌فرماید: جنازه را به

---

۱. *ریاحین الشریعه*، ج۱، ص۱۴۲.
۲. *خصال*، ص۶۹۸.

همراه عده‌ای به قبرستان بقیع آوردم، حضرت بر او نماز گزارد. سپس نزدیک قبر آمد و به من فرمود: تا درون قبر روم، من در قبر رفتم و حضرت پیکر طفل خود را به دستم داد در همین حال که جنازه کودکش را به قبر سرازیر می‌کرد سرشک اشک از دیدگان مبارکش باریدن گرفت از گریه رسول‌خدا 9 مسلمانان هم به گریه افتادند زن و مرد همه گریستند ولی صدای مردها بر زن‌ها غلبه داشت لحظاتی به همین منوال گذشت و مردم همچنان می‌گریستند، تا این‌که رسول‌خدا 9 از مردم خواست تا ساکت شوند سپس خطاب به فرزندش فرمود: هر چند دیدگان اشک بار است و دل از فراغت می‌سوزد اما هرگز سخنی که موجب خشم و غضب خداوند شود نخواهیم گفت ما در سوگ تو نشسته‌ایم و از فقدان تو بسی اندوه در دل داریم...[1]

۲۰۹ـ آیه تطهیر

علی 7 می‌فرماید: روزی که این آیه نازل شد (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا).

رسول‌خدا 9 و من و فاطمه 3 و حسن 7 و حسین 7 را در میان عبایی جمع کرده بود، در آن جمع جزء این پنج تن احدی حضور نداشت. رسول اکرم 9 همانجا دست به نیایش برداشت و گفت: خداوندا! «اینان عزیزان من و خویشان و نزدیکان منند پس آنان را از هر رجس و پلیدی دور گردان و آنان را در نهایت پاکی و طهارت قرار ده» ام‌سلمه همسر رسول‌خدا 9 که حاضر بود و می‌شنید، نزدیک آمد و از حضرت پرسید آیا من هم جزو این جمع هستم؟ حضرت فرمود: تو بر خیر و نیکی هستی، اما آیهٔ شریفه مشمول تو نیست بلکه فقط من و برادرم علی 7 و فاطمه 3 و حسن 7 و حسین 7 مصداق آیه هستیم و جز ما نه فرزند دیگر از نسل حسین 7 در شمار اهل‌البیت خواهند بود.[2]

۲۱۰ـ بهترین خوبی‌ها

علی 7 می‌فرماید: بین من و عباس و عمر بحث در این موضوع بود که بهترین خوبی‌ها کدام است؟ من گفتم: بهترین خوبی‌ها آن است که در پرده و پنهان از همه

---
۱. *مستدرک*، ج۲، ص۴۶۰.
۲. *بحارألانوار*، ج۳۳، ص۱۴۹.

انجـــام گیرد. عباس گفت: بهترین خوبی‌ها آن اســـت که کار خوب در چشـــم صاحبش کوچک باشـــد و از آفت عجب محفوظ بماند، عمر عقیده داشت بهترین صفت در میان خوبی‌ها آنســـت که با ســـرعت صورت بگیرد، در این بین رسول‌خدا 9 بر ما وارد شد و فرمود: در میان خوبی‌ها آن‌که از همه بهتر است آن است که هر سه صفت را دارا باشد، یعنـــی: هم پنهانی و دور از انظار و هم کوچـــک در دید عامل و برهنه از عجب و هم با سرعت و شتاب تحقق پذیرد.[۱]

۲۱۱. رحمت الهی آمد

علی 7 می‌فرماید: روزی رسول‌خدا 9 در مسجد قبا نشسته بود و جمعی از اصحاب گرد او حلقه زده بودند در این حال وارد مســـجد شدم، تا نگاه رسول‌خدا 9 به من افتاد چهره‌اش شـــکفته شد و خنده بر لب‌هایش نشست به طوری که سفیدی دندان‌هایش را دیدم. ســـپس فرمود: علی! نزد من بیا. علی! نزدیکتر بیا و پیوســـته از من می‌خواست تا هر چه بیشـــتر به او نزدیک شـــوم من هم آنقدر پیش رفتم تا این‌که زانوهایم به زانوی مبارک او چسبید. سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: ای گروه اصحاب با آمدن برادرم علی‌بن‌ابیطالب 7 لطف و رحمت الهی شامل جان شما گشته است علی 7 از من است و من از علی‌ام. جان او جان من و سرشت او از سرشت من است.[۲]

۲۱۲. کفواً احد

شخصی از امام علی 7 پرسید: یا علی! آیا خداوند متعال موصوف به مکان می شود آیا می توانیم بگوئیم خداوند در مکانی وجود دارد؟

حضرت فرمود: خداوند منزه از آن است. (سبحان الله).

پرسید: پس چرا خداوند پیامبر خود را به آسمان برد؟

امـــام فرمود: تا به او ملکوت آســـمان ها و عجایـــب آن را و مخلوقات بزرگ خود را نشان دهد.

پرســـید: پس مقصود از این آیه چیست که فرمود: ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین

---

۱. *نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد*، ج۲۰، ص۲۷۰.

۲. *غاية المرام*، ص۲۹۳.

او ادنی (سپس نزدیک آمد و بر او نازل گردید به نزدیکی دو کمان یا نزدیک تر از آن).

امام فرمود:

مقصود از فاعل «دنی» رسول خدا 9 است چه آن که حضرت نزدیک به حجاب‌های نور شــده و ملکوت آســمان‌ها را دید ســپس سرازیر شــده و از پائین به ملکوت زمین نگریسته به قدری خود را نزدیک زمین دید که گویا قاب قوسین او ادنی یعنی خود را به نزدیکی دو کمان یا نزدیک تر از آن نسبت به زمین مشاهده فرمود.[1]

۲۱۳. دست من و تو یکی ست

علی 7 می‌فرماید: روزی رســول‌خدا 9 از من خواســت که دست خود را بر پستان گوسفندی که شیر آن خشک شده بود بکشم تا بدان وسیله شیر در پستان حیوان آید، به رســول‌خدا 9 عرض کردم: یا رسول‌الله 9 شما چنین کنید که این کار از شما سزاوارتر است حضرت فرمود: ای علی 7 کار تو کار من است. آن‌گاه من دست خود را بر پستان آن حیوان کشــیدم فوراً شیر در رگ‌های پستان گوسفند جریان یافت. قدری از شیر آن دوشــیدم و حضرت میل فرمود: در این بین پیر زنی سر رسید که اظهار تشنگی می‌کرد از همان شیر او را هم سیراب کردم. آن‌گاه رسول‌خدا 9 به من فرمود: من در مقام دعا از خدای متعال خواسته‌ام که دست تو را مبارک گرداند و خدا نیز چنین کرده است.[2]

۲۱۴. فاتح فدک

پس از جنگ خیبر که به کشــته شــدن نود و ســه نفر از یهودیان و پانزده نفر از مسلمانان خاتمه یافت پیامبر 9 خبر بازگشت جعفربن‌ابیطالب از حبشه را دریافت کرد و فرمود: نمی‌دانم به خاطر کدام یک از این دو خوشحال باشم، به بازگشت جعفر یا به فتح خیبر. با فتح خیبر[3] ضربه بزرگی بر پیکر یهودیان آن منطقه وارد شد. لذا رسول‌خدا 9 به محض فراغت از یهودیان خیبر، حضرت علی 7 را با گروهی از مســلمانان نزد یهودیان فدک فرســتاد (فدک محلی بود در حجــاز در نزدیکی خیبر که فاصله آن تا مدینه دو یا

۱. *علل الشرایع نوشته مرحوم صدوق*، ج ۱، ص ۴۴۹.
۲. *خصال*، ص۶۸۸.
۳. *بحارألانوار*، ج۲۱، ص۲۲.

ســه روز بود) که اســلام آورند یا جزیه بپردازند و یا آماده جنگ باشند، یهودیان فدک که در جریان شکســت یهودیان خیبر قرار گرفته بودند، صلح را بر اسارت و قتل ترجیح داده حاضر شــدند که جزیه پرداخت نمایند تا در سرزمین خود بمانند و چون فدک بدون درگیری توســط علی 7 تسلیم شد، خالصه رســول‌خدا 9 گردید، و آن حضرت طبق روایات فراوان و به امر خداوند آن را به دخترش فاطمه 3 بخشــید، که در عصر خلیفه اول غاصبانه از حضرتش گرفته شد.[۱]

۲۱۵. جنگ تبوک و جانشینی علی 7

علی رغم کارشکنی‌ها و تبلیغات سوء منافقان، رسول‌خدا 9 علی 7 را جانشین خود در مدینه ســاخت و در ماه رجب سال نهم هجری به همراه سپاهی عظیم، راه پرمشقت شــمال را در پیش گرفت علت انتخاب علی 7 برای جانشینی در مدینه بر اساس آنچه در منابع تاریخی آمده اســت.[۲] این بود که پیامبر 9 از ســوء نیت اعراب و بســیاری از مردم مکّه که با آنان جنگیده و خون بستگانشــان را ریخته بود و منافقان مدینه که به بهانه‌هایی از شــرکت در این نبرد ســرباز زده بودند مطلع بود، و بیم آن می‌رفت که این عناصر از غیبت طولانی پیامبر 9 و دیگر مســلمانان استفاده کنند و به مدینه بتازند، لذا وجود امیرمؤمنان 7 در مدینه همچون خود پیامبر 9 عامل مهمی‌در ترساندن دشمنان و پاســداری از مرکز حکومت اسلامی بود، از این رو پیامبر 9 به هنگام معرفی حضرت علی 7 به جانشین خود فرمود:

«ان المدینة لا تصلح الا بی اوبک مدینــه جــز با وجود من یا تو اصلاح نپذیرد.» یکی از توطئه‌های منافقان که با نقشــهٔ قبلی آن‌ها ریخته شده بود قتل علی 7 و رسول‌خدا 9 بود. لذا صدنفر از آنان در مدینه برای قتل علی 7 و چهارده نفر هم برای قتل پیامبر 9 با ســپاه حرکت کردند. با حرکت سپاه اسلام به سوی تبوک و ماندن علی 7 در مدینه منافقان همه نقشــه‌های خود را نقش بر آب دیدند و دســت به توطئه جوسازی و شایعه پراکنی زدند. امیرمؤمنان 7 با شنیدن سخنان واهی آن‌ها مبنی بر این‌که رسول‌خدا 9 از روی بی‌مهری علی 7 را با خود نبرده است خود را به پیامبر رسانید و جریان را گزارش

۱. *بحارألانوار*، ج۲۱، ص۲۳ / *تفسیر برهان*، ج۲، ص۴۱۴.
۲. *ارشاد*، مرحوم مفید، ص۸۲.

داد. رسول‌خدا 9 فرمود: دروغ می‌گویند بلکه تو را برای نگهداری آنچه پشت سرم هست گذاردم. آیا راضی نیستی نسبت تو به من، همان مقام و منزلت هارون نسبت به موسی باشد؟ جز آن‌که پس از من پیامبری نیست. سپس رسول‌خدا 9 به آن حضرت دستور داد به مدینه بازگردد و جانشین وی در دارالهجرة و خانواده‌اش باشد.[1]

۲۱۶. اتاق‌های بهشت

ابوبصیر می‌گوید: امام صادق 7 از پدران خود از حضرت علی 7 چنین روایت نمود که پیامبر خدا 9 فرمود: در بهشت اتاق‌هایی است که ظاهر آن با باطن آن یکی بوده و درونش از بیرون آن دیده می‌شود. آنجا اقامتگاه فردی از امت من است که دارای این خوبی‌ها باشد. کلامش نیکو باشد و مردم (گرسنه) را اطعام کند و سلام کند و پیوسته روزه‌دار باشد و در شب وقتی چشمان مردم در خواب رفته است او چشم خود را به رحمت پروردگار دوخته و به خواندن نماز مشغول گردد. آن‌گاه فرمود: یاعلی! آیا می‌دانی **«اطابه کلام»** (سخن نیکو) چیست؟ کسی که هر صبح و هر شب ده مرتبه بگوید **سبحان الله و الحمد الله و لا اله الا الله و الله اکبر** (نیکو کلام می‌باشد.) **«اطعام الطعام»** (دادن غذا)، خرجی دادن مرد است به خانواده خود و اما ادامه روزه آن است که انسان در طول ماه رمضان و در هرماه (اول و وسط و آخر ماهای قمری) سه‌روز روزه بگیرد که ثواب روزه تمامی عمر بر او نوشته می‌شود.

«والصلاة باللیل» یعنی ادای نماز در شب و هنگامی‌که مردم در خوابند، پس شخصی که نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد به جماعت بخواند همانند کسی است که تمامی شب را بیدار مانده باشد و«افشای سلام» آن است که از سلام دادن به هیچ یک از مسلمانان بخل نکند.[2]

۲۱۷. تجلی ایثار در مهمانی

مردی خدمت نبی‌اکرم 9 رسید و اظهار گرسنگی نمود، پیامبر 9 او را به خانه همسران خود راهنمایی کرد تا از او پذیرایی شود آن‌ها نیز گفتند: در خانه جز آب چیز

---

۱. *تاریخ طبری*، ج۳، ص۱۳.

۲. *معانی الاخبار*، ج۲، ص۱۱۴ / *امالی صدوق*، مجلس۵۳.

دیگری ندارند. رســول‌خدا 9 رو به اصحاب کرد و فرمود: چه کســی این مهمان را به خانه خود می‌پذیرد؟ علی 7 فرمود: من او را به خانه می‌برم، هر دو به اتفاق روانه منزل آن حضرت شــدند. امیرالمؤمنین 7 آمدن مهمان را به همسر خود فاطمه‌زهرا 3 اطلاع داد و از وضع غذای خانه جویا شد. حضرت فاطمه 3 جواب داد قدری خوراک به اندازه بچه‌ها موجود اســت ولی مهمان را بر خود مقدم می‌داریم حضرت علی 7 فرمود: شما بچه‌ها را خواب کن من نیز چراغ خانه را خاموش می‌کنم (گویاعلی 7 می‌خواهد مهمان به واســطه تاریکی شب آنهم به بهانه خوابیدن بچه‌ها، متوجه کمی‌غذا نشود و با خیالی آســوده غذا بخورد) امیرالمؤمنین 7 بر سفر سفره نشست اما از آن غذا نخورد و مهمان نیز بر اثر تاریکی متوجه غذا نخوردن آن حضرت نشد به هر صورت آن شب سپری شد و مهمان از خوراک خانه علی 7 بهره مند شد لیکن اهل خانه با گرسنگی شب را صبح کردند آن هنگام آیه شریفه «و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة»[۱] نازل گردید.[۲]

۲۱۸. سرور و سالار عرب

عبدالرحمن‌بن‌ابی‌لیلی از امام حســین 7 روایت می‌کند که رســول‌خدا 9 به انس فرمود: علی 7 ، ســید و سرور عرب را بخوان که نزد من بیاید، عرض کرد: یا رسول‌الله! مگر شما سید و سرور عرب نیستید؟ فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و علی 7 سرور و سالار عرب اســت. اَنس علی 7 را فرا خواند چون علی 7 آمد، پیامبر 9 فرمود: ای انس، گروه انصار را نزد من بخوان، چون همه آن‌ها خدمت رسول‌خدا 9 رسیدند. فرمود: ای گروه انصار این علی 7 ســرور و سالار عرب است. پس بپاس دوستی من دوستش دارید و بخاطر گرامی بودن وی نزد من، گرامیش بدارید که آنچه به شــما گفتم مطلبی است که جبرئیل مرا از جانب خداوند به آن مأمور ساخته است.[۳]

۲۱۹. با کسی محشور می‌شوی که دوستش می‌داری

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: روزی امیرالمؤمنین علی 7 دســت حارث همدانی را گرفت

---

۱. سوره حشر، آیه ۸.
۲. *تفسیر نمونه*، ج۲۳، ص۵۱۹.
۳. *امالی شیخ مفید*، ص۵۷.

و فرمود: ای حارث، روزی من از آزار و حسـد قریش و منافقین به رسول‌خدا 9 شکوه کردم رسـول‌خدا 9 دستم را در دست خود گرفت چنانچه من دست تو را گرفته‌ام آنگه فرمود: چون روز قیامت شـود من دست به ریسمان پروردگار زنم و تو ای علی 7 دست به دامان من خواهی زد و اولاد تو دسـت به دامان تو می‌زنند و شـیعیان شما دست به دامان شـما می‌زنند، اکنون بگو ببینـم در آن حال فکر می‌کنی که خدا با پیغمبرش 9 چه خواهد کرد؟ و پیامبرش 9 با وصی خود 7 چه می‌کند؟ حارث آنچه گفتم بپذیر که اندکی اسـت از بسیار (و نمونه‌ای اسـت از خروار) آری تو با کسی محشور می‌شوی که دوستش می‌داری و برای توست تمام اعمالی که برای خود کسب کرده‌ای و این مطلب را سـه بار تکرار فرمود: در این هنگام حارث از جای خود برخاست و در حالی که عبای او به زمین کشـیده می‌شد گفت: از این پس دیگر باک ندارم که مرگ بسوی من آید یا من به سوی مرگ بروم.[1]

۲۲۰ـ امیرالمؤمنین 7 لقب الهی

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: امام باقر 7 از پدرش روایت کرده که جدّ بزرگوارش فرموده است: خداوند جل‌جلاله جبرئیل را به نزد محمّد 9 فرستاد، تا آن حضرت در حال حیات خود برای ولایت علی 7 از مردم شاهد و گواه بگیرد، و پیش از وفات خود حضرتش را به نام امیرالمؤمنین 7 نامگذاری نماید. پیامبر 9 نه نفر از یاران و مشهورین از اصحاب خود را فرا خواند و فرمود: من شـما را فرا خوانده‌ام تا گواهان الهی در روی زمین باشید، خـواه بر گواهی خود پایداری کنید، یا کتمان نموده و از ادای شـهادت خودداری کنید. آن‌گاه فرمود: ای ابابکر برخیز و بر علی 7 بنام امیرالمؤمنین 7 سـلام ده. او گفت: آیا این فرمان خدا و رسول اوست؟ رسول‌خدا 9 فرمود: آری. وی برخاست و بر آن حضرت به عنوان امیرمؤمنان سـلام داد. سپس فرمود: عمر. برخیز و بر علی بنام امیرمؤمنان 7 سـلام کن. عمر گفت: آیا به فرمان خدا و رسولش او را امیرمؤمنان 7 بنامیم؟ حضرت فرمود: آری. او نیز برخاسـت و سلام کرد سپس به مقدادبن‌اسود کندی فرمود: برخیز و به علی 7 بنام امیرمؤمنان 7 سـلام ده، او برخاسـت و سلام داد و سخن آن دو نفر را تکرار کرد. آن‌گاه به ابوذر غفاری فرمود: برخیز و به علی 7 بنام امیرمؤمنان 7 سـلام

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۳.

ده، وی برخاست و ســلام داد، بعد به حذیفه یمانی و عماربن‌یاسر و عبدالله‌بن‌مسعود و بریـــده که از همه آنان جوان تر بود فرمود: برخیز و بر امیرمؤمنان 7 ســلام کن او نیز برخاست و سلام داد.[1] پس از آن رسول‌خدا 9 فرمود: من شما را برای این کار خواندم تا در این زمینه گواهان الهی باشید خواه بر آن پایدار بمانید یا ترک ادای شهادت کنید.[2] در طول تاریخ خلفأ اسلامی خیلی ها این نام خاص امام علی 7 را برخورد نهادند ولی باید دانســت که بر طبق مدارک محکم تاریخی اهل سنت این از القاب اختصاصی خورشید عرش الهی امام‌علی 7 است.

۲۱۲. ابلاغ رسالت

پیامبر 9 بستگان نزدیکش را به خانه ابوطالب 7 دعوت کرد آن‌ها در آن روز حدود چهل‌نفر بودند و از عموهای پیامبر 9 ابوطالب، حمزه و ابولهب حضور داشـــتند. پس از صرف غذا هنگامی که پیامبر 9 می‌خواست وظیفه خود را ابلاغ کند ابولهب با گفته‌های خود زمینه را از میان برد لذا فردای آن روز پیامبر 9 مجدد آن‌ها را دعوت به غذا کرد و بعد از صرف غذا فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا ســوگند هیچ جوانی را در عرب نمی‌شناســم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده‌ام آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شــما آورده‌ام و خداوند به من دســتور داده است که شما را دعوت به این آیین کنم کدامیک از شما مرا در اینکار یاری خواهید کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشید؟

جمعیت همگی ســرباز زدند جز علی 7 که از همه در سن کوچکتر بود، برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا 9 ! من در این راه یاور تو هســتم. پیامبر 9 دست بر گردن علی نهاده و فرمود: این برادر و وصی و جانشین من در بین شما است سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید. جمعیت از جا برخاســتند در حالی که خنده تمسخر آمیزی بر لب داشتند به ابوطالب می‌گفتند: به تو دستور می‌دهد که گوش به فرمان پسرت کنی و از او اطاعت نمایی.[3]

---

۱. در خبر نام نهمین نفر و سلام وی که ظاهراً سلمان فارسی بوده از قلم افتاده است.
۲. *امالی شیخ مفید*، ص۳۰.
۳. *الغدیر*، ج۲، ص۲۷۸.

۲۲۲. اولین بیعت کننده

ســلمان می‌گوید: در حالی که علی 7 سرگرم غسل پیامبر 9 بود از آنچه مردم (در بیرون خانه) انجام دادند به او خبر دادم و گفتم: یاعلی! هم اکنون ابوبکر بر منبر پیامبر 9 نشســته و مردم با بیعت به یکدســتش هم اکتفا نمی‌کنند بلکه با هر دو دست راست و چپش بیعت می‌کنند.

علی 7 فرمود: ای سلمان، هیچ فهمیدی اول کسی که روی منبر پیامبر 9 با او بیعت کرد چه کسی بود؟ عرض کردم: نه همین قدر می‌دانم که او را در سقیفه‌بنی‌ساعده دیدم ســپس عرض‌کرد: اول کسی که با ابوبکر بیعت کرد مغیره بود و بعد از او بشیربن‌سعید، ســپس ابوعبیده بعد عمربن‌خطاب و بعد ســالم غلام ابی‌حذیفه و معاذبن‌جبل، علی 7 فرمود: درباره اینان از تو ســؤال نکردم، بگو آیا فهمیدی اول کسی که از منبر بالا رفت و با ابوبکر بیعت کرد چه کســی بود؟ گفتم: نفهمیدم، ولی پیرمرد سالخورده‌ای را دیدم که بر عصای خود تکیه کرده و میان دو چشــمش جای ســجده بود طوری که بســیار جدی و کوشــا در عبادت می‌نمود. از منبر بالا رفت و در حال گریه گفت: شــکر خدا را، که قبل از مردن تو را در اینجا می‌بینم، دســتت را برای بیعت دراز کن. ابوبکر دســتش را جلو برد، او هم بیعت کرد و گفت: «روزی اســت مانند روز آدم!» و از منبر پایین آمد و از مســجد خارج شد امیرالمؤمنین 7 پرسید: ای سلمان، آیا او را شناختی؟ عرض کردم: نه! ولی از گفتارش ناراحت شــدم، مثل این‌که مرگ پیامبر 9 را به سرزنش گرفته بود. علی 7 فرمود: او شــیطان بود... پیامبر 9 به من خبر داد که مردم در ســقیفه با ابوبکر بیعت خواهند کرد بعد از آن‌که بر سر حق ما اختلاف پیدا می‌کنند و با دلیل ما استدلال می‌کنند، به مسجد می‌آیند و اول کسی که با او بیعت می‌کند شیطان است، که به صورت پیر ســالخورده‌ای جدی خواهد بود، که این حرف‌ها را نیز خواهد گفت، بعد خارج شده و شــیاطین خود را جمع می‌کند. آن‌ها هم در مقابلش سجده کرده و می‌گویند: ای رئیس بزرگ ما، تو همان کســی هستی که آدم را از بهشت راندی. او هم می‌گوید: کدام امت بعد از پیامبرش گمراه نشد؟ خیال کرده‌اید من دیگر راهی بر آنان ندارم...[۱]

---

۱. *اسرار آل محمّد* 9 ، ص۱۴۳.

۲۳۲. ماه منیر پیامبر اسلام 9

روزی علی 7 به محضر پیغمبر اکرم 9 شـــرفیاب شد چهرهٔ جذاب و صورت زیبای علی 7 به قدری جلوه داشـــت که پیامبر 9 فرمود: چنین پنداشتم که ماه شب چهارده به من نزدیک شده است.

«ماظننت الا انه اشرف علی القمر اللیلة البدر»[۱]

۲۲٤. شهیدی تنها

عایشـــه می‌گوید: روزی علی‌بن‌ابیطالب 7 از رســـول‌خدا 9 اجازه ورود خواســـت. حضرت اجازه نفرمود، بار دیگر اجازه خواســـت پیامبر 9 فرمود: یاعلی! داخل شو، چون علی 7 داخل شد رسول‌خدا 9 برخاست و او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید و فرمود: پدرم فدای آن شهید، پدرم فدای آن تنهای شهید.[۲]

۲۲۵. نام علی 7 در چهارجا

روزی حضرت رسول اکرم 9 به علی 7 فرمود: ای علی! من در چهار مقام و محل اسم تو را نزدیک به اسم خود دیدم.

وقتی مرا به سوی آسمان به معراج می‌بردند همینکه به بیت‌المقدس رسیدم در روی صخره(دیوار) آن این جملات نوشـــته بود: معبودی نیست، جز خداء و محمّد است رسول خداء او را تأیید و یاری کردم به علی که وزیر اوست.

وقتی که به ســـدرة المنتهی رسیدم این کلمات را بر آن دیدم: نیست معبودی به جز خداء محمّد اســـت برگزیده‌ام از میان آفریده‌های من، من او را تأیید کردم به علی وزیر او، او را به علی یاری کردم.

چون به عرش خداوند رسیدم دیدم: بر پایه‌های آن نوشته بود، من خدایی هستم که هیچ معبودی جز من نیست، محمّد است حبیب من، از میان بندگان، من او را تأیید کردم به علی، وزیر او و او را به علی یاری نمودم.

و چون به بهشـــت رســـیدم دیدم بر در بهشت نوشته بود: نیست معبودی به جز من،

۱. *بحارألانوار*، ج۹، ص۴۵۰.

۲. *امالی شیخ مفید*، ص۸۵.

محمّد اســت حبیب من از میان مخلوقات من، او را تأیید کردم به علی وزیر او و او را به علی نصرت دادم.[1]

۲۲۶. پرچم هدایت

مخدوج‌بن‌زبیر گوید: چون آیه «اِنّ اصحاب الجنة هم الفائزون» به رسول‌خدا 9 نازل شد به حضرت گفتیم: یا رسول‌الله 9 اصحاب بهشت چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: کسی که مرا اطاعت کند و علی 7 را بعد از من سرپرست و صاحب اختیار خود قرار دهد.

در این حال حضرت رسول 9 دست علی 7 را گرفته بود آن‌گاه فرمود: حقاً علی از من اســت و من از علی پس کســی که با او جنگ کند با من جنگیده و کسی که با من جنگ کند خداوند عَزَّوَجَلَّ را به خشم در آورده است.

ســپس فرمود: ای علی جنگ کردن با تو جنگ کردن با من اســت و دوستی با تو، دوستی با من است تو پرچم هدایت و نشانه رهبری هستی بین من و بین امت من.[2]

۲۲۷. تمام مردم دنیا یک طرف...

علقمه و اســود می‌گویند ما نزد ابوایوب انصاری در منزلش بودیم و از او پرســیدیم ای ابوایوب! خداوند پیغمبر خود را گرامی‌داشــت و تو را بواسطه صحبت با رسول‌خدا 9 فضیلــت داد؛ حال برای ما بگو چگونه به حمایت از علی 7 برخاســته و با اهل توحید (منظور اصحاب معاویه است که به ظاهر مسلمان بودند) جنگ کردی؟

ابوایوب گفت: بخدا ســوگند روزی رسول‌خدا 9 در همین اطاقی که ما و شما فعلاً در آن نشســته‌ایم، نشسته بود در اطاق کسی جز رسول‌خدا 9 و علی‌بن‌ابیطالب 7 که در ســمت راست پیامبر 9 بود و من که در سمت چپ حضرت بودم و انس‌بن‌مالک که خادم آن حضرت بود کســی نبود، که ناگهان در زدند حضرت فرمود در را باز کنید برای عمار، مرد پاک و پاکیزه؛ در را باز کردند و عمار داخل شــد و ســلام کرد، حضرت به او خوش آمد گفت.

سپس فرمود: ای عمار! بزودی بعد از من در امتم فتنه برپا می‌شود بطوریکه شمشیر

---

۱. *ینابیع المودة*، ص۲۵۶ / *مودة القربی*، ج۲، ص۵۱.

۲. *ینابیع المودة*، ص۵۴.

به روی هم می‌کشند و بعضی از آن‌ها همدیگر را می‌کشند، چون چنین دیدی بر تو باد به آن مردی که در سمت راست من نشسته و اشاره به حضرت امیرالمؤمنین 7 کردند سپس فرمود:

«اگر دیدی تمام مردم جهان در یک مسیر حرکت می‌کنند و علی‌بن‌ابیطالب 7 به تنهایی در مسیر دیگری حرکت می‌کند تو در مسیر علی 7 حرکت کن و مردم را رها کن، ای عمار! علی 7 تو را در ضلالت و پستی وارد نمی‌کند، و از راه هدایت تو را دور نمی‌کند ای عمار! متابعت از علی 7 متابعت از من و متابعت از من متابعت از خداست.»[1]

۲۲۸ـ پیشوای شریفان

انس می‌گوید: رسول‌الله 9 به من فرمود: آب وضوئی برای من مهیا کن! سپس برخاست و دو رکعت نماز خواند بعد به من فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در بر تو وارد می‌شود، امیر و سالار مؤمنین و آقا و مولای مسلمین و پیشوای شرفأ و تابنده چهره‌های بهشت که در غرفه‌های امن پروردگار جای دارند و خاتم اوصیاء من خواهد بود.

انس می‌گوید: من با خود گفتم: بار پروردگارا! او را مردی از انصار قرار بده و این دعا را از رسول‌خدا 9 مخفی داشتم ناگهان علی 7 وارد شد حضرت فرمود: ای انس کیست؟ عرض کردم علی 7 است حضرت با شادمانی هر چه تمام‌تر برخاست و دست به گردن او انداخت و صورت به صورت او می‌شد و عرق صورت خود را به صورت او مسح می‌نمود.

علی 7 عرض کرد: یا رسول‌الله! امروز کاری را دیدم با من کردی که تا به حال چنین ننموده بودی؟ حضرت فرمود: چه باز می‌دارد مرا از این گونه رفتار درباره تو؟ تو هستی که دِین مرا ادا می‌کنی و صدای مرا به جهانیان می‌رسانی و در اختلافاتی که بعد از من بوجود می‌آید حق را برای آنان آشکار می‌گردانی.[2]

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۲، ص۳۱۵.

۲. *غایة المرام*، ص۱۶.

۲۹۲. گریه رسول خدا 9

امیرالمؤمنین علی 7 می‌فرماید: من با پیغمبر خدا 9 راه می‌رفتیم تا این‌که در باغی داخل شدیم، حضرت یکباره مرا در آغوش گرفت و شروع کرد به گریه کردن؛ من عرض کردم: یا رسول‌الله 9 علت گریه شما چیست؟ حضرت فرمود: گریهٔ من بخاطر کینه‌ها و عقده‌هایی که در سینه‌های مردمی است که ظاهر نمی‌کنند کینه‌ها را بر تومگر بعد از رحلتم!

من عرض کردم: یا رسول‌الله 9 آیا در آن وقت دین من سالم خواهد بود؟ حضرت فرمود: بلی در آن هنگام دین تو سالم خواهد بود.[۱]

۲۳۰. علی 7 از من است

از امیرالمؤمنین 7 نقل شده است که فرمود: برای رسول‌خدا 9 شاخه موزی هدیه آوردند

حضرت موز را با دست خود پوست می‌کند و در دهان من می‌گذارد، گوینده‌ای گفت: ای رسول‌الله 9 تو علی 7 را دوست می‌داری؟

حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی که علی از من است و من از علی هستم.[۲]

۲۳۱. وصی پیامبر 9 کیست؟

اُمّ‌اَسْلَمْ، یکی از بانوان مسلمان و عصر پیامبر 9 می‌خواست بداند که وصی پیامبر اسلام 9 کیست؟ تصمیم گرفت شخصاً از رسول‌الله 9 سؤال کند، او به سوی خانه پیامبر 9 حرکت کرد. به او گفته شد که پیامبر 9 در منزل یکی از همسرانش به نام ام‌سلمه است، لذا بسوی آن خانه رفت و از همسر پیامبر 9 پرسید: پیامبر کجاست؟ همسر پیامبر 9 گفت: به دنبال کاری رفته هم اکنون می‌آید.

ام‌اسلم وقتی رسول‌خدا 9 را دید عرض کرد: یا رسول‌الله 9 پدر و مادرم فدایت، من کتاب‌هایی را خوانده‌ام و به پیامبران و اوصیاء آن‌ها آگاهی دارم حضرت موسی 7 در زمان حیات خود خوددارای وصی (بنام هارون) بود و بعد از فوتش نیز دارای وصی (بنام

۱. *ینابیع المودة*، ص۱۳۴.

۲. *ینابیع المودة*، ص۵۴.

یوشع) بود حضرت عیسی 7 نیز برای خود وصی داشت (در زمان حیاتش کالب‌بن‌یوفنا و بعد از وفاتش شـــمعون بود) اکنون بفرمائید: «**فمن وصيك يا رسول الله:** ای رسول خدا! وصی شما کیست؟»

پیامبر 9 فرمود: ای ام‌اســـلم! وصی من در حیات و بعد از وفات من یکی است؛ ای ام‌اســـلم! هر کس این کار را که اکنون انجام می‌دهم انجام دهد، او وصی من اســـت، هماندم پیامبر 9 مشـــتی از سنگریزه‌های زمین را برداشت و با دستش مالید تا مانند آرد شد، همان را گل کرد و با انگشترش آن را مهر نمود و جای مهر در آن نقش بست!!

ام‌اسلم از محضر رســـول‌خدا 9 بیرون آمد و به حضور امیرمؤمنان علی 7 رسید و گفت: پدر و مادرم به فدایت آیا وصی رسول‌خدا 9 شما هستید؟

امام علی 7 فرمود: آری، ای ام‌اســـلم! ســـپس آن حضرت با دســـتش سنگریزه‌ای برداشـــت و آن را مالید و مانند آرد نمود ســـپس آن را گِل کرد و انگشتر خود را بر آن زد که جای انگشترش در آن نقش بست.

ام‌اســـلم از محضر علی 7 بیرون آمد، نزد امام حسن 7 که هنوز کودک بود رفت و گفت: آیا تو وصی پدرت هستی؟

امام حسن فرمود: آری ای ام‌اسلم سپس امام حسن 7 همان کار، جد خود و پدرش را در مورد سنگریزه انجام داد.

ام‌اسلم سپس نزد حسین 7 آمد و گفت: آیا تو وصی برادرت هستی؟ امام حسین 7 فرمود: آری ای ام‌اســـلم! آن‌گاه آن حضرت نیز همان کار جد و پدر و برادرش حسن 7 را انجام داد.

ام‌اســـلم زنده بود تا بعد از شهادت امام حسین 7 آن‌گاه به حضور امام سجاد 7 آمد و پرسید: آیا شما وصی پدرت هستی؟

امام ســـجاد 7 فرمود: آری ای ام‌اسلم! سپس آن حضرت همانند آن کاری که اجداد و عمو و پدرش انجام دادند را انجام داد.[1]

۲۳۲. عارف بی بدیل

عروة‌بن‌زبیر می‌گوید: ما در مسجد رسول‌خدا 9 با سایر اصحاب نشسته بودیم و در

۱. *سفينة البحار*، ج۱، ص۶۴۲.

مورد اهل بدر و بیعت رضوان گفتگو می‌کردیم که ابودرداء گفت: ای مردم من شـــما را آگاه نکنم از کسی که مالش از همه کمتر است و تقوا و ورع او از همه بیشتر و کوشش او در عبادت از همه افزونتر است؟

گفتند: او کیست؟ گفت: علی‌بن‌ابیطالب 7

تا او این حرف را زد همه اعضای جلسه از او روی گردانیدند، آن‌گاه مردی از انصار به او گفت: ای ابودرداء تو سخنی گفتی که کسی با تو موافق نبود ابودرداء گفت: ای مردم! من آنچه را دیدم می‌گویم و شما همه آنچه را که دیدید بگوئید من خود شبی علی 7 را در منطقه شویحطات نجار؛ دیدم که از جمع حاضر جدا شد و پشت نخل‌های خرما رفت من که بدنبال او می‌رفتم او را گم کرده بودم بحدی که پنداشـــتم علی 7 به خانه خود رفته است، اما به ناگه صدای حزین و آهنگ دلگدازی را شنیدم که می‌گفت: «معبودا چه بســـیار جرم بزرگی که از من دیدی ولی به عوض آن به من نعمت دادی...؛ **الهی کم من موبقة حملت عنی فقابلتها بنعمتك و كم من جريرة تكرمت...»**

ایـــن آواز مرا بخود جلب کرد و به دنبال آن رفتم دیدم او علی‌بن‌ابیطالب 7 اســـت خود را از آن حضرت پنهان کردم و آرام حرکت نمودم آن حضرت در آن نیمه شب چند رکعتی نماز بجا آورد ســـپس بدرگاه خدا مشغول گریه و زاری و دعا شد... ابودرداء گفت: این حالت را بخدا قسم در هیچ یک از اصحاب رسول‌خدا 9 ندیدم.[1]

۲۳۳ـ ولیّ خدا چه کسی است؟

روزی جمعی از یهودیانی که تازه مسلمان شده بودند مانند: عبدالله‌بن‌سلام، و اسد، و ثعلبه، و ابن‌یامین و ابن‌صوریا، نزد پیامبر اسلام 9 آمدند و عرض کردند: یا رسول‌الله 9 حضرت موســـی‌بن‌عمران وصی خود را یوشع‌بن‌نون قرار داد وصی بعد از شما چه کسی است؟

هنوز سؤال آن‌ها تمام نشده بود که آیه شریفه «**انما و لیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون**» نازل شـــد که، ولی شما خدا و رسول او و کسانیکه ایمان آوردند و نماز به پا کردند و در رکوع زکوة پرداختند.

سپس رسول‌خدا 9 به یهودیان فرمود: برخیزید تا به مسجد برویم آن‌گاه به مسجد

---

۱. *امالی صدوق*، ص۷۷.

رفتند جلوی مســجد فقیری را دیدند که از مســجد بیرون می‌آید، رســول‌خدا 9 به او فرمود: ای سائل کسی به تو چیزی داده است؟

فقیر گفت: آری یا رســول‌الله 9 این انگشــتر را به من دادند، پیامبر 9 فرمود: چه کســی این را به تو داد، عرض کرد: این مردی که نماز می‌خواند، رسول‌خدا 9 فرمود: در چه حالی به تو این انگشــتر را داد عرض کرد: در حال رکوع، پیغمبر اسلام 9 تکبیر گفت و اهل مسجد هم تکبیر گفتند.

آن‌گاه فرمود: این «علی‌بن‌ابیطالب» پس از من ولی شما است.

آن‌گاه آن جمع تازه مسلمان گفتند: به خداوند سوگند به‌دین اسلام و پیغمبری محمّد و به ولایت علی‌بن‌ابیطالب 7 خشــنود و راضی شدیم. از عمربن‌خطاب روایت شده که چهل انگشــتر صدقه دادم در حال رکوع تا آیه‌ای نیز مثل آیه‌ای که برای علی 7 نازل شد، برای من نیز نازل شود ولی چیزی نازل نشد.[1] به جهت اهمیت این موضوع به نقل دوم این اتفاق نیز اشاره شد در بعضی از کتب آمده است که این انگشتر یکی از مشرکان بنام مروان بن‌طوق بود. امام علی 7 در جنگی بعد از هلاکت او انگشترش را از دستش بیرون آورد و بعنوان غنیمت آن را نزد رســول‌خدا 9 آورد پیامبر اکرم 9 نیز دستور داد حضرت آن را برای خود بردارد.[2]

۲۳۴. گره گشای مؤمنان

موسی‌بن‌عیســی می‌گوید: روزی در محضر علی 7 نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: یاعلی! در همســایگی ما شخصی هســت که با وزش باد از درخت‌های خرمای او مقــداری خرما در حیاط ما می‌ریزد و بچه‌های من آن‌ها را می‌خورند و این شــخص می‌گوید: من راضی نیستم، بیا برویم تا او را راضی‌کنیم. با امام حرکت کردیم تا به منزل آن شــخص رسیدیم، علی 7 هر چقدر به آن شــخص اصرار کرد که راضی شود اما او نپذیرفت.

---

۱. *امالی شیخ صدوق*، ص۱۸۶.
۲. *وقایع الایام*، ص۶۲۷.

علی 7 فرمود: من از طرف رسـول‌خدا 9 ضمانت می‌دهم که باغی در بهشت به تو بخشـیده شود، ولی صاحب خانه امتناع ورزید تا این‌که آفتاب در حال غروب کردن و وقت نماز فرا رسید.

امام به او فرمود: آیا خانه خود را با فلان باغ خرمای من عوض می‌کنی؟

صاحب خانه در کمال ناباوری گفت: اگر واقعاً بدهی می‌پذیرم.

امام شاهدان حاضر را به گواهی گرفت که خانه آن شخص را در برابر فلان باغ خود خریده است.

سپس رو به فرد نیازمند کرد و فرمود: وارد منزل شو و به عنوان مالک آن را تصرف نما، که خدا به شما برکت دهد و نعمت‌های او بر شما حلال باشد.

آنگـه همگی به نماز رفتند فردا صبح رسـول‌خدا 9 رو به علـی 7 کرد و فرمود: علی‌جان نسبت به کار پسندیده دیشب تو این آیات نازل شد:

«بسم الله الرحمن الرحیم واللیل اذا یغشیی... فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری»[1]

آن‌گاه پیامبر 9 به این ایثارگر مخلص فرمود:

«علی‌جان تو به بهشـت یقین داشـتی و خانه را به آن مرد بخشیدی و باغ خود را از دست دادی ولی خداوند با نزول این آیات از تو تشکر فرمود.»[2]

۲۳۵. کنیزی معتقد و باادب

فضه کنیزی حبشی بود، بعضی هم نوشته‌اند نجاشی پادشاه حبشه خودش این کنیز را خدمت پیامبر 9 هدیه فرستاد و پیغمبر 9 هم او را به دخترش بخشید، روزی هنگام وضو گرفتن، حضرت علی 7 فضه را صدا زد تا آب بیاورد فضه جوابی نداد دو مرتبه امام او را صدا زد اما او جواب نداد، تا سه مرتبه.

در اینجا حضرت برخاسـت آب بردارد وقتی از حجره خود بیرون رفت هاتفی صدا زد که آب در سمت راست است، علی 7 آب را برداشت و وضو گرفت.

در این هنگام پیامبر 9 وارد شـد در حالی که قطرات آب وضو از محاسـن علی 7

۱. سوره لیل، آیه ۷،۶،۵.

۲. *بحارالانوار*، ج۹، ص۵۱۶.

می‌چکید رسـول‌خدا 9 می‌فرمود: یا علی! آیا می‌دانی هاتف که بود و ندایش چه بود؟ علی 7 عرض کرد: رسول‌خدا 9 بهتر می‌داند.

حضرت فرمـود: این ندای بـرادرم جبرئیل بود، که گفت: خدای عالم سـلامت را می‌رساند و می‌فرماید: بر فضه غضبناک نباش علت این‌که برایت آب نیاورد این بود که او در قائده زنانه است اینجا بود که علی 7 برای فضه بخاطر ادبش دعا کرد: «**اللهم بارك لنا فی فضتنا**» خدایا! مبارک گردان و برکت خیر بده به فضه ما.[۱]

۲۳۶. عاشق بی نظیر پیامبر 9

علی 7 می‌فرماید: در روز جنگ احد که مردم از اطراف رسول‌خدا 9 پراکنده گشتند آن روز به قدری برای آن حضرت ناراحت و پریشـان گشتم که سابقه نداشت. حال من، مانند حال کسی بود که بر جان خود تسلط و اختیاری ندارد.

پیش روی حضرت با دشـمنان مهاجم می‌جنگیدم و آن‌ها را از اطراف وی پراکنده می‌سـاختم، تا این‌که پس از گذشت لحظاتی به عقب بازگشتم تا از حال رسول‌خدا 9 خبری بگیرم. اما هر چه جویا شدم خبری نیافتم (نگران شدم) با خود گفتم:

پیامبر خدا 9 به کجا ممکن اسـت رفته باشد؟! احتمال فرار که در حق وی منتفی اسـت، احتمال شهادت هم در بین نیست، چون حضرت اگر شهید شده بود باید در میان کشته‌ها دیده می‌شد.

سـپس راهی جز این باقی نمانده که او را به سوی آسـمان‌ها برده باشند و ما را از نعمت وجود او محروم کرده باشـند علی 7 می‌فرماید: از شدت ناراحتی غلاف شمشیرم را شکسـتم و با خود گفتم: «حال که چنین است به تلافی فقدان وجود نازنین پیامبر 9 چندان نبرد خواهم کرد تا کشته شوم.»

آن‌گاه خود را به دریای دشمن زدم و آنان را از هر سو پراکنده ساختم. با فرار دشمن محوطه‌ای جلوی من باز شـد ناگهان دیدم که رسـول‌خدا 9 با حال ضعف و بیهوشی نقش بر زمین افتاده است.

(معلوم شـد که آن حضرت در تمام این مدت زیر دست و پای دشمن بوده است) به جانب او رفتم و سرش را در دامن گرفتم نگاهی به من کرد و فرمود: علی! مردم چه کردند؟

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۱۰ / *الثاقب فی المناقب*، ص ۲۸۱.

گفتم: به دشـــمن پشـــت کردند و کافر شدند و شـــما را به آنان تسلیم کردند و خود گریختند.

در این بین پیامبر خدا 9 متوجه حمله گروهی از ســـپاه دشمن شد که قصد داشتند غافلگیرانه به او یورش ببرند، لذا فرمود: علی! آنان را از من دور کن![1] من به جانب آن‌ها حمله کردم و جمعشـــان را متفرق ساختم که هر یک از آن‌ها به سویی گریختند سپس پیامبر 9 فرمود: علی! آیا صدای رضوان را که در آســـمان در مدح و ســـتایش تو سخن می‌گوید نمی‌شـــنوی؟ او هم اینک بانگ برداشته و می‌گوید: شمشیری جز شمشیر علی نیست و جوانمردی جز علی نیست.[2]

۲۳۷- پرده ای که مانع عذاب است

دخلت علی رسول الله 9 ذات یوم فقال 9 کیف اصبحت یا علی؟....

روزی رسول خدا 9 بر امام علی 7 وارد شد و از ایشان پرسید: یا علی! شب خود را چگونه به صبح رساندی؟

امـــام فرمود: در حالی صبح کردم که به غیر از آب چیزی در خانه نداریم... رســـول خدا 9 فرمود: **یا علی! غم العیال ستر من النار و. ..**

یا علی! کســـی که ناراحت و غم نداری خانواده خود را دارد این غم پرده ایســـت که او را از آتش جهنم نگه می دارد و اطاعت و بندگی خداوند امانی اســـت از عذاب خداوند و صبر کردن بر نداری و فقر نوعی جهاد به حســـاب می آید و این صبر برتر از ۶۰ سال عبادت است و. ...[3]

۲۳۸- جبرئیل قوت بازوی علی 7

علی 7 می‌فرماید در جنگ احد وقتی شانزده زخم عمیق برداشتم، از شدت جراحت در چهار مورد از آن زخم‌ها نقش بر زمین شـــدم، هر بار مرد خوش صورتی که گیسوانی

---

۱. ابن ابی الحدید می‌نویسد: آن دسته‌ای که هجوم آورند بالغ بر پنجاه نفر بودند و علی 7 در حالی که پیاده بود همه آن‌ها را متفرق ساخت اما آن‌ها این کار را بارها تکرار کردند و علی 7 هر بار به دفاع از پیامبر اسلام 9 می‌پرداخت.

۲. *ارشاد*، ج۱ / *اعلام الوری* ج۱ / *بحارألانوار*، ج۲۰.

۳. *جامع الاخبار*، ص ۹۱.

زیبا برگوش‌هایش آویخته بود و بوی خوشـــی از او به مشام می‌رسید بالای سرم حاضر می‌شد و بازوان مرا می‌گرفت، و از زمین بلند می‌کرد و می‌گفت:

«برخیز و بر مشـــرکان و دشمنان حمله کن، چه این‌که تو در طاعت خدا و رسول او هستی و آن دو پیوسته از تو خشنودند.»

هنگامی‌که خدمت رسول‌خدا 9 رســیدم و ماجرای آن مرد را باز گفتم آن حضرت فرمود:

«علی! چشمانت روشن باد، او جبرئیل بوده است.»[۱]

البته نکته مهم‌تر این‌که علی 7 می‌فرماید: من هر شمشیری را که می‌زنم اول فکر می‌کنم ببینم کجا وارد می‌شــود، گذشته و آینده آن فرد را در نظر می‌گیرم و اگر بناست یــک روزی از این فرد انســان خوبی از کار درآید من شمشــیرم را وارد می‌کنم و او را نمی‌کشم.

۲۳۹. فاتح بی بدیل

علی 7 می‌فرماید: وقتی که فتح یکی از قلعه‌های خیبر دشــوار شــد، رسول‌خدا 9 به ترتیب ابوبکر و عمر را برای فتح آنجا فرســتاد، اما فتح قلعه صورت نگرفت[۲] روز بعد پیامبر 9 مرا در حالی که مبتلا به چشم درد بودم، خواست سپس آن حضرت با آب دهان خود درد چشمم را معالجه کرد و برایم این چنین دعا کرد:

«پروردگارا (سوزش و سختی) گرما و سرما را از او برطرف کن.»

به برکت دعای آن حضرت تا این ساعت رنج گرما و سرما از من برطرف شده است، آن‌گاه پرچم را به دست گرفتم و به قلعه یهود یورش بردم و خدای متعال آنان را شکست داد و فتح و پیروزی را به دست من نصیب مسلمانان کرد.

در این جنگ بود که ۲۵ جراحت برداشــتم با همان وضع نزد رســول‌خدا 9 آمدم، حضرت وقتی مرا دید گریست سپس مقداری از اشک دیدگانش را برگرفت و به زخم‌هایم مالید، که در جا آرام گرفت و از سوزش و درد راحت شدم.[۳]

---

۱. *مناقب ابن شهر آشوب*، ج۲.

۲. *تاریخ پیامبر اسلام* / ۵۰۴ به نقل از ابن اسحاق و ابن اثیر و ابن حزم.

۳. *بحار*، ج۲۱ / *خصال*، ص۶۵۹ / *اثبات الهداة* ج۱ / *احقاق الحق*، ج۸.

۲۴۰. قتل مرحب خیبری

علی 7 می‌فرماید: مرحب، دلاور نامی‌عرب به میدان مبارزه با من آمد و شعار می‌داد و می‌گفت:

«من آن کســـی هستم که مادرم، مرا مرحب نامید، آماده کارزارم و تکاوری آزموده‌ام، که گاهی با نیزه می‌جنگم و زمانی با شمشیر.»

به مصاف او رفتم. مرحب به منظور حفاظت هر چه بیشــتر از خود قطعه ســنگی را تراشیده بود و آن‌را به سر خود نهاده بود و از آن به جای کلاه خود استفاده می‌کرد، چرا که هیچ کلاه خودی نمی‌توانســت برای ســر بزرگ او پوشش ایجاد کند. من با ضربتی که بر سر او فرود آوردم، آن سنگ شکافته شد و تیغه شمشیر من بر فرق سرش اصابت کرد و او را به قتل رسانید.[1]

۲۴۱. شیر مرد میدان بدر

علی 7 می‌فرماید: در جنگ بدر پس از آن‌که آفتاب بالا آمد و همه جا روشــن شد و نبرد میان ما و سپاه دشمن بالا گرفت به منظور یافتن مردی از سپاه دشمن از معرکه جنگ خارج شدم در این بین چشــمانم به سعدبن‌خیثمه افتاد که با یکی از مشرکان در حــال جنگ بود، نبرد بین آن دو در حالی صــورت می‌گرفت که هر دو بر فراز تپه‌ای از ریگ و شــن قرار داشــتند اما دیری نپایید که سعد با زخم تیغ حریف خود از پای در آمد و شهید شد.

مشرک فاتح که سر تا پا در حصاری از آهن و پوششی از زره، سوار بر اسب خود بود، همین که مرا دید از اســب خود پائین آمد و مرا به نام صدا زد و گفت: ای پسر ابوطالب! پیش‌آی تا باهم به نبرد پردازیم.

به جانب او رفتم و او نیز به پیش آمد.

چون قامتم کوتاهتر از او بود، از طرفی او در بلندی قرار داشت خود را به عقب کشیدم تا از یک تساوی نسبی برخوردار شویم.

آن بیچاره این حرکت مرا بر ترس و فرار حمل کرد از این رو گفت:

ای پسر ابوطالب! آیا فرار می‌کنی؟

---

۱. *خصال*، ص ۶۷۰.

به او گفتم: دور شده، به زودی باز می‌گردد (مثلی است که در روایت آمده است) حضـــرت می‌فرماید: وقتی که جای پای خود را محکـــم می‌کردم، او ضربتی به من حواله کرد که با ســـپر خود آن را دفع کردم. شمشـــیر او در سپرم گیر کرد و در حالی که برای رهایی آن تلاش می‌کرد ضربتی بر کتف او زدم که از شدت و سنگینی آن به لرزه در آمد و زره‌اش از هم گسست.

پنداشـــتم که از ســـوزش زخم آن ضربه، کار او تمام شـــد. اما به ناگاه برق شمشیر دیگری را از پشت سر دیدم به سرعت سر خود را پائین کشیدم و آن شمشیر فرود آمد و چنان به ســـر آن مشرک اصابت کرد که جمجمه او را همراه کلاه خودش به هوا پرتاب کرد. آن‌گاه زننده آن گفت: بگیر(ای مشرک) منم فرزند عبدالمطلب.

آن‌گاه دیدم ضارب عمویم حمزه و مقتول هم طعیمةبن‌عدی است.[۱]

۲۴۲ـ شیعیان شایسته

علـــی 7 می‌فرماید: پیامبر 9 در حالی کـــه در آغوش من تکیه داده بود و دهان در گوشـــم داشت، متوجه حرکت زشت دو تن از همسرانش (عایشه و حفصه دختران ابوبکر و عمر) شد که سعی داشتند با استراق سمع از سخنان آهسته و پنهانی پیامبر 9 سر در بیاورند.

رسول الله 9 همانجا بر آشفت و گفت: پروردگارا! شنوایی را از ایشان بازگیر.

سپس فرمود: علی! این آیه را دیده‌ای؟

«کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام می‌دهند بهترین خلق خدا هستند»[۲]

آیا می‌دانی آنان چه کسانی هستند؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند، فرمود: آنان شیعیان و یاوران تو هستند وعده دیدار من و آنان کنار حوض کوثر...

آن روز (قیامت) از تو و شـــیعیانت نام می‌برند و همه آن‌ها با چهره‌هایی برافروخته و روشنایی که از پیشانی و سجده‌گاه آنان می‌درخشد، در حال نشاط به نزد من آیند... [۳]

---

۱. *بحارألانوار*، ج۱۹، ص ۳۳۸.
۲. سوره بینه، ص ۷.
۳. *اسرار آل محمّد* 9 ص۲۱۲.

۲۴۳. صدای شیطان بود

علی 7 می‌فرماید: لحظه‌ای که برای غسل دادن رسول‌الله 9 آماده می‌شدم، همین که بدن پاک و پاکیزه آن جناب را بر سکو نهادم، صدایی از گوشه اتاق به گوشم رسید، که گفت: «ای علی! محمّد را غسل مده، بدن پاک و مطهر او احتیاج به غسل و شستشو ندارد»...

گفتم: وای بر تو، تو که هستی؟!

پیامبر خدا 9 ما را به غسل و شستشوی خود فرمان داده و تو ما را از آن نهی می‌کنی؟!

در همین حال آواز دیگری با صدایی بلندتر شنیده شد که گفت: «یا علی! او را بشوی و غسل ده، که بانگ نخست از شیطان بود. او به سبب حسدی که بر محمّد 9 دارد، خوش ندارد که پیامبر 9 با غسل و طهارت پای بر بساط پروردگار خویش بگذارد.»

گفتم: ای صاحب صدا! از این که او را به من معرفی کردی خدا به تو پاداش نیک دهد، اما تو کیستی؟

گفت: من خضر نبی هستم، که برای تشییع جنازه پیغمبر خاتم 9 آمده‌ام.[1]

۲۴۴. غذایی کامل

امام علی 7 فرمود: زن باردار چیزی نمی خورد و با چیزی مداوا نمی کند که برتر و بهتر از رطب باشد خداوند متعال به حضرت مریم 3 فرمود:

شاخه درخت خرما را به سوی خود تکان بده تا خرمای تازه برای تو فرو ریزد و بخور و بیاشام و چشمت روشن باد.

«وهزی الیک بجذع النخله تسقط علیک رطباً جنباً».[2]

سپس امام فرمود: کام نوزادان خود را با خرما بردارید همانا پیامبرخدا 9 حسن و حسین 8 را چنین کرد.[3]

---

۱. *فضائل الخمسه من الصحاح السته*، ج۳.

۲. سوره مریم آیه ۲۵.

۳. *خصال صدوق*، ص ۶۳۷.

۲۴۵. او را دوست دارم

روزی علی 7 به رســول‌خدا 9 گفت: یا رسول‌الله 9 شــما عقیل را خیلی دوست دارید؟

حضرت فرمود: آری بخدا، نســبت به او دو محبت دارم یکی برای خوبی خود اوست و دیگری بخاطر آن‌که ابوطالب 7 او را دوســت می‌داشت و فرزندش (مسلم‌بن‌عقیل) بخاطر دوســتی فرزند تو کشــته خواهد شــد و دیده مؤمنان برای او اشــک می‌ریزد و فرشــتگان مقرب بر او صلوات می‌فرستند، سپس رســول‌خدا 9 گریست، تا این‌که تا اشــکهایش به سینه‌اش روان شد. سپس فرمود: بخدا شکایت می‌برم از آنچه بعد از من با خاندانم خواهند کرد.[۱]

۲۴۶. عهد خداوند

علی 7 می‌فرماید: روزی من و فاطمه و حسن و حسین : نزد رسول‌الله 9 بودیم، آن حضرت به ما رو کرد و گریست، من عرض کردم: رسول الله 9 چرا گریه می‌کنید؟

حضرت فرمود: گریه می‌کنم بخاطر آنچه با شما می‌کنند، عرض کردم: آن چه اتفاقی است، یا رسول‌الله؟

حضرت فرمود: گریه می‌کنم از ضربتی که بر فرق تو زنند و از ســیلی که بر صورت فاطمه 3 می‌زنند، و از نیزه‌ای که به ران حسن 7 می‌زنند و زهری که به او می‌نوشانند، واز قتل حســین 7 ، علی 7 می‌فرماید: همه اهل بیت گریه کردند، سپس عرض کردم: یا رسول‌الله 9 ما را نیافریده‌اند جز برای بلا، حضرت فرمود: مژده باد بر تو ای علی! که خداوند با من عهد کرده که تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد تو را جز منافق.[۲]

۲۴۷. فرشتگان همراه علی 7

علی 7 می‌فرماید: رســول‌الله 9 را در همان جامه‌ای که بر تن داشــت به تنهایی، غسل و شستشــو دادم. ابتدا خواستم پیراهن از برش بیرون کنم، اما جبرئیل مانع شد و گفت: «علی! برادرت را از جامه‌اش برهنه مکن، که خدا او را برهنه نساخته است، در کار

۱. *امالی شیخ صدوق*.

۲. *امالی شیخ صدوق*، ص۱۳۴.

غسلِ پسر عمویت من خود به تو کمک خواهم کرد.»

شستشـــوی پیامبر 9 را در فضایی عطرآگین آغاز کردم و فرشتگان نیک سرشت و مقرب الهی پیوســـته بشارتم می‌دادند، و در کار غسل یاریم می‌کردند، و لحظه به لحظه با من سخن می‌گفتند.

پدر و مادر فدایش باد، هر وقت می‌خواستم پیکر پاک و مطهرش را جابه جا کنم، خود به خود حرکت می‌کرد و مطابق با نیازم چرخش داده می‌شـــد، این وضع تا پایان غسل و کفن او همچنان ادامه داشت.[1]

۲۴۸ـ یاوران علی 7 در غسل پیامبر 9

علی 7 می‌فرماید: هنگامی‌که وصیت نامه رســـول‌الله 9 را مطالعه کردم دیدم که بخشی از آن چنین نوشته شده است:

«ای علی! جز تو کسی در کار غسل و کفن من شرکت نکند»

به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم به فدایت، آیا انجام دادن آن به تنهایی برایم ممکن است؟!

حضرت فرمود: دســـتور جبرئیل است که (بی شـــک) از جانب پروردگار آورده است.

پرسیدم: در صورت عجز آیا از کسی کمک بخواهم؟ فرمود: جبرئیل گفته است که:

«ســـنت دیرینه الهی چنان بوده اســـت،که پیامبران را به جز جانشـــینان آنان، غسل نمی‌داده‌اند اکنون نیز باید تداوم این سنت به دست علی انجام یابد...»

آن‌گاه فرمود: برای انجام دادن غســـل من محتاج به یاری کســـی نخواهی شد، چه این‌که تو را یارانی نیکو و برادرانی پاک سرشت همراهی می‌نماید.

پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت! آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: «جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، ملک‌الموت و اسماعیل و فرشته‌ای که امور آسمان دنیا به او واگذار شده است»[2]

۲۴۹ـ دو روز مثل هم

علـــی 7 می‌فرماید: در واقعه صلح حدیبیه که مشـــرکان از ورود رســـول‌الله 9 و

---

۱. *مستدرك الوسائل*، ج۲، ص۱۹۸.

۲. *بحارألانوار*، ج۲۲، ص۵۴۶.

همراهانش به شـــهر مکّه جلوگیری کردند و آن‌ها را از زیارت خانه خدا و مسجد الحرام باز می‌داشـــتند، پیمان نامه صلحی نوشـــته شـــد که من کاتب آن معاهده بودم. نماینده قریش، ســـهیل‌بن‌عمرو در اعتراض به نوشته معاهده مبنی بر این‌که محمّد 9 فرستاده خداست گفت:

«اگر ما باور می‌داشتیم که محمّد 9 فرستاده خداست، با شما نزاعی نداشتیم و از او اطاعت می‌کردیم، پس رسول‌الله را از کنار نام او محو کن و بنویس محمّدبن‌عبدالله.»

به ســـهیل گفتم. علی رغم میل تو، به خدا ســـوگند که محمّد 9 رسول و فرستاده خداست.

پیامبر 9 فرمـــود: «علی! همان طور که او می‌گوید بنویس برای تو نیز چنین روزی در پیش خواهد بود» (رسول‌خدا 9 اشاره کردند به معاهده حضرت علی 7 با معاویه)

(بنابر نقلی علی 7 عرض کرد): ای فرستاده خدا! دست‌های من قدرت ندارد که لفظ نبوت و رســـالت را از نام شـــما محو نمایم. حضرت فرمود: پس دست مرا بر آن بگذار تا خود آن را محو نمایم آن‌گاه دســـت پیامبر 9 را روی جمله رسول‌الله گذاشتم و حضرت آن را محو کرد.

اما پس از گذشـــت چند سال تاریخ تکرار شـــد و آن روزی بود، که قرار داد صلح را میان دو سپاه چنین نوشتند:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این قراردادی است میان علی‌بن‌ابیطالب امیرمؤمنان و معاویةبن‌ابی‌سفیان...

عمروعاص و معاویه به مخالفت برخاستند و گفتند:

«اگر ما تو را امیرمؤمنان می‌دانستیم با تو در ستیز نبودیم نام خود و پدرت کافی است، جمله امیرالمؤمنین را حذف کن.»

آن روز یاد سخن پیامبر 9 افتادم و گفتار او را حق یافتم.[۱]

۲۵۰. وعده خداوند

روزی جمعـــی از مردم گرد پیامبر 9 حلقه زده بودند آن‌گاه حضرت فرمود: «خداوند امت مرا در عالم ذر، به من نشان داد و نام‌های آن‌ها را به من آموخت چنان‌که به آدم 7

۱. *بحارالأنوار*، ج۲۰، ص۳۵۶؛ ج۲۱، ص۱۵۷، باب ۲۸.

آموخت آن‌گاه رهبران و زمامداران از کنار من گذشـــتند من برای علی 7 و شیعیانش از درگاه خدا طلب آمرزش کردم.»

خداوند یک مطلب را درباره شیعیان علی 7 به من وعده داد.

شخصی پرسید: «ای رسول خدا! آن مطلب چیست؟»

پیامبر 9 فرمود: آن مطلب وعده داده شـــده چنین بود: آمرزش برای مؤمنان شیعه و عفو از گناهانشان و تبدیل گناهان آن‌ها به پاداش و نیکی‌ها.[1]

۲۵۱ـ اتمام حجت عجیب

آن هنگامی‌که رســـول‌خدا 9 رحلت کرد و ابوبکر بر مســـند خلافت نشست روزی علـــی 7 ابوبکر را دید و به او فرمود: ای ابوبکر قرآن می‌فرماید: «**و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیا عند ربهم یرزقون؛** هرگز گمان مبر آن‌ها که در راه خدا کشـــته شده‌اند، مردگانند، بلکه آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند»[2]

و من گواهی می‌دهم که محمّد رســـول‌خدا 9 شهید از دنیا رفت سوگند به خدا آن حضرت نزد تو می‌آید، وقتی که نزد تو آمد یقین کن؛چرا که شیطان نمی‌تواند خود را به صورت آن حضرت در آورد.

آن‌گاه امام علی 7 دســـت ابوبکر را گرفت و شـــخص پیامبر 9 را به او نشان داد، پیامبر 9 به ابوبکر فرمود:

«**یا ابابکر! آمن بعلی و باحد عشر من ولده، انهم مثلی الا النبوة و تب الی الله مما فی یدك، فانه لا حق لك فیه** ای ابوبکر! به (امامت) علی 7 و یازده فرزندش ایمان بیاور، آن‌ها (در مقام رهبری و در وجوب اطاعت از آن‌ها) مانند من هستند فقط مقام نبوت ندارند از آنچه در دست گرفته‌ای در پیشگاه خدا توبه کن زیرا تو در آن مقام حقی نداری» سپس پیامبر 9 رفت و دیده نشد.[3]

---

۱. *اصول کافی*.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۳. *اختصاص شیخ مفید* / *اصول کافی*، ج۱، ص۵۳۳ / *بصائرالدرجات*، ص ۲۸۰.

۲۲۵ـ انفاق در رکوع

نجاشـــی از زمامداران مهربان و عادل حبشه بود که اســـلام را پذیرفت بعدها برای پیامبر 9 هدایایی نیز فرســـتاد که از جمله آن‌ها یک دســـت رولباسی گران قیمت بود پیامبـــر 9 آنرا گرفت و به علی 7 بخشـــید علی 7 آن را پوشـــید (ولی چون علی 7 زاهد بود گوئی آن لباس را نمی‌پســـندید لذا در انتظار فقیری بود تا آن را به او ببخشـــد) علی 7 به مســـجد رفت و در آنجا مشـــغول نماز شد هنگامی‌که در رکعت دوم به رکوع رفـــت فقیری به پیش آمد و گفـــت: «**السلام عليك يا ولی الله و اولی بالمؤمنين من انفسهم تصدق علي مسكين؛** سلام بر تو ای ولی خدا و ای کسی که نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتری، به فقیر صدقه‌ای بده»

حضرت علی 7 در همان حالت رکوع آن روپوش را به ســـوی فقیر انداخت و اشاره کرد که بردارد...[1]

۳۲۵ـ نشانه‌های قیام

ســـلمان فارسی می‌گوید: خدمت امیرالمؤمنین 7 عرض کردم: قائم از فرزندان شما چه وقت قیام می کند؟

آن حضرت آهی کشـــیده فرمودنـــد: **لا يظهر القائم حتي يكون امور الصبيان و يضيع حقوق الرحمن...**

قائم ظاهر نمی‌شـــود تا اینکه چند نشانه به وجود آید، کارها به دستور جوانان و افراد ناآگاه قرار گیرد و حقوق خداوند رحمان ضایع گردد و قرآن را با تغنّی بخوانند و پادشاهان بنی‌عباس از دیدن حق محروم و از شناخت آن ناتوانند به دست تیراندازان و کمانداراني کشته شوند که صورت‌هایشان همانند سپر می باشد و بصره خراب گردد.

«**يقوم القائم من ولد الحسين 7** » در این موقع قائم ما از فرزندان امام حسین 7 قیام می‌کند.[2]

---

۱. *اصول کافي*، ج۱، ص۲۸۸ / *احقاق الحق*، ج۲ / *الغدیر*، ج۲.

۲. *بحارألانوار*، ج۵۲، ص۲۷۵.

۵۲۴. تزویج دو نور

روزی رسول‌خدا 9 فرشته‌ای را که ۲۴ چهره داشت دید پیامبر 9 به او فرمود: «ای محبوبم جبرئیل! من هیچگاه تو را به این صورت ندیده بودم»

فرشته عرض کرد: یا رسول‌الله من جبرئیل نیستم بلکه خداوند مرا فرستاده تا ازدواج بین دو نور را برقرار سازم.

پیامبر 9 فرمود: کدام نور را با کدام نور؟ فرشته گفت: فاطمه 3 را با علی 7؛ وقتی که آن فرشته پشت گرداند در میان دو شانه او چنین نوشته شده بود: **«محمّد رسول الله، علي وصيه**؛ محمّد 9 رسول خدا است و علی 7 وصی رسول خدا است.»

پیامبر 9 به آن فرشـــته فرمود: این نوشته بین دو شـــانه تو از چه وقت بوده است؟ فرشته عرض کرد: از ۲۲ هزار قبل از خلقت آدم 7 نوشته شده است.[۱]

۵۲۵. فراموش نخواهی کرد

روزی رســـول‌خدا 9 دست مبارک خود را بر ســـینه علی 7 نهاد و چنین دعا کرد: «خدایا قلب علی 7 را از علم و شناخت و حکم (حکمت) و نور پر کن.»

علـــی 7 می‌فرماید: من به حضرت عرض کـــردم: ای پیامبر خدا 9 پدر و مادرم به قربانت، از زمانی که آن دعا را درباره من کردی چیزی را فراموش نکردم و هر آنچه که ننوشتم از یادم نرفت اکنون با این حال ترس آن هست که فراموش کنم؟

پیامبر 9 فرمود: **«لا لست اتخوف عليك النسيان و الجهل؛ نه، در مورد تو ترس فراموشی و نادانی ندارم.»**[۲]

۵۲۶. امام مجاهدان

در روایتی رســـول‌خدا 9 می‌فرماید: یا علی تو در جنـــگ، دلاورترین... و در جهاد قومی‌ترین مردمی[۳]

۱- امام علی 7 در جنگ بدر از ۷۰ کشته مشرکین به تنهایی نصف این کشته‌ها را

---

۱. *اصول کافي*، ج۱، ص۴۶۰.

۲. *اصول کافي*، ج۱، ص۶۴.

۳. *فضایل*، ابن شاذان، ص۱۲۳.

به جهنم فرستاد و الباقی را مسلمانان و فرشتگان کشتند صرف نظر از آنانی که امام در این جنگ زخمی کرد اسامی ۳۵ کفاری که بدست امام کشته شدند در کتب اهل سنت دقیقاً آمده است.

۲- در جنگ حنین ۴۰ نفر را امام کشت که شجاع‌ترین آنان ابوجرول بود که امام با ضربه‌ای او را دو نیم کرد امام در این جنگ در بین ۲۴ هزار شمشیر زن دشمن مقاومت جانانه‌ایی از خود نشان داد.

۳- در جنگ ذات‌السلاسل ۷ نفر از بزرگان آن‌ها را کشت که سرسخت‌ترین آن‌ها سعیدبن‌مالک عجلی بود.

۴- در جنگ بنی‌نضیر ۱۱ نفر از جمله شخصی بنام غَرور را کشت.

۵- در جنگ بنی‌قریظه امام حی‌بن‌اخطب و کعب‌بن‌اشرف که از بزرگان یهودیان بودند را گردن زد.

۶- در جنگ بنی‌مصطلق‌مالک و پسرش را به جهنم فرستاد.

۷- در غزوه وادی‌الرمل کثیری از جنگجویان آن‌ها را کشت.

۸- در طائف سپاه ضیغم را شکست داد و شهاب‌بن‌عیس و نافع‌بن‌غیلان را کشت.

۹- امام در جنگ صفین و در شب هریر سیصد تکبیر گفت و با هر تکبیر کافری را به جهنم می‌فرستاد و در بعضی از نقل‌ها امام ۷۰۰ نفر را به تنهایی کشت.[۱]

۱۰- این گزارش منهای نبردهای امام در احد و احزاب است و از این مطالب می‌فهمیم که تمامی جنگهای اسلام بر روی بازوی توانای مرد بزرگ میادین جهاد حضرت مولی علی 7 می‌چرخیده است.

نتیجه: فداکاری و جان فشانی امام علی 7 برای حفظ دین و شخص رسول‌خدا 9 این معنا را ثابت می‌کند که تمامی اموری که به واسطه‌ی رسالت رسول‌خدا 9 به وجود آمد در همه‌ی آن خیرات و برکات و ثواب‌ها که بواسطه ادامه رسالت رسول‌خدا 9 بوجود آمد همه برای امام علی 7 نیز وجود دارد و امام از آن بهره دارد.

۷۲۵. پیوند ناگسستنی

حضرت علی 7 هر روز یک نوبت و هر شب یک نوبت به حضور پیامبر 9 می‌رفت،

۱. *مناقب آل ابي طالب*، ج۲، ص۸۲ / *شرح نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد*، ج۱، ص۲۴.

پیامبـــر 9 با او خلـــوت می‌کرد و در هر موضوعی علی 7 را به رموز و اســـرار آن آگاه می‌نمـــود، و هیچ چیـــز را از علی 7 پنهان نمی‌کرد اصحاب پیامبر 9 می‌دانســـتند که پیامبر 9 جز با علی 7 اینگونه محفل خصوصی نداشت.

اگر علی 7 در خانه خود بود پیامبر 9 به نزد علی 7 می‌رفت و بیشترین همنشینی پیامبر 9 با علـــی 7 در خانه او صورت می‌گرفت، گاهی که علی 7 به خانه پیامبر 9 می‌رفت پیامبر 9 زنان خود را از خانه بیرون می‌کرد و تنها با علی 7 هم سخن می‌شد ولی تنها که پیامبر 9 به خانه علی 7 می‌آمد فاطمه و پســـران فاطمه (یعنی حســـن و حسین) 8 را از خانه بیرون نمی‌کرد علی 7 هر سؤالی می‌کرد پیامبر 9 پاسخ می‌داد وقتی که سوالش تمام می‌شد سکوت می‌کرد، پیامبر 9 آغاز سخن می‌کرد، هیچ آیه‌ای بر رســـول خدا نازل نشـــد مگر این‌که آن را برای علی 7 می‌خوانـــد و املا می‌فرمود، پیامبـــر 9 همـــه احکام از حلال و حرام و امر و نهی گذشـــته و آینده در کتاب را که بر پیامبران قبل نازل شده را به علی 7 آموخت و علی 7 همه آن‌ها را به خاطر خود سپرد و حتی یک حرف از آن را فراموش نکرد.[1]

۸۲۵ مسئله رد الشمس

امام صادق 7 می‌فرماید: یک روز رســـول‌خدا 9 در بیرون شهر مدینه[2] بعد از ظهر خسته بود سر خود را در دامن امیرالمؤمنین 7 گذاشت و خوابید زمان خواب رسول‌خدا 9 طول کشید «که به حسب پاره‌ای از روایات وقت فضیلت نماز عصر گذشت» امیرالمؤمنین علی 7 متحیر شـــد بین دو کار؛ یکی خواندن نماز عصر و یا اســـتراحت رسول‌خدا 9 !؛ حضرت علی 7 هیچ حرکتی نکرد تا رســـول‌خدا 9 خواب راحتی کرده باشـــد وقتی رســـول‌خدا 9 از خواب بیدار شـــد علی 7 عرض کرد: یا رسول‌الله 9 من نماز عصر را نخوانده‌ام.

حضرت رســـول 9 فرمود: یا علی! برخیز و رو به آفتاب بایست و اول سلام کن، بعد از او بخواه تا با تو سخن بگوید بعد از او درخواست کن که برگردد در موضع خاص اقامه نماز عصر؛ تا تو بتوانی نمازت را به وقت فضیلت آن بخوانی.

---

۱. *اصول کافی*.

۲. در این مکان مسجدی هست بنام مسجد ردالشمس.

آن‌گاه رسول‌خدا 9 نحوه سلام کردن به آفتاب را گفت: یا اباالحسن بگو: «السلام علیك یا خلق الله» وقتی علی 7 به آفتاب سلام کرد، از آفتاب صدا بلند شد «فقالت، علیك السلام یا اول یا آخر یا ظاهر و یا باطن، من ینجی محبیه و یوبق مبغضیه؛ سلام بر تو ای اول و ای آخر و ای ظاهر و ای باطن؛ خدای عالم دوست تو را نجات می‌دهد و دشمن تو را هلاک می‌کند.» آن‌گاه آفتاب برگشت و این فضیلتی است بنام ردالشمس که اختصاص به آن حضرت دارد«البته مسئله برگشت آفتاب برای امیرالمؤمنین علی 7 نیز یکبار در راه جنگ صفین اتفاق افتاده است» سپس رسول‌خدا 9 فرمود: یاعلی 7 بگویم آنچه را که آفتاب به تو گفت: یا خودت می‌گویی حضرت عرض کرد: اگر شما بفرمائید شیرین‌تر است حضرت فرمود: خورشید به تو گفت: «یا اول یا آخر یا ظاهر و یا باطن» آیا می‌دانی یعنی چه؟ یعنی: «یا اول من آمن بالله و رسوله» یعنی، ای کسی که تو اول مؤمن بخدا و رسولش هستی و «انت الاخر» آخرین کسی که با من عهد می‌بندد و من از دنیا می‌روم تو هستی (در نفس آخر؛ پیامبر 9 سرش در دامن علی 7 بود و از دار دنیا رفت.)

«انت الظاهر» علی‌جان تو کسی هستی که آیات خدا را ظاهر می‌کنی (هر که علی 7 را شناخت خدا را شناخته است)

«انت الباطن» یعنی توئی آن پنهانی که کسی حقیقت تو را نفهمید؛ یاعلی 7 کسی تو را نشناخت غیر از من و حق تعالی؛ چنانچه کسی نشناخت خداوند را جز من و تو.[۱]

۲۵۹ـ حیله گر در دام

هنگامی که اسلام در مدینه به اوج خود رسید عبدالله‌بن‌ابی از منافقان بزرگ مدینه بود و با روسای یهود ارتباط داشت نسبت به پیامبر 9 حسادت می‌ورزید عبدالله در صدد قتل حضرت بر آمد لذا به بهانه جشن عروسی دخترش، ولیمه و طعامی تهیه نمود و حضرت رسول 9 و اصحابش، از جمله امیرالمؤمنین علی 7 را نیز دعوت کرد و در میان صحن خانه خود چاله‌ای حفر کرد و داخل آن چاله را پر از شمشیر و نیزه‌های زهرآلود نمود و روی آن را با فرش پوشانید و جمعی از یهودیان را هم با شمشیرهای برهنه و زهرآلود پنهان نمود که وقتی آن حضرت و اصحابش پا روی آن حفره گذاشتند

۱. *تفسیر برهان* / *بحارألانوار*، ج۴۱، ص ۱۷۹، باب ۱۰۹

و در حفره افتادند آن‌ها نیز با یک حمله همه را از بین ببرند هم چنین در طعام میهمانی خود زهر ریختند تا بتوانند از طرق مختلفی به هدف پلید خودشـــان برسند قبل از آمدن پیامبر 9 و اصحاب آن حضرت؛جبرئیل نازل شـــد و گفت: خداوند متعال می‌فرماید: به خانه عبدالله‌بن‌ابی برو و هر کجا را به اصحابت نشـــان داد بنشـــینید و هر غذایی که نزد شما گذاشت تناول نمایید که من شما را از هر شرّ و کیدی حفظ خواهم کرد.

پیامبر 9 و اصحابش وارد منزل او شدند آن ملعون آن‌ها را دعوت کرد تا در صحن خانه بنشـــینند نبی‌اکرم 9 با همه یارانش روی فرشـــی که زیرش گودال بود نشستند عبدالله از این‌که آن‌ها در گودال نیفتادند بســـیار تعجب کرد چون از این راه ناامید شـــد طعام مسموم شده را آورد تا شاید به هدف خود برسد حضرت رسول 9 به امیرالمؤمنین علی 7 فرمود: این دعا را بخوان و خودش هم خواند، دعا این بود:

«بسم الله الشافی بسم الله الکافی بسم الله المعافی بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیی و لا داء فی الارض و لا فی السماء و هوالسمیع العلیم»

ســـپس همه آن‌ها غذا را خوردند و از آن مجلس بیرون آمدند عبدالله وقتی دید آن طعام مســـموم ضرری به آن‌ها نرسانید چنین گمان نمود که اشتباه کرده و زهر را در آن طعام نریخته‌اند، برای همین به افرادی که با شمشیرهای زهرآلود آماده کشتن پیامبر 9 بودند امر کرد که تا از باقیمانده غذا بخورند از طرفی دختر عبدالله که خود در توطئه قتل نقش داشـــت از آنجا که از فرو نرفتن فرش تعجب کرده بود، رفت و روی فرش نشست که ناگهان به گودال افتاد و کشـــته شد و از آن طرف تمام یهودیانی که طعام باقیمانده را خوردند همه آن‌ها نیز کشـــته شدند عبدالله بعد از این واقعه به تمام اقوام خود دستور داد که این ماجرا را برای کســـی نقل نکنند بدینسان مراسم عروسی که آن ملعون برای دخترش ترتیب داده بود تبدیل به عزا شـــد زمانی که خبر واقعه به پیامبر 9 رســـید از عبدالله علت فوت آن‌ها را پرسید، عبدالله گفت: دخترم از پشت‌بام افتاده و افراد دیگر به مرض اسهال مرده‌اند.[1]

۲۶۰. پیام پاکی

امام علی 7 در حدیثی در زمان حکومت خود خطاب به مردم عراق فرمود:

---

۱. *بحارالانوار*، ج۱۷، ص ۳۱۸.

«یا اهل العراق!

نبئت ان نساءکم یدافعن الرجال فی الطریق، اما تستحیون!».[۱]

یعنی: به من خبر رسیده که زنان شما در کوچه و بازار و خیابان ها به مردان نامحرم تنه می خورند آیا شما شرم نمی کنید؟

در روایتی دیگر اینگونه فرمودند: آیا شـــرم نمی کنید، غیرت ندارید که زنان شما به بازارها می روند و با انسان های بی نزاکت در هم می آمیزند.

«اما تستحیون ولاتغارون؛ نساءکم یخرجن الی الاسواق ویزاجمن العلوج».[۲]

۲۶۱ـ اشداء علی الکفار

در جریان فتح مکّه که در ســـال هشـــتم هجرت واقع شد دو نفر از کافران که هنوز تسلیم نشده بودند با علی 7 رو در رو شدند و از دست آن حضرت فرار کردند این دو نفر یکی هبیرةبن‌وهب شـــوهر ام‌هانی خواهر امام علی 7 بود[۳] و دیگری پسر عموی هبیرة بـــود. علی 7 این دو نفـــر را تعقیب کرد این دو نفر به خانه ام‌هانی آمده و خود را در آن خانه مخفی ساختند.

علی 7 در حالی که شمشـــیر در دست داشت به دنبال آن دو نفر به در خانه ام‌هانی خواهر خود رســـید، ام‌هانی که هشت ســـال بود برادرش علی 7 را ندیده بود در برابر او ایستاد و گفت: از این دو نفر چه می‌خواهی؟

علی 7 دســـت رد به ســـینه ام‌هانی زد و او را رد کرد تا آن دو نفر را طبق دســـتور رســـول‌خدا 9 گردن بزند، ام‌هانی به علی 7 گفت: آیا می‌خواهی وارد خانه‌ام شـــوی و حریم و احترام مرا بشکنی و شوهرم را بقتل برسانی تو پس از هشت سال، از من واهمه نمی‌کنی؟!

حضرت علی 7 که پیوند مکتبی را بر پیوند نسبی مقدم می‌داشت فرمود: رسول‌خدا 9 خون این دو نفر را هدر دانســـته بنابراین به ناچـــار باید فرمان پیامبر 9 را در مورد قتل این دو نفر اجرا کنم پس از این جریان ام‌هانی نزد رســـول‌خدا 9 آمد و دید آن حضرت

---

۱. *کافی*، ج ۵، ص ۵۳۷، حدیث ۶.

۲. *کافی*، ج ۵، ص۵۳۷، حدیث ۶.

۳. اُم هانی همان کسی است که پیامبر 9 در شب معراج، شب مهمان او بود و در خانه او بود که معراج رسول خدا 9 از مکه شروع شد.

غســل می‌کند و دخترش حضرت زهرا 3 با گرفتن پارچه بلندی آن حضرت را پوشانده که کسی آن حضرت را هنگام غسل نبیند.

آن حضرت پس از غســل هشــت رکعت نماز خواند و پس از نماز امهانی را دید و فرمود: بَه‌بَه! خیر مقدم امهانی! چه موجب شده که اینجا آمده‌ای؟

امهانی جریان برخورد شدید علی 7 را بازگو کرد در این هنگام علی 7 از راه رسید، پیامبــر 9 تا او را دید لبخندی زد و فرمود: با امهانی چه کردی؟ بعدها شــوهر امهانی به نجران گریخت و در همانجا در حال کفر مرد و پســر عموی او برگشت و دیگر کسی متعرض او نشد.[۱]

۲۶۲. نزول فرشتگان در شب قدر

عصر پیامبر 9 بود، هرگاه عمر و ابوبکر به حضور رســول‌خدا 9 می‌آمدند می‌دیدند که آن حضرت ســوره قدر را با خشــوع و گریه قرائت می‌کند و آن‌را با حالی جانســوز می‌خوانــد عمر و ابوبکــر عرض کردند: ای پیامبر! چقدر هنگام قرائت این ســوره دلت می‌سوزد؟

پیامبر 9 فرمود: می‌گریم برای آن‌که در شــب قدر چشمم فرشتگان را دیده و دلم فهمیده است و برای آنچه که دل این شخص (اشاره به علی 7 پس از من در شب قدر آن را می‌فهمد و در می‌یابد می‌گریم.)

عمر و ابوبکر عرض کردند: مگر شــما در شب قدر چه دیده‌اید و او (علی 7) در آن شب چه می‌بینند؟ پیامبر 9 روی زمین برای آن‌ها نوشت «**تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر.**»

آن‌گاه فرمــود: پس از آن‌که خداوند می‌فرماید: «برای تقدیر هر کار» آیا دیگر چیزی باقی می‌ماند؟ عمر و ابوبکر عرض کردند: نه، چیزی باقی نمی‌ماند. پیامبر 9 فرمود: آیا می‌دانید، که شــخصی که هر امری بر او نازل می‌شود کیست؟ آن‌ها عرض کردند: او تو هستی، ای رسول خدا. پیامبر 9 فرمود: آری، ولی آیا بعد از رحلت من نیز شب قدر وجود دارد؟ آن‌ها گفتند: آری وجود دارد؟ پیامبر 9 فرمود: آیا بعد از من باز در شــب‌های قدر آن امر (تقدیر کارها) نازل می‌شــود؟ عمر و ابوبکر گفتند: آری؛ پیامبر 9 فرمود: بنابراین

---

۱. *شرح نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد*، ج۱۰، ص۷۸.

بعد از من نزول هر چیزی در شب قدر بر چه شخصی است؟

عمر و ابوبکر گفتند: نمی‌دانیم آن‌گاه پیامبر 9 دســـت مبارک خود را بر سر علی 7 نهاد و فرمود:

«**ان لم تدریا فادریا هو هذا من بعدی**، اگر نمی‌دانید، اینک بدانید، آن شـــخص بعد از من این شخص اشاره به علی 7 است.»[1]

٢٦٣ـ انار بهشتی برای وصی پیامبر 9

روزی جبرئیل دو انار برای رســـول‌خدا 9 آورد پیامبر 9 یکی از آن انارها را خورد و انـــار دیگر را دو نصف کـــرد، نیمی از آن را خود خورد و نیم دیگر را به علی 7 داد و آن حضرت آن را خورد سپس پیامبر 9 به علی 7 فرمود:

بـــرادرم! آیا می‌دانی این دو انار چه بـــود؟ علی 7 عرض کرد: نه نمی‌دانم پیامبر 9 فرمود: انار اولی نبوت بود که مخصوص من است و تو از آن بهره‌ای نداری ولی دیگری علم و دانش بود که تو در آن با من شریک هستی.[2]

٢٦٤ـ کیفر زنان گناهکار

امیرالمؤمنیـــن علی 7 فرمـــود: روزی من و فاطمه 3 به محضر رســـول اکرم 9 رســـیدیم. حضرت را ناراحت و گریان دیدیم. گفتیم: ای رســـول خدا 9 چه چیز سبب ناراحتی شـــما شـــده؟ حضرت فرمود: یا علی! شبی که من به آســـمان‌ها رفتم بعضی از زن‌های امتم را دیدم که از موی سر، آن‌ها را آویخته‌اند و با آتش عذاب می‌کردند و مغز سر آن‌ها می‌جوشید.

زنـــی را دیدم که از زبانش آویزان کرده بودند و از حمیم به گلوی او می‌ریختند زنی را دیدم که از پســـتانش آویخته بودند و گوشـــت بدن خود را می‌خورد و در میان آتش می‌سوخت.

زنی را دیدم که پاهای او را به پســـتانش بســـته و عقرب و مارها را به بدن او مسلط ساخته بودند...

---

١. *اصول کافي*، ج١، ص٢٤٩.

٢. *اصول کافي*، ج١.

حضرت فاطمه 3 عرض کرد، پدر! گناه این زنان چه بوده است؟

حضرت فرمود: آن زنی که از موی ســـرش آویخته بودند زنی است که موی سرش را در دنیا نامحرم نمی‌پوشانده و آن زنی که از زبان آویزان بود زنی است که شوهر خود را با زبان آزار می‌داده.

و آن زنی که از پستانش آویخته بود، زنی است که شوهرش را در فراش و رختخواب اطاعت نمی‌کرده.

و اما زنی که دســـت و پای او را بسته بودند و مار و عقرب بر او مسلط شده بود زنی است که وضو و نماز را سبک می‌شمرده و لباس و خانه اش را از نجاست پاک نمی‌کرده و غسل جنابت و حیض و نفاس را انجام نمی‌داده...[1]

۲۶۵. نخل خرمای صیحانی

از علمای مذهب شافعی و همچنین شـــیعی نقل شده که: روزی حضرت محمّد 9 و امیرالمؤمنین علی 7 از نخلســـتان مدینه رد می‌شدند. از دور درخت نخلی صیحه زد: «هذا محمّد رسول الله این محمّد 9 فرســـتاده خداست» و تا علی 7 نزدیک درخت شد آن درخت خرما صدایش بلند شـــد: «و هذا علی ولی الله سید الوصیین و امام الائمة الهادین المهدیین.»

پیامبـــر اکرم 9 مقداری از خرمای آن درخت را میل فرمود و نام آن درخت خرما را صیحانی گذاشت و اکنون نیز بهترین خرمای مدینه‌النبی خرمای نخل صیحانی است.[2]

۲۶۶. انتقال اسرار الهی

ام‌ســـلمه می‌گوید: روزی که نوبت من بود رسول‌خدا 9 به حجره‌ام بیاید با علی 7 وارد حجره شدند و در حالی که دست به دست هم داده بودند، پیامبر 9 دست بر دوش علی 7 گذاشـــت و به من فرمود: ای ام‌ســـلمه! لحظه‌ای از حجره بیرون برو و خانه را برای ما خلوت کن، ام‌ســـلمه می‌گوید: بیرون رفتم و آن‌ها داخل حجره شدند و نزد هم نشســـتند و با هم آهسته صحبت آغاز کردند. صدای آن‌ها را می‌شنیدم ولی سخن آن‌ها

۱. *عیون اخبار الرضا* 7 ، ج۲، ص۱۰.
۲. *مدینة‌المعاجز*، ص۱۹۴.

را نمی‌فهمیـــدم تا این‌که روز به نیمه رسـیـد به در حجره رفتم و ســلام کردم حضرت رسول 9 فرمود: به مکان اول خود بازگرد، بازگشتم و آن‌ها را تنها گذاشتم بعد از مدتی بار دیگر همین کار را کردم رسول‌خدا 9 همان جواب را داد بار دیگر رفتم بر در حجره که رســول‌خدا 9 همان فرمود: داخل شو، علی 7 دســت خود را به زانوی پیامبر 9 گذشــته بود و با یکدیگر صحبت می‌کردند به محض ورودم کلام را قطع کردند حضرت امیر 7 برخاســت و رفت. رسول‌خدا 9 به من فرمود: که ای ام‌سلمه! جبرئیل از طرف خدا نازل شــده بود و به من دستور داد که چون بعد از تو علی جانشین و وصی تو است بگو به او آنچه را که بعد از تو تا روز قیامت واقع خواهد شد، آگاه باش خدای تعالی برای هــر امتی پیغمبری انتخاب نمود و برای هر پیغمبری وصی معین فرمود پیغمبر این امت من هستم و علی 7 وصی من می‌باشد.

۲٦۷ـ شفای رسول خدا 9

روایت اســت روزی رسول‌خدا 9 مریض شده بود امیرالمؤمنین علی 7 بر بالین آن حضرت حاضر شــد آن‌گاه دست خود را بر سینه مبارک رسول‌خدا 9 گذاشت و فرمود: «**یا ام‌ملدم اخرجی عن رسول الله**؛ ای تب از بدن رســول‌خدا 9 بیرون برو» که در همان لحظه تب از بدن رسول‌خدا 9 بیرون رفت و آن حضرت برخاست و نشست.[1]

۲٦۸ـ اهل بهشت

علی‌بن‌ابیطالب 7 روایت کرده است که رسول‌خدا 9 در فتح خیبر فرمود:

اگر اندیشــه نمی‌کــردم از این‌که مردم امتّم در حق تو آنچــه را که نصاری در حق عیســی‌بن‌مریم گفتند بگوینــد هر آینه امروز در فضل تو ســخنی می‌گفتم که بر هیچ گروهی از مسلمانان نگذری مگر این‌که به خاک کفش تو تبرک جویند و به آب وضوی تو استشفاء نمایند، لکن در فضل تو کافی است که تو از من باشی و من از تو... و تو اول کسی هستی که وارد حوض من می‌شوی و اول کسی هستی که داخل بهشت می‌شوی از امتّم، و شیعه تو بر منبرهائی از نور می‌باشند همه سیراب و خوشحال با رویهای سفید بر دور من هستند و از آن‌ها شفاعت می‌کنم...

۱. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۲۱۰.

خداوند مرا امر فرموده اســت که تو را بشارت دهم به این‌که تو و عترتت در بهشت خواهند بود و دشمنت در جهنم است و دشمن تو وارد حوض من نشود...

علی 7 فرمود: به سجده افتادم و خدای را حمد کردم به آنچه به من احسان فرموده از اسلام و قرآن و از این‌که مرا دوست خاتم النبیین 9 گردانید.[۱]

۲۶۹. از علی 7 اطاعت کنید

پــس از آن‌که پیغمبر 9 از ســفر مکّه و حجةالوداع به مدینه بازگشــت وارد منزل ام‌ســلمه شــد و در حدود یک‌ماه در منزل بود و بیشــتر ایام خود را با علی 7 خلوت می‌ساخت و منزل سایر زوجات خود نمی‌رفت.

عایشه و حفصه به پدران خود شکایت کردند و گفتند: که علت اعراض رسول‌خدا 9 را نمی‌دانیم چیست، پدران آن‌ها گفتند: شما بهتر می‌توانید این راز را کشف کنید.

عایشــه به منزل ام‌ســلمه آمد پیغمبر 9 را دید که با علــی 7 هر دو در یک اتاق هســتند. پیغمبر 9 از عایشه پرسید برای چه کاری آمدید؟ عایشه علت اعراض و دوری کردن از ســایر (زوجات در صورتی که خلافی از آنان ســرنزده اســت) را سؤال کرد؟ پیغمبر 9 در جواب او گفت: در امری که بتو گفته بودم و ســفارش در کتمان و مخفی کردن آن را داشــتم بر خلاف دستورم رفتار کردی، بدان و باخبر باش که هم تو از زمره هلاک شدگان و زیان کاران هستی و هم کسانی که در این کار تصمیمی گرفته‌اند.

بعد از آمدن عایشــه به منزل ام‌ســلمه پیغمبر 9 به ام‌سلمه گفت: که سایر زنان را خبر کند تا در این منزل جمع شــوند وقتی همه زوجات پیامبر 9 در خانه حاضر شدند، رســول‌خدا 9 به آنان گفت: که گوش دهید و حرف‌های مرا همگی بشــنوید و اطاعت کنید.

این شــخص علی‌بن‌ابیطالب 7 برادر و وصی و قائم بر شما و امت من است بعد از مــن باید از علــی 7 اطاعت کنید و مخالفت او را نکنید و هــر کس با او مخالفت کند هلاک خواهد شد، ســپس به علی 7 فرمود: یا علی! این زنان را به تو می‌سپارم و باید از آنــان محافظت و نگهداری کنی و هر گاه یکی از آنان با تو مخالفت کرد فوراً او را از خود دور کن.

---

۱. *مناقب خوارزمي*، ص۷۵.

بعد از صحبت پیامبر 9 عایشـــه ســخن گفت و عرض کرد: تاکنون در کدام یک از امــور مخالفت با تو کرده‌ایم پیغمبر 9 به او گفــت: که اول مخالفت را تو نمودی و آن راز را که ســفارش کتمان کردن آن را به تو کرده بودم فاش کردی، بخدا قسم! که بعد از من تو مخالفت از دســتورم خواهی کرد و از خانه‌ام بیرون خواهی رفت در صورتی که یک عده از مخالفین را دور خود جمع نموده و در صدد مخالفت با من و گفته‌های خداوند بر خواهی آمد.[۱]

۲۷۰- لقب امیرالمؤمنین برای علی 7

حذیفه می‌گوید: در زمان رسول‌خدا 9 و قبل از رسیدن آیه حجاب مردم پیش ایشان رفت و آمد می‌نمودند و هر وقت که می‌خواستند نزد پیامبر 9 می‌رفتند، لذا ایشان آن‌ها را نهی کرد از این‌که وقتی دحیه نزد پیغمبر اســت نزد او حاضر شــوند (مراد از دحیه نام شخصی از طایفه کلبی بود که در نهایت خوش صورتی قرار داشت که جبرئیل به قیافه او ظاهر می‌گردید) حذیفه می‌گوید: روزی بواســطه مطلبی نزد رسول‌خدا 9 رفتم وقتی وارد شدم جلو در پرده‌ای بود وقتی پرده را بالا زدم دحیه را دیدم لذا فوراً از نزد حضرت بواســطه حضور جبرئیل خارج شدم در بین راه علی 7 را دیدم حضرت از من سؤال کرد من هم کیفیت مطلب را به او گفتم و از حضرت خواســتم تا ســؤال مرا از رسول‌خدا 9 بپرســد علی 7 مرا همراه خود برد ســپس وارد خانه رســول‌خدا 9 شدیم، من دم در نشســتم و علی 7 وارد خانه شــد و سپس سلام کرد شــنیدم که جبرئیل جواب سلام او را داد و جــواب او را بــه این جملــه داد **«و عليك السلام يا اميرالمؤمنين»** جبرئیل از نزد رسول‌خدا 9 رفت علی 7 مرا صدا زد آن‌گاه وارد خانه شدم.

ملاحظه کردم رسول‌خدا 9 به علی 7 می‌فرماید: ملائکه و آسمان‌ها قبل از این‌که اهل زمین تو را به این اســم بنامند بر تو ســلام می‌رســانند و تو را به این اســم که امیرالمؤمنین اســت نامیدند؛ ای علی، جبرئیل این سلام را از طرف خداوند آورد و به من گفت که به مســلمین امر کنم بعد از این تو را به این اســم بخوانند و من ان‌شاءالله این امــر را به تمام مردم ابلاغ خواهم کرد. روز بعد رســول‌خدا 9 این امر الهی را به مردم

۱. *علي مع الحق*، ج۲ *ابحارألانوار*، ج۸۲، ص۱۰۶.

رسـاند و دسـتور داد همه به حضرت این گونه سلام دهند.[۱] این لقب و اسم خاص امام علی 7 اسـت به جهت اهمیت این موضوع نقل‌های متعدد آن آورده شد تا معلوم گردد این از اسماء اختصاصی مولای متقین علی 7 است شخصی از امام صادق 7 پرسید: آیا رواسـت که به قائم آل محمّد (عج) بعنوان (سلام بر تو ای امیرمؤمنان) سلام کرد؟ امام فرمود: خیر خداوند تنها علی 7 را بر این اسم نامید سپس فرمود: قبل از علی 7 کسی بر این نام نامیده نشد و بعد از او هم جز کافر آن نام را برخورد نگذارد.[۲]

۲۷۱ـ بت فلس شکسته شد

در سـال نهم هجری پیغمبر اکرم 9 گروهی از سـربازان اسـلام را به سـرداری امیرالمؤمنین علی 7 به سوی قبیله «طي»[۳] نزدیک سرزمین اردن فعلی فرستاد تا آن‌ها را به آئین اسلام دعوت کند و بت معروف آن‌ها را به نام «فلس» نابود سازد.

امیرمؤمنـان 7 نیز آن‌ها را دعوت فرمود و چون نپذیرفتند با آن‌ها جنگ کرد و بت آن‌ها را درهم شکسـت و دو شمشیر قیمتی به اسامی«مخذم و رسوب»که بت‌پرستان به بت‌خانه هدیه کرده بودند و به پیکر آن بت آویخته بودند را با سایر غنائم و اسیران جنگی به مدینه آورد.[٤]

۲۷۲ـ علی! شرّش را کم کن

عقبةابن‌ابی‌معیط قبل از ظهور اسلام در مکّه همسایه پیامبر 9 بود ولی بعد از این‌که کار پیغمبر 9 بالا گرفت و بر ضد بت‌پرسـتی قریش قیام کرد او نیز از افراد سرشناسی بود که به مخالفت آن حضرت برخاسـت و چون همسایه رسول‌خدا 9 بود بیش از همه حضرت را می‌آزرد و حتی روزی با کمال بی شـرمی آب دهان خود را به صورت مبارک

۱. *علي مع الحق*، ج۲، ص۶.
۲. *كافي*، ج۱، ۴۱۱.
۳. قبیله طی؛ قبیله حاتم طائی اسـت، حاتم طائی قبل از این‌که پیامبر 9 را ببیند فوت کرد و پسـرش عدی جانشـین او شد او در حمله علی 7 فرار کرد و خواهر عدی به اسـارت درآمد که داستان چگونگی آزادی آنرا در داسـتان‌های قبلی گذشته است. بعدها عدی از یاران با وفای علی 7 شد و در جنگ‌های امام، قبیله طی از علی 7 حمایت کردند و سـه پسـر عدی بنام‌های طریف و طراف و طرفه همه در جنگ‌های علی 7 شهید شدند.
۴. *کامل ابن اثیر*، ج۲، ص۱۹۴.

پیامبر اسلام 9 افکند.

روزی پیامبر اسلام 9 فرمود: ای عقبه! گویا می‌بینم که چون از مکّه خارج شوی گردنت را بزنیم و بارها رسول‌خدا 9 فرمود: من در میان دو همسایه شرور، ابولهب و عقبة‌بن‌ابی‌معیط قرار گرفته بودم. تا این‌که عقبة در جنگ بدر اسیر شد و به فرمان پیامبر 9 ، امیرمؤمنان 7 شر او را از سر همه کم کرد و گردن او را با شمشیر خود زد، ولید نیز پسر آن ملعون است که در زمان عثمان بواسطه این‌که برادر مادری عثمان بود به استانداری کوفه منصوب شد و در حال مستی به نماز جماعت حاضر شد که این شخص خبیث نیز علی رغم میل عثمان توسط بازوان حیدری علی 7 حد شرابخور بر او جاری شد.

۲۷۳. شجاعت علی 7

ابودائل نقل می‌کند: روزی همراه عمربن‌خطاب بودم که گفت: نزدیک بیا تا از شجاعت و دلاوری علی 7 برای تو بگویم او می‌گوید: من نزدیکش رفتم و آن‌گاه گفت: ما در جنگ احد با پیامبر اسلام 9 پیمان بستیم که از مقابل دشمنان فرار نکنیم و هر کس از ما فرار کند او گمراه است و هر کدام از ما کشته شد او شهید است و پیامبر خدا 9 سرپرست او خواهد بود در حین جنگ ناگهان صد فرمانده دلاور از دشمن که هر کدام آن‌ها دارای صد نفر جنگجو بودند دسته دسته به ما حمله نمودند به طوری که ما توان جنگی خود را از دست دادیم و با آشفتگی تمام از میدان جنگ فرار کردیم.

علی 7 را در این میان دیدیم که مانند شیر پنجه افکن مقداری ریگ از زمین برداشت و به صورت ما ریخت و گفت:

زشت و بریده و پوشیده باد روی شما! به کجا فرار می‌کنید؟ آیا به سوی جهنم می‌گریزید؟

به میدان برگشتیم علی 7 بر ما حمله کرد و در دستش شمشیری بود که از آن خون می‌چکید! فریاد زد: شما بیعت کردید و بیعت شکنی نمودید سوگند به خدا شما سزاوارتر از کفّار به کشته شدن هستید. به چشم‌هایش که نگاه کردم، دیدم گویی مانند دو مشعل زیتون بودند که آتش از آن شعله می‌کشید و یا مانند دو ظرف پر از خون، یقین کردم به طرف ما که می‌آید همه ما را خواهد کشت من از همه اصحاب زودتر به سویش شتافتم

و گفتم:

ای ابوالحســن خدا را! خدا را! عرب‌ها در جنگ گاهی فــرار می‌کنند و گاهی حمله می‌آورند و حمله جدید خسارت فرار را جبران می‌کند.

گویا خود را کنترل کرد و چهره‌اش را از من برگردانید از آن وقت تاکنون همواره آن وحشتی که آن روز از هیبت علی 7 بر دلم نشسته هرگز فراموش نکرده‌ام.[1]

۲۷۴ـ یا علی! در چه حالی؟!

روزی امیرالمؤمنین 7 خدمت پیامبر 9 رســید، پیغمبر 9 از حضرت پرســید: ای ابوالحسن! در چه حالی؟ حضرت عرض کرد: در حالی که هشت طلبکار دارم:

خدا واجبات دین را طلب می‌کند، شــما مســتحبات، و نویسندگان عمل، راستگویی می‌خواهند، و فرشــته مرگ روح انســان(در حین مردن)، عایلــه (زن و فرزندان) غذا و شیطان از آدمی گناه می‌خواهد، نفس لذت، و دنیا تمایل و رغبت به‌آن را.[2]

۲۷۵ـ صاحب سِرّ پیامبر 9

روزی علی‌بن‌ابیطالب 7 ســوار بر مرکب رسول‌خدا 9 از محلی عبور می‌کرد ناگاه گذرش بر گروهی افتاد که سلمان فارسی در میان آنان نشسته بود. سلمان به آن‌ها گفت: آیا بر نمی‌خیزید تا دامان این مرد را بگیرید و از او پرسش کنید؟

به خدائی که دانه را شــکافت و جانــداران را آفرید هیچ‌کس را به راز پیامبرتان خبر ندهد جز او، و همانا که او عالِم روی زمین و موجب قوام و استواری آن است و زمین با اوست که آرامش می‌یابد و اگر او را از دست بدهید هر آینه علم را از دست داده‌اید...[3]

۲۷۶ـ برگشت خورشید به خاطر علی 7

عروةبن‌عبداللهبن‌بشــیرجعفی می‌گوید: بر فاطمه دختر علی‌بن‌ابیطالب وارد شدم در حالی که او پیر زنی کهنســال بود... سپس او گفت: اسماءبنت‌عمیس به من خبر داد که:

---

۱. *بحارالانوار*، ج۲۰، ص۵۳.

۲. *نصایح*، ص۲۸۱.

۳. *امالي شيخ مفيد*، ص۹۴ / *مستدرك الوسايل*، ج ۱۴، ص۲۴۹.

خداوند به پیامبرش محمّد 9 وحی فرســتاد و آن وحی وجود حضرت را فرا پوشــاند، و علی‌بن‌ابیطالب 7 با لباس خود آن حضرت را پوشاند و وحی به طول انجامید تا حدی که آفتاب غروب کرد، چون رســول‌خدا 9 حالش بجا آمد و وحی الهی قطع شد به علی 7 فرمود: یا علی آیا نماز عصر خود را خوانده‌ای؟

علی 7 عرض کرد: یا رســول‌الله ســر گرم کار شــما بودم و نماز را با ایما و اشاره خواندم (در آخر وقت آن)، آن‌گاه رســول‌خدا 9 به خداوند عرض کرد: پروردگارا! آفتاب را بر علی‌بن‌ابیطالب بازگردان.

در آن وقــت آفتاب غــروب کرده بود، پس آفتاب مجدد بازگشــت به حدی که نور آفتاب به اطاق من و نصف مســجد رســید. آن‌گاه علی 7 نمــاز عصرش را خواند.[1] به جهت اهمیت موضوع برگشت آفتاب برای وجود مبارک حضرت علی 7 در این فصل از دومنبع مختلف این موضوع آورده شد.

۲۷۷ـ سلام علی 7 به رسول‌خدا 9

ابوالهیثم‌بن‌تیهان‌انصاری می‌گوید: رسول‌خدا 9 فرمود: خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آن‌ها آفرید، و آن‌ها را به عرش آویخت و به آنان دستور داد تا بر من سلام و درود بفرســتند و از من اطاعت کنند، بعد پیامبر 9 فرمود: اولین کسی که از مردان بر من سلام کرد و از من اطاعت کرد روح علی‌بن‌ابیطالب 7 بود.[2]

۲۷۸ـ پیغام منافقان کافر

ابان‌بن‌تغلــب می‌گوید: امام صادق 7 فرمود: به رســول‌خدا 9 از طرف گروهی از طایفه قریش این خبر رسید که گفته‌اند: «محمّد چنین پنداشته که امر خلافت و حکومت (امامت و ولایت) را در میان خاندان خود محکم و پا برجا ساخته است؟!

اگــر محمّد بمیرد آن را از چنگ خاندان او بیرون خواهیم آورد، و بدســت غیر آنان خواهیم سپرد. پس رســول‌خدا 9 بیرون آمد و در محلی که آن‌ها آنجا گرد آمده بودند ایســتاد و فرمود: ای گروه قریش! چگونه خواهید بود آن‌گاه که پس از من کافر شــوید،

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۹۴.
۲. *امالي مفيد*، ص۱۱۴.

سپس مرا در میان لشگری از یارانم ببینید که شمشیر به رویتان کشیده، گردن‌های شما را با شمشیر می‌زنم؟ جبرئیل 7 فرود آمد و گفت: ای محمّد پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید:

بگو: ان شـــاءالله (یا من این کار را خواهم کرد) به همراه علی‌بن‌ابیطالب 7 ، آن‌گاه رسول‌خدا 9 فرمود: ان شاءالله...[1]

۲۷۹ـ سعادتمند واقعی

سلمان‌فارســی می‌گوید: رسول‌خدا 9 در روز عرفه (۹ذی‌حجه) بیرون شد و فرمود: ای مردم خداوند در این روز به شــما افتخار و مباهات کرد تا همگی شــما را عموماً و علی‌بن‌ابیطالب 7 را خصوصاً مورد بخشایش خویش قرار دهد.

ســپس فرمود: ای علی نزدیک من بیا، علی 7 نزدیک رفت، پیامبر اسلام 9 دست او را گرفت و فرمود: همانا ســعادتمند واقعی کسی است که پس از من اطاعت تو را کند و تو را دوست بدارد، و همانا بدبخت، واقعی کسی است که پس از من با تو مخالفت کند و به دشمنی با تو بپردازد.[2]

۲۸۰ـ وصی شما کیست؟

جابربن‌عبدالله‌انصاری می‌گوید: روزی خدمت رســول‌خدا 9 مشرف شدم و عرض کردم: ای رسول‌خدا 9 وصی شما کیست؟ آن حضرت ده روز از جواب گفتن خودداری نمود و به من پاسخی نداد، آن‌گاه بعد از آن ده روز فرمود: ای جابر تو را از آنچه پرسیدی خبــر ندهم؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت، به خدا ســوگند چنان از دادن پاســخ خودداری فرمودی که پنداشتم بر من خشم گرفته‌ای.

حضرت فرمود: ای جابر بر تو خشــم نگرفتم ولیکن منتظر بودم که از آسمان برایم خبر رسد جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمّد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: همانا علی‌بن‌ابیطالب وصی و جانشــین تو بر خاندان و امت تو اســت و او همان کسی است که نااهلان را از کنار حوض کوثر عقب براند و او پرچمدار توست که در راه بهشت

۱. *امالی شیخ مفید*، ص۱۱۲.
۲. *امالی شیخ مفید*، ص۱۶۱.

پیشگام تو خواهد بود. جابر عرض کرد: ای پیامبر خدا! نظرتان این است که با کسی که به این مطلب ایمان نیاورد کار زار کنم؟

حضرت فرمود: آری، ای جابر او در این جایگاه قرار داده نشده مگر به این خاطر، که از وی پیروی شـــود پس هر کس که از او پیروی کند فردای قیامت با من اســـت، و هر کس با او مخالفت کند هرگز در کنار حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد.[۱]

۲۸۱ـ خدایا! من علی 7 را دوست دارم

شهربن‌حوشـــب گوید: از ابا اُمامه باهلی شـــنیدم که می‌گفت: والله، شوکت و بزرگی مقام ظاهری معاویه مرا از گفتن حق درباره علی 7 باز نمی‌دارد. از رسول خدا 9 شنیدم که می‌فرمود: علی 7 از همه شـــما برتر است، و داناترین شما در دین و بیناترین شما به ســـنت من است، و از همه شما بیشتر و بهتر آنگونه که سزاوار است، کتاب خدا را قرائت می‌کند، بار خدایا! من علی را دوست دارم تو نیز دوستش بدار.[۲]

۲۸۲ـ ظرف پر از آب شد

علی 7 می‌فرماید: در برخی از جنگ‌ها در حالی که آب تمام می‌شد ایشان مرا مامور می‌ساخت و می‌فرمود: ای علی! ظرفی برایم بیاور، وقتی آن ظرف را برای رسول خدا 9 می‌آوردم دســـت راست خود را به همراه دست من در ظرف می‌گذاشت آن‌گاه می‌فرمود: بجوش؛ آب از میان انگشتان ما می‌جوشید و ظرف پر از آب می‌شد.[۳]

۲۸۳ـ فرمان جنگ گرفت

علی 7 می‌فرماید: روزی رســـول خدا 9 به من فرمود: به زودی با پیمان شـــکنان (ناکثین) و ســـتمگران (قاســـطین) و از دین بیرون رفتگان (مارقین) خواهی جنگید هر کدامشـــان با تو بجنگنـــد برای تو در برابر هر یک نفر از آنان شـــفاعت صد هزار نفر از شیعیانت خواهد بود علی 7 می‌فرماید: به رسول خدا 9 عرض کردم: ای رسول خدا 9

---

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۱۶۸.
۲. *امالي شيخ مفيد*..
۳. *نصايح*.

پیمان شکنان کیستند؟

حضرت فرمود: طلحه و زبیر به زودی در حجاز با تو بیعت می‌کنند و در عراق پیمان می‌شـــکنند، وقتی چنین کردند با آن‌ها نبرد کن که جنگ با آنان پاکی و طهارتی برای اهل زمین است.

آن‌گاه عرض کرد: یا رسول‌الله 9 ستمگران کیستند؟

حضرت فرمود: معاویه و یارانش.

سپس گفتم: از دین بیرون رفتگان کیستند؟

حضرت فرمود: یـــاران ذوالثدیه[1] و آنان از دین همچون تیر از کمان بیرون می‌روند، آنان را بکش که در کشـــتن آنان فرج و گشایش برای اهل زمین است و عذابی شتابان برای از دین بیرون رفتگان اســـت؛ و اندوخته‌ای برای تو در نزد خدای عزیز و جلیل در روز رستاخیز است.[2]

۲۸۴. از سنگ آب جوشید

علی 7 می‌فرماید: در یکی از جنگ‌ها رسول خدا 9 بی‌آب ماند آن‌گاه به من گفت: ای علی، نزد آن صخره ســـنگ برو و بگو من فرســـتاده رسول خدا 9 هستم برایم آب روان کن.

علی 7 می‌فرماید: ســـوگند به خدائی که او را به نبوت گرامی داشت وقتی پیغام را به آن سنگ رســـاندم در سنگ زائده‌هایی مثل پستان گاو پیدا شد و از هر زائده آب جاری گردید، وقتی این را مشاهده کردم به خدمت پیامبر 9 شتافتم و به او خبر دادم.

رســـول خدا 9 فرمود: ای علی برو و از آن آب بردار، و مردم نیز آمدند و مشـــک‌ها و آفتابه‌های خود را پر کردند و چهارپایانشـــان را آب دادند و خود از آن نوشیدند و وضو ساختند.[3]

۱. ذوالثدیه نام حرقوص است او رهبر گروه گمراه خوارج است که به دست امام علی 7 کشته شد..
۲. *بحارألانوار*، ج۱۳، ص۴۳۵.
۳. *بحارألانوار*، ج۱۳، ص۴۴۴.

۲۸۵. وحی الهی بریده شد

عبدالله‌بن‌عباس می‌گوید: چون رسول خدا 9 وفات یافت کار غسل او را امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب 7 بدست گرفت و عباس و پسرش، به‌همراه فضل با آن حضرت بودند، چون‌علی 7 از غسل پیامبر 9 فراغت یافت، کفن را از چهره مبارک رسول خدا 9 کنار زد و گفت: «پدر و مادرم فدایت، پاکیزه زیستی و پاکیزه بدرود گفتی، با مرگ تو چیزی از ما بریده شد که با مرگ هیچ یک از انبیاء گذشته بریده نشد، و آن نبوت و اخبار آسمانی و وحی الهی است... پدر و مادرم فدایت ما را به نزد خدایت یادآور و به ما توجه کن سپس خود را به روی بدن آن حضرت انداخت و صورتش را بوسید و کفنش را به رویش کشید.[۱]

۲۸۶. صدیق اکبر نزد پیامبر 9

کعب‌الحبر می‌گوید: عبدالله بن سلام؛ قبل از آن‌که مسلمان شود روزی به حضور رسول‌خدا 9 شرفیاب شد و به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا 9 علی‌بن‌ابیطالب 7 در میان شما چه نام دارد؟

پیامبر اسلام 9 به او فرمود: علی‌بن‌ابیطالب در نزد ما صدیق اکبر (بزرگ و راستگو) نام دارد.

عبدالله عرض کرد: گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست و محمّد 9 رسول خداست و...

همانا من در تورات یافته‌ام که محمّد 9 پیامبر رحمت است و علی 7 برپا دارنده حجت و دلیل خداست.[۲]

۲۸۷. تو حزب خدائی

حضرت رضا 7 از پدران بزرگوارش و از امیرالمؤمنین علی 7 روایت کرده که فرمود: روزی رسول خدا 9 به من فرمود:

«یا علی! این دین با تو شروع شده و بدست تو پایان می‌پذیرد، صبر را پیشه سازید که سرانجام امور از آنِ پرهیزکاران است، شما حزب خدائید و دشمنانتان حزب شیطان،

---

۱. *امالی شیخ مفید*، ص۴۶.

۲. *امالی شیخ مفید* / *بحارالانوار*، ج۳۸، ص۲۱۶.

خوشا به حال آنکس که از شما فرمان برد، و وای بر آنکس که شما را نافرمانی کند، شما حجت و دلیل خدا بر آفریدگانش و دســـتاویز محکم خدائید. پس هرکس به آن دستاویز چنگ زند هدایت یافته و آنکس که آن ریســـمان را رها سازد گمراه گردد من از خداوند بهشت را برایتان درخواست می‌کنم...»[1]

۲۸۸ـ قلب با ایمان

روزی میمونه همســـر پیامبر اسلام 9 گفت: ای رســـول خدا! من از میان اصحاب تو! تنها تعداد کمی را می‌شناســـم که علی‌بن‌ابیطالب 7 را دوست بدارند. حضرت فرمود: همان جمع کم مؤمنین؛ (در حقیقت) زیاد هستند. تو از این‌ها کدامشان را می‌شناسی؟

میمونه گفت: اباذر و مقداد و سلمان را می‌شناسم و شما می‌دانی که من نیز علی 7 را دوست دارم به خاطر محبت شما به او، و دلسوزی علی‌بن‌ابیطالب 7 نسبت به شما.

حضرت فرمود: راست گفتی: تو قلبت را خداوند به ایمان آزموده است.[2]

۲۸۹ـ پاک و پاکیزه و معصوم

ابن‌بابویه از امیرالمؤمنین 7 روایت کرده که فرمود: روزی با حســـنین 7 و فاطمه 3 حضور پیغمبر اکرم 9 در حجره، ام‌ســـلمه همسر پیامبر 9 وارد شدیم جبرئیل آمد و آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» را نازل نمود آن حضرت فرمود: ای علی این آیه در شأن تو و فاطمه 3 و حسنین 7 و ائمه از فرزندان حسین 7 نازل شـــده علی 7 می‌فرماید: به رســـول خدا 9 عرض کردم: ائمه بعد از شما چند نفر هستند حضرت فرمود: دوازده نفر، که اولی آن‌ها تو هستی و بعد از تو حسن وحسین 7 و علی فرزند حسین و یک‌به‌یک اسامی ایشان را بیان نمود تا حضرت حجة 7 و فرمود: اسامی تمام شما بر ساق عرش نوشته شده در شب معراج پروردگار به من فرمود: این‌ها نام اوصیاء و ائمه بعد از تو می‌باشند همه ایشان پاک و پاکیزه و معصوم هستند و دشمنان آن‌ها ملعونند.[3]

---

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۱۱۰.
۲. *تنقيح المقال*، ج ۳، ص، ۸۳.
۳. *کفايه الاثر*، ص ۶۶.

۲۹۰. شمشیر از پی حق می‌زنم

بعد از جنگ علی‌بن‌ابیطالب 7 با عمروبن‌عبدود درجنگ خندق، حضرت علی 7 سر عمروبن‌عبدود را جلو پیامبر 9 آوردند آن‌گاه مسلمانان در اطراف علی 7 جمع شدند و دست و صورت آن حضرت را بوسیدند عمربن‌خطاب جلو رفت و به علی 7 عرض کرد: یا علی! چرا زره عمروبن‌عبدود را از تنش به عنوان غنیمت بیرون نیاوردی؛ کسی در بین اعراب چنین زره‌ی مانند آن ندارد.

حضرت علی 7 فرمود: نخواستم هتک حرمت او بشود، در آنوقت بود که پیغمبر اکرم 9 فرمود: بشارت باد بر تو ای علی! اگر تمام اعمال مسلمانان تا روز قیامت با عمل تو مقایسه شود عمل تو بر تمام آن اعمال برتری و فضیلت دارد؛آن‌گاه وقتی که خبر قتل عمروبن‌عبدود به خواهرش رسید خواهرش سؤال کرد چه کسی جرأت کرد آن دلاور نامی عرب را به قتل برساند؟ گفتند: علی‌بن‌ابیطالب 7 .

جواب داد: چون مرگش به دست انسان کریمی واقع شد. من بر او گریه و زاری نمی‌کنم.[1]

۲۹۱. صلوات بر پیامبر 9

در اصول کافی در ذیل آیه شریفه **«ان الله و ملائکته یصلون علي النبي»** از ابن‌مریم روایت کرده که گفت: حضور حضرت باقر 7 عرض کردم: یابن رسول‌الله؛ صلوات بر پیغمبر اکرم 9 چگونه بود حضرت فرمود: وقتی که امیرالمؤمنین 7 بدن مقدس پیغمبر اکرم 9 را غسل داد و کفن نمود ده نفر از اصحاب وارد شده و پیرامون بدن مطهر پیغمبر اکرم 9 دور زده و امیرالمؤمنین 7 در وسط آن‌ها ایستاده بود و گفت: **«ان الله و ملائکته یصلون علي النبي یا ایهاالذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما»** آن‌گاه تمام حاضرین این آیه را تلاوت کردند.[2]

۲۹۲. شما مظلومید!!

ابن‌بابویه از مفضل‌بن‌عمر روایت کرده که گفت: امام صادق 7 فرمود: روزی

---

۱. *الفصول المختاره*، ص۲۹۳.

۲. *اصول کافي*، ج۱، ص۴۵۰.

امیرالمؤمنین 7 و امام حسن 7 و امام حسین 7 به حضور پیامبر اکرم 9 رسیدند آن حضرت با حال تأثر؛ نظری به آن‌ها نموده و فرمود: به خدا سوگند شما بعد از من مستضعفون می‌باشید. حضورش عرض کردم ای مولای من، مراد و مقصود از مستضعفون چیست؟

امام صادق 7 می‌فرماید: مقصود پیغمبر اکرم 9 آن بود که آن‌ها ائمه و پیشوا و امام همه خلایق هستند. سپس آیه «ونريد ان نمن علي الذين استضعفوا في الارض. ..» را تلاوت کرده و فرمود: مفهوم و مضمون این آیه تا روز قیامت در خاندان رسالت جاری است.[۱]

۲۹۳. علی 7 جان من است

پیغمبر اکرم 9 لشکری را به فرماندهی حضرت علی 7 برای یکی از غزوات فرستاد، پس از پیروزی در جنگ و در موقع تقسیم غنائم امیرالمؤمنین 7 قصد داشت کنیزی را با سهمی از غنائمی که نصیب حضرتش می‌شد خریداری نماید.

حاطب‌بن‌ابی‌بلتعه و بریده اسلمی حیله کردند و قیمت کنیز را زیاد کردند و در موقع برگشت به مدینه آن دو نفر به حضور پیغمبر اسلام 9 آمدند و شروع به سعایت و بدگوئی علی 7 کردند و به پیامبر 9 عرض کردند: علی 7 کنیزی را خریداری کرد. و قیمت او را از غنایم مسلمانان پرداخت کرده است.

پیغمبر اسلام 9 سخت خشمناک شد و رنگ چهره مبارکش تغییر کرد و اعضاء بدنش بلرزه افتاد، آن‌گاه فرمود: ای بریده! چگونه رسول خدا را اذیت می‌کنی و حال آن‌که امروز شنیدی آیه «ان الذين يوذون الله و رسوله» آن‌گاه حضرت تا آخر این آیه را قرائت فرمود:

بریده عرض کرد: من قصد آزار شما را نداشتم یا رسول الله 9 حضرت فرمودند: تو قصد آزار علی 7 را داشتی و علی نفس من است مگر نمی‌دانی من از علی و علی از من است هر که علی را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را اذیت نموده و بر خدا حتم است که آزار کننده را به عذاب دردناکی در آتش جهنم معذب بدارد.

ای بریده! تو بهتر میدانی یا خداوند بهتر می‌داند یا خوانندگان لوح محفوظ، تو بهتر میدانی یا فرشتگان ارحام؛ تو بهتر می‌دانی یا فرشتگان محافظ علی 7 .

بریده عرض کرد: همه این‌ها از من بهتر می‌دانند؛ آن‌گاه پیامبر 9 فرمود: چگونه

---
۱. *معاني الاخبار*، ص۷۹.

علی 7 را تخطئه و سعایت می‌نمایی او را سرزنش می‌کنی و در کارهایش ایراد می‌گیری این جبرئیل اســـت که مرا خبر داده که فرشتگان حافظ علی 7 هرگزاز زمان کودکی تا کنون گناهی را بر او ننوشته‌اند و این فرشتگان ارحام می‌باشند که گواهی می‌دهند پیش از آن‌که علی 7 از شکم مادر متولد شود و بعد از آن هرگز مرتکب لغزش و گناهی نشده و این قرائت کنندگان لوح محفوظ هستند که در شب معراج به من خبر دادند که در لوح محفوظ نوشته شده که علی 7 معصوم است.

ای بریده! برخلاف آنچه خداوند درباره علی 7 فرموده متعرض او نشـــو، همانا علی؛ امیرالمؤمنین، و بزرگ نیکوکاران و یکتا ســـوار مســـلمین و پیشرو سفید رویان و تقسیم کننده بهشـــت و دوزخ است هیچ یک از مســـلمانان حق ندارند و نباید درباره او مکر و حیله بکار برند، قدر و منزلت علی 7 در پیشـــگاه خداونـــد بالاتر از قدر و منزلت تمامی مســـلمانان اســـت آیا می‌خواهی که به تو خبر دهم از مطلبی که موجب روشنی دیده و قوت قلب تو و تمام مؤمنین شود!! عرض کرد: بلی حضرت فرمود: در روز قیامت در مقام سنجش اعمال، سیئات اعمال عده‌ای باعث سنگینی میزان گناهان آن‌ها میشود از آن‌ها می‌پرسند پس حسنات اعمال شما کجاست آن‌ها در کمال شرمندگی عرضه میدارند که ما حســـناتی نداریم. خطاب می‌رسد اگر شما برای خود حسناتی قائل نیستند، ما حسنات اعمال شـــما را می‌شناسیم آن‌گاه به باد امر می‌شود رقعه کوچکی آورد و در کفه حسنات آن‌ها بگذارد، بعد چنان برتری برگناهان آن‌ها حاصل می‌شـــود که فاصله میزان آن‌ها در بدی و خوبی به اندازه فاصله زمین و آسمان می‌شود آن‌گاه به آن‌ها گفته می‌شود دست پدر و مادر و برادر و خواهر و خاصان خود را گرفته و داخل بهشـــت شـــوید اهل محشر فریاد برآوردند پروردگارا ما ســـیئات و بدی‌های این جمع را می‌دانســـتیم ولی حسنات و خوبی‌های آن‌ها را نفهمیدیم، خطاب میرســـد این‌ها دوستداران علی 7 بودند چون آن‌ها علی 7 را دوســـت داشتند ما هم ایشان را بدوســـتی خود پذیرفتیم و بدوستی و محبت علی 7 گناهان ایشـــان را بخشیدیم و سیئات آن‌ها را به حسنات تبدیل کردیم و بهشت را به آن‌ها واجب کردیم.[۱]

---

۱. *بحارالانوار*، ج۳۸، ص ۶۶

۲۹٤ـ به علی 7 رجوع کن

ابواسحاق‌ســبیعی می‌گوید: بر مسروق‌بن‌اجدع وارد شدم او میهمانی داشت که او را نشــناختم و هر دو آن‌ها مشغول غذا خوردن بودند آن میهمان گفت: من در جنگ حُنین بارســول خدا 9 بودم که صفیه[۱] دختر حی‌بن‌اخطب حضور پیامبر 9 آمد و عرض کرد: ای رسول خدا من چون دیگر زنان شما نیستم پدر و برادر و عموی مرا کشته اید (و من کسی را ندارم) بنابراین پس از وفات شما به چه کسی رجوع کنم؟ حضرت فرمود: به این شخص و با دست خود به علی‌بن‌ابیطالب 7 اشاره نمود.[۲]

۲۹۵ـ امام مبین علی 7 است

ابن‌بابویــه از حضرت باقر 7 روایت کرده که فرمود: چون آیه «**و کل شئي احصيناه في امام مبين**» نازل شد، ابوبکر و عمربن‌خطاب خدمت پیامبر اکرم 9 آمدند و عرض کردند: یا رســول‌الله 9 آیا منظور از امام مبین تورات است؟!! حضرت فرمود: خیر. باز پرسیدند: آیا منظور، قرآن است. حضرت فرمود: خیر در همین موقع حضرت امیرالمؤمنین 7 وارد جلســه شد پیامبر اســلام 9 فرمودند: آن امام مبین که خداوند همه چیز را در آن بیان فرمود علی 7 است که پروردگار علم هر چیزی را در وجود برادر و وصی و خلیفه بعد از من؛ علی 7 به ودیعه نهاده است.[۳]

۲۹٦ـ یکی از راه های قرب الهی

سلمان فارسی روایت می کند: که روزی رسول خدا 9 به امام علی 7 فرمود:

یا علی!

انگشتر را به دست راست خود بنما تا از مقربین درگاه خداوند باشی.

امام علی 7 عرض کرد: یا رسول‌الله! مقربین درگاه الهی چه کسانی هستند؟

رسول خدا 9 در پاسخ فرمود: مقربین جبرئیل و میکائیل اند.

---

۱. صفیه همســر رســول خدا 9 است در جنگ خیبر اسیر شد و پیامبر 9 بعنوان سهم خود او را گرفت و آزاد نمود ســپس به همســری خود درآورد. ابن حجر گوید: او در ســال ۳٦ هجری وفات یافت و بعضی گویند او در زمان معاویه از دنیا رفته است.

۲. *امالي شيخ مفيد*، ص۲۷۰.

۳. *تفسیر جامع*، ج ۵.

امام علی 7 عرض کرد: چه نوع انگشتری به دست نمایم؟

رسول خدا 9 در پاسخ به سؤال امام علی 7 فرمودند:

ای علی! عقیق سرخ، چرا که این سنگ به وحدانیت خداوند متعال و به نبوت من و به وصی بودن تو و امامت فرزندانت و بهشتی بودن دوستان و یاران و پیروان تو و به ساکن بودن شیعیان فرزندان تو در فردوس اقرار کرده است.[۱]

۲۹۷ـ ملاقات علی 7

محمّدبن‌عباس از امیرالمؤمنین علی 7 روایت کرده که فرمود: روزی پیغمبر اکرم 9 به من فرمودند: یا علی! میان کسانی که تو را دوست دارند و میان آنچه که از دیدنش، دیدگانشان روشن شود فاصله‌ای جز مرگ وجود ندارد و همینکه مرگ آن‌ها فرا رسد به آن مقام (دیدن تو) خواهند رسید.... آن‌گاه فرمود: یا علی! دشمنانت از درون آتش دوزخ فریاد و ناله می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا ما را از این آتش دوزخ نجات بخش تابه جبران گذشته اعمال شایسته بجا آورده و علی و فرزندانش را دوست بداریم.[۲]

۲۹۸ـ وصیت رسول خدا 9 در دست علی 7

در اصول کافی از حضرت موسی‌بن‌جعفر 7 روایت کرده که فرمود: به پدر بزرگوارم عرض کردم آیا نویسنده وصیت‌نامه پیامبر 9 امیرالمؤمنین 7 بود که رسول خدا 9 املاء می‌فرمود و علی 7 آن را می‌نوشت و جبرئیل و فرشتگان مقرب نیز شاهد بر آن بودند؟ پدرم اندکی تأمل کرد و سر مبارک را بزیر انداخت و پس از آن فرمود: آری چنین است ای اباالحسن، فرشتگان شاهد بر وصیتی بودند، ولی وصیت نامه پیغمبر اکرم 9 کتاب مسجل و نامه نوشته شده‌ای بود که جبرئیل با خیل فرشتگان مقرب برای پیامبر اسلام 9 آورده بودند و عرض کردند: ای رسول خدا جز وصی و برادرت علی 7 هر کسی که در محضر شما هستند بیرون بفرست تا آن‌که وصیت‌نامه را علی 7 دریافت نماید، رسول خدا 9 همه را غیر از علی 7 بیرون فرستاد آن‌گاه جبرئیل گفت: ای رسول خدا!! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: این مکتوب و وصیت‌نامه، عهد من است

---

۱. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲. *تفسیر جامع*، ج ۵.

و شـــرایطی است که با شـــما نموده‌ام و خودم و فرشتگان مقرب گواه آن است، که گواه خودم بر صحت این عهدنامه کافی است.

حضرت صادق 7 فرمود: پیغمبر اکرم 9 از شـــنیدن پیام جبرئیل لرزید و گفت: ای جبرئیل بر ذات اقدس پروردگار سلام باد، تصدیق می‌کنم که این وصیت نامه پروردگار بمن رســـید آن‌گاه پیامبر 9 آنرا از جبرئیل گرفته و به علی 7 داد و فرمود: یا علی! این مکتوب را حرف به حرف و کلمه به کلمه قرائت کن این عهدنامه پروردگار با من است و اینک امانت خدا را بدست تو می‌سپارم علی 7 عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، من هم شـــهادت می‌دهم که تو رسول خدا 9 این وصیت‌نامه و پیمان خدا را به من رساندی و تمام اعضاء و جوارحم مصدق و مؤید این امر هستند. جبرئیل گفت: من هم برای هر دو نفر شما گواهی می‌دهم پیغمبر 9 فرمود: یا علی! وصیت‌نامه مرا گرفتی و از مضمونش آگاه شـــدی در پیشـــگاه خدا و در حضور من ضامن اجرای آن شدی باید قول بدهی که به آنچه در این نامه اســـت وفا کنی امیرالمؤمنین 7 عرض کرد: ای رســـول خدا متعهد می‌شوم که بر این عهدنامه وفادار باشم و از خداوند یاری می‌طلبم که مرا موفق بدارد بر طبق آن عمل کرده و حق آن را ادا کنم...

بعد پیامبر 9 فاطمه 3 و حســـنین 8 را طلبیدند و مضمون وصیت‌نامه و سفارشی که به امیرالمؤمنین 7 فرموده بود را به ایشـــان ابلاغ و امر به صبر و شـــکیبائی نمودند آن‌ها نیز قبول و اطاعت خود را اعلام کردند و عرض کردند، آنچه خداوند مقرر داشـــته و اراده می‌فرماید مورد قبول و رضای ما اســـت آن‌گاه پیامبر 9 وصیت‌نامه را مهر کرده و تسلیم علی 7 نمود.[1]

۲۹۹- اصحاب شیطان و نقشه شیطان

در کافی از زیدشحام روایت کرده پروردگار امر فرمود به پیغمبر 9 که امیرالمؤمنین 7 را به خلافت و امامت آن حضرت در روز غدیر منصوب کند و پیامبر خدا 9 وقتی در روز غدیر علی 7 را بر روی دست بلند کرد و به مردم معرفی کرد و فرمود: هر آنکس را که من آقا و مولای او هستم، علی نیز مولا و آقای اوست.

آن‌گاه شـــیاطین به نزد شـــیطان بزرگ خود رفتند در حالی که خاک بر سر و صورت

۱. *کافی*، ج۱، ص۲۸۱.

خود می‌ریختند و فریاد می‌زدند؛ شـــیطان به آن‌ها گفت: این چه حالتی است که شما را در آن می‌بینـــم گفتند: مگر نمی‌بینی پیغمبر خاتم 9 از مردم عهد و پیمان گرفت که بر امامت و خلافت علی 7 پای بند باشند ما گمان نمی‌کنیم هیچ انسانی بتواند نقض عهد رســـول خدا 9 را بکند و پیمان را بشـــکند، شیطان به آن‌ها گفت، چنین نیست که شما تصور کرده‌اید در اطراف رســـول خدا 9 کسانی هستند که نقض عهد می‌کنند و بدانید هرگز وعده من به شما در این موضوع تخلف ندارد...[1]

۳۰۰. امتیازات علی 7

پیامبر خدا 9 فرمود: خدا ســـه امتیاز به من داده که علی 7 در آن‌ها شریک است و سه امتیاز به علی داده که من در آن‌ها شرکت ندارم.

پرسیدند: سه امتیاز مشترک شما و علی 7 در چیست؟

فرمود: یکی پرچم حمد است که علی 7 علمدار آن است، دیگری حوض کوثر است که علی 7 ســـاقی آن است سوم اختیار بهشت و دوزخ است که علی 7 قسمت کننده‌ی آن‌ها است.

اما ســـه امتیاز مخصوص علی 7 : پدر زنـــی چون من دارد، و زنی چون فاطمه 3 و فرزندانی چون حسن و حسین 7 که من هیچ یک از آن‌ها را ندارم.[2]

۳۰۱. چه کسی ولی ماست؟

انس‌بن‌مالک به ســـلمان فارسی گفت: از پیغمبر 9 سوال کن که چه کسی جانشین و وصی شماســـت؟ ســـلمان نیز از پیامبر 9 این موضوع را سوال کرد، پیامبر 9 فرمود: ای سلمان وصی موسی 7 چه کسی بود؟ سلمان جواب داد: یوشع‌بن‌نون. آن‌گاه فرمود همانا وصی من وارث من، ادا کننده دین من و انجام دهنده امور من علی‌بن‌ابیطالب 7 است.[3]

۱. *کافي*، ج۸، ص۳۴۴.
۲. *بشارة المصطفي*، ص۲۹۲.
۳. *انوارعلویه*، ص۲۲.

۳۰۲. طرح پیش ساخته

علی‌رغم این‌که عده‌ای بیعت مردم با ابوبکر در سقیفه را امری تصادفی می‌پنداشتند مدارک و قرائنی در دست است که نشان دهنده آن است که طرح مقدماتی این طرح در زمان رسول‌اکرم 9 در ضمن سفر حجةالوداع در مکّه معظمه توسط چند نفر در برگشت به مدینه برنامه‌ریزی شده بود آن‌ها پس از بازگشت به مدینه به خانه ابوبکر رفته و عهدنامه‌ای را که نوشته شده بود امضاء می‌کنند حذیفه از اسماء بنت‌عمیس[۱] چنین نقل می‌کند که عده‌ای از مخالفان در منزل ابوبکر گرد آمدند و قراردادی را جملگی امضاء کردند که نویسنده آن قرارداد سعیدبن‌عاص بود[۲] که پس از درگذشت حضرت رسول اکرم 9 با حضرت علی 7 به مخالفت برخیزند سپس رسول خدا 9 به هنگام ملاقات با ابوبکر از آن به صحیفه ملعونه اشاره می‌نمایند که آن چند نفری که امضاء کردند عبارتند از ۱) ابوبکر ۲) عمربن‌خطاب ۳) معاذبن جبل ۴) سالم، غلام ابی حذیفه ۵) سعید بن عاص ۶) ابی عبیده جراح.

۳۰۳. برادر رسول خدا 9

وقتی که پیامبر اسلام 9 به مدینه هجرت کرد، تقریباً پس از گذشت پنج ماه از طرف خداوند مأمور شد که مهاجر و انصار را با یکدیگر برادر کند.

لذا روزی در جلسه‌ای عمومی به مسلمانان فرمود: دو به دو با یکدیگر برادر دینی شوید. آن‌گاه پیامبر اسلام 9 بین سیصد نفر از مهاجرین و انصار پیمان برادری بست و رو به مسلمانان کرد و فرمود: شما همه با هم برادرید. پس از این پیمان به ناگاه علی 7 با چشم‌های اشکبار گفت یا رسول الله 9 ! اصحاب خود را با یکدیگر برادر کردید ولی عقد اخوت میان من و دیگری برقرار نکردید؟

پیامبر 9 رو به علی 7 کرد و فرمود: **«انت اخي في الدنيا و الاخرة»**؛ تو برادر منی در دنیا و آخرت[۳].

---

۱. اسماء در آن زمان همسر ابوبکر بوده است.
۲. *انوار علویه* (اصل قرارداد و متن آن در انوار علویه است).
۳. *بحارألانوار*، ج ۸، ص ۱۸۵.

۳۰۴. برای ازدواج چه چیزی داری

وقتی علی 7 از رسول خدا 9 راجع به فاطمه 3 خواستگاری کرد پیامبر 9 مسرور و شادمان تبسم نموده و فرمود: آیا برای این امر چیزی داری؟

علی 7 عرض کرد: پدر و مادرم فدای شما یا رسول‌الله 9 من چیزی را از شما پنهان نمی‌کنم آنچه دارم یک شمشیر و یک زره، یک شتر آبکش (یا اسب) است و جز این‌ها چیزی ندارم.[۱] نبی اکرم 9 فرمود: شمشیر برای تو لازم است زیرا تو مرد جنگ هستی و با آن در راه خدا جهاد می‌کنی و شتر نیز از لوازم زندگی تست که باید با آن آبکشی نموده و برای اهل و عیال خود کسب روزی کنی و در مسافرت‌ها بارت را بر آن حمل نمائی فقط زره تو می‌ماند که من آنرا به مهر زهرا می‌پذیرم یا علی! می‌خواهی تو را بشارتی بدهم؟

عرض کرد: بلی پدر و مادرم فدای شما باد فرمود: تو را بشارت باد که خدای تعالی فاطمه 3 را در آسمان به تو تزویج نمود پیش از این‌که من او را در زمین به تو تزویج کنم.[۲]

۳۰۵. گمراهی آشکار

در روایت بعضی از بزرگان اهل سنت از قبیل حموینی نقل شده است، بعد از این‌که پیامبر اسلام 9 علی 7 را به جانشینی خود انتخاب کرد[۳] ابوبکر و عمر از جا برخاستند و از رسول‌خدا 9 پرسیدند که آیا ولایت مخصوص علی 7 است؟

حضرت فرمود: مخصوص علی و اوصیاء من تا روز قیامت است.

پرسیدند: اوصیاء شما چه کسانی هستند:

حضرت فرمودند: علي اخي و وزيري و وارثي و وصيئي و خليفتي في امتي. ..[٤] و در اینجا بود که آیه: اليوم اكملت لكم دينكم. ..[٥] نازل شد و در این هنگام بود که حسان‌بن‌ثابت

---

۱. *نهج البلاغه*، حکمت ۸۲.
۲. *کشف الغمه*، ص۱۰۶.
۳. بعد از غدیر خم پیامبر 9 عمامه خود را به علی پوشانید و به اصحاب دستور داد جملگی به حضرت علی 7 به لقب امیر مؤمنان تبریک گویند.
۴. *غاية المرام*: باب ۵۸ حدیث ۵۴.
۵. سوره مائده، آیه ۳.

شاعر معروف از پیامبر 9 خواست تا در مورد ولایت و امامت علی 7 قصیده‌ای بسراید. .. تمام مفسران شیعه و برخی از علما اهل سنت در کتب و تفاسیر خود نوشته‌اند: منظور از «الیوم» روز عید غدیر خم است.[1]

۳۰۶ـ آنچه می‌شنوم تو نیز می‌شنوی

امام صادق 7 فرمود جبرئیل برای ابلاغ اذان بر پیامبر 9 نازل شـد، در این هنگام سر مبارک پیامبر 9 بر روی زانوی علی 7 بود، آن‌گاه جبرئیل فصل‌های اذان و اقامه را به پیامبـر 9 آموخت، هنگامی که آن حضرت از آن حالت بیرون آمد به علی 7 فرمود: «آیا کلمات اذان و اقامه را شنیدی؟» حضرت علی 7 عرض کرد: آری، فرمود: فراگرفتی؟ حضـرت علی 7 عرض کرد: آری. پیامبر 9 همانـدم فرمود: «ادع لي بلالا فعلّمه یعنی، بلال حبشی را نزد من بطلب تا اذان را به او بیاموزم.»[2]

حضرت علی 7 بلال را طلبید و کلمات اذان و اقامه را به او یاد داد.[3]

۳۰۷ـ خلیفه خدا

عمربن‌حصین روایت کرده: من و عمربن‌خطاب حضور پیامبر اکرم 9 نشسته بودیم و امیرالمؤمنیـن 7 هـم در کنار پیغمبر 9 جلوس کرده بود کـه پیغمبر 9 این آیه را تلاوت نمـود «امن یجیب المضطر اذا دعاه» ناگاه امیرالمؤمنیـن 7 ناله‌ای نمود پیغمبر اکرم 9 فرمود: یا علی! چرا با شنیدن این آیه جزع نموده مضطرب شدی؟

گفت: ای رسـول خدا چگونه جـزع نکنم در صورتیکه در ایـن آیه خداوند تصریح می‌فرماید که شـما را خلیفه‌های روی زمیـن قرار دادیم. پیامبر 9 فرمود: یا علی! جزع نکن، بخدا قسم تو را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق.[4]

---

۱. داستان غدیر خم و انتخاب رسمی علی 7 به امامت و ولایت را ۱۱۰ نفر از بزرگان صحابه پیامبر ص، و ۸۴ نفر از تابعین پیامبر اسلام ص، و ۳۶۰ نفر از علما، استادان و حفاظ نقل کرده‌اند که بعضی از این راویان عبارتند از ۱ـ عمربن‌خطاب ۲ـ زبیر بن عوام قرشی ۳ـ ابوبکربن‌ابی‌قحافه ۴ـ طلحةبن‌عبیدالله.

۲. *الحدایق الناظرة*، ج۷، ص۴۳۵.

۳. *فروع کافي*، ج۳، ص۳۰۲.

۴. *مناقب ابن‌شهرآشوب*، ج۱، ص۳۷۱.

۳۰۸. دابة‌الله کیست؟

از حضرت صادق 7 روایت کرده فرمود: روزی پیغمبر اکرم 9 وارد مسجد شد دید امیرالمؤمنین 7 ریگ‌های مسجد را جمع کرده و سر مبارکش را روی ریگ‌ها گذارده و بخواب رفته است، او را با پای مبارک خود حرکت داد، فرمود: ای دابةالله برخیز. یکی از اصحاب به پیغمبر اکرم 9 عرض کرد: ای رسول خدا 9 آیا جایز است ما فرزندان خود را به این اسم بنامیم؟ حضرت فرمود: خیر، بخدا قسم این کلمه دابةالله مختص پسر عمم علی 7 است. اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: روزی حضور مولای خود امیرالمؤمنین 7 بودم خدمتش عرض کردم: دابه‌ای که خداوند در قرآن[1] بیان فرمود کیست؟ حضرت فرمود: همان شخصی است که نان و سرکه و زیتون تناول می کند؛ که مقصود حضرت خود آن جناب بوده که در حال خوردن آن‌ها بود.[2]

۳۰۹. آتش پنهان

روزی در زمان خلافت عثمان شخصی کاسه سر کافری را که سال ها قبل مرده بود را از قبرستانی آورد و آن را جلوی عثمان قرار داد و از او پرسید:

«شما که می گوئید کافر در آتش است و می سوزد پس چرا این جمجمه و کاسه سر کافر نسوخته و حتی داغ هم نیست؟!».

عثمان ازجواب باز ماند لذا جهت حل موضوع کسی را به دنبال امام علی 7 فرستاد. امام علی 7 نزد عثمان رفت. عثمان وقتی امام را دید به سؤال کننده گفت: سؤالت را از این مرد بپرس تا جوابش را بیابی؟

آن مرد سؤال خود را برای امام علی 7 بازگو کرد.

امام علی 7 دستور داد یک قطعه سنگ چخماق بیاورند آن‌گاه سنگ را در جلوی آن شخص گذاشتند.

امام به او فرمود: این سنگ را که می‌بینی در ظاهر سرد است ولی در درون خود

---

۱. سوره نمل، آیه ۸۲.
۲. *تفسیر جامع*، ج ۵، ص ۱۳۵.

آتش دارد لذا اگر این ســنگ را به سنگی دیگر بزنیم از آن آتش بیرون می‌جهد جمجمه کافر نیز در درون خود آتش دارد.

آن مرد با شنیدن فرمایشات امام جواب خود را دریافت و از محضر امام خارج شد.[1]

۳۱۰. دستور ساده پوشی

نماینــدگان نجران عمداً با لباس‌هایی پر زرق و برق و زیورآلات وارد مدینه شــدند پیامبر اسلام 9 مبارزه منفی را پیش گرفت به این ترتیب که وقتی نمایندگان با زرق و برق عجیبی به حضور پیامبر 9 رســیدند پیامبر 9 به آن‌ها اعتنا نکرد و با آن‌ها سخن نگفت و به پیروی از پیامبر 9 ، مســلمانان نیز با آن‌ها ســخن نگفتند، آن‌ها سه روز در مدینه متحیر و ســرگردان بودند تا روزی نماینــدگان نجران از عثمان و عبدالرحمن که ســابقه آشنائی با آن‌ها داشــتند علت این بی‌اعتنائی را پرسیدند، آن‌ها نمایندگان را نزد علی 7 بردند و جریان را به آن حضرت عرض کردند: علی 7 به نمایندگان فرمود: بروید و این زرق و برق‌ها را از خود دور سازید و به شکل عادی و ساده خدمت پیامبر 9 برسید که حتماً موفق خواهید شد، آن‌ها طبق فرموده علی 7 رفتار کردند و موفق شدند.[2]

۳۱۱. کوکب هدایت بعد از پیامبر 9

ابن‌مغازلی‌شــافعی‌مذهب روایت کرده از ابن‌عباس که وی می‌گوید: شــبی اصحاب پیامبر 9 در خانه ایشان جمع بودند تا این‌که پیامبر 9 فرمودند: امشب در نزدیکی سحر کوکبی از آســمان فرود می‌آید پائین در خانه هر که فرود آمد آن شخص ولی و جانشین من اســت همان شــب همه اصحاب نخوابیدند از همه طماع‌تر عباس پدرم بود (عباس عموی رســول‌الله بود) نزدیک سحر ناگهان اصحاب دیدند که ستاره‌ای روشن از آسمان پائین آمد تا در خانه‌ی علی 7 فرود آمد، البته پس از این واقعه اصحاب گفتند، محمّد 9 درباره ابن‌عمش علی 7 در ضلالت است و می‌خواهد پسر عم خود را ولی خود کند.[3]

۱. *الغدیر*، ج ۸، ص ۱۲.
۲. *بحارألانوار*، ج۲۱، ص۲۷۶.
۳. *خصال صدوق*، *مدینة المعاجز*، ص۴۵۰.

۳۱۲. درخواست رسول خدا 9 از پروردگار

وقتی که رسول خدا 9 در میان سرزمین قدید (بر وزن زبیر نام جایی است در نزدیکی مکّه) فرود آمد، به علی‌بن‌ابیطالب 7 فرمود:ای علی، از خدا خواسته‌ام که بین من و تو دوستی بر قرار کند و برقرار کرد و از او خواستم که میان من و تو برادری افکند، پس افکند، و از او خواستم که تو را وصیّ و جانشین من قرار دهد، و داد.

مردی از آن قوم گفت: بخدا سوگند یک صاع (پیمان‌های است نزدیک یک من) خرما در مَشکی پوسیده، بهتر از آن چیزهایی است که محمّد از پروردگارش خواسته است!!

چرا محمّدملک و سلطنتی درخواست نکرده که او را بر دشمنش یاری دهد، یا گنجی که بدان سبب بر فقر و تهیدستی خود چیره گردد؟! پس خدای متعال این آیه[1] را فرستاد: «گویا پاره‌ای از آنچه به تو وحی شده نادیده می‌گیری، یا سینه‌ات به تنگ می‌آید از این‌که می‌گویند: گنجی را بر او فرود نیامده یا فرشته‌ای در کنار او نیامده است؟ جز این نیست که تو تنها بیم‌دهنده‌ای و خداوند به هر چیزی وکیل است.»[2]

۳۱۳. خلیفه خداوند در زمین کجاست؟

امام صادق 7 فرمود: چون روز قیامت شود، آواز دهنده‌ای از اندرون عرش ندا دهد: خلیفه خداوند در زمین کجاست؟ پس حضرت داود 7 برمی‌خیزد، از جانب خداوند ندا دهند: منظور ما تو نیستی هر چند که خلیفه خداوند بوده‌ای.

بار دوّم ندا رسد: خلیفه خداوند در زمین کجاست؟ پس امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب 7 بر می‌خیزد، از جانب خداوند ندا می‌رسد: «ای آفریدگان، این علی‌بن‌ابیطالب خلیفه خدا در زمین او، و حجتش بر بندگان او است، پس هر که در دنیا به ریسمان (ولایت) او آویخته امروز نیز به ریسمان او بیاویزد تا از نور او روشنی گیرد، و به دنبال او به درجات بلند بهشتی راه یابد» پس مردمی که در دنیا به ریسمان امام علی 7 آویخته بودند برخاسته و بدنبال آن حضرت به بهشت می‌روند.

---

۱. سوره هود، آیه ۱۲.

۲. *امالي شيخ مفيد*، ص۲۷۹.

سـپس از جانب خداوند ندا می‌رسـد: هان! هر کس در دنیا دنبال پیشوائی راه افتاد (امروز نیز) بدنبال او بهر جا که می‌خواهد و او می‌رود، راه بیفتد...[1]

۳۱۴ـ خبر شهادت

امـام علی 7 می‌فرماید: وقتی آیه «اذا جاء نصرالله و الفتح» بر پیامبر 9 نازل شـد، پیامبـر 9 به من فرمود: ای علی! به تحقیق نصرت خداوند و فتح او فرا رسـیده، پس هرگاه که دیدی مردم دسـته دسته در دین خدا وارد می‌شوند به حمد پروردگارت تسبیح کن و از او آمرزش بخواه که خداوند پذیرنده توبه است.

ای علی! خداوند جهاد را در فتنه‌ای که پس از من رخ می‌دهد بر مؤمنین واجب نموده چنان‌که جهاد با مشرکین را در رکاب من بر آنان واجب ساخته بود.

علی 7 عرض کرد: ای رسـول‌خدا! آن فتنه‌ای کـه خداوند جهاد درباره آن را، بر ما واجب نموده کدام است؟ حضرت فرمود: فتنه گروهی که شهادت به لااله‌الاالله و این‌که من رسـول‌خدا هستم می‌دهند اما با این حال مخالف سـنت من و طعنه زننده در دین من هستند.

علی 7 عرض کرد: ای رسـول خدا! پس به چه جهت با آنان بجنگیم در حالی که آنان شـهادت به لااله‌الاالله و رسالت الهی شما می‌دهند؟ حضرت فرمود: به جهت پدید آوردن مسائل بی‌سـابقه و بدعت گزاری در دین، و جدا شدنشان از فرمان من، و حلال شمردن آن‌ها در ریختن خون عترت من.

علی 7 عرض کرد: ای رسـول خدا! شما مرا به شهادت مژده فرمودی، از خدا بخواه که برای من در این باره شتاب ورزد.

حضرت فرمود: آری من به تو مژده شـهادت داده بودم، پس چگونه خواهی بود آن زمان که این از این رنگین شود؟ و با دست مبارک اشاره به سر و ریش من نمود عرض کردم: ای رسـول خدا! حال که چنین مژده‌ای بمن داده‌ای، دیگر جای صبر نیست بلکه جای مژدگانی و سپاس است. حضرت فرمود: آری.

آن‌گاه فرمـود: پس خود را برای خصومت و درگیری آماده سـاز، که تو با امت من مخاصمه خواهی نمود. عرض کردم: ای رسـول خدا 9 راه پیروزی (بر آنان) را به من

---

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۲۷۹.

بنما، حضرت فرمود: چون گروهی را دیدی که از هدایت بسوی گمراهی رو گردانده‌اند پس با آنان به مخاصمه برخیز (که پیروزی از آن توست)، زیرا که هدایت از جانب خدا، و گمراهی از سوی شیطان است.

ای علی! همانا هدایت، پیروی فرمان خداست نه پیروی از هوای نفس و دلخواه خود، و گویا تو با گروهی روبروهستی که قرآن را تأویل و توجیه نموده و به شبهات چنگ زده و شراب را بنام آب انگور و کم فروشی را با زکات و رشوه را بنام هدیه و پیشکش حلال می‌شمرند.

عرض کردم: ای رسول خدا! بنابراین وقتی چنین کنند چگونه‌اند؟ آیا مرتد و برگشتگان از دین هستند؟ یا اهل فتنه و آزمایش؟ حضرت فرمود: آنان اهل فتنه‌اند متحیر و سرگردان در آن گردش کنند تا عدل گریبان گیرشان شود، عرض کردم: ای رسول خدا! عدل از جانب ما یا از سوی غیر ما؟ حضرت فرمود: بلکه از جانب ما، خداوند (دین را) بدست ما گشوده وبدست ما پایان بخشد و بواسطه ما خداوند میان دل‌ها پس از شرک‌آوری مهر و دوستی انداخت و بواسطه ما نیز میان دل‌ها پس از فتنه مهر و دوستی اندازد، علی 7 عرض کرد: سپاس خدای را به آنچه که از فضل خویش به ما ارزانی داشته است.[1]

۳۱۵ـ خطبه بدون الف

بسیاری از مورخین نقل کرده‌اند جمعی از اصحاب رسول‌خدا 9 پیرامون این بحث می‌کردند که کدامیک از حروف در کلمات بیشتر به کار می‌رود همه متفق شدند بر این‌که حرف الف بیشتر در کلمات به کار می‌رود. آن‌گاه امیرالمؤمنین علی 7 بپا خاست و با لبداهه خطبه بدون الف ایراد نمود که مختصری از آن از نظرتان می‌گذرد این خطبه حدود ۷۹۵ کلمه می باشد، در آن پیرامون مسائلی چون توحید ـ قرآن و حمد الهی ـ اخلاص ـ توکل ـ یقین ـ حکمت الهی ـ و عذاب الهی ـ صفات الهی ـ خالقیت الهی ـ پرده پوشی خداوند ـ قیامت و عذاب الهی ـ تقواـ مرگ حالات محتضر و احوالات قبر و رسوائی روز قیامت ـ ملائکه الهی و دعا، صحبت به میان آمده است، البته به علت طولانی بودن خطبه از کل خطبه صرفاً ۱۲۹ کلمه اول را می‌آوریم:

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۲۸۸.

حمدت من عظمت منته، و سبغت نعمته و سبقت رحمته و تمت کلمته و نفذت مشیئته و بلغت حجته، و سبقت غضبه رحمته، حمدته حمد مقر بربوبیته متخضع لعبودیته متنصل من خطیئته، معترف بتوحیده، مومل من ربه مغفرة تنجیه، یوم یشغل عن فصیلته و بنیه، و نستعینه و نستر شده و نستهدیه و نومن به و نتوکل علیه، و شهدت له شهود مخلص موقن و فردته تفرید مؤمن متقن، و وحدته توحید عبد مذعن، لیس له شریك فی ملکه و لم یکن له ولی فی صنعه جل عن مشیر و وزیر و عون و معین و نظیر، علم فستر و نظر فخبر و ملك فقهر و عصی فغفر و حکم فعدل، لم یزل و لن یزول لیس کمثله شی ء و هو قبل کل شی ء و بعد کل شی ء...

ترجمه: حمد و تعظیم می‌کنم خدائی را که منتش بس بزرگ و نعمتش بس فراوان و سرشار است (خدائی که) رحمتش بر غضبش پیشی گرفته و کلماتش به سر حد کمال و تمام رسیده است، اراده‌اش در همه چیز نافذ و حکمش همگان را فراگیر است او را حمد و ستایش می‌کنم همانند حمد و ثنای کسی که به خدائی‌اش اقرار نموده و در بندگی‌اش کمال خضوع و خشوع را دارا بوده و از خطاهایش بیزار گشته، به یگانگی او معتقد بوده و آرزومند مغفرت نجات بخش او است در روزی که انسان از فرزند خود غافل و در اندیشه سرانجام خویش می‌باشد از او کمک می‌طلبیم و در خواست می‌کنیم که ما را ارشاد نمود و راه راست و رهنمون و به او ایمان می‌آوریم و بر او توکل می‌کنیم، شهادت به خداوندی او می‌دهم شـــهادتی خالصانه و از روی یقین و با علم و ایمان او را یکتا می‌دانم و چون بنده‌ای که قلبا اقرار می‌کند او را می‌ستایم.

در ملک خویش شـــریک و همتایی ندارد و در آفریـــدن مخلوقات او را یار و یاوری نیســـت، او برتر از این است که دارای مشـــاور و وزیر و یاور و معین و یاری‌کننده و هم نظیر باشد. او می‌داند ولی پرده پوشی می‌کند و می‌بیند و از همه چیز آگاه است و مالک و غالب بر همه چیز می‌باشد، او معصیت می‌شود ولی در می‌گذرد و هنگام حکم به عدالت حکم می‌راند، در گذشته و آینده کسی به مانند او نبوده و قبل از همه موجودات و بعد از همه آن‌ها باقی خواهد بود پروردگاری اســـت که در عزت خویش یکتا و باقوت خویش قوی و با برتری خویش در نهایت پاکی و با بلند مرتبگی خود در نهایت کبریائی بســـر می‌برد. هیچ چشمی او را نمی‌بیند و هیچ دیده‌ای او را نمی‌یابد، او قوی و بلند مرتبه، بینا و شنونده، مهربان و بخشنده می‌باشد...[1]

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۱، ص ۳۰۴؛ ج ۴۷، ص ۳۴۳ / *مناقب آل ابی‌طالب*، ج ۲، ص ۴۸ / *منهاج البراعة*، علامه خویی، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳۱۶ـ کوثر چیست؟

وقتی که سوره کوثر به پیامبر اســلام 9 نازل شد، علی‌بن‌ابیطالب 7 به پیامبر 9 عرض کرد: ای رسول خدا کوثر چیست؟

حضرت فرمود: نهری اســت که خداوند به من کرامت نموده اســت، علی 7 عرض کرد: این نهر گرانقدر است، پس آنرا برای ما توصیف کن ای رسول خدا.

حضرت فرمود: آری ای علی، کوثر نهری است که از زیر عرش خداـ عَزَّوَجَلَّ ـ جاری اســت، آبش از شیر سفیدتر، و از عسل شــیرین‌تر، و از کره نرم‌تر است، سنگریزه‌هایش زبر جد و یاقوت و مرجان، گیاهش زعفران، خاکش مشــک خوشبو، و پایه‌هایش به زیر عرش خداوند استوار است.

پس رسول‌خدا 9 دست به پهلوی امیرالمؤمنین علی 7 زد و فرمود: یاعلی! این نهر از آن من و تو و دوستان تو پس از من خواهد بود.[۱]

۳۱۷ـ هم طراز پیامبر 9

روزی رسول‌خدا 9 سواره بر اسب خود از منزل بیرون شد و علی 7 همراهش پیاده حرکت می‌کرد پیامبر 9 فرمود: ای اباالحســن! یا سوار شو، یا برگرد؛ زیرا خداوند به من دستور داده که چون من سوارم تو نیز سواره باشی (پیاده نباشی) و اگر تو پیاده باشی من پیاده شوم و چون بنشــینی من نیز بنشینم... علی‌جان به خداوندی که مرا مبعوث کرده سوگند، ایمان ندارد کسی که منکر تو باشد و به خداوند ایمان و اعتقادی ندارد کسی که کافر به تو باشــد... بخدا سوگند، یا علی! تو آفریده نشدی مگر برای آن‌که خدا پرستیده شود و بوسیله تو معالم دین شناخته شود.[۲]

۳۱۸ـ حلال زادگی

روزی رســول‌خدا 9 به علی‌بن‌ابیطالب 7 فرمود: آیا به تو بشــارت ندهم، آیا تو را مژده ندهم؟

علــی 7 عرض کرد: چرا یا رســول‌الله. حضرت فرمود: ای علــی! من و تو از یک

---

۱. *امالی شیخ مفید*، ص۲۹۴.
۲. *امالی شیخ صدوق*.

سرشـــت آفریده شدیم و مقداری از آن سرشت زیاد آمد و شیعیان ما از آن آفریده شدند، پس چون روز قیامت شـــود همه مردم به نام مادرانشان خوانده شوند جز شیعیان تو که به نام پدرانشـــان خوانده می‌شوند آنهم به جهت آن است که ولادتشان پاک است (یعنی نسبت آنان به پدران خود حتمی و صحیح است).[۱]

۳۱۹ـ همراهان علی 7

روزی رســـول‌خدا 9 به علی 7 فرمود: ای علی! حال تو چگونه اســـت، آن‌گاه که صراط بر روی دوزخ کشیده شود و تو بر لب پرتگاه دوزخ ایستاده باشی و به مردم گفته می‌شـــود: عبور کنید و تو به دوزخ گوئی: این شخص از آن من و این شخص از آن تو؟ علی 7 عرض کرد: ای رســـول‌خدا، اینان (که من برای خود بر می‌گیرم) چه کســـانی هستند؟ حضرت فرمود: آنان شیعیان تواند و هر کجا که باشی با تو خواهند بود.[۲]

۳۲۰ـ مظهر لطف خداست

خالدبن‌ربعـــی می‌گوید: امیرالمؤمنین علی 7 بـــرای کاری به مکّه رفت، یک عرب بیابانی را دید که به پرده خانه کعبه چسبیده و دعا می‌کند، شب دوم همان مرد را دید که به رکن چســـبیده و مشغول دعاست... شب سوم دید دوباره به رکن چسبیده و می‌گوید: خدایـــا! به این اعراب چهار هزار درهم بـــده؛ علی 7 نزد او رفت و فرمود: ای اعرابی! از خدا هر چه خواستی برآورده شد، اعرابی چهار هزار درهم را از علی 7 خواست، علی 7 فرمود: ای مرد! من می‌روم مدینه وقتی رسیدی مدینه مرا بجو و پول را دریافت کن، یک هفته بعد اعرابی وارد مدینه شـــد و فریاد می‌زد کیســـت که مرا به خانه امیرالمؤمنین 7 ببرد، امام حســـین 7 در این میان فرمود: من تو را به خانه او می‌برم من پسر او هستم، اعرابی با امام حســـین 7 بر در خانه رســـیدند، مرد اعرابی به امام حسین 7 گفت: برو به پدرت بگو ضمانتی که در مکّه کردی، صاحبش آمد. امام حســـین 7 پیام را رســـانید علـــی 7 به حضرت فاطمه 3 فرمود: آیا چیزی داری تا این مرد بخورد حضرت فرمود: نه، علی 7 لباســـش را بر تن کرد و بیرون آمد و فرمود: سلمان را نزد من آورید، سلمان

---

۱. *امالي شيخ مفيد.*

۲. *امالي شيخ مفيد.*

آمد، حضرت به او فرمود: باغی که رســول‌خدا 9 برایم کاشته به تجار بفروش، سلمان آن را دوازده هزار درهم فروخت و آن‌گاه امام اعرابی را حاضر کرد و چهار هزار درهم به او داد سپس چهل درهم دیگر نیز برای خرج سفر وی به او داد، این خبر به فقیران مدینه رســید همگی گرد علی 7 را گرفتند، علی 7 هم پول‌ها را در مقابل خود ریخت آن‌گاه یارانش آن‌ها را بین فقیران تقسیم کردند تا این‌که حتی یک درهم نماند، چون به منزل آمد فاطمه 3 به علی 7 گفت: ای پســر عم! باغی را که پدرم به تو داده بود فروختی؟ امام فرمود آری به بهتر از آنچه در دنیا و آخرت اســت. حضرت فاطمه 3 پرسید: پولش کجا است؟

حضرت فرمود: به فقرا دادم.[۱]

۳۲۱. سنگی از آسمان

امام صادق 7 از پدران بزرگوارشــان نقل فرمودند: وقتی که پیامبر اکرم 9 حضرت علــی 7 را در روز عید غدیر خم به امامــت و خلافت نصب فرمودند و گفتند: هر که را من مولای اویم علی مولای اوســت این مطلب در شهرها پیچید. نعمان‌بن‌حارث فهری محضر حضرت شــرفیاب شــد و عرض کرد: از طرف خدا ما را امر کردی شهادت دهیم که معبودی جز الله نیست و شما فرستاده خدائید و سپس امر کردید ما را به جهاد و حج و روزه و نماز و زکوة ما هم همه را قبول کردیم ســپس به همین جا بســنده نکردی تا این جوانی را نصب کردی و گفتی: هر که را که من مولای اویم علیش مولاســت این از خود شماســت یا امر پروردگار است. حضرت فرمود: بخدایی که معبودی جز او نیست این پیام و امر از جانب اوست «و الله الذی لا اله الا هو هذا من الله» پس نعمان‌بن‌حارث در حالیکه از پیامبر 9 دور می‌شد می‌گفت: پروردگارا! اگر این حقی است از نزد تو؛ پس سنگی از آسمان بر من بباران، در همین حال سنگی از بالا بر سر او خورد و جان سپرد.[۲]

۳۲۲. معرفی امام مبین

ابوذر غفاری می‌گوید: یک روز در مســجد قبا نزد رسول‌خدا 9 بودیم، حضرت نزد

۱. *مستدرك الوسایل*، ج۹، ص۳۵۱
۲. *تفسیر نورالثقلین*، ج۲، ص۱۵۱.

جمعی از اصحابش بود که فرمود: ای اصحابم از این در مردی بر شما وارد می‌شود که او امیرمؤمنان و امام مسلمانان است، همه اصحاب به آن در نگاه دوختند آن‌گاه دیدند علی‌بن‌ابیطالب 7 وارد شد سپس پیغمبر 9 برخاست و به استقبال او رفت و او را در آغوش کشید و میان دو چشمش را بوسید و او را نزد خود نشاند بعد به او رو کرد و فرمود: این علی پس از من امام شما است اطاعتش اطاعت من است و نافرمانی او نافرمانی من....[1]

۳۲۳ـ فرزند رسول‌خدا 9 فدائی امام حسین 7

ابن‌شهر آشوب از ابن‌عباس روایت کرده است که روزی رسول‌خدا 9 نشسته بود و بر پای چپ حضرت فرزندش ابراهیم نشسته بود و بر پای دیگر رسول‌خدا 9 حضرت سیدالشهداء امام حسین 7 نشسته بود، پیامبر 9 یک بار این را می‌بوسید و یک مرتبه او را؛ ناگاه جبرئیل نازل شد و چون جبرئیل رفت رسول‌خدا 9 فرمود: که جبرئیل از جانب پروردگار من آمد و گفت: ای محمّد پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: که این دو تن که بر روی پای تو هستند یکی از آن‌ها برای تو نمی‌ماند، پس یکی را فدای دیگری کن و خود تو انتخاب کن که کدامیک از آن‌ها فوت نماید.

رسول خدا به سوی ابراهیم نظر کرد و گریست بعد بسوی سیدالشهداء علی 7 نگاهی کرد و گریست سپس فرمود: اگر ابراهیم بمیرد بغیر از من کسی محزون و ناراحت نمی‌شود، ولی مادر حسین 7 فاطمه 3 است و پدرش علی 7 است که پسر عم من و به منزله خود من و گوشت و خون من است و چون او بمیرد دخترم و پسر عمم هر دو اندوهناک و غصه‌دار می‌شوند من نیز بر او محزون و ناراحت می‌گردم، من انتخاب می‌کنم غم خود را بر ناراحتی ایشان، آن‌گاه فرمود: ای جبرئیل! ابراهیم را فدای حسین کردم و به مرگ فرزندم رضایت دادم!!! پس از سه روز ابراهیم از دنیا رفت.

بعد از فوت ابراهیم هر گاه رسول‌خدا 9 امام حسین 7 را می‌دید او را به سینه خود می‌چسبانید و لب‌های او را می‌مکید و می‌گفت:

(فدای تو شوم، ای کسی که ابراهیم را فدای تو کردم)[2]

---

۱. *امالي شيخ صدوق*، ص۸۸.

۲. *منتهي الامال*.

۳۲۴. همرزمان علی 7 غنیمت خود را به او بخشیدند

روزی پیغمبر اســـلام 9 به جنگی رفت و علی 7 را بجای خود بر خاندانش خلیفه کرده بود، وقتی رسول‌خدا 9 به مدینه برگشت نوبت تقسیم غنائم جنگی شد پیامبر 9 غنایم را که تقسیم کرد اما با این‌که علی 7 در میدان جنگ نبود به علی 7 دو سهم از غنیمت داد. مردم گفتند: یا رسول‌الله به علی 7 که در مدینه بود دو سهم دادی؟ حضرت فرمود: ای گروه مردم! شـــما ندیدید که در میدان جنگ اسب سواری از سمت راست بر مشـــرکان حمله برد و آن‌ها را شکست داد سپس آن اسب سوار نزد من آمد و گفت: ای محمّد! من نیز ســـهمی از غنایم جنگ دارم اما آن ســـهم را به علی بخشیدم، او جبرئیل بود. ای گروه مردم! شما را به خدا و رسولش سوگند، آیا شما ندیدید آن اسب سواری که از سمت چپ به مشرکان حمله برد و نزد من برگشت و گفت: ای محمّد! سهم غنیمتم را به علی دادم او میکائیل بود به خدا سوگند به علی 7 غنیمت ندادم الا جز سهم جبرئیل و میکائیل، پس از آن همه مردم تکبیر گفتند.[۱]

۳۲۵. وصی سید الانبیاء تویی

روزی رســـول‌خدا 9 به علی 7 فرمود: ای علی! تو امام مســـلمانان و امیرالمؤمنین و قائد الغرالمحجلین هســـتی، و پس از من حجت خدائی بر همه خلق، تو ســـید اوصیاء و وصـــی ســـید انبیائی، ای علی! چون مرا به آســـمان هفتم بالا می‌بردنـــد و از آنجا به سدرةالمنتهی و از آنجا به حجب نور رسیدم، پروردگارم مرا با مناجات با خود گرامی‌داشت آن‌گاه فرمـــود: «ای محمّـــد! گفتـــم: **لبيك ربی وسعد يك تبارك و تعاليت؛** خداوند فرمود: بدرســـتی که علی امام اولیاء من اســـت و نوریست برای هر که مرا اطاعت کرده است... هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هر که او را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده، او را بدین مژده بده»

علی 7 عرض کرد: یا رســـول‌الله! مقام من به آنجا رسیده که در آن مقام ذکر شوم پیامبر 9 فرمود: آری ای علی! پروردگارت را شکر کن، علی 7 رو بر خاک نهاد و سجده

---

۱. *امالي صدوق.*

کرد بواســطه این نعمتی که خدا به او عطاء کرده است آن‌گاه رسول‌خدا 9 فرمود: ای علی! سر بر دار که خدا بواسطه تو بر ملائکه خود مباهات می‌کند.[1]

۳۲۶. هم رزم جبرئیل و میکائیل

وقتی که امام علی 7 به شــهادت رسید فردای آن روز امام حسن 7 بر منبر رفت و این خطبه را خواند؛

پس از حمد و ستایش خداوند فرمود: ای مردم در این شب بود که قرآن خداوند نازل شــد و در این شب بود که عیســی‌بن‌مریم بالا رفت و در این شب بود که یوشع‌بن‌نون کشته شد و در این شب امیرالمؤمنین 7 از دنیا رفت.

به خداوند سوگند که هیچ کدام از اوصیاء و پیغمبران گذشته پیش از پدرم به بهشت وارد نشــوند، وقتی رســول‌خدا 9 پدرم را به جهاد می‌فرستاد، جبرئیل از سمت راستش به همراه پدرم نبرد می‌کرد و میکائیل از ســمت چپ او، هیچ پول زرد و سفیدی (طلا و نقــره) از او بجا نمانــده جز هفتصد درهم که از حقوق خود پس انداز کرده بود تا خادمی برای خانواده خود بخرد.[2]

۳۲۷. نهایت توصیف

روزی رســول‌خدا 9 به علی‌بن‌ابیطالب 7 فرمود: ای علی! تو صاحب حوض منی، پرچمدار منــی، و بر آورنده وعده‌های منی، محبوب دل منی، وارث علم منی، امانت دار مواریــث پیغمبرانی، تویی امین‌الله در زمین، توئی حجت بر خلق خداء توئی رکن ایمان، توئی چراغ هدایت توئی... هر که تو را پیروی کند نجات یافته و هر که از تو تخلف کند هلاک می‌شود.

توئی راه روشــن، توئی راه راســت، توئی قائد الغرالمحجلین، توئی سرور هر که من ســرور او هستم و من ســرور هر مؤمن و مؤمنه هستم، تو را دوست دارد انسان پاکزاد و دشمن دارد انسان بدزاد، پروردگارم هیچ‌گاه مرا به آسمان بالا نبرد و با من سخن نگفت،

۱. *بحارألانوار*، ج۱۸، ص ۳۴۳.
۲. *امالي شيخ صدوق*.

جز این‌که فرمود: ای محمّد! سلام مرا به علی 7 برسان و به او اعلان کن که امام اولیاء و نور اهل طاعت من است؛ گوارا باد بر تو ای علی این کرامت‌ها.[۱]

۳۲۸ـ امتیاز شیعیان

سلمان فارسی می‌گوید: روزی نزد رسول‌خدا 9 نشسته بودم که علی‌بن‌ابیطالب 7 آمد، رســول‌خدا 9 به علی 7 فرمود: یا علی به تو مژده ندهم؟ علی 7 عرض کرد: بله یا رسول‌الله، پیامبر 9 فرمود: جبرئیل از طرف خداوند به من خبر می‌دهد که به دوستان و شیعیان تو هفت خصلت داده‌اند.

۱) راحتــی در هنگام مرگ ۲) آرامــش در هنگام ترس ۳) روشــنی در تاریکی ۴) آسودگی به هنگام هراس ۵) عدالت به وقت میزان ۶) عبور از صراط ۷) ورود به بهشت قبل از سایر مردم و امت‌های گذشته...[۲]

۳۲۹ـ راه اداء دین

علی‌بن‌ابیطالب 7 می‌فرماید: روزی از شدت بدهی‌ام نزد رسول‌خدا 9 رفتم و از این جهت با آن حضرت صحبت کردم حضرت فرمود: ای علی بگو: **(اللهم اغننی بحلالك عن حرامك و بفضلك عمن سواك)** ای علی! اگر به اندازه کوه صبیر قرض داشته باشی خداوند آن را ادا کند (صبیر نام بزرگ ترین کوه در یمن است).[۳]

۳۳۰ـ گل رحمت خداوند

ابن‌عباس می‌گوید: روزی رسول‌خدا 9 دست علی‌بن‌ابیطالب 7 را گرفت و از منزل خارج شــد و می‌فرمود: ای گروه انصار و ای گروه بنی‌هاشم و ای فرزندان عبدالمطلب، من محمّدم و فرستاده خدا، همانا من از گل رحمت به همراه چهار کس دیگر از خاندانم آفریده شــدیم؛ خودم، علی و حمزه و جعفر، یکی از آن‌ها گفت: یا رســول‌الله! اینها روز

۱. *امالي شيخ صدوق*، ص۳۰۶.
۲. *امالي شيخ صدوق* ص۴۱۶.
۳. *امالي شيخ صدوق*، ۳۸۸.

قیامت با تو سوار می‌باشـــند؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، در آن روز کسی ســـوار نباشد، جز چهار تن من و علی 7 و فاطمه 3 و صالح پیغمبر، من بر براق سوارم و فاطمه 3 بر ناقه غضباء و صالح پیغمبر بر آن شـــتری که پی شد، و علی 7 بر یکی از ناقه‌های بهشتی که مهارش از یاقوت است و او میان بهشت و دوزخ می‌ایستد، در آن روز مردم خیس عرق هســـتند آن‌گاه بادی از طرف عرش خداوند می‌وزد و عرق آن‌ها را خشک می‌کند، فرشتگان مقرب و صدیقان می‌گویند: این ملکی است مقرب یا پیغمبری است مرسل، اما منادی از طرف عرش ندا می‌دهد. او علی‌بن‌ابیطالب برادر رسول خداست در دنیا و آخرت.[1]

۳۳۱. تنها برنده مسابقه، علی 7 بود

روزی به پیامبر 9 دو شتر هدیه دادند، پیامبر 9 یکی از آن دو شتر را هدیه و جایزه قرار داد برای کسی که بتواند دو رکعت نماز به جای آورد و چیزی از دنیا را به ذهن خود نگذراند و به فکر چیزی از دنیا نیفتد.

کســـی به پیامبر 9 در این مسابقه پاســـخ مثبت نداد. بجز علی 7 که پاسخ مثبت داد و برای خواندن نماز حاضر شد؛ پیامبر 9 هر دو شتر را به علی 7 مرحمت فرمود.[2]

۳۳۲. توبه کنید علی 7 ستمکار نیست.

امام باقر 7 فرمود: رســـول‌خدا 9 علی 7 را به یمن فرستاد، در آنجا اسب شخصی از اهل یمن گریخت و با پای خود به مردی لگد زد و او را کشـــت، اولیاء مقتول صاحب اســـب را گرفتند و نزد علی 7 آوردند و بر او اقامه دعوی کردند صاحب اسب گواه آورد که اسبش گریخته و آن مرد را کشته است، علی 7 خون مرد کشته شده را بنابر دلایل فقهی خود هدر ســـاخت، اولیاء مقتول از یمن نزد رسول‌خدا 9 آمدند و از حکم علی 7 شـــکایت کردند و گفتند: یا رسول‌الله! علی 7 به ما ستم کرد، و خون صاحب ما را هدر کرده اســـت پیامبر 9 فرمود: (علی ستمکار نیست و برای ستم آفریده نشده و ولایت و

---

۱. *امالي شيخ صدوق* ۲۰۶.

۲. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۱۸.

سروری بعد از من با علی است و حکم او حکم قطعی است و قول او قول صحیح است کسی رد حکم و قول و ولایت علی را نکند مگر کافر و حکم و قول و ولایتش را نپسندند الا مؤمن) اهل یمن چون این توصیف را از پیامبر 9 درباره علی 7 شـــنیدند گفتند: یا رســـول‌الله! ما به قول و حکم علی راضی شـــدیم، رسول‌خدا 9 فرمود: همین توبه شما است از آنچه که گفتید.[1]

۳۳۳. کلید خانه حکمت

روزی رســـول‌خدا 9 در منزل ام‌ابراهیم و جمعـــی از اصحابش در حضور پیامبر 9 بودند که به ناگه علی‌بن‌ابیطالب 7 وارد شـــد، وقتی چشـــم پیامبر 9 به علی 7 افتاد فرمود: ای گروه مردم! نزد شما آمد بهترین مرد بعد از من، او سرور شما است و اطاعت او واجب اســـت همچون اطاعت شما از من، و نافرمانی او حرام است، مثل نافرمانی من، ای مردم! من خانه حکمتم و علی کلید آن اســـت و به خانه نتوان وارد شد الا به وسیله کلید آن خانه، ای مردم دروغ می‌گوید، کسی که گمان دارد مرا دوست دارد ولی علی 7 را دشمن می‌دارد.[2]

۳۳۴. بهترین عبادت نگاه کردن به چهره علی 7 است

مردی خدمت رســـول‌خدا 9 آمد و گفت: یا رسول‌الله 9 خبر داری که فلانی (یعنی شـــخصی) از راه دریا کالای اندکی به چین برده و زود برگشته و بهره و سود فراوانی از این راه کسب کرده به حدی که دوستانش به او حسد می‌ورزند رسول‌خدا 9 فرمود: مال دنیا هر چه بیشتر شود صاحب مال به گرفتاری و بلا نزدیک‌تر می‌شود هرگز به پولداران رشک نبرید، مگر آن پول داری که در راه خدا مالش را بخشیده باشد.

آیا می‌خواهید به شـــما خبر دهم که از آن رفیق ســـفر کرده شما چه کسی سرمایه کمتری دارد ولی بهره سودش را بیشتر آورده و هر چه هست برای او در نزد خدا اندوخته و محفوظ است؟

---

۱. *امالی شیخ صدوق*.
۲. همان مدرک، ص۳۵۳.

گفتند: بله یا رسول‌الله 9 ایشان فرمود: به این مرد که به سوی شما می‌آید بنگرید.

آن مرد می‌گوید: نگاه کردیم دیدم مردی از انصار اســت آن‌گاه رسول‌خدا 9 فرمود: از همین مرد امروز آنقدر خیر و بندگی خدا بالا رفته که اگر بین همه اهل آســمان‌ها و زمین پخش شــود کمترین بهره‌مند از آن کسی است که گناهان او آمرزیده و بهشت بر او واجب شود.

عرض کردند: مگر چه کرده است این مرد؟

رســول‌خدا 9 فرمود: بروید از خود او بپرسید تا بگوید امروز چه عملی را انجام داده اســت؟ همه اصحاب به ســرعت نزد او رفتند و به او گفتند: بر تو گوارا باد ای مرد آنچه رســول‌خدا 9 به تو مژده داده؛ امروز چه کردی که خدا این همه ثواب برای تو نوشــته است؟

آن مرد گفت: از خانه‌ام بیرون آمدم و دنبال کاری رفتم، اما تاخیری پیش آمد ترسیدم کارم از دستم برود لذا با خودم گفتم آن کار را با نگاه کردن به صورت علی‌بن‌ابیطالب 7 عوض می‌کنم و دنبال آن کار نرفتم، من از رسول‌خدا 9 شنیدم که نگاه بر روی علی 7 عبادتست.

آن‌گاه رسول‌خدا 9 فرمود: آری به خدا سوگند نگاه به چهرهٔ علی‌بن‌ابیطالب عبادت است، و چه عبادتی از آن بهتر، سپس رسول‌خدا 9 فرمود: ای بنده خدا! تو دنبال کسب دینار و درهم برای خانواده‌ات رفتی تا آن را بدست آوردی اما آن کار از دست رفت ولی به عوض آن، نگاه به صورت علی 7 را انتخاب کردی اما با محبت و اعتقاد به فضل او، همانا این کار تو بهتر و برتر از آن اســت که همه دنیا پر از طلای سرخ باشد و تو آن‌ها را در راه خدا انفاق کنی،...[۱]

۳۳۵. پرچمداری صحرای محشر

وقتی رسول‌خدا 9 مسلمانان را با هم برادر ساخت و بین آن‌ها صیغه برادری جاری کرد، به علی 7 فرمود: ای علی! تو برادر منی، نســبت تو به من همچون هارون اســت نسبت به موسی؛ جز این‌که بعد از من پیغمبری نمی‌آید.

---

۱. همان مدرک.

ای علی! اول کســـی که در روز قیامت خوانده شـــود منم، که در سمت راست عرش می‌ایســـتم و حله سبزی از حله‌های بهشتی می‌پوشم و پس از آن پیغمبران الهی را یک به یک دنبال هم فرا می‌خوانند و آن‌ها در دو صف ســـمت راســـت عرش خداوند در زیر سایه آن بایستند و جامه‌های سبز بهشتی بر تن کنند.

آگاه باش! ای علی! به تو خبر می‌دهم که امت من اولین امتی اســـت که در قیامت خداوند آن‌ها را محاسبه می‌کند و تو را بشارت می‌دهم که تو اول کسی هستی که دعوت می‌شوی، سپس پرچم مرا که حمد است به تو می‌دهند و میان آن دو صف آن را بدوش می‌گیری و آدم و همه مردم در روز قیامت در ســـایه پرچم من هستند، که درازی و بلند این پرچم برابر با هزار سال راه است، نوک پرچم از یاقوت سرخ است...

این پرچم سه نور دارد یکی در مشرق و دیگری در مغرب و سومی در وسط دنیا است و سه جمله بر آن پرچم نوشته شده است.

اول: **بسم الله الرحمن الرحیم، دوم: الحمد الله رب العالمین، سوم: لا اله الله محمّد رسول الله**، طول هر یک از این جملات هزار ســـال مســـافت و پهنای این جملات هزار سال مســـافت می‌باشد، یا علی! تو پرچم را بر می‌گیری و حسن سمت راست توست و حسین سمت چپ... آن‌گاه جامه سبزی از جامه‌های بهشتی را بر تن می‌کنی، ... علی‌جان!، به تو مژده دهم که تو با من دعوت می‌شوی و با من جامه بر تن کنی و با من زنده می‌شوی.[1]

۳۳۶ـ پیامبر تعهد گرفت

شـــخصی از ابوحمراء خادم رسول 9 ســـوال کرد: چگونه رسول خدا 9 با علی 7 رفتار می‌کرد آن‌را برای من بازگو کن؟ ابوحمراء گفت ای مرد آنچه دیده‌ام را می‌گویم.

روزی رســـول‌خدا 9 به من فرمـــود: ای ابوحمراء! برو و صد تـــن از مردم عرب و پنجاه‌تن از مردم عجم سی‌تن از جماعت قبط و بیست‌تن از مردم حبشه را نزد من حاضر کن، من نیز طبق دســـتور، این جماعت را آماده کردم سپس فرمود: عرب‌ها را در صفی ردیـــف کن بعد از آن به دنبال آن عجم‌ها و بعد قبطی‌ها و بعد حبشـــی‌ها در یک صف بایستند.

---

۱. *امالي شيخ صدوق*، ص ۳۸۲.

آن‌گاه رسول‌خدا 9 برخاست و حمد و ستایش خداوند را آغاز کرد، سپس فرمود: ای گروه عرب وعجم و قبط و حبش آیا شما اعتراف کردید نیست معبودی جز خدای یگانه و محمّد بنده فرستاده اوست؟ آن‌ها جملگی گفتند: آری پیامبر 9 سه بار این مطلب را تکرار کرد آن‌ها هم تأکید کردند، سپس رسول‌خدا 9 در مرتبه سوم گفت: خدایا تو گواه‌باش.

بعد پیامبر 9 فرمود: شما اعتراف کردید، **«لااله‌الاالله و انی محمّد عبده و رسول و ان علی‌بن‌ابیطالب امیرالمؤمنین و ولی امرهم من بعدی.»**

آن‌ها گفتند: آری (ما رسالت تو و ولایت علی 7 را قبول داریم) پیامبر 9 سه بار به خداوند عرض کرد: خدایا تو گواه شهادت این‌ها باش.

آن‌گاه فرمود: ای علی! برو کاغذ دواتی برایم بیاور، سپس آن‌را گرفت و بدست علی 7 داد و فرمود: بنویس. علی!، عرض کرد چه بنویسم؟ فرمود: بنویس مردم عرب، عجم، قبط و حبشی اعتراف کردند که نیست معبودی جز خدا و محمّد بنده و رسول اوست و علی‌بن‌ابیطالب امیرمؤمنان است و امام بعد از من؛ سپس رسول‌خدا 9 آن عهد نامه را مهر کرد و به علی 7 سپرد.

آن مرد به ابوحمراء گفت: باز هم برایم بگو، ابو حمراء گفت: روز عرفه رسول‌خدا 9 بیرون آمد و دست علی 7 را به دست خود داشت سپس فرمود: ای گروه مردم! براستی خدای تبارک و تعالی امروز به شما مباهات می‌کند، اگر همه شما را بیامرزد، سپس رو به علی 7 کرد و فرمود: تو را به‌خصوص بیامرزد، بعد فرمود: ای علی! نزدیک من بیا علی 7 نزدیک رفت سپس پیامبر 9 فرمود... ای علی! هر کس با تو بجنگد با من جنگیده و هر که با من بجنگد با خدا جنگیده، ای علی! هر که تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته، و خدا او را بخت برگشته کند و به دوزخ ببرد.[۱]

---

۱. *امالی شیخ صدوق*، ص۳۸۲.

۳۳۹- جایگاه صلوات

رسـول‌خدا 9 یک روز به علی 7 فرمود: ای علی‌جان به تو مژده‌ای بدهم؟ عرض کرد: بله، پدر و مادرم به فدایت، تو همیشه مژده دهنده‌ای به هر چیزی، حضرت فرمود: جبرئیل اخیراً به من خبر شگفت آوری داد، علی 7 عرض کرد: یا رسول‌الله! جبرئیل چه خبری به شما داده است؟

حضرت فرمود: به من خبر داد که هر کدام از امتم بر من صلوات بفرستند و دنبالش بر خاندانم نیز صلوات بفرستد درهای آسمان برویش گشوده شود و فرشته‌ها هفتاد صلوات بر او فرستند اگر چه گنهکار و خطا کار باشد سپس گناهانش مثل برگ‌های درخت در فصل پائیز بریزد، و خدای متعال به او می‌فرماید: **«لبيك عبدی و سعد يك»** و خداوند به فرشتگان می‌فرماید: ای فرشتگانم! شما بر او هفتاد صلوات فرستادید من هفتصد صلوات بر او می‌فرستم.[۱]

۳۴۰- روز شمار عُمر با برکت علی 7

روزی فاطمه‌زهرا 3 خدمت پیامبر 9 رسید و از ضعف حال خود سخن گفت: پیغمبر به او فرمود: تو نمی‌دانی علی 7 چه مقامی‌در نزد من دارد.

۱۲ سال داشت که کارهای مرا اداره می‌کرد.

۱۶ سال داشت که در کنارم شمشیر می‌زد.

۱۹ سال داشت که پهلوان‌ها را می‌کشت.

۲۰ سال داشت که غم‌های مرا بر طرف کرد.

۲۲ سال داشت که در قلعه خیبر را از جا کند در حالی که ۵۰ مرد نمی‌توانستند آن را بردارند.

چهره حضرت فاطمه 3 از شادی برافروخت تا این‌که نزد علی 7 برگشت و به او فرمایش رسول‌خدا 9 را گزارش داد. علی 7 فرمود: چه حالی می‌داشتی اگر پیامبر 9

---

۱. *وسایل الشیعه*، ج ۷، ص۲۰۴.

همه تفضلات خدا بر من را برایت بیان می‌فرمود.[1]

(یعنی این همه الطاف الهی نیست مختصری بود که شنیدی).

۳۴۱. پرورانندۀ پیامبر 9

رسول‌خدا 9 وقتی که خبر وفات ابوطالب 7 پدر بزرگوار علی‌بن‌ابیطالب 7 را شنید بر سر جنازه عمویش حاضر شد و فرمود: ای عمو جان! در یتیمی‌پرستارم بودی و در خردسالی مرا پرورش دادی و در ســالخوردگی مرا یاری کردی، خدا تو را از من پاداش نیک دهد. آن‌گاه پیامبر اسلام 9 به علی 7 دستور داد تا پدرش ابوطالب 7 را غسل دهد.[2]

۳۴۲. لقب الهی امیر مؤمنان 7

ابن‌عباس می‌گوید: از رســول‌خدا 9 که بر بالای منبر بود شنیدم، که برخی از مردم قریش نمی‌پذیرند علی 7 را امیرمؤمنان نامیده‌اند حضرت فرمود: ای مردم! به راســتی خداوند مرا رسول قرار داد، و به من دستور داده که علی 7 را بر شما امیر کنم، هر کس که من پیغمبر او هســتم، علی نیز امیر اوســت... خداوند امر کرده که من به شما بگویم تا او را اطاعت کنید و به دســتوراتش عمل کنید... احدی از شــما بر علی امیر نیست نه در زمــان حیات من و نه پس از وفات من، زیرا خداوند او را بر شــما امیر قرار داده و او را امیرالمؤمنین نامیده اســت و کســی پیش از او به این نام نامیده نشده است من آنچه را که دســتور داشــتم درباره علی 7 به شما رســاندم...[3] در این فصل از کتب مختلف نقل‌های متعدد آورده شــد تا روشــن گردد این لقب از اسماء اســتثنایی امام الموحدین علی‌بن‌ابیطالب 7 است تکرار این موضوع به منزله عطری است خوش بو حقیقتاً کسی به یک بار بوئیدن عطر اکتفا نمی‌کند.

۳۴۳. مرز بین کفر و ایمان

یک روز رسول‌خدا 9 به اصحاب خود فرمود: ای اصحاب من! به درستی که خداوند

---

۱. امالي شيخ صدوق.

۲. امالي شيخ صدوق.

۳. امالي شيخ صدوق.

دســتور می‌دهد شــما را به ولایت علی‌بن‌ابیطالب 7 و پیروی و اطاعت از او چرا که او ولی شما است، پس از من با علی 7 مخالفت نکنید که کافر می‌شوید، و از او جدا نشوید که گمراه می‌شوید به راستی خداوند علی 7 را نشانه میان نفاق و ایمان قرار داده است هر کس او را دوست دارد مؤمن است و هر که دشمن بدارد منافق است، براستی خداوند علی 7 را وصی من و نور بخش شما قرار داده پس از من؛ او سِر نگهدار و گنجینه علم من و خلیفه بعد من است، به خداوند از ظالمان در حق علی شکایت می‌کنم...

هر کس می‌خواهد چون برق جهنده از صراط بگذرد و بی حســاب وارد بهشت شود بایــد ولایت او را بپذیرد، پس به دوزخ رود هر که ترک ولایت او کند، به عزت و جلال پروردگار ســوگند، علی باب‌الله اســت که جز از آن در نیایند، و اوست صراط مستقیم، و اوست که در روز قیامت از ولایتش پرسش می‌شود...[1]

و در روایتی دیگر آمده است که:

ابی‌مســلم می‌گوید: من با حســن بصری و انس‌بن‌مالک به در خانه ام‌سلمه آمدیم، انس بر در خانه نشســت و ما وارد خانه شدیم، حســن به ام‌سلمه گفت: درود بر تو ای مادرم! ام‌ســلمه پاسخ داد و پرسید تو کیستی؟ گفت: من حسن بصریم، پرسید برای چه در اینجا آمده‌ای گفت آمده‌ام حدیثی از پیغمبر 9 درباره علی 7 برایم بگوئی، ام‌ســلمه گفت: به خدا برایت حدیثی گویم که با این دو گوشم از رسول‌خدا 9 شنیدم و با این دو چشمم دیدم و گرنه کر و کور شوند و دلم آن را حفظ کرده.

رســول‌خدا 9 به علی 7 فرمود: ای علی! هر بنده‌ای که خدا را ملاقات کند و منکر ولایت تو باشــد همچو یک بت پرست، خدا را ملاقات کرده است، آن‌گاه حسن بصری گفت: الله‌اکبر گواهی می‌دهم که علی 7 مولای من و مولای هر مؤمن است...[2]

۳۴۴. صحبت علی 7 با خورشید

ابن‌عباس می‌گوید: بعد از فتح مکّه پیامبر 9 هجرت مســلمانان را لغو کرد و فرمود: بعد از فتح مکّه هجرتی نیســت، ســپس با پیامبر 9 به هوازن رســیدیم در این هنگام پیامبر 9 رو به علی 7 کرد و فرمود: ای علی! برخیز و کرامت خدای عَزَّوَجَلَّ را نســبت

۱. *امالي شيخ صدوق*.
۲. *امالي شيخ صدوق*، ص ۳۱۵.

به خود ملاحظه کن، علی‌جان! وقتی آفتاب بر آمد با آن سخن بگو، ابن‌عباس می‌گوید: به خدا سوگند به احدی جز به علی 7 رشک نبردم به واسطه فضلش الا در آن روز؛ ابن‌عباس می‌گوید: با خودم گفتم برویم ببینیم علی 7 با آفتاب چطور سخن می‌گوید، چون آفتاب بر آمد علی 7 برخاست و گفت: درود بر تو ای فرمانبر و اطاعت کننده خوب خداوند، آفتاب در پاسخ امام علی 7 عرض کرد: درود بر تو ای برادر رسول‌خدا 9 و وصی او و حجت خدا بر خلقش!!

ابن‌عباس می‌گوید: در این لحظه علی 7 به سجده افتاد و شکر خداوند می‌کرد، آن‌گاه به خداوند سوگند دیدم که رسول‌خدا 9 آمد و سر علی 7 را بر گرفت و او را بلند کرد و دست خود را بر صورت علی کشید و گفت: حبیبم برخیز! تو اهل آسمان را از گریه خود گریاندی و خدا به وجود تو به حاملان عرش مباهات کرد.[1]

۳۴۵. فرمان پیامبر 9 به ابر آسمان

ابن‌عباس: گفت: ما با جمعی در حضور رسول‌خدا 9 نشسته بودیم که رسول‌خدا 9 با گوشه چشم خود به آسمان اشاره کرد و ما نگاه کردیم دیدیم ابری آمد و رسول‌خدا 9 آن را دو بار به سوی خود فرا خواند آن ابر آمد پایین، سپس رسول‌خدا 9 ایستاد و دست میان ابر کرد و از میان آن جام سپیدی پر از خرمای تازه بیرون آورد و آن ظرف در کف دست حضرت تسبیح می‌گفت، بعد رسول‌خدا 9 ظرف را به علی‌بن‌ابیطالب 7 داد، علی 7 از آن خرما خورد، جام در کف دست علی 7 نیز تسبیح می‌گفت، مردی گفت: یا رسول‌الله از جام تناول کردی و آن را به علی 7 دادی در اینجا آن ظرف به اذن خدا به سخن آمد و گفت: **لا اله الا الله خالق الظلمات و النور**، ای مردم بدانید من هدیه‌ای هستم به سوی پیغمبر از من کسی چیزی نخورد الا پیغمبر یا وصی آن.[2]

۳۴۶. جایگاه معنوی علی 7

رسول‌خدا 9 فرمود: خدا برای برادرم علی‌بن‌ابیطالب 7 فضائل بی‌شماری مقرر کرده هر که یک فضیلت او را ذکر کند خدا گناهان گذشته و آینده‌اش را بیامرزد گر چه

---

۱. همان مدرک، ص۵۸۹.

۲. *امالی شیخ صدوق*، ص۴۹۲.

با گناه جن و انس به محشـــر آید و هر که یک فضیلت از او بنویســـد تا آن نوشته بماند فرشـــتگان برایش آمرزش جوید و هر که به فضیلتی از او گـــوش دهد، خدا گناهانیکه بـــا گوش کرده بیامرزد و هر که به فضیلتش نگاه کند، خدا گناهانی که با چشـــم کرده بیامرزد، سپس رسول‌خدا 9 فرمود:

نگاه به علی‌بن‌ابیطالب 7 عبادت است و یادآوریش عبادتست و ایمان بنده پذیرفته نیست جز به ولایت او و برائت از دشمنان او. [۱]

۳۴۷. محل دعای پیامبر 9

پیامبر اسلام 9 هر سپیده دم بر در خانه علی 7 و فاطمه 3 می‌ایستاد و به خداوند عرض می‌کرد: **(الحمد الله المحسن المجمل المنعم المفضل الذی بنعمته تتم الصالحات سمیع سامع بحمد الله و نعمته و حسن بلائه عندنا نعوذ بالله من النار نعوذ بالله من صباح‌النار نعوذ بالله من مساء النار الصلوة...)** حمد مخصوص آن خدای محسن و نیکوئی است که فضیلت بخش به نعمت خود اعمال صالحه را تمام کرده، سمیع است و سامع، حمد خدا را بواســـطه نعمت او، و حســـن آزمایش او بر ما، پناه می‌برم به خدا از دوزخ، پناه می‌برم به خدا از بامداد دوزخ، پناه می‌برم به خدا از شـــام دوزخ، رحمت بر شما باد ای اهل بیت، همانا خدا خواسته پلیدی را از شما ببرد ای اهل بیت و به خوبی شما را پاکیزه کند.[۲]

۳۴۸. گل خوش بوی محمّد 9

امام علی 7 می‌فرماید: **(حبانی رسول الله 9 بالورد بکلتا یدیه فلما ادنیته الی انفی قال: اما انه سید ریحان الجنة بعد الاس؛** یعنی: رسول‌خدا 9 با دو دستش گلی را به من هدیه کـــرد هنگامی‌که آن را به بینی خود نزدیک بردم آن حضرت فرمود: این گل، بعد از گل آس، سرور گل‌های بهشت است.)[۳]

گل آس درختی است شبیه درخت انار که برگ‌هایش سبز و خوش رنگ و گل‌هایش سفید و خوشبو می‌باشد.

---

۱. *امالي شيخ صدوق*، ص۲۰۱.

۲. *امالي شيخ صدوق*، ص۱۴۴.

۳. *عیون اخبار الرضا* 7 ، ص۴۱.

۳۴۹ـ فرشته‌ای از سه جنس

رسـول‌خدا 9 فرمود: شـبی که مرا به معراج بردند جبرئیل دسـت مرا گرفت و به بهشـت برد و مرا به یکی از مسندهای بهشت رسـانید. آن‌گاه یک دانه‌ای به من داد و چون آن دانه را دو نیم کردم حوریه‌ای از آن بیرون آمد که مژگان چشمش چون پرهای جلوی بدن کرکس بود: به من گفت: درود بر تو یا احمد، ای رسول خدا، ای محمّد، گفتم: خداوند تو را مورد لطف قرار دهد، تو کیسـتی؟ گفت: من راضیه و مرضیه‌ام خداوند مرا از سـه جنس آفریده، پائین تنم از مشک است و بالای آن از کافور و میانه‌ام از عنبر و با آب زندگی خمیر شـدم و خداوند فرمود: باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی‌بن‌ابیطالب.[۱]

۳۵۰ـ ممتازترین مرد اسلام

امام صادق 7 از قول پدرانش فرمود: رسـول‌خدا 9 روزی از منزل خود بیرون رفت و عبائی سـیاه و تیره درتن داشت، سپس فرمود: این عبا را دوستم، به من پوشاند آن‌که صفی و عزیزم می‌باشد، آن‌که از طرف من ادا می‌کند قرض مرا و وصی و وارث و برادر من اسـت پیش از همه مؤمنان، مسلمان شده و در ایمان از همه مخلص‌تر، و از همه با سـخاوت‌تر است و پس از من سید بشر است و سرور رو سفیدان است و امام اهل زمین اسـت همانا او علی‌بن‌ابیطالب است، آن‌گاه پیامبر 9 از شوق او پیاپی گریست تا ریش مبارکش از اشک چشمش تر شد.[۲]

۳۵۱ـ از علی 7 جدا مشو

حذیفه‌بن‌اسیدغفاری می‌گوید: از رسول‌خدا 9 شنیدم که فرمود: ای حذیفه! براستی حجت خدا بعد از من بر شما علی‌بن‌ابیطالب 7 است، کفر با او کفر با خداست، شرک به او شرک به خداست، شک در او شک در خداست، والحاد در او الحاد در خداست، و انکار او انکار خداست، و او حبل‌الله المتین است که بریدن او قطع شدنی ندارد، دو کس درباره او هلاک شدند، دوست غلوکننده و کسی که در حق او کوتاهی کند.

۱. *امالی شیخ صدوق.*

۲. *امالی شیخ صدوق.*

ای حذیفه! از علی 7 جدا مشـــو، که از من جدا می‌شـــوی و با او مخالفت مکن که مخالفت با من است، علی 7 از من است، و من از علی 7 هر کس که علی را به خشم آورد، مرا به خشم آورده و هر که او را خشنود سازد مرا نیز خشنود و راضی کرده است.[۱]

۳۵۲ـ جوانمرد مطلق

امام صادق 7 می‌فرماید: روزی یک عرب بیابانی نزد رسول‌خدا 9 آمد، آن حضرت در حالی که عبای گلی رنگ در تن داشـــت او را پذیرفـــت، عرب بیابانی عرض کرد: یا رســـول‌الله 9 آمدی پیش من همانند جوانمردان؟ و پیامبر 9 فرمود: آری منم جوانمرد و پسر جوانمرد و برادر جوانمرد.

عرب بیابانی عرض کرد: یا رسول‌الله 9 خود جوانمردی اما چگونه است پسر و برادر جوانمرد بودن تو؟

رسول‌الله 9 فرمود: نشـــنیدی قول خدای عَزَّوَجَلَّ را که می‌فرماید: (گروهی گفتند: شـــنیدیم نوجوانی از مخالفت با بت‌ها سخن می‌گفت: که او را ابراهیم می‌گویند) و من پســـر ابراهیم هستم و اما برادر جوانمرد هستم زیرا در روز احد منادی از آسمان ندا کرد، نیست شمشیری جز ذوالفقار و نیست جوانمردی جز علی، و علی‌بن‌ابیطالب 7 برادر من است و من برادر او.[۲]

۳۵۳ـ حیله زن یهودی

علی 7 می‌فرماید: یهودیان عصر پیامبر 9 نزد زنی یهودی بنام عبده آمدند و گفتند: تو می‌دانی که محمّد پشت بنی‌اسرائیل را شکسته و یهودیت را ویران کرده همه اشراف یهود این زهر را آماده کردند و در مقابل این‌که تو این گوســـفند را با این زهر آلوده کنی و به محمّد بخورانی مزد شایانی خواهند داد آن زن گوسفند را بریان کرد و همه رؤسای بنی‌اســـرائیل را به خانه دعوت کرد و نزد رسول‌خدا 9 آمد و گفت یا محمّد! همه یهود را به خانه خود دعوت کردم و تو هم با یارانت مرا ســـرافراز کن، رسول‌خدا 9 به همراه من (علی) و ابودجانه و ابوایوب و ســـهل‌بن‌حنیف و جمعی از مهاجرین به منزل او آمدند

۱. *امالي شیخ صدوق*، ص۱۹۷.
۲. *امالي شیخ صدوق*، ص۲۰۰.

و چون وارد شـــدند زن گوسفند بریان شده را خدمت رسول‌خدا 9 آورد، یهودیان حاضر در جلســه بینی‌های خود را بسته بودند و به پا ایســتاده بودند و به عصاهای خود تکیه زده بودند، رسول‌خدا 9 فرمود: بنشینید آن‌ها گفتند: چون پیغمبری به دین ما آید ما به خود اجازه نشســتن نمی‌دهیم و بد می‌دانیم که نفس‌های ما به او برسد و او را آزار دهد، علی 7 می‌فرماید: آن‌ها دروغ گفتند، بلکه بینی‌های خود را به واسطه ترس از نفوذ بخار زهر بســته بودند چون گوسفند را خدمت رسول‌خدا 9 آوردند دست مسموم آن گوسفند به ســخن در آمد و گفت: یا رســول‌الله صبر کنید مرا مخور من مسمومم، رسول‌خدا 9 عبده را خواست و فرمود: برای چه مرتکب این عمل شدی، او گفت: با خود گفتم اگر او پیغمبر خدا باشــد این کار من به او زیانی نخواهد رساند و اگر دروغگو و یا جادوگر باشد قوم خود را از او راحت کرده‌ام، جبرئیل در این هنگام فرود آمد و گفت: ای رسول‌خدا 9 خداوند ســلامت می‌رســاند می‌فرماید بگو بنام خدا... پیامبر 9 بعد از خواندن آن دعا و آیه قرآن به یاران خود هم نیز ســفارش کرد تا آن دعا را بخوانند، سپس فرمود: همه را بخورید، سپس دستور داد تا حجامت کنند.[1]

۳۵۴. شیوه‌های رزمی و اطلاعاتی در جنگ

شورشــیان «سلاســل»[2] قله‌ها را گرفته و راه‌ها را ناامن کــرده بودند و به کاروان‌ها یورش می‌بردند پیامبر اســلام 9 ابتدا ابابکر را با ۷۰۰ نیرو به ســوی دشمن اعزام کرد اما او موفق نشــد و قبل از برخورد نظامی‌با کمین دشمن رو به رو شد و با دادن تعدادی کشته و مجروح از میدان فرار کرد، بار دیگر پیامبر 9 عمر را به میدان آن‌ها فرستاد که او نیز بازگشــت، عمر و عاص گفت: یا رســول‌الله 9 جنگ با حیله و نیرنگ توأم است مرا بفرست پیامبر 9 او را اعزام کرد و او نیز مانند آن دو نفر شکست خورد و فرار کرد.

رسول‌خدا 9 فرمود: تنها علی است که از برابر دشمن فرار نمی‌کند.

لذا رسول‌خدا 9 علی 7 را به میدان با آن‌ها فرستاد علی 7 با شیوه و تاکتیک‌های نظامی حساب شــده‌ای به جنگ با شورشیان سلاسل حرکت کرد ابتدا حضرت از جاده اصلی که زیر نظر دیده‌بانان دشــمن قرار داشــت راه نپیمود و نیروهای خود را از بیراهه

---

۱. *امالی شیخ صدوق*، ۲۲۴.

۲. داستان جنگ سلاسل در داستان‌های این کتاب نیز بیان شده است.

حرکت داد، سپس شب‌ها راه می‌رفت و روزها پنهان می‌شد و کمین می‌گرفت.

عمربن‌خطاب و خالدبن‌ولید، بارها و بارها به حضرت اعتراض کردند که این چه شیوه‌ای است؟

آن‌ها بارها گفتند: این جوان! ما را در میان مار و عقرب و درندگان بیابان به کشتن می‌دهد و در طول راه عمروعاص و ابابکر نیز اعتراض کردند.

اما امام به اعتراض آنان توجهی نکرد تا آن‌که شب هنگام نزدیک منطقه دشمن رسید، آن‌گاه امام دستور دادند زنگوله‌ها را از گردن شتران باز کنند و دهان اسبان را نیز ببندند تا صدای زنگوله‌ها و شیهه اسبان دشمن را متوجه حضور لشکر اسلام نکند.

آن‌گاه به نیروهای خود فرمان داد که با استفاده از تاریکی شب اطراف قلعه شورشیان را تصرف کنند و دشمن را در محاصره بگیرند.

صبح هنگام بعد از نماز صبح پوزبند اسب‌ها را باز کردند و صدای تکبیر و شیهه اسبان دشمن را وحشت زده بیدار کرد آن‌ها فهمیدند که سپاه اسلام تهاجم را آغاز کرد و تعداد کثیری از شجاعان دشمن به دست علی 7 کشته شدند و سپس تسلیم شدند و تعداد بسیاری از آن‌ها نیز مسلمان شدند و سپاه اسلام پیروزمندانه به مدینه بازگشت، ام‌سلمه می‌گوید: رسول‌خدا 9 در منزل من خوابیده بود که ناگهان بیدار شد، گفتم: یا رسول‌الله 9 شما را چه می‌شود؟ فرمود: جبرئیل نازل شد و خبر پیروزی علی 7 را آورد و سوره عادیات نازل شد.[1]

۳۵۵. عذاب بر آن‌ها وارد می‌شود زمانی که...

علی‌بن‌ابیطالب 7 از پیغمبر 9 نقل کرده است که فرمود: هر گاه امت من به پانزده گناه آلوده شوند عذاب بر آن‌ها نازل شود. پرسیدند: چه گناهانی فرمود:

به پدر و مادر جفا کنند و به رفیق خود خوش رفتاری نمایند؛ در مساجد سر و صدا کنند؛ لباس ابریشم بپوشند، کنیزان خواننده تهیه کنند؛ ساز بزنند.... [2]

۱. *بحارالانوار*، ج۴۱، ص۹۱.

۲. *نصایح*.

۳۵۶. شمارش مورچگان

ابـــوذر غفاری می‌گوید: من با حضرت علی 7 برای انجام کاری، به مقصدی حرکت کردیم تا این‌که به بیابان وسیعی که در آن مورچگان زیاد مانند سیل روان بودند رسیدیم از عظمت این منظره و این ســیل مورچه تعجب کردم و گفتم الله‌اکبر چقدر بزرگ است آن خدایی که شمارش این مورچگان را می‌داند و از عدد آن‌ها مطلع است.

حضرت امیرالمؤمنین 7 فرمود: این سخن را مگو. بلکه بگو **(جل باریه)** چقدر بزرگ است آن خدایی که آن مورچگان را آفریده است. بعد امام ادامه داد: سوگند به آن خدایی که تو را آفریده و صورت بندی کرده اســت من شمارش آن‌ها را می‌دانم و نر آن‌ها را از ماده آن‌ها به اذن خدای عَزَّوَجَلَّ می‌شناسم.[۱]

۱. *تاویل الایات*، ص۴۷۹.

فصل سوم

امام علی 7 دردمندانه بعد از ارتحال رسول خدا 9 فرمود:

واغضیت علی القذی و شربت علی الشجا و صبرت علی اخذ الکظم.

ناچار با خار در چشم بر هم نهادم و با گلویی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیدم.

نهج البلاغه، خطبه ۲۶

دوران خانه نشینی امام علی 7

۳۵۷. دنیا و علی‌بن‌ابیطالب 7

علی 7 فرمود: در باغ فدک که به فاطمه 3 رسیده بود در بعضی مزارع آن به کار مشغول بودم. ناگاه زنی را دیدم در نهایت جمال و غایت دلربائی و او را تشبیه به بثینه نمود (او در جمال ضرب‌المثل عرب بوده) آن زن به من گفت: ای پسر ابوطالب 7 مرا همسر خود کن تا خزینه‌ها زمین را به تو بنمایم که دارای و ملک شوی تا پس از خودت فرزندانت نیز بهره‌مند و ملک‌دار شوند به او گفتم: تو کیستی تا از خانواده‌ات خواستگاری کنم. گفت: منم دنیا. علی 7 فرمود باز گرد و شوهر دیگر بجوی.

آن‌گاه حضرت مشغول کار خود گشت، اشعاری به این مضمون فرمود:

«به حقیقت بی‌بهره شده هر که دنیای فرومایه او را فریفت، و دنیا اگر فریبد قرن‌ها سود ندهد، دنیا آمد نزد ما به شکل بثینه و آرایش او (دنیا) مثل آن شمایل بود، گفتم او را، غیر مرا بفریب زیرا من از دنیا سیرم و نادان نیستم، و نیستم من در دنیا پیوسته زیرا محمّد 9 افتاد در خاک میان آن سنگ‌ها (یعنی پس از مردن محمّد 9 دلبستگی من به دنیا بی‌جاست) گیرم دنیا بیاورد برای من گنج‌ها و زرها و مال‌های قارون و پادشاهی قبیله‌ها را، آیا این طور نیست که بازگشت همه آن‌ها به نیستی است و مطالبه خواهد شد از نگاه دارندگان آن‌ها به دشمنی‌ها، ای دنیا غیر مرا بفریب زیرا من راغب نیستم به آنچه در تست از عزت و ارجمندی و ملک و عطا، و به حقیقت نفس من راضی است به آنچه روزی‌ام شده، کار تو ای دنیا با اهل بدی‌ها و سختی‌ها همراه است، من از روز قیامت ترسانم و از عذاب همیشگی.»

لَقَد خابَ من غرته دُنْيا دَنيهٌ — و ماهِىَ اِنْ غَرت قُروناً بِنائِلٍ
اَتَتْنا عَلى زِىِّ العزيز بُثَيْنَةَ — وَ زِينَتَها فى مثل تِلْكَ الشّمائِلِ
فَقُلْتَ لَها غُرى سِوَاى فَاِنَّنى — عَزوفٌ عَنِ الُدنيا و لستُ بِجاهلٍ
و ما اَنا و لدُّنيا فِانَّ محمّداً — اَحَلَّ صَريعاً بين تِلْكَ الْجَنادِلِ
وهَبْها اتتنى بِالْكُنُوز و دُرِّها — و اموالِ قارُونَ و مُلْكِ القبائلِ
اَلَيْسَ جميعاً لِلفناء مَصُيرها — و يطلب من خُزآنها بالطوائلِ
فَغُرى سِواىَ إنَّنى غير راغبٍ — بما فيك مِن مُلكٍ وعزٍّ و نائلٍ
و قد قنعت نَفْسى بما قد رُزِقْتُهُ — فَشَانكِ يا دُنيا و اَهْلَ الْغَوائلِ
فَانى اخافُ اللهَ يومَ لِقائهِ — و اَخْشى عَذاباً دائماً غَيْر زائلٍ[1]

---

۱. *کشف الریبه*، شهید ثانی / *بحارالانوار* ج۷۲، ص۳۶۳.

۳۵۸. چهار غم بزرگ

روزی امیرمؤمنان علی 7 از خانه بیرون می‌آمد سلمان او را دید و به استقبالش شتافت امام علی 7 به سلمان فرمود: سلمان چگونه صبح کردی؟ سلمان گفت: صبح کردم در حالی که چهار غم دارم. امام علی 7 فرمود: آن چهار غم چیست؟ سلمان گفت: ۱. غم اهل خانه که از من نان و خواسته‌های نفسانی می‌خواهند؛ ۲. غم خالق که اطاعت از من می‌خواهد؛ ۳. غم شیطان که گناه از من می‌خواهد و ۴. غم عزرائیل که روح را از من می‌خواهد.

امام علی 7 به سلمان فرمود: بر تو بشارت باد که برای هر یک از این غم‌ها پاداشی می‌بری روزی به حضور رسول‌خدا 9 رفتم و به من فرمود: چگونه صبح کردی؟ عرض کردم: صبح کردم در حالی که تهی‌دست هستم و جز آب چیزی ندارم و در مورد گرسنگی حسن و حسین 7 غمگینم. آن حضرت به من فرمود: ای علی غم عیال پوششی است از آتش؛ و اطاعت خالق مایه امان از عذاب است و استقامت در راه اطاعت خدا جهاد است و بهتر از عبادت شصت‌سال می‌باشد، و غم مرگ کفاره گناهان است و بدان ای علی رزق‌های بندگان برخداست و غم تو برای عیال به تو سود و زیان نمی‌رساند جز این‌که به خاطر این غم پاداش می‌یابی و همانا شدیدترین غم‌ها غم عیال است.[1]

۳۵۹. اموال کعبه

عمربن‌خطاب در دوران خلافتش داخل کعبه شد وگفت نمی‌دانم گنجینه و سلاح‌های این خانه را به همین حال بگذارم یا آنکه در راه خدا آن‌ها را تقسیم کنم؟ علی 7 به او فرمود: از این مطلب بگذر صاحب این کار تو نیستی صاحب آن مردی از ماست جوانی از قریش در آخرالزمان آن را در راه خدا تقسیم خواهد کرد.

۳۶۰. تفسیر قرآن نمی‌دانم

از ابوبکر راجع به آیه **«و فاکهة و ابا»**[2] سؤال کردند که معنی **«ابا»** چیست؟ ابوبکر گفت: کدام آسمان را سایه‌ی سرم قرار دهم و کجای زمین مرا در خود گیرد،

---

۱. *بحارألانوار*، ج۷۶، ص۱۶.

۲. سوره عبس، آیه ۳۱.

اگر بگویم در تفسیر کلام خدا علمی‌ندارم، من «فاکهة» را می‌دانم چیست ولی «ابا» را خدا می‌داند.

این خبر به علی 7 رسید فرمود: سبحان‌الله آیا نمی‌داند «ابا» گیاه را گویند و حیوانات از آن منتفع می‌شوند خداوند می‌فرماید: به شما و حیوانات شما، و آنچه آن‌ها را تقویت کند انعام کردم آن‌ها (حیوانات) بدن‌ها و نفس‌های شما را تقویت کند.[1]

۳۶۱. شرابخوار در دستان علی 7

ولیدبن‌عقبه که برادر مادری عثمان بود توسط عثمان حاکم و استاندار کوفه شد ولید بواسطه می‌گساری، صبح هنگام با حالت مستی در مسجد جامع کوفه آمد و طبق معمول با مردم نماز جماعت گزارد در اثنای نماز بنای بد مستی نهاد و اشعار عاشقانه خواند و چون به حال خود نبود به جای دو رکعت چهار رکعت نماز صبح خواند سپس رو به جماعت پشت سر خود کرد و گفت: امروز نشاط خوبی دارم اگر بخواهید می‌توانم زیادتر هم بخوانم؟!

ولید استفراغ کرد و سپس بیهوش به زمین افتاد جمعی از حاضران که ناظر اوضاع بودند انگشتر استاندار مست را از دستش خارج کردند یکی از این چند نفر جندب‌بن‌زهیر بود وقتی به عثمان قضیه را گفت: عثمان او را با تازیانه زد آن‌ها پیش عایشه رفتند و بی‌اعتنایی عثمان را به حرکت زشت ولید عنوان کردند، و بعد خدمت علی 7 رفتند.

علی 7 نزد عثمان آمد و فرمود: اجرای حکم الهی را درباره تبهکاران تعطیل نمودی و افرادی را که شهادت به فسق برادرت ولید دادند کتک‌زدی و احکام خدا را دگرگون ساختی با این که عمربن‌خطاب به تو دستور داد مردان بنی‌امیه و مخصوصاً اولاد ابی معیط را بر گردن مردم مسلط مکن! چرا این فاسق را بر سر مردم مسلط کردی؟!

عثمان پرسید: اکنون نظر شما چیست و چه باید کرد؟ حضرت فرمود: باید فوری ولید را از حکومت کوفه عزل نمائی و دیگر هیچ‌کاری به وی محوّل نکنی، سپس شهود را احضار کن اگر گواهی آن‌ها از روی گمان و دشمنی نبود باید حد شرابخوار را درباره ولید جاری نمایی.

عثمان؛ سعیدبن‌عاص را استاندار کوفه کرد؛ ولید وقتی وارد مدینه شد نزد عثمان

---

۱. *تفسیر کشاف* / *ارشاد شیخ مفید*، ج۱، ص۲۰۰.

رســید عثمان‌ولید را خواست و لباس فاخری (به جای لباس محکومین) به وی پوشانید و با کمال عزت او را در اتاقی نشــانید آن‌گاه اعلام کرد هر کس می‌خواهد برود و او را حد بزند!

هــر کس برای حــد زدن او می‌رفت ولیــد او را به یاد خویشــاوندی خود با خلیفه می‌انداخت و می‌گفت: دســت از من بردار و خلیفه را نسبت به خود خشمگین مساز، و او هم خودداری می‌نمود.

همین که علی 7 این صحنه‌ســازی را دید، سخت خشمگین شد و تازیانه به دست گرفت و در حالی که فرزند بزرگش امام حسن 7 نیز در خدمتش بود وارد اتاق شد. ولید باز همان سخنانی که به دیگران گفته بود و آن‌ها را فریفته و مرعوب کرده بود به زبان آورد، علی 7 فرمود: ساکت باش! بنی‌اسرائیل چون اجرای حدود الهی را تعطیل نمودند نابود شدند اگر من هم به خاطر خویشاوندی تو با خلیفه از اجرای حدود الهی صرف نظر کنم مؤمن نیســتم ولید که دید حضرت مصمّم اســت او را حد بزند برخاست تا از چنگ حضرت فرار کند ولی علی 7 او را گرفت به زمین کوبید آن‌گاه با تازیانه‌ای که دو شاخه داشــت ولید را به زیر ضربات محکم و پی‌درپی خود گرفت و ۸۰ تازیانه به او زد. عثمان که هیچ انتظار به زمین زدن برادرش، آن هم در حضور خود او را نداشــت گفت: یا علی! تو حق نداری که با ولید این طور رفتار کنی حضرت فرمود: ولید شراب خورده و مرتکب فســق گردیده و مانع شده که حکم خدا جاری شود او شایسته کیفری بیش از این است که دیدی.[۱]

۳۶۲. ثروت امام علی 7

امــام صادق 7 فرمود: حضرت علی 7 روزی از کنار جمعی از قریش عبور می‌کرد، آن‌هــا وقتی پیراهن کهنه و پاره آن حضرت را دیدند اظهــار کردند که علی 7 فقیر و تهیدســت است و بر اثر فقر پیراهن پاره پوشــیده است، هنگامی‌که امام علی 7 سخن آن‌ها را شنید به متصدی نخلستان‌های احداثی خود فرمود: امسال خرماها را به فقرا نده بلکه خرماها را به بازرگانان بفروش و پول آن‌ها را در همان انباری که خرماها را در آنجا جمع می‌کردی بگذار.

۱. *صحیح مسلم، مسند احمد حنبل، اسد الغابه.*

متصدی طبق دستور علی 7 رفتار نمود آن‌گاه جوالی پر از پول تهیه شد و آن را در انبار گذاشت.

سپس علی 7 برای همان‌هایی که حضرتش را تهیدست می‌پنداشتند، پیام فرستاد و آن‌ها را دعوت کرد آنان به حضور علی 7 آمدند، بعد امام برای پذیرائی، خرما طلبید متصدی برای آوردن خرما از انبار بالارفت هنگام پائین آمدن پایش به جوال خورد و جوال پاره شد و پول‌های زیاد آن در زمین پخش گردید.

آن افراد از روی تعجب گفتند: «**ما هذا یا اباالحسن**؛ ای علی! این پول های زیاد چیست؟»

آن حضرت در پاسخ آن‌ها فرمود: «**هذا مال من لا مال له**؛ این مال کسی است که مال ندارد!» سپس جلو چشم آن‌ها، آن پول‌ها را تقسیم کرده و برای مستمندانی که هر سال برایشان خرما می‌فرستاد، فرستاد و به آن‌ها نشان داد که ساده زیستی علی 7 به خاطر فقر آن حضرت نیست.[1]

٣٦٣. خلیفه خواهد شد

وقتی که آن گروه شش‌نفره برای تعیین خلیفه پس از عمربن‌خطاب در خانه، شورا گرفتند. مقدادبن‌اسود که از یاران ممتاز و مخلص علی 7 بود آمد و به آن‌ها گفت: مرا نیز با خود شرکت دهید که من برای رضای خدا نصیحتی داشته و خیری برایتان در نظر دارم، آن‌ها نپذیرفتند، مقداد گفت: پس لااقل بگذارید سرم را در خانه داخل کنم و سخنی از من بشنوید، آن‌ها این را هم نپذیرفتند آن‌گاه گفت:

حال که نمی‌پذیرید پس با آن مردی که در جنگ بدر حضور نداشته، و در بیعت رضوان شرکت نکرده و در جنگ احد فرار نموده بیعت نکنید و او را خلیفه نکنید.

در اینجا عثمان که جزو جلسه بود گفت: هان به خدا سوگند اگر زمام حکومت را بدست بگیرم تو را به صاحب اوّلت بر می‌گردانم. چون مرگ مقداد فرا رسید گفت: به عثمان خبر دهید که من به صاحب اول و آخرم بازگشتم. چون خبر مرگ وی به عثمان رسید آمد تا بر سر قبرش رسید و ایستاد و گفت: خدا تو را رحمت کند خوب بودی هر چند که...[2]

١. *سفینة البحار*، ج٢، ص٥٥٨.

٢. *امالي شيخ مفيد* / *بحارألانوار*، ج٣٠، ص٢٤٠.

٣٦٤. دیدگاه پدر ابوبکر درباره خلافت فرزندش

سعیدبن‌مسیب می‌گوید: چون پیامبر اسلام 9 رحلت نمود شهر مکّه از این خبر ناگوار به لرزه افتاد، ابوقحافه (پدر ابوبکر) گفت: چه خبر است؟

گفتند: رسول‌خدا 9 وفات یافته است. گفت: چه کسی زمام امور خلاف را بدست گرفته؟ گفتند: پسر تو ابوبکر!!!

گفت: آیا بنی‌شمس و بنی‌مغیره (دو قبیله از عرب) به این امر (خلافت) راضی شدند؟ گفتند: آری، گفت: برای آنچه خدا بخشید. جلوگیری نیست، و نسبت به آنچه خدا بازداشته بخشنده‌ای نباشد، چه عجیب است این امر، شما (بنی‌عبدشمس و بنی‌مغیره) در امر نبوت نیز با پیامبرخدا 9 به نزاع و جنگ برخاستید و در امر خلافت (که به ناحق غصب شده) با مسالمت عمل کردید و آن را پذیرفتید!!

البته که این از مشکلات روزگار است که گریزی از آن نیست.[١]

٣٦٥. نامه ابوبکر به پدر

وقتی که ابوبکر خلیفه شد به پدر خود «ابو قحافه» نامه‌ای نوشت که بسیار قابل توجه و تعمق است. و اما مضمون نامه:

«این نامه است از خلیفه رسول‌خدا 9 به سوی ابوقحافه اما بعد؛ بدرستی که مردم راضی به خلافت من شدند، پس امروز خلیفه خداوند هستم و اگر تو به سوی من بیایی از برای تو خوب خواهد بود!!» وقتی پدر ابوبکر نامه پسرش را خواند به حامل همراه نامه گفت:

چه چیزی باعث شد که مردم از خلافت علی 7 سر باز زنند؟

نامه‌رسانِ ابوبکر به ابو قحافه گفت: علی 7 کم سن بود و بسیاری از بزرگان قریش بدست او کشته شده بودند و ابوبکر از علی 7 در سن و سال بزرگتر بود لذا به این جهت پسر تو را خلیفه خدا کردند.

ابوقحافه گفت:

اگر امر امامت و خلافت به سن و سال است، من در سن بزرگترم از ابوبکر، پس من سزاوارترم بدرستیکه بر علی 7 ظلم کرده‌اند و حق او را غصب کرده‌اند. من شاهد

١. *امالي شيخ مفيد*، ص٩٠.

بودم که رســول‌خدا 9 در حضور ما با علی 7 بیعت کرد و امر کرد به ما که با علی 7 بیعت کنیم.

سپس ابوقحافه جواب نامه پسرش ابوبکر را چنین نوشت:

«نامه تو به من رسید و یافتم مضمون آن نامه را.

ای مرد احمق! بعضی از مطالب در نامه تو با بعضی دیگر آن تناقض دارد؛

تو یک‌بار می‌گویی من خلیفه خدا هســتم و یک بار می‌گویی خلیفه رســول و یکبار می‌گویی که مردم مرا انتخاب کردند و به امر خلافتم راضی شدند»

سپس او را از این امر زشت بسیار منع کرد و تصریح کرد که انتخاب خلیفه با خداست نه با رأی مردم!!![1]

۳۶۶. چرا قصاص دوبار انجام شود

مردی توسط شــخص دیگری کشته شد، برادر مقتول شخص قاتل را نزد عمر برد، عمربن‌خطاب حکم کرد که برادر مقتول شــخص قاتل را قصاص کند و بکشــد؛ برادر مقتول، شــخص قاتل را به قدری زد که یقین پیدا کرد او را کشته است و او از دنیا رفته اســت. لذا جسم او را رها کرد و رفت، اولیای قاتل، او را برداشته دریافتند که زنده است به درمان او پرداختند و او را مداوا کردند. بعد از مدتی حال قاتل خوب شــد، برادر مقتول وقتی او را سالم دید مجدد مدعی قصاص و کشتن او شد. عمربن‌خطاب نیز دوباره حکم قتل وی را صادر کرد. نزاع آن‌ها ادامه داشــت تا این‌که مطلب به‌عرض حضرت علی 7 رسانده شــد و از آن حضرت درخواست قضاوت کردند. امام 7 نزد عمر رفت و حکم او را لغو کرد و فرمود:

ابتدا قاتل باید شــکنجه‌هایی را که توســط برادر مقتول بر او وارد شده قصاص کند. سپس او را بکشد، برادر مقتول چون جان خود را در خطر دید از قصاص صرف نظر کرد. آن‌گاه عمر در پایان ماجرا دست به‌دعا برداشت و گفت: سپاس خدای را، یااباالحسن! شما خاندان رحمت‌اید. آن‌گاه گفت: اگر علی 7 نبود عمر هلاک می‌شد.[2]

---

۱. *احتجاج طبرسي*، ج۱، ص۱۱۵.

۲. *تهذيب الاحكام*، ج۱، ص۲۷۸/ *كافي*، ج۷، ص۳۶۰.

۳۶۷. شهیدی بر نخل خرما

رُشـــید از اصحاب و یاران خاص علی‌بن‌ابیطالب 7 و صاحب اسرار آن حضرت بود و از ایشان علم بلایا و منایا را آموخته بود. روایت کرده‌اند روزی حضرت امیر 7 با اصحاب خود به نخلســـتانی آمد و در زیر درخت خرمایی نشست و از میوه آن درخت تناول کرد. رشـــید عرض کرد: چه نیکو رطبی بود. حضرت فرمود: که ای رشید! تو را بر این درخت به دار خواهند کشید. از آن پس رشید آن درخت را آبیاری می‌کرد تا آن‌گاه که درخت را قطع کردند و دانســـت که مرگش نزدیک است. چندی بعد ابن‌زیاد او را احضار کرد و از او خواست که از امام علی 7 پیروی نکند. اما وی اعتنایی نکرد. ابن‌زیاد از او پرسید که امام عاقبت تو را چگونه خبر داده است. رشید گفت: امام فرمود: دست‌ها و پاها و زبانم را خواهی برید. ابن‌زیاد به تصور باطل خود دانست دروغ امام را افشاء کند.

لذا دســـتور داد دســـت‌ها و پاهای او را ببرند و زبانش را سالم نگاه دارند. امّا پس از مدتی متوجه شـــدند او از حال و آینده مسلمانان سخن می‌گوید و نزدیک است که مردم را بر ابن‌زیاد بشوراند پس ابن‌زیاد دستور داد زبان رشید هجری را نیز بریدند و او را شهید کردند.[۱]

۳۶۸. او را رو سفید می‌بینم!!

هنگامی‌که خلیفه دوم برای فتح بیت‌المقدس با اصحابش به مشـــورت نشست، نظر آنان را نپســـندید و چون با حضرت علی 7 مشـــورت کـــرد و راهنمایی آن حضرت را دریافت، آن را پذیرفت. آن‌گاه رو به اصحابش کرد و گفت:

من جز به مشـــورت و سخن علی 7 رفتار نمی‌کنم و او را در مشورت می‌ستایم و او را رو سفید می‌بینم.[۲]

و زمانی که ابوبکر قصد لشکرکشـــی به شـــام را کرد به مشـــاوره با اصحاب خویش پرداخت، لکن نظر آنان را نپســـندید و چون با علی 7 مشورت کرد، پیشنهاد حضرت را پذیرفـــت و رو به مردم کرد و گفت: این علی 7 وارث علم پیامبر 9 اســـت هر که در

۱. *بحارألانوار*، ج۴۲، ص۱۳۷.
۲. *فتوح الشام*، ازدی بصری، ص۳، ص۱۴۸.

راستی او شک کند منافق است.[1] و خلیفه دوم می‌گفت: «خداوند مرا رها نکند در شهری که ابوالحسن در آن نباشد و مرا رها نکند در شرایطی که او بر آن نباشد.»[2]

۳۶۹. حق با علی 7 است

مـــردی در نزد عمر، امام علی 7 را بـــه خود خواهی متهم کرد، خلیفه دوم رو به آن مرد کرد و گفت: کســـی مانند علی 7 حق دارد که تکبر ورزد به خدا سوگند اگر شمشیر او نبود، اســـاس اســـلام استوار نمی‌شـــد، علاوه بر آن او داناترین فرد این امت است در قضاوت، و با ســـابقه‌ترین و شریف‌ترین آنان است.[3] لذا خلیفه دوم برای دریافت خراج از پیـــروان ادیان دیگر طبق نظر حضرت علـــی 7 عمل می‌کرد[4] و بارها عمر در نزد مردم می‌گفت: زنان عاجزند تا کسی چون علی 7 را به دنیا آورند.[5]

۳۷۰. اولین شهید

مالک‌بن‌نویره از صحابه رســـول‌اکرم 9 و از یاران باوفای امام علی 7 اســـت. او از پیامبر 9 شـــنیده بود که مقام جانشـــینی از آن علی‌بن‌ابیطالب 7 است. پس از ارتحال پیامبر 9 وارد مدینه شد تا جانشین راستین رسول‌خدا 9 را بیابد. چون ابوبکر را بر منبر دید از او ســـؤال کرد که تو آن برادر تمیمی‌ما نیســـتی؟ و چون جواب آری شنید؛ گفت: برای وصی حضرت رسول 9 (علی 7) چه پیش آمده که مرا به ولایت او امر کرده‌اند؟ وقتی برای او ماجرای خلافت را تعریف کردند و او دید حضرت علی 7 خانه‌نشین شده اســـت گریست و گفت: هیچ کاری حادث نشده بلکه شما در کار پیامبر اسلام 9 خیانت کرده‌اید. ســـپس رو به ابوبکر می‌کند و می‌گوید: چه کســـی تو را بر این منبر بالا برده؟ آن‌گاه ابوبکر فرمان داد او را بیرون کنند، می‌گویند قنفذ و خالدبن‌ولید برخاســـتند و او را از مســـجد بیرون کردند و او در حالی که بر اسب خویش سوار می‌شود بر پیامبر اکرم 9 درود می‌فرستاد. شیعه و سنی نقل کرده‌اند که چند روز بعد مالک به دست خالدبن‌ولید و

---

۱. همان مدرک.
۲. *کنزالعمال*، ج۳، ص۱۷۹.
۳. *شرح نهج‌البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج۳، ص۱۱۵.
۴. *الخراج*، ابویوسف، ص۲۹.
۵. خوارزمی، *المناقب*، ص۱۰.

طبق فرمان ابوبکر کشته شد البته مالک مردی شجاع و جنگجو بود و بر اثر سوگندهای مکرر خالد خود را تسلیم وی کرد خالد وقتی با حیله بر او پیروز شد سر او را جدا کرد آن‌گاه آن سر را زیر دیگ آتش گذاشتند و در همان شبی که او را کشتند خالد با همسر او همبستر شد و طایفه مالک را کشت و زنان ایشان را اسیر کرد و به مدینه آورد. آنهم به علت صرفا نپذیرفتن حکومت و خلافت ابوبکر؟!!! البته امام مکرر درخواست قصاص‌خالد را کرد که با نپذیرفتن آن‌ها مواجه شد خالد بعدها نیز قصد کشتن امام علی 7 را در صف نماز جماعت داشت که به آن نیز اشاره خواهد شد.

۳۷۱ـ احتجاج امام علی 7 با ابوبکر

حضرت امام صادق 7 از پدرانش روایت می‌کند، چون ابوبکر پایه‌های خلافت خود را محکم یافت جهت عذر آوردن نزد امام علی 7 می‌رود و به حضرت می‌گوید: یا اباالحسن 7 به خدا سوگند میل و رغبتی به خلافت نداشتم و خود را از دیگران به این مقام سزاوارتر نمی‌دانم.

امام علی 7 : اگر مسأله چنین است پس چه چیز تو را به این کار وادار کرد؟

ابوبکر عرض کرد: از پیامبر 9 شنیدم که فرمود: خداوند امت مرا به گمراهی جمع نمی‌کند، چون جماعت مردم را دیدم و مخالفانی مشاهده نکردم این مقام را پذیرفتم.

امام علی 7 : آیا من و گروهی چون سلمان، عمار، ابوذر و...[٦] که از بیعت با تو امتناع ورزیدند، افرادی از این امت بودند یا نه؟

ابوبکر: آری شما و همه ایشان از امت بودید.

امام علی 7 : در این صورت حدیث پیامبر 9 با مخالفت این گروه را، برای خود دلیل خلافت محسوب می‌کنی؟

ابوبکر: من تا خاتمه کار خلافت، از مخالفت ایشان بی‌اطلاع بودم و چون مطلع شدم ترسیدم با کنار کشیدنم، مردم از دین برگردند.

امام علی 7 : بگو چه خصوصیاتی را خلیفه باید داشته باشد؟

ابوبکر: خیرخواهی و وفا و عدم چاپلوسی و نیک سیرتی و عدالت‌خواهی و عالم بودن

---

۶. البته در تاریخ و منابع اهل سنت و شیعه در خصوص اعتراض به غصب خلافت توسط ابوبکر عده‌ی دیگری را نیز نام برده‌اند که تعداد آنان ۱۲ نفر از صحابه و ۶ نفر از مهاجرین و البته غیر از این تعداد افراد دیگری نیز اعتراض کردند که در تاریخ ثبت شده است.

به کتاب و فصل‌الخطاب و داشتن زهد و دفاع از مظلومین.

امــام علی 7 : تو را به خــدا: این صفاتی را که گفتی، آیا در وجود خود می‌یابی یا در وجود من؟

ابوبکر: در وجود تو یا اباالحسن 7 .

امام علی 7 : تو را به خدا: آیا دعوت رسول‌خدا 9 را، نخست من اجابت کردم یا تو؟

ابوبکر: البته تو.

امام علی 7 : آیا سوره برائت در موسم حج به مشرکان را من ابلاغ کردم یا تو؟

ابوبکر: تو قرائت کردی.

امام علی 7 : آیا در موقع هجرت حضرت رســول‌اکرم 9 من جان خود را ســپر آن حضرت قرار دادم یا تو؟

ابوبکر: الحق که تو بودی.

امام علی 7 : آیا در روز غدیر من مولای تو و همه مسلمانان شدم یا تو؟

ابوبکر: بلکه، تو.

امــام علی 7 : آیا در آیه زکات، ولایتی که بر ولایت خدا و پیامبر 9 هم ردیف آمده مربوط به تو است یا من؟

ابوبکر: مربوط به تو است.

امام علی 7 : آیا پیامبر خدا 9 برای مباهله مشرکین نصارا با اهل و فرزندان من به سوی آن‌ها خارج شد یا با تو و فرزندانت؟

ابوبکر: نه با شما و فرزندانت خارج شدید.

امام علی 7 : آیا آیه تطهیر درباره من و اهل بیتم نازل شــده یا درباره تو و اهل بیت تو؟

ابوبکر: یقیناً برای تو و اهل بیت تو نازل شد.

امام علی 7 : آیا در زیر کســاء و عبای رسول‌خدا 9 مشــمول دعای ایشان من و همسرم و فرزندانم واقع شدیم یا تو؟

ابوبکر: بلی تو و اهل و فرزندانت بودند.

امام علی 7 : آیا منــم صاحب آیه **«یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا»** یا تو هستی؟

ابوبکر: البته تویی.

امام علی 7 آیا تو بودی آن‌که آفتاب برای او برگشت تا نماز خود را خواند سپس آفتاب غروب کرد یا من بودم؟

ابوبکر: تو بودی.

امام علی 7 : آیا تو بودی آن‌که در جنگ احد از جانب آسمان او را چنین خطاب کردند. «لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی» یا من بودم؟

ابوبکر: البته تو بودی...

امام علی 7 : آیا آن‌که پیامبر 9 او را به سوی طایفه جن مأموریت داد و او مأموریت را پذیرفت تو بودی یا من؟

ابوبکر: یا علی تو بودی.

امام علی 7 : آیا منم که پیامبر 9 به علم قضا و فصل الخطاب دلالت کرد و فرمود: «علی اقضاکم» یا تویی؟

ابوبکر: تو بودی.

امام علی 7 : آیا تو بودی آن کسی که پیامبر 9 در حق او به فاطمه 3 فرمود: تو با کسی ازدواج کردی که از حیث ایمان و اسلام بر همه مقدم است یا من بودم؟

ابوبکر: آن شخص تو بودی.

امام علی 7 : آیا تو بودی در روز «بدر» که ملک‌های هفت آسمان به او سلام دادند، یا من بودم؟

ابوبکر: البته تو بودی... [1]

امام علی 7 از مناقب خویش می‌گفت و ابوبکر آن را تصدیق می‌کرد. آن‌گاه امام به او فرمود: پس چه چیز تو را از خدا و پیامبر 9 و دین خدا باز داشته و مقامی را که اهلیت آن را نداری تصاحب کردی؟

ابوبکر در این حال به گریه افتاد و عرض کرد: راست فرمودی امروز را به من مهلت بده تا در این باره بیندیشم. آن‌گاه به سوی خانه خود مراجعه کرد. سحرگاه ابوبکر به خدمت امام‌علی 7 آمد و گفت: یا اباالحسن دستت را باز کن تا با تو بیعت کنم و ماجرای خواب شب گذشته خود را که حضرت رسول‌اکرم 9 به او بی اعتنایی کرده و به او

---

۱. احتجاج و دلایل حضرت امیر 7 با ابوبکر حدود ۱۴ مورد دیگر است که به علت طولانی بودن روایت مابقی آن حذف گردید.

فرموده، که حق را به اهلش بازگرداند را برای حضرت تعریف کرد.

علی 7 دســت خود را گشــود و ابوبکر با امام دست بیعت داد و آن‌گاه امام علی 7 به او فرمود: این واقعه را برای مردم در مســجد بازگو کند. ابوبکر به سوی مسجد روان شد، لکن در راه عمر با او برخورد کرد و چون ماجرا را شنید او را از این عمل بازداشت.[۱]

۳۷۲. خدایا! این جماعت مرا بیچاره کردند!!

علی 7 برای اتمام حجت خویش به مردم و هم برای دفاع از حقوق الهی خویش سه شــب متوالی بعد از ارتحال پیامبر اسلام 9 ، در حالی که حضرت فاطمه‌زهرا 3 را سوار مرکب می‌کرد به همراه حســن و حسین 8 شبانه در خانه مهاجران و انصار می‌رفت و آنان را به بیعت با خود فرا می‌خواند. حضرت زهرا 3 برای همســر خود از آنان استمداد می‌کرد و آنان جز اظهار تأسف کاری نمی‌کردند و می‌گفتند: اگر علی 7 پیش از ابوبکر به ما روی می‌آورد ما هرگز از او روی نمی‌گردانیدیم. امام در پاســخ آن‌ها می‌فرمود: آیا شایســته بود که من بدن مطهر پیامبر خدا 9 را بدون غسل و کفن و دفن در خانه رها ســازم و برای بدست آوردن خلافت به ســتیز برخیزم. در این ۳ شب فقط جمعاً ۴۴ نفر به حضرت پاســخ مثبت دادند. در پایان حضرت به آن‌ها فرمود: که صبح با سر تراشیده و اســلحه برای عقد پیمان با مرگ آماده شوید اما صبح فقط ۴ نفر یعنی: سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر اجابت فرمان علی 7 را کردند.

در آن هنگامه حضرت دســت‌های خود را بالا برد و چنین گفت: خدایا! این جماعت مــرا بیچاره کردند، آنگونه که بنی‌اســرائیل، هارون را، خداوندا تو پنهان و آشــکار ما را می‌دانی، ســوگند به کعبه، سوگند به مسافران کعبه و... اگر نبود پیمانی که پیغمبر 9 به من رســانیده بود همه مخالفان را به رود مرگ می‌انداختم و صاعقه‌های هلاکت را فرو می‌باریدم، تا بعد از اندک زمانی حقیقت را بفهمند...

و هنــوز ۱۰ روز از رحلت پیامبر خدا 9 نگذشــته بود که فدک باغ اهدایی پیامبر به حضرت‌زهرا 3 به دستور خلیفه!! اشغال شد. و شد آنچه که نباید می‌شد.

۱. *احتجاج طبرسی*، ج۱، ص۱۵۷.

۳۷۳ـ جانشین واقعی

روزی مردی نزد ابوبکر آمد و گفت: ای جانشین رسول خدا، رسول‌خدا 9 وعده فرموده که سه مشت خرما به من بدهد. ابوبکر گفت: علی را نزد من بخوانید، علی 7 آمد، ابوبکر گفت: یا اباالحسن! این مرد می‌گوید: که رسول‌خدا 9 به او وعده فرموده که سه مشت خرما به او بدهد، پس شما به او بدهید!!

حضرت سه مشت خرما به او داد. ابوبکر گفت: تعداد آن خرماها را بشمارید، وقتی شمردند دیدند که هر مشت خرما شصت خرما بود.

ابوبکر گفت: به راستی که پیامبر 9 در شب هجرت که از مکّه به سوی مدینه بیرون می‌شدیم درست فرمودند: که ای ابوبکر، کف من و کف (دست) علی در عدل (یا عدد) برابر است.[۱]

۳۷۴ـ حق طرفداران اندکی دارد

روزی عبدالرحمن‌بن‌ابی‌لیلی در حضور امیرالمؤمنین علی 7 برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان 7 از شما سؤالی دارم تا چیزی را فرا گیرم، البته منتظر بودیم که درباره کار خودت چیزی بفرمایی اما چیزی نفرمودی. آیا از کار خویش به ما خبر نمی‌دهی که (این سکوت شما) به دلیل سفارش پیامبر خدا 9 است یا نظر خودتان چنین است؟ همانا ما درباره شما گفتار فراوانی گفته‌ایم، و مطمئن‌ترین آن‌ها همان است که از زبان خودتان بشنویم و از شما بپذیریم. ما می‌گفتیم: اگر حکومت پس از رسول‌خدا 9 به دست شما می‌رسید احدی با شما به نزاع نمی‌پرداخت، به خدا سوگند اگر از من در این باره بپرسند نمی‌دانم چه بگویم؟

آیا چنین خیال کنیم که این جماعت به آنچه که در آنند از شما شایسته ترند؟ اگر چنین بگوییم پس به چه دلیل رسول‌خدا 9 در بازگشت از حجةالوداع شما را نصب نمود و فرمود: «ای مردم هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست» و اگر شما از آنان نسبت به آنچه که آن‌ها در آنند شایسته‌تری پس برای چه ما ولایت آن‌ها را بپذیریم؟

امیرالمؤمنین علی 7 فرمود: ای عبدالرحمان همانا خدای متعال پیامبر خود 9 را به نزد خود برد و من در آن روز نسبت به مردم از شایستگی خود به این لباسم شایسته‌تر

۱. *الامام علي 7 في آراء الخلفاء*، ص۴۳.

بودم و همانا از جانب رسـول‌خدا 9 به من سفارشی شـده بود که اگر شما مرا انتخاب نمودید، بخاطر اطاعت از خدا اقرار کنم و بپذیریم و همانا نخستین چیزی که پس از آن حضرت (یا پس از غصب خلافت) از حقمان کاسـته و ضایع شد ابطال حق ما در خمس بود پس چون کار ما سست گشت، چند نفر چوپان از قریش در ما طمع ورزیدند و همانا مرا حقی بر مردم اسـت که اگر بدون درخواست و درگیری به من بازگردانند می‌پذیرم و به انجامش بر می‌خیزم و آن حکومت تا مدت معلوم ادامه خواهد یافت و من مثل مردی هسـتم که از مردم کسی طلبی مدت دار دارد، اگر در پرداخت حق و مال او تسریع کنند آن‌را بگیرد و سپاسشان گوید: و اگر به تأخیر اندازند بالاخره آن را می‌ستاند بدون این‌که دیگر مورد سپاس قرار گیرد، من مانند مردی هستم که راه همواری را پیش می‌گیرد اما در نظر مردم بسان حیوان چموشی جلوه می‌کند.

جز این نیسـت که همیشه حق از این راه شناخته می‌شـود که طرفداران اندکی از مردم دارد، پس هرگاه سـکوت کردم از من صرف نظر کنید که اگر مطلبی پیش آید که نیازمند پاسـخ باشید شما را هدایت خواهم کرد، پس تا آن‌گاه که من دست می‌دارم شما نیز دسـت از من بدارید. عبدالرحمن گفت: ای امیرمؤمنان بجان خودت سوگند که شما همانطور که پیشینیان گفته‌اند:

«بجانت سوگند که هر کس را خواب بود بیدار نمودی، و بگوش هر کسی که گوش شنوا داشت رسانیدی.»[1]

۳۷۵ـ بیعت اجباری

عدی‌بن‌حاتم می‌گوید: به خداوند سـوگند! در طول عمرم هرگز دلم به حال کسـی آنطـور که به حال علی 7 در هنـگام بردنش نزد ابوبکر برای بیعت گرفتن نسـوخته اسـت؛ مهاجمان در حالی که بازوان علی 7 را بسته بودند حضرت را کشان‌کشان پیش خلیفـه بردند. در میان این مهاجمان خالدبن‌ولیـد، عبدالرحمان‌بن‌عوف، عمربن‌خطاب، زیدبن‌سالم، قنفذ، اسیدبن‌حضیر و سلمةبن‌اسـلم به چشم می‌خوردند. سلمان می‌گوید: چون حضرت را نزد ابوبکر بردند عمر از او خواست تا بیعت کند و گرنه او را خواهد کشت. حضرت فرمود: با کشتن من بنده خدا و برادر پیامبر 9 را کشته‌اید و در ادامه دلایل خود

۱. *شرح نهج‌البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج۱، ص۲۱۹.

را بر ولایت خود بیان داشت.

ســـرانجام چون ابوبکر مقاومت امام را دید گفت: اگر بیعت نکنی تو را به آن مجبور نمی‌کنـــم. آن‌گاه حضرت به عنوان تظلم، خود را به قبر پاک پیامبر اکرم 9 رســـانید و با ناله ســـوزناک همان آیه‌ای را که هارون در وقت شـــکایت از بنی‌اسرائیل به حضرت موسی 7 خوانده بود را قرائت کرد:

«ای برادر! پس از تو این گروه مرا ناتوان شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند...»[۱]

۳۷۶. گفتگو با عباس بن عبدالمطلب

در میـــان بـــزرگان، عباس‌بن‌عبدالمطلب عموی حضرت رســـول اکرم 9 در جمع مســـلمانان از موقعیت بالایی برخوردار بود و باید بـــه طریقی او را به امر بیعت با خلیفه متقاعد می‌ساختند.

بنابراین دوشـــب پـــس‌از رحلت رســـول‌خدا 9 ابوبکر به همراه عمـــر وابوعبیده و مغیرة‌بن‌شـــعبه راهی خانه عباس شدند و ابوبکر ماجرای خلافت خویش را بیان کرد و از او خواست که از سایرین تبعیت کند... سپس به او نیز وعده‌ها داد.

عباس در جواب او چنین گفت:

...تو ای ابوبکر، اگر این امر را به واســـطه نزدیکی به پیامبر 9 به دست آوردی؟ در واقع حق ما را تصاحب کرده‌ای. اگر با رأی و اجماع مسلمانان به خلافت رسیدی که ما نیز از مؤمنان هســـتیم و ما به خلافت تو رضایت نداریم. و اما آنچه را که می‌خواهی به من و فرزندانم بدهی، اگر حق خلافت به تو اختصاص دارد که برای خود نگهدار، اما اگر حق مؤمنان است که مسلماً تو را در بخشش آن حقی نیست. آنان وقتی که چنین دیدند از نزد عباس نامیدانه خارج شدند.[۲]

۳۷۷. نحوه‌ی انتخاب عثمان

عبدالفتاح عبدالمقصود، نویســـنده ســـنی مصری در کتاب امام علی 7 می‌نویســـد:

---

۱. اختصاص، ص۱۸۵، ابن قتیبه از علمای بزرگ و محققین بزرگ اهل سنت در زمان غیبت صغری می‌زیسته او در کتاب *الامامة و السیاسة* خود مستقلاً و مفصل به ماجرای به آتش کشیدن خانه امام علی 7 اشاره کرده است.

۲. *شرح نهج‌البلاغه*، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۲۲۰.

عمربن‌خطاب اگر چه در وصیت خود شخص معینی را در مقام خلافت انتخاب نکرد اما بر اســاس نقشــه ای میان ۶ نفر، خلافت را محدود کرد. نویسنده اضافه می‌کند که: آیا خلیفه با ترسیم این نقشه، علی 7 را از خلافت محروم نکرد؟ و اگر شورا این است، پس عمر چه حق انتخابی برای مردم قایل می‌شود؟ به هر حال وقتی عمر اعضای شورا را به حضور خواست و پس از گفتگویی کوتاه رو به ابوطلحه انصاری کرد و گفت: پس از آن‌که مرا به خاک سپردند، ۵۰ نفر از انصار را جمع کنید و شمشیرها را از نیام بیرون کشید. این ۶ نفــر را در خانه‌ها محبوس کنید و ۳ روز به آن‌ها مهلت دهید. در این ۳ روز آن‌ها باید از میان خودشان یک نفر را به خلافت انتخاب کنند؛ اگر پس از ۳ روز؛ ۵ نفر از آن‌ها به انتخــاب یکی از آن ۶ تن، موافق بودند و یکی مخالف بود، گردن آن یک نفر مخالف را با شمشیر بزنید، و اگر ۴ نفر از آن‌ها موافق بودند و دو نفر دیگر مخالفت ورزیدند، سر آن دو نفر مخالف را با شمشــیر از تن جدا کنید، اگر برای انتخاب هر دو طرف برابر شــدند، یعنی ۳ رأی در یک طرف و ۳ رأی در طرف دیگر جمع شــد، در آن حال عبدالله‌بن‌عمر را حکم قرار دهید و اگر به حکم او نیز گردن ننهادند، آن سه نفری رأی شان معتبر است که عبدالرحمان‌بن‌عوف جزو آن‌هاست و شما باید جانب آن‌ها را بگیرید. پس اگر آن سه نفر دیگر مخالفت کردند، گردن آن‌ها را بزنید و اگر پس از انقضای مدت ســه روز، رأی ایشان به چیزی تعلق نگرفت و با هم مخالفت کردند در این صورت هر ۶ نفر را بکشید و مسلمانان برای خود زمامدار دیگری انتخاب کنند.

گفتنی اســت سعدابی وقاص و عبدالرحمان‌بن‌عوف هر دو از قبیله زهره بودند ضمناً عبدالرحمن‌بن‌عــوف علاوه بر پیمان اخوت با عثمــان؛ با خواهر ناتنی عثمان نیز ازدواج کرده بود از طرفی طلحةبنی‌تمیمی مخالف علی 7 بود پس بدین صورت علی 7 فقط یک رأی می‌آورد، از ســوی دیگر عبدالله‌بن‌عمر با امام علی 7 نیز میانه خوبی نداشت و حکمیت او نیز به نفع علی 7 یقیناً تمام نمی‌شد...

همین که وصیت عمر در میان مردم خوانده شــد عباس‌بن‌عبدالمطلب بزرگ خاندان بنی‌هاشــم و عموی پیامبر 9 بی‌درنگ نزد علی 7 آمد و گفت: ای برادرزاده بهتر است در این شــورا شــرکت نکنی، زیرا عمر به این ترتیب خواسته است که امر خلافت را به عثمان وا گذارد.

امام فرمود: عمو! من همه این‌ها را خوب می‌دانم، با این همه در شورا شرکت می‌کنم

تا ثابت شود که با عضویت من در شورا، عمر مرا شایسته خلافت دانسته است و با این‌که پیش از این همیشـــه او می‌گفت، نبوت و خلافت در یک خانواده جمع نمی‌شود و برای اثبات مدعای خود آن را به پیغمبر 9 نسبت می‌داد لذا من امروز در شورا شرکت می‌کنم تا معلوم شود که عمل خلیفه با روایت خود او در تناقض است.

بعد از دفن خلیفه، برگزیدگان عمر، در خانه‌های در بســـته جمع شـــدند و به گفتگو پرداختند و ابوطلحه جلو خانه ایســـتاد و در پی او ۵۰ نفر مرد مسلح آماده باش بودند در جلســـه پس از سخنان عوف، طلحه که می‌دانست با وجود علی 7 و عثمان کسی به او رأی نمی‌دهد و رابطه‌اش نیز با علی 7 تیره بود رأی خود را فوراً به عثمان داد و به نفع او کنار رفت، زبیر رأی خود را به علی 7 داد و کنار رفت. ســـعدابی وقاص که عداوت و کینه‌ای دیرینه با علی 7 داشت رأی خود را به عبدالرحمن داد در این لحظه عبدالرحمن رو به علی 7 و عثمان کرد و گفت کدامیک حاضر اســـت حق خود را به دیگری واگذار کند و به نفع او کنار رود؟ و چون ســـکوت آن دو را دید گفت: من شـــما را گواه می‌گیرم که خود را از صحنه خلافت بیرون می‌برم تا یکی از شـــماها را برگزینم. آن‌گاه مردم را در مســـجد پیغمبر 9 جمع کرد تا در حضور مردم رأی خود را اعلام کند. ســـپس رو به امام علی 7 کرد و گفت: یا اباالحســـن آیا دست بیعت به تو بدهم تا بر طبق کتاب خدا و ســـنت رسول‌خدا 9 و روش و برنامه شـــیخین (ابوبکر و عمر) عمل کنی؟ حضرت با کمال مردانگی فرمود: من برنامه دیگران را قبول ندارم و فقط مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر 9 و نظر خود عمل می‌کنم.

آن‌گاه عوف رو به عثمان کرد و دســـت خود را به دست عثمان داد و همان جمله را تکرار کرد عثمان هم فی‌الفور گفت: ســـوگند می‌خورم که جز طریق شـــیخین به راهی نروم. در این هنگام عبدالرحمن‌بن‌عوف خلافت را به عثمان تبریک گفت و برای سومین بار حکومت از مســـیر ولایت منحرف شـــد آن‌گاه امام علی 7 رو به عبدالرحمن و مردم قریش کرد و با لحن تأثرآمیزی فرمود: امروز اولین روزی نیست که شما به سبب دشمنی با ما، پشـــت در پشت هم داده‌اید به خدا سوگند که تو عثمان را به کرسی خلافت سوار نکـــردی، مگر به امید این‌که روزی عثمـــان خلافت را به تو برگرداند. اما در نزد خدا هر روزی شأنی دارد و هر وقتی اقتضایی.

۳۷۸. خوشحالی بنی امیه

تاریخ سلطنت بنی‌امیه در روز زمامداری عثمان شروع شد. آنان پس از انتخاب او در شورا در این روز شادی کردند و به تشکیل جلسه‌ای پرداختند. عثمان در روز اول خلافت چون وارد خانه شد آنجا را مملو از اقوام خود دید و ابوسفیان که پیری فرتوت و از دو چشم نابینا بود شخصاً در آن جلسه شرکت کرد و از دیگران سؤال کرد که بیگانه‌ای در بین آنان نیست و چون مطمئن شد، انگار نیروی جوانی خویش را به دست آورده بود رو به حاضرین کرد و گفت: ای فرزندان امیه این حکومت را مانند توپ دست به دست بگردانید سپس اضافه کرد: نه عذابی هست و نه حسابی و نه بهشتی و نه دوزخی نه حشری و نه قیامتی. آن‌گاه به اُحد رفت و در کنار قبر شریف حمزه سیدالشهداء 7 عموی پیامبر 9 ایستاد و در حالی که بر آن لگد می‌زد می‌گفت: ای ابا عماره! آن چیز که برای بدست آوردن آن با شمشیر به هم می‌تاختیم اینک به دست بچه‌های ما افتاده است و آن‌ها با آن بازی می‌کنند!!! عثمان بعد از حکومت؛ بنی‌امیه را از بیت‌المال مسلمین سیراب کرد و باغ فدک را با یک میلیون درهم پول نقد به مروان‌بن‌حکم بخشید و معاویه و مروان‌بن‌حکم و ولیدبن‌عقبه و عمروعاص و... را بر مسلمانان مسلط کرد و آن‌ها هم به فساد و چپاول مردم پرداختند و در کنار آن‌ها طلحه و عبدالرحمن‌بن‌عوف و سعدابی وقاص و زیدبن‌ثابت و تمامی آن‌ها که در روی کار آمدن عثمان نقشی داشتند ثروت‌های کلانی داد و آن‌ها عمارت‌های مجللی بنا کردند مفصل بخشش‌های عثمان به اطرافیان خود در جلد ۸ کتاب شریف الغدیر مضبوط است.

۳۷۹. مذمت غنا و خوانندگی

در آیه ۳۰ سوره حج خداوند می‌فرماید: **..واجتنبوا قول الزور؛** از سخن باطل بپرهیزید. امام صادق 7 در تفسیر این آیه فرمودند: **الرجس من الاوثان: الشطرنج و قول الزور، الغناء** منظور از بت‌های پلید که در آیه مذکور آمده شطرنج است و منظور از قول الزور و سخن باطل، غنا است[۱] امام علی 7 شنیدند که مردی طنبور می‌نوازد(وسیله‌ای از آلات موسیقی که شبیه سه‌تار می‌باشد) حضرت او را از این کار نهی فرمود و از او خواست تا توبه نماید آن‌گاه فرمود آیا می‌دانید هنگامی که طنبور نواخته می‌شود چه می‌گوید: آن

۱. *وسایل*، حدیث۲۲۶۱۹.

مرد گفت: جانشین رسول‌خدا 9 آگاهتر است حضرت فرمود در موقع نواختنش می‌گوید: «ای نوازنده، ای صاحب من، بزودی پشیمان می‌شوی بزودی وارد جهنم می‌شوی»[1]

۳۸۰. سلام جبرئیل و همراهان به علی 7

علی 7 به اصحاب شــورای فرمایشی که عمر دستور تشکیل آن را داده بود فرمود: آیا در بین شــما کسی هســت که چون من باشد که در یک ساعت سه هزار ملائکه که جبرئیل و میکائیل هم در میانشــان بودند بر او سلام کند. آن شبی که در چاه بدر رفتم تــا در اجرای امر رســول‌خدا 9 از چاه آب بیاورم؟ همه اعضای شــورای تعیین خلیفه گفتند: نه، کســی به منزلت تو نیست. (اما شرح ماجرا) در شب جنگ بدر رسول‌خدا 9 به اصحاب خود فرمود کیســت امشــب برای ما برود آب بیاورد اصحاب همگی سکوت کردند، حضرت علی 7 مشــک آبی برداشت و به طرف چاه بدر حرکت کرد، شبی سرد و تاریک بود که باد نیز می‌آمد حضرت به چاه آب رســید آن چاهی بسیار گود و تاریک بود، حضرت دلو آب را نیافت تا از چاه آب بکشد، لاجرم خود به درون چاه رفت و مشک را پر از آب کرد و بیرون آمد وقتی به ســمت رســول‌خدا 9 می‌رفت ناگهان باد سختی در گرفت حضرت از شــدت باد نشست تا آن برطرف شد. سپس برخاست و حرکت کرد، مجدد باد ســختی درگرفت که حضرت از شدت آن نشست تا آن باد برطرف شد، سپس برخاســت و حرکت کرد، ولی مجدد باد سختی همانند آن باد قبلی آمد، حضرت نشست تا آن نیز رد شود، سپس حضرت برخاست و خود را به حضرت رسول 9 رساند. حضرت پرسید: یا اباالحسن برای چه دیر آمدی؟ عرض کرد: سه مرتبه باد شدیدی وزیدن گرفت که بســیار ســخت بود و مکث من به جهت برطرف شدن آن بادها بود. حضرت فرمود: یاعلی 7 می‌دانی آن‌ها چه بودند؟ عرض کرد: شــما بفرمایید حضرت فرمود: اولین بار جبرئیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کردند و پس از آن اسرافیل با هزار فرشته بود که بر تو سلام کردند این‌ها برای کمک به ما فرود آمده‌اند.[2]

---

۱. *مستدرك الوسايل*، ج۱۳، ص۲۲۰.

۲. اعمال شب هفدهم ماه رمضان، *مفاتیح‌الجنان*.

۳۸۱. شخصیتی شجاع

روز جمعه‌ای بود و خلیفه دوم عمر بر روی منبر پیامبر اسلام 9 بود در این هنگام امام حسین 7 که کودک خردسالی بود وارد مسجد شد و به خلیفه گفت: از منبر پدرم به زیر آی! عمر گریه کرد و گفت: راست گفتی این منبر پدر توست، نه منبر پدر من. علی 7 در آن مجلس حضور داشت و احتمال می‌رفت که عده‌ای خیال کنند که امام حسین 7 به تحریک و هدایت علی 7 چنین سخنی را گفته باشد. لذا آن حضرت در وسط مجلس برخاست و با صدای بلند فرمود: به خدا سوگند گفته حسین 7 از ناحیه من نیست. عمر نیز قسم یاد کرد و گفت: یا اباالحسن 7 راست می‌گویی من هرگز شما را در گفته فرزندت متهم نمی‌کنم، یعنی: حسین 7 با این که کودک است شخصیت ممتاز و محکمی دارد.[1]

۳۸۲. شفاعت علی 7 از عمار

ابویحیی مولای معاذبن‌عفراء انصاری می‌گوید: روزی عثمان کسی را نزد ارقم بن‌عبدالله خزانه‌دار بیت‌المال فرستاد و گفت: صدهزار درهم به من وام ده، ارقم گفت: یک قبض رسید برای اطمینان خاطر مسلمین بنویس. عثمان گفت: ای بی مادر بتو چه مربوط است؟ تو خزانه دار ما هستی. چون ارقم این را شنید نزد مردم آمد و گفت: ای مردم مواظب مال خودتان باشید من تا به حال فکر می‌کردم خزانه‌دار شما هستم و تا امروز نمی‌دانستم که خزانه‌دار عثمان هستم، این را گفت و به منزل خود رفت این خبر به گوش عثمان رسید آن‌گاه او به سوی مردم در مسجد رفت سپس بر منبر نشست و گفت...

مردم! همانا ابوبکر، بنی‌تیم را بر دیگران مقدم می‌داشت و عمر نیز بنی‌عدی[2] را بر همه مردم مقدم و برتر می‌داشت به خدا سوگند من بنی‌امیه را بر تمامی مردم مقدم و برتر خواهم داشت... این بیت‌المال از آن ماست هرگاه به آن نیازمند شدیم، از آن برگیریم، هر چند بر دیگران ناخوش‌آید. عماربن‌یاسر گفت: ای مسلمانان گواه باشید که این کار برای من ناخوشایند است. عثمان گفت: هان تو هم اینجایی؟ سپس از منبر فرود

---

۱. *بحارالانوار*، ج۱۷، ص۱۴۴.

۲. ابوبکر از قبیله بنی‌تیم است و عمربن‌خطاب از قبیله بنی‌عدی.

آمد و عمار را زیر دســت و پای خود انداخــت و آنقدر لگد به وی زد تا او از هوش رفت آن‌گاه عمار را به منزل ام‌ســلمه بردند، این واقع بســیار بر مسلمانان گران آمد... راوی گوید به عثمان خبر دادند عمار نزد ام‌ســلمه است عثمان کسی را نزد ام‌سلمه فرستاد و گفــت: این جماعت با این مرد فاجر به چه جهت در منــزل تو گرد آمده‌اند؟ همه آن‌ها را از نزد خود بیرون کن. ام‌ســلمه گفت: به خدا جز عمار و دو دختر او کســی دیگر نزد ما نیســت، ای عثمان! از ما دور شــو و قدرت خود را به جای دیگری ببر این مرد یار و همدم رســول‌خدا 9 اســت که بخاطر اعمال تو در حال جان‌دادن است. عثمان از کار خود پشــیمان شد و طلحه و زبیر را فرستاد تا نزد عمار رفته از او دلجویی کنند، اما عمار آن‌ها را نپذیرفت پس از آن عمار کمی بهبود یافت و بسوی مسجد رسول‌خدا 9 رفت.

در همین حال کسی بر عثمان وارد شد و خبر مرگ اباذر را از ربذه آورد عمار که در آنجا بود گفت: خداوند اباذر را از جانب همه ما رحمت فرســتد، عثمان به وی گفت: پس از این تو هم به آنجا خواهی رفت... (در اینجا عثمان دشنام و فحش زشتی به عمار داده) و ادامه داد: تو گمان می‌کنی من از این‌که او را تبعید کرده بودم پشــیمانم؟ عمار گفت: نه، بخدا ســوگند من چنین پنداری ندارم، عثمان گفت: تو نیز به همانجایی که ابوذر بود برو، و تا ما زنده هستیم باز نگرد، عمار گفت: می‌روم به خدا سوگند مجاورت با درندگان بیابان برای من محبوب‌تر از مجاورت با توست. پس عمار برای خروج مهیا شد ولی بنی مخزوم نزد امیرالمؤمنین علی 7 رفتند و از آن حضرت درخواست کردند که با آن‌ها نزد عثمان آید و او را از تبعید عمار منصرف سازد. علی 7 با آنان رفت و با نرمش از عثمان خواست که از تبعید عمار صرف نظر کند تا این‌که او درخواست حضرت را پذیرفت.[۱]

۳۸۳. خانه نشین مظلوم

پس از مراســم تدفین و نماز بر پیکر مقدس رســول اکــرم 9 جماعتی از بزرگان بنی‌هاشم در خانه مولی علی 7 جمع شدند زبیربن‌عوام از جمله آن‌ها بود. در این جلسه زبیر شمشــیر خود را از نیام برکشید و گفت: شمشیر به نیام نمی‌کنم مگر آن که مردم با علی 7 بیعت کنند این خبر به ابوبکر و کارگزاران خلافت گزارش شد. عمر با جمعی از مهاجرین و انصار به خانه علی 7 آمد، عمربن‌خطاب فریاد کشــید! باید جملگی از خانه

۱. *امالی شیخ مفید*، ص۸۴.

خارج شـــوید و با ابوبکر بیعت کنید و گرنه به خدا سوگند که خانه را آتش می‌زنم زبیر با شمشـــیر برهنه خارج شـــد، ولی پایش به زمین گرفت و افتاد و مهاجمان شمشیر زبیر را گرفته و به دیوار کوبیدند، دیگر افراد نیز از خانه علی 7 خارج شدند و مهاجمان گرداگرد آن‌ها را محاصره کرده و اجبارا به حضور ابوبکر آوردند و گفتند: اگر بیعت نکنید خون شما به هدر خواهد رفت. بنی‌هاشـــم بیعت کردند و عمر به علی 7 گفت: بیعت کن، علی 7 فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهی کرد؟ عمر گفت: در آن صورت تو را خواهیم کشـــت. علی 7 فرمود: آیا برادر رسول‌خدا 9 را می‌کشید. عمر گفت: تو را رها نخواهیم کرد جز این که خواه ناخواه بیعت کنی. علی 7 فرمود: پستان خلافت را بدوش که نیم دوشاب، از آن توســـت اساس حکومت او را استوار کن تا فردا زمام خلافت را در دست تو بگذارد، بخدا سوگند که من سخنت را نمی‌پذیرم و از تهدید تو باکی ندارم. امام 7 در آن مجلس فرمود: کارها را به فساد کشاندی و مشورت نکردی و حقوق ما را نادیده گرفتی، حضرت در ادامه اقدامات خود جهت بیداری مردم به همراه حضرت فاطمه 3 در اوائل کار بیعت با ابوبکر شـــبانه به در خانه‌های مردم مدینه می‌رفتند و یاد آور بیعت کهن و میثاق آن‌ها با خط ولایت می‌شـــدند لیکن حمایتی و اقدامی از طرف مردم نشد و شروع دردناک ۲۵ سال خانه‌نشینی حضرت آغاز گردید.[۱] لذا علی 7 فرمود: دست خویش را از بیعت کردن بازداشـــتم، تا آن که ارتداد مردمان را دیدم که به محو نابودی دین پیامبر 9 می‌انجامید لذا هراســـان شدم که مبادا اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در آن رخنه و یا نابودی را ببینم و آن مصیبتی دردناکتر از تغییر مسیر ولایت بود.[۲]

۳۸۴ـ سرداری لایق

بعـــد از رحلت پیامبر 9 ابوبکر و عمر و عثمان هر کدام در گرفتاری‌های سیاســـی؛ اجتماعی؛ دینی؛ فقهی؛ جنگیِ خود از حضرت علی 7 اســـتفاده می‌کردند؛ ولی هر کدام از آن‌ها با اطلاع به شایستگی‌های حضرت، به واگذاری مسئولیت‌های حساس حکومت خـــود به علی 7 پرهیـــز می‌کردند. ابوبکر در زمینه جنگ بـــا روم با اصحاب پیامبر 9 مشـــورت کرد، رأی قانع کننـــده‌ای از آن‌ها نگرفت لذا از علی 7 ســـؤال کرد حضرت

---

۱. *مروج‌الذهب*، ج۲، ص۳۰۷؛ ج۳، ص۷۷.

۲. *نهج‌البلاغه*، صبحی صالح، نامه۶۲.

فرمود: «ان فعلت ظفرت اگر انجام دهی پیروز خواهی شد» و در جریان جنگ با مرتدین (جنگ ذوالقصه) ابوبکر قصد کرد که از مدینه خارج شود و در جنگ حضوری مستقیم داشته باشد، لیکن امام مانع این تصمیم او شد ابن‌اثیر در نام کارگزاران حکومتی خلیفه اول نوشته است ابوعبیده امور مالی را بر عهده گرفت و عمر قضاوت را داشت و علی‌بن‌ابیطالب 7 و زیدبن‌ثابت و عثمان نامه‌ها را می‌نوشتند.[۱] در همین زمینه امام باقر 7 می‌فرماید موقعی که مردم با ابوبکر بیعت کردند امیرالمؤمنین 7 از ادعای خلافت دست کشید چرا که می‌ترسید مسلمانان یک باره بسوی بت‌پرستی بازگردند و ندای لااله‌الاالله محمّد رسول‌الله 9 فراموش شود.[۲] علی 7 چنان صلاح اندیشید که حق را مسکوت بگذارد تا همه معارف و احکام ریشه کن نشود البته حضرت با خُلقی امام گونه، خود را از کسی دریغ نمی‌کرد و به کلیه مراجعات خلفا پاسخ می‌داد از جمله این‌که: روزی عمر با صحابه پیامبر 9 درباره زمین‌های اراضی کوفه مشورت کرد برخی گفتند: آنان را بین ما تقسیم کن اما او با علی 7 مشورت کرد. حضرت فرمود: اگر آن را تقسیم کنی برای نسل آینده چیزی نمی‌ماند آن‌ها را در دست اهالی آن باقی بگذار تا کشت زرع کنند بعد از آن‌ها خراج بگیر تا منبع درآمدی برای مسلمانان باشد. البته در این دوره (خانه‌نشینی حضرت) عده‌ای از یاران آن حضرت در مشاغل حکومتی راه یافتند بی‌تردید نمی‌توان این حرکت یاران امام را بدون رضایت امام دانست، چند نمونه از این موارد عبارتند از ۱) استانداری سلمان‌فارسی بر مدائن. ۲) نَصب عماریاسر بر فرماندهی جنگ و امامت جماعت کوفه. ۳) انتصاب عثمان‌بن‌حنیف و حذیفةبن‌یمانی برای مساحی و خراج گذاری اراضی کوفه و نَصب عمار یاسر در امارت کوفه را می‌توان نام برد.

۳۸۵ـ کوتاه و گویا!!

روزی علی 7 به عمر فرمود: ای عمر! در مقام مدیریت جامعه سه موضوع را در کارهای خود انجام بده که در بر دارنده کلیه مسائل می‌باشد و تو را از انجام بسیاری از کارها کفایت می‌کند و هر گاه این سه مطلب را مد نظر نگیری دیگر اعمال تو نیز سودی نخواهد داشت. عمر پرسید: آن سه عمل که جنبه ریشه‌ای برای یک مدیر دارند کدامند؟

---

۱. *کامل ابن اثیر*، ج۲، ص۴۲۲ / *تاریخ یعقوبی*، ج۲، ص۱۲۰۲.
۲. *اصول کافی*.

علـــی 7 فرمـــود: «اقامه الحدود علی القریب و البعید، و الحکم بکتاب الله فی الرضا و السخط، والقسم بالعدل بین الاحمر والاسود.»

۱) اجرا کردن قانون خدا در مـــورد نزدیکان و بیگانگان، ۲) قضاوت کردن به کتاب خدا در حال خشنودی و خشم، ۳) توزیع اموال عمومی‌به عدالت یعنی بین همه بدون در نظر گرفتن هیچ رابطه و تبعیض بین سیاه پوست و سرخ پوست.[۱]

عمر پس از شنیدن این سخنان گفت: به جان خودم چه کوتاه و رسا سخن گفتی.

۳۸۶. تجارت و بازرگانی

در عصـــر خلافت عمربن‌خطاب روزی جمعی از موالی (مانند اســـیران ایرانی و افراد غیر عرب) به حضور امام علی 7 آمدند و از ســـران قوم خود شـــکایت کردند و گفتند: رسول‌خدا 9 در تقسیم بیت‌المال، یا در مسأله ازدواج، میان عرب و غیر عرب، هیچ‌گونه تبعیضی قائل نبود. ســـلمان و صهیب در عصر رسول‌خدا 9 با زنان عرب ازدواج کردند ولی اکنون اعراب (سران قوم) میان ما و خودشان تفاوت قائلند. امام علی 7 در این باره با ســـران قوم گفتگو کرد تا برای رفع تبعیض اقدام جدی کنند ولی سفارش آن حضرت اثری نبخشـــید و آن‌ها فریاد می‌زدند: «چنین چیزی ممکن نیست، چنین چیزی ممکن نیســـت.» امام علی 7 در حالی که از این جریان خشمناک شده بود نزد شکایت‌کنندگان آمد و به آن‌ها فرمود: متأســـفانه ســـران قوم حاضر نیستند با شما روش مساوات را پیش گیرند و مانند یک مســـلمان دارای حقوق، بطور مســـاوی با شما رفتار نمایند اکنون که چنین است.

«فاتجروا بارك الله لکم فانی قد سمعت رسول الله 9 یقول: الرزق عشرة اجزاء تسعة اجزاء فی التجاره و واحدة فی غیرها.»

یعنی: بروید تجارت کنید خداوند به شما برکت خواهد داد همانا من از رسول‌خدا 9 شـــنیدم که می‌فرمود: راه‌های بدست آوردن روزی ده شاخه است نه شاخه آن از طریق تجارت است و یک شاخه آن از راه‌های دیگر است.[۲]

۱. *وسائل الشیعه*، ج۱۸، ص۱۵۶.
۲. *فروع کافی*، ج۵، ص۳۱۸.

۳۸۷ـ تعیین مبداء سال هجری قمری

روزی عمر بزرگان اهل مدینه را دعوت کرد و گفت: بهتر است ما همچو سایر ادیان، مبداء ســال، برای خود تعیین کنیم. مســیحیان مبداء سال را از تولد حضرت عیسی 7 می‌دانند، لذا ما مســلمانان نیز مبداء ســال برای خود تعیین کنیم. هر یک از مشاورین وی نظریــه‌ای دادند، آن‌گاه عمر رو به حضرت امیر 7 عرض کرد: شــما هم نظرتان را بفرمائید، زیرا نظریه شــما بر همه نظرات برتری دارد. حضرت فرمود: مبداء ســال را از زمــان هجرت پیغمبر اکرم 9 از مکّه بــه طرف مدینه طیبه معین کنید و آن‌گاه دلایلی هم بیان فرمود، لذا با راهنمایی دلایل علی 7 هجرت رســول اکرم 9 ، اول سال تاریخ اسلامی قرار داده شد.[۱]

۳۸۸ـ عالمترین مردم

ابن‌ابی‌الحدید در چند جا به مناسباتی نقل می‌کند که: عمربن‌خطاب بارها به علی 7 گفته اســت که یا علی! من نســبت به شما در شــگفتم، زیرا در مورد هر مشکلی که از شما ســؤال می‌شــود، کلمه نمی‌دانم به زبان خود جاری نمی‌کنی و بدون تأمل، پاسخ ســؤال کننده را می‌گویی. حضرت علی 7 پنج انگشت دست خود را به عمر نشان داد و فرمود:ای عمر! این‌ها چند انگشــت است ؟ عمر فوراً در جواب عرض کرد: پنج انگشت. آن‌گاه حضرت علی 7 فرمود: آگاه‌باش تمامی علوم و پاسخ هر مشکلی و سؤالی در نزد من به همین آسانی است.

۳۸۹ـ شعر وداع

حضرت امیر 7 در حین دفن همسر خود فرمود:

لـکل اجتماع من خلیلین فـرقة — و کلّ الذی دون الممات قلیل

و انّ افـتقادی واحدا بعد واحد — دلـیل علی ان لا یدوم خـلیل

یعنی: برای هر جمع دوســتانه‌ای بالاخره جدایی است و آنچه جدای ناپذیر باشد بس کم و اندک است.

۱. *تاریخ یعقوبی*، ج۱، ص۱۲۳.

و فقدان یکـــی (یعنی فاطمه 3) بعد از دیگری (یعنـــی پیامبر 9) برای من دلیل آنست که هیچ رفاقت و انسی را دوام نیست.[1]

۳۹۰ـ گردآورنده قرآن کریم

پس از وفات رســول‌خدا 9 نخســتین کســی که به گردآوری و ضبط آیات قرآن پرداخــت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب 7 بود، حضرت علی 7 ســوگند یاد کرد عبا بر دوشش نیفکند مگر آن‌که قرآن را جمع‌آوری نماید و فرمود: رسول‌خدا 9 به من وصیت کرد که پس از دفن او از خانه خارج نشوم مگر زمانی که قرآن را گرد آورده باشم...

و حضرت امیر 7 نیز چنین کرد و چون از گردآوری قرآن فارغ شد گفت: «هذا کتاب الله و قد جمعته من اللوحین» البته قرآن کریم قبلاً بطور پراکنده موجود بود. لذا حضرت رســول اکرم 9 به حضرت علی 7 فرمود: قرآن در قطعه‌های حریر و کاغذ و پوســت پراکنده اســت و تو آن را جمع‌آوری کن لذا علی‌بن‌ابیطالب 7 بدین منظور تلاش کرد و قرآن را در پارچه زرد رنگی گردآوری نمود و بر آن مهر زد.[2]

۳۹۱ـ شروع خانه نشینی

ســایبانی در مدینه بود که مشــرف بر بازار مدینه بود، به رسم و آداب ملی اعراب در بروز مســائل و مشــکلات مهم مردم زیر آن سایبان جمع می‌شــدند که به آن سایبان، سقیفه‌بنی‌ساعده می‌گفتند و امور خود را به مشورت می‌گذاشتند.[3]

علی‌بن‌ابیطالب 7 و زبیربن‌عوام و طلحه‌بن‌عبیدالله در خانه فاطمه 3 بودند موقعی که علی 7 مشغول غسل پیامبر 9 بود و ابوبکر در مسجد راجع به مرگ پیامبر 9 سخن می‌گفت به عمر خبر دادند که انصار در سقیفه‌بنی‌ساعده مشغول تعیین خلیفه هستند عمر ابوبکر را خبر کرد. آن‌گاه هر دو با هم به طرف ســقیفه رفتند در راه ابوعبیدة‌بن‌جراح که از هــم پیمانان آن‌ها بود را دیدند انصــار، اوس و خزرج همه در آنجا جمع بودند. رئیس خزرج سعدبن‌عباده با حال بیماری نشسته بود و همه مشغول گفتگو بودند و هر کسی از

۱. *بحارالانوار*، ج۴۳، ص۲۰۷.
۲. *تاریخ القرآن*، ص۴۴.
۳. خلفاء راشدین.

خود و قوم خود در برتری، چیزی گفت و تأکید کرد خلافت حق مهاجرین است چرا که خویشاوندان پیامبر 9 هستند!!!

بالاخره یکی از آن‌ها پیشـــنهاد کرد یک نفر خلیفــه از انصار و دیگری از مهاجرین باشــد که هیچ یک نپذیرفتند، دامنه این گفتگو به مسجد کشید و برخی از صحابه مانند ســلمان و ابوذر و مقداد و عمار و غیره به مخالفت برخواستند و نصب خلافت علی 7 را در ۸۱ روز قبل از آن در واقعه غدیر خم که همه شاهد آن بودند مطرح و یادآوری کردند. لیکن بیعت در روز دوشنبه ۱۲ربیع انجام شد و روز سه شنبه ابوبکر در مسجد نشست تا مردم برای بیعت دســته دسته بیایند. عمر نیز با صحبت‌های مهیجی فضائل ابوبکر را بر شمرد. علی 7 که در آن وقت سی‌وسه سال داشت از جمله کسانی بود که برای احقاق حق خود تلاش کرد لیکن پس از تجهیز پیامبر 9 علی 7 را به مســجد بردند. علی 7 در مســجد با ابوبکر و ابوعبیده احتجاج کرد و حاضر به بیعت نگردید و فاطمه زهرا 3 نیز در مسجد آمد و از ولایت حضرت دفاع کرد. سلمان، اباذر و بسیاری از اصحاب برای خلافت آن حضرت تلاش کردند ولی در پایان حضرت برای حفظ دین خدا سکوت را در قبال خلافت ابوبکر اتخاذ کرد.[۱]

۳۹۲. نام زنده‌کننده قرآن

جابر جعفی گوید: از امام باقر 7 شنیدم که فرمود: عمربن‌خطاب از امام‌علی 7 سوال کرد: نام حضرت مهدی چیست؟ امام 7 فرمود: راجع به نام او رسول‌خدا 9 با من عهد کرده که تا مبعوث نشود نامش را بیان نکنم

پرسید: صفت و نشانه‌هایش چیست؟

فرمود: جوانی میانه قامت، خوشرو و خوش‌مو است که موهایش بر شانه ریخته و نور صورتش بر سیاهی محاسن و سرش احاطه کرده است.[۲]

۳۹۳. تدابیر علی 7 در توسعه کشاورزی

در جریان فتح ایران به دســت مســلمانان که در زمان خلیفه دوم انجام شد یکی از

۱. *تاریخ طبری*.
۲. *اثبات الهداة*، ج۷، ص۴۱۴.

غنائمی که به دست مســـلمانان افتاد قالی بزرگ زربافت کاخ سفید مدائن بود، این قالی بیش از ۳۵۰ متر طول داشـــت که مورخان از آن به عنوان بهارستان کسری یاد کرده‌اند وقتـــی که ایـــن قالی را به چندین قطعه قابل اســـتفاده در آوردنـــد و قطعات آن را بین مسلمانان تقسیم کردند. امام علی 7 سهمیه خود از آن قالی را بهمراه سایر غنائم برای توسعه کشاورزی و تولید به کاربرد. ایشان قنات ویران شده‌ای را خرید و بازسازی کرد و سیصد هزار هسته خرما کاشت و آن‌ها را با آب همان قنات آبیاری کرد و به این ترتیب نخلستان عظیمی را به وجود آورد و غذای هر روز مردم را تأمین نمود. آن‌گاه یک قسمت از آن نخلســـتان و قنات را برای مجاهدان در راه و قســـمت دیگرش را برای مستمندان وقف کرد تا محصول هر ساله آن دو مصرف گردد.[1]

۳۹٤ ـ علی 7 در کنار سلمان فارسی

ســـلمان در مدائن بیمار شد او ساعات آخر عمر خود را می‌گذراند به همسرش بقیره گفت: منتظرباش که به زودی مرا در بسترم بی روح می‌یابی. او به اطرافیان خود حذیفه، سعد و قاص و اصبغ‌بن‌نباته فرمود: خانه را خلوت کنید، ناگاه امام علی 7 وارد خانه شد و پرســـید: حال سلمان چطور است؟ سپس به بالین سلمان آمد و روپوش را به کناری زد سلمان لبخندی زد. امام 7 به سلمان فرمود: آفرین بر تو ای بنده صالح خدا هنگامی که رســـول‌خدا 9 را ملاقات نمودی چگونگی رفتار این قـــوم، با برادرش را برایش تعریف کن. سلمان از دنیا رفت. امام علی 7 جنازه او را غسل داد و کفن کرد و بر کفن او این دو بیعت شعر را نوشت:

وفدت علی الکریم بغیر زاد / من الحسنات و القلب السلیم
فحمل الزاد اقبح کـل شـیء / اذا کـان الوفـود علی الـکریم

یعنی: بر شخص کریم و بزرگواری وارد شدم بی‌آن‌که توشه نیک و قلب پاک داشته باشم ولی هنگام ورود به محضر شخص بزرگوار، بردن توشه نزد او قبیح‌ترین چیز است.[2]

۱. *فتاوی صحابی کبیر*، ص۱۷۳.
۲. *بحارألانوار*، ج۲۲، ص۳۷۳

۳۹۵ ـ اتمام حجت علی 7 با ابوبکر

بعد از رحلت رسول‌خدا 9 و نشستن ابوبکر بر مسند خلافت، روزی علی 7 با ابوبکر ملاقـات کرد و به عنوان اعتراض به او فرمود: «ظلمت و فعلت» یعنی: ظلم کردی و بر مسند خلافت نشستی ابوبکر گفت: از کجا معلوم می‌شود که امروز من ظلم کرده باشم و رسول‌خدا 9 شما را شایسته خلافت دانسته است نه مرا! امام به او فرمود: پیامبر خدا 9 بر این کار آگاهی دارد و مرا حق و تو را باطل می‌داند.

ابوبکر: چگونه من با رسـول‌خدا 9 با این‌که از دنیا رفته ملاقات کنم و از او سـؤال کنم و حق و باطل قضیه را بفهمم مگر این‌که در عالم خواب به حضورش برسم و جریان را به من بفرماید.

علی 7 : من حاضرم که هم اکنون تو را نزد رسول خدا 7 ببرم و آن حضرت حقیقت را به تو بگوید.

ابوبکـر اعلام آمادگی کرد و همراه علی 7 با هم به مسـجد قبا رفتند. علی 7 در آن مسـجد به اعجاز الهی رسول‌خدا 9 را به ابوبکر نشان داد. رسول‌خدا 9 نشسته بود و بـه ابوبکر رو کرد و فرمـود: «اعتزل عن ظلم امیرالمؤمنین» از ظلم کردن به امیرمؤمنان علی 7 دوری کن. ابوبکر از مسـجد بیرون آمد و تصمیم گرفت زمام امور خلافت را به دست علی 7 بسپارد در مسیر راه با عمر ملاقات کرد و جریان دیدار خود را با پیامبر 9 در مسـجد قبا و گفتار پیامبر 9 را برای عمر شرح داد، عمر با تندی به او گفت: (اسکت اما عرفت قدیما سحر بنی هاشم بن عبدالمطلب خامـوش باش ای ابوبکر آیا از قدیم الایام سحر و جادوگری فرزندان هاشم پسر عبدالمطلب را نشناخته ای)؟!.[1]

۳۹۶ ـ پاک طینتی ارادتمند علی 7

علامه حلی (ره) می‌گوید: پدرم برای من نقل کرد، روزی به طرف یکی از دروازه‌های بغداد رفتم وقتی که از آن وارد شـدم احساس کردم خیلی تشنه‌ام به بعضی از همراهان گفتم برای من آب بیاورید آن‌ها برای تهیه آب رفتند و من و سایر دوستانم در انتظار آب در آنجـا توقف کردیم در این میان دو کودک بازی می‌کردند و یکی از آن‌ها به دیگری می‌گفت: امام بر حق علی‌بن‌ابیطالب امیرمؤمنان 7 اسـت ولی دیگری می‌گفت: بلکه

۱. *الاختصاص شیخ مفید*، ص۲۴۷، نظیر این مطلب با اندکی تفاوت در *اصول کافی*، ج۱، ص۵۳۳ نیز آمده است.

رهبر مردم بعد از پیامبر 9 شخص دیگری است به ناگه من این حدیث را به زبان آوردم و گفتم: راست گفت پیامبر 9 به علی 7 که با تو دوستی نمی‌کند مگر مؤمن و با تو دشمنی نمی‌کند مگر ولد حیض. ناگاه دیدم زنی که سخن مرا شنیده بود نزدیک آمد و گفت: ای آقای من تو را به خدا آنچه را گفتی، بار دیگر برای من بگو، گفتم: حدیثی بود که از پیامبر 9 روایت شده نیازی به ذکر مجدد آن نیست او اصرار کرد که باید حدیث را بخوانی من هم حدیث را برای او خواندم آن زن که مادر آن دو کودک بود گفت: ای آقای من! سوگند به خدا این خبر پیامبر 9 راست است. این دو کودک هر دو فرزند من هستند. آن‌که علی 7 را دوست دارد پاک زاده است ولی آن‌که با علی 7 دشمنی می‌کند جهتش این است که من در حال حیض بودم که نطفه او بسته شد.[1]

۳۹۷ ـ مظلومیت علی 7

روزی علی 7 برای یک یهودی از امتحانات الهی که آن حضرت از آن‌ها سر بلند بیرون آمده است توضیح می‌داد و در بین این بیان ناله‌های مظلومیت آن حضرت بیشترین بخش تکان‌دهنده آن قضیه غصب خلافت را تشکیل می‌دهد هم اکنون اصل داستان:

علی 7 در بین اصحاب خود بعد از جنگ نهروان در مسجد کوفه نشسته بود که در پاسخ به سؤال یک یهودی مطالب زیر را بیان فرمودند:

ای برادر یهودی کسی که پس از پیغمبر برای امر خلافت مسلمین به پا خواست همه روزه وقتی که مرا می‌دید از من عذر خواهی می‌کرد و بر خلاف آنچه که حق مرا غصب کرده و بیعت مرا شکسته بود با من رفتار می‌کرد و از من حلالیت می‌خواست... من با خود می‌گفتم خلافت چند روزه او می‌گذرد و سپس حقی که خداوند برای من ایجاد نموده به آسانی به من باز می‌گردد... در مطالبه حق خویش نزاعی به راه نیانداختم تا آن وقت یکی به صلای من جواب مثبت دهد و دیگری پاسخ منفی و در نتیجه کار به منازع و گفتگو و مشاجره بیانجامد جمعی از خواص اصحاب پیامبر 9 را که بخوبی می‌شناختم و خیر خواه خدا و رسول 9 و قرآن و اسلام بودند پنهان و آشکار به نزد من در رفت و آمد بودند و مرا دعوت می‌کردند که حق خود را باز پس گیرم و آمادگی خودشان را

---

۱. *کشف الیقین علامه حلي*، ص۱۶۷.

بـرای فداکاری در راه ادای بیعتی که از من به گردن آن‌ها بود اعلام می‌کردند ولی من می‌گفتم آرام باشید و اندکی صبر کنید. شاید خداوند بدون جنگ و خونریزی و به آسانی حق از دست رفته مرا به من بازگرداند... چون عُمرِ زمامدار اولی (ابوبکر) به سر رسید و مرگش فرا رسـید زمام امور را پس از خود بدست رفیقش (عمربن‌خطاب) سپرد این هم مانند گذشـته، گرفتاری دیگری برای من شـد و دوباره حقی که خداوند برای من قرار داده بود از من گرفته شـد، باز اصحاب پیامبر 9 که بعضی از آنان هم اکنون زنده‌اند و بعضی مرده‌اند گرداگرد من جمع شدند و همان را گفتند که در جریان قبلی گفته بودند، من نیز از گفتار پیشین خود تعدی نکردم و آنان را به صبر و آرامش و یقین دعوت کردم چرا که می‌ترسیدم مبادا اجتماع مردم تباه شود آن اجتماعی که رسول‌خدا 9 با سیاستی عمیق آن را تشـکیل داده بود... مسلم یک چنین اجتماعی را که رسول‌خدا 9 با خون دل فراهم آورد من از همه سزاوارتر بودم که نگذارم از هم بپاشد و به راهی نکشانم که روی نجات نبیند و تا پایان عمر گرفتار باشـند و من اگر آنروز خود را کاندیدای خلافت می‌کردم و مردم را به یاری خویش می‌خواندم مردم درباره من یکی از دو کار را می‌کردند یا پیروی از من می‌کردند، و با مخالفین من می‌جنگیدند که اگر عده‌شـان کم بود طبعاً کشـته می‌شدند، و یا مردم از یاری من سرباز می‌زدند که آن وقت به واسطه این سرباز زدن و تقصیر در یاری از ولایت من و خودداری از اطاعت من کافر می‌شدند.

ای یهودی: دیدم چاره‌ای نیست جز این‌که جام‌های غم و اندوه را سرکشم و آه‌های سـرد را در قفس سـینه نگهدارم و دامن صبر و شـکیبایی از دست ندهم تا موقعی که خداوند گشایشی عطا فرماید یا هر طور که صلاح می‌داند دادرسی فرماید: سپس علی 7 رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود، همه آن‌ها گفتند: چرا یا امیرالمؤمنین 7.[۱]

۳۹۸ ـ علی 7 از امتحانات الهی می‌گوید

علی 7 بعد از جنگ نهروان در مسـجد کوفه در پاسـخ به سـؤال یک یهودی از امتحانات الهی که سـربلند از آن‌ها بیرون آمده اسـت توضیح می‌دهد و در مورد زندگی مظلومانه خود می‌فرماید:

...ای برادر یهودی رسـول‌خدا 9 هنگامی‌که زنده بود ریاسـت همه امت خود را به

۱. *خصال صدوق*، ص۴۲۶

من واگذار نمود و از همه آنان‌که حضور داشتند بیعت گرفت که بدستورات من گوش فرا دهند. (با نزدیک شـــدن مرگ پیامبر 9) رسول‌خدا 9 دستور فرمود: (لشکری در رکاب اسامه‌بن‌زید تشکیل شـــود، با این‌که بیماری و مرگ گریبان آن حضرت را گرفته بود از عرب زادگان و طائفه اوس و خزرج و دیگران، که بیم آن می‌رفت بیعت مرا بشکنند و با من به ســـتیز برخیزند و یا به خاطر این‌که من، پدر و یا فرزند و یا فامیل و یا دوستانشان را کشـــته بودم به دیده دشمنی به من نگاه می‌کردند خواست تا در لشکر اسامة باشد لذا کســـی نماند مگر این‌که (طبق فرمان پیامبر اسلام 9) همه به همراه این لشکر رفتند حتی از مهاجرین و انصار و مسلمانانی که سست عقیده بودند و منافقین همه را بزیر پرچم کرد تا یک دسته از مردم پاکدل در حضور آن حضرت بمانند... و در خلافت و زمامداری پس از پیامبر 9 کسی نباشد که با من مخالفت کند. سپس آخرین کلامی‌که درباره کار امت فرمود: این بود که: دستور داد لشکر حرکت کند و احدی از افراد لشکر حق بازگشت ندارد و دستور اکید در این باره صادر فرمود، و تا آنجا که ممکن بود نسبت به اجرای این دستور تأکید فرمود ولی همین که رسول‌خدا 9 وفات کرد، من ناگهان دیدم که عده‌ای از افراد زیر پرچم پادگان نظامی‌خود را ترک گفته و از محل خدمت ســـرباز زده و دستور رسول‌خدا 9 را که فرموده بود در رکاب فرمانده خود باشند... زیر پا گذاشتند... و سواره و شـــتابان به مدینه بازگشتند تا رشته بیعتی را که خدا و رسولش 9 بگردن آنان بسته بود باز کنند و بازگردند و تا پیمانی را که با خدا و رســـولش 9 داشتند بشکنند و شکستند و با هو و جنجال... بطور خصوصی پیمانی برای خود بســـتند بدون این‌که با یک نفر از ما بنی‌عبدالمطلب مشورتی کنند... من که سرگرم تجهیز جنازه رسول‌خدا 9 بودم... اینان از این فرصت اســـتفاده نمودند و نقشه خود را عملی نمودند. ای برادر یهودی! در چنین موقعی که من بزیر با مصیبتی به آن سنگینی و فاجعه‌ای به آن عظمت قرار داشتم... این گونه رفتار با من، نمکی بود بر زخم دل من، ولی من دامن صبر از دست ندادم... سپس علی 7 رو کردبه اصحاب خود که گرداگرد حضرتش را در مســـجد کوفه گرفته بودند و فرمود: مگر چنین نبود. عرض کردند: چرا یا امیرالمؤمنین 7 .[1]

---

۱. *خصال صدوق*، ص۴۲۵، متن فوق با تصرف بسیار ابتدایی عین کلمات حضرت علی 7 می‌باشد که در پاسخ یهودی اشـــاره شـــد حضرتش به نقل مصائب و امتحانات خداوند می‌پردازند. فی‌الواقع حضرتش دقیقاً به فضای اجتماعی آن زمان و ابعاد پنهان‌خانه‌نشینی خود اشاره می‌نمایند.

۳۹۹. فریادرس یتیمان

دو یا سه روز بود که عثمان خلیفه شده بود که زن و مردی دست دختر ۱۴ ساله‌ای را گرفته و به پیش او در مسجد آوردند و گفتند: این دختر یتیم بود و در ۷ سالگی پدر و مادرش را از دست داد هیچ چیزی نداشت ما به حکم اسلام و انسانیت او را تحت تکفل خود آوردیم تا امروز در تربیت و نگهداری او نیز همت گماشتم و همچون فرزندمان او را بزرگ کردیم اما او با یک جوان خلافی کرده و دوشیزگی خود را از دست داده است. عثمان دستور داد تا قابله‌ای بیاید و دختر یتیم را ببیند تا اگر قضیه درست است به حد شرعی مجازاتش کند قابله هم پس از تحقیق تصدیق کرد که دختر باکره نیست. دختر سر بزیر افکنده و مدام گریه می‌کرد عثمان به او گفت: بگو ببینم مگر از حدود الهی باکی نداشتی که عفاف خود را به هدر دادی و این رسوایی را به بار آوردی. دختر گریه می‌کرد و جواب داد، خدا می‌داند من گناهی ندارم. زن آن مرد به عثمان گفت: من شاهد دارم که این دختر بی‌عفتی کرده و به جای چهار شاهد، شش شاهد دارم که این دختر، را با مردی بدکار نیمه عریان دیده‌اند و شاهدان را به عثمان معرفی کرد. آن‌ها همه گواهی دادند که آن دختر را با مردی ناشناس در خرابه‌ای دیده‌اند دختر هم گریه می‌کرد و اظهار می‌داشت که خدا را گواه می‌گیرم دست مردی به من نخورده عثمان درمانده شده بود نمی‌توانست با اطمینان خاطر فتوی دهد. لذا سخت متحیر شده بود احساس می‌کرد که به علی 7 سخت محتاج است اما رویش هم نمی‌شد که دست به دامن علی 7 بشود و از احاطه‌اش در فن قضاوت کمک بگیرد، بالاخره پیامی با این لحن به علی 7 داد. **«یا اباالحسن 7 ادرك امة محمّد، یا علی! امت محمّد را دریاب»** علی 7 به مسجد آمد و فرمود: هرگز از التفات و عنایت به مصالح مردم غفلت نمی‌ورزم. بگویید چه پیش آمده است. عثمان جریان را گفت علی 7 شاهدان قضیه را یک به یک جداگانه خواست، شاهد اول آمد و علی 7 او را به زاویه‌ای از مسجد برد و پرسید: این دختر را در کجا، و چگونه دیده‌اید؟ او گفت: در خرابه‌ای در سمت شرقی قبیله‌ی بنی نضیر. حضرت از قیافه و سن مرد بدکاره نیز سؤال کرد. حضرت شاهد دوم را خواست و به او فرمود: این دختر را با آن مرد بدکاره کجا دیدی؟ عرض کرد: یاعلی 7 در نخلستان آل وائل دیدم... و سؤالات بعد حضرت. آن‌گاه امام فرمود: شهادت دادن کافی است قضیه روشن است، قنبر برو شمشیرم را بیاور، علی 7 با قیافه‌ای ملتهب و عصبانی پیش آمد و به آن زن انصاری

گفت: ای زن مرا می‌شناســی، عرض کرد: بلی یاعلی 7 . در این هنگام قنبر شمشــیر برهنه‌ای جلوی علی 7 گذاشت. علی 7 با آهنگی خشن فرمود: بحق قبر محمّد 9 اگر راســت نگویی تو و گواهان تو را به همین شمشــیر در همین مسجد به سزایتان خواهم رسانید بگویید ببینم چه بلایی به سر این دختر آورده‌اید. قبل از آن زن، چهار شاهد جلو آمده عرض کردند: یا اباالحســن 7 ما را ببخش از جان ما بگذر. ما در زندگی این دختر انحرافی ندیدیم. این زن همسایه ماست از ما خواست تا به نفعش شهادت دهیم زن نیز اقرار کرد و عرض کرد: یاعلی 7 این دختر در خانه‌ی ما به ســر می‌برد بزرگ و قشنگ شــد و من می‌ترسیدم شوهرم از من دست بردارد و با او عروسی کند دستور دادم دست و پایش را با طناب بســتند آن وقت خودم با انگشت بکارت او را برداشتم و بعد تهمتش زدم که... قضیه تمام شــد شــوهر آن زن در همان مجلس زن نابکار خود را که مایه ی چنین سر و صدایی شده بود، طلاق داد و بعد در همان مجلس دختر یتیم را به عقد خود در آورد. بعد علی 7 دســتور داد آن زن جنایت کار بــه پرداخت کابین بکارت آن دختر محکوم شود و گواهان هم هر یک جریمه‌ای بپردازند. عثمان جلو آمد و به علی 7 گفت: یاعلی 7 این فن را در قضاوت از کجا آموخته‌ای. امیرالمؤمنین 7 تبســم کرد و گفت: از، پیغمبر بنی‌اسرائیل دانیال....[1]

۴۰۰ـ قاتل ظاهری

مأموران حکومتی مدینه در خرابه‌ای در بیرون شــهر سرکشی کرده و در آنجا مردی را کشــته شــده یافتند و چند متر آن طرف‌تر مردی را که کارد خون آلودی در دســت داشــت یافتند، مأموران جنازه بی‌ســر را به همراه مرد کارد بدست به حضور عمر بردند تا حکم قصــاص را در حق او صادر کند آن مرد نیز به قضیه قتل اعتراف کرد، عمر نیز حکــم قصاص او را در ملأعام صادر کرد. علی 7 فرمود: ای عمر! قضیه را ســاده نگیر کسی که آدم می‌کشد به این آسانی به جنایت خود اعتراف نمی‌کند. علی 7 از او سؤال کرد، این مرد را تو کشــتی؟ بله یا اباالحســن 7 . مقتول را می‌شناسید؟ نه یا اباالحسن. علی 7 فرمود: حتماً نســبت به وی کینه و عداوتی هم نداشــتید؟ عــرض کرد: نه یا

۱. *تهذیب الاحکام*، ج۶، ص۳۰۸، *کافی*، ج۷«البته این داســتان ادامه دارد و حضرت امیر 7 به یادگیری قضاوت خود از دانیال 7 را، با بیان داستان قضاوت دانیال اشاره می‌نماید.»

عمرسول‌الله 9 . علی 7 فرمود: پس چرا بی‌جهت سرش را از تنش جدا کردی آن مرد خاموش شد. علی 7 فرمود: حرف بزن بگو ببینم کسب و کار تو چیست؟ عرض کرد: قصابم. علی 7 فرمود: قصابی، اینهم کارد قصابی توست. متهم عرض کرد: اجازه بدهید آنچه حقیقت دارد تعریف کنم. من در کنار خرابه‌ای که آن مرد کشته شده بود گوسفندی را کشته بودم و هنوز دست خود را نشسته بودم که به قضای حاجت احتیاج پیدا کردم لذا وارد خرابه شدم تا به خرابه رسیدم مقتول را دیدم و همانجا هم دستگیرم کردند. لذا دیدم انکار با این چنین وضعی (دست خونی، کارد بدست، و بر سر مقتول بودن) فایده و نتیجه‌ای ندارد. لذا اقرار کردم که من کشتم. یاعلی ولی در درون قلبم امیدوار بودم که پروردگار دانا و توانا بر بی‌گناهی من ترحم می‌آورد و از مجازات ایمنم می‌فرماید. ناگهان در این لحظه مردی وارد مجلس شد و گفت: یاعلی 7 من قاتلم و قصاب بی‌گناه است. قصاب آزاد شد و عمر قاتل حقیقی را بازجویی کرد. قاتل داستانی از مظالم و مفاسد مقتول گفت. ولی چون قاتل بود باید قصاص می‌شد. عمر دوباره رو به علی 7 کرد و عرض کرد: یا اباالحسن 7 فتوای شما درباره‌ی این مرد چیست؟ حضرت فرمود: آزادش کنید. عرض کرد: یا علی قاتل است خودش اقرار می‌کند که آدم کشته!! علی 7 با استناد به آیه‌ای از قرآن «آنکس که بی جهت انسانی را از میان بردارد چنانست که همه‌ی مردم را کشته باشد و آنکس که انسانی را زنده کند چنانست که به همه مردم نعمت حیات بخشد» فرمود: این مرد قاتل با این‌که قاتل است و به جرم خود اعتراف کرده ولی چون قصاب بی‌گناه را از اعدام نجات داد یعنی انسانی را زنده کرده. چنان است که همه‌ی مردم را زنده کرده این مرد بپاداش این جوانمردی و فداکاری در راه یک انسان بی‌گناه از قصاص معاف خواهد بود و خون‌بهای مقتول را نیز از بیت‌المال مسلمانان به ورثه‌اش پرداخت شود.[۱]

۴۰۱ ـ قضاوت خلیفه!

مردی متأهل در زمان خلافت عمر با زنی بر خلاف شرع هم بستر شد و بعد دستگیر شد او را نزد عمر آوردند عمر به منبر خلافت نشسته بود و گفت: این مرد چون زن داشته زانی محصن است. باید سنگسارش کرد. سپس مرد را گرفته جهت اجرای حکم خلیفه

۱. *تهذیب الاحکام*.

به سمت صحرا می‌بردند. علی 7 از راه رسید و پس از بررسی فرمود: از آنجایی که زن این مرد در مدینه حضور نداشـــته او را نمی‌توان محصن نامید (زن دار نامید)بنابراین حد شرعی او سنگسار نیســـت. بلکه مجازات او صرفاً صد تازیانه شلاق می‌باشد آن مرد در سایه‌ی علم و فکر علی 7 از مرگ حتمی نجات یافت.[۱]

۴۰۲ـ پنج زناکار

روزی پنج مرد مرتکب زنا شـــدند، آنان را جهت صدور حکم شرعی و الهی بحضور عمر آورده بودند، تا دستور مجازات آن‌ها را دریافت کنند عمر با عصبانیت گفت: هر شش نفر آن‌ها را سنگسار کنید. ولی علی 7 فرمود: ای عمر، حکم بر خون و مال مردم نباید این قدر ساده باشد!! خوبست دستور دهی پیرامون زندگی این پنج مرد گناهکار بررسی به عمل آورند، عمر فرمایش علی 7 را اطاعت کرد: معلوم شـــد که نفر اول مردی مسیحی بود که با زنی مســـلمان هم بستر شده بود. علی 7 فرمود گردنش را بزنید زیرا این مرد «ذمی» بود و در پناه حکومت اسلامی زندگی می‌کرد و با این تعدی قرار «ذمه» را درهم شکســـت. نفر دوم، مردی زن‌دار بود و زنش هم در کنارش به ســـر می‌برد لذا علی 7 فرمود: بنا به فرمان قرآن سنگسارش کنند.

نفر سوم، مردی عرب و مجرد بود و مجازاتش هم صد ضربه تازیانه بود که حضرت حکم را فرمود.

نفر چهارم، برده‌ای بود که مرتکب زنا شـــده بود لذا مجازات بردگان نیمی‌از مجازات احرار است. حضرت فرمود: بیش از پنجاه ضربه شلاق کیفر ندارد.

نفر پنجم، را حضرت دستور داد آزادش کنند چرا که آن مرد دیوانه بود اینجا بود که عمر به علی 7 عرض کرد: «لا ابقانى الله بعدك يا علي» پس از تو خدا زنده‌ام نگذارد زیرا اگر تو نباشی به لغزش‌های بزرگی دچار خواهم شد.[۲]

۴۰۳ـ یاعلی 7 چاره کار چیست؟

زنـــی حامله زنا کرده بود به فتوای عمر که خلیفه‌ی وقت بود از مســـجد او را بیرون

---

۱. همان مدرک.

۲. *تفسیر قمي*، ج۲، ص۹۶ / *کافي* ج۷، ص۲۵۶.

بردند تا سنگسارش کنند. علی 7 وقتی قضیه را بررسی کرد فرمود: ای عمر درست است که این زن زنا کرده و حد شرعی او رجم است ولی آیا می‌دانی آن طفل که در رحم این زن پنهان اســت گناهی نکرده شما این زن را می‌توانید بکشید ولی جنین معصومش به چه جرمی باید رجم و سنگســار شود عمر با دست پاچگی گفت: یا اباالحسن چاره‌ی کار چیست؟ حضرت فرمود: صبر کنید تا دوران حمل و بارداری او به پایان رسد و بچه بدنیا بیاید و پرســتارش مشخص شــود آن‌وقت مادرش را به سزای کردارش برسانید. آن‌گاه عمــر گفت: آن زن را تا پایان حمل از مجازات معــاف بدارند اتفاقاً آن زن هنگام وضع حمل مُرد وقتی عمر مطلع شد بی‌اختیار گفت: «**لولا علی لهلك عمر!**»[۱]

٤٠٤ ـ میر میدان قضاوت علی 7

روزی پیرمرد ســالخورده‌ای با دختر جوانی ازدواج کرد. آن مرد در شب زفاف مرگش فرا رســید به هنگام سحر جنازه‌اش را از حجله به گورستان بردند ولی پس از چندی آثار حاملگی در عروس یک شــبه آشکار شــد این پیرمرد از زنان دیگرش پسران و دختران بزرگ‌تر داشت فرزندان او مدعی شدند که عروس جوان با کس دیگری هم بستر شده و می‌خواهد فرزند حرامزاده‌ی خود را در میراث ما شریک کند ولی عروس ادعا می‌کرد که این از همان شوهر پیرمرد می‌باشد دوره‌ی حمل به سر آمد و نوزاد پسر بچه بدنیا آمد از این ماجرا سه چهار سال گذشت اما فرزندان آن پیرمرد این بچه را حرامزاده می‌شمردند و میراثش را تقسیم نمی‌کردند این داوری را به عمربن‌خطاب واگذار کردند وقتی عمر از جریان مطلع شد برایش روشن شد این عروس یک شبه زنی بدکاره است و فقط بخاطر ثروت آن مرد این وارث حرامزاده را درســت کرده با خشــم و خشونت دستور داد، زن را سنگسار کنند ولی امام علی 7 فرمود: شتاب نکنید، آیا پدر شما با این زن هم بستر شده یا نه. عرض کردند: بله یا اباالحســن. ولی فقط یک شب آن‌هم یکبار و در همان حال از دنیا رفت. امام علی 7 کودک را خواســت و بعد وادارش کرد با چهار پنج کودک دیگر به همان ســن و سال که در گوشــه‌ای بازی می‌کردند بازی کند. بچه‌ها مشغول بازی شــدند.امام علی 7 مشتی خرما بدست گرفت و چند قدم دورتر از محل بازی، بچه‌ها را صدا کرد ســپس فرمود: هر کدام از شما که زودتر بطرف من بدود از این خرما هم سهم

---

۱. *فرائد السمطین*، ج۱، ص ۳۵۰.

بیشـــتری خواهد داشت بچه‌ها به اشـــتیاق خرما هر کدام به سرعت خود را به علی 7 رســـاندند ولی این بچه‌ی مشکوک وقتی خواست برخیزد دو دستش را بر زمین گذاشت و باسســـتی از جایش برخاســـت و دیرتر از همه به دنبال سایر بچه‌ها خود را به علی 7 رســـاند. علی 7 به عمر و حاضرین فرمود: به علت همین سستی و بدلیل همین ضعف که این کودک دارد از نطفه‌ی آن پیرمرد بوجود آمده اســـت. زیرا بی‌آن‌که بیمار باشد از همســـالان خود عقب مانده است. فرزندان پیرمرد از تهمت خود معذرت خواستند و پسر را به برادری خود گرفتند.[1]

۴۰۵ـ همراز و همراه فاطمه 3

عمار یاســـر نقل می‌کند: روزی حضرت فاطمه 3 خطـــاب به حضرت امیرالمؤمنین علی 7 گفت: علی‌جان نزدیک بیا تا اطلاع دهم شما را از آنچه در گذشته اتفاق افتاده و آنچه در حال وقوع پیوستن است و آنچه در آینده رخ خواهد داد تا روز قیامت و تا، هنگام برپایی رستاخیز و قیامت.[2]

۴۰۶ـ علی 7 روح صبر

هنگامی‌که حضرت علی 7 را کشان‌کشـــان برای بیعت به مســـجد می‌بردند مردی یهودی که آن وضع و حال را دید بی اختیار لب به تهلیل گشود (یعنی: لااله الاالله گفتن) و مســـلمان شد. وقتی سبب مسلمان شدنش را پرسیدند گفت: من این شخص (علی 7 را می‌شناســـم او همان کسی که وقتی در میدان‌های جنگ ظاهر می‌شد دل رزمجویان را ذوب می‌کرد و لرزه بر اندامشان می‌افکند او همان کسی است که قلعه‌های مستحکم خیبر را گشـــود و در آهنین، آن را که بوســـیله چهل مرد باز و بسته می‌شد با یک تکان از جا کند و به زمین انداخت اما حالا در برابر عده‌ای آشـــوبگر سکوت کرده است و این ســـکوت خالی از حکمت نیست. سکوت او برای حفظ دین اوست و اگر این دین حقیقت و باطن نداشـــت او در برابر این اهانت‌ها صبر و تحمل نمی‌کرد. برای همین حق بودن اســـلام بر من ثابت شد و من مسلمان شـــدم ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: علی 7 شجاعی

۱. *تهذیب الاحکام*، ج۶، ص۳۰۶.

۲. *بحارألانوار*، ج۴۳، ص۸.

بود که نام گذشتگان را محو کرد و محلی برای آیندگان باقی نگذاشت در قوت ساعد و نیروی بازو نظیری نداشـــت و یک ضربت او برای قوی ترین شجاعان، مرگ و هلاکت را پیش می‌آورد، چنان‌که هیچ مبارزی از دســـت او جان ســـالم بدر نبرد و هیچ ضربه‌ای با شمشیر خود نزد، که احتیاج به ضربه دوم داشته باشد و در لیلةالهریر (یکی از شبهای جنگ صفین) شـــماره تکبیراتش به ۵۲۳ رسید و معلوم شد که ۵۲۳ نفر از ابطال نامی را در آن شب به جهنّم فرستاده است.[۱]

۴۰۷ـ پناه مردم و مؤمنان

ابن‌بابویـــه از حضرت فاطمه‌زهرا 3 روایـــت کرده که فرمود: در زمان ابوبکر و عمر زلزله شدیدی در مدینه رخ داد به طوری که همه‌ی مردم ترسیدند مردم نزد ابوبکر و عمر رفتند و دیدند آن دو نفر نیز از شـــدت ترس به شتاب به حضور امیرالمؤمنین 7 می‌روند مردم هم به تبعیت از آن‌ها حضور آن حضرت رسیدند.

امیرالمؤمنین 7 از منزل خارج شدند ابوبکر و عمر و مردم در عقب آن حضرت رفتند. آن حضرت بر روی زمین نشســـت. مردم هم اطراف او نشســـتند دیوارهای مدینه مانند گهواره حرکت می‌کرد: اهل مدینه از شـــدت ترس صداهای خـــود را بلند کرده و فریاد می‌زدند یاعلی! به فریاد ما برس. هرگز چنین لرزه‌ای ندیده‌ایم آن حضرت با دســـت به زمین زد و فرمود: ای زمین آرام و قرار بگیر. زمین به اذن خدا ساکت شد و قرار گرفت. مردم از اطاعت زمین نسب به امیرالمؤمنین 7 تعجب کردند آن‌گاه حضرت فرمود: شما تعجب کردید که زمین اطاعت امر مرا نمود. عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین 7 فرمود: من همان کسی هستم که خداوند در قرآن می‌فرماید **«و قال الانسان مالها»** من به زمین می‌گویم بیان کن برای من حوادث و اخباری را که بر روی تو انجام شـــده و به من بگو عمل‌هایی را که مردم در روی تو بجا آورده‌اند، پس از آن حضرت فرمود: اگر این همان زمین لرزه‌هایی بود که خداوند در سوره زلزله می‌فرماید: زمین به من اخبار خود را می‌داد ولی این زلزله آن زلزله نیست.[۲]

---

۱. *نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد*.
۲. *تفسیر برهان*، ج۴، ص۴۹۳.

۴۰۸ـ آسمان علم، آفتاب فکر

یک روز صبح، عمر خلیفه‌ی وقت به مسجد رفت تا نماز صبح خود را ادا کند. وقتی خواســت داخل محراب رود، دید زنی در محراب خوابیده است به غلام خود یرفی گفت: این زن را بیدار کن غلام عمر، دید که جنازه زنی است، برگشت و گفت: در محراب جنازه زنی بی‌سر است، عمر گفت: برو به دنبال ابوطلحه،او امور انتظامی مدینه را اداره می‌کرد ابوطلحه جنازه را از محراب خارج کرد ســپس متوجه شــد جسد زن بی سر، زن نیست بلکه مردی اســت که لباس زنانه بر تن دارد، سر آن مرد را در کنج محراب پیدا کردند. عمر نماز صبح را به جماعت خواند، بعد دســتور داد جنازه آن مرد را دفن کنند. ابوطلحه نیز در بررسی این قتل بسیار تلاش کرد ولی به جایی نرسید. ۹ ماه از این ماجرا گذشت اما روزی در ســپیده دم عمر به مســجد آمد بجای همان جنازه قنداقه کودکی را یافت. عمر به غلامش یرفی دســتور داد برای کودک دایه‌ای بگیرد و حقوقش را از بیت‌المال بپردازد ولی در فکر رفته بود که این چه اتفاقی اســت که در مسجد رسول‌خدا 9 ایجاد شــده او با اصحاب پیامبر 9 در مورد این قضیه مشورت کرد، ولی بجایی نرسید عمر با ناراحتی گفت: اگر ابوالحســن 7 به من کمک کند من از راهنمایی همه بی‌نیاز خواهم شد، در این هنگام علی 7 از راه رسید، عمر خوشحال شد و به پای حضرت برخاست و علی 7 را به آغوش کشید و گفت: بنشین ای شهر علم، ای آسمان علم، ای آفتاب فکر، عمر ماجرا را برای حضرت تعریف کرد و راه چاره را ســؤال کرد. علی 7 دایه کودک را خواســت و دستور داد هفته دیگر روز دوشنبه که عید قربان است آن کودک را می‌آرایی و او را به صحرای پشــت مدینه که گردشــگاه عمومی اســت میبری سعی کن همه تو را ببینند در آن هنگام زنی خواهد رســید و ایــن بچه را نوازش خواهد کرد همان زن را بگیرید و نزد من بیاورید بعد حضرت به عمر فرمود: میان این جنازه و نوزاد حکایتی است دایه کودک این کار را اجرا کرد. زن دســتگیر شد و او را وارد مسجد کردند. عمر مات و مبهوت در کنار علی 7 ایســتاده بود، علی 7 لبخندی زد و فرمود: نترس دخترم حرف بزن. اما احتیاط کن که دروغ نگویی. زن جوان اندکی نشســت آن وقت به شــرح ماجرا پرداخت عرض کرد: یاعلی اسم من جمیله است از طایفه انصارم و تنها دختر عامربن‌سعد خزرجی هستم که در جنگ احد در رکاب رسول‌خدا 9 به شهادت رسید، مادرم در زمان ابوبکر فوت کرد اما چون ثروتمند بودیم در خانه با عفاف و تقوی بســر می‌بردم روزی با

دختران همسن خود مشغول صحبت بودم که پیر زنی آمد و با یک یک ما صحبت کرد و از من سراغ مادرم را گرفت. گفتم: مادرم مرده است او گفت: ای کاش من می‌توانستم مادر تو باشـــم. من از فرط تنهایی استقبال کردم پیر زن را به خانه‌ی خود بردم و برایش غذا آوردم، ولی او اظهار داشت روزه است و مشغول عبادت خداوند شد، تا صبح که پیش من بود نماز خواند بعد صبح رفت و گفت: من دختری دارم که باید به او هم سر بزنم من از او خواهش کـــردم دخترش را نیز به منزل ما بیاورد آن پیر زن با حیله‌گری مرا فریب داد روز دیگـــر پیر زن به ظاهر مؤمن با دختـــرش به منزل ما آمد و دخترش را در منزل ما گذاشـــت و گفت: من به مسجد اعظم می‌روم پیر زن رفت ناگهان در زیر لباس زنانه مردی مســـت ظاهر شـــد او به من تجاوز کرد و چون مست بود، جلوی اتاق خوابش برد من نیز با خنجر خودش او را کشـــتم و جنازه او را در لای چادری پیچیدم و به مســـجد رساندم پس از چندی باردار شدم موقع وضع حمل من شد در گوشه‌ی ناشناسی از شهر مدینه این بچه را بدنیا آوردم و او را همانجا که نعش پدرش را گذاشـــته بودم، گذاشتم، اما چشمم به دنبالش بود عمر، مات و مبهوت مانده بود، علی 7 فرمود: نترس جمیله تو دختر شجاع و شریفی بوده‌ای، چون تو از شرافت و عصمت خود دفاع کردی، تو را قاتل نمی‌شود شمرد. عمر گفت: یاعلی 7 پس خون‌بهای مقتول. علی 7 فرمود: این مقتول خون‌بها ندارد. زیرا خونش را به شـــهوتش فروخته است. عمر خاموش شد و علی 7 به جمیله فرمود: آن پیر زن کجاست. جمیله گفت: یابن عم رسول‌الله به من سه روز مهلت بدهید او را خدمت شـــما می‌آورم هنوز روز دوم به پایان نرســـیده بود که در بیرون شهر مدینه پیر زنی را مردم سنگ‌ســـار می‌کردند این محکوم به رجم، همان پیر زن حیله‌گر نانجیب بود.[۱]

۴۰۹ ـ ابوبکر در قضیه فدک

حضرت صادق 7 فرمود: چون ابوبکر کار خلافت را محکم نمود و از اکثر مهاجرین و انصار بیعت گرفت، کســـی را فرســـتاد تا وکیل و کارگران حضرت فاطمه 3 را از باغ فدک بیرون کند، آن حضرت به نزد ابوبکر آمد و فرمود: به چه ســـبب وکیل مرا از فدک بیرون کـــردی و حال آن‌که پدرم به فرمان خدا آن را به من داده اســـت؟ ابوبکر گفت:

۱. *تهذیب الاحکام*.

از پدرت شـــنیدم که فرمود: پیامبران از خود چیزی بـــه ارث نمی‌گذارند حضرت فرمود: پدرم در زمان حیات خود فدک را به من بخشـــیده بود (یعنی ارث نبوده اســـت) ابوبکر گفت: بـــر آنچه می‌گویی گواه بیاور!! فاطمه 3 امایمن، حســـنین 8 غلام پیامبر بنام ریاح و اســـماءبنت‌عمیس را آورد و امایمن به ابوبکر گفت: من تا حجت بر تو تمام نکنم گواهی نمی‌دهم تو را به خدا سوگند آیا رسول‌خدا 9 در حق من گفته است که امایمن اهل بهشـــت اســـت؟ ابوبکر گفت: بلی. امایمن گفت: من گواهی می‌دهم که حق تعالی به رســـول‌خدا 9 وحی فرســـتاد که حق ذی‌القربی را به او بده و رسول‌اکرم 9 فدک را بـــه امر خدا به فاطمه 3 داد حضرت علی 7 نیز آمـــد و به همین نحو گواهی داد و به روایتی حســـنین 7 نیز شهادت دادند. ابوبکر نامه‌ای درباره فدک نوشته و به فاطمه داد. آن‌گاه عمر پیدا شـــد و گفت: این چه نامه‌ای است؟ ابوبکر گفت: فاطمه 3 دعوی فدک را نمود و امایمن و علی 7 بر او گواهی دادند، لذا من نیز این نامه را نوشتم. عمر نامه را گرفت و پاره کرد و گفت فدک فیء همه مســـلمین است و گذشته از این علی 7 شوهر فاطمه 3 اســـت و به نفع او گواهی دهد، روز دیگر خـــود حضرت امیر 7 در حالی که مهاجریـــن و انصار در نزد ابوبکر جمع بودند در آنجا حضور یافت و فرمود: ای ابابکر چرا وکیل فاطمه 3 را از فدک بیرون کردی؟ در صورتی که در حیات رســـول‌خدا 9 فاطمه مالک و متصرف فدک بود. ابوبکر گفت: فدک فیء همه مســـلمین است اگر فاطمه 3 اقامه شهود کند که رسول‌خدا 9 فدک را به او داده است من هم فدک را به او می‌دهم والا او را در آن حقی نباشد!

علی 7 فرمود: ای ابابکر آیا درباره ما بر خلاف حکم خداوند که در مورد مســـلمین اســـت حکم می‌کنی؟ گفت: نه. حضرت فرمود: بگو ببینم اگر در دست مسلمانی چیزی باشـــد، مالک و متصرف آن است و من بیایم و آن را برای خود ادعا کنم تو از چه کسی طلب بینه (دلیل و مدرک) می‌کنی؟ گفت: از تو. حضرت فرمود: پس چرا در مورد فدک از فاطمه 3 بینه و شـــاهد طلب می‌کنی در حالی که فاطمه 3 مالک فدک بوده است. ابوبکر ســـکوت کرد. عمر گفت: این سخنان را واگذار ما را توانایی احتجاج با تو نیست، اگر گواهان عادلی بیاورید فدک را می‌دهیم و الا تو و فاطمه 3 را در آن حقی نیســـت. علـــی 7 به ابوبکـــر فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: بلی. فرمـــود: مرا خبر ده از گفتار خدای تعالی:

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» در حق ما نازل شده یا دیگران؟ ابوبکر گفت: در حق شما. حضرت فرمود: پس اگر دو نفر نزد تو شهادت دهند که فاطمه 3 کار زشتی مرتکب شده چه می‌کنی؟ گفت: مانند سایر مردم اقامه حد می‌کنم. فرمود: اگر چنین کنی در نزد خدا از کافران محسوب شوی. ابوبکر گفت: چرا؟ علی 7 فرمود: برای آن‌که شهادت خدا را به طهارت فاطمه 3 رد کرده و شهادت مردم را پذیرفته ای همچنآن‌که حکم خدا و رسولش 9 که فدک را به فاطمه 3 داده‌اند و او در حال حیات پدرش آن را تصرف کرده است رد کردی و شهادت یک نفر اعرابی را که بر پاشنه خود بول می‌کند می‌پذیری و فدک را از فاطمه 3 گرفتی... در این موقع صدا و همهمه از میان مردم برخاست و همگی سخنان علی 7 را تأیید کردند در اینجا بود که عمر و ابوبکر توطئه قتل علی 7 در سر نماز را توسط خالدبن‌ولید طراحی کردند.[۱]

۴۱۰ ـ امتحان الهی

هنگامی‌که علی 7 با تنی چند از بنی‌هاشم مشغول شستن و تکفین پیکر مطهر رسول اکرم 9 بودند خبر رسید که جمعی از مهاجرین و انصار در سقیفه‌بنی‌ساعده برای تعیین خلیفه گفتگو می‌کنند و طولی نکشید که خبر دیگری رسید که ابوبکر به سمت خلیفه مسلمین انتخاب گردید در این موقع به نقل شیخ مفید (قدس رحمة) حضرت امیر 7 فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم ـ الم ـ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون؟ «آیا مردم گمان کردند که فقط با گفتن این‌که ایمان آوردیم رها شده و دیگر مورد آزمایش قرار نخواهد گرفت؟»[۲] و مقصود حضرت این بود که عموم مردم جز چند نفر از این آزمایش نتوانستند موفق بیرون آیند.[۳]

۴۱۱ ـ توطئه قتل علی 7

امام علی 7 بعد از غصب فدک در جلسه‌ای ابوبکر و عمر را با دلایل متعدد محکوم نمود بعد از اتمام جلسه بود که ابوبکر، عمر را خواست و گفت: دیدی علی امروز با ما

۱. *بحارألانوار* ج۲۹، ص۱۲۷، باب۱۱.
۲. سوره توبه، آیه ۹۲.
۳. حضرت زهرا، ص۱۳۲.

چه کـــرد؟ اگر در یک مجلس دیگری با ما چنین معارضـــه کند کار ما را بر هم می‌زند اکنـــون نظر تو در این باره چیســـت؟ عمر گفت: به نظر من دســـتور بده تا او را به قتل برسانند! ابوبکر گفت: چه کسی جرأت اینکار را دارد؟ عمر گفت: خالدبن‌ولید! آن‌گاه خالد را طلبیدنـــد و گفتند می‌خواهیم یک امر خطیری را به تو واگذار کنیم خالد گفت: هر چه باشد حاضرم ولو کشتن علی 7 باشد. آن‌ها گفتند: مقصود ما نیز همین است خالد گفت: چه موقع اینکار را انجام دهم؟ ابوبکر گفت: هنگام نماز در مســـجد، پهلوی او بایست و چون من ســـلام نماز را گفتم فوراً برخیز و گردنش را بزن. خالد پذیرفت و خود را آماده نمود. اســـماءبنت‌عمیس که در آن موقع زن ابوبکر بود ســـخن آن‌ها را شنید و فوراً کنیز خود را به خانه علی 7 فرســـتاد و گفت: سلام مرا به علی 7 و فاطمه 3 برسان و این آیه را تلاوت کن «ان الملاء یاتمرون بك لیقتلوك فاخرج انی لك من الناصحین»[1] کنیز اســـماء بـــه خانه علی 7 آمد و آیـــه را تلاوت کرد و آن حضرت فرمود: به اســـماء بگو خداوند نخواهد گذاشت که اراده آن‌ها انجام بگیرد. آن‌گاه آن حضرت موقع نماز به مسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد، خالد نیز که شمشیرش را زیر جامه خود بسته بود آمد و در کنار حضرت قرار گرفت! ابوبکر نماز را شـــروع کرد و چون به تشهد نشست از هیبت علی 7 مرعوب بود و با خود اندیشـــید که خالد چگونه می‌تواند چنین کاری را انجام دهد لذا از شجاعت آن حضرت به ترس و لرزه افتاد و جرأت گفتن سلام نماز را نمی‌کرد لذا تشهد را چند بار تکرار کرد و ســـلام نماز را نمی‌گفت و مردم گمان می‌کردند که در نماز سهو کرده اســـت تا این‌که ابوبکر از تصمیم قبلی خود در حین نماز منصرف شـــد. لذا پیش از آن‌که سلام نماز خود را بگوید گفت: «یا خالد! لا تفعلن ما امرتك به، ای خالد آنچه را که به تو دســـتور داده‌ام انجام مده» و آن‌گاه سلام نماز خود را گفت، علی 7 از خالد پرسید: چه دستوری به تو داده بود؟ خالد گفت: دستور این بود که پس از سلام نماز، گردن تو را بزنم! حضرت امیر 7 فرمود: آیا تو هم چنین کاری را می‌کردی؟ خالد گفت: آری به خدا سوگند اگر پیش از ســـلام آن جمله را نمی‌گفت: من هم تو را می‌کشتم!! علی 7 خالد را از جایش بلند کرد و بر زمین کوبید. عمر گفت: به خدای کعبه، الان خالد را می‌کشـــد و به روایتی دیگر گردن خالد را با دو انگشـــت ســـبابه و وسطی خود چنان فشار داد که

---

۱. قصص، ۲۰. وقتی فرعونیان می‌خواســـتند حضرت موسی 7 را به قتل رسانند مؤمن آل‌فرعون تصمیم آن‌ها را به همین نحو به اطلاع موســـی رسانید یعنی اشراف قوم فرعون برای کشتن تو نقشه می‌کشند بنابراین تو از مصر خارج شو.

خالد نعره زد و رنگش سـیاه شد و جامه‌اش را خراب کرد و دست و پا می‌زد ابوبکر فوراً از عباس‌بن‌عبدالمطلب خواست که شفاعت خالد را بکند. عباس نزد علی 7 رفت و او را به قبر رسـول‌خدا 9 و حسنین 8 و فاطمه 3 قسم داد و پیشانی آن حضرت را بوسید تا حضرت از خالد دست برداشت.[۱] این خالد همان کسی بود که مسلمان معروفی را بنام مالک‌بن‌نویره به شـهادت رساند ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسـد: این‌که بعد از پیامبر خدا 9 علی 7 توانست زنده بماند این خود معجزه الهی است چرا که آنقدر جریان جامعه ملتهب بود که هر لحظه و در هر فرازی احتمال شهادت امام را می‌دادند.

۴۱۲ـ غم عمیق علی 7

شـب دفن زهرای بتول سپری شـد. صبح، شـیخین و دیگران برای تشییع جنازه حضرت زهرا 3 بسـوی منزل علی 7 آمدند ولی مقـداد به آن‌ها گفت: جنازه زهرا 3 دیشب به خاک سپرده شد. عمر رو به ابوبکر نمود و گفت: «لم اقل لك انهم سيفعلون؟ من بـه تو نگفتم که آن‌ها چنین خواهند نمود؟» عباس‌بن‌عبدالمطلب گفت: خود فاطمه 3 چنین وصیت کرده بود که شما دو نفر در نماز او حاضر نشوید! عمر گفت: شما بنی‌هاشم این حسـد قدیمی‌تان را که به ما دارید هیچ‌گاه رها نمی‌کنید... من تصمیم گرفته‌ام که قبر او را بشـکافم و بر او نماز بخوانم این خبر توسـط سلمان به امیرالمؤمنین 7 رسید، آن حضرت در حالی که خشـمگین و چشـمانش سرخ گشته و رگ‌های گردنش برآمده شـده بود از خانه خود خارج شد و لباس زردی که در مواقع جنگ می‌پوشید در بر کرده و ذوالفقار در دسـت گرفت، وارد بقیع شد در این حال به مردمی که در آنجا اجتماع کرده بودند خبر دادند که علی 7 قسم یاد کرده که اگر یک سنگ از این قبرها کنده شود همه را از دم شمشـیر خواهد گذراند عمر با یاران خود نزد آن حضرت آمد و گفت: چه شـده، یا اباالحسـن 7 به خدا سوگند ما قبر فاطمه 3 را نبش می‌کنیم و بر او نماز می‌خوانیم. علی 7 با دسـت خود گریبان عمر را گرفـت و او را از جا بلند نمود و بر زمین کوبید و فرمود: ای پسر زن سیاه برای این‌که مردم از دین بر نگردند از حق خود (خلافت) صرف نظر کردم و اما درباره قبر فاطمه 3 صبر نمی‌کنم سوگند بدان کسی که جانم در دست قدرت اوسـت اگر تو و یارانت بخواهید بدان دسـت بزنید زمین را از خون شما آبیاری

۱. *الاحتجاج*، ج۱، ص ۱۲۷.

می‌کنم. ابوبکر که وضع را خیلی وخیم دید جلو رفته و عرض کرد: یا اباالحسن 7 به حق رسول‌الله 9 و به حق من فوق العرش[1] به حق رسول‌خدا 9 و به حق کسی که در بالای عرش است او را رها کن، ما کاری که تو را خوشایند نباشد انجام نمی‌دهیم. علی 7 دست از او برداشت و مردم نیز متفرق شده و از انجام این کار منصرف شدند.[2]

۴۱۳ـ خطبه‌ای توحیدی

علی 7 هفت روز پس از وفات رسول‌خدا 9 و فراغت از جمع کردن قرآن خطبه عجیبی را انشاء فرمود که در قسمت اول آن این چنین فرموده است:

الحمد لله الذی اعجزالاوهام ان تنال الا وجوده و حجب العقول عن ان تتخیل ذاته فی امتناعها من الشبه و الشکل...

یعنی: خدایی را که ذهن‌ها را از دست یافتن به اصل وجودش بازداشته و خرد ما را محبوب کرده او کسی است که در ذاتش تفاوت نمی‌پذیرد و در کمالش بر پایه عدد تجزیه نمی‌گردد از چیزها جداست، نه بر پایه گونه‌گونی مکان‌ها و در آن‌هاست، نه به گونهِ آمیخته بودن و آن‌ها را می‌داند به وسیله ابزارها...[3]

۴۱۴ – تشییع جنازه

روزی جنازه‌ای را به سوی قبرستان می‌بردند. حضرت علی 7 پشت آن جنازه حرکت می‌کرد اما ابوبکر و عمر جلوی تابوت آن جنازه راه می‌رفتند از آن حضرت پرسیده شد، که یا علی آن دو نفر (ابوبکر و عمر) چرا جلوی جنازه حرکت می‌کنند حضرت فرمود: آن‌ها هم خود می‌دانند که عقب جنازه راه رفتن ثواب بیشتری دارد اما می‌خواهند بدینوسیله در نظر مردم ممتازتر از دیگران جلوه‌گری کنند.[4]

۱. خدا را جای مخصوصی مانندعرش و غیره نیست بلکه او خود خالق همه مکان‌هاست.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۳، ص۲۱۲.
۳. *توحید*، شیخ صدوق، ص۷۳.
۴. *محجة البیضاء*، ج۳.

۴۱۵ ـ والکاظمین الغیظ

قنبـــر غلام امیرالمؤمنین 7 می‌گوید: در خدمت علی‌بن‌ابیطالب 7 نزد عثمان رفتم. عثمان مایل بود که با علی 7 تنها باشـــد پس آن حضرت به من اشـــاره فرمود: که دور شوم. قنبر می‌گوید: من مقداری نه چندان دور از آنان کناری ایستادم. شنیدم که عثمان به درشـــتی و تندی با علی 7 ســـخن می‌گفت: در حالی که علی 7 ســـر بزیر انداخته و چشـــم بر زمین دوخته بود. تا این‌که عثمان رو به علی 7 نمود و گفت: چرا ســـخن نمی‌گویی؟ حضرت فرمود: اگر بگویم، ســـخنی خواهم گفت، برخلاف خواســـته تو و به سود تو چیزی سراغ ندارم...

«مبرّد می‌گوید: تفسیر فرمایش حضرت این است که ای عثمان اگر همانگونه که تو به من پرخاش نمودی ســـخن بگویم مقابله به مثل خواهم کرد و در نتیجه پرخاش من تو را آزرده خواهد ســـاخت پس ترجیح می‌دهم کاری نکنم اگر چه مورد پرخاش تو قرار گرفته‌ام» و این است معنی مظلوم عالمین فافهم!![۱]

۴۱۶ ـ مظلومیت امام علی 7

یکی از دختران علی 7 ام‌کلثوم بود که توســـط عمر از علی 7 خواســـتگاری شد. حضرت علی 7 عذر آورد که او هنوز کوچک است و موقع ازدواجش نرسیده است.[۲] به نقل مرحوم کلینی که از حضرت صادق 7 روایت کرده است عمر پیش عباس‌بن‌عبدالمطلب رفت و گفت: من از برادرزاده‌ات دخترش را خواســـتگاری کردم و او مرا رد نمود به خدا سوگند من هم افتخارات بنی‌هاشم را از بین می‌برم و دو شاهد می‌آورم که او (علی 7) دزدی کرده اســـت و آن‌گاه به اتهام دزدی دســـتش را قطع می‌کنم!! عباس نزد علی 7 رفت و پس از گفتگو، آن حضرت را راضی نمود که کار ام‌کلثوم را به او واگذار کند.[۳]

ام‌کلثوم ابتدا زوجه عمر شد و پس از کشته شدن او زوجه پسر عموی خود عون‌بن‌جعفر و بعد از او نیز زوجه محمّدبن‌جعفر شد.[۴]

---

۱. *معاني الاخبار*، ص۲۳۵.

۲. *بحارالانوار*، ج۴۲، ص۹ / *اعلام الوري*، ج۱، ص۳۹۷ / *الاستغاثة*، ص۱۲۶.

۳. *منتخب التواريخ*، ص۱۱۴/ *كافي*، ج۵، ص۳۴۶.

۴. *طبقات‌الكبري*، ج۸، ص۴۶۳ / *المستدرك علي الصحيحين*، ج۳، ص۱۵۳ / *الخرائج و الجرائج*، ج۲، ص۸۲۵.

۴۱۷ ـ خمس حق ماست

در زمان عمر خمس غنائم شـــوش و جندی شـــاپور (ایران) به مدینه رسید و تحویل عمر شـــد. علی 7 می‌فرماید: من و مسلمانان به همراهی عباس نزد او بودیم عمر به ما گفت: چون خمس به شما زیاد رسیده امروز نیازی به خمس ندارید و لازم است مسلمانان دیگر را که نیازمند هستند غنی کنیم شما حق خود را در این مال (خمس) به ما بدهید تا بعداً آنرا پرداخت کنیم. علی 7 می‌فرماید: من از پاسخ به او خودداری کردم زیرا خمس را به عنوان وام تقاضا کرد و ترسیدم اگر درباره خمس با او صحبت کنم آن‌را انکار کند و همان چیزی را بگوید که درباره حق بزرگتر ما گفت، و آن میراث خلافت پیغمبر بود که دربـــاره آن اصرار کردیم و آن‌را اصلاً انکار کرد، عباس به او گفت: ای عمر! درباره آنچه از آن ما اســـت کوتاهی و چشم پوشی مکن زیرا خداوند این حق را برای ما ثبت کرده... عمر در پاسخ او گفت: شما باید به مسلمان‌ها ارفاق و همراهی و کمک کنید.[1]

۴۱۸ ـ بدرقه ابوذر توسط امام علی 7

آگاهی بخشـــی ابوذر در جامعه موجب شد که عثمان تصمیم بگیرد او را به صحرای سوزان ربذه تبعید کند. هنگام تبعید، عثمان دستور داد اعلام کنند که بدرقه ابوذر ممنوع اســـت و به مروان فرمان داد تا مراقب باشد و با خشونت جلو بدرقه کنندگان او را بگیرد. ولی امام علی 7 به حرف عثمان توجه نکرد و همراه حســـن و حســـین 8 و برادرش عقیل و عمار یاســـر به بدرقه ابوذر رفتند. امام حســـن 7 با ابوذر سخن می‌گفت: مروان فریاد زد: ای حســـن! خاموش باش مگر فرمان خلیفه را نشنیده‌ای که بدرقه کردن ابوذر ممنوع اســـت. امام علی 7 به مروان حمله کرد و بین دو گوش مرکب مروان تازیانه زد و فرمود: دور شـــو خدا تو را به آتش هلاکت بیفکند.[2] مروان نزد عثمان رفت و برخورد خشـــن امام علی 7 را به او گزارش داد سپس هر یک از بدرقه‌کنندگان سخنی به ابوذر گفتند. امام علی 7 به او فرمود «**یا اباذر! انک انما غضبت لله فارج من غضبت له ان القوم خافوک علی دنیاهم و خفتهم علی دینک...**

یعنی: ای ابوذر! تو برای خدا خشـــم کردی پس به او امیدوار باش حامیان عثمان به

---

۱. *مناقب آل‌ابی‌طالب*، نوشته محمّدبن‌شهر آشوب مازندرانی متوفای ۵۸۸ ه.ق. ج۲، ص۲۱۰.
۲. *شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید*، ج۸، ص۲۵۳.

خاطر دنیای خود از تو ترســیدند و تو به خاطر دینت از آن‌ها ترســیدی پس آنچه را که آن‌ها برایش در وحشتند (یعنی دنیا) به خودشان واگذار.»[۱]

امام حســن 7 و امام حسین 7 و... نیز با ســخنانی ابوذر را به سوی تبعیدگاه ربذه بدرقه نمودند.

چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان　　　چو علی که می‌تواند که به سر برد وفا را[۲]

۴۱۹ ـ برتری از آن ماست

عصر خلافت عثمان بود، جمعیتی از مهاجران و انصار که تعدادشان بیشتر از دویست نفر بود در مســجد پیامبر 9 جمع شده بودند و گروه گروه با یکدیگر مناظره می‌کردند. گروهی در شــأن علم و تقوا سخن می‌گفتند و از برتری قریش و سوابق درخشان آن‌ها و گفتاری که رســول‌خدا 9 در فضائل آن‌هــا فرموده بود صحبت به میان می‌آوردند، و هر گروهی افتخارات دودمان خود را بر می‌شمرد. در میان افرادی از مهاجران مانند امام علی 7 سعد وقاص و عبدالرحمن‌عوف، طلحه‌وزبیر، مقداد، هاشم‌بن‌عتبه، عبدالله‌بن‌عمر، امام‌حسن و امام‌حسین 8 ، ابن‌عباس، محمّدبن‌ابی‌بکر، عبدالله‌بن‌جعفر بودند و از انصار نیز تعدادی حضور داشتند. این بحث در بین آن‌ها از بامداد تا ظهر ادامه یافت عثمان در آن وقت در خانه خود به ســر می‌برد این در حالی بود که علی 7 و بســتگانش سکوت کرده بودند. در این هنگام جمعیت متوجه امام علی 7 شدند و عرض کردند، یاعلی! شما چرا ســخن نمی‌گویید؟ در این هنگام امام علی 7 فرمود: هر دو گروه شما، از مهاجران و انصار هر کدام از مقام و شأن خود (برای شایستگی به مقام رهبری) سخن گفتید ولی من از هر دو گروه شما می‌پرسم: خداوند به خاطر چه، این افتخار و برتری را به شما عطا کرد؟ مهاجران و انصار گفتند: به خاطر محمّد 9 و خاندان او به ما امتیاز بخشــید. امام علی 7 فرمود: راســت گفتید آیا نمی‌دانید علت وصول شما به این سعادت دنیا و آخرت تنها به خاطر ما خاندان نبوت بوده اســت؟... ســپس علی 7 پاره‌ای از فضائل خود را بر شمرد و حاضران را قسم داد که آیا چنین است و حاضران اعتراف نمودند که رسول‌خدا 9 در شأن علی 7 آن فضائل را فرموده است از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۳۰.

۲. محمّدحسین شهریار.

که هر کس از شـــما سخن پیامبر 9 را درباره خلافت من شنیده است برخیزد و گواهی دهد در این هنگام افرادی مانند ســـلمان، ابـــوذر، مقداد، عمار، زیدبن‌ارقم و براءبن‌عازب برخاســـتند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که ســـخن پیامبر 9 را به خاطر سپرده‌ایم که رســـول‌خدا 9 فرمود: خداوند به من فرمان داده تا امام شما و جانشین خودم و وصی و عهده‌دار کارهای من بعـــد از خودم را که خداوند اطاعت از او را بر مؤمنان واجب نموده را نصب کنم... ای مردم امام و مولا و راهنمای شـــما بعد از من برادرم علی 7 اســـت.[۱]

۴۲۰ـ سزای کتمان حق

جابربن‌عبدالله انصاری می‌گوید: امام علی 7 برای ما (که جمعیت بســـیاری بودیم) سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: در پیشاپیش شما چهار نفر از اصحاب محمّد 9 در اینجا هستند که عبارتند از: ۱) انس‌بن مالک، ۲) براءبن عازب انصاری، ۳) اشـــعث‌بن‌قیس، ۴)خالدبن‌یزیدبجلّی. ســـپس حضرت رو به یک یک این چهار نفر کرد، نخســـت از انس‌بن‌مالک پرسید، ای انس مگر تو نشـــنیده‌ای که رسول‌خدا 9 در حق مـــن فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه (کســـی که من مولا و رهبر او هســـتم بداند که علی 7 مولا و رهبر او اســـت) او اظهار کرد که این روایت را فراموش کرده اســـت آن‌گاه امام فرمود: چرا گواهی به رهبری من نمی‌دهی. حضرت او را نفرین کرد و گفت: خداوند تو را به بیماری برص (پیســـی) مبتلا کند. سپس به اشعث رو کرد، و فرمود: ای اشعث! مگر نشنیده‌ای که پیامبر 9 در حق من چنین گفت؟ اما تو ای خالدبن‌یزید مگر تو نیز چنین نشنیده‌ای و تو ای براءبن‌عازب تو نیز چنین فرمایشی از رسول‌خدا 9 مگر نشنیده‌ای آن‌ها از ادای شهادت حق استنکاف کرده و حضرت هر یک از آن‌ها را نفرین کرد.

جابربن عبدالله انصاری می‌گوید: سوگند به خدا بعد از مدتی من انس‌بن‌مالک را دیدم که بیماری برص گرفته بطوری که عمامه‌اش نمی‌تواند لکه‌های سفید این بیماری را از سر و رویش بپوشاند و اشعث نیز طبق نفرین حضرت از هر دو چشم کور شد و می‌گفت: ســـپاس خداوند را زیرا که نفرین علی 7 در مورد کوری دو چشـــم من در دنیا بود و مرا به عذاب آخرت نفرین نکرد که در این صورت برای همیشـــه در آخرت عذاب می‌شدم.

۱. *الغدیر*، ج۱، ص۱۶۳ تا ۱۶۶.

خالدبن‌یزید را نیز دیدم که در منزلش مُرد، خانواده‌اش خواستند او را در منزل دفن کنند قبیله کنده با خبر شـــد و هجوم آوردند و او را به رســـم جاهلیت کنار در خانه دفن کردند و به مرگ جاهلیت دفن شد و اما براءبن‌عازب، معاویه او را حاکم یمن کرد و او در یمن از دنیا رفت همان‌جایی که از آنجا هجرت کرده بود آن هم در حالی که حاکم و نماینده فرد ظالمی چون معاویه بود.[۱]

۴۲۱ـ نفوذ کلام امام علی 7

ابوبکر به همراهی عمر برای عیـــادت دختر پیغمبر به خانه فاطمه 3 رفتند ولی آن حضرت به آن‌ها اجازه ورود نداد. ابوبکر سوگند یاد کرد که تا رضایت حضرت زهرا 3 را جلب نکند زیر سایه و سقفی نرود از این رو شب را در بقیع بیتوته نمود. عمر نزد علی 7 آمد و عرض کرد: یاعلی 7 ابوبکر پیرمردی رقیق‌القلب اســـت و یار غار رســـول‌خدا 9 است، ما چند بار برای عیادت فاطمه 3 آمده‌ایم اما به ما اجازه ورود نداده است شما در این امر وســـاطت کنید و برای ما از او اجازه عیادت بگیرید. امام علی 7 نزد فاطمه 3 آمد و مقصود آن‌ها را بیان کرد ولی زهرا 3 نپذیرفت و ســـوگند یاد کرد که من با آن‌ها طرف صحبت نخواهم شد تا پدرم را ملاقات کنم و از ظلم و تعدی آن‌ها به پدرم شکایت نمایم. حضرت امیر 7 فرمود: آن‌ها مرا واســـطه قرار داده‌اند و من هم به عهده گرفته‌ام کـــه از تو برای آن‌ها اجازه عیادت بگیرم. حضرت‌زهرا 3 گفت: حال که چنین اســـت، خانه، خانه تست و زن هم باید از شوهر اطاعت کند البته من در هیچ امری با تو مخالفت نمی‌کنـــم. امام علی 7 بیرون آمد و بـــه آن‌ها اجازه ورود داد پس از ملاقات آن دو نفر، حضرت فاطمه از آن‌ها اقرار گرفت که شنیده‌اند که رسول‌خدا 9 فرمود: **فاطمه 3 بضعة منی و انا منها من اذاها فقد اذانی...**

یعنی: فاطمه 3 پاره‌تن من اســـت و من هم از او هســـتم هر کس او را بیازارد مرا آزرده است...

آن‌هـــا به این مطلب اقرار کردند آن‌گاه حضرت فرمود: پروردگارا تو شـــاهد باش که این دو نفر مـــرا آزار داده‌اند... ابوبکر صدای خود را به واویلا بلند کرد و گفت: ای کاش مـــادرم مرا نزائیده بود... آن‌گاه حضرت فاطمـــه 3 فرمود: به خدا من در هر نمازی که

۱. *منهاج البراعه*، ج۱۲، ص ۲۱۶.

می‌خوانم به تو لعن و نفرین می‌کنم... آن‌گاه هر دو بدون کسب رضایت حضرت از خانه امام 7 خارج شدند.[۱]

۴۲۲ ـ چشم خدا دیده و دست خدا زده!

روزی امام علی 7 در اطراف کعبه مشغول طواف بود در این هنگام مردی در حال طواف به زن نامحرمی نگاه کرد. امام علی 7 چشم چرانی این مرد را دید. لذا بعد از طواف آن مرد را به حضور خود طلبید و به عنوان تأدیب چند سیلی به صورت او زد. آن مرد در حالی که صورتش را با دستش گرفته بود با آه و ناله به عنوان شکایت نزد عمربن‌خطاب رفت و چنین شکایت کرد: ای امیر مسلمانان! علی 7 به صورتم زده باید قصاص شود چرا مرا زده است... عمر، علی 7 را خواست و سؤال کرد، یا اباالحسن 7 به این مرد سیلی زده‌ای؟ حضرت فرمود: در طواف دیدم این شخص چشم چرانی می کند و به زن نامحرم نگاه می‌کند. عمر به آن مرد گفت: **(قد رأی عین الله و ضرب یدالله** یعنی: چشم خدا دیده و دست خدا زده است) و با این تعبیر چشم چران را محکوم کرد.. ..و در نقلی دیگر آمده است که در زمانی که عمر قصد تقسیم بیت‌المال را با امام حسن 7 و امام حسین 7 کرد پسرش به او گفت: آن دو را بر من مقدم داشتی؟ عمر گفت: ساکت شو بی‌مادر سوگند به خدا پدر آن دو از پدر تو بهتر و مادرشان بهتر از مادر تو بود.[۲]

۴۲۳ ـ امیر مؤمنان واقعی

سلیم‌بن‌قیس می‌گوید: ابوذر در عصر خلافت عمر بیمار شد به عیادتش رفتم و امام‌علی 7 را در آنجا دیدم همه کنار بستر ابوذر بودیم که ناآگاه دیدیم عمربن‌خطاب برای عیادت ابوذر آمد. ابوذر وصیت خود را به علی 7 کرد و آن حضرت را وصی خود قرار داد پس از آن‌که عمر رفت یکی از بستگان ابوذر به او گفت: چرا به رئیس مؤمنان عمر وصیت نکردی؟ ابوذر گفت: من به آن کسی که در حقیقت امیرمؤمنان است و رسول‌خدا 9 به ما که هشتادنفر عرب و چهل نفر عجم بودیم امر کرد که به علی 7 به عنوان امیرمؤمنان سلام کنیم و ما بر آن حضرت به این عنوان سلام کردیم...، وصیت

۱. *علل الشرایع صدوق*، ج۱ / *بحارألانوار*، ج۴۳، ص۱۹۸.
۲. *المسترشد*، ص ۲۸۴.

کردم، سلیم می‌گوید: به امام علی 7 و سلمان و مقداد که در آنجا بودند عرض کردم: آیا این موضوع را که ابوذر گفت: (دستور پیامبر 9 مبنی بر سلام کردن به علی 7 با عنوان امیرمؤمنان) را تصدیق می‌کنید؟ هر سه نفر گفتند: خدا را شاهد می‌گیریم که ابوذر راست می‌گوید سپس از این چهار نفر خواستم که نام آن هشتاد نفر را ذکر کنند: سلمان نام فرد فرد آن هشـــتاد نفر را گفت و امام علی 7 و ابوذر و مقداد قول سلمان را تصدیق کردند (از جمله این ۸۰ نفر: ابوبکر، عمر، ابوعبیده، معاذ، طلحه، عثمان، سعدبن‌ابی‌وقاص، زبیر، عمار یاسر... بودند)[1]

۴۲۴ ـ امام تنها ماند

به نقل ابوبصیر امام باقر 7 فرمود: بعد از رحلت رســـول‌خدا 9 جمعی از مهاجران و انصار و غیر آن‌ها به حضور علی 7 آمده و گفتند: یاعلی! ســـوگند به خدا تو امیرمؤمنان هستی، ســـوگند به خدا تو از همه مقدم‌تر و شایســـته‌تر نزد پیامبر 9 می‌باشی (ابوبکر غصب خلافت کرده اســـت) دستت را بده تا با تو بیعت کنیم بیعت جان نثاری، که تا حد مرگ به پای این بیعت ایستادگی کنیم. علی 7 به آن‌ها فرمود: اگر در ادعای خود صادق هستید فردا با سرهای تراشیده نزد من بیائید. فردا که شد خود علی 7 سرش را تراشید و تنها ســـلمان و ابوذر و مقداد با سر تراشـــیده آمدند و به قول بعضی عمار و ابوسنان و ابو عمرو با ســـر تراشیده آمدند (جمعاً ۷ نفر) سپس آن‌ها متفرق شدند. علی 7 بار دیگر اعلام کرد باز جزهمین افراد یاد شـــده کسی سرش را نتراشید لذا علی 7 تکلیف خود را در سکوت کردن دید.[2]

۴۲۵ ـ حیله گر درمانده

در زمان خلافت عمر دو نفر حیله‌گر نقشه کشیدند تا با نیرنگ مال زنی را از چنگش در آورنـــد آن‌هـــا با هم مالی را نزد آن زن بردند و گفتند: این مال نزد تو به عنوان امانت باشد هر گاه هر دو نفر ما با هم آمدیم این امانت را به ما می‌دهی و اگر تنها آمدیم این مـــال را به هیچکدام از ما نمی‌دهی. زن قبول کرد پس از چندی یکی از آن دو مرد نزد

---

۱. *اسرار آل محمّد*، ص۱۶۴.

۲. *مناقب ابن شهر آشوب*، ج۳، ص۱۹۴.

زن آمد و گفت: مال امانتی ما را بده. زن گفت: نمی‌دهم مگر این‌که رفیق تو نیز حاضر شـــود. مرد به زن گفت: شرط ما حضور هر دوی ما بوده لیکن رفیق من مرده است. زن گـــول خورد و امانت را به یکی از آن‌ها تحویل داد بعد از چند روز مرد دوم برای مطالبه امانت آمد زن جریان را برایش توضیح داد که رفیقش مال او را گرفته اســـت. مرد دوم گفت: تو شرط ما را نقض کردی و ضامن هستی باید جبران کنی.

قضیه را نزد عمر آوردند. عمر به زن گفت: تو ضامن هستی و باید به هر نحو که شده مال این مرد را جبران کنی زن گفت: ای عمر، علی 7 را در میان ما حاکم قرار بده تا او داوری کند. عمر پیشـــنهاد زن را پذیرفت. علی 7 آمد و به مرد دوم فرمود: تو با رفیقت شـــرط کردی با هم بیایید امانت را بگیرید برو رفیقـــت را پیدا کن و با هم بیایید تا من امانت را به شما دو نفر بدهم مرد دوم رفت و به ناچار دیگر نیامد. سپس علی 7 فرمود: این دو مرد با هم این نقشه را طرح کرده بودند که اموال این زن را ببرند.[1]

۴۲۶- حد شراب خوار

شـــخصی به نام قدامه‌بن‌مظعون شـــراب خورد عمر خواست او را حد شرعی (در این مورد هشتاد تازیانه) بزند، قدامه گفت: زدن حد بر من واجب نیست زیرا خداوند می‌فرماید: «بـــر آن‌که ایمان آورده و کردار نیکو کرده‌انـــد، در چیزهایی که می‌خوردند تا آن‌گاه که تقوی و عمل صالح داشته باشند باکی نیست»[2] عمر او را حد نزد. خبر به حضرت علی 7 رســـید، آن حضرت نزد عمر آمد و بازخواست فرمود که چرا قانون خداوند را اجرا نکردی عمر همان آیه را خواند، امام فرمود: قدامه مشمول این آیه نیست زیرا آن‌ها که ایمان به خدا آورده‌اند و کار نیکو انجام می‌دهند، حرام خدا را حلال نمی‌کنند، قدامه را بازگردان و از او توبه بخواه، اگر توبه کرد بر او حد خدا را جاری کن و گرنه باید به قتل برسد زیرا انکار حرمت شـــرابخواری از اسلام خارج شده است. قدامه ماجرا را شنید و آمد توبه کرد و از گناه دست کشید. اما عمر نمی‌دانست حد او چقدر است، سپس از امام 7 پرسید. آن حضرت فرمود: هشتاد تازیانه.[3]

---

۱. *ناسخ التواریخ*، ج۵، ص۱۵. / *من لایحضره الفقیه*، ج۳، ص ۱۹.
۲. سوره مائده، آیه ۹۳.
۳. *ارشاد مفید*، ص۹۷ / *تفسیر عیاشي*، ج ا، ص۳۴۱.

۴۲۷ـ پناه و امان امت

وقتی که پیامبر اسلام 9 از دنیا رفت علی‌بن‌ابیطالب 7 زیاد نام پیامبر 9 را می‌برد و می‌فرمود: مســـلمانان شما دو امان و پناه داشتید یکی از آنان رفت و دیگری برجاست، امان اول محمّد 9 بود و امان دوم شـــما اســـتغفار اســـت که تا توبه کنید خدا نیز قبول می‌کند.

اگر رسول خدا از دنیا رفته است استغفار را رها نکنید.

و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون[1] یعنی: خدا تا تو (ای پیامبر رحمت) در میان آن‌ها (امت) هستی آنان را عذاب نخواهد کرد و نیز مادامی که به درگاه خدا توبه و استغفار کنند باز خدا آن‌ها را عذاب نکنند.[2]

۴۲۸ـ برادر رسول خدا 9 تصمیم گرفت

در زمان عمر ســـپاه اسلام، ایران را فتح کرده و با فرار، و سپس کشته شدن یزدجرد ســـوم حکومت ساسانیان منقرض شد. سپاهیان اســـلام وقتی به مدینه رسیدند گروهی ایرانی از زن و مرد را که اسیر کرده بودند همراه خود به مدینه آورند. عمر تصمیم گرفت که زنان اسیر را به عنوان برده به فروش برساند و مردان آن‌ها را برده و غلام مردم عرب قـــرار دهد. علی 7 در آنجا حاضر بود فرمود: پیامبر 9 فرموده: بزرگان قوم را هر چند با شـــما مخالفت کنند احترام کنید و گرامی بدارید و این مردم فارس (ایرانی) افراد آگاه و بزرگواری هســـتند که اســـلام را با میل پذیرفتند و تسلیم شدند من به مقدار حق خود و بنی‌هاشم آن‌ها را آزاد کردم. مهاجران و انصار به آن حضرت گفتند: ما نیز حق خود را به شما ای برادر رسول‌خدا 9 بخشیدیم. امام علی 7 عرض کرد: خداوندا گواه باش این‌ها حق خود را بر من بخشیدند و من هم به اندازه حق آن‌ها پذیرفتم و اسیران را آزاد نمودم.

عمر گفت: علی‌بن‌ابیطالب 7 از ما ســـبقت گرفت و عزم مرا در مورد عجم‌ها نقض کرد آخرالامر حکم علی 7 اجرا شـــد در این میان جمعی از دختران و بســـتگان شاهان ایرانـــی کـــه آزاد بودند اظهار تمایل کردند که ازدواج کننـــد. علی 7 فرمود: آن‌ها را در انتخاب همســـر آزاد بگذارید در مورد شـــهربانو دختر یزدجرد سوم، آخرین شاه ساسانی

۱. سوره انفال، آیه ۳۳.
۲. *بحارالانوار*، ج۵۲، ص۹۳.

خواســتگاران متعددی وجود داشــت. لیکن او با شرمساری پاســخ منفی داد به او گفته شــد ای خانمی‌که در میان خاندانت بزرگ بودی در میان این خواســتگاران کدام را بر می‌گزینی؟ آیا می‌خواهی شــوهر کنی؟ او ســکوت کرد. علی 7 فرمود: راضی شد. (و سکوتش حاکی از رضایت در اصل ازدواج است) اینک، باید انتخاب یکی از خواستگاران را به عنوان شــوهر؛ با زبان اقرار کند. شهربانو گفت: من در میان خواستگاران هرگز نور پر فروغ و شهاب درخشنده یعنی حسین 7 را با دیگران هم سطح قرار نمی‌دهم. علی 7 فرمود: چه کســی را ولی (وکیل) خود قرار می‌دهی؟ شهربانو گفت: شما را، امام علی 7 خذیفه‌بن‌یمــان را مأمور کرد که عقد ازدواج او را با حســین 7 منقعد نماید حذیفه این مأموریت را انجام داد. امام ســجاد 7 از این بانو متولد شــد و گویند آن هنگام که بیش از چند روز از تولد امام سجاد 7 نمی‌گذشت شهربانو از دنیا رفت و طبق نقل دیگر امام علی 7 خواهر شهربانو را به همسری محمّدبن‌ابی‌بکر در آورد و قاسم‌بن‌محمّد از آن بانو متولد شــد. بنابراین قاسم و امام سجاد 7 پسر خاله هم هستند و دختر قاسم که ام‌فروه نام داشت همسر امام باقر 7 شد و امام صادق 7 از او متولد شد.[1]

۴۲۹ـ راهنمائی‌های جنگی امام علی 7

روزی عمربن‌خطاب با حضرت‌علی 7 مشــورت کرد که ارتشــی به قادسیه و ایران فرســتاده‌ام ولی سران لشگرم به توسط خبرگزاری خود به من اطلاع داده‌اند که پیروزی ما در این جنگ منوط به آمدن خلیفه در میدان جنگ اســت. مشــاورین من نیز پس از صحبت‌های مکرر نتیجه را چنین اعلام کرده‌اند که خود در جبهه حاضر شوم تا به شکوه و ابهت لشــکر اضافه شود و فتح و پیروزی زودتر انجام گیرد. آن‌گاه عمر رو به حضرت امیر 7 کرد و گفت: شــما نظرتان را بفرمائید. حضرت فرمود: صلاح نیســت خودت به جبهه جنگ بروی بلکه ارتشی دیگر با تاکتیک‌های جنگی گسیل‌دار آن‌گاه حضرت دلیل و راهنمایی‌های لازم را فرمودند. چون لشــکر اســلام پیروز شد همگی اقرار و اعتراف کردند به برتری نظریه آن حضرت بر همه مشاورین خلیفه.

ابن‌ابی‌الحدید در ذیل این روایت می‌نویســد: حضرت علی 7 در آن جلسهٔ مشورتیِ عمر خیانت نکرد و ِالا اگر عمر به جبهه می‌رفت کشــته و یا مجروح می‌شد زیرا در آن

۱. *مناقب ابن شهر آشوب*، ج۴، ص۴۸.

مقطع چندین مرتبه لشـــکر اسلام شکست خورده بود. یا در جلسه‌ای دیگر عمر شورایی تشـــکیل داده بود آن‌گاه به اعضای جلسه گفت ارتش اسلام به نزدیکی شهر مدائن که پایتخت ایران اســـت رسیده است و فرمانده‌هانم به من نوشته‌اند که خلیفه خودت هم به جبهه بیا آن‌گاه گفت: حالا من بروم یا آن‌که فرمان دهم ارتش عقب‌نشینی کند یا دستور دهم حمله نمایند در آن جلســـه حضار نظرات مختلفـــی دادند تا این‌که حضرت امیر 7 فرمود: هیچ کدام از این رأی‌ها به صلاح تو و آنان نیســـت، بلکه من دستوراتی می‌دهم با آن فرامین عمل کن تا پیروزی حاصل شـــود آنگه حضرت فرامینی را دادند آن‌ها هم اجرا و اطاعت کردند و سپس پیروز شدند در فتح بیت‌المقدس وقتی که ارتش مسلمانان، شهر شام را فتح کرد قصد فتح بیت‌المقدس را داشتند لذا نامه‌ای به عمربن‌خطاب نوشته و مشورت نمودند که آنجا را فتح نمایند؟ عمر مشاورین خود را جمع کرد و با آنان راجع به آن مشورت کرد. تمامی‌مشـــاورین عمر گفتند صلاح نیست وارد بیت‌المقدس شویم. حضرت امیر 7 مخالفت کرده و عمر نظر حضرت را به آنان نوشت و آن‌ها پس از جنگ فراوان و اجرای فرامین امام علی 7 بیت‌المقدس را فتح کردند.[1]

۴۳۰ ـ امانت داری حجرالاسود

حلبی از امـــام باقر و امام صادق 7 روایت می‌کند: اولین ســـالی که عمربن‌خطاب در عهـــد خلافتش حـــج می‌کرد مهاجرین و انصار و علی 7 به همراه حســـنین 8 و عبدالله‌بن‌جعفر حج می‌نمودند. موقع احرام عبدالله لباس احرامی را که با قرمز، رنگ شده بود پوشـــید و در حالی که لبیک می‌گفت در کنار حضرت علی 7 حرکت می‌کرد عمر از پشت سر گفت این چه بدعتی است که در حرم روا داشته‌ای؟

حضرت علی 7 رو به او کرده فرمود: کسی نمی‌تواند سنت پیامبر 9 را به ما بیاموزد. عمر گفت: راست گفتی یا اباالحسن 7 به خدا نمی‌دانستم شمایید.

راوی می‌گوید این یک واقعه کوچکی بود که در آن ســـفر رخ داد سپس داخل مکّه شـــدند و طواف خانه نمودند عمر حجرالاسود را دســـت می‌زد و می‌گفت: به خدا قسم می‌دانم تو ســـنگی بیش نیســـتی که نه سودی می‌رســـانی و نه زیانی اگر این نبود که

۱. *ناسخ التواریخ / شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید*، ج۸، ص۲۹۹.

پیامبر 9 تو را دست زد به تو دست نمی‌زدم. علی 7 فرمود: خاموش باش. رسول‌الله 9 بی‌جهت به این سنگ دست نزد اگر قرآن خوانده بودی و آنچه از تأویلش را که همه جز تو؛ آن را می‌دانند می‌دانستی و هر آینه می‌فهمیدی که هم زیان می‌زند و هم سود می‌رساند و او چشم و لب و زبان گویا و رسا دارد و گواهی می‌دهد وفاداری کسی را که وفا کرده. عمر گفت: آیه مربوطه را به من نشان بده؟ امام علی 7 فرمود: خداوند فرموده **«واذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهور هم ذریتهم واشهد هم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی...** یعنی: هنگامی‌که خدای تو از پشت آدم فرزندان و ذریه آن‌ها را برگرفت و آن‌ها را برخود گواه ساخت، فرمود که من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری ما به خداوندی تو گواهی می‌دهیم» سپس موقعی که اقرار کردند بنی آدم به اطاعت و به این که او پروردگار و آن‌ها بندگان او هستند از آن‌ها برای حج بیت‌الله‌الحرام پیمان گرفت پس صفحه نازکی لطیف‌تر از آب آفرید و به قلم فرمان داد که بنویس وفاداری خلقم را به خان‌هام قلم هم وفاداری بنی‌آدم را در آن صفحه نوشت پس به حجرالاسود گفته شد دهانت را باز کن آن صفحه را در دهانش فرو کرد و به حجر فرمود نگهدار و گواهی بده برای بندگانم وفاداری را، حجر هم مطیعانه فرود آمد. ای عمر مگر نه موقعی که حجر را دست می‌زنی می‌گویی امانتم را ادا و به پیمانم وفا کردم تا گواهی به وفاداری من بدهی. عمر گفت به خدا آری. پس علی 7 فرمود ایمان بیاور به آنچه گفتم.[1]

۴۳۱ ـ سیاست نامشروع

بعد از ماجرای سقیفه و حوادث سیاسی بعد از رحلت پیامبر اسلام 9 و خانه‌نشینی حضرت امیر 7 ابوسفیان پدر معاویه از حکومت ابوبکر و عمر دل‌خوشی نداشت با جمعی به حضور امام علی 7 رسید تا با آن حضرت بیعت نماید و در ضمن گفتاری عرض کرد تا اگر اجازه‌دهی با سپاهی فراوان پیاده و سواره از تو حمایت می‌کنم امام علی 7 که به سابقه سوء طینت ناپاک ابوسفیان فرصت طلب آگاهی داشت گول سخنان او را نخورد و در پاسخ او سخنانی فرمود: «ای مردم امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات (علم و ایمان و وحدت) درهم بشکنید از راه اختلاف و پراکندگی کنار آیید و تاج بلند پروازی و برتری

۱. *بحارألانوار*، ج ۸، ص۲۹۸ / *والمستدرك‌علي‌الصحيحين*، ج۱، ص۶۲۸ / *علل‌الشرایع‌صدوق*، ص۴۲۶.

جویی را از سر بنهید»[۱]

۴۳۲ ـ فعالیت‌های کشاورزی

هنگامی‌که پس از رحلت رسول‌خدا 9 حضرت علی 7 را از حکومت بر کنار نمودند و فـدک را که یک منبع مهـم اقتصادی از برای خاندان پیامبر 9 بود از دسـت آن‌ها گرفتند، امام علی 7 برای تأمین معاش شیعیان و خاندان رسالت و مستمندان به فعالیت کشـاورزی پرداخت و به احداث قنات‌ها و چشـمه سارها و باغ‌ها و نخلستان‌ها پرداخت برای نمونه امام صادق 7 فرمود: **كان اميرالمؤمنين صلوات الله عليه يضرب بالمر و يستخرج الارضين... و ان اميرالمؤمنين اعتق الف مملوك من ماله وكد يده،** امیرمؤمنان علی 7 در زمین بیل می‌زد و مواهب زمین را (بر اثر کشـاورزی) خارج می‌نمود و همانا امیرالمؤمنین 7 هزار برده را از مال شخصی خود و از محصول دسترنج خود خرید و آزاد کرد.[۲]

۴۳۳ـ کاتب مصحف فاطمه‌الزهراء 3

امام صادق 7 فرمود: حضرت زهرا 3 پس از رحلت رسـول‌خدا 9 بسیار محزون و غمگین شـد خداوند در آن ایام (۷۵ یا ۹۵ روز بعد از رحلت رسول‌خدا 9) فرشته‌ای نزد فاطمه 3 فرسـتاد تا او را دلداری دهد. فاطمه 3 ماجرای سخن گفتن خود را با فرشته الهی به شوهر خود حضرت علی 7 گفت، علی 7 فرمود: وقتی که آمدن فرشته را احساس کـردی به من بگو، فاطمه 3 آمدن فرشـته را به حضرت علی 7 خبر داد و فاطمه 3 آنچه را از فرشـته می‌شـنید، به علی 7 خبر می‌داد و علی 7 آن را می‌نوشت تا این‌که آن گفتار به صورت مجموعه‌ای به نام مصحف در آمده سپس امام صادق 7 می‌فرماید:

«امانه ليس فيه شيى من الحلال و الحرام و لكن فيه علم ما يكون.

بدانید که در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیسـت بلکه در آن علم به حوادث آینده است.»[۳]

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۵.
۲. *فروع كافي*، ج۵، ص۷۴.
۳. *اصول كافي*، ج۱، ص۲۴۰.

۴۳۴. حامیان خلافت علی 7

زیدبن‌وهب می‌گوید: آنان‌که با ابوبکر به عنوان خلیفه مخالفت کردند از مهاجرین و انصار فقط ۱۲ مرد بودند، از مهاجرین مقداد و عمار یاسر و ابوذرغفاری و سلمان‌فارسی و عبدالله‌بن‌مسعود و... و از انصار خزیمه‌بن‌ثابت، ذوالشهادتین و سهل‌بن‌حنیف و ابوایوب انصاری و دیگران بودند همین که ابوبکر در مسجد به منبر رفت آن‌ها با یکدیگر مشورت کردند بعضی از آن ۱۲ نفر پیشنهاد کردند که ابوبکر را از منبر رسول‌خدا 9 پایین بیاوریم. دیگران گفتند: چنین کاری جز به زحمت انداختن خویشتن نیست و خدای متعال می‌فرماید خود را با دست خود به هلاکت نیندازید بهتر این است که همگی نزد علی 7 برویم و در این باره با او مشورت کنیم همه آن‌ها خدمت علی 7 آمدند و عرض کردند یا امیرالمؤمنین 7 ...حقی را که سزاوارتر به آن بودی رها کردی ما تصمیم داشتیم که نزد این مرد (ابوبکر) برویم و او را از منبر رسول‌خدا 9 پایین کشیم... ولی خواستیم بدون مشورت با شما او را از منبر پایین نکشیم.

علی 7 فرمود: اگر این کار را کرده بودید چاره‌ای جز جنگ با آنان نداشتید...این مردمی‌که گفتار پیغمبر خدا 9 را رها کرده و بر پروردگار خود دروغ بسته‌اند همگی در اطراف او هستند و من در این باره با افراد خاندان خود مشورت کردم چاره به جز سکوت ندیدم زیرا می‌دانید که سینه‌های این مردم از کینه و بغض خدای عَزَّوَجَلَّ و خاندان پیغمبرش 9 آکنده است... بخدا اگر اینکار را کرده بودید شمشیرهای خود را از نیام می‌کشیدند و آماده جنگ و کشتار بودند همچنان‌که با من همین کار را کردند و به زور بر من چیره شدند و گریبان مرا گرفته و کشیدند و به من گفتند بیعت کن و گرنه تو را خواهیم کشت... ولی شماها به نزد این مرد (ابوبکر) بروید و آنچه را که خود از پیغمبر 9 شنیده‌اید به او بگویید تا شبهه‌ای در کار او نماند و در این کار حجت را بر او تمام تر کنید...

راوی می‌گوید: آن‌ها از خدمت امیرالمؤمنین 7 مرخص شدند و روز جمعه همگی در اطراف منبر پیامبر 9 نشستند... آن‌گاه نخستین کسی که برخاست و سخن گفت خالدبن‌سعیدبن‌عاص بود او از علی 7 دفاع کرد و حدیثی از پیامبر 9 را یادآور وی کرد عمربن‌خطاب به خالد گفت: ساکت باش ای خالد که تو نه صلاحیت صالح اندیشی داری و نه سخنت را کسی خوش دارد. سپس ابوذر به پا خواست و بعد سلمان فارسی و بعد

مقداد و سپس بریده اسلمی و بعد از آن عبدالله‌بن‌مسعود و بعد از آن عمار یاسر و بعد خزیمة‌بن‌ثابت ذوالشهادتین و بعد سهل‌بن‌حنیف و ابوایوب انصاری... به پا خاستند و یک به یک دلایل و احادیثی را از پیامبر 9 بیان کردند... ابوبکر بعد از این صحبت سه روز در خانه خود نشست و روز سوم عمر، طلحه، زبیر، عثمان و سعدبن‌ابی‌وقاص و... هر یک با ده نفر از فامیل خود با شمشیرهای برهنه نزد ابوبکر آمدند و او را از خانه‌اش بیرون کشیدند و برفراز منبرش کردند.[۱]

۴۳۵ـ خانه‌ام را آتش زده اند؟!!

مروان‌بن‌عثمان می‌گوید: چون مردم با ابوبکر بیعت کردند. علی 7 و زبیر و مقداد داخل منزل حضرت فاطمه 3 شدند و از بیرون آمدن خودداری نمودند عمربن‌خطاب فریاد زد، که خانه را به روی آنان آتش بزنید در این هنگام زبیر شمشیر بدست بیرون آمد. ابوبکر گفت: این سگ را بگیرید مهاجمان به او حمله کردند، پای زبیر لغزید و به زمین خورد و شمشیر از دستش افتاد. ابوبکر گفت: شمشیر او را به سنگ بزنید و آن‌را به سنگ زدند تا شکست. علی‌بن‌ابیطالب 7 از منزل به سوی روستای نجد بیرون شد و در راه با ثابت‌بن‌قیس‌بن‌شماس برخورد کرد. ثابت عرض کرد: ای ابالحسن 7 چه شده؟ حضرت فرمود: می‌خواهند خانه‌ام را بر من آتش بزنند و ابوبکر بر فراز منبر نشسته و مشغول بیعت گرفتن از مردم است و نه از این حمله‌ها جلوگیری می‌کند و نه آن‌ها را محکوم می‌نماید. ثابت گفت: هرگز دست از تو برندارم تا در راه دفاع از تو کشته شوم. پس با هم به مدینه بازگشتند چون به منزل رسیدند دیدند فاطمه 3 کنار درب ایستاده و خانه از مهاجمین خالی شده است و حضرت زهرا 3 صدا می‌زند: هرگز قومی را زشت برخوردتر از شما سراغ ندارم. شما پیکر رسول‌خدا 9 را نزد ما رها ساخته و میان خود مصمم شدید که حکومت را تنها از آن خود بدارید و ما را به امارت نگمارید و هیچ از ما در این باره نظرخواهی نکردید و به سر ما آوردید آنچه آوردید و هیچ حقی برای ما در نظر نگرفتید![۲]

۱. *خصال صدوق*، ص۵۴۷.
۲. *امالي شيخ مفيد*، ص۶۲.

٤٣٦ـ ممتازترین مردم

روزی دو نفر نزد عمربن‌خطاب آمدند و از طلاق کنیزی سئوال کردندکه چند مرتبه می‌توان او را طلاق داد تا حرام نشـــود و دیگر لازم نباشد او را به عقد جدیدی در حباله نکاح درآورد.

عمر با آن‌ها برخاست، تا آن‌که به مسجد رسید در میان حلقه‌ای از جمعیت مرد اصلع[۱] نشسته بود.

عمر گفت: ای اصلع! در طلاق أمة (یعنی کنیز) چه می‌گوئی؟ آن مرد سر خود را به سوی او گرداند، و با انگشت سبابه و انگشت وسط خود اشاره کرد، عمر دانست که طلاق أمة دو طلاق است، و فوراً به آن دو مرد گفت: تطلیقتان «یعنی دو بار طلاق»

یکی از آن دو نفر گفت: سبحان‌الله! ما نزد تو آمدیم و تو امیرالمؤمنین و بزرگ آن‌ها هســـتی! پس چگونه با ما آمدی تا در مقابل این مرد ایستاده! و از او سئوال کردی! و به اشاره او با دو انگشت اکتفا نمودی؟

عمر به آن دو نفر گفت: آیا می‌دانید این مرد کیست؟

گفتند: نه. عمر گفت: این علی‌بن‌ابیطالب اســـت، آن‌گاه گفت: من از رســـول‌خدا 9 درباره او شنیدم که فرمود:

«اگر آســـمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفت طبقه را در کفه ترازوئی بگذارند سپس ایمان علی 7 را در کفه دیگر آن بگذارند هر آینه، ایمان علی‌بن‌ابیطالب سنگین‌تر خواهد بود.»

علامه امینی می‌گوید: در حدیثی زمخشری روایت کرده است:

آن دو نفر در اعتراض به این‌که چرا عمر پاســـخ ســـؤال آن‌ها را نداده است به عمر گفتند: تو خلیفه مسلمین هستی و ما آمده‌ایم از تو سؤال کنیم تو ما را پیش مرد دیگری بردی و از او ســـؤال نمودی آن‌گاه یکی از آن دو نفر گفت: ســـوگند به خدا ای عمر! من دیگر با تو سخن نخواهم گفت.

عمر گفت: وای بر تو! می‌دانی این مرد که بود؟ او علی‌بن‌ابیطالب است.[۲]

۱. اصلع؛ به کسی گفته می‌شود که جلوی سر او مو ندارد.

۲. *الغدیر*، ج۲، ص۲۹۹.

۴۳۷. از بیکاری بیزار بود

روزی امیرمؤمنان علی 7 به خانه خود آمد و از فاطمه 7 پرسـید: آیا غذایی داریم؟ فاطمه 3 گفت: در منزل چند روزی است که غذای کافی وجود ندارد، امام 7 فوراً سطل آبی را برداشـت و از منزل بیرون رفت، آن‌گاه خود را به روسـتای قبا رسـانید و آبیاری یکی از نخلسـتان‌های اطراف قبا را به عهده گرفت و شب تا صبح مشغول آبیاری شد.[۱] و آن حضرت چنان کار می‌کرد که بر دسـتان مبارکش پینه می‌بسـت.[۲] حتی حضرت بـرای یهودی‌ها نیز کار می‌کرد تا با اجرت آن بتواند هم به خانواده خود و هم به فقرا و مستمندان چیزی ببخشد.

۴۳۸. کار و قضاوت

در یکی از مشـکلات قضائی که خلیفه دوم سخت درمانده شده بود به او گفتند: نزد علی 7 برویم تا مشـکل را حل نماید. خلیفه دوم به همراه ابن‌عباس و جمعی دیگری به راه افتادند سـراغ امام را گرفتند به آنان گفته شد امیرمؤمنان 7 در فلان باغ مشغول کار اسـت، خود را به باغ رساندند دیدند، امام 7 سـخت مشغول کار است و این آیه را می‌خواند:

«ایحسب الانسان ان يترك سدى؛ آیا انسان می‌پندارد او را به حال خود رها می‌کنند»[۳]همه به امام سلام کردند حل مشکل آن دو زنی که هر دو آن‌ها ادعا می‌کردند، فرزند پسر از آنِ آن‌هاسـت را از امام 7 خواستند اما فرمود: شیر دو زن را در ظرف خاصی وزن کنید آن زن که شیر او سنگین‌تر است پسر بچه از آن اوست.

۴۳۹. چه مصیبت‌ها که از این جماعت نکشیدم

علی 7 در وصف دوران خانه‌نشینی خود تعابیر و جملاتی دارد که به حق دل هر آزاد مرد شیعی را پاره پاره می‌کند ایشان در بیانی می‌فرماید:

قبل از من، متصدیان امور مردم به کارهایی دسـت می‌زدند که با دسـتورات صریح

۱. *علي و حقوق بشر*، جورج جرداق، ج۱، ص۴۸.
۲. *سفينة البحار*، ج۱، ص ۴۱۳.
۳. سوره قیامت، آیه ۳۶.

رسول‌خدا 9 مخالف بود آن‌ها از روی عمد و توجه، مرتکب تحریف و شکستن سنت‌های نبوی و تغییر احکام الهی گشتند...

یکبار به مردم گفتم: ای مردم! در ماه رمضان جز برای ادای نماز واجب در مسجد اجتماع نکنید، به آن‌ها گفتم: نماز جماعت فقط در نمازهای یومیه مشروع است خواندن نمازهای مستحبی با جماعت بدعت است[1] در این بین بعضی از سربازانم برآشفتند و گفتند: «ای اهل اسلام، سنت عمربن‌خطاب تغییر یافته، علی ما را از نماز جماعت در ماه رمضان باز می‌دارد؟! (حماقت را تا جایی رساندند) که من ترسیدم در میان بخشی از سربازانم شورش بر پا شود.

از اختلاف و پیروی کورکورانه و جاهلانه آن‌ها و از پیشوایان گمراهشان، چه مصیبت‌هایی که نکشیدیم.»[2]

۴۴۰. درهم کوبنده جباران

علی 7 در شورای انتخاب خلیفه بعد از عمربن‌خطاب، به جمع حاضر فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان خود فردی را جز من می‌شناسید که آن ۹ مبارز تنومند، از تیره «عبدالدار» را که همگی از سران و پرچمداران قوم خود بودند به خاک و خون کشیده باشد؟!

آیا به یاد دارید «صواب حبشی» بَرده آن مقتولان که چگونه دیوانه‌وار و خشمگین به میدان جنگ آمد و دائم فریاد می‌زد و می‌گفت: من به انتقام سروران و دلاورانی که از دست داده‌ایم به قتل شخصی جز محمّد خرسند نخواهم شد.

چشمانش کاسه خون شده بود، دهانش کف آلود شده بود و شما مردم وحشت‌زده از برابر او فرار می‌کردید، ولی در این حال این من بودم که به مقابله با او برخاستم.

هنگامی که صواب آن غلام وحشی به من نزدیک می‌شد گویی هیولایی جلو می‌آمد! نبرد بین ما آغاز شد اما بیش از دو ضربه بین ما رد و بدل نشد. سرعت شمشیر من چنان برق آسا بود که در یک لحظه او را به دو نیم ساخت. تیغه شمشیرم به پهلوی او اصابت

۱. حضرت حدود۲۵ سال موارد تغییر و تحریف احکام رسول خدا 9 را می‌دید که نمونه‌ای از آن در اینجا اشاره شد، اهل سنت نمازی به نام «تراویح» دارند که این نماز مستحبی را با جماعت می‌خوانند حضرت در این بخش از فرمایش خود به این قسمت نظر دارند.

۲. *کافی*، ج۸، ص۵۹.

کرد و قسمت پائین بدن او روی پاها بر روی زمین باقی ماند و بالا تنه او به جانبی دیگر افتاد و مسلمانان می‌نگریستند و به او می‌خندیدند.[۱]

۴۴۱ـ عفو زن زناکار

زنی در زمان عمربن‌خطاب اعتراف به زنا کرد و اصرار داشت حد زنا بر او جاری گردد تا از عذاب الهی در آخرت در امان باشد عمر نیز به عقوبت زن فرمان داد ولی امام علی 7 به عمر فرمود:

از او بپرسید چرا زنا کرده و در چه شرایطی تن به این گناه داده و آن را مرتکب شده؟ زن گفت: در بیابان تشنه و در راه ماندم. از دور خیمه‌ای دیدم، وارد خیمه شدم و از مردی که آنجا بود تقاضای آب کردم آن مرد آب به من نداد و قصد گناه داشت از این رو من از خیمه بیرون آمدم.

اما بار دیگر تشنگی مرا بی‌تاب کرد به گونه‌ای که چشمانم سیاهی می‌رفت در این حالت مجبور شدم تا به گناه تن دهم امام علی 7 فرمود: این همان مورد اضطرار است که در قرآن کریم حد از آن برداشته شد. او را رها کنید.[۲]

۴۴۲ـ آزار پیامبر 9

عروةبن‌زبیر از جدّش نقل می‌کند، که مردی در حضور عمربن‌خطاب به علی‌بن‌ابیطالب 7 جسارت کرد، عمر به او گفت: صاحب این قبر را می‌شناسی (اشاره به قبر پیامبر اسلام 9) او محمّدبن‌عبدالله‌بن‌عبدالمطلب و علی 7 نیز پسر ابیطالب‌بن‌عبدالمطلب است، جز به نیکی نام علی 7 را مبر اگر از او عیب‌جویی کنی و جسارت و بدگوئی او را کنی این شخص را (اشاره به قبر شریف پیامبر اسلام 9) در قبرش آزار کردی.[۳]

---

۱. *خصال*، ص۶۶۸.

۲. *ارشاد شیخ مفید*، ص۹۹ / *مناقب ابن شهر آشوب*، ج۳، ص۳۶۹.

۳. *امالي شيخ صدوق*، ص۳۸۸، مجلس.

۴۴۳. کیفر مردی گستاخ و بی‌ادب

روزی خالد با یارانش در اراضی خود. امام علی 7 را دید و به آن حضرت جسارتی کرد. حضرت، خالد را از اسبش پائین آورد و او را به سمت آسیای حارث‌بن‌کلده کشاند و میله آهنی آن سنگ آسیاب را بیرون آورد و مثل طوق بر گردن خالد حلقه کرد، خالد حضرت را سوگند داد تا او را رها کند، در حالی که آن میله همانند حلقه‌ای برگردن او بود نزد ابوبکر وارد شد، ابوبکر آهنگران شهر را دستور داد تا آن حلقه سنگین را از گردن خالد بیرون کنند، لیکن آن‌ها نتوانستند، پیوسته این آهن همانند قلاده‌ای برگردن او بود، آهنگران گفتند این آهن را که بصورت حلقه‌ای بر گردن توست فقط با حرارت آتش می‌توان باز کرد از طرفی هم خالد تحمل حرارت شدید آتش را نداشت، چرا که یقیناً با آن حرارت به هلاکت می‌رسید. و از طرف دیگر نیز مردم با دیدن قلاده برگردن خالد به او می‌خندیدند، خالد صبر کرد تا علی 7 از سفر خود مراجعت کرد، پس جماعتی نزد امام رفتند و شفاعت خالد را کردند، آن حضرت نیز قبول کرد، امام هم آن طوق آهنی را مثل خمیر پاره پاره کرد و بر زمین ریخت.[۱]

۱. *منتهي‌الامال / ارشاد القلوب ديلمي*، ج۲، ص۳۰۰.

فصل چهارم

رسول خدا 9 فرمود:

علیٌ مع الحق و الحق مع علیٌ
یدور حیثمادار.

علی با حق و حق با علی است
و بر محور او می‌گردد.

شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص۲۹۷

حکومتداری امام علی 7

۴۴۴. چشم چرانی ممنوع

در روایت اســت که امیرالمؤمنین 7 در میان اصحاب خود نشسته بود که زنی زیبا و جمیل از آنجا عبور کرد و این گروه چشم‌های خود را با نگاهی طولانی به او دوختند.

فقال 7 : ان ابصار هذه الفحول طوامح و ان ذلك سبب هبابها، فاذا نظر احدکم الی امراة تعجبه، فلیلا مس اهله فانما هی امراة کامراة؛ یعنی: در این حال حضرت فرمود: چشم‌های این مردان. گشاده و تیز بین و دنبال کننده مطلوب از راه دور است و همین چشم چرانی ســبب هیجان نفوس آن‌ها برای آمیزش و لمس نمودن زنان اســت. بنابراین اگر احیاناً چشم شما به زن زیبایی افتاد، که برای شما شگفت آور دلپسند بود فوراً بروید، و با عیال خودتان در منزل آمیزش نموده و هم بســتر شــوید: زیرا زوجه شما هم زنی است مانند سایر زنان.

فقال رجل من الخوارج قاتله الله کافرا ما افقهه!

مردی از خوارج که ســخن امام علی 7 را شــنید به امام گفت: خدا این مرد کافر را بکشد، چقدر دانا و بینا و فقیه و عاقبت اندیش و به اسرار احکام آشنا و بصیر است؟!

اصحاب امام علی 7 از جا برجستند تا آن مرد بی ادب را بکشند.

حضرت فرمود: آرام باشید جزای او نیست مگر دشنامی‌در مقابل دشنام او که به من داده است و یا به عوض آن، عفو و گذشت از گناهی که مرتکب شده است.[۱]

۴۴۵. فریاد رس خلیفه!

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: وقتی که عثمان به علت کردار خودش (که بر خلاف ســیره پیامبر 9 بود) توســط مــردم در محاصره قرار گرفت، بــرای علی‌بن‌ابیطالب 7 چنین نوشت: اما بعد؛

به یقین، آب از قله کوه، که نباید آب آن را فرا گیرد، گذشته (یعنی آب از سرگذشت و کارد به استخوان رسیده) و تنگ شتر به نزدیک پستانش رسیده (تنگ شتر از زیر شکم به نزدیک پستان رسید یعنی، کار از کار گذشته و قابل تغییر و اصلاح نیست) و کار من

۱. *جامع نهج‌البلاغه* / *وسایل الشیعه*، ج۲۰، ص۱۰۶.

از حد بیرون شـــده است و در من کسی طمع کرده که چیزی مانع آن نیست پس اگر تو خورنده‌ای، بهترین خورنده باش، و گرنه مرا دریاب که پاره پاره می‌گردم.[۱]

۴۴۶ـ قضا و قدر الهی

اصبغ‌بن‌نباتـــه گفت: علی 7 از پای دیوار کجی حرکت کـــرد و در پای دیوار دیگر نشست، وقتی مورد اعتراض قرار گرفت که یاعلی 7 می‌خواهی از قضا و قدر الهی فرار کنی، حضرت پاسخ داد از قضا و قدری به قضا و قدر دیگر فرار می‌کنم.[۲]

۴۴۷ـ ارادت قلبی

حبه‌عرنی از اصحاب حضرت علی 7 اســـت می‌گوید: علـــی 7 بیت‌المال بصره را پانصددرهم، پانصددرهم بین یارانش قسمت کرد و پانصددرهم برای خود برداشت، کسی که حاضر در جنگ نبود خدمت حضرت رســـید، و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین من قلباً با شما بودم گر چه شخصاً حاضر در جبهه نبودم از غنیمت چیزی به من بده، حضرت آنچه را برای خود برداشته بود به او داد و برای خود حضرت نصیبی از غنیمت نماند.[۳]

۴۴۸ـ آداب مسافرت

حضرت صادق 7 از پدر بزرگوارش روایت می‌کند: که علی 7 با مردی مسیحی در جاده‌ای که به کوفه منتهی می‌شد هم سفر شد، مسیحی به حضرت گفت: ای بنده خدا قصد کجا داری؟ حضرت فرمود: کوفه، چون مرد مســـیحی برای رفتن به محل خودش از حضرت جدا شد، مشاهده کرد امام او را دنبال می‌کند، عرضه داشت: مگر نمی‌خواهی به کوفه بروی؟ فرمـــود چرا، گفت: اگر قصد کوفه داری چرا دنبال من می‌آئی؟ حضرت فرمود: این برنامه که من اجرا می‌کنم (یعنی چند قدم همسفر خود را بدرقه کردن)، تمام کردن حسن معاشرت است و این دستور پیامبر 9 ماست، مسیحی گفت: راستی دستور

---

۱. *معانی‌الاخبار*، ج۲، ص۳۳۸،(امام رئوف حضرت امیرمؤمنان علی 7 به کمک عثمان اقدام کرد که شـــرح آن در کتب مختلف تاریخی آمده است)

۲. *توحید صدوق*، ص۷۳.

۳. *دیار عاشقان*، ج۶.

رسول شماست؟ فرمود: آری، مرد مسیحی گفت: تو را به شهادت می‌طلبم که من بر دین توام، آن‌گاه همراه حضرت برگشت و چون امام را شناخت مسلمان شد.[1]

۴۴۹. مهربانی بی‌نظیر

نســایی می‌نویسد: مردی وارد منزل خود شد بیگانه‌ای را همراه همسر خود در خانه دید بی‌درنگ هر دوی آن‌ها را به قتل رســاند حکم آن را از معاویه پرسیدند او نتوانست پاسخ دهد، معاویه نامه‌ای برای ابوموسی اشعری در کوفه نوشت که از امام علی 7 این موضوع را ســؤال کند. ابوموسی اشعری این ســؤال را مطرح کرد امام فرمود: در قلمرو حکومت من چنین اتفاقی نیفتاده این جریان مربوط به کجاست راستش را بگویید؟

ابوموســی اشعری جریان را بازگو کرد حضرت فرمود: اگر آن مرد چهار شاهد نیاورد باید آماده قصاص باشد.[2]

۴۵۰. همکاری اقوام و فامیل با یکدیگر

عصر خلافت حضرت علی 7 بود، ماجرای شورش اصحاب جمل پیش آمد. علی 7 با همراهان خود از مدینه به سوی بصره برای سرکوبی شورشیان حرکت نمود. هنگامی که به سرزمین ربذه رسیدند مردی از قبیله محارب به حضور علی 7 آمد و عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! من در رابطه با فامیل خود، تاوانی را به عهده گرفتم وقتی که نزد بعضی از آن‌ها رفتم و تقاضای همکاری و کمک نمودم یاریم نکردند و گفتند: ما خودمان ســخت در مضیقه زندگی هســتیم، ای امیرمؤمنان! به آن‌ها امر کن که با من همکاری کنند و مرا کمک نمایند.»

امام علی 7 از او پرســید: آن‌ها کجا هســتند؟! آن مرد گروهی از آن‌ها را که از دور پیدا بودند نشان امام 7 داد و گفت: عده‌ای از آن‌ها، این‌ها هستند.

امام علی 7 که بر مرکب سوار بود، به سرعت نزد آن‌ها رفت به گونه‌ای که اصحاب و اطرافیان امام علی 7 به سختی خود را نزد آن حضرت رساندند.

امام علی 7 وقتی به آن‌ها رســید، ســلام کرد و از آن‌ها پرســید: چرا با رفیق خود

---

۱. *بحارالأنوار*، ج ۷۴.

۲. *سنن امام نسایي*، ج۸، ص۲۳۱ / *الموطأ*، نوشته: مالک‌بن‌انس، ج۲، ص۱۱۷.

همـــکاری نمی‌کنیـــد؟ آن‌ها از آن مرد و او نیز از اقوام خـــود در حضور حضرت علی 7 شـــکایت کردند. امام‌علی 7 درباره پیوند خویشـــاوندی و وظایف خویشـــان نسبت به همدیگر چنین فرمود: هر کس باید به خویشـــانش پیوند گرم داشـــته باشد و خویشان از دیگران ســـزاوارتر به همکاری و کمک هستند به خصوص در آن هنگام که خویشان در فشار زندگی قرار گرفتند زیرا خویشانی که با یکدیگر پیوند دارند و به همدیگر همکاری و کمک و گذشـــت می‌کنند به پاداش آن می‌رسند ولی اگر رشته خویشی را قطع نمایند گرفتاربار سنگین مجازات خواهند شد.

آن‌گاه آن حضرت مرکب خود را حرکت داد و به جای اول خود بازگشت.[۱]

۴۵۱ـ عامل هلاکت زودرس

روزی امیرمؤمنان علی 7 خطبه می‌خواند و در ضمن آن فرمود:

«اعوذ بالله من الذنوب التی تعجل الفناء» پناه می‌برم به خداوند، از گناهانی که موجب مرگ زودرس، خواهند شد.

عبدالله‌بن‌کواء (منافق سرشـــناس عهد امیرالمؤمنین 7 که بعدها رئیس گروه گمراه خوارج شـــد) بلند شد و گفت: ای امیرمؤمنان 7 آیا گناهانی که موجب مکافات زودرس است وجود دارد؟

امام علی 7 فرمود: آری، وای بر تو، و آن گناه قطع رحم (بریدن پیوند از خویشاوندان) اســـت، چه بسا خاندانی هســـتند با این‌که از حق دورند ولی بر اثر همکاری و خدمت به یکدیگر به گرد هم آیند و همین کار موجب می‌شود که خداوند به آن‌ها روزی می‌رساند و چه بســـا افراد پرهیزکاری که تفرقه و درگیری افراد خاندانشـــان و قطع رحم بینشان موجب می‌شود که خداوند آن‌ها را از روزی و رحمتش محروم سازد.[۲]

۴۵۲ـ وقت بیکاری برو مسجد

دو یا سه روز قبل از ضربت خوردن علی 7 بدست ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) ـ حضرت‌امیر 7 در بازار کوفه می‌رفت که به ناگه ابن‌ملجم را دید. حضرت به او فرمود: ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه)

۱. *اصول کافی*، ج ۲، ص۱۵۳.
۲. *اصول کافی*، ج ۲، ص۳۴۷.

کجا می‌روی؟ (البته حضرت می‌دانست تمام هَم او آن زن ملعونه است) ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) پاسخی داد که نشانه بیکاری او بود. لذا حضرت به او فرمود: وقت بیکاری به مسجد برو.[1]

۴۵۳ـ کریم بامروت

از کتب اهل تسنن روایت شده که عرب فقیری به خدمت حضرت علی 7 شرفیاب شد و از آن حضرت درخواست کمک نمود. حضرت به او فرمود: به خدا قسم در خانه چیزی نداریم. فقیر گفت: به خدا قسم اگر ناامیدم کنی خداوند روز قیامت از شما نمی‌گذرد.

حضرت علی 7 به شدت گریست، آنگه به قنبر دستور داد: زره مرا بیاور و به این عرب بده. سپس به فقیر فرمود: قدر آن را بدان که من با این زره در مقابل دشمنان ایستاده‌ام و پیغمبر خدا 9 را خوشحال کرده‌ام. قنبر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین 7 قیمت این زره بیست درهم است و این مقدار برای یک فقیر زیاد است.

حضرت فرمود: ای قنبر اگر به اندازه دنیا طلا و نقره داشته باشم در صورتی خوشحال می‌شوم که آن‌ها را در راه خدا صدقه دهم و خدا قبول کند. چون که خداوند از نعمت‌های خود سؤال خواهد نمود.[2]

۴۵۴ـ اسم اعظم خداوند

براءبن‌عازب می‌گوید: بر امیرمؤمنان علی 7 وارد شدم و آن حضرت را به خدا سوگند دادم که مرا به اعظم اسمایی مطلع فرمایید که خداوند رحمان، جبرئیل را به ارسال آن مخصوص داشت و او رسول‌خدا 9 را و رسول‌خدا 9 حضرت شما را مخصوص گرداند.

حضرت فرمود: اگر سؤال تو نمی‌بود من اراده داشتم تا وقتی که در لحدم نهاده شوم آن را پوشیده بدارم. سپس حضرت فرمود: هرگاه خواستی خداوند را به اسم اعظمش بخوانی، شش‌آیه اول سوره حدید (بعد از **بسم الله الرحمن الرحیم**؛ تا پایان؛ **و هو علیم بذات الصدور**) و آخر سوره حشر از (**هو الله الذی لااله الا هو** تا آخر سوره را بخوان) بعد از آن می‌گویی: **یا من هو کذلك افعل بی کذا و کذا** (حاجت خود را بخواه) که سوگند به

---

۱. *تفسیر سوره حدید*، شهید دستغیب.

۲. *مستطرف*، ص۶۱.

خداوند اگر بر شقی بخوانی سعید می‌گردد. براء گفت: یا علی! قسم به خدا من آن‌را برای امور دنیا نمی‌خوانم. امام علی 7 فرمود: همین صواب است. رسول‌الله 9 مرا هم این چنین وصیت فرمود جز این‌که مرا امر کرد که خدا را بدان در کارهای بزرگ و دشوار روزگار بخوانم.[۱]

٤٥٥ـ کمترین ها!!

سلیم‌بن‌قیس می‌گوید: از امام علی 7 شنیدم مردی به حضورش آمد و این سه سؤال را کرد:

۱ـ کمترین چیزی که انسان به آن «مؤمن» می‌شود؟

۲ـ کمترین چیزی که انسان به خاطر آن «کافر» می‌گردد؟

۳ـ کمترین چیزی که انسان به خاطر آن «گمراه» می‌شود؟

امام علی 7 فرمود: کمترین چیزی که انسان به وسیله آن مؤمن می‌شود آن است که خداوند، خود را به او بشناساند، و انسان به اطاعت از خدا اقرار کند و سپس خداوند، پیامبرش را به او شناساند و او به اطاعت از پیامبر 9 اقرار نماید و هم چنین خداوند امام و حجتش را درزمین و گواهش را بر مردم (یعنی امام را) به او معرفی کند و او به اطاعت از امام اقرار نماید.

سپس حضرت ادامه داد: کمترین چیزی که انسان به خاطر آن کافر می‌شود آن است که چیزی را که خداوند نهی کرده انجام آن را روا بداند و این پندار را در دین خود قرار دهد (بدعتگزار گردد) و به این عقیده باقی بماند و خیال کند که آنچه را (به پند او) خدا دستور داده، باید خدا را بر آن اساس پرستش کرد در صورتی که چنین کسی شیطان را می‌پرستد.

و کمترین چیزی که انسان به خاطر آن گمراه می‌شود: آن است که حجت و گواه خدا بر بندگانش را نشناسد. یعنی آن امامی‌را که خداوند به اطاعت از او دستور داده و رهبریش را واجب کرده نشناسد.

سلیم می‌گوید: عرض کردم: «ای امیرمؤمنان! آن حجت و گواهان الهی را برای من تعریف کن!»

---

۱. *رساله نور علي نور*، علامه حسن زاده آملی.

امام علی 7 در پاسخ فرمود: آن‌ها کسانی هستند که خداوند (اطاعت) آنان را (در قرآن) قرین اطاعت خود و پیامبرش قرار داده و فرموده است:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و اطاعت کنید صاحبان امر را.»[1]

عـرض کردم: ای امیرمؤمنان، خدا مرا فدایت کند این مطلب را روشـن‌تر بیان کن. حضرت فرمود: آن‌ها (صاحبان امر) کسانی هستند که رسول‌خدا 9 در آخرین خطبه‌اش، در روز رحلتش فرمود:

«همانا من دو چیز را در میان شـما می‌گذارم که پـس از من تا وقتی که به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نشـوید. کتاب خدا و عترتم که خاندان من هسـتند. زیرا خداوند لطیف و آگاه به من سـفارش کرده که آن دو از هم جدا نشـوند تا در کنار حوض بر من وارد گردند؛ مانند این دو انگشت؛ سپس امام دو انگشت اشاره خود را بهم چسبانید و...»

آن‌گاه فرمود: «فتمسکوا بهما لاتزلوا و لا تضلوا و لا تقدموهم فتضلوا؛ پس به هر دوی این‌ها چنگ زنید تا لغزش نکنید و گمراه نگردید و از آن‌ها جلو نیفتید که گمراه خواهید شد.»[2]

و در روایت از رسـول‌خدا 9 نقل شده است که فرمود: سوگند به خداوندی که جان من در دست اوست اگر کسی عمل هفتاد پیامبر را انجام دهد هرگز وارد بهشت نخواهد شد مگر این که برادرم علی 7 را دوست داشته باشد.[3]

۴۵۶ـ واضع علم قواعد عربی

روزی ابوالاسـود دئلی خدمت علی 7 رسید، دید آن حضرت به فکر فرورفته است. ابوالاسـود می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: یـا امیرالمؤمنین درباره چه چیزی فکر می‌کنید؟ فرمود: در شهر شما شنیدم کسی قرآن را غلط می‌خواند می‌خواهم کتابی درباره ریشه‌های ادبیات عربی پدید آورم.

عرض کردم: اگر این لطف را بفرمایید ما را زنده کرده‌اید و زبان عربی برای ما باقی خواهد ماند ابوالاسود می‌گوید: پس از چند روز وقتی به حضور امام رسیدم صحیفه‌ای را

---

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.
۲. *اصول کافی*، ج۲، ص۴۱۴.
۳. *بحارألانوار*.

به من داد که در آن نوشــته بود: **بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم** کلام عرب سه قسم است: اسم و فعل و حرف.

اسم چیزی است که از مسمی خبر می‌دهد، فعل از حرکات...

سپس به من فرمود: دنبال آن را بگیر و چیزهایی که به نظرت می‌رسد بر آن اضافه کن.

آن‌گاه ادامه داد: ای ابوالاسود: اسم‌ها نیز سه نوع هستند: ظاهر و مضمر و چیزی که نه ظاهر است و نه مضمر.

ابوالاســود گفت: از سخنان حضرت چیزهایی گرد آوردم و به نظر حضرت رساندم از جملــه حروف ناصبه بود **(انّ،انّ،لیت، لعل و کان)** وقتی حضرت این حروف را دید فرمود: چــرا «**لکن**» را ترک کردی؟ عرض کردم: در ردیف این‌ها به شــمار نمی‌آورم. حضرت فرمود: چرا در ردیف آن‌هاست. باید آن را نیز در ردیف آن‌ها ذکر کنی.[۱]

۴۵۷. فردی که مورد لعن واقع شد

ابوموسی اشــعری، از عوامل مؤثر در انتقال خلافت به بنی‌امیه بود. ابوموسی از نظر شــخصیت فردی فوق‌العاده متزلزل و ســست رأی، بی‌کفایــت، کوته‌فکر، و بی‌تمیز و غیرقابل اعتماد بود در جنگ صفین توســط گروهی جاهل، حضرت علی 7 را مجبور به انتخاب وی برای حکمیت نمود. ابوموســی از همان ابتدای خلافت علی 7 با امام رفتار مناســبی نداشت و مردم را به پراکنده شدن از پیرامون علی 7 دعوت می‌کرد. ابوموسی در جریان حکمیت پیشنهاد کرد هم امام علی 7 و هم معاویه از خلافت خلع شوند ولی بعدها او به دربار معاویه رفت و آمد کرد و با معاویه بیعت کرد. خیانت‌کاری ابوموســی به حدی بود که امام علی 7 بعد از ماجرای حکمیت او را در قنوت نماز خود لعن می‌کرد.[۲]

۴۵۸. پیروان واقعی معاویه

کلمه «**ناقه**» در عربی به معنی شتر ماده است و کلمه جمل به معنی شتر نر می‌باشد. بعــد از جنگ صفین که میــان امیرالمؤمنین 7 و معاویه در ســرزمین صفین به وقوع

---

۱. *زهرالربیع*، ص۱۷۳.

۲. *اضواء علي‌الصحیحین*، ص۱۰۱.

پیوســـت. فرد شتر سواری که از مردم کوفه بود وارد شـــام پایتخت معاویه شد. یکی از شـــامیان چون آن مرد کوفی را با شـــتر دید با وی گلاویز شد و گفت: این «**ناقه**» که تو بر آن ســـواری مال من است و تو آن را در صفین هنگامی‌که در رکاب علی 7 بودی از من گرفتی!

مرد کوفی منکر شد گروهی از شامیان نیز به طرفداری از مرد شامی‌برخاستند و برای حل این دعوا جملگی نزد معاویه رسیدند.

مرد شـــامی‌پنجاه نفر شـــاهد را آورد که «**ناقه**» حاضر متعلق به اوست. شاهدان نیز موضوع را گواهی کردند. معاویه هم دستور داد تا شتر را بگیرند و به مرد شامی بدهند!!

مرد کوفی وقتی موضوع را چنین دید گفت: ای معاویه شـــاهدان همگی گفتند این «**ناقه**» متعلق به این مرد شامی‌اســـت در صورتی که این شـــتر «**ناقه**» نیست بلکه جمل است و آن ماده نیست بلکه نر است و این هم علامت آن.

معاویه گفت: با این وصف چون شـــهود گواهی داده‌اند حکم صادر شده است و باید اجرا شود! سپس معاویه مرد کوفی را به خلوت برد و قیمت شتر را از او پرسید و دو برابر قیمت آن‌را به وی بخشید.

آن‌گاه به او گفت: از جانب من به علی بگو در جنگ آینده با صد هزار نفر از مردمی که میان شتر نر و ماده فرق نمی‌گذارند با تو روبرو خواهم شد.[۱]

۴۵۹ـ نامه رسان رشید و شجاع

بعد از واقعه جنگ جمل که در نزدیک شهر بصره میان سپاه امام علی 7 و آشوبگران داخلی به وقوع پیوســـت معاویه که حکمران شـــامات بود. دم از اســـتقلال و برابری با امیرالمؤمنین 7 می‌زد لذا نامه‌ای به کوفه نزد آن حضرت نوشـــت «ای پســـر ابوطالب! راهی را پیش گرفته‌ای که به زیان تو اســـت آنچه را برایت سودمند بود ترک گفتی و بر خلاف کتاب خدا و ســـنت پیغمبر رفتار نمودی! تا آنجا که با صحابه پیغمبر طلحه و زبیر چنان کردی. به خدا قسم تیر آتشینی به سویت رها کنم که نه آب آن را فرو نشاند و نه باد بر طرف سازد!...»

وقتی نامه او به حضرت امیر رسید، حضرت پاسخ آن را بدین گونه نوشت: «این نامه

۱. *مروج الذهب* مسعودی.

ایست از بنده خدا علی‌بن‌ابیطالب برادر خوانده پیامبر 9 و پسر عم و جانشین و غسل و کفن کننده او، و اداکننده قرض او...

ای معاویه من همانم که در جنگ بدر خویشان بت‌پرست تو را از دم شمشیر گذراندم و به دیار عدم فرستادم... هنوز شمشیری که آن‌ها را به وسیله آن نابود ساختم در دست من است...»

سپس حضرت نامه خود را مهر کرد و به یکی از یاران خود بنام طرماح‌بن‌عدی تسلیم نمود و فرمود: شـخصاً آن‌را به دست معاویه بدهد. طرماح مردی قوی هیکل و بلند بالا و سخنور بود و از یاران فداکار علی 7 بود.

او وقتی به شـام رسید از او پرسیدند از کجا می‌آیی؟ گفت: از نزد آزاد مردی پاک و پاکیزه و نیکو خصال.

گفتند: باکی کار داری؟ گفت: می‌خواهم این بدگوهری که شـما او را پیشوای خود می‌دانید ملاقات کنم. آن‌ها جواب دادند: امیر ما معاویه در این ساعت با اطرافیان خود سر گرم مشـورت در امور مملکت است و امروز نمی‌توانی به حضور او برسی. طرماح گفت: خاک بر سر او کنند او را رسیدگی به امور مسلمین چکار؟...

سـرانجام ناگزیر او را به مجلس معاویه آورند. طرماح با کفش وارد مجلس شد و دم در نشست! گفتند: کفشت را از پا در آور. گفت: مگر اینجا وادی ایمن و سرزمین مقدس طور سینا است که باید مانند موسی کفش از پای در آورم؟!

آن‌گاه چون معاویه را دید، گفت: ای پادشاه گناهکار سلام! عمروعاص مشاور معاویه گفت: ای اعرابی چرا معاویه را پادشـاه گناهکار خوانـدی و او را امیرالمؤمنین نگفتی؟ طرماح گفت: مادرت به عزایت بنشـیند! مؤمنین ما هستیم چه کسی او را امیر ما نموده است... سپس نامه علی 7 را معاویه از دست طرماح گرفت... آن‌گاه معاویه کاتب خود را طلبید و جواب حضرت‌امیر 7 را بدین گونه نوشـت: «ای علی! لشکری از شام به جنگ تو خواهم فرستاد که ابتدای آن کوفه و انتهایش ساحل دریا باشد و هزار شتر با این لشکر می‌فرستم که بار آن‌ها ارزن باشد و به عدد هر ارزنی هزار مرد جنگجو باشد!»

طرماح گفت: ای معاویه! علی را به جنگ تهدید می‌کنی و مرغابی را از آب می‌ترسانی؟ به خدا قسـم امیرالمؤمنین علی 7 خروس بزرگـی دارد که تمام این ارزن‌های تو را به

آســانی از روی زمین می‌چیند و در چینه‌دان خود انباشــته می‌کند. معاویه گفت: راست می‌گوید: همانا او مالک اشتر است.

سرانجام طرماح جواب نامه را گرفت... و به جانب کوفه شتافت. بعد از رفتن او معاویه به اطرافیان خود گفت: به خدا اگر من آنچه دارم به شــما بدهم، یک دهم خدمتی را که این مرد به علی 7 نمود. نسبت به من انجام نمی‌دهید.[1]

۴۶۰. شهید آگاه

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: در جنگ جمل در حضور امیرمؤمنان علی 7 بودم که مردی آمد و در حضور آن حضرت ایســتاد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان من می‌بینم هم سپاه دشمن تکبیر (الله‌اکبر می‌گوید) و هم ما، هم آن‌ها تهلیل (لا اله الا الله) می‌گویند و هم ما، هم آن‌ها نماز می‌خوانند و هم ما، بنابراین بر چه اســاس ما با ســپاه دشمن (عایشه، طلحه و زبیر) جنگ کنیم؟!

امیرمؤمنان علی 7 در پاسخ او فرمود: ما بر اساس فرمان خدا در قرآن می‌جنگیم. او پرســید: ما آنچه در قرآن آمده به آن آگاهی نداریم به ما بیاموز. امام 7 فرمود: بر آنچه که خدا در سوره بقره نازل فرموده است. او پرسید: کدام آیه به ما بیاموز؟

امام علی 7 فرمود: بر اســاس آیه ۲۵۳ ســوره بقره «تلك الرسل فضّلنا بعضهم علی بعض...؛» بعضی از آن رســولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. برخی از آن‌ها؛ خدا با او سخن گفت: (یعنی موسی) و بعضی را درجاتی بالاتر داد، و به عیسی‌بن‌مریم نشانه‌های روشــن دادیم و او را با روح‌القدس تایید نمودیم و اگر خدا می‌خواست کسانی بعد از این پیامبران بودند پس از آن‌که آن همه نشــانه‌های روشــن برای آن‌ها آمد، با هم جنگ و ســتیز نمی‌کردند ولی این امت‌ها بودند که با هم اختلاف کردند. بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند (و به جنگ و اختلاف بروز کرد) و باز اگر خدا می‌خواست با هم پیکار نمی‌کردند ولی خداوند آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد.

ســپس امام فرمود: ما از آن گروهی هســتیم که ایمان آوردیم ولی آن‌ها از کسانی هستند که راه کفر را پیمودند.

---

۱. *بحارألانوار*، ج۸، ص۵۸۸.

آن مرد از این بیان امیرمؤمنان 7 آگاه شـد و گفت: سوگند به خدای کعبه که آن‌ها کافر شدند؛ پس به جنگ با آن‌ها شتافت و به شهادت رسید.[1]

٤٦١. علی 7 و منشی انوشیروان

انوشیروان از شاهان مشهور ساسانی است که حدود ۵۰ سال قبل از هجرت بر سراسر ایران حکومت می‌کرد. بوذر جمهر فیلسوف معروف مدتی وزیر انوشیروان بود و شخصی بنام جمیل مدتی کاتب او بود.

پس از مرگ انوشیروان، جمیل عمر طولانی کرد تا آن هنگام که علی 7 به خلافت رسـید در سال ۳۶ هجری هنگامی که علی 7 همراه سپاه خود به جنگ خوارج به سوی سـرزمین نهروان در حرکت بود از نزدیکی مدائن گذشـت و با پیرمرد سالخورده‌ای که همان جمیل منشی انوشیروان بود ملاقات کرد در این ملاقات علی 7 از جمیل پرسید: یک انسـان چگونه باید باشد؟ و چگونه زندگی کند؟ جمیل گفت: لازم است که دوست کم و دشمن زیاد داشته باشد!

علی 7 فرمود: ای جمیل سـخن تازه‌ای می‌گویی؟ بـا این‌که همه مردم می‌گویند دوست بسیار بهتر است.

جمیل گفت: آن گونه که مردم می‌گویند صحیح نیسـت زیرا دوسـت بسیار موجب تکلیف سـخت در راه ادای نیازهای آن‌ها می‌شود و انسان نمی‌تواند آن‌گونه که سزاوار اسـت از ادای حق دوستان بر آید، و در مثال‌های آمده: بسیاری ناخدایان کشتی موجب غرق کشتی خواهند شد.

علی 7 پرسید: بسـیاری دشمن چه سودی دارد؟ جمیل گفت: دشمن که بسیار شد انسان هر لحظه مراقب خود هست تا خطا و لغزش نکند لذا خود را از گزند دشمن حفظ می‌کند و اگر انسان در چنین حالت مراقبت و کنترل باشد برایش بهتر است.

امام علی 7 این سخن او را پسندید و آن را زیبا خواند.[2]

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۲، ص۲۰۲.

۲. *سفینة البحار*، ج۱ / *الدعوات*، ص۲۹۷.

٤٦٢ـ شمشیر بجای فحش

حجربن‌عدی و عمروبن‌حمق دو یار از یاران با وفای امام علی 7 بودند. امام شـــنید که آن‌ها از پیروان معاویه بیزاری می‌جویند و به آن‌ها ناســـزا می‌گویند. امام برای آن‌ها پیغام فرستاد که ناسزا گویی نکنید.

حجرو عمروبن‌حمق به حضور امام آمدند و عرض کردند: آیا ما بر حق نیستیم؟

امام فرمود: آری ما بر حقیم. آن‌هـــا عرض کردند: آیا پیروان معاویه بر طریق باطل نیستند. امام فرمود: آری آن‌ها بر باطل هستند.

آن‌هـــا عرض کردند: پس چرا ما را از بیزاری جســـتن و ناســـزا گفتن به آن‌ها نهی می‌فرمایی؟!

امام فرمود: من دوســـت ندارم شـــما ناسزاگو و لعن‌کننده باشـــید و فحش و بیزاری بجویید، ولی اگر بدی‌ها و کارهای زشـــت دشمن را افشاء کنید و بر شمرید، استوارتر در گفتار، و رساتر در عذر است.

بجای فحش و ناسزاگویی بگویید: «خداوندا، خونهای ما و آن‌ها را حفظ کن و بین ما و آن‌ها صلح (صحیح) برقرار فرما و آن‌ها را از گمراهی، هدایت کن، تا حق برای جاهلان شناخته شود، و چنین روشی نزد من بهتر است و برای شما نیز خیر و سعادت است.»

حجر و عمرو هر دو عرض کردند: «بســـیار خوب به نصیحت تو گوش می‌کنیم و آن را بکار می‌بندیم.»[1]

٤٦٣ـ عادل دلسوز و آگاه

پس از شـــهادت علی 7 یکی از دوستان ایشان بنام ضراربن‌ضمره به شام رفت و در جلسه‌ای با معاویه ملاقات کرد. معاویه که او را می‌شناخت به او گفت: مقداری از علی 7 بر ایمان تعریف کن.

ضمره تا اســـم علی 7 را شـــنید منقلب شـــد و بی‌اختیار قطرات اشک از چشمانش سرازیر گردید و گفت: ای معاویه از این تقاضا بگذر و مرا معاف بدار.

معاویه اصرار کرد و گفت: از تو دســـت برنمی‌دارم تـــا مقداری از فضائل علی 7 را برایمان بگویی. او به مطالبی در شـــأن امیرالمؤمنین علی 7 اشـــاره کرد و در میان این

۱. شرح *نهج‌البلاغه* خويي، ج۱۳، ص۹۴.

مطالب جمله ای گفت: که معنای بسیار بلندی داشت. او گفت:

«لا یخاف الضعیف من جوره، و لا یطمع القوی فی میله؛ مســتضعفان و ضعیفان ترس آن نداشتند که از ناحیه او به آن‌ها ظلم بشود و زورمندان در رسیدن به اهداف باطل خود در او راه نداشتند.»[۱]

٤٦٤ـ پسر پیامبر 9

در جنگ جمل حضرت علی 7 فرزندش محمّدحنفیه را طلبید و نیزه‌ی خود را به او داد و فرمود: با این نیزه به سپاه دشمن حمله کن!

محمّد حنفیه نیزه را گرفت و به دشــمن حمله کرد، گروهی از سپاه دشمن جلوی او را گرفتند، لذا او نتوانســت پیش روی کند، به عقب برگشــت و به خدمت پدر رسید. در این هنگام امام حسن 7 نیزه را گرفت و به سوی دشمن شتافت پس از مدتی با نیزه‌ای خون‌آلود نزد پدر آمد. هنگامی‌که محمّدحنفیه آن شــجاعت را از امام حسن 7 مشاهده کرد براثر احساس شکست خود؛ سرخ رو و سرافکنده شد.

حضرت علی 7 به او فرمود:

ناراحت نباش! او پسر پیامبر 9 و تو پسر علی 7 هستی.[۲]

٤٦٥ـ قنبر آهسته تر

روزی امیرالمؤمنیــن علی 7 شــنید که مردی به قنبر دشــنام می‌دهــد و قنبر نیز می‌خواســت به او جواب دهد. حضرت قنبر را صدا زد: آی قنبر! آهسته، ناسزاگویی خود را رها کن تا خدای رحمان را خشنود سازی، و شیطان را به خشم‌آوری و دشمن را کیفر و شــکنجه دهی. سوگند به آن کس که دانه را شــکافت و جانداران را بیافرید شخص با ایمان، خدای خویش را به چیزی مانند حلم و بردباری خرســند نسازد و شیطان را به چیزی مثل سکوت و خموشــی به خشم نیاورد، و هیچ احمقی و نادانی به عکس‌العملی مانند سکوت در مقابل او کیفر و شکنجه نگردد.[۳] (شایسته است به این دستورات نورانی

۱. *سفینة البحار*، ج۲، ص۷۲.

۲. *بحارألانوار*، ج۴۳، ص۳۴۵.

۳. *امالی شیخ مفید*، ص۱۱۸.

امام عمل کنیم و خود را در مراحل مختلف زندگی به امام نزدیک و نزدیکتر کنیم.)

٤٦٦. حکم خدا را اجرا کردم

هنگامی‌که دوازده شب از ماه سپری شده بود حضرت امیر 7 از بصره وارد کوفه شدند. سپس به ایراد خطبه پرداختند. بعد از خطبه ابوبردةبن‌عوف‌ازدی، که از طرفداران عثمان بود و در جنگ جمل شرکت نکرده بود و در جنگ صفین با نیتی سست وارد جنگ شده بود از میان جمعیت برخاست و به حضرت علی 7 گفت: به نظر شما این جنازه‌هایی که در اطراف عایشه و طلحه و زبیر دیده می‌شود به چه دلیل کشته شده‌اند؟

حضرت امیر 7 فرمود: به این دلیل که شیعیان و کارگزاران مرا کشتند و نیز به سبب کشتن آن مرد ـ عبدی رحمة الله ـ من از آن‌ها خواستم که قاتلین برادرانم را از میان آن گروه به من تحویل دهند تا آن‌ها را به قصاص آن کشته‌ها بکشم. سپس کتاب خدا میان من و آن‌ها حاکم باشد، اما آنان نپذیرفتند و با این‌که هنوز بیعت من و خون نزدیک به هزار نفر از شیعیانم به گردن آن‌ها بود به جنگ با من برخاستند و من بدین خاطر آن‌ها را کشتم، آیا تو در این زمینه تردیدی به دل داری؟ گفت: قبلاً تردید داشتم ولی الان حق را شناختم و اشتباه آن گروه برایم روشن شد، راستی که تو هدایت یافته و درست کاری.

سپس علی 7 آماده شد که از منبر فرود آید، مردانی برخاستند تا سخن گویند ولی چون دیدند که حضرت پایین آمد نشستند و دیگر حرفی نزدند.

ابوالکنود می‌گوید: ابو برده با این‌که در جنگ صفین حضور داشت با این حال با علی 7 منافقانه عمل می‌کرد و با معاویه مکاتبات سری داشت و چون معاویه قدرت را به دست گرفت محصول سرزمینی در منطقه فلوجه را به وی وا گذاشت و او در نزد معاویه مورد احترام بود.[١]

٤٦٧. فرزند آخرت باش

حبه عرنی می‌گوید: روزی از امیرالمؤمنین علی 7 شنیدم که می‌فرمود: من از دو چیز بر شما نگرانم. آرزوی دراز و پیروی از خواهش دل. سپس حضرت ادامه داد. اما آرزوی دراز آخرت را از یاد انسان می‌برد، و پیروی از نفس خود، جلوگیر حق است. راستی

١. *امالي شيخ مفيد*، ص١٢٨.

که دنیا پشت کرده و می‌رود، و آخرت است که رو کرده و می‌آید؛ و هر کدام از این‌ها را فرزندانی است، پس از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا، که امروز روز عمل است نه پاداش، و فردا روز پاداش است نه عمل.[۱]

٤٦٨ـ آثار بیعت با علی 7

مالک‌بن‌ضمره می‌گوید: روزی از امیرالمؤمنین علی 7 شنیدم که می‌فرمود:

آگاه باشید شما در معرض لعن گفتن من، و در معرض دروغگو شمردن من قرار خواهید گرفت.[۲] پس هر کس مرا از روی کراهت و عدم رضایت قلبی لعن کند و خداوند ناراضی بودن او را به این کار از دلش بداند من و او با هم بر محمّد 9 وارد می‌شویم، و هر کس زبانش را نگه دارد و مرا لعن نکند به اندازه زمان پرتاب یک تیر یا یک چشم بهم زدن از من زودتر به ملاقات آن حضرت برود و هر کس با رضایت و خوشحالی مرا لعن کند حجابی میان او و (عذاب) خداوند نخواهد بود و حجت و دلیلی به پیشگاه محمّد 9 ندارد.

هان بدانید روزی محمّد 9 دست مرا گرفت و فرمود:

«هر کس با این پنج (انگشت) بیعت کند، و در حالی که تو را دوست می‌داشته است بمیرد حقاً به عهد و تکلیف خود عمل نموده و هر کس در حالی که تو را دشمن بدارد و بمیرد همانا به مرگ دوران جاهلیت مرده است... و اگر در حالی که تو را دوست می‌دارد پس از تو زنده بماند، تا آن وقت که خورشید طلوع و غروب کند خداوند کارهای او را به امن و ایمان پایان خواهد داد».[۳]

٤٦٩ـ حقوق همسر پیامبر 9

امام باقر 7 فرمود: عایشه در زمان خلافت عثمان پیش او آمد و گفت: آن سهمیه‌ای

---

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۹۳.

۲. دراینجا حضرت به حوادث بعد از شهادت خود مبنی بر ترویج سب و لعن که، توسط معاویه رواج می‌یابد اشاره نمود این گمراهی تا زمان خلافت عمربن‌عبدالعزیز در جامعه مسلمین ادامه داشت و لعن بر حضرت توسط عمربن عبدالعزیز بعد از حدود نیم قرن در جامعه اسلامی برچیده شد. البته مزار نورانی امام نیز تا زمان امام صادق 7 مخفی بود. (*مدينه‌المعاجر*، ص ۵۴۷)

۳. *امالي شيخ مفيد*، ص۱۲۰.

(پولـی) را که پدرم ابوبکر و عمربن‌خطاب بـه من می‌داد تو نیز عطا کن. عثمان گفت: در کتاب و سنت جایی برای چنین چیزی که برای تو مقرر باشد نیافتم، و همانا پدرت و عمر از روی رضایت خاطر خود به تو بخشش می‌کردند و من این کار را نمی‌کنم. عایشه گفت: پس سهم ارث مرا از رسول‌خدا 9 بده؟!!

عثمان گفت: مگر تو و مالک‌بن‌اوس نزد من نیامدید و گواهی دادید که رسول‌خدا 9 ارث نمی‌گذارد، تا جایی که فاطمه دختر پیامبر را توانستید از ارث خود (باغ فدک) منع کنید و حق او را پایمال نمودید؟[1] حال چگونه امروز ارث پیامبر 9 را می‌طلبی؟!!

عایشه بازگشت و از آن روز به بعد هر گاه عثمان را برای نماز می‌دید پیراهن رسول‌خدا 9 را می‌گرفت و بر سر نی بلند می‌کرد و می‌گفت: همانا عثمان با صاحب این پیراهن مخالفت ورزیده و سنت او را رها ساخته است و در تضعیف عثمان هر کاری که می‌شد انجام می‌داد.

و عجب این‌که عایشه بعد از کشته شدن عثمان، خون او را از امام علی 7 طلبید و به بهانه خون خواهی عثمان بر علیه حضرت قیام کرد و جنگ جمل را به راه انداخت.[2]

۴۷۰ـ از حمله شیر در امانی

روزی جوبریةبن‌مسهر راهی سفر می‌شد که علی 7 را دید، حضرت به او فرمود: تو از گزند شیر در امانی؛ جوبریةبن‌مسهر وقتی در مسیر حرکت می‌کرد با شیری مواجه شد. آن‌گاه سلام علی 7 را به شیر رساند و به او گفت: امیرالمؤمنین علی 7 مرا از آسیب تو امان داده. شیر وقتی صحبت او را شنید از او روی بر تافت و پنج مرتبه صدا بلند کرد و رفت.[3]

۴۷۱ـ فرشته عدالت

علی 7 در تقسیم بیت‌المال هیچ تفاوتی برای کسی قائل نمی‌شد. چنانچه در تقسیم بیت‌المال بین خواهر خود ام‌هانی و آن کنیز عجمی(فارس) هیچ فرقی نگذاشت و به هر

۱. خلیفه سوم به تضییع حق فاطمه زهرا 3 مرتباً اشاره کرده و عمل عایشه و ابوبکر را اشتباه می‌دانست.
۲. *امالی شیخ مفید*، ص۱۲۵.
۳. *بحارالانوار*، ج۴۱، ص۲۴۵.

کدام بیست درهم داد. در روایتی دیگر روزی عبدالله پسر جعفرطیار به علی 7 عرض کرد: ای امیرمؤمنان چه می‌شد اگر دستور می‌فرمودید برای گذران زندگی به من چیزی داده می‌شد، به خدا سوگند هیچ مالی برای گذران زندگی خود ندارم مگر آن‌که مرکب سواری خود را بفروشم. حضرت فرمود: نه، به خدا سوگند هیچ چیز برای تو ندارم جز آن‌که از عمویت بخواهی دزدی کند و به تو بدهد و در پاسخ عقیل برادر خود که به حضرت گفت: مرا با یکی از سیاهان مدینه برابر قرار می‌دهی؟ حضرت فرمود: تو چه برتری بر او داری؟ مگر آن‌که در اسلام بر او سبقت جسته یا در تقوا بر او برتری داشته باشی و ماجرای سکه سرخ کردن حضرت و دادن به برادرش عقیل نمونه دیگری از عدالت محض این فرشته خصال است.[۱]

۴۷۲ـ یتیم نواز مهربان

ابوالطفیل می‌گوید: روزی دیدم علی 7 یتیمان را به حضور خود خاست سپس چنان به یتیمان تفقد و مهربانی می‌کرد و به آن‌ها عسل می‌خوراند که بعضی از اصحابش تمنا می‌کردند که ای کاش ما نیز یتیم می‌بودیم. (تا مورد توجه و لطف حضرت واقع می‌شدیم)[۲]

۴۷۳ـ یاری دهنده ضعیفان

روزی علی 7 به بازار رفت و در مجموعه خرما فروشان عبور کرد که ناگهان دید کنیزی می‌گرید. حضرت جلو رفته و علت گریه کنیز را از او پرسید. او گفت: صاحبم پول به من داد تا خرما بخرم وقتی خرما را تهیه کردم و به منزل بردم صاحبم خرماها را نپسندید و گفت: خرماها را پس بده حالا هر چه به این مغازه‌دار می‌گویم خرماهایت را پس بگیر و پولم را بده قبول نمی‌کند.

حضرت به خرما فروش گفت: ای بنده خدا این کنیز از خود اختیار ندارد. درهم او را رد کن و خرمای او را بگیرد.

آن مرد برخاست و با دست خود بر سینه علی 7 زد و امام را از جلوی مغازه‌اش دور

۱. *مناقب*.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۲۹.

کرد. مردم به او گفتند: ای مرد این امیرالمؤمنین علی 7 است، آن مرد ترسید و پول خرما را به کنیز داد و خرمای خود را پس گرفت. سپس به امام عرض کرد: یاعلی! مرا عفو بفرمایید و از اشتباه من در گذرید.

حضرت فرمود: اگر امر خود را اصلاح کنی زودتر از تو راضی خواهم شد یا در روایتی دیگر فرمود: اگر حقوق مردم را رعایت کنی از تو راضی می‌شوم.[1]

٤٧٤ـ قناعت نفس

روزی عدی‌بن‌حاتم‌طایی بر علی 7 وارد شد، دید در سفره حضرت ریزه‌های نان جوین و نمک و مَشکی کهنه که در آن قدری آب بود، وجود دارد عدی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: یاعلی 7 من می‌بینم شما را در روزهای دراز با شکمی گرسنه در امور مسلمانان کوشش می‌کنی و شب را به بیداری و خون جگر خوردن و مشقت کشیدن در بندگی خدا به روز می‌آوری، حالا افطار تو همین مقدار است؟!

حضرت به او فرمود:

علل النفس بالقنوع و الا　　　طلبت منك فوق ما یکفیها

فرمود: نفس خود را به قناعت مشغول کن و بازدار آن را؛ و اگر نه سرکشی خواهد کرد و بیشتر از نیازش از تو طلب خواهد کرد.[2]

٤٧٥ـ امیر ملک بندگی

از احنف‌بن‌قیس روایت شده که وقتی او نزد معاویه رفت از شیرینی و ترشی چنان نزد او در سر سفره چیدند که گفت من نام بعضی از آن‌ها را نمی‌دانستم. لذا یک یک آن‌ها را از معاویه پرسیدم و او جواب می‌گفت. چون معاویه طعام خود را تعریف می‌کرد من گریه‌ام گرفت. معاویه گفت: چرا می‌گریی؟

گفتم: به یاد آمد شبی را که در خدمت حضرت علی 7 بودم وقت افطار شد. آن حضرت دستور داد تا من نیز نزد او بمانم. پس کیسه‌ای را خواست که سر مهر کرده بود. چون آن را حاضر کردند به او گفتم: یا علی! این چیست؟

۱. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۴۸.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۰، ص۳۲۵.

حضرت فرمود: نان جو است. عرض کردم: ترسیدی که از آن نان بردارند، یا بخل کردی که این چنین سر آن را مهر کرده‌ای؟

حضرت فرمود: نه این‌که گفتی درست نیست؛ بلکه می‌ترسیدم که حسن و حسین : آن نان را به روغن بیالایند.

عرض کردم: مگر حرام است؟ فرمود: نه ولکن واجب است بر امامان عادل که زندگی خود را در سطح فقیرترین مردم قرار دهد تا فقیر بواسطه فقرش از جاده بندگی بیرون نرود. معاویه گفت: ذکر کسی را کردی که احدی فضل او را نمی‌تواند انکار کند.[1]

۴۷۶ـ عبادت علی 7

از کنیز حضرت علی 7 پرسیدند که نماز علی 7 در ماه رمضان چگونه بود؟ او گفت: نماز در رمضان و شوال نزد علی 7 یکسان بود او تمام شب‌ها را به عبادت خداوند احیای می‌داشت، حضرت علی‌بن‌الحسین 7 را با آن کثرت عبادت و نماز که او را ذوالثفنات[2] می‌گفتند، می‌فرمود: «من یقدر علی عبادة علی‌بن‌ابیطالب 7 ؛ یعنی چه کسی توانایی دارد بر عبادت علی‌بن‌ابیطالب 7 و چه کسی قدرت دارد که مثل علی 7 خدا را عبادت کند.»[3]

۴۷۷ـ توصیف عبادت علی 7

ضرار وقتی در مجلس معاویه حاضر شد برای معاویه از عبادت علی 7 گفت: «اگر او را می‌دید وقتی در محراب عبادتش ایستاده بود در حالی که شب، پرده سیاه خود را فرو افکنده بود و ستارگان پایین آمده بودند (یعنی دیر وقت و در تاریکترین موقع شب) و او محاسن خود را به دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و مانند مصیبت زده، اندوهناک می‌گریست، و می‌گفت: ای دنیا آیا در پی من افتاده و آرزومند من شده‌ای! هیهات، مرا به تو نیازی نیست، تو را سه طلاقه کرده‌ام که هرگز به تو رجوع نخواهم کرد.»

---

۱. *الفصول العلیه*، ص۵۱.

۲. چون از کثرت سجده مواضع سجده و پیشانی آن حضرت پینه بسته بود آن حضرت را ذوالثفنات می‌گفتند.

۳. *بحارالأنوار*، ج۴۱، ص۷۱.

سپس می‌فرمود: «آه، آه، از دوری سفر آخرت و کمی‌توشه و سختی راه.»

ضرار می‌گوید: معاویه از حرف‌های من گریه کرد و گفت: ای ضرار کافی اســـت به خدا سوگند علی 7 چنین بود، خدا ابوالحسن 7 را رحمت کند.[1]

۴۷۸ـ مفسر آیات حق تعالی

مردی خدمت امیرالمؤمنین علی 7 رسید و به آن حضرت عرض کرد: یاعلی! مرا از معنی آیه «آیا آن کس که بر بینه و دلیل روشـــن از جانب خدای خود است و گواهی در کنار دارد...»[2] مطلع فرما.؟

حضرت فرمود: رســـول‌خدا 9 آن کسی اســـت که به عنوان دلیلی روشن از جانب خداســـت و من گواه او و از او هستم. سوگند به آن کس که جانم در دست اوست احدی از قریش نیســـت که تیغ سر تراش بر سرش کشیده شده باشد جز این‌که خداوند درباره او مطالبی در کتاب خود فرو فرستاده است، و سوگند به آن کس که جانم بدست اوست اگر آنان بدانند آنچه را که خداوند درباره ما خاندان بر زبان پیامبر امّی خود جاری ساخته، (این دانســـتن آنان) نزد من محبوبتر است از این‌که به اندازه ظرفیت این صحن (صحن مســـجد کوفه) برایم طلا باشد. به خدا سوگند مثل ما در میان این امت مانند کشتی نوح و باب حطه (در توبه) در میان بنی‌اسرائیل، چیز دیگر نیست.[3]

۴۷۹ـ ناله‌های تنهایی

پس از آن‌که امیرالمؤمنین علی 7 مکرر مردم و اصحاب خود را به جهاد در راه خدا فـــرا می‌خواند و آنان از او تبعیت نکردند آن حضرت روزی در خطبه‌ای فرمود: ای مردم من شما را فرمان بسیج دادم و بسیج نشدید، و برای شما خیرخواهی نمودم و نپذیرفتید، شما حاضرانی هستید همچون غایبان...

اشعث‌بن‌قیس کندی از میان جمعیت برخاست و به آن حضرت گفت: ای امیرمؤمنان! چرا تو آن گونه که عثمان با ما رفتار می‌کرد عمل نمی‌کنی؟

---

۱. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۱۴.

۲. سوره هود، ۱۷.

۳. *امالي شيخ مفيد*، ص۱۴۵.

حضـــرت فرمود: ای کاکل آتش (رئیس دوزخیان)، وای بر تو همانا کار پســـر عفان موجب خواری آن کســـی اســـت که دین ندارد و دلیلی با او نیست، من چگونه آن طور باشم و حال آن‌که بر دلیل روشنی از جانب خدای خود هستم و حق بدست من است.

به خدا سوگند آن مردی که دشمن را بر خود چیره کند تا گوشتش ببرد، و استخوانش بشـــکند، و پوســـتش بکند، و خونش را بریزد، مردی اســـت بزدل و ترسو، تو اگر مایلی همین گونه باش، اما من آنگونه (مثل عثمان) نیســـتم که خود را بدست چنین سرنوشتی بسپارم...

ابوایوب‌انصاری، صاحب منزل رســـول‌خدا 9 بود برخاســـت و گفت: مردم! حقاً که امیرالمؤمنین علی 7 سخن خود را به آن کس که گوش شنوا و دلی فراگیر دارد رساند، همانا خداوند شـــما را کرامتی بخشیده؛ و شما آنطور که شایسته است نپذیرفتید، خداوند پســـر عموی پیامبرتان و سرور بزرگ مسلمانان را پس از آن حضرت در میان شما نهاد که دین را به شـــما می‌فهماند و شـــما را به پیکار با پیمان شکنان فرا می‌خواند ولی گویا کرید و نمی‌شنوید یا بر دل‌هایتان مهر خورده که اندیشه نمی‌کنید، آیا شرم نمی‌دارید؟[1]

۴۸۰ـ اولین سری که بر نیزه رفت

عمروبن‌حمق مدت زیادی در خدمت پیامبر اســـلام 9 بود، تا این‌که روزی حضرت به او فرمود: به همان جایی که از آنجا هجرت کردی بازگرد تا این‌که علی 7 به ولایت رسد، آن‌گاه به سوی علی 7 بشتاب.

عمروبن‌حمق از مدینه برگشـــت و در محل خود به تبلیغ اســـلام مشـــغول شـــد تا حضرت‌امیر 7 ، کوفه را مقر حکومت خود قرار داد، پس به ســـوی امیرالمؤمنین 7 – به کوفه– روانه شد و در آنجا مدت‌ها درخدمت آن حضرت بود تا این‌که روزی امیرالمؤمنین علی 7 به او فرمود:

آیـــا منزلـــی داری؟ عرض کرد: آری! حضـــرت فرمود: آن‌را بفـــروش و پولش را به قبیله «ازد» بســـپار زیرا پس از چندی که من از میان شـــما رفتم حکومت وقت در پی تو می‌فرســـتد که دستگیرت نماید، پس قبیله ازد تو را پناه می‌دهند تا این‌که از کوفه خارج شوی و به قلعه موصل برسی. به موصل که رسیدی به شخص فلجی برمی‌خوری، پس

۱. *امالی شیخ مفید*، ص۱۴۵.

نزد او بنشـــین. آن‌گاه از او آب می‌خواهی تو را ســـیراب خواهد کرد و از تو می‌پرسد چه کاره هستی؟ به او خبر بده و اسلام را بر او عرضه کن تا او مسلمان شود.سپس دستت را روی پایش بمال تا خداوند ان‌شاءالله او را شفا بخشد و همراه تو قیام می‌کند. از آن پس بر شـــخص نابینایی می‌گذری که او هم از تو ســـؤال می‌کند چه کاره هستی؟ به او خبر بده و به اسلام دعوتش کن، دعوتت را اجابت می‌کند و آن‌گاه دستت را بر چشمش بمال که به خواست خداوند بینائیش باز می‌گردد و همین دو نفر هستند که تو را پس از مرگ، در قبر خواهند گذاشت. سپس نظامیان سواره به دنبالت می‌آیند، پس هرگاه نزدیک قلعه در فلان موضع رســـیدی خسته خواهی شد؛ از اسبت فرود آی و درغاری که آنجا هست وارد شو و همانا در ریختن خون تو فاسقین از جن و انس شرکت خواهند داشت، پس از مدتی در سال ۵۰ هجری قمری عمروبن‌حمق به آنچه امیرالمؤمنین 7 فرموده بود عمل کرد تا این‌که به قلعه فوق رسید، به آن دو نفر گفت: چه می‌بینید؟ گفتند: اسب سوارانی می‌بینیم که به سوی ما می‌آیند. سپس از اسبش فرود آمد و داخل غار شد و اسب را رها کرد وقتی وارد غار شد ماری او را زد سپاه دشمن رسید اسبش را دیدند که بی‌سرپرست رها شده فهمیدند که او در همین نزدیکی است. درپی‌اش رفتند تا او را در غار یافتند سر مبارکش را از تن جدا کرده نزد معاویه آوردند. معاویه دســـتور داد سر او را بر نیزه‌ای قرار داده در شهر بگرداند و این اولین سری در اسلام بود که توسط معاویه بر نیزه رفت.[1]

۴۸۱ـ همسر پیامبر 9 پشتیبان علی 7

جری‌بن‌کلیب اهل کوفه و از جمله کسانی بود که با امیرالمؤمنین علی 7 بیعت کرد او برای فرار از جنگ در ســـپاه آن حضرت راهی می‌جســـت. خود او جریان را این گونه آورده است: هنگامی که علی 7 به طرف صفین حرکت کرد، از جنگ روی گردان شدم و آمدم به مدینه. تا این‌که بر میمونه همسر رسول‌خدا 9 وارد شدم. میمونه به من گفت: تو از مردم کدام شهری؟

گفتم: از اهل کوفه، گفت: از کدام قبیله؟ گفتم: از بنی‌عامر.

او گفت: بنی‌عامر پشت در پشت آزاده و رادمرد بودند چه چیزی باعث آمدنت شد؟

گفتم: علی 7 به ســـوی صفین حرکت کرد و من نسبت به جنگ خشنود نبودم. لذا

---

۱. اسدالغابه، *دراسات في نهج‌البلاغه*، ص۱۹۲.

اینجا آمدم؛ او گفت: آیا با او بیعت کرده بودی؟ گفتم: آری، گفت: پس بسوی او برگرد و با او باش که به خدا سوگند! او نه گمراه شد و نه به واسطه‌اش کسی به گمراهی می‌افتد.[۱]

۴۸۲. یار نزدیک دو امام

عمروبن‌حمق‌خزاعی از شرطةالخمیس و از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علی 7 بود. ابن‌شهر آشوب او را از نزدیکترین یاران امام علی 7 و امام حسن 7 می‌داند.

برخی نقل کرده‌اند که عمربن‌حمق روزی رو به علی 7 کرد و عرض کرد:

«یا امیرالمؤمنین! به خدا سوگند، دوستی و بیعت من با تو نه برای این بود که خویشاوندی بین من و تو وجود دارد و یا برای گرفتن پولی و یا درخواست مقامی از تو، نبود بلکه به این خاطر ولایت تو را پذیرفتم چون که در تو پنج خصلت است:

تو پسر عموی رسول‌خدا 9 و اولین کسی هستی که به او ایمان آوردی و تو همسر سرور زنان امت؛ فاطمه‌زهرا 3 دختر رسول‌خدا 9 هستی و تو پدر ذریه پیامبر اکرم 9 می‌باشی و تو عظیم‌ترین مرد از مهاجرین هستی که در جهاد خدا والاترین سهم را دارا هستی، پس اگر به من دستور داده شود که کوه‌های سنگین را از زمین بر کنم و به جایی دیگر منتقل نمایم و یا دریاهای مواج را از آب خالی سازم تا این‌که بتوانم به نحوی در هر امری دوستان و اولیایت را تقویت نمایم و دشمنانت را منکوب سازم، گمان نمی‌کنم توانسته باشم، حقی را که بر گردنم داری ادا نمایم.»

حضرت امیر 7 در پاسخ او فرمود: بارالها! قلبش را به نور تقوی و یقین منور ساز و او را به صراط مستقیم هدایت کن. ای کاش در سپاه من صد نفر مانند تو وجود داشت.

حجر عرض کرد: در آن صورت، به خدا قسم سپاه تو تکمیل شده و کمتر کسی پیدا می‌شد که به تو خیانت کند.[۲]

۴۸۳. از خداوند یاری جویید

امیرمؤمنان علی 7 در جنگ صفین به سپاهیان خود فرمود: دشمن را برای پایداری

۱. *مستدرك الحاكم*، ج۴، ص۳۰.

۲. *المعیار و الموازنة*، ص۱۲۹.

دینتان از دم شمشـــیر بگذرانید گامی فراتر، ســلاحتان را به آن‌ها رسانیده و از خداوند یاری جوییده تا پیروزی و نصرت حق شامل حالتان شود...[1] در دعای وارد شده از حضرت علی 7 برای رزمندگان اســلام آمده که به پیشــگاه خداوند عرضه می‌داشــت: **«اللهم اِلْهُمْهُمُ الصَّبر وَ اَنْزِلَ عَلَیهم النَّصر و اَعظم لَهُم الاجر؛** خداونــدا! صبر و شــکیبایی در برابر ســختی‌ها و مشــکلات جنگ را به آن‌ها الهام فرما و پیروزی و نصرت را بر آنان فرو فرست و اجرشان را افزون ساز»[2]

۴۸۴ـ رستگاری یافتن

امام حسن 7 می‌فرماید: هنگامی‌که ابن‌ملجم (لعنة الله علیه) حضرت امیر 7 را با شمشیر زد، در حالی که امام لحظات آخر عمرش را می‌گذراند، بر آن حضرت وارد شــدم، بسیار نگران و متأثر گشتم.

حضرت فرمود: پسرم! چرا این قدر نگرانی؟

عرض کردم: چگونه نگران نباشم در حالی که شما را با این وضعیت می‌بینم.

حضرت فرمود: می‌خواهی تو را چهار خصلت یاد دهم که اگر به یاد خود بســپاری، رستگاری را دریابی و اگر فراموش کنی، هر دو جهان از دست تو برود؟... **«یا بنی! لاغنی اکبر من العقل و و لافقر مثل الجهل و لاوحشة اشد من العجب و لا عیش الذمن حسن الخلق؛** ای فرزندم! ۱) هیچ ثروتی بالاتر از عقل نیســت. ۲) هیچ تنگدســتی مانند جهل نیست. ۳) هیچ وحشتی بزرگتر از خودبینی نیست. ۴) هیچ کامیابی لذیذتر از حسن خلق نیست.»[3]

۴۸۵ـ حافظ بیت‌المال

روزی حضرت علی 7 بیت‌المال را تقسیم می‌کرد که به ناگاه طفلی از نوه‌های امام آمد و از بیت‌المال چیزی برداشت و رفت. امام سراسیمه به دنبال آن کودک دوید و آنچه را که در دستش بود گرفت و به بیت‌المال مسلمین برگرداند.

---

۱. *غررالحکم*، ص۲۶۳.
۲. *شرح نهج‌البلاغه*، ابن ابی الحدید، ج۴، ص۲۶.
۳. *بحارألانوار*، ج۷۵، ص۱۱۱.

مردم به حضرت عرض کردند: یا علی! این طفل هم، خود سهمی‌از بیت‌المال دارد. امام فرمود: هرگز، بلکه تنها پدرش سهمی‌دارد. آنهم به قدر سهم هر مسلمان عادی، پس هرگاه آن سهم را گرفت به هر قدر خود لازم بداند به آن طفل خواهد داد.[1]

البته این نوع سخت گیری های امام مربوط به بیت‌المال بوده اما در بخشیدن اموال شخصی خود، حضرت سخاوت داشته، چنان که معاویه می‌گوید: اگر علی 7 دو اطاق داشته باشد یکی پر از کاه و دیگری پر از طلا برای او بخشیدن هر دو آن‌ها یکسان است. حضرت در حکومت بسیار کوتاه خود در کوفه به صراحت فرمود: «**ما اصبح بالکوفه احد الا ناعما ان ادناهم منزلتا...** در محدوده حکومتی من هیچ‌کس نیست مگر این‌که در نعمت است همانا فقیرترین مردم از بهترین گندم می‌خورند و همه سایه بالای سر دارند(خیابان بخواب یا کارتن خواب امروزی وجود ندارد) و همه از آب گوارا فرات می‌آشامند.[2]

٤٨٦ـ نشانه‌های سوء استفاده از مقام

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی 7 در کوفه، مرکز حکومت خود، مردم را مخاطب قرار داد و فرمود:

«**یا اهل الکوفه اذا انا خرجت من عندکم بغیر راحلتی و رحلی و غلامي‌فلان فانا خائن...؛** ای مردم کوفه! اگر دیدید که من از شهر شما بیرون رفتم بغیر از آن وضعی که قبلاً داشتم و لباس و خوراک من یا مرکب و غلام من عوض شده و در مدت حکومت من یک زندگی مرفه، برای خود درست کرده‌ام بدانید که من در حکومت، به شما خیانت کرده‌ام»[3]

٤٨٧ـ حرفی از جنس آسمان

عن‌عقبة‌بن‌عامر قال سمعت رسول‌الله 9 يقول لعليٍّ 7 لا تلو مَنَّ الناس علي حُبك فانَّ حُبكَ مخزون تحت العرش لا نيال حُبك مَنْ يُريد انما يُنزلُ من السماء بقدرٍ ذلك فضل الله يوتيه من يشاء.

---

۱. *حیاة الامام حسین* 7 ، ج۱، ص۳۸۸.

۲. *بحارألانوار*، ج۴۰، ص۳۲۷.

۳. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۱۳۷.

یعنی: رسول‌خدا 9 فرمود: یا علی! هیچ کس را در مورد محبت خودت نباید ملامت کنی زیرا محبت تو مخزون تحت عرش است چنین نیست که هر کس بخواهد بتواند به آن دســت یابد این محبت از آسمان و به اندازه نازل می‌گردد و در حقیقت فضل خداوند است که به هر که بخواهد مرحمت کند.[۱]

و در حدیثـی دیگر از پیامبر اکرم 9 آمده اسـت: **من فارق علياً فارقني و من فارقني فارق الله** یعنی: جدایی از علی جدایی از پیامبر و جدایی از پیامبر جدایی از خداست.[۲]

نکته عجیب آنجاست که:

عبدالقادر جرجانی می‌نویسـد: **اجمع فقهاء الحجاز و العراق من فريقي الحديث والري منهم مالك و الشافعي و ابو حنيفه...** [۳]

یعنـی: اجماع فقهای حجـاز و عراق از اهل حدیث و اهل رای، مالک و شـافعی و ابوحنیفه و اوزاعی و اکثر متکلمین و مسـلمین بر این اسـت که دیدگاه و عمل حضرت علی 7 در نبرد با اهل صفین صحیح بوده و به اصطلاح درسـت عمل کرده و هم‌چنین در نبرد جمل علی 7 مصیبت بوده و کسـانی که علیه حضرت علی 7 جنگیدند باغی و ظالم هستند.

قربطی می‌نویسـد: نزد علمای مسـلمین و به دلایل دینی ثابت شـده که حضرت علی 7 امام و پیشـوا بوده و هرکس که علیه حضرت قیـام کرده باغی و ظالم بوده و جنگ و نبرد علیه باغی واجب است.[٤]

۴۸۸ـ نماز یا کار کدامیک؟!

حضرت امیرمؤمنان علی 7 به کمیل‌بن‌زیاد فرمود: ای کمیل! مهم نیسـت که نماز بخوانی و روزه بگیری و صدقه بدهی. مهم این اسـت که نماز، با قلبی پاک انجام پذیرد و مورد قبول خداوند باشد و با خشوع ادا شود.[۵]

۱. *بشارة المصطفي*، ص۱۶۵.

۲. *مستدرك حاكم*، ج۳، ص۱۴۶/ *كنزالعمال*، حدیـث ۴۲۹۷۴ / *المعجم‌الكبير*، ج۱۲، ص۴۲۳ (همـه این کتب از علمای اهل سنت و از کتب قدیمی آنها می باشد).

۳. *فيض القدير*، نوشته عالم سنی المناوی متوفای ۱۰۳۱هـ ق، ج۶ ص۳۳۶.

۴. *سیر اعلام النبلاء*، نوشته ذهبی عالم بزرگ اهل سنت در قرن ۸، ج۱، ص۴۲۰.

۵. *بحارألانوار*، ج۸۴، ص۲۳۰.

در توصیف نماز امیرمؤمنان 7 ، حضرت امام صادق 7 می‌فرماید: هر گاه امیرالمؤمنین علی 7 برای نماز می‌ایســتاد عرض می‌کرد: در برابر خدایی ایســتاده‌ام که آسمان‌ها و زمین را آفریده اســت؛ و رنگ چهره‌اش به نحوی تغییر می‌کرد که از سیمای مبارکش پیدا بود.

قال الصادق 7 : «كان علىٌ اذاقام الى الصلاة فقال: (وجهت وجهى للذى فطر السموات و الارض) تغير لونه حتى يعرف ذلك فى وجهه.»[1]

۴۸۹ـ درست وضو بگیر

حسن‌بن‌ابی‌الحسن‌بصری می‌گوید: چون امیرالمؤمنین علی 7 به شهر ما بصره وارد شد گذرش به من افتاد در حالی که وضو می‌ساختم. حضرت فرمود: ای جوان! نیکو وضو بگیر تا خدا به تو نیکویی کند. سپس از نزدم گذشت.

به دنبال آن حضرت رفتم. پس حضرت رو به جانب من نگاه کرد و فرمود: ای جوان حاجتی داری؟ عرض کردم: آری مرا ســخنی بیاموز که خداوند مرا به آن جهت ســود و خیر ببخشد.

حضرت فرمود: ای جوان! هر کس با خدا به صداقت و راستی رفتار کند نجات می‌یابد و هر کس از دین خود بترسد از هلاکت سالم بماند، و هر کس در دنیا به زهد روی آورد، دیده‌اش به آنچه از پاداش‌های خدا عَزَّوَجَلَّ می‌بینند روشن گردد.

ســپس حضرت فرمود: ای جوان آیا بیشــتر برایت بگویم؟ عــرض کردم: چرا ای امیرمؤمنان. حضرت فرمود: ســه خصلت است که در هر کس باشد دنیا و آخرت برایش ســالم بماند. آنکس که به کار نیک فرمان دهــد و خودش نیز به آن عمل کند و از کار زشــت باز دارد و خودش نیز از آن دست کشد، و بر حدود و دستورات خداوند محافظت و مواظبت نماید.

ای جوان! آیا دلشاد می‌شوی از این‌که روز قیامت در حالی به دیدار خدا می‌روی که از تو خرسند و راضی باشد؟ عرض کردم: آری ای امیرمؤمنان. فرمود: نسبت به دنیا زاهد و بی‌میل باش، و نســبت به آخرت راغب و مایل و در تمام کارهای خود از راســتی جدا مشو چرا که خداوند، تو و تمام بندگان را از راه راستی به عبادت فرا خوانده است. سپس

---

۱. *بحارألانوار*، ج۸۴، ص۳۳۹.

حضرت به راه افتاد تا به بازار بصره وارد شـــد، نگاهی به مردم کرد و دید مردم ســـرگرم خرید و فروش هستند پس به سختی گریست و آن‌گاه فرمود: ای بندگان خدا... حال که شـــما در روز پیوسته سوگند می‌خورید، و در شب به بسترهای خود می‌آرمید و در خلال این حالات از آخرت غافلید پس چه وقت به جمع آوری زاد و توشه آخرت برخاسته و در امر معاد اندیشه می‌کنید؟!

آن‌گاه مردی به آن حضرت گفت: ای امیرمؤمنان! ما ناگزیریم از بدست آوردن روزی، پـــس چه کنیم؟ حضرت فرمود: همانا بدســـت آوردن روزی از راه حلال آدمی را از کار آخرت باز نمی‌دارد، و اگر می‌گویی: ما ناچاریم که احتکار کنیم، عذرت پذیرفته نیســـت، آن مرد از سخنان حضرت متأثر شد و گریه‌کنان به راه افتاد. علی 7 به او فرمود: ای مرد پیش من بیا تا شرح بیشتری دهم سپس آن مرد نزد حضرت برگشت، امام به او فرمود: بنـــده خدا! بدان که هر کس در دنیا برای آخرت کار کند ناگزیر پاداش عملش به تمام و کمال به او داده شود و هر کسی به امور دینی به جهت دستیابی به دنیا عمل کند اجر و پاداش وی در آخرت آتش دوزخ خواهد بود.

پس در انتها امیرالمؤمنین علی 7 این آیات را تلاوت کرد: «اما آن کس که سرکشی کند، و زندگی دنیا را ترجیح دهد، پس همانا دوزخ جایگاه اوست.»[1]

۴۹۰ـ نماز اول وقت

هنگامی‌که علی 7 در جنگ صفین ســـرگرم نبرد با لشگریان معاویه بود در میان دو صف کارزار، حضرت با نگاه به آســـمان مراقب حرکت وضعیت خورشید بود (خورشید به وسط آسمان رسیده تا نماز ظهر خود را بخواند)

ابن‌عباس به حضرت عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین این چه کاری است که می‌کنید؟»

حضرت فرمود: منتظر زوال هستم تا نماز بخوانیم.

ابن‌عباس عرض کرد: آیا حالا وقت نماز است با وجود این‌که سرگرم پیکار هستیم؟

علی 7 فرمود: جنگ ما با ایشان بر سر چیست؟ تنها به خاطر نماز است که با آن‌ها نبرد می‌کنیم...[2]

---

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۳۹ / سوره نازعات، آیه ۳۷.

۲. *سفينة البحار*، ج۲، ص۴۳.

۴۹۱- نماز چیست؟

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی 7 در مسجد کوفه جوانی را مشغول نماز خواندن دید. جوان با حضور قلب و توجه تام نسبت به آداب نماز، نماز می‌خواند. حضرت به او فرمود: ای جوان تأویل و معنی نماز چیست؟

جوان عرض کرد: «آیا نماز را جز عبودیت، تأویلی است؟!» که بدون آن، نماز ناقص باشد.

امام 7 فرمود: تأویل حقیقت نماز، عبارت است از: قربت، خلوص، حضور قلب و توجه، معرفت خدا و محبت اهل بیت : که بدون این صفات هیچ عملی در پیش خداوند صحیح نخواهد بود، حتی اگر چه نمازگزار در همه دهر صائم و روزه دار باشد و در بین صفا و مروه به عبادت قیام کند.[1]

۴۹۲- مَثل تو مِثل کلاغ است.

در روایات بر رعایت آداب نماز و انجام درست و صحیح آن سفارشات متعددی شده است، از جمله این‌که روزی حضرت علی‌بن‌ابیطالب 7 شخصی را در حال نماز خواندن دید، که با سرعت و تندی نماز می‌خواند. پس از نماز حضرت به او فرمود: چه مدت است چنین نماز می‌خوانی؟

آن مرد عرض کرد: از فلان وقت.

حضرت فرمود: مثل تو نزد خداوند مثل کلاغ است که دانه را نوک می‌زند، بدان اگر تو در این حال بمیری، بر غیر دین پیامبر 9 مرده‌ای. «فقال: مثلك عند الله كمثل الغراب اذا ما نقره لومت؛ مت على غير ملة ابى القاسم 9 .»[2]

۴۹۳- اعتدال در نهج‌البلاغه

نامه ۱۱ صفحه‌ای در بخش نامه‌های نهج‌البلاغه وجود دارد که حضرت علی 7 آن را به فرزندش امام حسن 7 نوشته است.

---

۱. *اسرار الصلوة*، آیت‌الله طهرانی، ص۸۷.
۲. *بحارألانوار*، ج۸۴، ص۲۴۱.

حضرت در اواخر این نامه بســیار زیبا و مشــحون از دســتورات اخلاقی و عرفانی آورده‌اند: پســرم... از گفتار خنده‌آور (جوک‌گویی) سخت بپرهیز نکته مهم‌تر آن‌که اگر با یک نگاه ابتدایی به کل نهج‌البلاغه نگاه کنیم می‌فهمیم بیش از یک‌ســوم نهج‌البلاغه دستور به اعتدال در گفتار و کردار داده شده است.

٤٩٤. اهمیت نماز جماعت و حرمت مسجد

امام صادق 7 فرمود: به علی 7 خبر رســید گروهی از مردم برای نماز در مســجد حاضر نمی‌شوند. امیرالمؤمنین علی 7 برای مردم سخنرانی کرده و در ضمن آن فرمود: «گروهی که برای نماز خواندن با ما در مساجد حاضر نمی‌شوند. آنان حق ندارند با ما غذا بخورند و بیاشامند و مشورت کنند و با ما ازدواج نمایند و حق ندارند از بیت‌المال مسلمین استفاده کنند مگر این‌که در نماز جماعت ما حاضر شوند.

نزدیک اســت اگر آن‌ها از کار خود دست برندارند فرمان دهم تا خانه‌های آنان را به آتش بسوزانند.»

آن‌گاه امــام صادق 7 فرمود: مســلمانان از خوردن و آشــامیدن و ازدواج با آن‌ها خودداری کردند لذا در روایت اســت: رســول‌خدا 9 کســانی که صدای اذان مسجد را بشنوند و در مسجد جهت نماز حاضر نشوند، آن‌ها را به عنوان یهودی امت خود نامیده‌اند و دستور داده‌اند بر این افراد سلام نکنند.

لذا مســأله نماز جماعت از چنین جایگاهی برخوردار است و امام علی 7 با شدت با این عده که اهل نماز جماعت نیستند برخورد می‌نمود. در زمان رسول‌خدا 9 نیز برخی از مردم نسبت به رفتن در مسجد و شرکت در نماز کوتاهی می‌کردند. رسول‌خدا 9 فرمود: زود است دســتور دهیم خانه‌های کسانی که نماز در مسجد را ترک می‌کنند بر سرشان بسوزانند[1] و در روایت است که علی 7 مردی را در مسجد دید که مشغول داستان سرایی بود او را با تازیانه زد و از مسجد بیرون کردند.[2]

---

۱. *وسایل الشیعه*، ج۳، ص۴۷۸ / *صحیح‌بخاري*، ج۱، ص۳۲۴.

۲. *وسایل الشیعه*، ج۳، ص۵۱۵.

۴۹۵ـ ساختن مصلی در خانه

امام صادق 7 می‌فرماید، (روش امام علـــی 7 این گونه بود) امام علی 7 در خانه خود اتاقی را، که نه بزرگ بود و نه کوچک، به عنوان محل نماز قرار داده بود و شـــب‌ها برای خواندن نمـــاز به آن محل می‌رفت و اگر طفل کوچکـــی نمی‌خوابید، آن حضرت کودک را با خود به آن اتاق می‌برد و نماز می‌خواند.[۱]

۴۹۶ـ ترک همسایگی مسجد

امام صادق 7 فرمود: زمان حکومتداری امام علی 7 به ایشان خبر دادند: مردمی در کوفه مجاور مسجد هستند که به نماز جماعت مسلمین حاضر نمی‌شوند.

امام فرمود: آن‌ها باید به جماعت ما و نماز با ما در مســـجد حاضر شوند، و گرنه باید کوچ کرده و از همسایگی مسجد دور شوند و با ما همسایه نباشند و ما نیز با آنان مجاور نباشیم.[۲]

۴۹۷ـ یک پیراهن بیشتر ندارد

صاحب کتاب الغارات[۳] از یکی از اســـاتید اســـتادش نقل می‌کند، می‌گوید: من بچه بودم پدرم مرا به مسجد جامع کوفه برد و علی‌بن‌ابیطالب 7 در حال ایستاده، روز جمعه مشـــغول خواندن خطبه نماز بود و دیدم علی‌بن‌ابیطالب: «یروح بکمّه؛ با آستینش خود را باد می‌زند» مســـجد پر از جمعیت بود و من هم بچه بودم. پدرم مرا روی گردنش نشاند که آن صحنه‌ها را ببینم.

این صحنه را دیدم که امیرالمؤمنین 7 با آســـتینش خـــود را خنک می‌کند به پدرم گفتم: پدر؛ چون هوا گرم است امیرالمؤمنین 7 با آستین لباسش خود را خنک می‌کند؟

پدرم فرمود: نه چنین نیســـت. علی‌بن‌ابیطالب 7 احساس گرما و سرما نمی‌کند. نه گرما علی 7 را آزار می‌دهد و نه سرما و علتش هم آن است که در جریانی رسول خدا 9

---

۱. *وسایل الشیعه*، ج۳، ص۵۵ / *صحیح بخاري*، ج۱، ص۳۲۴.

۲. *بحارألانوار*، ج۸۸، ص۱۳.

۳. *الغارت* تقریباً یک قرن قبل از *نهج‌البلاغه* نوشـــه شده است. این کتاب به این مناسبت *الغارت* نام گذاری شده است که در آن به غارت‌هایی که بنی‌امیه در زمان حکومت امام علی 7 در قلمرو حکومت حضرت روا داشتند در این کتاب اشاره شده است.

نســبت به امیرالمؤمنین 7 دعا کرد. و عرض کرد: خدایا اثر برودت و حرارت را به علی نچشــان و بعد از آن دعا دیگر علی 7 نه در تابســتان‌ها از گرما رنــج می‌برد و نه در زمستان‌ها از سرما رنج می‌برد.

پســرجان! علی‌بن‌ابیطالب برای این آستین لباســش را حرکت می‌دهد زیرا او یک پیراهن دارد و چون این لباس را شسته و خشک نشده است، آستین آن را حرکت می‌دهد تا خشک بشود.

پسرم! علی 7 از این کار لذت می‌برد چون به غیر حق دل نمی‌بندد و این را هم هنر نمی‌داند و به حساب کمال نمی‌آورد.[1]

۴۹۸ـ پیش بینی درست

منهال‌بن‌عمــرو می‌گوید: مردی از بنی تمیم برایم گفت: ما در ذی‌قار (منطقه‌ای که جنگ جمل در آنجا آغاز شد) در رکاب امیرالمؤمنین 7 بودیم و گمان کردیم امروز ما از روی زمین برچیده و ربوده خواهیم شد (یعنی دشمنان بر ما پیروز می‌شوند) از حضرت در آن لحظه شنیدم که می‌فرمود: بخدا سوگند بر این فرقه پیروز می‌شویم، و این دو مرد ـ طلحه و زبیر ـ را می‌کشیم و سپاه آن دو را ریشه کن می‌سازیم.

او می‌گوید: وقتی صحبت حضرت علی 7 را شــنیدم نــزد عبدالله‌بن‌عباس رفتم و گفتم: به پسر عمویت (علی 7)و این گفتارش نمی‌نگری؟

او گفت: شــتاب مکن ببینیم چه می‌شــود؟ پس چون کار اهل بصره به آنجا رسید و همگی شکســت خوردند نزد ابن‌عباس رفته و گفتم: نمی‌بینم پسر عمویت را جز آن‌که در سخنش راست گفت...[2]

۴۹۹ـ انواع گناهان

ابورافع می‌گوید: روزی علی 7 به منبر رفت، سپس خدای را حمد و ثنا گفت.

آن‌گاه فرمود: مردم، گناه سه قسم است. سپس ساکت شد.

مردی در بین جمعیت بنام حبه‌عرنی عرض کرد: گناهان را توضیح دهید یا اباالحسن.

---

۱. *الغارت*، ج۱، ص۹۸ / *بحارألانوار*، ج۸،ص۷۳۹.

۲. *امالي شيخ مفيد*، ص۳۳۴.

حضرت فرمود: از گناهان جز به منظور تفسیر و توضیح، نام نبردم. لکن تنفس تند و غیر عادی که عارضم شد مرا از سخن گفتن بازداشت.

آن‌گاه ادامه داد؛ بلی گناهان سه قسم است؛ اول گناهی است که خدا می‌بخشد. دوم گناهی است که او نمی‌بخشد. سوم گناهی است که ما برای صاحب گناه به عفو الهی امیدواریم، ولی با داشتن امید از عذاب او نیز می‌ترسیم. عرض شد: ای امیرالمؤمنین 7 مطلبی را که فرمودید برای ما توضیح دهید.

حضرت خواسته آن‌ها را اجابت نمود و هر یک را شرح داد.

درباره قسم اول گناهان فرمود: آن گناهی است که خداوند صاحب گناه را در دنیا عقاب نموده است و خداوند حکیم‌تر و بزرگوارتر از آن است که دوباره او را در قیامت برای همان گناه عذاب نماید.

درباره قسم دوم گناهان: گناهانی که بخشیده نمی‌شود ظلم و ستم بندگان به یکدیگر است خداوند در روز جزا در مقام قضا و موقع احقاق حق مظلومان و کیفر ستمکاران به عزت و جلال خود سوگند یاد می‌کند که ظلم هیچ ظالمی را بدون بررسی و سنجش از دادگاه عدلش نگذرد و آن را نادیده نگیرد هر چند آن ظلم کوچک و ناچیز باشد...

قسم سوّم گناهان: گناهی است که خداوند آن را پوشانده و توبه آن را به صاحبش ارزانی فرموده است و گنهکار از گناه خود ترسان و به رحمت خدا امیدوار است...[1]

۵۰۰. جنگجوها را از اسارت آزاد کنید اما...

در یکی از جنگ‌ها تعدادی از سپاهیان علی 7 را به اسارت گرفتند به حضرت عرض کردند: یاعلی! اجازه بدهید ما از بیت‌المال بودجه‌ای در اختیار بگیریم تا این اسرا را آزاد کنیم.

حضرت فرمود: آزاد کردن اسیر کار خوبی است و خود ادامه مبارزه است. اما اگر می‌خواهید اسیر آزاد کنید بررسی کنید ببینید این‌ها زخمی‌شده‌اند یا نه، کسی که با حادثه‌ای کوچک فورا دست‌های خود را بلند کرده و تسلیم می‌شود و یا زخمی نشده او شهامتی ندارد.

اما آن‌هایی که زخمی‌شده‌اند و زخمشان در پشت بدنشان است معلوم می‌شود صحنه

۱. *بحارألانوار*، ج۳، ص۱۰۰ / *اصول کافی*، ج۲، ص۴۴۳، حدیث۱.

جنگ را ترک کرده و فرار کرده‌اند و به همین جهت از پشت سر به آن‌ها تیر رسیده است و آن‌ها را دستگیر کرده‌اند نه اسیر.[1]

۵۰۱. طلا یا نقره؟ کدامیک!!

مأمور مستغلات ملکی حضرت امیر 7 به ایشان عرض کرد: کسی بواسطه نیازمندیش، کمکی از شما خواسته است. شما فرمودید: به او هزار واحد بدهید، اما نفرمودید هزار واحد از طلا یا نقره.؟

حضرت فرمود: برای من فرقی نمی‌کند کدامشان باشد هر چه به حال او نافع‌تر است و مشکلش را حل می‌کند به او بده.[2]

در روایتی است که پیامبراکرم 9 در پاسخ به سؤالی که عباس عموی ایشان کرد فرمود: خداوند از نور چهره من عرش را خلق کرد و از نور چهره علی 7 فرشته‌ها را خلق کرد و از نور چهره فاطمه‌زهرا 7 آسمان را خلق کرد و از نور چهره حسن 7 خورشید و ماه را خلق کرد و از نور چهره حسین 7 بهشت را خلق فرمود.

۵۰۲. دعای مؤثر کوتاه برای رفع غم از امام علی 7

امام صادق 7 می‌فرماید در روزهریر (یکی از سخت‌ترین روزهای جنگ صفین که میان امام علی 7 و معاویه بود) وقتی که کار جنگ بر اصحاب امام علی 7 سخت شد امام علی 7 دعای اندوه را خواند. هرکس وقتی برایش مشکل و سختی پیش آمد که به جهت آن دچار غم و اندوه شود این دعا را بخواند، خداوند او را از آن غم نجات می‌دهد و اما دعا:

اللّهُمَّ لا تُحَبِّب إلي ما أبغَضتَ، و لا تُبَغِّض إلَي ما أحبَبتَ، اللّهُمَّ إنّي أعوذُ بِكَ أن أرضي سَخَطَكَ، أو أسخطَ رِضاكَ، أو أرُدَّ قَضاءَكَ، أو أعدُوَ قَولَكَ، أو اُناصِحَ أعداءَكَ، أو أعدُوَ أمرَكَ فيهِم، اللّهُمَّ ما كانَ مِن عَمَلٍ أو قَولٍ يُقَرِّبُني مِن رِضوانِكَ، و يباعِدُني مِن سَخَطِكَ، فَصَبِّرني لَهُ وَاحمِلني عَلَيهِ، يا أرحَمَ الرّاحِمينَ.

---

۱. *بحارألانوار*، ج۴۲، ص۵۸.
۲. *تفسیر نورالثقلین*، ج۱، ص۲۶۷.

یعنی:

خدایا! آنچه را که نمی‌پســـندی محبوب من نفرما و آن را که می‌پســـندی منفور من مگردان

خدایا! به تو پناه می‌برم از این که ناخشنودی تو را بپسندم، یا خشنودی و رضایت تو را نپسندم یا قضاء تو را نپذیرم یا گفته و دستورات تو را واگذارم یا با دشمنان تو دوستی ورزم یا از فرمان تو درباره آنان چشم بپوشم

خدایا! هر کردار یا گفتاری که مرا به خشنودی تو نزدیک سازد و از خشم و ناخشنودی تو دور می‌گرداند مرا بر آن صبور فرما و به انجام آن توفیق ده ای بزرگترین مهربان.[۱]

۵۰۳- معاویه را بهتر بشناسید.

پس از قتل عثمان در ۱۸ ذی سال ۳۵ هجری، معاویة‌بن‌ابی‌سفیان که خود از عاملین تحریک مردم به کشتن عثمان بود حکومت شام را در اختیار داشت او می‌دانست که امام علی 7 همچون عثمان میدان را برای حیف و مال بیت‌المال مســـلمانان به وی نخواهد داد و از ســـویی تابعیت از علی 7 را نیز نمی‌پذیرفت. به ناچار بنای مخالف با حضرت را در پیـــش گرفت و از خون عثمان به نفع خویش بهره‌برداری کرد. او با پیراهن خون‌آلود عثمان و انگشـــتان قطع شده نائله همسر عثمان احساسات مردم عوام را بر ضد علی 7 شـــورانید و بی‌محابا آن حضرت را به قتل عثمـــان متهم می‌کرد و خود به خون خواهی او برخاســـت او برای نخســـتین بار بر بالای منبر، قاتلان عثمان را دشنام داد. معاویه در ســـب و ناسزا گویی به وجود مقدس حضرت علی 7 اصرار می‌ورزید و تا زنده بود از آن دست برنداشت، حتی وقتی امام حسن 7 روی مصالحی با معاویه صلح کرد به هیچ یک از مفاد قطعنامه که یکی از آن عدم ســـب بـــه حضرت علی 7 بود عمل نکرد. او بعد از گرفتن بیعت از مردم کوفه به منبر رفت و با وجود پیمان نامه صلح و نهی صریح اسلام از ناسزاگویی نسبت به ساحت مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی 7 و امام حسن 7 در حضور حسنین 8 به ناسزاگویی پرداخت که با اعتراض امام حسن 7 روبرو شد. معاویه ســـپس با تطمیع پاره‌ای از راویان و صحابه‌های معلوم الحـــال احادیثی به نام حضرت رســـول اکرم 9 بر ضـــد حضرت علی 7 جعل کرد. معاویـــه در مقابل مخالفت پاره‌ای

۱. *مهج‌الدعوات*، سیدبن‌طاووس، ص۱۲۸.

صحابه نســبت به لعن علی 7 صریحا اعلام کرد که به خدا سوگند دست از این کار بر نمی‌دارم تا کودکان با این عادت بزرگ شــوند و بزرگان با آن پیر، تا آنجا که هیچ کس او را به نیکی یاد نکند و این عمل آن چنان رایج شد که بعد از نمازهای واجب بر وجود مقدس امام علی 7 لعن می‌شــد و در کلیه ممالک اســلامی و هر کجا که جزو قلمرو اســلام بود در خطبه‌های نماز و منبرهای خطابه حتی در تعقیب نمازهای جماعت و در اوقات دیگر حضرت علی 7 را ســب و لعن می‌کردند. حموی در کتاب خود می‌نویسد: جز در شــهر سجســتان[1] که بیش از یکبار در آن دشنام داده شد در تمامی منابر شرق و غرب عالم اسلام مدام بر حضرت لعن و دشنام داده می‌شد چنانچه مردم می‌پنداشتند این کار جزو دســتورات دینی است و اگر روزی این کار را فراموش می‌کردند قضایش را بجا می‌آوردند و عده‌ای از مردم اصفهان و حران عقیده داشــتند که نماز بدون لعن حضرت فایده ندارد و این عمل تا زمان خلافت عمربن عبدالعزیز ادامه داشــت.[2]باید توجه داشت طبق نقل الخواص ص۱۰۴ معاویه در جنگ بدر در جبهه مشــرکین شرکت داشته است امام حســین 7 در نامه‌ای به معاویه خطاب می‌کند: آیا تو قاتل حجربن‌عدی و اصحاب صالحــان و مطیعان و عابدان نیســتی گناه آنان چه بود که تــو از روی عناد و انکار آن بندگان خدا را به قتل رساندی؟

آیا تو قاتل عمروبن‌الحمق یار رسول‌الله و بنده صالح نبودی؟

ای معاویه تو از این امت نیســتی... ای معاویه تو قاتــل اهل حضرموت و قاتل آن مردم از روی ظلم نیســتی ابن‌ســمیه درباره آن‌ها به تو نوشت که اینان بر دین علی 7 هســتند و تو به او نوشــتی هر که بر دین علی 7 است باید او را به قتل رسانی پس او آن بندگان خدا را به قتل رســانید و به دستور تو گوش و بینی آنها را برید و شکنجه داد امام حســین 7 در این نامه به زیادبن‌سمیه (زنازاده مشهور زیادبن‌ابیه) اشاره می‌فرماید و بــه معاویه می‌نویســد: او را بر اهل عراق حاکم نمــودی و چون آن بی‌دین را بر آنان مسلط کردی او به قطع دست و پای مسلمانان و در آوردن چشم‌های آنان پرداخت و یا چشم‌های بسیاری از مسلمانان را با میله‌های داغ سرمه کشید و کورکرد و جمعی را هم

---

۱. مردم غیور سیســتان و بلوچستان ایران در آن زمان با توجه به فشارها و اخذ مالیات‌های سنگین بر عدم لعن امام تاکید کردند و تمامی آن فشارها را به جان خریدند و لعن امام را انجام ندادند.

۲. *ربیع الابرار*، زمخشری.

به درختان خرما بسته و به دار آویخت.[۱]

ابن‌عبدالبر نویسنده سنی کتاب استیعاب درباره معاویه می‌نویسد:

۱- او اولین کسی است که ولیعهد (در حیات خود) تعیین کرد.

۲- اولین کسی که مسلمانی را به قتل صبر (دست و پای کسی را قطع کرده و او را رها می‌کنند تا جان دهد) اعدام کرد.

۳- اولین کسی است که با تشریفات (محافظ و اسکورت) حرکت می‌کرد.

۴- اولین کسی است که از خواجه‌ها در حرامسرا استفاده کرد.

۵- اولین کسی است که منبر را به ۱۵ پله رسانید در حالی منبر پیامبر ۳ پله داشت.

۶- اولین کسی است که مسلمانی را زنده زنده در گور کرد.

۷- اولین کسی است که یک فرد نصرانی به کار گماشت و او را استاندار قرار داد.[۲]

۸- او اولین کســـی بود که زن مسلمان و به جرم مردهای آنان به گروگان گرفت و زندان کرد.[۳]

۹- اولین کسی است که سر مسلمانی را برید و در شهرها گردانید و سپس دستور داد آن سر را در دامن همسر آن مقتول قرار دهند.

۱۰- او کسی بود که با زن کافری (غیر اهل کتاب) نیز ازدواج کرد.[٤]

۱۱- معاویه برای مالک‌بن‌هبیرة ۱۰۰۰۰۰ درهم به عنوان حق‌السکوت برای قتل حجربن‌عدی فرستاد.[٥]

۱۲- معاویــه وقتی می‌خواســت بــرای یزید بیعــت بگیــرد ۱۰۰۰۰۰درهم برای عبدالله‌بن‌عمر ارســال کرد.[٦] و ابن ابی الحدید، درباره معاویه می‌نویســد: اصحاب ما به فسق معاویه بلکه کفر او یقین دارند او سپس در استدلال به کفر معاویه داستانی را نقل می‌کند که بر بی‌اعتقادی معاویه بر پیامبر حکایت دارد.[۷]

---

۱. *انساب الاشراف*، نوشته بلاذری متوفای ۲۷۹ ه.ق، ج۵، ص۱۲۹.

۲. *استیعاب*، نوشته ابن‌عبدالبر متوفای قرن ۵، ج۲، ص۳۷۳.

۳. *تهذیب التهذیب*، نوشته ابن‌حجر متوفای ۸۵۲، ج۸، ص۲۴.

۴. *المغازي*، ج۲، ص۶۳۳.

۵. *الاغاني*، ج۱۷، ص۱۵۷.

۶. *سیر اعلام النبلاء*، نوشته ذهبی متوفای ۷۴۸، ج۳، ص۲۲۵.

۷. *نهج البلاغه ابن ابي الحديد*، ج۵، ص۱۲۹(تمامــی ایــن متن ها و کتاب هایی که در تنظیم شــرح حال معاویه استفاده شده است از کتب قدیمی اهل سنت می باشد)

۱۳- زمخشـــری می‌نویسد: معاویه برای به شهادت رساندن امام حسن 7 ۱۰۰۰۰۰ درهم جایزه برای جعده همسر امام تعیین کرد.[۱]

۱۴- ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: معاویه در قنوت نماز و خطبه جمعه حضرت علی و امام حسن و امام حسین : و ابن‌عباس و مالک‌اشتر لعن می‌کرد.[۲]

۱۵- ابن تیمیه که از طرفداران ســر ســخت معاویه و بنی‌امیه است آورده است که عــده‌ای در فضیلت معاویه روایاتی جعل کردند و به پیامبر اکرم 9 نســبت داده‌اند ولی تمام آن‌ها دروغ اســت[۳] شــارح صحیح بخاری می گوید: یک حدیث صحیح و مسند در فضیلت معاویه نداریم.[٤] حســن بصری می‌گوید: در معاویه ۴ خصلت بود که اگر یکی از آنها در شــخصی بود او را به هلاکت میرســاند- معاویه با شمشیر به ملت اسلام حمله کــرد و با نیرنگ خلافت را در دســت گرفت و با اصحاب مشــورت نمی‌کرد و به اهل فضل توجهی نمی‌کرد.۲- معاویه پس از خود شــراب‌خواری را که همیشــه مست بود و لباس‌های حریر میپوشیدو با ساز و رقص و آواز دمساز بود را برجای خود نصب‌کرد و...

۵۰۴ـ فقط پیامبر 9 بین آن‌ها نبود

گویند روزی عقیل[٥] بر معاویه وارد شــد از وی ســؤال شد که لشکر امام علی 7 و معاویه را چگونه دیدی؟ عقیل جواب داد: از لشــکر برادرم گذشتم دیدم شب و روز آن‌ها چون زمان پیامبر 9 بود در حالی که پیامبر 9 در میان آنان نبود و از لشکر تو (معاویه) گذشتم منافقانی را دیدم که می‌خواستند شتر پیامبر 9 را در شب عقبه رم دهند و چون از خود او(شــخص معاویه) ســؤال کرد؟ عقیل به وی گفت: حمامه را می‌شناسی (جده معاویــه که زنی بدکار بود). معاویه خودش می‌گوید: **لقد وضعت رجلي في‌الركاب و هَمْمتُ**

۱. *ربیع الابرار*، ج۴، ص۲۰۸.
۲. *نهج‌البلاغه*، ج۱۵، ص۹۸.
۳. *منهاج‌السنة*، ج۲، ص۳۰۷.
۴. *البداية و النهاية* نوشــته ابن کثیر متوفای ۷۷۴ ج۸، ص۱۲۳/ *فتح الباري* نوشــته ابن حجر متوفای۸۵۲، ج۷، ص۸۳ / و *فیات الاعیان* نوشــته ابن خلکان متوفای ۶۸۱، ج۱، ص۷۷/ *لسان المیزان* نوشته ابن‌حجرمتوفای ۸۵۲، ج۱، ص ۳۷۴/ *الموضوعات*، ج۲، ص۲۴.
۵. عقیل (ابویزید) برادر بزرگ علی 7 است که ۲۰سال از حضرت بزرگتر بود وی در علم انساب بسیار توانا بود او در اواخر عمر نابینا شــد او در انتخاب فاطمه مادر حضرت ابوالفضل 7 (ام‌البنین) به همسری علی 7 نقش مؤثری، به خاطر شناخت علم انساب خود داشت.

یوم صفین بالهزیمة، یعنی: در صفین پایم را در رکاب نگذاشـــتم و تصمیم به فرار داشتم[۱] معاویه در جنگ خندق نیز وارد میدان شـــده بود او در جنگ بدر از ترس با پای پیاده به مکّه فرار کرد به گونه‌ای که ۲ ماه از پا درد تحت معالجه بود.[۲]

۵۰۵. قنبر غلام علی 7

ابوالشعثاغلام‌ابن‌معمر بود که علی 7 او را قنبر نامید و غلام حضرت شد، وقتی قنبر را نزد حجاج یوســف ثقفی آوردند از او پرســیدند: تو در خدمت علی 7 چه می‌کردی؟ گفت: آب وضویش را حاضر می‌کردم. پرسید: علی 7 چه می‌گفت؟

قنبر گفت: چون از وضو فارغ می‌شد این آیه مبارکه را تلاوت می‌کرد:

«چون اندرزها را فراموش کردند درهای همه چیز را به روی آن‌ها گشـــودیم تا چون به آنچه یافته بودند شـــاد شوند. ناگهان آن‌ها را فرو گرفتیم و در این هنگام بود که همه مأیوس شدند، ریشه ستمکاران قطع شد و سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است.»

حجاج گفت: گمان می‌کنم که این آیه را بر ما تأویل می‌کرد.

قنبر گفت: بلی.

حجـــاج گفت: چه خواهی کرد اگر تو را گردن بزنـــم؟ قنبر گفت: در این هنگام من رستگار و تو از اشقیاء خواهی شد.

آن‌گاه حجاج دستور داد تا قنبر را گردن بزنند.[۳]

۵۰۶. آب حیات

علی‌بن‌عثمان می‌گوید: وقتی نوبت خلافت علی‌بن‌ابیطالب 7 رســید علی‌بن‌عثمان همراه پدرش از وطن خود مهاجرت کردند تا به حضور علی 7 برسند. او روایت می‌کند که در نزدیکی کوفه از تشـــنگی یارای حرکت نداشتند. علی‌بن‌عثمان در پی آب رفت و سرابی را از دور دید تا به سراب رسید، آن‌گاه آب به اندازه نوشید و سیراب شد و برگشت و پدرش را هم به آنجا برد. اما اثری از آب ندید و پدرش جان سپرد.

---

۱. *العقد الفريد*، ج۴، ص۳۴۰ / *تاريخ دمشق* / *فيات الاعيان*، ج۵، ص۲۴۱.

۲. *سیره‌ابن‌هشام*، ج۳، ص۲۴۲/ *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد*، ج۱۵،ص۸۵ جهـــت اطـــلاع دقیق‌تر از احوالات معاویه به داستان‌های ۵۷۳،۵۳۷،۵۳۴ همین کتاب مراجعه شود.

۳. *رجال کشي*، ج۱، ص۲۹۰ / *تفسير عياشي*، ج۱، ص۳۵۹.

وی زمانی که به حضور امام علی 7 رسـید حضرت عازم صفین بود. علی‌بن‌عثمان می‌گوید: که رکاب مبارک امام را گرفتم تا سـوار شوند وقتی حضرت سوار شد خواستم پای حضرت را ببوسـم حضرت مانع شد... بعد حضرت به او بشارت عمری دراز را داد و فرمودند: که هر کس از آن سراب خورد عمری طولانی یابد.

۵۰۷. بزرگترین سود

در جنگ صفین در یک مرحله امام علی 7 گرفتار شـامیان شد لذا ارتباط علی 7 با سپاه خود قطع شد، امام فریاد زد: آیا کسی هست که جانش را به خدا بفروشد و دنیا را با آخرت معامله و معاوضه کند؟ تنها عبدالعزیزبن‌حارث معروف به ابوحارث پیش امام آمد و از ایشان اجازه خواست. سپس به قلب دشمن حمله کرد و محاصره آنان را شکافت و به سوی دیگر لشکریان امام رسید. سپاهیان امام به محض دیدن او خوشحال شدند و از او حال امام را سـؤال کردند، حارث پاسخ داد: حال امام خوب است و به شما سلام رسانید. آن‌گاه گفت: امام فرمودند: شما از آن‌سو تهلیل و تکبیر بگویید و به دشمن حمله کنید و ما نیز از سوی دیگر حمله می‌کنیم در این حمله ۷۰۰ نفر از نام آوران شامی کشته شدند، اما به هیچ یک از یاران آن حضرت آسیبی نرسید.

در این موقع حضرت فرمود: چه کسـی از مردم بزرگترین سود را در این کارزار کرده است؟ همگان گفتند: شما ای امیرمؤمنان.

حضرت فرمود: بیشترین سود را ابوحارث برده است.[1]

۵۰۸. تغییر دادن اذان و اقامه

حضرت علی 7 در ضمن شمارش بدعت‌ها فرمود: «یکی از بدعت‌های او (عمر) این بود که جمله «حی علی خیر العمل» را در اذان ترک کرد و همین بدعت را سنت قرار داد و مردم از او متابعت کردند.»[2]

لذا مطابق بعضی از روایات، عمر در عصر رسـول‌خدا 9 همواره با آن حضرت بگو

---

۱. *پیکار صفین* نصربن‌مزاحم.

۲. *کتاب سلیم‌بن‌قیس*، ص۱۳۹.

مگو می‌کرد، که چرا نماز بهتر از جهاد است؟ پیامبر 9 به او می‌فرمود: «در جهاد، انسان یک بار کشته می‌شـــود، ولی در نماز خالص با حضور قلب، چندین بار باید جهاد کرد (و کشته شد) تا بتوان یک نماز مقبول بجا آورد.»

عمر ســخن رسول‌خدا 9 را نپذیرفت و همواره مترصد فرصت بود تا جمله «**حی علی خیرالعمل**» را که بیانگر برتری نماز بر ســـایر اعمال است حذف کند، در عصر پیامبر 9 نتوانست این کار را بکند و سرانجام بعد از رحلت آن حضرت موفق شد، حتی در این باره اختلاف شدید شد، بنا گذاشتند که بلال حبشی اذان بگوید، بلال در ظاهر پذیرفت و اذان گفت ولی پس از «**اشهد ان محمّدا رسول الله**» بر اثر فشار زیاد روحی، غش کرد و همان را عذر آورد، با توجه به این که جوسازان بلال را آنچنان در محاصره گرفته بودند که اگر «**حی علی خیرالعمل**» می‌گفت کشـــته می‌شد.[1] لذا جمله «**الصلوة خیر من النوم**» جایگزین جمله فوق گردیـــد البته این امر در ابتدای امر چنان عجیـــب بود که عبدالله‌بن‌عمر نیز هنگامی‌که این جمله «**الصلوة خیر من النوم**» را به جای «**حی علی خیرالعمل**» در مســـجد شنید به عنوان اعتراض از مسجد خارج شد.[2]

۵۰۹. دستورات امام علی 7 به بازاریان

امام باقـــر 7 می‌فرماید: امیرالمؤمنین 7 در آن ایام کـــه در کوفه بود چنین عادت داشت هر روز صبح از دارالاماره خود بیرون می‌آمد و در یکایک بازارهای کوفه می‌گشت و تازیانه‌ای دو شـــاخه به نام السبیبة به همراه داشت، در هر بازاری می‌ایستاد و در میان اهـــل آن صـــدا می‌زد: «تاجران پیش از داد و ســـتد از خداوند خیـــر و نیکی بطلبید و با آسان‌گیری در معامله از خداوند برکت جویید و به خریداران نزدیک شوید (گران نفروشید تا از شـــما بگریزند) و خود را به زینت حلم و بردباری آرایش دهید و از ســـوگند خوردن خودداری کنید و از دروغ بپرهیزید و از ســـتم کناره گیرید، و با مظلومان به انصاف رفتار نمایید و به رباخواری نزدیک مشوید و پیمانه را کامل بدهید (کم فروشی نکنید) و چیزی از حق مردم کم نگذارید و روی زمین در غرقاب فساد فرو نروید.»

و همین طور در تمام بازارهای کوفه دور می‌زد، ســـپس باز می‌گشت و در محلی که

۱. *اقتباس از الاوائل*، ص۲۳۹.
۲. *الفقه علی المذاهب الخمسه*، ص۱۱۹.

برای رســیدگی به کارهای مردم بود می‌نشســت و چون مردم می‌دیدند که آن حضرت بسوی آن‌ها می‌آید و فریاد «ای مردم» امام بلند می‌شد، همه دست از کار خود می کشیدند و خوب به فرمایشــات امام گوش می‌دادند و به روی آن حضرت چشــم می‌دوختند تا از ســخن خود فارغ می‌گشت، و چون سخن امام تمام می‌شــد می‌گفتند: ای امیرمؤمنان شنیدیم و اطاعت خواهیم کرد.[1]

۵۱۰ـ مردم مجهز شوید !!

امام باقر 7 فرمود: عادت امیرالمؤمنین علی 7 در کوفه این بود که چون نماز عشاء را با مردم می‌گزارد سه بار با صدای بلند که تمام اهل مسجد می‌شنیدند می‌فرمود: مردم مجهز شــوید ـ خدا شــما رارحمت کند ـ که همانا آوای کوچیدن در میان شما برخاسته پس این اقامت و دلبســتگی بر دنیا چه معنی دارد پس از آن‌که آوای کوچیدن برخاسته است؟! (تجهزوا رحمكم الله فقد نودي فيكم بالرحيل)

خدا شما را رحمت کند مجهز شوید و بهترین زاد و توشه‌ای را که آماده و در دسترس دارید و آن تقواســت ـ به همراه خود بردارید و بدانید که راه شــما بســوی معاد، و عبور شــما بر صراط و وحشــت بزرگ در پیش رویتان اســت، و همانا کریوه‌ها و گردنه‌های صعب‌العبور و منازل وحشــت زا و هراسناکی در پیش دارید که ناگزیر باید از آن‌ها عبور نموده و در آنجاها توقف کنید.[2]

۵۱۱ـ چگونه صبح کردی؟!

حنش‌بن‌معتمــر می‌گوید: بر امیرالمؤمنین علــی 7 در حالی که در رحبه (محلی در کوفه) تکیه زده بود داخل شــدم و گفتم: السلام عليك يا اميرالمؤمنين و رحمة الله و بركاتة، چگونه صبح کردی؟ حضرت سربلند کرد و جواب سلام مرا داد و فرمود:

صبح کردم در حالی که دوســتدار دوستان و صبر کننده دشمنی دشمنانمان هستم، همانا دوست ما در هر شبانه روز منتظر راحتی و گشایش است و دشمن ما بنای کار خود

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۱۹۷.

۲. همچون ســکرات مرگ، توقف در قبر، ســؤال و جواب قبر، زلزله قیامت و عقبات محشر. (*نهج‌البلاغه* فیض الاسلام، ص۶۵۴)

را بر پایه‌ای نهاده که سـخت نااسـتوار و لغزان است، این بنای او بر لب پرتگاهی است که وی را در آتش می‌افکند.

ای اباالمعتمر! به راسـتی که دوسـت ما نمی‌تواند ما را دشـمن بدارد و دشـمن ما نمی‌تواند ما را دوست بدارد، همانا خدای متعال دل‌های بندگان را بر دوستی ما سرشته و دست از یاری دشمن ما شسته، پس دوست ما توان دشمنی ما، و دشمن ما، توان دوستی ما را ندارد، و هرگز دوسـتی ما و دوستی دشـمن ما در یک دل نگنجد زیرا که«خداوند برای یک مرد دو دل در درونش ننهاده اسـت»[1]تا با یکی گروهی را وبا دیگری دشمنان همان گروه را دوست‌بدارد.[2]

۵۱۲ـ ده مقام نبوی

امـام صادق 7 می‌فرماید: روزی امیرالمؤمنین علی 7 برفراز منبر کوفه ایراد خطبه می‌فرمود: سـپس خطاب به مردم فرمود: ای مردم! ده خصلت از رسول‌خدا 9 به یادگار دارم که نزد من از آنچه که خورشید بر آن می‌تابد محبوبتر است.

سپس ادامه داد؛ رسول‌خدا 9 به من فرمود: ای علی! تو در دنیا و آخرت برادر منی، و در روز قیامت در پیشـگاه خداوند جبار نزدیکترین آفریدگان به من هسـتی، و جایگاه تو در بهشـت مقابل جایگاه من اسـت همچنان‌که منازل دوستان در راه خدا ـ عَزَّوَجَلَّ ـ در مقابـل هم قراردارد، تـو وارث منی، و پس از من در مورد وعده‌ها و کارهایم وصی من خواهی بود، و حافظ و سرپرست خانواده من در هنگام غیبت من هستی، تو پیشوای امـت منـی، و به پا دارنده عدالت در میان امت منی، و تو دوسـت منی و دوسـت من دوسـت خداست، و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.[3] و امّا نقلی دیگـر درباره فضایل بی‌نظیر امام العارفین حضرت علی 7 زمانی که حضرت علی 7 از مأموریت محوله در شب هجرت از جانب رسول‌خدا 9 فارغ شد به سوی مدینه هجرت کرد امام شـب‌ها را حرکت می‌کرد و روزها را پنهان می‌شد تا این‌که به مدینه رسید در حالی که از پاهای حضرت خون می‌ریخت و پای مبارک امام متورم شـده بود پیامبر 9 فرمود: علی را فرا خوانید عرض شد: توان راه رفتن را ندارد پیامبر 9 به عیادت حضرت

۱. سوره احزاب، آیه ۴.
۲. *امالي شيخ مفيد*، ص۲۳۲.
۳. *امالي شيخ مفيد*، ص۱۷۴.

آمده و او را در آغوش گرفت و بر جراحات و وضعیت او گریســـت ســـپس کمی از آب مبارک دهان خود را بر روی پای حضرت گذاشـــتند و از آن پس امام هرگز احساس درد پا نکرد.[1]

۵۱۳. اشرف خصایل دنیا

ربیعه و عماره و گروهـــی دیگر از اصحاب علی 7 می‌گویند: در آن زمانی که گروه کثیری از یاران علی 7 از دور آن حضرت پراکنده شدند و نزد معاویه رفتند تا که نصیبی از دنیا ببرند، گروهی از یاران امام خدمت او رســـیدند و عرض کردند: ای امیرمؤمنان 7 این همه اموال را که در نزد خودداری به یاران خود بخشـــش کن و این اشراف عرب و قریش و کســـانی را که می‌ترســـی زیر بار تو نروند و تبعیت از تو نکنند به سوی معاویه می‌گریزند، را بر سایر آزاد شدگان و عجمیان ترجیح و تفضیل بده (تا وفادار بمانند)

علی 7 فرمود: مرا می‌فرمایید که یاری کردن آن‌ها را از راه ســـتم بجویم؟! نه بخدا سوگند تا خورشید می‌تابد و ستاره‌ای در آسمان می‌درخشد دست به چنین کاری نمی‌زنم، بخدا ســـوگند اگر این اموال از خود من بود هر آینه مســـاوات را در میان آن‌ها مراعات می‌کردم حال چه برســـد به این‌که مال خود آن‌ها است (بیت‌المال مسلمین است) سپس لحظه‌ای سکوت کرد و سر به جیب تفکر فرو برد و پس از آن فرمود:

«هر کس ثروتی دارد جداً باید از فســـاد بپرهیزد که بخشش مال در غیر حقش تبذیر و اســـراف است... هر کس بخواهد از آنچه که خداوند به او ارزانی داشته؛ نیکی نماید به خویشـــان و نزدیکان خود رســـیدگی کند و مهمان نوازی کند و اسیری را آزاد کند و به ورشکستگان و در راه ماندگان و تهیدستان و جهادگران در راه خدا یاری رساند و باید بر مشـــکلات و سختی‌ها شکیبا باشد، که همانا دستیابی به این خصال شریف، کرامت‌های دنیا و رسیدن به فضائل آخرت است.»[2]

۵۱٤. خروش آتش دوزخ در گوش

ابواراکه می‌گوید: در مســـجد کوفه پشـــت امیرالمؤمنین علی 7 نمـــاز گزاردم، آن

---

۱. *کامل ابن‌اثیر*، ج۱، ص۵۱۹.
۲. *امالي شیخ مفید*، ص۱۷۵.

حضرت به جانب راســت خویش بگردید ـ و قدری کســالت داشت ـ و مدتی همانطور ماند تا خورشــید بر دیوار همین مسجد به قدر یک نیزه برآمد، و آن دیوار به اندازه فعلی نبود، ســپس رو به مردم کرد و فرمود: هان به خدا سوگند یاران رسول‌خدا 9 همه شب رنج و مشــقت بیداری آن را تحمل می‌کردند و در میان پیشــانی و زانوهای خود نوبت می‌گذاشــتند (کنایه از ســجده و قیام در عبادت اســت) گویا که خروش آتش دوزخ در گوششان طنین انداز بود، چون وارد صبح می‌شدند رنگ پریده و زرد چهره بودند، پیشانی آنان بسان زانوی بز، پینه بسته بود و چون یاد خداوند می‌شد مانند حرکت درخت در یک تند باد به حرکت در می‌آمدند و از چشمانشــان چنان اشک می‌بارید که لباس‌هایشان‌تر می‌گشت ســپس حضرت برخاست و در آن حال می‌فرمود: به خدا سوگند گویا این قوم به حال غفلت شــب را به صبح آورده‌اند و از آن پس دیگر خندان و شــادان دیده نشد تا آن‌که کار ابن ملجم (لعنة الله علیه) صورت گرفت.[۱]

۵۱۵ـ گفتار حضرت علی 7 پیرامون مفهوم اذان

امام حســین 7 می‌فرماید: در مســجد نشســته بودم مؤذن برای اذان بالای مأذنه رفــت، وقتی که گفت: «الله اکبر، الله اکبر» پدرم حضرت علی 7 منقلب شــد و آنچنان گریه کرد که همه ما گریه کردیم، هنگامی‌که اذان او تمام شــد، فرمود: «آیا می‌دانید که مؤذن چه می‌گوید؟» عرض کردیم: «خدا و رسولش 9 و وصی رسولش داناترند» فرمود: «لو تَعلمون ما یقولُ لَضْحِکتُم قلیلاً و لبکیتمُ کثیراً؛ اگــر می‌دانســتید که چه می‌گوید، کم می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید» آن‌گاه حضرت به تفسیر اذان پرداختند.[۲]

۵۱۶ـ اصحاب رس چه کسانی هستند

امــام رضا 7 فرمود: مردی از اشــراف قبیله بنی‌تمیم بنام عمر و ســه روز پیش از شهادت امیرالمؤمنین 7 به حضور آن حضرت رسید و عرض کرد: ای مولای من، تقاضا دارم داســتان اصحاب رس را برای من بیان فرمایید تا بدانم آن‌ها در چه عصر و زمانی

۱. *امالی شیخ مفید*. (همین مطالب را نیز صعصعة‌بن‌صوحان نقل کرده است. (*ارشاد شیخ مفید*، ص۱۱۴)
۲. ایــن روایت را مرحوم صدوق در کتــاب *معانی الاخبار*، ص۳۸ تا۴۱ ذکر نموده که بعلت طولانی بودن مطلب، از تفسیر آن صرف نظر شد.

زندگی می‌کرده‌اند و ســـرزمین آن‌ها در کجا بوده اســـت و پادشاه آن‌ها چه کسی بوده اســـت؟ آیا خداوند پیغمبری برای آن قوم مبعوث فرموده و به چه علت آن‌ها به هلاکت رســـیدند؟ زیرا که در قرآن کریم از آن‌ها نام برده شـــده ولی شرح حال آن‌ها بیان نشده است.

امیرالمؤمنین علی 7 فرمودند: پرسشـــی نمودی که پیش از تو کســـی از من سؤال ننموده و بعد از من نیز کسی خبر آن‌ها را به تو نخواهد گفت مگر آن‌که از حدیث کند. بدان ای مرد در کتاب خدا هیچ آیه‌ای نیســـت مگر آن‌که تفســـیر آن را دانم و حتی موقع نزول و شـــأن نزول آن را مطلع هســـتم سپس به سینه مبارک خود اشاره نموده و فرمودند: در اینجا علم و دانش بی‌پایانی اســـت اما جویندگان آن بســـیار کم هســـتند و بزودی وقتی که دیگر مرا در بین خود نبینند پشیمان خواهند شد.

ای تمیمی! اصحاب رس مردمی بودند که درخت صنوبر را پرستش می‌کردند و آن را در فارســـی شاه درخت می‌نامیدند و آن درختی بود که پس از طوفان نوح در کنار چشمه آبی بنام روشـــن‌آب کاشته شـــد. قوم مزبور بعد از عصر حضرت سلیمان در روی زمین می‌زیستند و دوازده شهر در کنار رود ارس در بلاد مشرق زمین بنا کرده بودند و به همین مناسبت آن‌ها را اصحاب رس نامیده‌اند در آن زمان در روی زمین نهری پر آب تر و بهتر و گواراتر از رود ارس وجود نداشـــت و هیچ شهر و دیاری آبادتر از شهرهای ایشان نبود. نام دوازده شهر آن‌ها عبارت بود از: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور و مهر. مرکز کشور و سلطنت آن‌ها شهر بزرگ اسفندار و نام پادشاه ایشان ترکوذبن غابوربن‌یارش‌بن‌ساذبن نمرود بن‌کنعان بود... چشمه روشن‌آب و اولین صنوبر در شـــهر اسفندار (اسفند) بود. اصحاب رس در هر ماه عیدی داشتند که در پیرامـــون درخت صنوبر، اجتماع نموده و درخت را با انواع زیورهای می‌آراســـتند و گاو و گوسفند بسیار قربانی می‌کردند و آتش افروخته و قربانی‌های خود را در آتش می‌انداختند و چون دود قربانی‌ها بلند می‌شـــد همگی به ســـجده افتاده و بـــه نیایش می‌پرداختند و می‌گفتند: خدای ما از ما راضی شـــو، در این وقت شیطان درخت صنوبر را می‌جنبانید و از ساق درخت صدایی مانند آوای کودک بر می‌خاست که ای بندگان من از شما خشنود شدم. مردم از شنیدن صدای مزبور خوشحال شده و به لهو و لعب و شرب خمر مشغول و یک شب و یک روز در آن مکان توقف کرده و روز دیگر به جایگاه خود باز می‌گشتند و

عید هر شهری منسوب به آن شهر بوده و ایرانیان نام دوازده ماه سال خود را از نام دوازده شهر مذکور اقتباس کرده بودند. در هر سال یک مرتبه اهالی دوازده شهر بسوی شهر اسفندار که مرکز کشور و جایگاه چشمه روشن‌آب و صنوبر اصلی بوده می‌رفتند و عید بزرگ خود را در آنجا برگزار می‌نمودند. بدین ترتیب که در کنار صنوبر سراپرده مجلل و رفیعی از دیبا نصب می‌کردند که به انواع صورت‌های مختلف مزین شده بود و به آن سراپرده دوازده در (پرده) تعبیه کرده بودند که اهالی هر شهری از در مخصوص خود وارد می‌شدند. خارج سراپرده به نیایش صنوبر پرداخته و قربانی‌هایی که برای آن درخت می‌آوردند خیلی بیش تر از سایر درخت‌ها بود. آن‌گاه شیطان درخت را به شدت تکان می‌داد و از میان درخت‌ها به آواز رسا صدایی بلند می‌شد و مردم را وعده‌ها و امیدواری‌ها می‌داد مردم سر از سجده برداشته و به لهو و لعب و شرب خمر مشغول و مدت دوازده شبانه روز بعدد تمام عیدهای سال به عیاشی و باده گساری می‌پرداختند و روز سیزدهم جشن پایان یافته و به شهرها و خانه‌های خود باز می‌گشتند چون کفر و طغیان آن قوم از حد گذشت. پروردگار یکی از بنی‌اسرائیل از نسل یهودا فرزند یعقوب را به رسالت مبعوث و برای هدایت آن قوم فرستاد و مدت مدیدی آن پیغمبر در میان آن‌ها بود و ایشان را به خدا پرستی دعوت نمود ولی آن‌ها پیروی نکرده و تبعیت پیامبر خدا را نکردند. هنگام فرا رسیدن عید بزرگشان آن پیغمبر در مقام مناجات با پروردگار بر آمد و گفت: «خداوندا می‌بینی که این مردم چگونه رسالت مرا تکذیب و از پرستیدن تو سرباز زده و درختی را که هیچ سود و زیانی برای آن‌ها ندارد ستایش و پرستش می‌کنند. الهی قدرت و سلطنت خود را بر این قوم بنما و معبودشان را از بین ببر و درخت صنوبر را خشک کن» همین که مردم صبح از خواب برخاستند دیدند تمام درخت‌های مورد ستایش آن‌ها خشک شده، متحیر گشته جمعی از آن‌ها به یک دیگر گفتند این مرد که مدعی است از طرف خدای آسمان و زمین پیغمبر است برای آن‌که ما را از عبادت معبود خود منصرف و به خدای او توجه کنیم خدایان ما را به جادو و سحر خود به این صورت در آورده... آن‌گاه پس از اظهار نظرهای متعدد تصمیم گرفتند پیغمبر خدا را به قتل برسانند. آن‌ها بعد از این کار دچار عذاب خداوند شدند در همان موقعی که مشغول برگزاری تشریفات عید بودند ناگاه باد سرخی به ایشان وزید. حیران و سرگردان شده به یکدیگر پناه می‌بردند. خداوند

زمین زیر پای آن‌ها را به گوگرد افروخته‌ای مبدل ســاخت و ابری بالای سر ایشان آمد که آتش فشــانی نمود و بدن‌های آن قوم را مانند سرب مذاب، گداخته و از هم پاشید و به این صورت با بدترین حالی نابود و ازصفحه گیتی رخت بربستند.[1]

۵۱۷. مظهر عفو و رحمت خداوندی

روزی ابوهریره سخنان زشــت و توهین آمیزی به امیرالمؤمنین علی 7 نسبت داد، فــردای آن روز بــرای حاجت مهم خود نزد حضــرت آمد. امام 7 نیــاز او را بر طرف ســاخت، یاران امام با تعجب عرض کردند: یاعلی 7 چرا چنین کردید؟ حضرت فرمود: شــرم داشــتم از این‌که جهالت و نادانی او، بر حلم من و خطایش بر عفوم و سؤالش بر کرم من غلبه و پیشــی گیرد از این رو حاجتش را روا ســاختم و باز در روایت است که موســی‌بن‌طلحه‌بن‌عبدالله را دســتگیر کردند و او را به حضور امــام 7 آوردند. امام 7 فرمود: ســه بار بگو: اســتغفرالله‌واتوب‌الیه. او چنین گفت، آن‌گاه حضرت او را آزاد کرد و فرمود: از اسب و شمشیر هر چه نیاز داری در اردوگاه از لشکر ما بگیر لیکن از خدا بترس و ملتزم خانه خود باش.

۵۱۸. شناسایی علی 7 در میدان جنگ

روزی در جنگ صفین معاویه دید که یک نفر در مقابل لشکر او به تنهایی ایستاده و می‌جنگد، رو به عمروعاص کرد و گفت: این شــجاع قوی دل کیست که اینگونه مبارزه می‌کند؟

عمروعاص گفت: یا عبدالله‌بن‌عباس یا علی‌بن‌ابیطالب، حیدر کرار است.

معاویه گفت: چگونه می‌توان تشخیص داد که کدامیک از آن‌ها هستند؟

عمروعاص گفت: اگر چه ابن عباس مرد شــجاعی اســت، ولــی نمی‌تواند در برابر سپاهی مقاومت کند، لذا اگر روی گردانید او ابن‌عباس است ولی اگر ثابت و پابرجا ماند و جنگید و عقب نرفت بدان که او، همان علی‌بن‌ابیطالب 7 اســت. اگر تمام اعراب به مقابله با او برخیزند او روی خود را بر نمی‌گرداند، چه برسد به سپاه تو.

آن‌گاه معاویه برای آزمایش فرمان حمله عمومی ســپاه خود را صادر کرد، اما دید آن

---

۱. *تفسیر جامع*، ج۵، ص۳۰ / *عیون اخبار الرضا* 7 ، مرحوم صدوق، ج۱، ص۲۰۵.

جنگجو با شـــجاعت بی‌همتای خود همچون کوهی آهنین در جای خود ثابت و اســـتوار مانده است و یک‌به‌یک سپاهیان او را به هلاکت می‌رساند.

آن‌گاه به این طریق علی 7 را شناسایی کرد و فوراً دستور عقب‌نشینی سپاه را صادر کرد.[۱]

۵۱۹. جان جاودانه هر دو جهان

برای آن‌که بتوانیم به موقعیت اجتماعی و مظلومیت امام علی 7 در زمان حکومتشان پی ببریم به رفتارهای ناجوانمردانه معاویه اشاره می‌شود.

حریض‌بن‌عثمان کســـی است که پس از نماز صبح و مغرب هفتاد مرتبه امام‌علی 7 را لعن می‌کرد یکی از همراهانش نقل می‌کند که از مصر تا مکّه با وی همراه بودم سوار بر شتر نمی‌شد پیاده نمی‌شد مگر این‌که علی 7 را لعن می‌کرد او می‌گوید من هفت‌سال پشت سر او نماز خواندم و او این کارش ترک نشد. جوزجانی در کتاب احوال‌الرجال خود حریض‌بن‌عثمان را مورد اعتماد می‌داند و علت وثوقش را اینگونه می‌نویسد: «ثقة الا انه کان یسّب علي» و او در همان کتابش هر کســـی را که به علی 7 ارادتی دارد را منحرف می‌نامند.

در روایتی از امام باقر وارد شده است که امیرالمومنین 7 در بازگشت از جنگ نهروان[۲] مطلع شـــد که معاویه آشـــکارا او را دشـــنام می‌دهد و یاران حضرت را به قتل می‌رساند حضرت خطبه‌ای ایراد فرمود و در ضمن آن فرمود:

نـــدا دهنده در دنیا و آخرت منم همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «فاذن موذن بینهم ان لعنةالله علي الظالمين»

(به هنگام حج باید از طرف خدا و پیامبر این صدا به گوش مردم برسد...)

و آن موذن نیز من بودم.[۳]

---

۱. *پیکار صفین* نوشته: نصربن‌مزاحم.

۲. در موقع برگشـــت امام از نهروان برادر مســـلم‌بن‌عقیل که در این جنگ زخمی شده بود در بین راه شهید شد و محل دفن او در عراق در نزدیکی قبور طفلان مســـلم‌بن‌عقیل است و دارای گنبد و بارگاه که متأسفانه زائران ایرانی با توجه به نزدیکی آن محل به جهت عدم اطلاع به زیارت این فرد بزرگ نایل نمی شوند.

۳. *تفسیر برهان*، ج۲ ص۱۷.

۵۲۰- زیاده طلبی ظالمان و جواب علی 7

طلحه و زبیر در زمــان خلافت علی 7 با این‌که دارای ثروت فوق العاده‌ای بودند و آن ثروت‌ها را نیز در زمان خلافت خلفای قبل تهیه کرده بودند [۱] چشــم داشــتی هم به آن حضرت داشــتند. علی 7 فرمود: دلیل این‌که شما خودتان را برتر از دیگران می‌دانید چیســت؟ عرض کردند: در زمان خلافت عمر و عثمان مقرری ما بیشتر از دیگران بود[۲] حضرت فرمود: در زمان پیغمبر 9 مقرری شــما چگونه بود؟ عرض کردند: مانند ســایر مردم، علی 7 فرمود: اکنون هم مقرری شــما مانند ســایر مردم است. آیا من از روش پیغمبــر 9 پیروی کنم یــا از روش عمر؟ آن‌ها چون جوابی نداشــتند عرض کردند: ما خدماتی کرده‌ایم و ســوابقی در اسلام داریم. علی 7 فرمود: خدمات و سوابق من بنا به تصدیق خود شما بیشتر از همه مسلمین است و با این‌که فعلاً خلیفه‌ام هیچ‌گونه امتیازی میان خود و فقیرترین مردم قائل نیســتم بالاخره آن‌ها ظاهراً مجاب شــدند و ناامیدانه برگشتند.

۵۲۱- مظلومیت مضاعف

رافع‌بن‌ســلمه می‌گوید: در جنگ نهروان با علــی 7 بودم و هنگامی‌که آن حضرت نشسته بود، سواری آمد و عرض کرد: السلام علیك یا علی! حضرت فرمود: و علیك السلام، چرا مرا به اســم امیرالمؤمنین سلام نکردی؟ گفت: آری اینک تو را از آن خبر می‌دهم. در جنگ صفین تا قبل از تعیین حکم بر حق بودی، و هنگامی‌که آن دو حَکَم (ابوموسی اشعری و عمروبن‌عاص) را تعیین کردی، از تو بیزار شدم و تو را مشرک نامیدم، و آن‌گاه متحیر شــدم که ولایت و فرمانروایی چه کســی را اختیار کنم؟! به خدا سوگند! معرفت و علــم من بــه هدایت و گمراهی تو (که بفهمم تو بر حقی یا بر باطل) برای من از دنیا و مافی‌ها محبوب‌تر اســت! حضرت فرمود: مادرت به عزایت نشیند، نزدیک من بایست تا علامــات هدایت و گمراهی را به تو بنمایانم. آن مرد نزدیک حضرت ایســتاد، و در این

---

۱. در مورد بخشــش‌های زیاد از حد خلفا(ابوبکر و عمر و عثمان) به طلحه و زبیر و سعدبن‌ابی‌وقاص و... به جلد ۸ کتاب وزین و ارزشمند *الغدیر* مراجعه نمایید.

۲. این دو نفر مقرری بی حد و حســابی از بیت‌المال داشــتند ولی با این‌که رسول خدا 9 فدک را به دخترش درزمان حیاتش هبه کرده بود و به او بخشیده بود لیکن فدک را با عنوان این‌که پیامبران ارث از خود باقی نمی گذارند آن را از دست حضرت خارج کردند.

اثناء ناگاه سواری اسب تازان نزد علی 7 آمد و گفت:

یا امیرالمؤمنین 7 بشـــارت باد تو را به فتح و پیروزی، چشمت روشن باشد، به خدا قســـم! همه خوارج کشته شدند، حضرت در پاسخ او فرمود: جلو نهر یا پشت نهر؟ عرض کرد: جلوی نهر. حضرت فرمود: دروغ گفتی، به آن خدایی که دانه را شـــکافت و بشر را آفرید از نهر عبور نکنند تا کشـــته شوند، آن مرد گفت: پس بصیرتم در حق او زیاد شده سپس ســـوار دیگری آمد و مثل اولی خبر داد، حضرت هم مثل جواب اولی را به او داد. آن مرد شکاک گفت: همت گماشتم تا بر علی حمله کنم و سرش را با شمشیر بشکافم. سپس دو سوار دیگر آمدند به طوری که اسبانشان را به عرق در آورده بودند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! خدا چشمت را روشن کند، بشارت بادت به فتح و پیروزی. به خدا سوگند! همه خوارج کشـــته شدند، حضرت فرمود: پشت نهر یا جلوی آن؟ گفتند: بلکه پشت نهر، و هنگامی‌که خوارج اسبانشـــان را در نهروان فرو بردند و آب بر ســـینه اســـب‌ها می‌زد، برگشـــتند و کشته شدند، فرمود: شما راست گفتید. آن مرد از اسبش پیاده شد و دست و پای امیرالمؤمنین علی 7 را گرفت و بوســـید. امیرالمؤمنین علی 7 فرمود: این نشانه‌ای است برای تو (که با آن حق را بشناسی.)[1]

۵۲۲. گناهان به حسنه و ثواب تبدیل می‌شود

اصبغ‌بن‌نباتـــه روایت کرده، روزی داخل منزل امیرالمؤمنین علی 7 شـــدم و منتظر ورود و تشـــریف آوردن آن حضرت بودم که ناگاه امام وارد شـــدند به پا ایستاده و سلام کردم. جواب سلام مرا داد و با دست مبارک به کتف من زده و فرمودند: ای اصبغ! عرض کردم: بلی. فدایت شوم. فرمود: دوستان ما دوستان خدا هستند و چون بمیرند از افق اعلی شـــربتی به آن‌ها بنوشانند که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از برف سردتر است. اصبغ گفت: حضورش عرض کردم: اگر چه آن دوســـتان شـــما معصیتکار باشند؟ فرمود: بلی. آیا در قرآن نخوانده‌ای که می‌فرماید: **«اولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات»** ای اصبغ! اگر دوســـتان ما با محبتی که به ما خاندان رســـالت دارند خدا را ملاقات نمایند خداوند گناهان ایشان را می‌آمرزد.[2]

---

۱. *اثبات الهداة*، ج۴، ص۴۳۳.

۲. *اختصاص شیخ مفید*، ص۶۵.

۵۲۳ ـ ۷۲حرفی از اسم اعظم خداوند

روزی امیرالمؤمنین 7 در مسجد نشسته بود که دو نفر بر آن حضرت وارد شدند و با یکدیگر بر موضوعی نزاع داشتند. در حضور آن حضرت مسأله را طرح نموده، یکی ازآن دو نفر از خوارج نهروان بود و ادعای او باطل و بی‌اساس و سخن ناروا می‌گفت:، امیرالمؤمنین 7 علیه او حکم داد و آن مرد خارجی گفت: به خدا قسم حکم به عدل نفرمودی و قضاوت شما در پیشگاه خداوند باطل و مرضی حضرت حق نیست. امیرالمؤمنین 7 با دست اشاره‌ای به او نمود و فرمود: ای سگ ساکت شو و از مسجد بیرون رو، آن مرد همان دم بصورت سگ سیاهی شد و اصحاب دیدند لباس‌های آن مرد به هوا پرواز کرد و خودش صدا می‌نمود و اشک از چشمانش جاری گردید. امیرالمؤمنین 7 چون حالت او را مشاهده فرمود: رقت کرد و سر به آسمان بلند کرد و کلماتی فرمود که ما نفهمیدیم. به خدا قسم دیدیم آن شخص بصورت انسان برگشت و لباس‌هایش از هوا روی شانه‌اش افتاد و از مسجد بیرون رفت در حالی که قدم‌های او می‌لرزید و ما بسیار تعجب کردیم و نظرمان به امیرالمؤمنین 7 دوخته شده بود حضرت توجهی به ما فرمود و اظهار داشتند، چرا چنین تعجب کرده‌اید. گفتیم فدایت شویم چگونه تعجب نکنیم از این حادثه‌ای که هم اکنون به چشم دیدیم فرمود: آیا نمی‌دانید آصف‌بن‌برخیا نظیر این حادثه را بصورت فعل در آورده و تخت بلقیس را در لحظه‌ای به حضور سلیمان کشانید و آورد که داستانش در قرآن بیان شده. آن‌گاه آیات مربوطه را تلاوت فرمود. سپس پرسید که آیا پیغمبر شما محمّد 9 نزد خدا گرامی‌تر است یا سلیمان. عرض کردیم: پیغمبر ما. فرمود: پس وصی پیغمبر شما گرامی‌تر از وصی سلیمان است، در نزد آصف‌وصی سلیمان یک حرف از حروف اسم اعظم بود ولی در نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خداوند است.[1]

۵۲۴ـ صلایی آسمانی و... ناله‌های تنهایی!!

امیرمؤمنان علی 7 پس از بازگشت از جنگ نهروان نامه‌ای نوشت و دستور داد به مردم آن را ابلاغ کنند، اما سبب نوشتن نامه این بود که عده‌ای در مورد ابوبکر و عمر و عثمان از آن مولای بزرگوار پرسش کردند که علی 7 از این سؤال خشمگین شدند و

۱. *خصائص سید رضي* / *مدينة المعاجز* بحرانی.

فرمودند: این پرسش‌های بی حاصل را چه سود؟ بنگرید که شهر مصر را تصرف کرده‌اند و معاویه «ابن‌خدیج» و «محمّدبن‌ابی‌بکر» را به قتل رســـانیده، چه مصیبت بزرگی! کشته شدن محمّد را مصیبتی است بزرگ. به خدا سوگند که او مانند یکی از فرزندان من بود.

ســـبحان‌الله ما امیدوار بودیم که بر این قوم و تصرفات آن‌ها چیره و پیروز شویم اما ناگهان آنان بر ما تاختند و متصرفات ما را تصاحب کردند. اینک من برای شـــما نامه‌ای می‌نویســـم که انشاءالله تعالی به پرسش‌های شما پاســـخی روشن باشد. پس، دبیر خود «عبیدالله‌بن‌ابی‌رافع» را فرمود: چند تن از مردمی را که به آنان اعتماد دارم نزد من حاضر کن، گفت: یا امیرالمؤمنین 7 نام آنان چیســـت؟ چه کسانی را به خدمت آورم؟ حضرت فرمود: **«اصبغ ابن نباته و ابوطفیل عامر بن واثله کنانی و رزین بن جبیش اسدی و جویرية بن مسهر عبدی و خندف بن زهیر اسدی و حارثه بن مضرب الهمدانی و حارث بن عبدالله اعور همدانی و مصباح نخعی و علقمة بن قیس و کمیل بن زیاد و عمیر بن زراره، را نزد من بیاور.»**

آنان حاضر شدند. علی 7 به آن‌ها فرمود: این نوشته را بگیرید و «عبیدالله‌بن‌ابی‌رافع» آن را بر مردم بخواند و شما هم جمعه حاضر باشید و اگر کسی بر ضد شما برخیزد. با او به کتاب خدا در اختلاف خود انصاف دهید و به عدالت رفتار کنید. اینک نامه:

بسم الله الرحمن الرحیم

از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به مؤمنان و مســـلمانان از شیعیان خود... به خدا سوگند نمی‌دانم به چه کسی شکایت برم. آیا در حق انصار ستم رفت یا در حق من ستم کردند؟ بلکه حق مرا به ســـتم گرفتند و من مظلوم واقع شدم... (امام پس از تحلیل وقایع غصب خلافـــت و ولایت او، به بیعت مردم با عثمان می‌پردازند که البته به علت طولانی بودن نامه این موارد حذف گردید)... مردم می‌ترســـیدند اگر من بر آنان ولایت یابم گلویشان را بفشـــارم و نتوانند دم برآوردند از ولایت بهره‌ای در دست آنان نماند. پس همه بر ضد من به پا خاســـتند و متفق شـــدند تا ولایت را از من به عثمان برگردانند به این امید که بوســـیله او از آن نصیب برند و آن امر را در میان خود دست به دست بگردانند. شبی که با عثمان بیعت کردند، بانگی برخاســـت و در مدینه پیچید و به گوش‌ها رســـید و معلوم نشـــد بانگ از کیست و به گمان من بانک از کسی بود که پنهان از چشم‌ها می‌زیست!! باری چنین گفت: آن ندا دهنده: «ای که بر اســـلام سوگواری می‌کنی، خیز و سوگواری کن، ای جارچی مرگ، اسلام را مرگ فرا گرفت، برخیز و خبر مرگ اسلام را اعلام کن

همانا که معروف مُرد و مُنکر آشکار شد. همانا که علی بر امر ولایت از او برتر است پس ولایت را در دســـت او گذارید و مقام والای او انکار مکنید» این ندا مایه عبرت بود و اگر همه مردم از این واقعه آگاهی نداشـــتند آن را نقل نمی‌کردم. و بردباری پیشه ساختم تا خدای تعالی چه خواهد... عبدالرحمن‌بن‌عوف به من گفت: ای پسر ابوطالب تو آیا به این امر (حکومت) بسیار دلبسته‌ای؟ گفتم: دلبسته به آن نیستم اما میراث محمّد 9 و حق او را مطالبه می‌کنم. ولایت این امت بعد از او از آن من اســـت و شما به این امر (حکومت) حریص‌ترید تا من، زیرا که شما با زور شمشیر میان من و حق من حائل شده‌اید و مرا از حقم باز داشته‌اید. بار خدایا! من شکایت قریش را به درگاه تو می‌آورم...

رســـول اکرم 9 با من عهد کرد و فرمود: ای پسر ابوطالب ولایت امر من با تو است پس اگر با عافیت و سلامتی ولایت را به تو واگذاشتند و به اتفاق بر آن تسلیم شدند به آن کار و پذیرش آن قیام کن، اما اگر اختلاف کردند، آن را و آنچه را که به آن سرگرمند رها کن...

و اما اگر بعد از رســـول‌خدا 9 حمزه عمویم و جعفر برادرم برای من مانده بودند به اجبار و اکراه با ابوبکر بیعت نمی‌کردم. من دچار دو مرد (عباس و عقیل) بودم که کاری از آنان ســـاخته نبود. پس در نظر گرفتم که خاندان خود را حفظ کنم و با خار و خاشاک در دیده، چشـــم برهم نهادم و جرعه‌های خشـــم و اندوه را با گلوی گرفته فرو بردم و با شکیبایی تلخ‌تر از حنظل و شکافنده تر از تیغ ساختم...

شرح کار او (عثمان) به طور کامل و جامع این است که امری را برگزید و آن اختیاری بد بود. و شما مردم نیز جزع کردید که آن نیز بد بود. خداوند میان ما و او حکم فرماید. به خدا سوگند در خون عثمان اتهامی ندارم (شراکت نداشتم) من مسلمانی بودم از مهاجران که در خانه خود بودم وقتی او را کشـــتید نزد من آمدید تا با من بیعت کنید. من از قبول آن خودداری کردم شما عذر مرا نپذیرفتید دستم را برای بیعت گرفتید و کشیدید، واپس کشیدم. آن‌گاه به من هجوم آوردید مانند هجوم شتران تشنه که به آبشخور خود هجوم برند. ازدحام شما چنان بالا گرفت که بیم آن کردم کشته شوم و یا بعضی از شما بعضی دیگر را به قتل برسانند، از شدت هجوم بند نعلینم پاره شد و ردا از دوشم افتاد و (در این میان) عده‌ای ناتوان پایمال شد...

(حضرت از اینجا به بعد در نامه خود به شـــورش‌ها، بیعت شـــکنی‌ها و ظلم‌های بعد

از بیعت را که بر او روا داشــتند تحلیل می‌نماید و شــدیداً اعمال ناجوانمردانه بعضی را ســرزنش می‌نماید و در انتها می‌فرماید...) خدایا! مــا، و اینان را به راه، راهروان هدایت فرمای و ما و آنان را، به دنیا بی رغبت گردان و آخرت را برای ما بهتر از دنیا قرار ده.[۱]

۵۲۵. حق به اهلش رسید

امیرالمؤمنین علی 7 از مدینه به ســوی پیکار با بیعت شــکنان و بصره رو کرد، و بــه ربــذه فرود آمد و از آن جا کــوچ کرد و در منزلی در قدید (بــر وزن زبیر نام محلی اســت در نزدیکی مکّه) فــرود آمد. عبدالله‌بن‌خلیفه‌طائی بــا آن حضرت ملاقات نمود، امیرالمؤمنین 7 به او خوش آمد گفت. عبدالله عرض کرد: سپاس خدایی را که حق را به اهلش بازگرداند و آن‌را در جای خودش نهاد خواه قومی را ناخوش آید یا به آن شاد شوند، به خدا سوگند آنان محمّد 9 را نیز خوش نداشتند و با او اعلام جنگ نموده و به کارزار پرداختند... به خدا ســوگند در هر جا و هر شرایطی و به جهت وفاداری با رسول‌خدا 9 در کنار تو پیکار می‌کنیم.

امیرالمؤمنین 7 بر او آفرین گفت و او را در کنار خود نشــاند ـ و اودوست و یاور آن حضرت بود ـ و از وی اوضاع و احوال مردم را پرســش کرد تا این‌که درباره ابوموســی اشــعری از وی پرسش نمود، او به حضرت گفت: به خدا سوگند من به او اطمینان ندارم و از مخالفت او با شما اگر یاوری بیابد بیمناکم.

امیرالمؤمنین علی 7 فرمود: او نزد من نیز مورد اطمینان و خیرخواه دلســوز نیست و همانا کســانی که پیش از من زمامدار بودنــد دلباخته او بودند و او را به فرمانروایی بر مردم گماشــته و مسلط ساختند و من می‌خواستم او را برکنار کنم. ولی مالک‌اشتر از من خواست که او را سر جای خودش بگذارم و من نیز با کراهت او را باقی گذاردم ولی پس از آن باز تصمیم به عزلش گرفتم.

همینطور که امام با عبدالله مشغول گفتگو بود جمعیت کثیری از جانب کوه‌های طی بسوی آن حضرت رو آورد. امیرالمؤمنین 7 فرمود: ببینید این جمعیت چه کسانی هستند؟ چندســوار به سرعت رفتند و چیزی نگذشت که بازگشــتند و عرض کردند: این‌ها قبیله طی هســتند که با گوسفندان و شتران و اسبان خود بسوی شما می‌آیند، عده‌ای هدایا و

۱. *رسائل*، محمّدبن یعقوب.

پیشـــکش‌های خود را آورده و گروهی قصد دارند برای پیکار با دشمن شما بسیج شوند.

امیرالمؤمنین 7 فرمود: خداوند به قبیله طی پاداش خیر دهد...

آنان چون خدمت حضرت رسیدند عرض سلام نمودند، عبدالله‌بن‌خلیفه گوید: به خدا سوگند آن جماعت و حسن هیأت آنان مرا به شادی وا داشت و هر کدام از آن‌ها سخنی گفته و عرض ارادت نمودند.

علی‌بن‌حاتم‌طایـــی برخاســـت و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، ســـپس ارادت و اطاعت خود را نســـبت به آن حضرت ابراز کـــرد. امیرالمؤمنین علی 7 فرمود: خداوند از جانب اسلام و اهل آن به شما قبیله جزای خیر دهد. شما بدلخواه خود مسلمان شدید و با مرتدان جنگیدید و آهنگ یاری رساندن به مسلمین را در خاطر داشتید... سپس بعضی دیگر مثل ســـعیدبن‌عبید بحتری از بنی‌بحتر و دیگران به نوبه خود شـــدیداً اظهار ارادت نمودند که امام پاسخ آن‌ها را داد.

ســـپس امیرالمؤمنین علی 7 کوچ کرد و شش صد مرد از آنان به دنبال آن حضرت روان شدند تا به منطقه ذی قار رسید و در میان هزار و سیصد مرد به آنجا فرود آمد.[1]

۵۲۶ـ فال بد زدن

روزی امیرالمؤمنین علی 7 از کوفه خارج شـــد تا به حروریه عزیمت نماید، مردی به آن حضرت عرض کرد، یاعلی! حرکت شما در این ساعت به صلاح نیست، صبر کنید تا آن‌که سه ساعت از روز بگذرد، من خوف آن دارم که آسیبی به شما برسد، حضرت از آن مرد فال‌بین، ســـؤال فرمود: اسبی که بر آن سوارم در رحم خود چه دارد؟ جنین این اسب نر است یا ماده؟ عرض کرد: اگر حساب کنم خواهم دانست.

امیرالمؤمنین فرمود: هر که گفتار تو را تصدیق کند قرآن را تکذیب نموده و در تأیید فرمایـــش خود این آیه را تلاوت کرد: «ان الله عنده علم الساعة»[2] آن‌گاه به آن مرد فال بیـــن فرمود: پیغمبر اکرم 9 با آن مقام عالـــی و دانش و جامعیت و خاتمیت خود هرگز ادعایی را که تو می‌کنی نمی‌فرمود!!

تو تصور می‌کنی که از دانش خود نفعی می‌رســـانی و یا زیانی را از من دور می‌کنی،

---

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۲۹۵.

۲. سوره لقمان، ۳۴.

هر کس تو را تصدیق کند و به گفته‌های تو اعتماد کند باید از استعانت و یاری خداوند بی‌نیاز باشد. سپس آن حضرت رو به آسمان کرد و عرض کرد: خداوند!! هیچ فال بدی نیست مگر مشیت تو، و هرگز ضرر و زیانی نمی‌رسد به جز فرمان و اجازه تو، و نیست خدایی غیر از تو ای خدای یگانه.[1]

۵۲۷. بسوی خدا بیا

مالک‌بن‌ابی‌عامر می‌گوید: هنگامی که علی‌بن‌ابیطالب 7 از مدینه بسوی بصره برای جنگ جمل روانه شد. من در کنار مغیرةبن‌شعبه ایستاده بودم که عمار یاسر پیش ما آمد و به مغیره گفت: ای مغیره به خداوند میل و گرایش داری؟ مغیره گفت: کجا چنین چیزی برایم خواهد بود ای عمار؟! عمار به او گفت: در این دعوت (فرا خواندن بسوی جهاد در جنگ جمل) داخل شو تا به گذشتگان برسی و بر آیندگان سروری پیدا کنی. مغیره گفت: ای ابالیقظان یک چیز بهتر از این که تو می‌گویی هست!

عمار گفت: آن چیست؟ او گفت: به این‌که خانه برویم و درها را به روی خود ببندیم تا حقیقت بر ما روشن شود. سپس با روشنی و آگاهی بیرون می‌شویم و مثل زور آزمایان و پهلوانانی نباشیم که می‌خواهد با پاره کردن زنجیری، خنده‌ای را برانگیزد و لیکن خود به غم و اندوه گرفتار آید.

عمار گفت: هرگز هرگز، آیا نادانی پس از دانایی و کوری پس از بینایی را برگزینیم؟ گوش به حرف من بده به خدا سوگند مرا نبینی جز در صف اول، امام علی 7 از جریان آن دو با خبر شد و فرمود: ای ابالیقظان، این عور (چپول و یک چشم) به تو چه می‌گوید:؟ به خدا سوگند او پیوسته کوشش می‌کند که حق را به باطل بپوشاند و آن‌را وارونه و غیر واقع جلوه دهد و به چیزی از دین نیاویزد مگر آن که موافق دنیا باشد.

ای وای مغیره! این دعوتی است که هر کس با آن همراهی کند او را بسوی بهشت می‌راند. مغیره گفت: راست می‌گویی ای امیرالمؤمنین 7 من اگر با تو نباشم هرگز علیه تو نیز نخواهم بود.[2]

---

۱. *نهج‌البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید ج۲، ص۲۶۹.
۲. *امالی شیخ مفید*، ص۲۱۷.

۵۲۸ـ ما خاندان رحمتیم

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: روزی امیرالمؤمنین علی 7 سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر 9 فرمود: ای مردم سخنم را بشنوید و کلامم را خوب فرا گیرید، همانا تکبر و خودفروشی از نشانه گردنکشی است و نخوت و بزرگ منشی از تکبر است شیطان دشمنی حاضر و آماده است او شما را به باطل دلخوشی می‌دهد... القاب زشت بر هم نزنید... ما خاندان رحمتیم، گفتار ما حق و کردار ما عدل است.

هان! که از همه شگفت تر این‌که معاویه و عمروعاص عده‌ای از مردم را به خون‌خواهی پسر عمویشان (عثمان) بر می‌انگیزند[1] به خدا سوگند که من! هرگز با رسول‌خدا 9 مخالفت نورزیدم و هرگز در کاری از وی سرپیچی نکردم، جان خود را در مواردی سپر او ساختم که زورمندان و شجاعان از آن عقب می‌نشستند و بندهای بدن‌ها از آن می‌لرزید...

در این موقع عمار یاسر برخاست و عرض کرد: ای مردم! امیرالمؤمنین 7 شما را آگاه ساخت که امت، با او وفادار نخواهد ماند. پس مردم پراکنده شدند در حالی که امام آن‌ها را آگاه ساخته بود.[2]

۵۲۹ـ امام مبین منم

عمار یاسر می‌گوید: در یکی از جنگ‌ها که در خدمت امیرالمؤمنین علی 7 بودم از بیابانی عبور می‌کردیم که مملو از مورچه بود به حضرت عرض کردم: ای مولای من! آیا کسی هست که شماره این مورچگان را بداندم حضرت فرمود: بلی ای عمار! من می‌دانم و می‌توانم تعداد آن‌ها را بگویم.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین 7 تعداد این‌ها را از کجا می‌دانید؟ حضرت فرمود: ای عمار! مگر سوره یس را نخوانده‌ای، آنجا که می‌فرماید: **«و کل شیئی احصیناه فی امام مبین»** عرض کردم: بلی فدایت شوم این سوره را مکرر خوانده‌ام. حضرت فرمود: ای عمار منظور از امام مبین که خداوند فرموده است منم.[3]

---

۱. در *امالي طوسي* آمده: «مردم را به گمان خود بر دین بر می‌انگیزند.»
۲. *امالي شيخ مفيد*، ص۲۳۳.
۳. *بحارألانوار*، ج۴۰، ص۱۷۶.

۵۳۰- حضرت علی 7 و برزخیان

حضرت علی 7 هنـــگام مراجعت از جنگ صفین وقتی کـــه نزدیک کوفه، به کنار قبرســـتانی که بیرون دروازه قرار داشـــت رسید رو به سوی قبرها کرد فرمود: **هذه کفات الاموات،** اینجا محل ســـکونت مردگان است سپس به خاک‌های کوفه نگریست و اشاره کرد و فرمود: **هذه کفات الحیاة** اینجا خانه‌ها و محل ســـکونت زندگان است شاید منظور امام این بوده که بین زندگی و مردن چندان فاصله‌ای نیست تا مردم عبرت گیرند (طبق نقـــل نهج‌البلاغه) و در نقلی دیگر حضرت، خطاب به قبور چنین فرمود: «ای ســـاکنان خانه‌های وحشـــتناک و مکان‌های خاکی و قبرهای تاریک! ای خاک‌نشینان، ای غریبان ای تنهایان ای وحشت زدگان، شما در این راه بر ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد. اگر از اخبار دنیا بپرسید به شما می‌گویم خانه‌هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان به نکاح دیگران در آمدند و اموالتان تقسیم شده این‌ها چیزهای است که نزد ما است نزد شما چه خبر.

پس رو به یارانش کرد و فرمود: اگر به آن‌ها اجازه گفتن داده شـــود حتما به شـــما خبر می‌دهند که بهترین زاد و توشـــه برای سفر آخرت پرهیزگاری است.»[1] و در روایتی رسول‌خدا 9 فرمود:... ارواح مؤمنین هر شب جمعه به آسمان دنیا مقابل منزل‌های خود می‌آینـــد و فریاد می‌زننـــد ای اهل من و ای اولاد من و ای پدر من و ای مادر من و ای خویشان من بر ما مهربانی کنید آنچه در دست ما بود حساب آن برگردن ما ماند.. ..

۵۳۱- ابوهریره را بشناسید.

ابوهریره[2] از کســـانی است که ۳ سال آخر عمر شریف پیامبر 9 را درک کرد وی در دوره خلافت امیرالمؤمنین علی 7 سکوت ظاهری کرد و از خیرخواهی به دستگاه معاویه دریغ نمی‌نمـــود. در هنگام جنگ صفین از جنگ کناره گرفـــت و روزی را در خیمه‌گاه

۱. *نهج‌البلاغه* / کلمات قصار / *تفسیر برهان*، ج۴، ص۴۱۷.

۲. ابوهریره در ســـال هفتم هجری اســـلام آورد بیش از هر صحابی دیگر از پیامبر 9 حدیث نقل کرده تا آن جا که در عصر خلفا بارها بزرگان صحابه به او اعتراض کردند. در روزگار عمر ولایت بحرین را بر عهده داشـــت ســـپس معزول گشت و به کیفر بردن اموال بیت‌المال به پرداخت ده هزار درهم غرامت محکوم گردید. در زمان خلافت عثمان برای تقرب به وی احادیثی در فضیلت‌وی جعل کرد که بســـیاری از احادیث وی را دانشـــمندان اسلامی چه شیعه و چه سنی مردود شناخته‌اند.

حضـــرت امیر 7 و روز دیگر را در میان لشـــکریان معاویه می‌گذراند و گویند در نماز به حضرت اقتدا می‌کرد ولی ســـفره معاویه را ترجیح می‌داد و بر سفره او حاضر می‌گشت و می‌گفت: غذای معاویه چرب‌تر و نماز با علی 7 افضل است...[۱] و معاویه اول کسی است که ســـفره‌های بسیار رنگین و متنوع پهن می‌کرد و به عکس امام‌المتقین علی 7 صرفاً از یک نوع غذا اســـتفاده می‌فرمود حالا باید دید که هر یک از ما به کدامیک اقتدا کرده و شبیه کدامیک هستیم؟!!

۵۳۲. حکومت و آزادی

روزی علی 7 در کوفه ســـخنرانی می‌کرد و ضمن سخنرانی فرمودند قبل از این‌که مرا از دســـت بدهید هر چه می‌خواهید از من ســـؤال کنید تا پاسخ دهم و چنین ادعایی را پـــس از من جز دروغگویان نخواهند کرد. مردی از یهودیان عرب از گوشـــه مجلس بـــا صدای بلند بـــا لحنی زننده فریاد زد که: من چیزهایی ســـؤال خواهم کرد که در آن درخواهی ماند. اصحاب و دوستان علی 7 از برخورد بی‌ادبانه او در خشم شدند و به وی هجوم آوردند. علی 7 آنان را منع و فرمودند: رهایش کنید او را به شـــتاب و دستپاچگی مکشانید. حجج الهی (راه‌های حق و حقیقت) با شتابزدگی و کم خردی استوار نمی‌گردد با فرصت گرفتن و مهلت دادن به سائل براهین و دلایل الهی نمود پیدا می‌کند...[۲]

۵۳۳. حکومت و احقاق حق

حضرت امیرالمؤمنین علی 7 در راه سفر خود به سوی بصره برای جنگ با آشوبگران جاهل جمل در منطقه ذی‌قار [۳] توقف کرد. گروهی از حجاج نیز که از مکّه باز می‌گشتند در آنجا فرود آمدند، و چون از حضور امام علی 7 در آن محل مطلع شدند نزدیک خیمه آن حضرت جمع شـــدند تا از نصایح آن حضرت اســـتفاده نمایند. ابن‌عباس با مشاهده جمعیت مشـــتاق، به خیمه امیرالمؤمنین داخل شد و ایشان را در حال وصله نمودن لنگه کفـــش کهنه خود یافت. عرض کرد: ای امیرالمؤمنین 7 احتیاج ما به این‌که امورمان را

۱. *شرح نهج‌البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج۴، ص۶۳،۶۹،۷۸.
۲. *بحارالأنوار*، ج۱۰، ص۱۲۶.
۳. در بعضی از نسخ ربذه نیز نقل شده است.

اصلاح نمایی از وصله کردن این کفش‌های کهنه بیشــتر است. حضرت پاسخی به وی نــداد و همچنان خاموش ماند تا از تعمیر کفش خود فارغ شــد. آن‌گاه آن را کنار لنگه دیگرش گذاشــت و به ابن‌عباس فرمود: ابن عباس این کفش‌های من چقدر می‌ارزند؟ ابن‌عبــاس عرض کرد: این کفش‌های از بس وصله خورده و مندرس شــده‌اند از قیمت افتــاده و ارزشــی ندارند. حضرت فرمــود: با این حال قیمتی بــرای آن بگو. ابن‌عباس عرض کرد: یک درهم یا شــاید کمتر از این. حضرت فرمود: ابن‌عباس به خدا قسم این کفش‌های کهنه و بی‌ارزش نزد من محبوب‌تر از امارت و حکومت بر مردم اســت. مگر آن‌که به واسطه آن احقاق حقی کنم و یا باطلی را دفع نمایم.[1]

٥٣٤ ـ والی مصر

هشــام‌بن‌محمّد (مورخ مشــهور) می‌گوید: چون خبر شــهادت محمّدبن‌ابی‌بکر به امیرالمؤمنین 7 رســید[2] نامه‌ای به مالک‌بن‌حارث‌اشــتر نخعی که آن روزها در منطقه نصیبین اقامت داشــت نگاشــت در آن نامه آمده: «اما بعد، همانا تو از کسانی هستی که من برای برپایی دین از وی کمــک می‌جویم... محمّدبن‌ابی‌بکر را بر مصر گماردم و بر وی عده‌ای خروج کردند...و او به شــهادت رسید ـ خدایش رحمت کند ـ بنابراین بزودی نــزد من آی، تا در امر مصر تدبیری بیندیشــیم و یکی از یارانــت را که مورد اعتماد و خیرخواهی می‌باشد برای جایگزینی بر کارهای خودت بگمار.» مالک‌اشتر فردی را به نام شــبیب‌بن‌عامرازدی بجای خود گذاشت و به سوی علی 7 رفت، تا بر آن حضرت وارد شــد. امام خبر مصر را به وی باز گفت و از احوال اهالی مصر او را باخبر ســاخت و به او فرمود: کسی جز تو برای آنجا شایسته نیست برو به آنجا. پس هرگاه من به تو سفارشی نمی‌کنم به این دلیل اســت که به رأی و نظر تو بســنده می‌کنم از خدا در کارهای مهم یاری جو و درشــتی را با نرمی بهم بیامیز و تا آنجا که نرمش کارساز است با نرمی رفتار کن...مالک‌اشتر از نزد علی 7 خارج شد و اثاث خود را جمع کرد تا آماده حرکت بسوی مصر شود. علی 7 نیز پیشاپیش او نامه‌ای به مردم مصر نوشت. «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم،

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه۳۳.

۲. در این‌که آیا محمّدبن‌ابی‌بکر پیش از رفتن مالک اشــتر به مصر به شهادت رسیده یا این‌که بعد بوده اختلاف اســت و قول مشهور آن اســت که بعد بوده و روایت کتاب *غارت*، ج۱، ص۲۵۸و *نهج‌البلاغه*، نامه ۳۴ موید این قول مشهور است.

ســـلام بر شما...همانا من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای ترســـناک نمی‌خوابد و در اوقات هراس انگیز از دشمن روی بر نمی‌تابد او از رزمنده‌ترین بندگان خدا...و او همان مالک‌بن‌حارث‌اشـــتر است او به سان شمشیری است که دندانه تیزش، و تیـــزی لبه‌اش، به کندی نگراید زود از میدان نگریزد و به هنگام رزم با متانت و سنگین است. اندیشـــه‌ای عمیق و ریشه‌دار و صبر و تحملی نکو دارد پس سخنش را بشنوید و امرش را فرمان برید...»

چون مالک آماده حرکت شـــد جاسوســـان در عراق خبر حرکـــت مالک را به معاویه نوشتند. معاویه می‌دانست اگر مالک به مصر پا نهد مصر از چنگ وی بیرون خواهد رفت لذا به دهقانی که مالیات پرداز در منطقه قلزم بود پیغام فرستاد که علی 7 مالک‌اشتر را به طرف مصر فرستاده اگر شر او را از سر ما برداری تا زنده هستی مالیات همان ناحیه را به تو خواهم بخشید بنابراین هر چه می‌توانی در قتل او چاره کن. آن‌گاه معاویه اهل شام را جمع کرد و به آنان گفت: همانا علی 7 ، مالک اشتر را به سوی مصر فرستاده همگی گردایید تا از خدا بخواهیم و دعا کنیم که خداوند شر او را از سر ما کوتاه کند. آن‌گاه دعا کرد و همگی نیز با او دعا کردند.(معاویه با همین مقدس‌بازی‌ها مردم را فریب می‌داد او در اینجا می‌خواهد خود را اهل دعا و استجابت نشان دهد)[1]

مالک‌اشـــتر به سوی مصر بیرون شد تا به قلزم رسید آن دهقان به استقبال او آمد بر وی ســـلام کرد و گفت: من مردی از اهل شـــام هستم و برای تو و یارانت خدمت کارم و خواســـت تا مالک زکات او را حساب نماید. مالک‌اشتر به خانه وی رفت. او خوراکی را که با عسل مسموم کرده بود نزد مالک برد و چون مالک از آن خورد، او را در جاکشت، خبر شـــهادت مالک به معاویه رســـید او مردم را جمع کرد و گفت: مژده باد بر شـــما که خدای تعالی دعایتان را اجابت کرد و شر مالک را از سر شما باز کرد و همگی با شنیدن این خبر مسرور شده و به هم مژده می‌دادند اما چون خبر شهادت مالک به امام علی 7 رسید آهی برکشید و بسیار افسوس خورد و فرمود: درود خدا، بر مالک که هر چه داشت از او بود، او اگر از کوه بود البته بزرگترین ســـتون و صخره آن بود و اگر سنگ بود همانا

---

۱. جهت اطلاع خوانندگان از منابع اهل ســـنت پرده‌ای از احوالات معاویه را می‌آوریم جاحظ می‌گوید: معاویه و مروان و یزید با هم بزم شـــبانه و آوازخوانی و رقص و پایکوبی با ندیمان (یکی از این آوازه خوان‌های آن سائب خاثر بود) خود داشـــتند (*الفوائد المجموعة*، ص۴۰۷ / *العقد الفرید* ج۶، ص ۵۸ *انساب الاشراف* ج۵، ص۳۳) برای مطالعه بیشتر به داستان ۵۰۳ و ۵۳۷ مراجع شود.

سنگ سختی بود. مالکا راستی که بخدا سوگند، مرگ تو جهانی را ویران ساخت و مویه کنان بر چون تویی باید مویه سر دهند، سپس فرمود: **اناالله و انااليه راجعون و الحمد لله رب العالمين**. ..خداونـــدا من این مصیبت بزرگ را به حســـاب تو می‌گذارم که مرگ او از مصائب روزگار است...[1]

۵۳۵- زحمت کش بی‌بدیل

راوی حدیـــث می‌گوید: علی 7 را دیدم که یک درهـــم خرما خریداری کرد و خود شـــخصاً آن را حمل کرده و به منزل می‌برد بعضـــی از اصحاب از روی ارادت به رئیس مملکت عرض کردند: یاعلی ! اجازه فرمایید آن‌را برای شـــما بیاوریم. حضرت در جواب فرمود: کسی که عائله دارد به حمل متاع خود شایسته‌تر است.[2]

۵۳۶- ستایش خلافت، تأسف از شهادت

صعصعةبن‌صوحـــان یکی از همراهان و پیروان دائمـــی علی 7 بود. لذا هنگامی‌که علی 7 به خلافت رســـید خطاب به آن حضرت گفت: **«زينت الخلافة و مازانتك و رفعتها و مارفعتك و هی اليك احوج منك اليها»** یعنی: تو با قبول خلافت به آن زینت بخشـــیدی و جلال دادی اما خلافت تو را زینت نبخشـــید و جلال نداد تو به خلافت رفعت دادی و مقامش را بالا بردی ولی خلافت به تو رفعت و مقام نداد و تو را بالا نبرد. خلافت به تو نیازمندتر است از تو به خلافت.

صعصعةبن‌صوحـــان وقتی که حضرت ضربت خورده بود و در بســـتر آرمیده بود به عیـــادت امام آمد خطاب به آن حضرت عرض کرد **«يرحمك الله يا اميرالمؤمنين حيّاً و ميّتاً، فوالله لقد كان الله فی صدرك عظيماً و لقد كنت بذات الله عليماً»** ای امیرمؤمنان، خدا تو را در زندگی و پس از مرگ رحمت کند، زیرا به خدا ســـوگند که خدا در نزد تو بزرگ بود و تو بشناسائیش کاملاً دانا بودی.

علی 7 خطاب بـــه صعصعةبن‌صوحان فرمود: **«و انت يرحمك الله فلقد كنت خفيف المؤونة كثير المعونة»** تو را نیز خداوند رحمت کند که مردی کم خرج و ســـبکبار و بســـیار

---

۱. *امالی شیخ مفید*، ص۹۶.
۲. *مجموعه ورام*، ج۱، ص۲۳.

یاری کننده و کمک کار بودی.[1] صعصعة جزء افراد معدودی بود که در شب شهادت امیرالمؤمنین علی 7 در تشییع جنازه آن حضرت و مراسم تدفین او در دل تاریک شب شرکت کرد. صعصعة پس از پایان تدفین؛ کنار قبر مطهر علی 7 ایستاد و یک دست روی قلب پر تپش خود گذاشت و با دستی دیگر مشتی از خاک قبر برداشت و بر سر خود ریخت و خطابه‌ای پر شور در جمع خاندان و یاران خاص علی 7 ایراد کرد که دو جمله زیبای آن را در اینجا ذکر می‌نمائیم.

«**فاسال الله ان یمّن علینا باقتفائنا اثرك و العمل بسیرتك؛** از خداوند تقاضا می‌کنم که بر ما منت نهد و توفیق دهد که پیرو تو باشیم و به سیره تو عمل کنیم.»

«**فو الله لقد کانت حیاتك مفاتح الخیر و مغالق للشر؛** بخدا سوگند زندگی تو درهای خیر را گشود و راه‌های شر و بدی را بست.»[2]

۵۳۷. شروع خلافت

ابوبکر در سال دهم هجرت خلیفه شد و در سال ۱۳ هجری در ۶۳ سالگی از دنیا رفت. در حالی که ۲ سال و ۳ ماه و ده روز خلافت کرد[3]

پس از او عمر روی کار آمد و در اواخر ذی الحجه‌ی سال ۲۳ به دست ابولؤلؤ (فیروز ایرانی) کشته شد و مدت خلافت وی ده سال و شش ماه و ۴ روز بود.[4] عمر به هنگام تعیین خلفیه‌ی پس از خود دستور تشکیل شورایی را داد که نتیجه آن به سود عثمان؛ منوط به عمل کردن وی به سیره پیامبر اسلام 9 و سیره شیخین، تمام شد و عثمان در اوائل محرم سال ۲۴ هجری تا ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری خلافت کرد که مجموعاً خلافت وی ۱۲ سال چند روز کم به درازا کشید.[5]

در سال ۳۵ هجری مردم اجماع بر خلافت علی 7 نمودند اول کاری که حضرت پس از خلافت خود کرد عمال فاسق و فاجر عثمان و بنی‌امیه را عزل نمود از کسانی که زیر بار این عزل‌ها نرفت معاویه بود او در زمان ابوبکر والی شام شده بود. که شرح

---

۱. *بحارالانوار*، ج۴۲، ص۲۳۴ و۲۵۹.
۲. همان مدرک، ص ۲۹۶.
۳. *مروج‌الذهب*، ج۲، ص۲۹۸.
۴. همان، ص۳۰۴.
۵. همان، ص۳۳۱.

حالش مفصل گذشــت اما نکته‌ای مهم این‌که یاران معاویه به او امیرمؤمنان می‌گفتند طبق منابع اهل‌ســنت خدیج می‌گوید: معاویــه کنیزی(زنی) خرید که من او را عریان و لخت پیــش معاویه بردم معاویه در حضور ما بعضی حــرکات خلاف عفت را انجام داد و سپس آن زن کنیز را به عبدالله‌بن‌ســعدةفزاری که از دشمنان سرسخت امام المتقین علی 7 بود هدیه کرد تا او نســبت به کارش دلگرم‌تر شــود.[۱] ســعدابی‌وقاص که پدر عمرســعد قاتل امام حســین 7 بود با این‌که خود یکی از اصحاب شورا بود و با علی 7 نیز بیعت نکرد و از حیث سیاســی از معاویه هم مهم‌تر بود روزی با معاویه مواجه شد و به او گفت: الســلام‌علیک‌ایهاالملک، یعنی: درود بر تو ای پادشاه، معاویه به اوگفت: چرا به من امیرالمومنین نمی‌گویی او گفت: از این راه و روشی که تو به این منصب و قدرت رسیدی اگر به من می‌دادند آن را نمی‌پذیرفتم[۲]

در پنج ســال خلافت مولای متقیان امیرالمؤمنیــن علی 7 جنگهایی رخ داد که به ترتیب عبارتند از:

۱ـ جنگ جمل در سال ۳۶ هجری در بصره.

۲ـ جنگ صفین در سال ۳۶ و ۳۷ هجری

۳ـ جنگ نهروان در سال ۳۹ هجری.

و بالاخــره علی 7 در ســال ۴۰ هجری توســط یکی از خوارج و اشــق الشــقیاء ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) به شهادت رسید.

۵۳۸ـ ای غمدیـده، بـه سـوی ما شـتاب کن!!

بانوی در خانه امیرالمؤمنین‌علی 7 به خدمتگذاری همت می‌گماشت به نام«ام‌موسی» او مسئولیت رسیدگی و نگهداری فاطمه دختر آن حضرت 7 را بر عهده داشت. این زن چند روز پیش از شهادت علی 7 شاهد گفتگویی میان آن حضرت 7 و دخترش ام‌کلثوم بوده است او این گفتگو را چنین گزارش می‌کند:

«شنیدم علی 7 به دخترش‌ام‌کلثوم می‌گوید: ای دختر عزیزم! من چنین می‌بینم که

۱. ***تاریخ تهذیب دمشق***، ج۴، ص۹۱/ ***رسائل الجاحظ الکلامیه***، ص۷۰/ ***التاج في اخلاق الملوك***، ص۲۹/ ***الفوائد المجموعة***، ص۴۰۷. (شرح حال مختصر معاویه در داستان۵۰۳ و ۵۷۳ همین کتاب آمده است.)

۲. ***تاریخ مدینه دمشق***، ج۱۷، ص۳۲۴ / ***تاریخ یعقوبي***، ج۲، ص۲۱۷ / کتاب ***الاربعین ما حوزوي***، ص۳۸۷ / ***النصائح الکافیه***، ص۱۹۵. (همه‌ی این کتب از منابع اهل سنت است.)

دیگر چندان همراه و همنشـــین با شما نخواهم بود. ام‌کلثوم پرسید: چطور مگر، ای پدر عزیز؟ حضرت فرمود: رسول‌خدا 9 را در خواب دیدم که با دست خویش غبار از چهره‌ام پاک می‌کند و می‌فرماید: ای علی! دیگر چیزی بر تو نیست، وظیفه‌ات را به پایان بردی.»

ام‌کلثوم با مشـــاهده این صحنه فریادی جانخراش ســـرداد که آن حضرت 7 به او فرمود: ای دختر عزیزم! این کار را نکن من رسول‌خدا 9 را می‌بینم که با دستش به من اشـــاره می‌کند و می‌فرماید: ای علی! به سوی ما بشتاب که آنچه پیش ما است برای تو بهتر است.[۱] بیش از سه روز نگذشته بود که حضرت علی 7 آن ضربت را خورد.

۵۳۹ـ پناه آبروداران

روزی دختـــری را در مســـجد خدمت حضرت علی 7 آوردند. پـــدر و برادران دختر ناراحت بودند. پدر دختر به حضرت عرض کرد: یاعلی! این دختر من است و خواستگاران زیادی از اعیان و اشرف برایش پیداشده. لکن اخیراً پیش آمدی شده که اسباب سربزیری ما گردیده او حامله شـــده در حالی که باکره هم هســـت به قابله مراجعه کردیم می‌گوید باکره است ولی حمل هم دارد از ناچاری این مسافت زیاد را پیموده‌ایم تا شما مشکلمان را حل نمایید.

حضرت فرمود در مسجد پرده‌ای زدند. آن‌گاه حضرت به قابله فرمود: دختر را معاینه کن قابله خبر داد که همانطوری که می‌گویند هســـت، حضرت از خود دختر پرســـید که خودت چه ســـابقه داری؟دختر قسم خورد و گریه کرد و عرض کرد: یاعلی! من مرتکب معصیتی نشده‌ام. حضرت فرمود: الان مشکل را حل می‌کنم (این داستان دو روایت دارد) یک روایت این است که حضرت فرمود: مقداری از این سبزی‌هایی که روی آب مانده و ســـبز می‌شوند بیاورند... مقداری از آن سبزی‌ها را در ظرفی ریخته و حضرت فرمود: آن دختر برهنه روی آن بنشیند آن وقت آنچه باید از او دفع شود خارج می‌شود. اما به روایت دوم (ممکن اســـت قضیه دو مورد مستقل باشد) حضرت به پدر دختر فرمود: در سرزمین شـــما برف پیدا می‌شـــود؟ عرض کرد: بلی کوه‌های ما خیلی برف دارد. فرمود: می‌توانی قدری از آن برف‌ها را بیاوری؟ عرض کرد: یاعلی! از کوفه تا محلی که ما هســـتیم ۲۵۰ فرســـخ اســـت. هیچ قدرتی نمی‌تواند این کار را بکند. حضرت فرمـــود: بدون برف هم

---

۱. *ارشاد شیخ مفید.*

نمی‌شــود بلکه این مشکل بوسیله برف حل خواهد شد. آن‌گاه حضرت فرمود: آرام باش که خداوند قدرت خودش را ظاهر کرد و ســپس دســت ولایت را دراز کرد و از کوه‌های شام برف آورد و در مسجد گذاشت. سپس فرمود: آن را پشت پرده در طشتی بریزند و به دختر بگویید روی این برف بنشیند و از او حیوانی که ۷۵۰ مثقال وزن دارد، دفع می‌گردد یک وقت خبر دادند حیوانی کرم مانند بیرون آمده... حضرت از دختر سؤال کرد: آیا گاهی در آب‌هایی که مانده و راکد بوده برای شنا و استحمام رفته بودی؟ دختر عرض کرد: بلی یاعلــی! مکرر نزدیک محلمان جایی بوده که من هم در آن رفته‌ام. حضرت فرمود: بلی در آب رفته‌ای و آن جانور (زالو) در بدنت وارد شده و همانجا بواسطه خوردن خون رشد کرده بود در اینجا بود که تکبیر مردم بلند شد.[۱]

۵۴۰- آغاز خلافت علی 7

کســانی که امام علی 7 را به عنوان خلیفه مطرح کردند همگی ضد عثمان بودند. جناح طرفدار امام که از انصار و قراء کوفه تشــکیل شــد و از حمایت صحابه برخوردار بودند آن چنان قوی بودند که به طلحه و زبیر مجال سربلند کردن نمی‌داد و نیز فرصت، داعیه خلافت را از سعدبن‌وقاص نیز گرفت. سعدبن‌وقاص درگیر و دار حکمیت می‌گفت: که او از همه کس به خلافت ســزاوارتر است. چون دســتی در قتل عثمان و فتنه‌های اخیر نداشــته است. لیکن در برابر اصرار صحابه، امام علی 7 در ابتدا از پذیرفتن زعامت جامعــه مســلمین خودداری کرد. طبــری از محمّد حنفیه نقل کرده که پس از کشــته شــدن عثمان اصحاب نزد پدرم آمدند و گفتند که ما ســزاوارتر از تو به خلافت کســی را نمی‌شناســیم. علی 7 گفت: من وزیر شما باشــم بهتر از آن است تا امیر شما باشم. آنــان گفتند: جز بیعت با تو چیــزی را نمی‌پذیریم. آن حضرت گفت: که بیعت او در خفا نمی‌تواند باشد و باید در مسجد باشد ابن‌عباس می‌گوید: ترس آن داشتم مبادا در مسجد بعضی برخاسته و ســخنی بگویند و یا کسانی که پدر یا عموی خویش را در جنگ‌های رسول‌خدا 9 از دست داده‌اند اعتراض کنند. بالاخره علی 7 به مسجد رفت و مهاجرین و انصار به مســجد آمدند و با او بیعت کردنــد به غیر از بعضی مخالفان غیر انصاری که

۱. *بحارالانوار*، ج۹.

عبارتند بودند از عبدالله‌بن‌عمر و زیدبن‌ثابت و محمّدبن‌مسلمه و اسامةبن‌زید که همه از بهره‌مندان از نعمات خلافت عثمان بودند و مخالف دیگر حسان‌بن‌ثابت و کعب‌بن‌مالک مســلمةبن‌مخلد و سعدبن‌ابی‌وقاص بودند. محمّدحنفیه می‌گوید: همه انصار جز چند نفر بــا علی 7 بیعت کردند. به روایت ابن‌اعثم امام در آغاز، از پذیرش بیعت خودداری کرده و فرمود: کار را آن چنان متشــتت می‌بینم که قلب‌ها بر آن آرام نگرفته و عقل‌ها بر آن ثبــات ندارند آن‌گاه با مردم نزد طلحه رفت و از او خواســت خلافت را بپذیرد اما طلحه گفت: ســزاوارتر از تو به خلافت کســی نیست. نظیر همین سخن با زبیر نیز مطرح شد. لیکن آن‌ها که هیچ زمینه‌ای را در خود نمی‌شــناختند به بیعت با امام راضی شــدند تا از این طریق جایی برای خود دســت و پا کنند. البته این دو هوای خلافت را در سر داشتند و کسی چون طلحه از حمایت عایشه نیز برخوردار بود بعضی از بستگان عثمان خواستند در بیعت با امام شرط کنند تا امام از آنچه از بیت‌المال در دست آن‌هاست صرف نظر کند اما امام ضمن مخالفت، فرمود: تنها حقی که آنان بر عهده او دارند عمل به کتاب خدا و سنت رسول‌خدا 9 است و این آغاز خلافت نورانی چهار سال و نه ماه امام علی 7 بود.

۵۴۱. بیعت و بیعت شکنان

احساس امام در موقع هجوم بیعت‌کنندگان این بود که در میان این فتنه‌های نوظهور و پیچیــده به علت عدم همکاری مردم نمی‌توان جامعه را به ســلامت رهبری کرد. لذا در روز اول بیعت فرمود: مرا بگذارید و دیگری را به دســت آرید که ما به ســوی کاری می‌رویم که در آن را رویه هاســت و رنگ‌های گوناگون دارد. دل‌ها در برابر آن برجای نمی‌ماند و خردها بر پای....[۱]

بعدها آن حضرت درباره روز بیعت چنین فرمود:

«تا آن‌گاه که به خلافت عثمان برخاســتید آمدید و او را کشتید، روی به من نهادید که با من بیعت کنید و من سرباز می‌زدم و دستم را واپس داشته بودم با من به کشاکش پرداختید تا دســتم را بگشــایید و من مانع می‌شدم و شما دســتم را می‌کشیدید و من نمی‌گذاشتم پس بر سر من چنان ازدحام کردید که پنداشتم یا یکدیگر را خواهید کشت

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۹۲.

یـا مرا و گفتید که بیعت می‌کنیم چون جز تو کسـی را نیابیم و جز تو به کسـی رضا ندهیم... به ناچار با شما بیعت کردم...»[1]

۵۴۲- قبرم را مخفی کنید...

علـی 7 را به خانـه آوردند همه مردم گرداگرد خانه امام جمع شـده بودند. تمامی فرزندان آن حضرت اشک می‌ریختند و امام 7 آن‌ها را آرام می‌نمود و آن‌ها را می‌بوسید.

کاسـه شـیری به دسـت حضرت دادند. مقداری از آن را نوشـید و بقیـه را برای ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) فرسـتاد و مجددا سفارش او را کرد. امام دستمال زردی بر سرش بسته بود و بر بالشـت‌ها تکیه داده بود. اصبغ‌بن‌نباته می‌گویـد: آنقدر صورت امام در اثر کم خونی زرد شده بود که نفهمیدم دستمال سر امام زردتر است یا صورت آن حضرت، آن‌گاه عده‌ای از اطبأ را حاضر کردند و ماهرترین آن‌ها که اثیربن‌عمرو بود دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و شُـش (جگر سـفید) آن را حاضر کردند آن‌گاه از میان آن رگی را بیرون آورد و به میان فرق شـکافته حضرت گذاشـت و بعد از لحظاتی آن را برداشت و چون ذرات مغـز حضرت را دید گفت: یاعلی! وصیت خود را بکنید که مداوا اثر ندارد. حضرت وصیت‌های خود را به امام حسـن کرد و دسـتور داد قبر او را مخفی نماید تا دشـمنان آسـیبی به قبر نرسانند. عرق بر پیشانی حضرت نشست آن‌گاه پایش را رو به قبله کرد و چشمانش را بست و گفت:

«اشهد ان لا اله الاالله اشهد ان محمّدا عبده و رسوله»

و در آن لحظه به شهادت رسید

امام حسـن 7 بدن پاک پدر را غسـل و کفن کرد و در میان نیزاری که قبلاً امام آدرس آنرا داده بود قبری حفر کردن که در میان آن سنگی بود و بر آن نوشته شده بود این قبر را نوح پیغمبر برای علی 7 وصی محمّد 9 حفر کرده است. آن‌گاه مظلوم عالم علی 7 را بخاک سپرد.[2]

---

۱. *الغارت*.

۲. *منتهی‌الامال*.

۵۴۳- پایه‌های هدایت خراب شد

یکی از یاران امام علی 7 بنام حجربن‌عدی در نیمه شب ۱۹ ماه رمضان در مسجد کوفه مشـــغول عبادت بود که صدای صحبت آهسته اشعث و ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) را شنید و فهمید که قصد ترور امام را دارند. حجر با عجله به طرف خانه ام‌کلثوم که حضرت آنجا مهمان بود رفت تا امام را از قصد شـــوم آن‌ها مطلع کند ولی در آن شـــب حضرت از راه دیگری به مسجد آمد و وقتی حجر به مسجد بازگشت کار تمام شده بود. روایت شده که حضرت در آن شب این جملات را زیاد تکرار می‌کرد:

اناللهواناالیه‌راجعون ـ لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم ـ اللهم بارك لی فی‌الموت ـ استغفرالله‌ـ و...

و مرتب از اتاق بیرون می‌رفت و به آسمان نگاه می‌کرد و می‌فرمود: به خدا قسم این آن شبی است که وعده شهادت در آن داده‌اند.

حضرت برای نماز صبح به ســـوی مســـجد رفت. ام‌کلثوم از امام خواست تا شخص دیگری را برای اقامه نماز به مسجد بفرستد ولی حضرت فرمود: از قضای الهی نمی‌توان فـــرار کرد. هنگام خروج امام از خانه چند مرغابی که در منزل بودند جلوی حضرت آمده و به سر و صدا پرداختند. حضرت سفارش رسیدگی به آن‌ها را به دخترشان نمود و چون خواســـت از خانه خارج شـــود قلاب در به کمربند (یا عبـــای) حضرت گیر کرد حضرت کمر خود را محکم بســـت و گفت: ای علی کمرت را ببند و برای مرگ آماده شـــو، امام به مســـجد آمد چند رکعتی نماز خواند. ســـپس بر بام مسجد آمد و اذان گفت: آن‌گاه به صحن مسجد آمد و خفتگان را برای نماز بیدار کرد. ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) بیدار بود ولی به رو خوابیده و خود را به خواب زده بود و شمشـــیر خود را در زیر جامه خود پنهان کرده بود. حضرت به او فرمود: برخیز برای نماز و این گونه نخواب که این خواب شیطان است. بعد فرمود: قصدی در خاطر داری که نزدیک اســـت آســـمان‌ها از قصد تو فرو ریزد. حضرت به محراب رفت ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) کنار ســـتونی در کنار محراب ایستاد و چون حضرت در رکعت اول ســـر از سجده برداشت ابتدا شبیب شمشیرش را بالا برد تا فرود آورد ولی به ســـقف محراب گیر کرد ولی فوراً ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) با بیان شعار خوارج «**لله الحكم یا علی لا لك و لا لاصحابك** یعنی: حکم برای خداست نه برای تو و اصحابت،» شمشیر را بر فرق حضرت زد. صدای امام علی 7 بلند شد و فرمود: «**بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله**

فزت و رب الکعبه» و بعد فریاد زد بگیرید ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) را که مرا کشت در همین حال صدایی بین زمین و آسمان از جبرئیل به گوش رسید که «تهدمت و الله ارکان الهدی و انطمست والله نجوم السماء و اعلام التقی و انفصمت والله العروة الوثقی قتل ابن عم محمّد المصطفی قتل الوصی المجتبی قتل علی المرتض والله سیدالاوصیاء قتله اشقی الاشقیأ یعنی: بخدا پایه‌های هدایت خراب شد نشانه‌های تقوا فرو ریخت، ریسمان نجات پاره شد پسر عموی پیامبر 9 و جانشین او کشته شد. آری علی مرتضی 7 کشته شد بد فرجام‌ترین انسان‌ها او را کشت،» اهل کوفه شیون کنان به سوی مسجد دویدند علی 7 دیگر توان نماز خواندن با مردم را نداشت. امام حسن 7 بجای پدر به نماز ایستاد و خود حضرت نشسته نماز خواند. ابن‌مجلم(لعنة‌الله‌علیه) را در حالی که مردم آب دهان بر او می‌انداختند به حضور امام آوردند. امام با صدای ضعیفی به او فرمود: امر بزرگی مرتکب شدی آیا من امام بدی برای تو بودم... آیا به تو احسان نکردم... ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) گریه کرد و گفت: «تنفذ من النار آیا تو نجات می‌دهی کسی را که اهل آتش است.»[۱] (معلوم نیست این حرف ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) از روی راستی باشد چرا که نقل‌های بعدی این مطلب را تأیید نمی‌کند)[۲]

۵۴۴. به بهانه دین، شیر دنیا را می‌دوشند

ابن‌میثم و ابن‌ابی‌الحدید نوشته‌اند: معاویه هنگام مراسم حج جمعی را به مکّه فرستاد تا مردم را به اطاعت او دعوت نموده و از یاری علی 7 بازدارند و اینگونه در میان مردم شایع کنند که امام 7 قاتل و کشنده عثمان است یا این‌که به جهت کوتاهی کردن، در کمک به او، باعث خذلان و خاری عثمان گردیده است و هر کسی که قاتل و یا خوارکننده خلیفه شده است برای خلافت شایستگی ندارد. آن‌ها وظیفه داشتند محاسن و نیکی‌هایی از معاویه را به دروغ بین مردم نقل کنند. امام علی 7 نامه‌ای برای قثم استاندار مکّه فرستاد و او را از دسیسه معاویه مطلع کرد و از او خواست با تدبیر عمل کند. مسلمانانی که در ایام حج در مکّه جمع می‌شدند عده‌ای از آن‌ها از مسائل سیاسی که در مرکز حکومت اسلامی اتفاق می‌افتاد بی‌اطلاع بودند لذا معاویه می‌خواست زمینه را برای

۱. *منتهی‌الامال*.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۲، ص ۲۸۰.

حکومت و ریاست خود فراهم نماید و مردم را با این گونه تبلیغ از یاری علی 7 باز دارد.[1]

۵۴۵. شب نوزدهم ماه رمضان

علی 7 در شب ۱۹ ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری هنگام طلوع صبح از دست ابن‌ملجم‌مرادی (لعنةالله‌علیه) ضربت خورد و چون ثلثی از شب۲۱ همان ماه گذشت به شهادت رسید.

نحوه شهادت امام اینگونه بود که گروهی از خوارج در مکّه جلسات متعددی برگزار می‌کردند یکی از آن افراد عبدالرحمن‌بن‌ملجم‌مرادی (لعنةالله‌علیه) بود. در یکی از جلسات گفته شد، که علی 7 و معاویه باعث اختلاف بین امت شده‌اند و اگر هر دو کشته شوند مردم از هر دوی آن‌ها آسوده می‌شوند مردی گفت: به خدا قسم عمروعاص هم کمتر از آن دو نیست بلکه اصل و ریشه فتنه او می‌باشد لذا قرار شد هر سه نفر در یک شب و یک‌ساعت کار خود را به انجام رسانند. آن‌گاه شب نوزدهم ماه رمضان را برای این کار تعیین نمودند. شمشیرهای خود را مسموم نموده و به سوی کوفه محل خلافت علی 7 ، شام مرکز خلافت معاویه، مصر محل اقامت عمروعاص حرکت کردند. ترور معاویه منجر به جراحت شدیدی در ران او شد امّا ناموفق ماند و عمروعاص در آن شب قاضی مصر خارجةبن‌ابی‌حبیبه را بجای خود به نماز فرستاد و او بجای عمروعاص به قتل رسید اما ترور علی 7 توسط ابن‌ملجم(لعنةالله‌علیه) در مسجد کوفه انجام شد.[2]

۵۴۶. تهدید و اندرز فرماندار

عبدالله‌بن‌عباس از طرف علی 7 استاندار اهواز، فارس و کرمان بود (که امروز سه استان بزرگ ایران به شمار می‌روند) و زیادبن‌ابیه از طرف ابن‌عباس فرماندار بصره بود. علی 7 که سرپرست هر دو نفر بود کاملا مواظب احوال آن‌ها بود و پیوسته نامه‌هایی در راهنمایی و اندرز آن‌ها می‌نگاشت که مبادا به کسی ستم کنند یا از مرز اخلاق و قوانین اسلام خارج شوند. در اینجا ترجمه دو نامه از نامه‌های آن حضرت را که به زیاد نوشته شده ذکر می‌کنیم.

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۳، ص۴۹۱.

۲. *منتهي‌الامال* / *بحارألانوار*، ج۴۲، ص۲۳۲ / *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد*، ج۶، ص۱۱۳.

علی 7 چون از وضع روحی زیاد و ضعف ایمانی او خبر داشت و شاید کم و بیش گزارش‌هایی هم از او به حضرتش رسیده بود در یک نامه سخت او را تهدید می‌کند و در نامه دیگر نصیحتش می‌نماید. اما در نامه نخست نوشت:

ای زیادبن‌ابیه «براستی به خدا سوگند یاد می‌کنم اگر به من اطلاع برسد که نسبت به اموال عمومی مسلمانان تجاوز و خیانت کرده‌ای، کم باشد، یا زیاد به جرم خیانت، مانند دزدان فرومایه تو را کیفر می‌کنم بطوری که پس از آن در اجتماع نتوانی قد علم کنی و باقیمانده عمر خویش را با ذلت و منفوریت بگذرانی.»[1]

و در نامه دیگر امام برای این‌که او را بسازد و شاید بتواند روح و فکر زیادبن‌ابیه را عوض کند و از درون او را اصلاح نماید برایش نوشت:

«همیشه در زندگی خویش اعتدال و میانه روی را رعایت کن و از زیاده روی دوری نما و پیوسته فردای خود را در نظر داشته باش و بیش از مقدار ضروری مصرف نکن و آنچه زیاد می‌آوری بفرست برای روز نیازمندیت (روز قیامت)...توجه داشته باش که هر کس آنچه کشت کرده، می‌برد و پاداش آنچه برای روز بازپسین فرستاده می‌یابد.»[2]

۵۴۷. عادل رئوف

در زمان خلافت علی 7 غلام سیاهی گناهی مرتکب شد. او را نزد علی 7 آوردند. غلام به گناه خویش اقرار کرد. آن حضرت نیز دست او را قطع نمود. غلام هم بر خلاف انتظار شروع به مدح و ثنا و تمجید امام کرد. امام وقتی غلام را اینگونه دید دست غلام را برداشت و به جای خود گذاشت و آن‌گاه با دعایی به اذن خداوند دست غلام خوب شد.[3] در این موقع علی 7 فرمود:

ان لنا محبین لو قطعنا الواحد منهم اربا اربا...؛ یعنی: ما دوستانی داریم که اگر یکی از آن‌ها را پاره‌پاره کنیم علاقه شان به ما زیادتر می‌گردد. و دشمنانی داریم که اگر عسل به کامشان بریزیم نتیجه‌ای ندارد جز این‌که دشمنی آن‌ها درباره ما زیادتر می‌گردد.

---

۱. *نهج‌البلاغه صبحی صالح*، ص۳۷۷.
۲. *نهج‌البلاغه*، نامه۲۱.
۳. *سفینة‌البحار*، ج۱، ص۶۶۸.

۵۴۸. جایگاه سهل بن حنیف در نزد علی 7

در تاریخ طبری و سیره ابن‌هشام آمده است وقتی که امیرالمؤمنین 7 در هنگام هجرت در قبا فرود آمد، نزد زنی به نام ام‌کلثوم، دختر «هدم» به مدت دو یا سه شب منزل گزید. حضرت می‌دید که نیمه‌های شب، کسی در می‌زند و ام‌کلثوم چیزی از او می‌گیرد. حضرت از او سؤال کرد؟ زن گفت: این مرد، سهل‌بن‌حنیف است و می‌داند که من کسی را ندارم. او شبانه به بت‌های قومش حمله می‌کند و آن را می‌شکند و چوب‌هایش را برای من می‌آورد و می‌گوید: از چوب این‌ها برای آتش غذای خود استفاده کن. از آن زمان حضرت امیر 7 به سهل‌بن‌حنیف احترام می‌گذاشت[1] و بعدها زمانی که حضرت علی 7 عازم بصره شد. سهل‌بن‌حنیف را در بیست‌وششم ربیع‌الاول به عنوان فرماندار مدینه منصوب نمود. وقتی که حضرت امیر 7 برای جنگ جمل به جانب بصره می‌رفت به «ذی‌قار» که رسید عایشه طی نامه‌ای از بصره برای حفصه دختر عمربن‌خطاب ـ که در مدینه بود ـ نوشت: اما بعد، به من خبر رسیده که علی 7 به «ذی‌قار» آمده است، در حالی که مرعوب و خائف است، چرا که عده ما زیاد است. او مثل شتر زخم خورده است اگر جلو بیاید، کشته می‌شود و اگر عقب نشینی کند، قربانی می‌شود. حفصه دختر عمر از این خبر، خیلی خوشحال شد و کنیزان خود را خواست که آواز بخوانند و به دایره بکوبند و در هنگام آواز خواندن بگویند: چه خبر؟ چه خبر؟ علی رفته سفر ـ مانند ـ فرد زخم خورده (در ذی قار)، اگر جلو رود، کشته می‌شود و اگر عقب نشینی کند، قربانی گردد.

ماالخبر ماالخبر علی کالاشقر بذی قار ‌‌ ‌ ان تقدم نحر و ان تاخر عقر

زنان طلقا (آزاد شدگان) بر حفصه وارد می‌شدند و این آواز را می‌شنیدند و اظهار خوشحالی می‌کردند. این خبر به گوش ام‌کلثوم، دختر علی 7 رسید. بلادرنگ جلباب خود را پوشید و به صورت ناشناس، بر آن‌ها وارد شد و در جمع آن‌ها جامه را از صورت خود برداشت. همین که حفصه او را دید، با شرمندگی صورت خود را برگرداند. اما ام‌کلثوم به او گفت: اگر امروز تو و عایشه، بر ضد پدرم، علی 7 توطئه می‌کنید، قبلاً همه علیه برادرش، پیامبر 9 توطئه می‌کردید و این کار از شما دو نفر، تازگی ندارد تا این‌که

۱. *سفینة‌البحار*، ج۱، ص۶۷۶ / *درجات الرفیعه*، ص۳۸۹.

خداوند درباره شما نازل کرد،[1] آنچه نازل کرد. حفصه گفت: کافی است. رحمت خدا بر تو باد آن‌گاه دستور داد نامه عایشه را از بین بردند و استغفار کرد. سهل‌بن‌حنیف که در آن زمان والی مدینه بود، در این باره اشعاری سرود و گفت: «مردها در جنگ با مردها عذر دارند اما چه کار به زن‌ها و دشنام دادن. آیا کافی است ما را آنچه به ما خبر رسیده؟ آیا برای تو (حفصه) خیر است در هتک حجاب زنان پیامبر 9 ؟! کسی که او را از خانه‌اش بیرون کرده به گناه خود متوجه می‌شود، زمانی که سگ‌ها حوأب بر او پارس زنند، حالا نامه‌ای از او به ما رسیده: نامه‌ای شوم، زشت باد این نامه!»

اسلام یادگار تو و رنج‌های توست کو راز خاک بر سر اختر گذاشتی[2]

۵۴۹. شب زنده‌دار خائف

نوف‌بن‌فضاله بکالی منسوب به قریه بکال یمن و از قبیله حمیر بود و سعادت هم‌نشینی و مصاحبت با علی 7 نصیبش شده بود او در زهد و وارستگی و خصوصیات اخلاقی به علی 7 بسیار نزدیک بود. او می‌گوید: نیمه شبی علی 7 را دیدم که از بستر خواب برخاسته و به ستارگان آسمان می‌نگرد به من فرمود: ای نوف خوابی یا بیدار. گفتم: بیدارم و به ستارگان می‌نگرم آن‌گاه امام به او فرمود: ای نوف، خوشابه سعادت زاهدان و وارستگان در دنیا و مشتاقان به سرای آخرت، آنآن‌که زمین را آسایشگاه خود نموده و خاک زمین را بستر خود ساختند و آب آن‌را بجای عطر پذیرفته‌اند و قرآن را شعار خود و دعا را همچون لباس رویین قرار داده‌اند و دنیا را همچون شیوه مسیح 7 برگزیده اند. ای نوف داود (پیامبر) در چنین ساعتی از شب دست به دعا به پیشگاه خدا برمی‌داشت و می‌گفت: به راستی که این همان ساعتی است که هیچ بنده‌ای در آن دعا نمی‌کند مگر این‌که دعایش به استجابت می‌رسد...[3]

---

۱. ام‌کلثوم به آیات سوره تحریم که درباره حفصه نازل گردیده است اشاره کرد آن‌گاه که حفصه راز پیامبر را فاش ساخت و اذا اسرا النبی الی بعض ازواجه حدیثا... نازل شد تحریم/۲. (*الجمل* ص۳۲ / *بحارألانوار* ج ۳۲، ص۹۰/ *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد* ج۱۴، ص۱۳)

۲. بهجتی.

۳. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۱۰۴.

۵۵۰. اختلاف بزرگ

اصبغ‌بن‌نباته روایت کرده: در یکی از روزهای جنگ جمل در بصره سواری از لشکر بصره بیرون آمد و آیات اول سوره نبأ **(عم یتسائلون عن النبأ العظیم)** را می‌خواند امیرالمؤمنین 7 جلو رفت و به او گفت: ای مرد آن خبر بزرگ را می‌شناسی؟ عرض کرد: خیر.

فرمود: **والله انی انا بنا العظیم الذی هم فیه مختلفون کلا سیعلمون حین اقف بین الجنة و النار...**؛ بخدا قسم منم آن خبر مهم که در من خلاف کردید بزودی خواهید شناخت مرا آن وقتی که میان بهشت و دوزخ بایستم و خلایق را قسمت کنم و به دوزخ گویم این برای تو، آن دیگر برای من، بگیر او را که او از دشمنان من است، و دست بدار از این که از دوستان من است و به زودی خواهید دانست که من نبأ عظیم هستم در آن زمان کنار حوض کوثر بایستم و طایفه‌ای را از حوض کوثر برانم چنآن‌که در دنیا شتران غریب را از کنار حوض آب برانند آن‌گاه امام به جنگ با او رفت و پس از آن‌که آن مرد بصری را به قتل رسانید به جای خود بازگشت.[۴]

۵۵۱. علی 7 و میل به جگر

روزی امیرالمؤمنین 7 اشتها کردند که جگر کباب شده‌ای را با نان نرم بخورند. همین طور این امر طول کشید تا یک سال بر آمد و پیوسته حضرت این اشتها را داشتند ولی ابراز نمی‌کردند پس از یک سال در حالی که روزی از روزها روزه بودند به حضرت امام حسن 7 این مطلب را گفتند. امام حسن 7 برای آن حضرت غذای مورد نظر را آماده کرد وقتی هنگام افطار رسید ناگهان سائلی به در خانه آمد و درخواست غذا کرد.

علی 7 فرمود: ای نور دیده من، این طعام را بردار و به این سائل بسپار، برای آن‌که ما فردای قیامت در صحیفه اعمال خود نخوانیم که: شما طیبات خود را در زندگانی دنیا استفاده کردید و در آن حیات دنی، از طیبات خود استفاده کردید و بهره‌مند شدید.[۵]

---

۴. *تفسیر جامع*، ج۷، ص۳۲۱.

۵. احقاف،۲۰/ داستان از *سفینة‌البحار*، ج۲، ص۴۵۸.

۵۵۲. خدای مهربانتر از خودت

اصبغ‌نباته (یکی از یاران مخلص علی 7 گوید: در خانه علی 7 مشـــغول دعا بودم، پس از مدتی، علی 7 از منزل بیرون آمد، مرا که دید فرمود: چه می‌کنی؟ عرض کردم: دعـــا می‌کنم. فرمود: هر گاه می‌خواهی دعا کنی بگو: «**الحمد لله علی ما کان و الحمد لله علی کل حال؛** سپاس خداوند را بر آنچه که گذشت و سپاس او را بر هر حال» سپس دست راستش را بر شـــانه چپ من گذاشت و فرمود: ای اصبغ! «**لئن ثبتت قدمك و تمت ولايتك و انبسطت يدك فالله ارحم بک من نفسك؛** اگـــر در راه دیـــن ثابت قدم بودی و ولایت تو کامل شـــد (یعنی امامت رهبران حق را قبول کردی و آن‌ها را دوست داشتی و دستت را گشودی و کمک به تهی‌دستان نمودی)» آن‌گاه خداوند از خودت، به تو مهربان‌تر است.[۱]

۵۵۳. عدالت علی 7

علی‌بن‌ابی‌رافع گفت: من عامل و کارگزار بیت‌المال حضرت علی 7 و نویســـنده او بودم. در بیت‌المال گردنبندی از مروارید وجود داشت که از بصره بدست آمده بود. روزی دختر آن حضرت کســـی را نزد من فرســـتاد و پیغام داد که شنیده‌ام گردنبند مروارید نزد تو است، آن را به صورت عاریه (امانت) در اختیارم بگذار تا روز عید قربان از آن استفاده کنم.

من پیغام دادم که اگـــر آن را به صورت عاریه مضمونه قبول می‌کنی، تا در صورتی که خســـارتی، به آن وارد شود تاوان آن را بدهی، می‌توانی از آن بهره‌گیری. او پذیرفت و من نیز گردنبند را برای او فرســـتادم. اتفاقاً امیرالمؤمنین 7 آن گردنبد را نزد دخترشان دیدند و آن را شـــناختند و از او پرســـیدند که این را از کجا آوردی؟ دختر جریان را گفت. حضرت مرا احضار کرد و چون نزدشان رفتم فرمودند: بدون اذن و رضای مسلمان‌ها در بیت‌المـــال آن‌ها خیانت می‌کنی! عرض کردم: پناه بر خدا که خیانتکار باشـــم. فرمودند: پـــس چگونه گردنبد را به دخترم داده‌ای؟ عرض کردم: به صورت عاریه مضمونه داده‌ام. فرمودنـــد: همین امروز آن را باز پس گیر و در جای خود بگذار، وای بر تو، اگر از این به بعد چنین کاری از تو ســـر بزند هرگز تو را نخواهم بخشید. اگر دخترم آن گردنبند را به صورت عاریه مضمونه (با ضمانت در مورد جبران خسارت‌های احتمالی) نگرفته بود اولین

---

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۱۰۸/ *بحارالانوار*، ج۴۲، ص۱۴۲.

زن هاشمی بود که دستش بریده می‌شد!

علی‌بن‌ابی‌رافع گفت: چون عتاب و ناراحتی آن حضرت با من، به گوش دخترشـــان رســـید نزد حضرت رفتند و گفتند: من دختر شما هستم... حضرت به او فرمود: دخترم به جهت هوای نفس خود از دایره حق بیرون مرو! مگر همه زنان مهاجر در عید قربان چنین زینتی دارند که تو می‌خواهی داشته باشی؟!

ابی‌رافـــع گفـــت: پس از این گفت و شـــنود، من گردنبند را گرفتـــم و در جای خود گذاشتم.[1]

۵۵۴. خانه‌ای در محله فانی و کوچه هلاک شدگان

شـــریح‌بن‌حارث، قاضی کوفه در زمان خلافت علی 7 خانه‌ای برای خود به هشتاد دینار خرید این موضوع به علی 7 گزارش شد. امام او را خواست و فرمود: به من گزارش شده که تو خانه‌ای به قیمت هشتاد دینار خریده‌ای و آن را قباله خود کرده‌ای.

شـــریح در پاســـخ گفت: درست گزارش داده‌اند. امام نگاه خشـــم آلودی به او کرد و فرمود: ای شریح بزودی کسی (عزرائیل) به سوی تو می‌آید که نه به قباله‌ات می‌نگرد و نه به امضای آن؛ و نه به شهود و گواهان آن توجه می‌نماید، تو را از آن خارج می‌کند و تنها تو را در گودال قبر می‌گذارد... بعد حضرت ادامه داد: ای شریح، اگر هنگام خریداری خانه نزد من آمده بودی قباله‌ای برایت می‌نوشـــتم... که به خریدن خانه‌ای به یک درهم یا حتی بیشتر از آن نیز رغبتی نداشتی اما نسخه قباله‌ای که من می‌نوشتم این بود.

«این چیزی اســـت که بنده‌ای ذلیل از مرده‌ای که آماده کوچ اســـت خریداری کرده اســـت، این خانه‌ای اســـت در سرای غرور و در محله فانی شـــدگان و در کوچه هلاک شوندگان قرار دارد این ملک از یک سو به آفات و بلاها اتصال دارد و سوی دیگرش به مصائب روی دارد و حد سومش به هوس‌های نفسانی و حد چهارم آن به اغوای شیطان منتهی می‌گردد... و شـــاهد این قباله عقل است آن‌گاه که از سلطه هوس‌ها بیرون آید و از بند دنیا پرستی آزاد گردد.»[2]

---

۱. *فوائد الرضویه*، شیخ‌عباس‌قمی، ص۷۰۱.

۲. *نهج‌البلاغه*، نامه۳.

۵۵۵ـ سیمای شیعیان

در یک شب مهتابی امام علی 7 از مسجد کوفه بیرون آمد و به سمت صحرا حرکت کرد، گروهی از مسلمانان به دنبال امام حرکت کردند. امام ایستاد و به آن‌ها رو کرد و فرمود: **من انتم**؛ شما کیستید؟ آن‌ها عرض کردند:

نحن شیعتك یا امیرالمؤمنین؛ ما از شیعان تو هستیم ای امیرالمؤمنین

حضرت با دقت به چهره آن‌ها نگاه کرد و آن‌گاه فرمود: چگونه است که سیما و نشانه شیعه را در چهره شما نمی‌بینم؟

آن‌ها پرسیدند: سیما و نشانه شیعه شما چگونه است؟ حضرت فرمود:

صفر الوجوه من السهر، عمش العیون من البکأ، حدب الظهور من القیام، خمص البطون من الصیام، ذبل الشفاه من الدعأ، علیهم غبرة الخاشعین.

«آن‌ها ۱) زرد چهره گانند بر اثر بیداری شب. ۲) خراب چشمانند بر اثر گریه. ۳) خمیده پشت بر اثر قیام. ۴) تهی دل بر اثر روزه. ۵) خشکیده لب بر اثر دعا هستند و گرد تواضع و فروتنی بر آن‌ها نشسته است.»[1]

روز حشرم از عصیان کی هراس و پروائیست　　　تا که بسته‌ام پیمان با علی عمرانی[2]

۵۵۶ـ مرد صلاة و صیام و قیام

خوارج به عنوان اعتراض به حکومت امام علی 7 در مسجد کوفه جمع می‌شدند و در نماز جماعت آن حضرت شرکت نمی‌کردند و گاهی هم با شعارهای تند و زننده مخالفت خود را علنی می‌ساختند. روزی حضرت علی 7 در نماز صبح بود و ابن‌کوا (یکی از منافقان مشهور عصر امامت امام علی 7) این آیه را تلاوت کرد، **و لقد اوحی الیك و الی الذین من قبلك لئن اشرکت لیحبطن عملك و لتکونن من الخاسرین**؛[3] به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.

هدف او از خواندن آیه فوق این بود که به کنایه در مورد قبول حکمیت در جنگ

---

۱. *ارشاد مفید*، ص۱۱۴.
۲. شیخ بهایی.
۳. سوره زمر، ۶۵.

صفین به‌آن حضرت اعتراض کند.

امام 7 برای احترام به قرآن، ســکوت کرد تا وی آیه را به پایان رســانید، ســپس امام 7 به ادامه قرائت نماز خود بازگشــت ولی ابن‌کوا، کار خود را دو مرتبه تکرار کرد، باز امام ســکوت کرد، و ابن‌کوا، برای سومین بار آیه را به گونه‌ای تلاوت کرد تا به نماز او لطمه‌ای وارد نشود.

«فاصبر ان وعدالله حق و لا یستخفنك الذین لا یوقنون؛ اکنــون که چنین اســت صبر پیشــه کن که وعده خدا حق اســت و هرگز کســانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند.»[1]

و این اشــاره به مجازات دردناک الهی است که در انتظار مخالفان و منافقان و افراد بی‌ایمان می‌باشد. سرانجام امام سوره نماز خود را تمام کرد و به رکوع رفت.[2]

مظهر کل، فاتح خیبر، امیرالمؤمنین　　　بـندگی قـنبرش فـخر من و آبـای من[3]

۵۵۷ ـ لذات دنیا چیست؟

امیرالمؤمنین علی 7 به عمار یاســر فرمــود: ای عمار! برای دنیا غم مخور که تمام لذات دنیا شش چیز است.

مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح و مشموم و مرکب، اما شــریفترین طعام‌ها عسل است که فرآورده زنبور می‌باشد و بهترین مشمومات(عطرها) مشک است که از خون آهو اســت و نفیس‌ترین مرکب‌ها اسب است که مردان بی‌شماری را برپشت خود به هلاکت می‌رســاند و بهترین مشروبات آب اســت که تمام حیوانات از آن می‌آشامند و نیکوترین ملبوســات ابریشم است و آن بافته کرمی اســت. و منکوحات زنانند و آن‌ها وسیله دفع شــهوت هستند پس دنیا چه زیبایی دارد و چگونه می‌شود به آن دلبستگی و تفاخر نمود ســپس حضرت فرمود: مصیبات دنیا بسیار است و مشــاربش، تیره و هیچ دوستی را با دوستی خود شریک و برخوردار نکند.[4]

---

۱. سوره روم، ۶۰.

۲. *تهذیب*، ج۳، ص۳۵.

۳. جویا تبریزی.

۴. *العقد النضید*، ص۴۵ / در *بحارألانوار*، ج۵۷، ص۱۱ کلمه المســموع نیز اضافه شــده اســت و لذاید دنیا هفت عنوان آمده و حضرت در توضیح کلمه المسموع می‌فرماید: المسموعات الغناء و الغناء والترنم و هواثم، وشنیدنی‌ها عبارتند از آواز خوانی و ترانه و غنا که آن‌ها حرامند.

۵۵۸. سردار لشکر ضلالت

روزی در دوران خلافت، حضرت علی 7 در مسجد کوفه با اصحاب خود نشسته بودند. شخصی گفت: خالدابن‌عرفطه در وادی القری (سرزمینی است در بین مدینه و شام) از دنیا رفته است، حضرت فرمود: او نمرده و نخواهد مرد تا این‌که سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردد و علمدار او حبیب‌بن‌عمار خواهد شد.

جوانی از میان جمعیت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین 7 من حبیب‌بن‌عمار هستم از دوستان صمیمی‌و حقیقی شما.

حضرت فرمود: دروغ نگفته‌ام و نخواهم گفت براستی می‌بینم خالد سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردیده و تو علمدار او هستی و از این در مسجد (اشاره به باب‌ثعبان) وارد می‌شوید و پرده پرچم شما به در مسجد گرفته و پاره خواهد شد.

سال‌ها از این خبر حضرت علی 7 گذشت. در دوره خلافت یزید، عبیدالله‌بن‌زیاد والی کوفه شد. او لشکر فراوانی به جنگ حضرت سیدالشهداء 7 می‌فرستاد همان افرادی که از حضرت علی 7 خبر ضلالت خالد و علمداری حبیب بن عمار را شنیده بودند در مسجد کوفه حاضر بودند که به ناگه صدای هلهله و هیاهوی لشکریان برخاست (چون در آن زمان محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش قدرت به مسجد می‌آمدند) دیدند خالدبن‌عرفطه سردار لشکر گمراهی است که قصد کربلا و جنگ با امام حسین 7 را دارد و از همان باب‌ثعبان وارد مسجد شد در حالیکه حبیب‌بن‌عمار علمدار او بود، موقع ورود به مسجد پرده پرچم به در مسجد گرفت و پاره شد.[1]

فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست — مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی[2]

۵۵۹. علی 7 در شهر بصره

حضرت علی 7 خطبه‌ای در بصره ایراد فرمود و پس از حمد و ستایش بر خدای عَزَّوَجَلَّ و صلوات بر پیامبر 7 و آلش فرمود: مدت هر چه دراز باشد باز کوتاه است. گذشته؛ عبرت زندگان است و مرده؛ پند برای شخص زنده است، دیروزی که گذشته است برگشت ندارد و فردا هم مورد اعتماد کسی نیست... سپس فرمود: ای پیروان من شکیبا باشید...

۱. *مقاتل الطالبین*، ۱۰۸.
۲. سعدی شیرازی.

ما صبر بر طاعت خدا را آسانتر از صبر بر عذاب خداوند می‌یابیم، بدانید که شما عمری محدود آرزویی بلند و نَفَسی چند دارید سرانجام عمر تمام شود و دفتر آرزو بر هم نهاده شود و نَفَس‌ها به پایان می‌رسد.

آن‌گاه اشک از دیدگان مبارک آن حضرت جاری شد و این آیه[1] را تلاوت نمود.«براستی نگهبانانی بر شما گمارده شده، نویسندگانی گرامی، می‌دانند که چه می‌کنید.»[2]

۵۶۰ـ اسم اعظم خداوند

حضرت علی 7 می‌فرماید: در شب قبل از جنگ بدر حضرت خضر را در خواب دیدم از او خواستم به من چیزی یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم. خضر گفت: «یا هو یا من لا هو الا هو»

پس هنگامی که صبح شد جریان خوابم را خدمت رسول اکرم 9 عرض کردم، حضرت فرمود: ای علی اسم اعظم به تو تعلیم شده است و این جمله در جنگ بدر، ورود زبان من بود... و در جنگ صفین نیز عمار یاسر به حضرت امیر 7 عرض کرد: یاعلی! این جملاتی که به طور کنایه زیر زبان می‌گوید چیست؟ حضرت فرمود: اسم اعظم خداوند و ستون توحید است، سپس خواند آیه شهدالله انه لا اله الا هو... و آخر سوره الحشر سپس آن حضرت از مرکب خود پایین آمد و چهار رکعت نماز خواند قبل از زوال ظهر.[3]

۵۶۱ـ خطبه امام علی در کوفه 7

چون علی 7 بر اصحاب جمل پیروز شد در روز دوشنبه دوازدهم ماه رجب سال ۳۶ از بصره وارد کوفه شد اشراف مردم و اهل بصره همراهش بودند مردم کوفه همراه قراء و اشراف و بزرگان خود امام را استقبال کردند و وی را به شهر دعوت کردند و عرض نمودند: ای امیرمؤمنان کجا فرود می‌آیی؟ آیا به کاخ وارد می‌شوی؟ حضرت‌فرمود: به‌کاروانسرای(رحبه)[4] در می‌آیم. آن‌گاه به آنجا رفت، سپس از آنجا پیاده به مسجد

---

۱. سوره انفطار، ۱۱.
۲. *امالي صدوق*، مجلس ۲۳.
۳. *توحيد صدوق*، ص۸۹.
۴. نام محله‌ای در کوفه.

رفت، بعد دو رکعت نماز خواند و به منبر رفت و خدای را سپاس و ستایش کرد و بر پیامبرش 9 صلوات فرستاد و گفت:

«اما بعد! ای مردم کوفه شما را تا بدآن‌گاه که تبدیل و تغییری نیافته بودید در اسلام فضل و مزیتی بود. من شما را به حق خواندم و پذیرفتید (ولی) به ناروا آغاز کردید و دگرگونه شدید. هلا! به راستی مزیت شما در آنچه میان شما و خداوند می‌گذرد در (اجرای) احکام و اعطاء است. پس شما برای آن کس که دعوتتان را پذیرفت و به دینتان درآمد نمونه اید. هلا! ترسناک‌ترین چیزی که من بر شما از آن بیم دارم پیروی از هوی که (آدمی‌را) از حق باز می‌دارد و درازی آرزو که آخرت را از یاد می‌برد... پس شما فرزندان آخرت باشید. امروز کردار است و حسابی نیست، و فردا حساب است و کرداری نیست...»[۱]

٥٦٢ـ اسراف در قتل

مالک‌بن‌حبیب فرمانده شرطه و رئیس نیروی نظامی‌حضرت بود. حضرت در پاسخ حرف او که اجازه قتل مردان کوفی که در حمایت حضرت امیر 7 برنخاستند فرمود:

منزه است خدا، ای مالک، از اندازه در گذشتی و از حد تجاوز کردی و در تندروی غرقه شدی، گفت: یا امیرمؤمنان 7 مقداری سخت‌گیری در برخی از کارها آدمی را از سازش با دشمنان بی نیاز می‌سازد.

علی 7 گفت: ای مالک چنین نیست، خداوند حکم خود را داده که قتل نفسی در برابر نفسی است پس چه جای ظلم و ستمکاری! او فرموده است «**من قتل مظلوما فقد جعلنا...؛** کسی که مظلوم کشته شود ما بر ولی او حکومت تسلط بر قاتل را دادیم در (مقام انتقام) قتل اسراف نکنند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود»[۲]

و اسراف در قتل آن است که کسی را که هیچ یک از کسان تو را نکشته است بکشی و خداوند (ما را) از آن بازداشته و آن ظلم است.[۳]

---

۱. *پیکار صفین*. نوشته نصربن‌مزاحم این کتاب از حیث تاریخی کتاب بسیار معتبری است.
۲. بنی‌اسرائیل، ۳۳.
۳. *پیکار صفین*، نصربن‌مزاحم.

٥٦٣- آداب مسافرت

امام صادق 7 فرمود: روزی حضرت علی 7 با یکی از کفار اهل ذمه[١] در راه همراه شده بود آن کافر ذمی از حضرت پرسید به کجا می‌روی؟ حضرت فرمود: به کوفه می‌روم. مقداری از راه که سپری کردند بر سر دو راهی رسیدند اما امیرالمؤمنین 7 راه کوفه را رها کرد و به دنبال آن کافر رفته و راهی را که او می‌رفت ادامه داد. شخص کافر پرسید: مگر به کوفه نمی‌رفتی؟ حضرت فرمود: چرا. گفت: راه کوفه از آن طرف بود. حضرت فرمود: می‌دانم. او گفت: اگر می‌دانی که راه کوفه از آن طرف است پس چرا همراه من می‌آیی؟ حضرت فرمود: پیامبر 9 ما دستور داده که حق دوستی و همراهی را بجای آوریم و همسفر خود را تا مقداری از راه، همراه خود را بدرقه کنیم، آن کافر گفت: آیا واقعا پیغمبر بر شما چنین دستوری داده است؟ حضرت فرمود: آری. کافر گفت: پس به جهت همین اخلاق نیکو و بزرگوارانه است که این همه مردم پیرو او شده‌اند. کافر این را گفت: و با حضرت به کوفه آمد و چون دریافت که او حضرت علی 7 است مسلمان شد.[٢]

٥٦٤- مادرش کیست؟

اعراب در زمان پیامبر 9 و بعد از، آن حضرت، با نهایت حرص می‌کوشیدند که بر پسران خانواده‌ی خود بیفزایند پسری بدنیا آمده بود و دو زن که هر دو آن‌ها در یک خانه بسر می‌بردند سر نوزاد بدعوا افتادند و هر یک ادعا داشتند که این طفل را او زاییده است و این دیگری است که می‌خواهد فرزند او را برباید. علی 7 بر مسند شرع قرار داشت، آن دو زن قنداق بچه را بدست گرفتند و کودک را جلوی امیرالمؤمنین 7 و اصحاب بر فرش مسجد خوابانیدند و هر دو به جیغ و داد افتادند و هر دو می‌گفتند یا علی! این کودک مال من است و بی‌آن‌که به علی 7 مجال سخن دهند، پشت سر هم برای اثبات دعوی خود منطق و برهان می‌آوردند. امام 7 همچنان خاموش بود بعد از مدتی که زن‌ها ساکت شدند امام به قنبر فرمود: برخیز شمشیر مرا بیاور. یکی از آن دو زن با هراس و حیرت گفت: یا امیرالمؤمنین 7 شمشیر برای چه؟

حضرت فرمود: برای این‌که به یک ضربه این کودک را دو نیم کنم نیمی را به تو

---

١. کافری که با پرداخت جزیه (نوعی مالیات) تحت حمایت حکومت اسلامی قرار می‌گیرد.
٢. *محجه‌البیضاء*، ج٣.

و نیم دیگر را به طرف دعوی تو بدهم. آیا برای حل و فصل اختلاف شما این کار بهتر نیست. زن کمی فکر کرد و گفت: من رضا دارم یاعلی! ولی زدن دیگر فریاد کشید، نه یا امیرالمؤمنین! من از حق خود گذشتم و بر این طفل، شمشیر نگذارد که من مادرش نیستم. مادرش همین زن است بچه را به او بدهید. علی 7 تبسمی‌فرمود و گفت: نه همین تو، مادر این بچه هستی که از حق مادری خود چشم پوشیدی. برخیز فرزندت را به سینه‌ات بفشار. برخیز که این کودک فرزند تست.[۱]

۵۶۵- جایگاه قیامتی ابوطالب 7

امام حسین 7 نقل می‌کند، پدرم علی 7 در رحبه ـ میدان معروف کوفه ـ نشسته بود و مردم به گردش حلقه زده بودند مردی برخاست و به علی 7 گفت: ای امیرمؤمنان 7 تو در چنین مقام ارجمندی از ناحیه خداوند هستی، ولی پدرت در آتش دوزخ است؟

امیرمؤمنان فرمود: «**فض الله فاك، و الذی بعث محمّداً بالحق نبیاً لو شفع ابی في کل مذنب علی وجه الارض لشفعه الله...**؛ خدا دهانت را بشکند؛ سوگند به خداوندی که محمّد 9 را به حق به پیامبری برانگیخت اگر پدرم از همه گنهکاران زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را می‌پذیرد.»

سپس فرمود: آیا پدرم در آتش است و پسر او تقسیم کننده بهشتیان و دوزخیان است؟ سوگند به پیامبر 9 نور ابوطالب 7 در روز قیامت نورهای همه خلائق را تحت الشعاع قرار می‌دهد جز نور محمّد 9 و فاطمه 3 و حسن و حسین 8 و امامان معصوم از فرزندانش. آگاه باشید که نور ابوطالب 7 از نور ما است که خداوند دو هزار سال قبل از آفرینش آدم 7 آن را آفریده است.[۲]

۵۶۶- امیر، امین

عصر خلافت امام علی 7 بود، شبی مقداری اموال از بیت‌المال را به محضر امام علی 7 آوردند. علی 7 به مأموران حاضر فرمود: این مال را تقسیم کنید و به مستحق برسانید، عرض کردند: شب است تقسیم آن را تا فردا تأخیر بیندازید. امام علی 7 فرمود:

---

۱. *فضائل ابن‌شاذان*، ص۵۶ / *ارشاد*، ج۱، ص۲۰۵.

۲. *الغدیر*، ج۷، ص۳۸۶.

آیا شما قبول می‌کنید که من تا فردا زنده باشم؟ آن‌ها گفتند: این کار در دست ما نیست. آن‌گاه فرمود: بنابراین تأخیر نیندازید. آن‌گاه شمعی آورده و روشن کردند و همان شب در پرتو روشنی آن شمع به تقسیم اموال پرداختند.[1]

۵۶۷. بیعت قلبی

در حدیثی چنین آمده اســت که در اثناء جنگ صفین مردم دســته دسته از اطراف می‌آمدنــد و با امیرالمؤمنین 7 بیعت کرده و به ســپاه آن حضرت می‌پیوســتند. روزی حضرت فرمود: که امروز صد نفر می‌آیند و با من بیعت می‌کنند. نود و نه نفر آمدند و روز بلند شــد و وقت آن رسید که حضرت برای اســتراحت بروند اما همچنان در آفتاب گرم نشسته و انتظار می‌کشیدند. ابن‌عباس می‌گوید: شبهه‌ای برای من پدید آمد زیرا تاکنون هــر چه آن حضرت فرموده بودند تخلف نپذیرفته بود، حضرت همچنان منتظر بودند که اویس قرنی از راه رســید ظاهراً ابتدا حضرت را نشــناخت سؤال کرد و حضرت را به او نشــان دادند وقتی به خدمت آن حضرت رسید فرمودند: برای چه آماده‌ای؟ عرض کرد: برای این‌که با شــما بیعت کنم. فرمود: به چه بیعت کنی؟ عرض کرد، «بمهجتي» یعنی با ســویدای قلب خود، آن‌گاه با دودست خود با آن حضرت بیعت کرد و این امر منحصر و مختص به خود او بود زیرا باقی مردم با یک دست بیعت می‌کردند و سپس آن بزرگوار با دو شمشیر یکی در دست راست و دیگری در دست چپ جهاد کرد تا شهید شد دیگران سپر را به دست چپ می‌گرفتند تا خود را حفظ کنند اما این بزرگوار تمام همش علی 7 بود و از خود در جنگ خبری نداشت.

۵۶۸. فرمانده دانا

عدی‌بن‌حاتم می‌گوید: در جنگ صفین از حضرت علی 7 شــنیدم که با صدای بلند فرمود: سوگند به خدا حتما معاویه و اصحابش را به قتل می‌رسانم. ولی در آخر گفتارش آهســته فرمود: انشــاءالله، من نزدیک آن حضرت بودم به آن حضرت عرض کردم: ای امیرمؤمنان 7 تو ســوگند یاد کردی که معاویه و یارانش را می‌کشی، ولی آهسته گفتی ان‌شاءالله. علی 7 فرمود: (ان الحرب خدعه) البته جنگ یک نوع خدعه است؛ من در نزد

---

۱. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۱۰۷.

مؤمنان دروغ نمی‌گویم خواستم یارانم را بر دشمنان بشورانم و روحیه بدهم.

بدان که وقتی خداوند موسی 7 را همراه با برادرش به سوی فرعون فرستاد؛ فرمود: «ای موســی و هارون نزد فرعون طاغی بروید با نرمش با او سخن بگویید شاید متذکر شود و یا از خدا بترسد»[1]

با این‌که خداوند می‌دانســت که فرعون نه متذکر می‌شود و نه از خدا می‌ترسد ولی این فرمان خدا از این رو بود که موسی را برای رفتن نزد فرعون آماده؛ و تشجیع بیشتری کرده باشد.[2]

۵۶۹ـ نفرین علی 7

شــب جمعه و شــب نوزدهم ماه رمضان ســال ۴۰ هجرت، آخرین شب عمر امام علی 7 بود، امام حسن 7 می‌گوید: همراه پدرم علی 7 به سوی مسجد رهسپار شدیم پدرم به من فرمود: پســرم امشب لحظه‌ای چرت مرا فرا گرفت در همانـدم رسول‌خدا 9 بر من آشــکار شد. عرض کردم: ای رسول‌خدا چیست این مصائبی که از ناحیه امت تو، به من رسیده است؟ آن‌ها به راه عداوت و انحراف افتاده‌اند.

رسول اکرم 9 به من فرمود: اُدْعُ عَلَیهِم؛آن‌ها را نفرین کن. من آن شب در مورد این امت (منحرف) چنین نفرین کردم:

اللّهم اَبْدلنی بِهِم خَیراً مِنهُمْ وَ اَبْدَلَهُمْ بِی مَنْ هُو شَّر منّی؛ خدایــا به عوض آن‌ها، دیدار و همنشین با خوبان را، نصیب من گردان و به عوض من، بدان را بر آن‌ها مسلط کن.[3]

سحرگاه همان شب نفرین امام علی 7 به استجابت رسید.

۵۷۰ـ نهی از گریه کردن بر شهید

جنگ صفین بزرگترین جنگ دوره خلافت امام علی 7 بود در این جنگ بسیاری از ســپاه علی 7 به شهادت رسیدند بعد از اتمام جنگ که علی 7 از جبهه به سوی کوفه می‌آمد از کنار خانه‌های قبیله شــبا، می‌گذشت حضرت شنید که گریه زن‌های آن قبیله

---

۱. سوره طه، ۴۳ و ۴۴.

۲. *وسائل الشیعه*، ج۱۱، ص۱۰۲.

۳. *شرح نهج‌البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج۶، ص۱۲۱.

برای شهیدانشان بلند است، در این هنگام یکی از سران این قبیله بنام حرب‌بن‌شرحبیل به حضور علی 7 آمد آن حضرت به او فرمود: چنآن‌که دریافته‌ام زنان شما بر شما چیره شده‌اند آیا آن‌ها را از این شیون و گریه نهی نمی‌کنید و باز نمی‌دارید.[۱]

۵۷۱- روباهی در چنگ شیر

معروف اســت که در جنگ صفین «عمروعــاص» (دومین نفر از حکومت معاویه که حیله‌گری ناپاک بود) به میدان جنگ آمد، امام علی 7 به او حمله کرد او خود را سخت در تنگنا دید لذا پا به فرار گذاشــت ولی مشــاهده کرد که علی 7 مثل برق توفنده به سوی او می‌آید، خود را به زمین انداخت و یک پای خود را بلند کرد و عورتش کشف شد، علی 7 از او رو برگرداند و او با این حیله فرار کرد. مدت‌ها از جنگ صفین گذشت، روزی عمروعاص نزد معاویه آمد معاویه تا او را دید خندید، عمروعاص گفت: چرا می‌خندی؟

معاویه گفت: به یاد شمشــیر پسر ابوطالب 7 افتادم که در بالای سر تو قرار گرفته بود، تو با حیله آنچنانی از دست او گریختی. (عمروعاص برای فرار شلوار خود را از پا در آورد و خود را عریان کرد.)

عمروعاص گفت: ای معاویه آیا مرا ســرزنش و مســخره می کنی؟ بلکه عجیب‌تر از این روزی بود که علی 7 تو را به مبارزه طلبید تو رنگ باختی و تعادل خود را از دســت دادی و حنجره‌ات باد کرد، ســوگند به خدا اگر به میدان علی 7 می‌رفتی گوش‌هایت از شدت درد می‌سوخت و فرزندانت یتیم می‌شدند و سلطنتت فرو می‌پاشید آن‌گاه اشعاری خواند. معاویه گفت: آرام باش و ادامه نده. عمروعاص گفت: خودت باعث شــدی که من این مطالب را بگویم.[۲]

۵۷۲- راه شناخت منافق

پیامبر اســلام 9 به علی 7 فرمود: « لا يحبك الامؤمن و لايبغضك الامنافق» يا علي! دوست نمی‌دارد تو را جز مؤمن و مبغوض نمی‌دارد تو را جز منافق[۳]

ابوســعیدخدری از علمای قدیمی اهل سنت است او می‌گوید: ان کنّا لنعرف المنافقین

۱. *نهج‌البلاغه*، حکمت۳۲۲.

۲. *الغدیر*، ج۲، ۱۶۲.

۳. *صحیح مسلم*، ج۱، ص۶۰ / *سنن الترمذي*، ص۳۷۳۶.

ببغضهم علياً یعنی: ما منافقان را از کینه آن‌ها به حضرت علی 7 می‌شناختیم.[۱]

اما طبری تاریخ نویس بزرگ اهل سنت می‌نویسد: معاویه وقتی مغیره را بر کوفه استاندار کرد او را احضار کرد و به او گفت: به تو سفارش‌هایی مهم دارم و هرگز از این تذکر خودداری نمی‌کنم امّا تو هرگز دشنام به علی و بدگویی او را فراموش نکن و ترحم برعثمان و استغفار برای او و دورکردن یاران علی از خود را و مدح پیروان عثمان را و نزدیک داشتن آن‌ها برخود را فراموش مکن[۲] لذا مغیره نیز در تمام مدت ماموریت خود دستور معاویه را اجراء کرد و در خطبه‌ها به امام‌علی 7 دشنام و جسارت می‌کرد ذهبی که از علمای بزرگ و قدیمی اهل سنت است می‌نویسد: **كان المغيره ينال في خطبته من علي 7 و اقام خطباء ينالون منه** یعنی: مغیره در خطبه نماز جمعه خود از علی 7 بدگویی می‌کرد و او را دشنام می‌داد[۳] و جابربن‌عبدالله‌انصاری صحابی بزرگ رسول خدا 9 نقل می‌کند که: **ما كنا نعرف منافقي هذه الامة الا ببغضهم علياً** یعنی: ما منافقان این امت را نمی‌شناختیم مگر از راه دشمن و بغض آن‌ها نسبت به علی 7.[٤]

۵۷۳- معرفی چهره‌ای حیله‌گر

سبط‌ابن‌جوزی که از علمای بزرگ اهل سنت است می‌نویسد: هنگامی که حضرت علی 7 در منطقه نخیله اردو زد نامه‌ای توسط اصبغ‌بن‌نباته برای معاویه فرستاد اصبغ می‌گوید: جمعی از جمله عمروعاص نزد معاویه نشسته بودند که نامه حضرت علی 7 را به معاویه دادم معاویه گفت: چرا علی قاتلان عثمان را تحویل نمی‌دهد؟

گفتم: ای معاویه: **لا تعتل بقتلة عثمان فانك لا تطلب الا الملك و السلطان...**

یعنی: بهانه و عذر نیاور و قتل عثمان را دست آویز و بهانه مکن تو با این شعار دنبال دست یابی به تاج و تخت و سلطنت و پادشاهی هستی براستی، تو اگر اراده و قصد یاری و کمک به عثمان را داشتی می‌توانستی تازنده بود او را یاری کنی ولکن عمداً فرصت سوزی و وقت‌کشی کردی تا او کشته شود و تو قتل او را سکوی پرش برای رسیدن به

---

۱. *سنن ترمذي*، ص۳۷۱۷.
۲. *تاريخ الامم والملوك*، ج۲، ص۱۱۲.
۳. *سير اعلام النبلاء*، ج۳، ص۳۱.
۴. *استيعاب*، ج۴، ص۴۱.

دنیا و سـلطنت خود قرار دادی.[1] جالب‌تر این‌که در کتب قدیمی اهل سـنت نام قاتلان عثمـان آمده و حتی نام معاویه و عمروعاص نیز جزء این قاتلان دیده می‌شـود جهت رجوع: کتاب الاستیعاب ج۳ص۳۲۶، ج۲ص۳۸۳، ج۱ص۴۲۳، ج۳ص۹، و کتاب المعارف ص۲۸۲ و تاریخ الاسـلام(الخلفاء)ص۴۵۶، ص۶۰۰، ص۴۵۹، ص۵۶۷ و معاویه صرفاً براساس خون عثمان که طبق مدارک معتبر، خود و یارانش در آن شراکت داشتند جنگ صفین را بر پا کرد لذا بسـیاری از علمای بزرگ اهل‌سنت جنگ معاویه با امام علی 7 را مردود دانسـته و حـق را به امام علی 7 دادند جهت مطالعه مدارک آن به داسـتان شماره۵۰۳ از همین‌کتاب استفاده شود.[2]

۵۷۴ـ تروریست نادم

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: صبح زودی به همراه علی 7 نماز خواندم، سپس ناگهان دیدم مردی وارد شد که معلوم بود مسافر است، به حضور علی 7 رسید. علی 7 به او فرمود: از کجا می‌آیی؟ عرض کرد: از شـام. علی 7 فرمـود: برای چه کاری به اینجا آمده‌ای؟ خـودت می‌گویی یا من بگویم؟ او عرض کرد: ای امیرمؤمنان 7 خودت بفرما. علی 7 فرمود: در شام معاویه اعلام کرد هر کسی برود و علی را بکشد ده‌هزار دینار به او جایزه می‌دهم. شـخصی حاضر شـد تا این کار را به انجام رساند لیکن وقتی به خانه‌اش رفت پشیمان شد و با خود گفت من پسر عموی رسول‌خدا 9 و پدر فرزندان رسول‌خدا 9 را نخواهم کشـت. روز دیگر معاویه ده هزار دینار بر رقم قبلی افزود و اعلام کرد هر کس علی 7 را بکشـد ۲۰ هزاردینار جایزه دارد مرد دیگری این کار را قبول کرد ولی او نیز در عاقبت کار خود فکر کرد و پشـیمان شد. روز بعد معاویه سی‌هزار دینار جایزه قرار داد و تو بخاطر این جایزه این کار را قبول کردی و اینک خود به قصد کشـتن من به اینجا آمده‌ای و تو از فامیل حمیر هسـتی. شخص تروریست به این مطلب اقرار کرد. علی 7 به او فرمود: اکنون چه تصمیم داری؟ او گفت: پشیمان شدم و اکنون می‌خواهم به شام برگردم. حضرت به غلامش قنبر فرمود: وسـایل سفر او را تکمیل کند و آب و غذا به او

۱. *تذکرة الخواص*، ص۸۳ / *مناقب خوارزمي*، ج۲۴۰، ص۲۰۵.
۲. طبق نقل منابع در جنگ ۱۲۰۰۰۰ نفر کشـته شـدند برای شناخت بهتر معاویه به داستان ۵۰۳ و ۵۳۴ و۵۳۷ همین کتاب مراجعه شود.

بدهد و او را روانه شام کند آن مرد با کمال شرمندگی به سوی شام برگشت.[1]

۵۷۵. محمّد حنفیه یا حیدر ثانی

جنگ صفین بود درگیری شدید بین سپاه علی 7 با سپاه معاویه جریان داشت یکی از قهرمانان سپاه معاویه به نام کریب[2] به میدان تاخت و چند نفر از سپاه علی 7 را به شهادت رسانید. حضرت علی 7 وقتی که آن منظره را دید طاقت نیاورد و مانند برق به سوی میدان رفت و با یک ضربه کریب را از اسب بر زمین انداخت و او را به هلاکت رساند، آن‌گاه امام علی 7 به پایگاه خود بازگشت و چون می‌دانست شجاعان دیگری از سپاه دشمن برای انتقام خون کریب به میدان می‌آیند به پسرش محمّد حنفیه فرمود: برو در میدان مراقب دشمن باش و بجای من بایست، محمّدحنفیه که در شجاعت حیدر ثانی بود به میدان تاخت و هفت نفر از شجاعان دشمن را یکی پس از دیگری که برای خون‌خواهی خون کریب به میدان تاختند، به خاک هلاکت افکند.

۵۷۶. توانمردی شیرزرد

معاویه در دوران خلافت علی 7 در شام حکومت می‌کرد و خود را برای جنگ صفین آماده می‌کرد. در سال ۳۶ قمری قبل از جنگ نامه‌های متعددی بین علی 7 و معاویه رد و بدل شد. روزی یکی از آزاد مردان بنام اسودبن‌عرفجه در مجلس معاویه فریاد زد: ای معاویه این چیست که هر روز نقشه‌ریزی می‌کنی؟ گاهی نامه می‌نویسی گاهی مردم را با نامه‌هایت می‌فریبی، گاه شرحبیل (یکی از سران) را برای تحریک مردم مأمور می‌کنی. بدآن‌که این کارها سودی به حال تو ندارد آن‌گاه شعری خواند.

فاحذر الیوم صولة الاسد الورد   اذا جاء فی رجال الهیجاء

امروز بر حذر باش از توانمردی شیر زرد، آن هنگام که با دلاور مردان میدان کارزار فرا رسد. با شنیدن این شعر آتش خشم معاویه زبانه کشید و فریاد زد ای پسر عرفجه!

---

۱. *ناسخ التواریخ*، ج۵، ص۴۰.

۲. کریب‌بن‌صباح از لشگریان معاویه بود که مورخین نوشته اند بازو و انگشتان این مرد به قدری قوی بود که سکه را با دستش می‌مالید و آثار روی آنرا از بین می‌برد.

این شــیر زرد که ما را از آن می‌ترســانی کیست؟ اســود گفت: مگر او را نمی‌شناسی او علی‌بن‌ابیطالب 7 اســت که برادر رسول‌خدا 9 و پسر عمو و شوهر دختر او، و پدر هر دو فرزند او، وصی و وارث علم او اســت، همــان کس که در جنگ بدر عموی تو، عتبه و دایی تو ولید و عموی مادر تو شــیبه و برادر تو را با شمشــیرش به دوزخ فرستاد (مادر معاویه هند جگرخوار بود که عتبه پدرش بود ولید برادر هند و شــیبه عموی هند بودند) معاویه عصبانی شد و دستور داد او را دستگیر کنند ولی شرحبیل به معاویه گفت: دستور بده عرفجه را آزاد کنند چرا که او مرد فاضل و بزرگی است اگر او را آزاد نکنی من بیعتم را با تو قطع می‌کنم، معاویه دید دستگیری عرفجه گران تمام می‌شود او را آزاد کرد.[۱]

۵۷۷- همسفر فقیران

در کتاب تبصرةالعوام، از دو تن بنام اســود و علقمه روایت شــده اســت، که روزی به خدمت امیرالمؤمنین 7 شــرفیاب شــدیم در پیش روی آن حضــرت ظرفی از لیف خرما بود که یکی دو گرده نان‌جو ســبوس‌دار در آن دیده می‌شــد و امام آن را با زانوی خود می‌شکســت و با نمک‌ریــزی، تناول می‌فرمود: به خدمتکار ســیاهی که فضه نام داشــت گفتیم مگر ســبوس این آرد را نگرفته‌ای؟ گفت: توقع دارید برای آن‌که نان بر امیرالمؤمنین 7 گوارا گردد من خویش را به وزر و وبال گرفتار سازم؟! امام تبسم کرد و گفت: من خود دستور داده‌ام که سبوس این نان گرفته نشود، عرضه داشتیم به چه منظور چنیــن فرموده‌اید؟ گفت: این کار را ســزاوارتر دیدم برای آن‌که نفس خویش را خفت و خواری دهم و نیز برای آن‌که اهل ایمان به من تأسی کنند و من هم در خوراک همانند دیگر یارانم باشم و من به دوستانم ملحق شوم.[۲]

۵۷۸- بزرگترین مربی بشر

گویند: روزی امیرالمؤمنین 7 با لباسی وصله دار در جمع مردم حاضر شد، کسی آن حضرت را در این مورد سرزنش کرد. امام فرمود: (یخشی القلب بلبسه‌و یقتدی المؤمن بی؛

۱. *ناسخ التواریخ*، ج۱، ص۳۲۹.

۲. *ربیع‌الابرار*، ج۲، ص۶۹۳ / *تنبیه الخواطر*، ج۱، ص۴۸.

یعنی: قلب با پوشـــیدن این جامه به فروتنی و خشوع می‌افتد و در عین حال مؤمنان نیز به من تأسی خواهند کرد.[۱]

تا هست علی امام عالیست　　　در مملکت دوکون والیست[۲]

۵۷۹- پیراهن وصله‌ای

علی 7 می‌فرماید: رســول‌خدا 9 دنیا را بدرود گفت، و کسی بود که طی شصت و ســه سال زندگی خشتی بر خشت دیگر نگذاشته بود و ما هم به دنبال وی راه می‌پوییم ما هم هدف او را همی می‌جوییم:

والله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحیت من راقعها

آنقــدر بر این جبه (لباس) که به تن دارم وصله دوخته‌ام، که از وصله کاریش شــرم دارم، به من می‌گویند جبه‌ای از نو بدســت آور، زیرا این جبه سراســرش وصله‌ای است دیگر پوشیدنی نیست ولی من بدو چنین پاسخ داده‌ام.

بگذار این شــب تیره به پایان رسد تا در روشــنایی روز، قلب‌های روشن از دل‌های تیره آشکار شود.[۳]

۵۸۰- اخلاق حکومتداری

علــی 7 در زمان تصــدی خلافت خــود روزی بهمراه اصحاب خــود از کوچه‌ای می‌گذشــتند، پیر مرد مسیحی را دیدند که مشــغول گدایی است. حضرت پرسیدند: این واقعه ناگوار و ناپسند چیست؟ در پاسخ عرض کردند: یاعلی! این مرد نصرانی است. امام فرمود: هنگام جوانی؛ او را به کار گرفتید ولی در هنگام ناتوانی او را رها نمودید. ســپس دســتور دادند که او را از بیت‌المال مسلمین اداره کنند.[۴] **«فقال 7 استعملتوه حتی اذا کبر و عجز منعتموه انفقوا علیه من بیت‌المال»**

لذا این روش علی 7 بود که مســیحیان اردن در وقت ورود لشکریان اسلام به آن

---

۱. *ارشاد القلوب*، ص۱۹.
۲. شاه نعمت الله ولی.
۳. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۶۰.
۴. *وسایل الشیعه*، ج۱۱، ص۴۹.

سرزمین به فرمانده لشکر اسلام می‌نویسند: شما مسلمانان در نزد ما از رومی‌ها محبوب ترید گر چه ما با آنان هم مذهبیم ولی شما نسبت به ما با وفاتر و رئوف‌تر و عادل ترید، رومیان بر ما حکومت کردند ولی اموال و خانه‌های ما را از ما غاصبانه گرفتند.[1]

دیباچه‌ی مروت و دیوان معرفت   لشکر کش فتوت و سردار اتقیا[2]

۵۸۱. عبور امام علی 7 از کنار کاخ مدائن[3]

روزی امیرمؤمنان 7 به قصد سرزمین صفین برای مبارزه با فرمانده‌هان ظلم و جنایت کار معاویه از کنار این ایوان گذشت و بقایای عظیم حکومت ساسانیان را مشاهده کرد یکی از همراهان امام از روی عبرت این شعر را خواند:

جرت الرياح على محل ديارهم   فكانهم كانوا على ميعاد

یعنی: باد بر ویرانه‌های خانه‌هایشان می‌وزد گویا آن‌ها فقط چند روزی نوبت داشتند که در این تالار بنشینند و گذاشتند و گذشتند.

علی 7 فرمود: چرا این آیات را نخواندی «كم تركوا من جنات...»[4]

«چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌سارها و کشتزارها و جایگاهی ارجمند و نعمتی که در آن شادمان بودند، بجا گذاشتند این چنین است رسم روزگار که ما آن‌ها را به قومی دیگر میراث دادیم، آن‌گاه آسمان و زمین بر آن‌ها نگریست و از مهلت دادگان نبودند.»

سپس امام فرمود: براستی این‌ها وارث ملک پیشینیان بودند ولی طولی نکشید که دیگران وارث آن‌ها شدند، نعمت‌های الهی را سپاسگزاری نکردند، در حال معصیت، دنیا از آنان ربوده شد، ای مردم کفران نعمت نکنید تا مبادا بر شما نقمت (و بلا) فرود آید.[5]

---

۱. *معالم الحکومه*، ص۵۲۲.

۲. سعدی.

۳. یکی از بناهای ایران قدیم در نزدیکی بغداد می‌باشد این بنا توسط شاپور دوم نهمین پادشاه ساسانی در حدود قرن ۴ میلادی ساخته شد و ۲۰ سال ساختن آن طول کشید نمای خارجی آن با آجر بود ولی ستونهای آن از ورقهای مس بود که به طلا و نقره اندود شده بود. بعدها خسرو اول و انوشیروان نیز در آنجا حکومت کردند و کاخی در آن ساختند بنام کاخ سفید و فرشی در آن بود که بیش از ۳۵۰ متر طول داشت که از ابریشم و گلابیون و تارهای طلا و نقره بافته بودند که مورخان به آن بهارستان کسری گفته‌اند سرانجام پس از ۷۰۰ سال که در پایتخت ایران بود در زمان خلافت عمر به دست مسلمانان فتح شد.

۴. دخان، ۲۵ـ۲۹.

۵. *سفينة البحار* / *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد* معتزلی، ج۳، ص۲۰۲ / *بحارالأنوار*، ج۸۹، ص۲۹۹.

۵۸۲ـ اعتکاف امام علی 7

در ایــام اعتکاف علی 7 در مســجد کوفه معتکف بود. هنــگام افطار عربی نزد آن حضرت آمد. امام 7 از انبان نان جو کوبیده شده خود را در آورد و مقداری به عرب داد. آن مرد عرب آن را نخورده و به گوشه عمامه‌اش بست و به طرف خانه امام حسن و امام حســین 7 حرکت کرد و بعد از آن‌که وارد شد با آن‌ها هم غذا شد و عرض کرد: مردی را در مســجد غریب دیدم که جز این کوبیده نان جو چیزی نداشت. دلم برای او سوخت می‌خواهم کمی از این غذای شما را برای او ببرم تا او هم میل کند.

حســنین 7 به گریه افتادند و گفتنــد: او پدر ما امیرالمؤمنین 7 اســت که به این ریاضت با نفس خود مجاهدت می‌کند.[۱]

لــذا امــام باقر 7 می‌فرماید: به خدا ســوگند جدم چنان بود کــه مانند بندگان غذا می‌خورد و بر زمین می‌نشســت...و در مدت خلافتش آجری روی آجر نگذاشــت و طلا و نقــره‌ای نیندوخت، به مردم نان گندم و گوشــت می‌خورانید و خود نان جو با ســرکه می‌خورد و هرگاه با دو کار خدا پســندانه رو در رو می‌شــد، سخت‌ترین آن‌ها را انتخاب می‌کرد و هزار بنده را با دسترنج و دستمزد کار خود آزاد کرد در حالیکه دستش خاک آلود و صورتش غرق در عرق بود و خود حضرت می‌فرماید:

من در خوراک و پوشاک بدانگونه‌ام که اگر فقیرترین مردم مرا ببیند می‌تواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیبا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببیند از وضع حال خود راضی می‌شود.

آن شیر دلاور که برای طمع نفس　　بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود[۲]

۵۸۳ـ امیر عدالت

روزی حضرت علی 7 فریاد مردی را شــنید که مردم را به کمک خود می‌خواند. آن حضرت خود را به او رساند و مشاهده کرد دو نفر در حال نزاع هستند. حضرت آن‌ها را از هم جدا کرد، بعد یکی از آنان گفت: من لباسی به این مرد فروخته‌ام و شرط کرده‌ام که از فلان قســم پول مرا بدهد ولی او پول دیگری داده است، اکنون به او می‌گویم پول را

---

۱. *ذخایر الملوک*.
۲. جلال‌الدین مولوی.

عوض کن او اطاعت نمی‌کند. علاوه بر این چند سیلی هم به من زده است. علی 7 به آن مرد فرمود: پول را عوض کن و آنچه شرط کرده‌اید بده. آن‌گاه حضرت به آن مردی که سیلی خورده بود فرمود: آیا شاهدی داری که گواهی دهند تو سیلی خورده‌ای.

او عرض کرد: بلی، آن‌گاه گواهان نیز گواهی دادند.

آن حضرت به سیلی زننده فرمود: بنشین او هم نشست بعد به آن مرد فرمود: سیلی هائی که به تو زده قصاص کن و به او بزن. او گفت من او را بخشیدم علی 7 بخشش او را پذیرفت ولی خود حضرت نُه سیلی به آن مرد زد و فرمود: این هم حق حاکم[1]

دست حق از پرده گردید آشکارا تا علی دستش برون از آستین شد[2]

۵۸٤ـ غفلت تاکی؟!!

روزی امام علی 7 به بازار بصره آمد و مردم را دید آنچنان سرگرم خرید و فروشند که گویی خود را از یاد برده و از هدف انسانی به کلی غافل شده اند با مشاهده این منظره حضرت آنچنان متأثر شد که بشدت گریست. سپس فرمود: «ای بندگان دنیا و ای کارگزاران اهل دنیا. شما که روزها سرگرم معامله و سوگند خوردنید و شب‌ها با بیخبری درخواب آرمیده‌اید و بین روز و شب، از آخرت و حساب و کتاب آن غافلید، پس چه وقت خود را برای سفری که در پیش دارید مجهز می‌کنید و برای آن توشه بر می‌دارید و در چه زمان به روز قیامت می‌اندیشید و به فکر معاد می‌افتید.»[3]

(در زمان آن حضرت بود که در بصره به دستور آن حضرت سکه‌های اسلامی برای اولین بار زده شد و در بازار مورد استفاده مردم قرار می‌گرفت.)[4]

۵۸۵ـ حلال مشکلات

زنی کودک شش‌ماهه خود را بر روی پشت بام گذاشت کودک خود را بر زمین می‌کشید تا این‌که بر روی ناودان نشست مادرش نتوانست او را بگیرد نردبانی آوردند چون ناودان از لب بام بلندتر بود نتوانست او را بگیرد بستگان بچه می‌گریستند عمربن‌خطاب

۱. *الامام علي*، ج۲، ص۴۷۸.
۲. فروغی بسطامی.
۳. *غاية التعديل*، ص۱۶.
۴. *سفينة البحار*، ج۱، ص۶۷۴.

نیز وقتی ماجرا را دید متحیر شد و گفت چاره ساز کار، علی‌بن‌ابیطالب است امام علی 7 نزد بچه آمد و با او حرف زد اما بچه نفهمید علی 7 فرمود: بچه‌ای هم سن او بیاورید وقتی بچه را آوردند دو کودک به یکدیگر نگاه کردند و با زبان کودکانه با هم حرف می‌زدند تا این‌که کودک از ناودان به سمت پشت بام برگشت و همه خوشحال شدند.[۱]

۵۸۶ـ علی 7 و ابن ملجم

حضرت علی 7 در عین حالی که از نقشه خائنانه ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) خبر داشت، اما هیچ‌گونه اقدامی علیه وی انجام نداد. اصحاب علی 7 که از توطئه ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) بیم داشتند به حضرت عرض کردند: شما که ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) را می‌شناسید و به ما خبر داده‌اید که او قاتل شما خواهد بود چرا او را نمی‌کشید؟ حضرت فرمود: او هنوز دست به کاری نزده است که من او را بکشم؟! روزی علی 7 در ماه رمضان، بر فراز منبر از شهادت خود در این ماه خبر داد. ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) که در مجلس حاضر بود پس از سخنان امام نزد حضرت آمد و گفت: دست چپ و راست من با من است: دستور بده تا دست‌های مرا قطع کنند و یا فرمان بده تا مرا گردن بزنند. حضرت فرمود: چگونه تو را بکشم در حالیکه هنوز جرمی مرتکب نشده‌ای، لذا بعد از ضربت خوردن امام در مسجد کوفه، ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) را خدمت حضرت آوردند. حضرت فرمود: من آن همه به تو نیکی کردم در حالی که می‌دانستم تو قاتل من هستی ولی خواستم حجت خدا را بر تو تمام کنم و در آن لحظه هم حضرت دستور داد با او رفتاری نیکو داشته باشند.[۲]

۵۸۷ـ اطاعت امام یا دعوت دشمن

در جنگ صفین یکی از بنی‌هاشم (از یاران علی 7) بنام عباس‌بن‌ابی‌ربیعه ایستاده بود در میدان و در زاویه‌ای از لشکر، ناقل این ماجرا اباالاغر است، ناگهان یک مرد شامی از لشکر شام از طرف دشمن آمد، بنام عراربن‌ادهم و درخواست جنگ کرد، عباس گفت: می‌آیم بشرط این‌که از اسب خود پایین بیایی، هر دو پایین آمدند هر دو اشتهار به شجاعت داشتند و همه حواس‌های دو لشکر متوجه این دو نفر شد شروع به پیکار کردند

۱. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۲۶۷.
۲. *ناسخ‌التواریخ*، ج۴، ص۲۷۱.

لیکن هیچ کدام نتوانستند ضربه‌ای به یکدیگر بزنند ابالاغر می‌گوید: پشت عباس بودم عباس یک وقت متوجه سوراخ زیر زره عراربن‌ادهم شد و دست انداخت و زره او را پاره کرد و با نیزه ضربه‌ای به او زد و یک مرتبه تکبیر از مردم عراق بلند شد و یک اضطراب خاصی به لشکر کفر وارد شد و عباس سر او را جدا کرد ابالاغر می‌گوید: متوجه شدم پشت سرم شخصی مشغول خواندن آیه‌ای از قرآن می‌باشد[1] دیدم علی 7 است از من سؤال کرد چه کسی بود که جنگید؟ گفتم عباس بود. فرمودند: بگو بیاید. پیغام علی 7 را به او رساندم او نیز خدمت امام آمد: دیدم علی 7 غضب کرد، که چرا تو بدون اجازه من به جنگ رفتی مگر نگفتم به میدان نروید. عباس گفت: دشمن مرا به جنگ خواند نمی‌شد به میدان نروم.«نعم طاعة امامك اولي من اجابة عدوك»

امام فرمودند: اطاعت امام تو واجب‌تر است تا اطاعت از آن مرد شامی، بعد غضب آقا فروکش کرد آن‌گاه امام به آسمان سربلند کرد و گفت: خدایا من از عباس گذشتم تو نیز از گناه او بگذر، معاویه وقتی فهمید که این قتل انجام شده خیلی ناراحت شد و گفت هر کس عباس‌بن‌ابی‌ربیعه را بکشد صد ظرف طلا و صد حله می‌دهم و...و...دو مرد از قبیله بنی‌لخم از لشکر شام و شجاعان لشکر، گفتند: ما او را خواهیم کشت،آنها عباس را برای جنگ صدا زدند. عباس گفت: من از طرف آقا امیرالمؤمنین اجازه جنگ ندارم اگر امام اجازه بدهد می‌آیم، او رفت خدمت امام و گفت: مرا به جنگ طلب کردند حضرت فرمودند: معاویه نمی‌خواهد از بنی‌هاشم کسی روی زمین باشد، می‌گویند قد و حجم بدن عباس مثل علی 7 بود و علی 7 لباس جنگی عباس را گرفت و خود شمشیر و اسب او را گرفت و به میدان رفت آن‌ها، به تمسخر از علی 7 سؤال کردند امیرت اجازه جنگیدن داد، علی 7 فوراً یک آیه خواند: (خداوند به کسانی که مورد ظلم قرار گرفتند اذن جنگ داد.)[2]

علی 7 جنگ کرد و آن‌ها را کشت و برگشت و لباس‌ها را با عباس عوض کرد، خبر به معاویه رسید: معاویه گفت: لجبازی من باعث شد این دو نفر نیز کشته شوند وای بر من، عمروعاص گفت: وای بر آن‌ها که کشته شدند، معاویه گفت: زمان شوخی نیست عمروعاص گفت: شوخی نمی‌کنم راست می‌گویم.[3]

---

۱. سوره توبه، ۱۴.

۲. سوره حج، ۳۹.

۳. *تتمة المنتهي* / *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد*، ج۵، ص۲۱۹.

۵۸۸- ایرانیان حاکم می‌شوند و...

روزی امیرالمؤمنین علی 7 بر فراز منبر مشغول موعظه مردم بود در آن حال مردی نزد حضرت رسید و آهسته در گوش امام مطلبی را گفت که آثار خشم در صورت آن حضرت پدیدار شد، آن‌گاه حضرت سکوت کرد.

ناگاه اشعث‌بن‌قیس از سر و کله مردم بالا رفت و با سرعت خود را نزدیک منبر امام رساند و عرض کرد: یاعلی! این سرخرها (ایرانیان) در مقابل روی شما بر ما چیره و غالب شدند ولی شما از آن‌ها جلوگیری نمی‌کنید.

صعصعة‌بن‌صوحان که یکی از یاران باوفای امام بود با شنیدن این اهانت دست به پشت اشعث زد و گفت: (انا لله و انا الیه راجعون).

...امام 7 در حالیکه از گفتار اشعث سخت عصبانی شده بود به موعظه مردم ادامه داد و فرمود:

این شکم‌گنده‌ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت می‌کنند و آنان(ایرانیان) روزی‌های گرم بخاطر خدا فعالیت می‌نمایند و عرب‌ها از من می‌خواهند که آن‌ها (ایرانیان) را از خود طرد و دور کنم، تا از ستمکاران باشم. سوگند به ایزد متعال که دانه را شکافته و آدمی را آفریده از پیغمبر اکرم 9 شنیدم که می‌فرمود: **والله لیضربنکم علی الدین عوداً کما ضربتمو هم علیه بدواً؛** بخدا سوگند همچنان‌که در آغاز اسلام، شما پیروز و حاکم بر ایرانیان شدید. در آینده ایرانیان نیز حاکم و بر شما غالب گردند و شما را سرکوب خواهند نمود.[۱]

۵۸۹- رعایت حقوق غلامان

امام باقر 7 فرمود: که حضرت علی 7 در ایام خلافت با غلام خود قنبر برای معامله به بازار بزازها، آمد به مرد کاسبی فرمود دو لباس داری به من بفروشی؟ مرد کاسب عرض کرد: بلی! ای پیشوای مسلمین جنسی را که احتیاج داری نزد من موجود است. حضرت وقتی متوجه شد که مرد کاسب او را شناخته و به عنوان امیرالمؤمنین 7 خطابش کرده است با او معامله نکرد و از در دکان او گذشت و در مقابل بزاز دیگری که جوانتر بود توقف کرد و دو لباس از او خرید یکی را به سه درهم و دیگری را به دو

۱. *نهج‌السعادة*، ج۲، ص ۷۰۳.

درهم. پس به قنبر فرمود: پیراهن سه درهمی را تو بردار. قنبر عرض کرد: مولای من، شایسته‌تر آن است که شما لباس سه درهمی را بپوشید زیرا منبر می‌روی و با مردم سخن می‌گویی و باید لباس شما بهتر باشد. حضرت فرمود: تو جوانی و مانند سایر جوانان به تجمل و زیبائی رغبت بسیاری داری به علاوه من از خدای خود حیا می‌کنم که لباسم از تو بهتر باشد زیرا از پیامبر اکرم 9 شنیدم که فرمود: به آنان همان لباسی را بپوشانید که خود می‌پوشید و همان غذا را بخورانید که خود می‌خورید.[۱] لذا وقتی آن حضرت دو پیراهن می‌خرید یکی را که بهتر بود به قنبر مستخدم خود می‌داد و پیراهن دیگر را که آستینش بلند بود برای خود بر می‌داشت و زیادی آستین آن را پاره می‌کرد و پیراهن آستین پاره را بر تن خود می‌کرد.[۲]

۵۹۰. تنهای مظلوم

عدی‌بن‌حاتم پسر همان حاتم طائی مشهور است در صفین نزدیک امام علی 7 آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان آیا تا سر حد جان ایستادگی می‌کنیم؟ علی فرمود: نزدیک بیا، گوشش را نزدیک آورد امام فرمود: آه که یارانم از من فرمان نمی‌برند در حالی که معاویه در میان کسانی است که افراد از او اطاعت می‌کنند و سرپیچی نمی‌کنند.[۳]

۵۹۱. مردم مکّه و بیعت با امام علی 7

مکّه شهری بود که مردم آن در پی فتح و غلبه رسول‌خدا 9 به اسلام گرویدند و سابقه اسلام آن‌ها در زمان حیات پیامبر 9 کم بود بدین جهت نیروی انقلابی در آن اندک بود، ولی به لحاظ این‌که حرم امن الهی بود، عده‌ای مکّه را به عنوان سکونت خود برگزیدند، بعد از این‌که مردم مدینه و مهاجر و انصار و انقلابیونی که از مصر و کوفه آمده بودند با علی 7 بیعت کردند. حضرت طی نامه‌هایی از برخی استاندارانی که از طرف عثمان در مناطق مختلف منصوب شده بودند خواست که از مردم بیعت بگیرند البته عده‌ای از این استانداران منصب خود را رها کرده و فرار نمودند. حضرت امیر 7

---

۱. *مستدرک*، ج۱، ص۲۱۰.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۰، ص۳۲۴.
۳. *وقعة صفین*، ص۳۷۹.

طی نامه‌ای به اســتاندار مکّه که از طرف عثمان منصوب شــده بود و خالدبن‌عاص نام داشت او را به امارت مکّه ابقا کرد و از او خواست که از مردم بیعت بگیرد. مردم مکّه از بیعت سرباز زدند مخصوصاً این‌که عده‌ای از مخالفان حضرت در مکّه بودند و از طرفی چون در ماه ذی‌الحجه با حضرت بیعت شده بود عده‌ای از مخالفان حضرت به حج رفته و هنوز در مکّه بودند و به شــهرهای خود بازنگشــته بودند، عده‌ای از کارگزاران عثمان نیز که یقین داشــتند حضرت امیر 7 به جهت خلافکاری‌هایشان آن‌ها را بر کنار خواهد کرد به مکّه گریخته بودند بعد از این که اهل مکّه از بیعت با امام امتناع ورزیدند جوانی از قریش به نام عبدالله[1] بن ولیدبن زید نامه‌ای را که حضرت به فرماندار مکّه نوشته بود گرفت آن را جوید و در کنار چاه زمزم انداخت تا مردم نامه امام را لگد کنند البته از این نامه در تاریخ اثری نیست به هر حال همه مردم با حضرت بیعت کردند الا معاویه و مردم شام و اندکی از خواص مردم، بعدها حضرت، خالدبن‌عاص که از سوی عثمان والی مکّه شده بود را عزل کرد و ابوقتاده انصاری را به جای او منصوب کرد.[2]

۵۹۲. غریبی با غریبه ای نشسته؟!

روایت شــده هنگامی‌که امام حسن و امام حسین 8 و همراهان؛ از دفن بدن مطهر پدرشان به سوی کوفه باز می‌گشــتند کنار ویرانه‌ای پیرمرد بینوا و نابینایی را دیدند که پریشان بود و خشتی زیر سرنهاده و گریه می‌کرد از او پرسیدند، تو کیستی؟ و چرا نالان و پریشان هســتی؟ او گفت: من غریبی بینوا هستم در اینجا مونس و غمخواری نداریم یکســال است که من در این شهر هســتم هر روز مرد مهربان و غمخواری دلسوز نزد من می‌آمد و احوال مرا می‌پرسید و غذا به من می‌رساند و مونس مهربانی من بود ولی اکنون ســه روز است او نزد من نیامده است و از حال من جویا نشده است. گفتند: آیا نام او را می‌دانی؟ گفت: نه. گفتند: آیا از او نپرســیدی که نامش چیست؟ گفت: پرسیدم ولی فرمود: تو را با نام من چکار، من برای خدا از تو سرپرستی می‌کنم. گفتند: ای بینوا! رنگ و شــکل او چگونه بود؟ گفت: من نابینایم نمی‌دانم رنگ و شــکل او چگونه بود. گفتند: آیا هیچ نشــانی از گفتار و کردار او داری؟ گفت: پیوســته زبان و به ذکر خدا مشغول بود

---

۱. این جنگ در جنگ جمل همراه عایشه بود و در همین نبرد کشته شد.
۲. *انساب الاشراف*، ج۲، ص۲۱۱.

وقتی که او تسبیح و تهلیل می‌گفت: زمین و زمان و در و دیوار با او همصدا و همنوا می‌شدند وقتی که کنار من می‌نشست می‌فرمود: **مسکین جالس مسکینا: غریب جالس غریبا**؛ درمانده‌ای با درمانده‌ای نشسته و غریبی همنشین غریبی شده است! حسن و حسین 8 و محمّدحنفیه و عبدالله‌بن‌جعفر؛ آن مهربان ناشناخته را شناختند؛ به روی هم نگریستند و گفتند: ای بینوا! این نشانه‌ها که بر شمردی نشانه‌های بابای ما امیرمؤمنان علی 7 است. بینوا گفت: پس او چه شده که در این سه روز نزد ما نیامده؟ گفتند: ای غریب بی نوا شخص بدبختی ضربت بر آن حضرت زد و او به دار باقی شتافت و ما هم اکنون از کنار قبر او می‌آئیم بینوا وقتی که از جریان آگاه شد خروش و ناله جانسوزش بلند گردید، خود را بر زمین می‌زد و خاک زمین را به روی خود می‌پاشید و می‌گفت: مرا چه لیاقت که امیرمؤمنان 7 از من سرپرستی کند؟ چرا او را کشتند؟حسن و حسین 8 هر چه او را دلداری می‌دادند آرام نمی‌گرفت. آن پیر بی‌نوا به دامن حسن و حسین 8 چسبید و گفت: شما را به جدتان سوگند شما را به روح پدر عالیقدرتان، مرا کنار قبر او ببرید. امام حسن 7 دست راست او و امام حسین 7 دست چپ او را گرفتند و او را کنار مرقد مطهر علی 7 آوردند، او خود را به روی قبر افکند و در حالی که اشک می‌ریخت می‌گفت: خدایا من طاقت فراق این پدر مهربان را ندارم تو را به حق صاحب این قبر جانم را بستان دعای او به استجابت رسید و همانجا جان سپرد امام حسن و امام حسین 8 از این حادثه جانسوز گریستند و خود شخصاً جنازه آن پیرمرد را غسل داده و کفن کردند. نماز بر جنازه او خواندند و او را در حوالی همان روضه پاک به خاک سپرده اند.[1]

۵۹۳ـ سهل؛ یاری صادق و همراه دائمی امام علی 7

سهل‌بن‌حنیف کارگزار حضرت علی 7 در شهر مدینه بود. وقتی حضرت برای پیکار صفین آماده می‌شد حضرت به کارگزاران خود در تمام سرزمین اسلامی خود نامه نوشت و آنان را جملگی به کوفه فرا خواند از جمله آن‌ها سهل‌بن‌حنیف بود او همراه قیس‌بن‌سعد که از مصر برگشته بود به جانب کوفه رهسپار شد. وقتی آن‌ها به کوفه رسیدند حضرت یاران خود را فرا خوانده بود تا درباره جنگ با معاویه از آن‌ها نظرخواهی کند و از آنان می‌خواست که نظر خود را اعلام نمایند. هاشم‌بن‌عتبه و عماربن‌یاسر و قیس‌بن‌سعد نظر

۱. *روضة الشهداء.*

موافق خود را به حضرت اعلام نمودند، سپس گروهی از انصار گفتند: فردی از میان شما جواب امیرالمؤمنین 7 را بدهد در اینجا بود که سهل‌بن‌حنیف پاسخ مثبت خود را به نمایندگی از انصار به حضرت اعلام کرد در جنگ صفین، سهل فرمانده سواران نیروهای بصره بود. سهل در جنگ صفین شرکت فعال داشت وی همراه امیرالمؤمنین 7 بعد از جنگ به کوفه برگشت و بعد از بازگشت به کوفه این یار دیرینه و فداکار علی 7 از دنیا رفت. سیدرضی گوید: حضرت، سهل را از دیگران بیشتر دوست می‌داشت، لذا حضرت فرمود است: (لو احبنی جبل لتهافت) اگر کوهی مرا دوست داشته باشد (تکه‌تکه شده) فرو ریزد امام جعفر صادق 7 می‌فرماید: وقتی که سهل از دنیا رفت حضرت علی 7 او را با بُردأحمر یمنی که منسوب به حبره بود کفن کرد، از امام باقر 7 نقل شده است که فرمود: رسول خدا بر جنازه حمزه ۷۰ تکبیر گفت و حضرت علی 7 بر جنازه سهل ۲۵ تکبیر گفت و این‌ها را به صورت پنج تا پنج تا بر جنازه او خواند، زیرا بعد از هر نماز گروهی می‌آمدند و می‌گفتند ای امیرمؤمنان ما به نماز نرسیدیم و حضرت دستور می‌داد جنازه را به زمین گذاشته بر او نماز می‌خواند تا این‌که پنج مرتبه جنازه را بر زمین گذاشتند.

امام فرمود: رحمت خدا بر سهل باد که با افتخار زندگی کرد و در حالی از دنیا رفت که علی 7 از او راضی بود.[۱] امام صادق 7 نیز می‌فرماید: سهل‌بن‌حنیف از صحابی ممتاز امام علی 7 بود... او نه از قریش و نه از دیگر مردم کسی در فضیلت و کمال از او پیشی نگرفت سپس فرمود: وقتی سهل در گذشت امیرمؤمنان به شدت ناراحت شد.[۲]

۵۹۴ـ صدای شیطان

روزی حسن‌بصری خدمت امیرالمؤمنین 7 که کنار شط فرات بود ظرفی را پر از آب نموده و قدری از آن را آشامید و بقیه آن را روی زمین ریخت. علی 7 فرمود: در این کار اسراف نمودی زیرا آب را، بر زمین ریختی و بر روی آب نریختی، حسن بصری از روی اعتراض گفت: شما خون مسلمین را بر زمین می‌ریزی اسراف نمی‌کنی، من به این مقدار آب اسراف نمودم؟ حضرت فرمود: اگر من در ریختن خون مسلمین اسراف

۱. *بحارألانوار*، ج۴۲، ص۱۵۹.
۲. *بحارألانوار*، ج۸۱، ص۳۷۶.

می‌کردم چرا به آن‌ها کمک نکردی و جزء شورشیان با من جنگ نمودی؟ حسن بصری گفت: من آماده جنگ شده بودم لباس جنگ هم پوشیدم تا با شامیان همراه شوم همین که از منزل بیرون آمدم هاتفی از آسمان صدا زد! قاتل و مقتول در جهنم هستند لذا از تصمیم خود منصرف شدم. حضرت فرمود: راست گفتی او برادرت شیطان بود.

۵۹۵ـ نظارت در حکومت

سعیدبن‌قیس‌همدانی می‌گوید: یکی از روزها به هنگام شدت گرما که معمولاً کوچه‌های شهر خلوت می‌شد و هر کس در زیر سایه‌بان و یا در خانه خود استراحت می‌کرد، امیرمؤمنان علی 7 را دیدم که در کنار دیواری ایستاده است بخدمت آن حضرت رسیدم و پس از سلام علت ایستادن ایشان را در این هوای گرم جویا شدم حضرت فرمود:

ما خرجت الا لاعین مظلوماً او اغیث ملهوفا[1]

«در این ساعت از محل استراحت بیرون نیامدم مگر برای این‌که مظلومی را یاور و گرفتاری را پناهگاه باشم» لذا ابن‌ابی‌الحدید در کتاب شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: امیرمؤمنان علی 7 خود این کار را انجام می‌داده و خانه‌ای نیز به نام «بیت القصص» داشت که مردم شکایت و تقاضاهای خود را به آنجا می‌بردند.[2]

دیباچه مروت و دیوان معرفت — لشکرکش فتوت و سردار اتقیاء
فردا که هر کسی به شفیعی زند دست — مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی[3]

۵۹۶ـ برابری در حقوق

حضرت علی 7 به هنگام در دست گرفتن حکومت اسلامی بر منبر رفت و پس از ستایش خداوند فرمود:

سوگند به خدا، تا هنگامی‌که یک نخل در مدینه داشته باشم از بیت‌المال چیزی بر نمی‌دارم درست بیندیشید که آیا وقتی من خود از بیت‌المال مسلمانان به خود سهمی

---

۱. *مستدرک*، ج۱۲، ص۴۱۶.
۲. *نهج‌البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج۱۷، ص۸۶.
۳. سعدی.

نمی‌دهم می‌توانم آن را به شما بدهم؟

در این موقع عقیل برادر حضرت امیر 7 از جا برخاست و گفت: یاعلی 7 مرا با سیاه پوستی که در مدینه است برابر می‌نهی؟

حضرت فرمود: بنشـــین برادر، مگر جز تو کسی در اینجا نبود که حرف بزند تو بر آن سیاه پوست هیچ برتری نداری مگر به مزیت در ایمان و یا پرهیزکاری.[۱]

۵۹۷- شباهتی میان علی 7 و عیسی 7

بیشـــتر ما داســـتان زن زناکاری که مردم او را نزد حضرت مســـیح 7 آوردند و از او خواستند که به خاطر خطایش سنگســـارش کند را شنیده‌ایم ولی حضرت عیسی 7 به آن‌ها فرمود: هر کس تاکنون هیچ لغزشی از او سر نزده او را سنگسار کند و پس از این خطاب همه ســـرافکنده رفتند و جز حضرت عیسی 7 و یارانش کسی نماند. اما زن نیز نزد حضرت علی 7 آمد و اقرار به زنا کرد. حضرت امیر 7 فرمود: که مردم جمع شـــوند و منادی ندا ســـر داد و مردم جمع شدند، حضرت پس از ستایش و ثنای خداوند سبحان فرمود: من فردا این زن را خواهم آورد و حد شرعی را بر او جاری خواهم ساخت شما نیز به همراه مشـــتی سنگ حاضر شوید. فردای آن روز حضرت زن زنا کار را به میدان آورد و مردم نیز با ســـنگ‌های خود گرد هم آمدند. حضرت نیز بر قاطری سوار شد و انگشت بـــر گوش مبارکش نهاد و با صدایی بلند فرمود: ای مردم خدای بزرگ با پیامبر 9 خود عهدی کرد و او نیز همان عهد را با من نمود و آن این اســـت که کسی که خود در خور حدی است در اجرای حدی شرکت نکند... پس هر آن کس که بر او حدی مانند حد این زن اســـت حق ندارد بر این زن حد جاری ســـازد و سنگی بر او افکند تمام مردم جز امام و دو فرزند عزیزش امام حسن و امام حسین 8 برگشتند چنان‌که جز حضرت عیسی و حواریونش مردم همه خجلت زده خود را به کناری کشیدند![۲]

۵۹۸- انساب حضرت علی 7

حســـن‌بصری می‌گوید: روزی علی 7 بر بالای منبر رفت و فرمود: آیا در میان شما

---

۱. *وسائل*، ج۱۱، ص۷۹.

۲. *جواهر الکلام*، *وسائل الشیعه*.

کســی هست که نســب مرا بگوید؟ و الا من خود را به شما معرفی کنم، پس از سکوت جمعیت، حضرت فرمود:

نام من زید است و نام پدرم عبدمناف، پسر عامر، فرزند عمرو، فرزند مغیره، پسر زید، فرزند کلاب می‌باشد. ابن‌کوا [1] برخاســت و گفت: ای علی! نسبی برای تو نمی‌شناسیم جز این‌که تو علی فرزند ابوطالب 7 پسر عبدالمطلب‌بن‌هاشم‌بن‌عبدمناف‌بن‌قصی‌بن‌کلاب هســتی، امیرالمؤمنین 7 به او فرمود: ای فرو مایه ســاکت باش! پدرم مرا زید نامیده، همنام جد خود قصی و نام پدرم عبدمناف اســت که ابوطالب کنیه اوســت و بر اسمش غلبه پیدا کرده و نام عبدالمطلب «عامر» اســت که لقب او بر نامش غلبه یافته و اســم هاشــم «عمرو» بوده و لقب بر اسم او مقدم شده و نام عبدمناف، مغیره است که لقب بر نام او مســتولی شده و اسم قصی، زید بوده و عرب او را مجمع نامیده است زیرا آنان را از بلد الاقصی در مکّه گرد آورده است پس لقبشان بر نامشان غلبه یافت. آن‌گاه فرمود: عبدالمطلب ده نام داشت از جمله آن عبدالمطلب و شیبه و عامر است.[2]

۵۹۹. شاه مردان

وقتی در جنگ صفین معاویه آب را بر روی ســپاه علی 7 بســت و مانع از رسیدن لشگریان آن حضرت به شریعه شد فریاد اصحاب امام بلند شد که یاعلی 7 حیوانات ما تشنه‌اند، خودمان نیز تشنه‌ایم. حضرت فرمود: چرا آب نمی‌دهید به این‌ها. عرض کردند یاعلی شــریعه را بر روی ما بسته‌اند. حضرت فرمود: بروید و شریعه را بگشائید لشگریان رفتند و با نبردی دشــمن را از شریعه عقب راندند. حضرت بعد از فتح شریعه متوجه شد که تعدادی از ســربازان نیامده‌اند از آن‌ها خبر گرفت عرض کردند: یاعلی 7 آن‌ها را در شریعه موکل و نگهبان قرار دادیم تا همانطوری که معاویه و سربازانش آب را بر روی ما بستند ما هم به تلافی، شریعه را بر روی آن‌ها ببندیم. حضرت فرمود: برگردید و به آن‌ها بگویید هر چه زودتر شــریعه را به حال خود بگذارند که «الناس فیها شرع واحد» معاویه بد عمل کرد لیکن ما بد نخواهیم کرد. صحنه ای دیگر وقتی حضرت داشت لشکر خود را صف‌آرایی می‌کرد متوجه شد که یکی از لشگریان آن حضرت به لشکر معاویه دشنام

---

۱. ابن کوا سردســته گروه گمراه خوارج بود که بر علیه حضرت قیام کرد و بدســت آن حضرت در جنگ نهروان کشته شد.

۲. *معانی الاخبار*، ج۱، ص۲۸۰.

و بدگویی می‌نماید به او فرمود: به چه کسی فحش می‌دهی عرض کرد: یاعلی 7 به معاویه و سربازانش. حضرت فرمود: چرا فحش می‌دهی به آن‌ها. عرض کرد: مگر این‌ها باطل نیستند. حضرت فرمود: مگر فحش دادن حق است؟! بلی اگر این‌ها باطلند فحش دادن هم باطل است.[۱]

۶۰۰ـ صاحب عدالت مطلق رفت

پس از شهادت حضرت علی 7 روزی سوده دختر عمار که از قبیله همدان بود بر معاویه وارد شد معاویه خاطره فعالیت‌های سوده را که در جنگ صفین در سپاه امام علی 7 از او به یاد داشت، بیان کرد و او را سرزنش کرد...آن‌گاه از او پرسید برای چه اینجا آمده‌ای؟ سوده گفت: ای معاویه خداوند تو را به واسطه سلب حقوق واجب ما (مردم) بازخواست خواهد کرد، تو پیوسته فرماندارانی برای ما می‌فرستی که ما را همچون محصول رسیده درو می‌کنند اینک این بُسربن‌ارطاة را فرستاده‌ای که مردان ما را می‌کشد و اموال ما را می‌برد... اگر او را عزل کنی چه بهتر و گرنه ما خود قیام خواهیم کرد... معاویه عصبانی شد و گفت: مرا از قبیله‌ی خود می‌ترسانی تو را با بدترین حالت نزد همان «بُسر» می‌فرستم تا با تو هر چه می‌خواهد و می‌داند انجام دهد. سوده اندکی ساکت شد، آن‌گاه گفت:

«درود خدا بر آن روان، که در گور خفت و با مرگ او عدالت و دادگری به خاک سپرده شد او هم پیمان حق و راستی بود و حق را با هیچ چیز عوض نمی‌کرد حق و ایمان در او یکجا فراهم آمده بود»

معاویه سؤال کرد این چه کسی است که می‌گویی؟ سوده پاسخ داد حضرت علی‌بن‌ابیطالب امیرالمؤمنین 7 ، ای معاویه روزی نزد او رفتم و می‌خواستم از مأمور جمع‌آوری زکات شکایت کنم وقتی رسیدم او برای نماز بر می‌خاست اما تا که مرا دید به نماز نایستاد و با رویی گشاده و مهربانی فرمود: آیا حاجتی داری؟ گفتم: آری و شکایت خود را عرض کردم، آن بزرگوار همچنان که بر آستانه‌ی نماز ایستاده بود گریست و آن‌گاه به خداوند عرض کرد: خدایا! تو آگاه و شاهد باش که من هرگز فرمان ندادم که او (آن مأمور) به بندگانت ستم کند و بی درنگ قطعه پوستی در آورد و بعد از نام خدا و

---

۱. *پیکار صفین*، نصربن مزاحم.

آیه ای از قرآن نوشت:

«... آن‌گاه که نامه‌ام را خواندی، دســـت و بالت را جمع کن، تا کسی را بفرستم آن‌ها را از تو تحویل بگیرد... » آن‌گاه نامه را به من داد، ای معاویه سوگند به خداوند که نه آن نامه را بســـت و نه مهر کرد نامه را به آن مأمور ستمکار دادم و او معزول گردید و از نزد ما رفت... معاویه پس از شنیدن این ماجرا ناگزیر فرمان داد سوده هر چه می‌خواهد برای او بنویسد و نظر او را تأمین کند.[۱]

۶۰۱. تحمل عدالت!!!

نجاشـــی، شـــاعر نامی عراق و از اهل یمن و از مردان سرشناس کوفه است که در جنگ صفین از یاران علی 7 بود وی در روز اول ماه مبارک رمضان به تحریک دوستش ابوسمال اســـدی به خوردن کباب و نوشیدن شراب سرگرم شدند. به طوری که در حال مســـتی عربده کشیدند و ســـر و صدای آن‌ها همسایگان را سخت ناراحت کرد تا این‌که یکی از شـــیعیان به امیرالمؤمنین 7 شـــکایت کرد و به امر آن حضرت آن‌ها را احضار کردند. ابوســـمال گریخت و در میان خانه‌های قبیله اســـدی پنهان گشت ولی نجاشی دستگیر شد و شب‌آن‌گاه به دستور آن حضرت زندانی گردید و فردا صبح در برابر مسلمانان و پس از اثبات جرم برهنه‌اش کردند و هشـــتاد تازیانه بر بدنش نواختند. ســـپس بیست تازیانه دیگر به خاطر این‌که حرمت ماه رمضان را شکســـته بود بر آن افزودند. نجاشـــی گفت: هشتاد تازیانه برای میگساری بود بیست ضربه دیگر برای چه؟ علی 7 فرمود: به خاطر این‌که این عمل زشت را در ماه مبارک رمضان مرتکب شدی و احترام ماه خدا را نگاه نداشتی. فامیل و قبیله نجاشی که همه یمنی و از دوستان علی 7 بودند از این پیش آمد سخت ناراحت گشته و در پیروی و تبعیت از آن حضرت دچار سستی و تردید شدند. یکی از آن‌ها به نام طارق‌بن‌عبدالله به آن حضرت عرض کرد: ما مردم یمن از دوستان و مخلصان با سابقه شما هستیم و انتظار نداشتیم ما را با آن‌ها که با شما دشمنی می‌کنند به یک چشم نگاه کنی و امروز سابقه دوستی ما را نادیده بگیری و در ملأعام بین‌دوست و دشمن، نجاشی این مرد نامی‌ما را شلاق بزنی تا نزد دوست و دشمن خوارشویم.

امیرالمؤمنین 7 فرمود: اجرای عدالت و دســـتور الهی برای گناهکاران سنگین است.

---

۱. *سفینة البحار*، ج۱، ص۶۱۷.

مگر من چه کردم؟ آیا جز این است که نجاشی بر معصیت خدا جرأت کرده و من به دستور خداوند درباره او حد جاری کردم؟ طارق‌بن‌عبدالله از نزد علی 7 بیرون رفت و در راه مالک اشتر را دید مالک که بر خورد طارق را با علی 7 شنیده بود با ناراحتی گفت: ای طارق تو با علی 7 چنین سخن گفتی؟ **(او عزت صدورنا و شتت امورنا)** طارق گفت: آری. مالک در جواب او گفت: اما به خدا قسم آنچنان نیست که تو گفتی (دل‌های ما اندوهناک و امور ما پراکنده گشت) بلکه سینه‌های ما گشاده و گوش‌های ما به فرمان علی 7 است و امور ما هم جامع و هیچ تفرقه وجود ندارد. طارق ناراحت شد و رفت.

ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید: نجاشی به اتفاق طارق به خاطر اجرای حق و عدالت علی 7 از کوفه شبانه فرار نمودند و در شام به معاویه پیوستند و چون به شام رسیدند، معاویه نگاهی به طارق کرد و با کلمات توهین آمیزی به علی 7 ناسزا گفت، و در میان جمعی از یارانش و مردم شام به علی 7 دشنام داد. طارق تحمل نکرد و بپاخاست و در حالی که به شمشیر خود تکیه داده بود گفت: ما در خدمت رهبر و امام پرهیزکار و عادلی بودیم... ای معاویه فخر مکن و شاد مباش که ما به سوی تو آمدیم و علی 7 را رها کردیم (بلکه ما تحمل عدالت) او را نتوانستیم بکنیم.)[1]

٦٠٢ـ شریح، قاضی غاصب

حضرت امیرالمؤمنین 7 خطاب به شریح[2] قاضی کوفه می‌فرماید: تو بر مقام و منصبی قرار گرفته‌ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی، کسی بر آن قرار نمی‌گیرد.[3]

شریح بر مسند قضاوت نشسته بود او کسی بود که حدود ۵۰ ـ ۶۰ سال منصب قضاوت را در عهد عمر، عثمان و حضرت امیر 7 و معاویه عهده‌دار بود. در واقعه عاشورا از طرفداران ابن‌زیاد شد و مردم را به قیام علیه امام حسین 7 فرا خواند البته او بواسطه تقرب به دستگاه معاویه در زمان علی 7 بر خلاف حکومت اسلامی امام علی 7 فعالیت می‌کرد. حضرت امیر 7 در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند رجاله‌ها و جاهلان نگذاشتند و تحت عنوان این‌که شیخین او را نصب کرده‌اند و شما بر خلاف آنان

۱. *شرح نهج‌البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج۴، ص۸۸.
۲. *ابوامیه*، شریح‌بن حارث کندی او اهل یمن بوده است.
۳. *وسائل الشیعه*، ج۱۸، ص۶و۷.

عمل نکنید او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند منتها حضرت نمی‌گذاشتند بر خلاف قانون الهی دادرسی کند.

۶۰۲- کلامی از قانون وراثت

در جنگ جمل که در سال ۳۶ هجری در بصره بین سپاه امام علی 7 و عایشه و طلحه و زبیر واقع شد، علی 7 در یک نقطه از جبهه به فرزندش محمّدحنفیه که علمدار لشگر بود فرمود: ای پسر حمله کن؛ از آنجا که لشکر بصره در برابر محمّدحنفیه تیراندازی می‌کردند محمّدحنفیه منتظر ماند تا تیراندازی دشمن تمام شود بعد حمله کند بار دیگر حضرت علی 7 خود را به او رساند و فرمود: احمل بین الاسنة از ضربات دشمن مترس و حمله کن، او حمله کرد ولی در بین تیرهای دشمن توقف نمود، علی 7 از ضعف فرزندش سخت آزرده شد و نزدیک او آمد و با قبضه شمشیر به دوش وی کوبید و فرمود: **فضربه بقائم سيفه و قال ادر كك عرق من امك.**

با راستای شمشیری به او زد و فرمود: رگی (ارثی) از مادرت بسراغ تو آمده است.[۱]

۶۰۳- پیوستن سرباز دشمن به سپاه علی 7

عبدالرحمان‌بن‌ابی‌لیلی می‌گوید: وقتی آتش جنگ صفین شعله ور شد و بین سپاه علی 7 با سپاه معاویه جنگ درگرفت روزی یک نفر از سپاه دشمن سوار بر اسب به میدان تاخت وقتی که نزدیک سپاه علی 7 شد فریاد زد آیا اویس قرنی در میان شما است؟ گفتیم آری از او چه می‌خواهی؟ گفت: از رسول‌خدا 9 شنیدم که فرمود: اویس قرنی از[۲] بهترین تابعین است آن‌گاه اسبش را به سوی سپاه علی 7 روانه کرد و به سپاه علی 7 پیوست.[۳]

---

۱. *تتمة المنتهي*، ص۲ / *بحارألانوار* ج۴۲، ص۹۸ / *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد*، ج۱، ص۲۴۳.

۲. اویس قرنی مردی از اهالی قرن (یمن) بود و آخرین فردی بود که در منطقه ذی‌قار نزدیک بصره به سپاه حضرت پیوست و با امام بیعت کرد اویس از زهاد ثمانیه «پارسایان هشتگانه» بود که در جنگ صفین در رکاب علی 7 به شهادت رسید.

۳. *بهجة الامال في شرح زبدة المقال*، ج۲، ص۳۶۷.

٦٠٤ـ قبرش چون قدرش مخفی

امام حسن 7 وقتی از دفن بدن مطهر پدر بزرگوارشان برگشتند به منظور جلوگیری از تخریب یا نبش قبر مطهر حضرت علی 7 توســط بنی‌امیه و مروانی‌ها، و خوارج سه تابوت تهیه کرد و بر یکی از آن تابوت‌ها نماز خواند تا به عنوان این‌که می‌خواهند آن را در خانه دفن کنند ببرند و یک تابوت را فرســتاد در خانه جعدةبن‌هبیره به عنوان این‌که می‌خواهند آنجا دفن کنند و یک تابوتی را در دالان مســجد گذاشــتند به عنوان این‌که می‌خواهند بدن مطهر امام را در مســجد دفن کنند و در روایتی دیگر دارد که سه تابوت دیگر هم تدارک کرد و یک تابوت را فرستاد بیت‌المقدس که مردم بگویند جنازه امام را برده اند بیت‌المقدس و یک تابوت دیگر را فرســتاد مدینه و یک تابوت دیگر را فرستاد مکّه و به این شکل محل اصلی قبر مطهر پدر خود را مخفی نمود. حضرت سجاد 7 پس از واقعــه کربلا چند مرتبه پنهانی به زیارت آمد و به بعضی از خواص مثل ابوحمزةثمالی قبر امام را نشان داد (صاحب دعای مشهور ابوحمزه) بعد امام باقر 7 از مدینه چند مرتبه به نجف آمد و به اصحاب خاص خود نیز قبر حضرت را نشان داد تا زمان امام صادق 7 که امام به صفوان چند درهم پول داد تا با این پول چند سنگ روی قبر حضرت بگذارد صفوان هم ســنگ‌هایی تدارک کرد و دور قبر را کمی‌مثل تل بالا آورد تا این‌که روزی هارون‌الرشــید وقتی از بغداد رفته بود برای شکار به این صحرا رسید سگ‌های شکاری خــود را به دنبــال عده‌ای آهو رها کرد، هارون دید آهوان به تل خاکی رســیدند و آنجا ســر به خاک سائیدند و سگهای او برگشتند آهوان دوباره پس از این‌که از قبر دور شدند هارون دوباره ســگ‌ها را به ســمت آن‌ها رها کرد ولی دوباره همان اتفاق افتاد و حتی برای ســومین بار نیز این کار تکرار شــد شیعه و سنی این موضوع را نقل می‌کند، مورخ مشــهور ابن‌خلکان‌سنی نیز آن‌را نقل کرده اســت. هارون تعجب کرد که اینجا چه خبر اســت، هارون پرســید در این محدوده اگر آبادی هست پیدا کنید و پیرمردی از آن‌جا را حاضر کنید. لشــکریان هارون گشــتند و پیرمردی را پیدا کردند و پیرمرد گفت: من با پدرم اینجا می‌آمدیم، پــدرم می‌گفت: که من همراه امام صادق 7 اینجا می‌آمدم اینجا قبر امیرالمؤمنین علی 7 اســت. هارون وضو گرفت و نماز خواند بعد هم صندوقی تهیه کرد و اتاقی بر روی آن قبر شــریف بنا کرد تا سال ۳۰۰ هجری که مرحوم عضدالدوله

دیلمی‌خودش را به نجف رساند و ساختمان مجللی را در آنجا بنا کرد.[1]

۶۰۵. علی و لشکر کتیبه

در جنگ صفین معاویه لشکری بیست و پنج هزار نفری را تدارک دید و در نوع خود در تمام جوانب این مجموعه بیست و پنج هزار نفری را مجهز نمود، با تدارک وسائل و اسلحه و از حیث زره و کلاه خود و کاملترین تمرینات، آن‌ها را جهت نبرد با سپاه امام علی 7 آماده نمود تمامی این لشکر از فرق سر تا پا غیر از دو چشم آن‌ها غرق آهن بود، به شکلی که هیچ جائی جهت نفوذ تیر یا شمشیر در آن نباشد و تمامی آن‌ها را سوار بر اسب کرد تا روحیه لشکر علی 7 را با هیبت این لشگر در ابتدای نبرد تضعیف نماید این لشگر را کتیبه نامید و راهی میدان کرد. لشکریان حضرت امیر 7 وقتی این وضعیت را دیدند جرأت مقابله با آن را در خود ندیدند چون وضع جبهه مقابل را می‌دیدند چگونه است که نه جای شمشیر زدن بود و نه راه نفوذ، علی 7 از صف لشکریان خود بیرون آمد و لشکر خود را به تذکراتی هشدار داد و آن‌ها را برای نبرد تشجیع نمود آن‌گاه به آن‌ها فرمود: به شما بگویم این لشکر کتیبه معاویه را در هم خواهم کوبید کسی حق ندارد از جای خود تکان بخورد. آن‌گاه حضرت ذوالفقار را در دست گرفت و حمله کرد حضرت آن‌چنان جنگید که تمامی لشگر پا به فرار گذاشتند. علی 7 به تعقیب آن‌ها پرداخت فراریان آن‌ها خود را به خیمه معاویه رساندند معاویه که منتظر بود این لشگر برود و همه لشکر علی 7 را درهم بکوبد و بیاید؛ مشاهده کرد همه شکست خورده با کشته‌های فراوان برگشته‌اند. معاویه گفت: ای وای بر شما چه‌کسی شما را اینطور کرده؟ مگر لشکر علی 7 چند برابر شما بود؟ همه گفتند: معاویه ما که لشکر علی 7 را ندیدیم ولی ما هر وقت نگاه می‌کردیم می‌دیدم علی 7 پشت سرماست و با ذوالفقار حمله می‌کند. همین قدر بدان که هر که کشته شده به شمشیر علی 7 کشته شده و هر که نیزه خورده به نیزه علی 7 است، هر که تیر خورده، به تیر علی 7 است او گفت: علی 7 که تیر ندارد گفتند والله ما نمی‌دانیم چه شده ولی می‌دیدیم که علی 7 گاهی با تیر حمله می‌کرد گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر و گاهی هم از پشت سر.[2]

---

۱. *فرحة الغري* / *ارشاد القلوب*.

۲. *تفسیر سوره حجرات*، شهید دستغیب، ص۳۰۲.

٦٠٦. توجیه در جنگ جمل

در جریـان جنگ جمل بعضی بـه بهانه این‌که این جنگ یک نوع برادر کشـی و مسلمان کشی اسـت از دفاع دست می‌کشـیدند و بعضی از مقدس نماهای چند آتشه صریحاً امام بر حق، حضرت علی 7 را از این‌که با آشوبگران جمل می‌جنگد مورد انتقاد قرار می‌دادند. امام علی 7 آشـکارا سـپاه جمل را لعنت کرد، یکـی از مقدس مآبها به علی 7 گفت: مؤمنین آن‌ها را از لعن خود استثناء کن!

حضرت علی 7 قاطعانه به او فرمود: **ويلك ما كان فيهم مؤمن**[1]؛ وای بر تو کسـی در میان آن‌ها مؤمن نیست.

و در جنگ صفین نیز بعضی با توجیه و بهانه این‌که مسـلمان کشـی جایز نیست از یاری علی 7 دست کشیدند.

٦٠٧. توجیه گر؛ مکار

در جریان جنگ صفین که بین سپاه امام علی 7 و سپاه معاویه در گرفت و هجده‌ماه طول کشـید عمار یاسر صحابی بزرگ رسول‌خدا 9 جزء سپاه امیرمؤمنان علی 7 بود. مسلمانان همه می‌دانستند که پیامبر 9 به عمار فرمود: **تقتلك الفئة الباغية**؛ گروه ستمگر و متجاوز تو را می‌کشند.

عمار در جنگ صفین به شـهادت رسید و برای آنان که در شک و تردید بودند ثابت شد که معاویه و پیروانش جمعیت ستمگر و یاغی را تشکیل می‌دهند زیرا آن‌ها عماریاسر را کشتند، معاویه به غلط اندازی و توجیه‌گری پرداخت و اعلام کرد که علی 7 عماریاسر را کشـته است زیرا علی 7 او را به میدان جنگ فرستاده و سبب کشتن او شده است و بـا این توجیه‌گری گروهی را فریب داد و اغفـال کرد وقتی که علی 7 از این توطئه با خبر شـد در پاسخ به این غلط اندازی فرمود: اگر سخن معاویه درست باشد پس حضرت حمزه را رسول‌خدا 9 کشته است زیرا رسول‌خدا 9 او را به میدان فرستاد. عبدالله پسر عمروعاص همین پاسخ علی 7 را به معاویه گفت: معاویه به قدری خشمگین گردید که به عمروعاص گفت: فرزند احمق خود را از این مجلس بیرون کن.[2]

---

۱. *بحارالانوار*، ج۳۲، ص۳۲۶.

۲. *اعیان الشیعه*، ج۴۲، ص۲۱۵.

۶۰۸ـ نامه معاویه به علی 7

معاویةبن‌ابوســفیان در عصر خلافت حضرت علی 7 پس از بروز جنگ صفین برای آن حضرت نامه ای نوشت که در ضمن آن نامه چهار مطلب زیرا را مطرح کرده بود:

۱ـ این‌که سرزمین شام را به من واگذار کن تا رهبری آن را خودم به عهده بگیرم.

۲ـ ادامه جنگ (صفین) موجب خونریزی زیاد و موجب نابودی عرب خواهد شد، آن را متوقف کن.

۳ـ ما هر دو طرف در مورد جنگ برابر هستیم و هر دو طرف مسلمانند و شخصیت‌های اسلامی‌در هر دو سو وجود دارند.

۴ـ ما هر دو از فرزندان عبدمناف (جد ســوم پیامبر 9) هستیم و بر یکدیگر برتری نداریم. بنابراین هنوز جای آن هست که از گذشته پشیمان شویم و آینده خود را اصلاح نماییم. امام علی 7 در پاسخ به معاویه، تک تک موارد سخن او را اینگونه جواب داد:

۱ـ این‌که خواسته‌ای سرزمین شام را به تو واگذارم، آگاه باش من چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید (حکومت الهی، امروز و دیروز ندارد).

۲ـ این‌که نوشته‌ای جنگ موجب نابودی عرب می‌شود، بدان که اگر آن کس که در جنگ کشته شده طرفدار حق است جایگاهش بهشت می‌باشد و اگر طرفدار باطل است در آتش خواهد بود.

۳ـ این‌که ادعا کردی در جنگ و جنگاوران من و تو جایگاهی مســاوی داریم، چنین نیست زیرا تو در شک به درجه من در یقین نرسیده‌ای و اهل شام حریصتر از اهل عراق به آخرت نیستند.

۴ـ اما این‌که گفته‌ای ما همه از فرزندان عبدمناف هســتیم، آری چنین اســت ولی امیه جد تو مانند برادرش هاشــم جد من نیست و حرب جد تو مانند عبدالمطلب جد من نیست و ابوسفیان پدر تو مانند ابوطالب 7 پدر من نیست و هرگز مهاجران مانند اسیران (کفار در فتح مکّه) که آزاد شــده رسول‌خدا 9 هستند، و فرزندان صحیح النسب همانند منســوب به پدر نیستند و حق پرست همانند باطل پرست و مؤمن همانند مفسد نخواهد بــود... وانگهی افتخار و برتری مقام نبوت در اختیار ماســت که با آن عزیزان را ذلیل و ذلیلان را ارجمند ساختیم...[۱]

۱. *پیکار صفین*، *نهج‌البلاغه*، نامه۱۷.

۶۰۹- علی 7 و یتیمان

حبیب‌بن‌ابی‌ثابت می‌گوید: روزی مقداری عسل به بیت‌المال آوردند حضرت علی 7 دستور داد یتیمان را حاضر کردند موقعی که عسل را بین نیازمندان تقسیم می‌فرمود: خود شخصاً به دهان یتیمان عسل می‌گذارد. بعضی گفتند: ای امیرمؤمنان این عمل برای چیست؟ حضرت فرمود: امام پدر یتیمان است. عسل به دهان یتیم می‌گذارم و به جای پدران از دست رفتهٔ آن‌ها، عطوفت پدری می‌کنم.[۱]

(نقل شده پیر مردان عصر علی 7 وقتی این گونه عواطف امام گونه، را از آن حضرت مشاهده می‌کردند به حسرت می‌گفتند: ای کاش ما نیز بچه یتیمی بودیم تا حضرت با دستان مبارک خود عسل در دهان ما نیز می‌گذاشت).

۶۱۰- پیامبر 9 از ناکثین و قاسطین و مارقین می‌گوید:

امیرالمؤمنین 7 می‌فرماید: روزی رسول‌خدا 9 به من فرمود: ای علی! به زودی با عهدشکنان، گمراهان و خارج‌شدگان از دین جنگ خواهی کرد. عرض کردم یا رسول‌الله 9 ناکثین (پیمان شکنان) کیانند؟ فرمود: طلحه و زبیر و (عایشه) که در حجاز با تو بیعت می‌کنند و در عراق پیمان می‌شکنند و هر گاه این کار را کردند با آن‌ها جنگ کن. زیرا در قتال و جهاد با آن‌ها پاکیزگی برای اهل زمین است. عرض کردم یا رسول‌الله 9 قاسطین (گمراهان) کیانند؟ فرمود: معاویه و یارانش، عرض کردم: آن‌ها که از دین بیرون می‌روند (مارقین) کیایند؟ فرمود: یاران ذی‌الثدیه[۲] (پستاندار) و آن‌ها هستند که از دین بیرون می‌روند همانطور که تیر از کمان خارج می‌شود پس آن‌ها را بکش چون در کشتار آنان گشایش و فرج برای اهل زمین و عذابی فوری بر آن‌ها و ذخیره‌ای (ثوابی) برای تو در قیامت در نزد خداست... یاعلی 7 تو پیمان مرا رعایت کرده و بر طریقه من کارزار می‌کنی و امت من با تو مخالفت خواهند کرد.[۳]

---

۱. *بحارالانوار*، ج۲۷، ص۲۴۷، حدیث۷.
۲. منظور سردسته گروه خوارج ابن کواء می‌باشد.
۳. *خصال صدوق*، ج۲،ص۵۷۲.

۶۱۱ـ خبر از شهادت میثم

میثم تمار پیش از شهادت خود به توسط علی 7 از آن باخبر بوده و آن را از مولایش علی 7 شنیده بود. امام 7 به میثم تمار گفت: چه خواهی کرد آن روزی که فرزند ناپاک بنی‌امیه ـ عبیدالله‌زیاد ـ از تو بخواهد که از من تبری و بیزاری بجویی؟ میثم گفت: نه به خدا سوگند هرگز چنین نخواهم کرد، امام فرمود: در غیر اینصورت به دارت آویخته و تو را می‌کشند. میثم گفت: صبر و بردباری خواهم کرد این در راه خدا چیزی نیست. علی 7 به او فرمود: ای میثم تو بعدها با این درخت ماجراها خواهی داشت... ای میثم این درخت خرما را به چهار قسمت تقسیم می‌کنند و تو را از قسمت چهارم آن به دار می‌آویزند، از این رو میثم خیلی وقت‌ها پیش آن درخت می‌آمد و در کنارش نماز می‌خواند و می‌گفت: مبارکت باد ای نخل؛ مرا برای تو آفریده‌اند و تو برای من روییده‌ای و همواره به آن نخل نگاه می‌کرد روزی که ابن زیاد حاکم کوفه شد هنگام ورود به کوفه پرچمش به شاخه‌ای از آن درخت نخل گیر کرد و پاره شد ابن‌زیاد به این پیش آمد فال بد زد و دستور داد آن را بریدند آن‌گاه نجاری آن را خرید و به چهار قسمت در آورد، میثم به فرزندش صالح گفت: نام من و پدرم را بر چوب آن نخل حک کن صالح می‌گوید: نام پدرم را آن روز بر آن چوب نوشتم وقتی ابن‌زیاد پدرم را به دار آویخت پس از چند روز چوبه‌دار را دیدم همان قسمتی از آن نخل بود که نام پدرم را بر آن نوشته بودم.[۱]

۶۱۲ـ علی 7 و راهب

امیرالمؤمنین علی 7 با لشکرش به سوی صفین حرکت کرد در بین راه آب آن‌ها تمام شد و همه تشنه ماندند و هر چه جستجو کردند آبی نیافتند! به دستور حضرت مقداری از جاده خارج شدند و در وسط بیابان دیر (عبادتگاهی) دیدند از راهب طلب آب کردند راهب گفت: از اینجا تا نزدیکترین چاه آب دو فرسخ فاصله است و گاهی برای من آب می‌آوردند و من آبم را برای خودم جیره‌بندی می‌کنم و گرنه از شدت تشنگی می‌میرم. حضرت فرمود: شنیدید که راهب چه می‌گوید: عرض کردند: آیا می‌فرمائی که به آنجا که راهب می‌گوید برویم؟ حضرت فرمود: نیازی به پیمودن این مسیر طولانی نیست. پس حضرت سر شتر خود را به سوی قبله گردانید و محلی را که در نزدیکی دیر

۱. *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد*، ج۲، ص۲۹۲ / *رجال‌كشي*، ص۸۵.

بود نشـــان داد و فرمود آنجا را حفر کنند زمین را کندند و خاک‌ها را کناری ریختند تا به سـنگ بسیار بزرگی رسـیدند، عرض کردند: یاعلی 7 اینجا سنگی است که وسائل ما (مثل کلنگ) در آن اثر نمی‌کند حضرت فرمود: زیر این سـنگ آب است جدیت کنید تا آن را بردارید اصحاب جمع شدند و تلاش کردند امّا نتوانستند آن سنگ را حرکت بدهند حضرت علی 7 که ناتوانی اصحاب خود را دید، نزد آن‌ها آمد و انگشـتانش را از گوشه سـنگ به زیر آن برد و با یک حرکت آن را تکان داد و از جای بر کند و به محلی بسیار دور پرتاب کرد. آن‌گاه آب بسـیاری پدیدار شد، لشـکریان آمدند و از آن آب که بسیار گوارا و سرد بود نوشیدند و به دستور حضرت مقدار زیادی آب برای خود برداشتند آن‌گاه حضرت آن سنگ را برداشت و سر جای خود گذاشت و دستور داد خاک‌ها را بر آن ریخته و اثر آن را محو کنند، راهب در بالای دیر این منظره را دید، آن‌گاه نزد علی 7 رسید و عرض کرد آیا تو پیامبر خدا هستی؟ حضرت فرمود: نه. پرسید آیا ملائکه هستی؟ فرمود: نه پرسید تو کیستی؟ فرمود: من جانشین پیامبر اسلام 9 هستم. راهب گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم و مسلمان شوم حضرت دستش را داد و او نیز با شهادت به توحید و نبوت و امامت علی 7 مسـلمان شـد. حضرت از او پرسید چه چیزی باعث شد که تو اسـلام بیاوری؟ عرض کرد: یاعلی 7 این دیر اینجا بنا شده تا کسی که این سنگ را از جای خود بر می‌دارد شـناخته شـود قبل از من علما و راهب‌های زیادی در اینجا ساکن شـدند تا تو را بشناسند ولی موفق نشدند و خدا این نعمت را به من مرحمت نمود زیراما در کتاب خود خوانده‌ایم و از علماء خود نیز شنیده‌ایم که از محل این سنگ هیچ کس جز پیامبر 9 و یا جانشین پیامبر 9 خبر ندارد و تا او نیاید محل او آشکار نمی‌شود و کسی قدرت کندن آن را ندارد جز همان نبی یا وصی او و چون من این را در شما دیدم مسلمان شـدم. حضرت وقتی این سخن را شـنید آنقدر گریه کرد که صورت و ریش او از اشک چشمش‌تر شـد و فرمود: بشنوید این برادر مسلمان شما چه می‌گوید، راهب یکبار دیگر جریان را گفت و همه اصحاب شـکر خدا را بجای آوردند که از یاران علی 7 هسـتند، سپس لشکر حرکت کرد و راهب هم با آن‌ها همراه شد و در جنگ با اهل شام آن راهب کشته شد و حضرت بر او نماز خواند و او را به خاک سپرد و بسیار برای او استغفار کرد.[1]

---

۱. *محجة‌البیضاء*، ج۴، ص۱۹۹.

٦١٣- دنیا برای اهل تقوا

جابربن‌عبدالله‌انصاری می‌گوید: ما در بصره به همراه امیرالمؤمنین 7 بودیم چون آن حضرت ازجنگ با مخالفان خود آســوده شد در پایان شبی به ما سرکشی کرد و فرمود: درمورد چه چیزی گفتگو می‌کنید؟ عرض کردم: یاعلی! در نکوهش دنیا حضرت فرمود: ای جابر! دنیا را برای چه نکوهش می‌کنید؟ آن‌گاه حمد الهی و ســتایش خداوند را کرد و فرمود: اما بعد؛ چه چیزی در نهاد مردم اســت که دنیا را نکوهش می‌کنند؟.. دنیا برای کسی که آن را درست بفهمد خانه راستی است و مسکن تندرستی و محل ثروت.

(دنیا)مسجد پیغمبران خداست و فرودگاه وحی حضرت حق و نمازخانۀ فرشته‌هایش می‌باشد.

...ای جابر! کیســت که دنیا را نکوهش کند؟ با این‌که به فرزندان خود اعلام کرده و فریاد کشیده که رفتنی است و خود را به نابودی وصف کرده است... مردم بدکار، هنگام پشــیمانی آن را به باد مذمت می‌گیرند... بس اســت ای جابر! با من بیا با او رفتم، تا بر گورســتان رسیدیم و فرمود: (اشاره به قبور) ای خاک نشینان، ای آوارگان، امّا خانه‌های شما را مسکن ساختند و میراث‌ها را قسمت کردند و همسرهایتان به شوهر رفتند! اینست خبری که ما داریم، شما چه خبر دارید؟ سپس لختی دم بست و باز سر برداشت و فرمود: سوگند به آن‌که آسمان را برداشت تا بلندی گرفت و زمین را بگسترد تا پهناور شد اگر به این مردگان اجازه ســخن می‌دادند می‌گفتند: ما بهترین توشه بعد از مرگ را تقوا یافتیم. سپس فرمود: ای جابر برگرد.[١]

٦١٤- فاصله حق و باطل چقدر است...

معاویه مرد ناشناســی را خدمت حضرت علی 7 فرستاد تا سوالاتی که پادشاه روم از او پرسیده بود را از حضرت سؤال کند، آن مرد چون به کوفه آمد با حضرت صحبت کرد و ایشان فهمید که او فرستاده معاویه است. آن‌گاه فرمود: خدازاده هند جگرخوار را بکشد که چه اندازه خود و همراهانش گمراهند خدا او را بکشــد... بعد فرمود: حســن و حسین 8 و محمّد را نزد من بیاورید آن‌ها آمدند آن‌گاه حضرت به مرد شامی گفت: ای برادر شامی این دو فرزند رســول‌خدا 9 هستند و این فرزند من است از هر کدام می‌خواهی

١. *تحف العقول*، ص١٨۶.

مسائل خود را بپرس. آن شامی گفت: از این (یعنی حسن 7) سؤال می‌کنم و سؤال کرد:

۱ـ میان حق و باطل چقدر فاصله است؟

۲ـ میان آسمان و زمین چقدر فاصله است؟

۳ـ میان مشــرق و مغرب چقدر فاصله اســت؟ این لکه بی نوری که در ماه اســت چیست؟

۴ـ قوس و قزح چیست؟

۵ـ کهکشان چیست؟

۶ـ نخستین آبی که بر روی زمین جاری شد کدام است؟

۷ـ نخستین چیزی که روی زمین به جنبش در آمد چیست؟

۸ـ آن چشمه که ارواح مؤمنان و مشرکان بدان مأوی دارند کدام است؟

۹ـ خنثی چیست؟

۱۰ـ آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت‌تر است چیست؟

امام حســن 7 در پاسخ وی فرمود: ای برادر شامی، میان حق و باطل چهار انگشت فاصله اســت آنچه به چشم خود دیدی حق اســت و با گوش خود بیهوده و باطل بسیار می‌شنوی و اما میان آسمان و زمین به اندازه دعا و آه ستمدیده و مد بصر فاصله است...

میان مشــرق و مغرب یک روز حرکت خورشــید است، خورشــید را هنگام طلوع و غروب ببین در می‌یابی، و اما این کهکشــان همان شــکاف‌های آسمان است که محل نزول آب سیل‌آســای طوفان نوح بوده‌اند و اما قوس و قزح آن‌که نباید قزح بگویی زیرا قزح شیطانست ولی آن قوس‌الله است و امان از غرق شدن است و اما لکه سیاه روی ماه بدرســتی که نور ماه مانند نور آفتاب بوده ولی خداوند آن را محو و تاریک کرده چنانچه در قرآنش[۱] فرمود: آیت شــب را محو کردیم و آیت روز را روشن ساختیم و اما نخستین چیزی که روی زمین روان شــد وادی دلس بود (یعنــی وادی ظلمت) و اول چیزی که روی زمین جنبید درخت خرما بود.

و اما چشــمه‌ای که ارواح مؤمنان در آن جمع هســتند چشمه‌ای است بنام سلمی و اما آن چشــمه‌ای که ارواح کفار در آن جمع‌اند چشمه ایست بنام برهوت و اما خنثی آن آدمی است که معلوم نیست زن است یا مرد، لذا باید تا هنگام بلوغ او، در انتظار ماند اگر

---

۱. *سوره الاسراء*، ۱۲.

زن اســت پستان برآورد و اگر مرد باشد ریش در آورد.... اما آن ده چیزی که از یکدیگر ســخت‌ترند، آن است که خداوند سنگ را سخت‌تر آفرید و سخت‌تر از سنگ آهن است، و ســخت‌تر از آهن آتش است، و سخت‌تر از آتش آب است، و سخت‌تر از آب ابر است، و ســخت‌تر از ابر باد است و ســخت‌تر از باد ملک است و سخت‌تر از ملک، ملک‌الموت است، و سخت‌تر از او مرگ است و سخت‌تر از او فرمان خداوند است[1]

٦١٥ـ مردی محیرالعقول

اهل‌ســنت هیچ فضیلتی برای خفتن حضرت امیرالمؤمنین‌علی 7 در بســتر رسول خدا 9 در آن شب خطرناک یعنی لیلةالمبیت قائل نیستند و می‌گویند: چون شیعه اعتقاد دارد علی‌بن‌ابیطالب به علم ما کان و ما یکون آگاهی داشــته پس امام می‌دانسته که در آن شب هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند بنابراین آیه شریفه **«و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله»** نمی‌تواند در شان عمل امام علی 7 نازل شده باشد.

جواب: اگر امام می‌دانست در آن شب که درجای پیامبر 9 خفته است خطری برای او خواهد بود اقدام نمی‌کرد پس باید در شــب ١٩ رمضان هم از خانه بیرون نمی‌آمد و سربه تیغ دشمن نمی‌داد.**«فافهم و تامل»**

٦١٦ـ تحملِ سخن اهل بیت :

صالح یکی از فرزندان میثم تمار نقل کرده است که پدرم گفت: روزی در بازار بودم، اصبغ‌بن‌نباتــه یکی از یاران علی 7 نزد من آمد و با حالتی شــگفت زده گفت ای وای میثم از امیرالمؤمنین 7 سخنی دشوار و عجیب شنیدم. گفتم چه شنیدی؟ گفت: شنیدم که می‌فرمود: حدیث و سخن اهل‌بیت بسیار سنگین و دشوار است و آن را جز فرشته‌ای مقرب یا پیامبر صاحب رسالت یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است، توان تحملش را ندارد و به درک عمق آن نمی‌رسد.

میثم می‌گوید: فوری برخاســته خدمت علی 7 رفتم و از او نســبت به کلامی که از اصبغ شــنیده بودم توضیح خواستم حضرت تبسمی کرد و فرمود: بنشین ای میثم! آیا هر صاحب دانشی می‌تواند هر علمی را حمل کند و بار آن را بکشد؟!

---

١. *تحف العقول*، ص٢٢٨.

خداوند وقتی به فرشتگان گفت: که می‌خواهم در زمین جانشینی قرار دهم فرشتگان گفتند: خدایا آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد کند و خون بریزد؟ سپس حضرت به داستان حضرت موسی و خضر و سوراخ کردن کشتی و کشتن آن غلام اشاره کرد، آن‌گاه فرمود: پیامبر ما 9 در روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود: خدایا هر که را من مولایش بودم علی 7 مولای اوست، ولی جز اندکی که خداوند نگاهشان داشت آیا دیگران این کلام پیامبر 9 را به دوش کشیدند و فهمیده و عمل کردند؟ پس بشارت باد بر شما که با آنچه از گفته پیامبر 9 حمل کردید و به آن متعهد ماندید، خداوند به شما امتیازی بخشید (ای میثم) که به فرشتگان و رسولان نداد. پس بدون ترس و گناه فضیلت ما و کار بزرگ و شأن والای ما را برای مردم بازگو کنید.[۱]

اما میثم؛ پس از شهادت حضرت مسلم در کوفه توسط شخصی بنام عریف و به همراه ۱۰۰ نفر از مأموران مختار توسط ابن زیاد به زندان افتادند و بعدها مختار از زندان آزاد شد ولی میثم به دار آویخته شد[۲] و در محلی میان نجف اشرف و کوفه مدفن این یار با وفای حضرت علی 7 است.

۶۱۷ـ سازمان شرطه الخمیس

شرطةالخمیس افرادی بودند که با علی 7 شرط و پیوند ناگسستنی برقرار نمودند و با نظام خاصی تا سر حد شهادت در آمادگی کامل برای دفاع از حریم مقدس علی 7 به سر می‌بردند و از این رو آن‌ها را «**خمیس**» می‌گفتند که به پنج گروه تقسیم شده بودند:

۱- گروه پیش از جنگ.

۲- گروه مراقب قلب لشگر.

۳- گروه مراقب طرف راست لشگر.

۴- گروه مراقب طرف چپ لشگر.

۵- گروه ذخیره.

این سازمان قبل از خلافت علی 7 تحت نظر آن حضرت پی‌ریزی شد و اعضای مرکزی آن افرادی مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابربن عبدالله‌انصاری و... بودند

---

۱. *بحارألانوار*، ج۲۰، ص۳۸۳.

۲. همان، ج۴۲، ص۱۲۵.

و در زمان خلافت علی 7 به پنج‌هزار تا شش هزار نفر رسیدند، اینک در این رابطه به داستان زیر توجه کنید:

اصبغ‌بن‌نباته از پارسایان وارسته بود سابقه بسیار نیکی در اسلام داشت و در عصر خلافت علی 7 سن پیری را می‌گذراند و از افراد جدی و سرشناس سازمان شرطةالخمیس به شمار می‌آمد. از او پرسیدند چرا شما را شرطةالخمیس گویند؟! او در پاسخ گفت: ما در حضور امیرمؤمنان علی 7 متعهد شدیم تا خود را در راه او فدا کنیم و آن حضرت فتح و پیروزی را برای ما ضمانت کرد.

ابوالجاورد گوید: به اصبغ گفتم: مقام علی 7 در نزد شما چگونه است؟ پاسخ داد: نمی‌دانم منظور چیست؟ ولی همین قدر بدان که شمشیرهای ما همواره همراه ماست، هر کسی را که علی 7 اشاره کند به قتل برسانید، آنکس را خواهیم کشت و آن حضرت به ما فرمود: من با شما (در مقابل جانبازی شما) طلا و نقره را شرط نمی‌کنم و شرط و عهد شما جز کشته شدن در راه حق نیست، در میان بنی‌اسرائیل، افرادی اینگونه به عهد و پیمان خود وفا کردند، خداوند مقام پیامبری قوم با قریه خودشان را به آن‌ها داد، شما نیز در این پایه ارزش هستید جز این‌که پیامبر نمی‌باشید.[۱]

۶۱۸ـ میثم تمار صاحب سّر امام

میثم فرزند یحیی بود و از صاحبان سر علی 7 بود که علم تفسیر قرآن را نزد علی 7 فرا گرفته بود و از معارفی که آن حضرت به او یاد داده بود کتابی هم تدوین کرده بود، یک بار امام علی 7 به جای میثم در مغازه خرمافروشی وی ایستاد و او را به دنبال کاری فرستاد و تا بازگشت او خود در مغازه ماند، یک مشتری برای خرید خرما به علی 7 مراجعه کرد حضرت فرمود: پول را بگذار و خرما را بردار...

وقتی میثم برگشت و از این معامله با خبر شد دید که پول‌های آن شخص تقلبی است و به حضرت قضیه را گفت. علی 7 فرمود: او هم خرما را تلخ خواهد یافت، میثم در همین گفتگو با علی 7 بود که مشتری خرما را آورد و گفت: این خرماها تلخ است...[۲]

۱. *اعیان الشیعه*، ج۱(واژه شیعه) / *تنقیح‌المقال*، ج۱، ص۱۹۵ / *بحارالانوار*، ج۴۲، ص۱۵۱ـ۱۵۲ ط جدید.
۲. *سفینةالبحار*، ج۲، ص۵۲۵.

۶۱۹ـ میثم همراز شبانه علی 7

میثم تمار نقل می‌کند شبی از شب‌ها مولایم علی 7 مرا با خود به صحرای بیرون کوفه برد تا این که به مسجد جعفی رسید آنگه رو به قبله کرد و چهار رکعت نماز خواند و پس از سلام، نماز و تسبیح، دست‌هایش را به دعا باز کرد و گفت:

خدایا چگونه بخوانمت؟ درحالی که نافرمانی کرده‌ام و چگونه نخوانمت؟ که تو را شناخته‌ام و دلم خانه محبت توست دستی‌پر گناه و چشمی‌پر امید به سویت آوردم...

و سپس به سجده رفت و صورت بر خاک نهاده و صد بار گفت: **العفو! العفو!**

برخاست و از آن سجده بیرون رفت من نیز در پی آن حضرت بودم تا به صحرا رسیدیم آن‌گاه پیش پای من خطی کشید و فرمود مبادا که از این خط بگذری...! آن‌گاه مرا همان جا گذاشت و خود رفت، شبی تاریک بود پیش خود گفتم: مولایم را چرا تنها گذاشتم؟ او دشمنان بسیاری دارد اگر مسأله‌ای پیش آید پیش خدا و پیامبر 9 چه عذری خواهم داشت؟ هر چند که بر خلاف دستور اوست ولی در پی او خواهم رفت تا ببینم چه می‌شود رفتم و رفتم تا او را بر سر چاهی یافتم که سر در داخل چاه کرده و دیدم با چاه سخن می‌گوید حضور مرا حس کرد و پرسید کیستی؟ عرض کردم میثم. فرمود: مگر به تو دستور ندادم که از آن خط فراتر نیایی؟ عرض کردم: چرا مولای من، لیکن از دشمنان نسبت به شما و جانتان ترسیدم و دلم طاقت نیاورد، آن‌گاه پرسید از آنچه گفتم چیزی هم شنیدی؟ گفتم نه مولای من و حضرت اشعاری را خطاب به من به این مضمون خواند:

در سینه‌ام اسراری است که هر گاه فراخنای سینه‌ام احساس تنگی می‌کند زمین را با دست کنده و راز خویش را با زمین می‌گویم...[1]

و فی الصدر لبانات — اذا ضاق لها صدری
نکت الارض بالکف — و ابدیت لها سری
فمهما تنبت الارض — فذاك النبت من بذري

۶۲۰ـ قدرت معنوی علی 7

حسن‌بن‌ذکوان فارس گفت: من نزد حضرت علی 7 بودم که عده‌ای پیش آن حضرت آمده و از زیادی بیش از اندازه آب فرات به سبب طغیان به او شکایت کردند و

۱. *نفس‌المهموم*، ص۶۰ / *بحارألانوار*، ج۴۰، ص۱۹۹.

گفتند که مزارع آن‌ها از این زیادی آب آسیب دیده است و از حضرت خواستند تا دعا کند آب کمتر شود حضرت برخاست و به داخل خانه‌اش رفت و همه مردم منتظر بودند تا این‌که بعد از لحظاتی حضرت، در حالی که لباس و عمامه و عبای پیامبر 9 را بر تن و عصای پیامبر 9 را در دست داشت خارج شد سوار بر اسب شده و حرکت کرد فرزندان او و مردم هم او را همراهی می‌کردند و من هم با آن‌ها به راه افتادم آن حضرت کنار فرات ایستاد و از اسب پیاده شدسپس دورکعت نماز مختصری خواند آن‌گاه چوبی به دست گرفت و با حسن و حسین : روی پل رفت و من هم به همراه آن‌ها رفتم وبقیه مردم ایستاده و نظاره‌گر بودند، حضرت آن چوب را به آب زد و بلافاصله آب به مقدار یک ذراع پایین رفت. حضرت رو به مردم کرد و فرمود: آیا کافی است؟ گفتند: نه یا امیرالمؤمنین 7 . حضرت بار دیگر با چوب اشاره به آب کرد و به اندازه یک ذراع دیگر آب کم شد تا این‌که یکبار دیگر بر اثر خواهش مردم همین کار را تکرار کرد و وقتی آب به مقدار سه ذرع کم شد مردم، گفتند بس است (و این اندازه آب بی ضرر است) حضرت سوار مرکب شد و به منزل خود بازگشت.[1]

۶۲۱- ایثار و جان بازی کمیل

روزی حجاج‌بن‌یوسف دستور دستگیری کمیل‌بن‌زیاد را صادر کرد. کمیل از آن دستور مطلع شد و فرار کرد و پنهان شد. حجاج دستور داد حقوق طایفه و قبیله کمیل را قطع کردند. وقتی کمیل از آن دستور مطلع شد گفت: من پیر شده و عمرم رو به پایان است و شایسته نیست بخاطر من حقوق دیگران قطع شود پس از مخفی‌گاه خود خارج شد و به نزد حجاج رفت. حجاج به او گفت دوست داشتم: تو را پیدا کرده و دستگیر می‌کردم. کمیل گفت: از عمر من چیزی باقی نمانده و هر گونه که می‌خواهی درباره من حکم کن، که حسابرسی در نزد خداوند است و امیرالمؤمنین علی 7 نیز قبلاً به من خبر داده که تو قاتل من هستی. سپس حجاج دستور داد سر کمیل این یار با وفا و صاحب سِرّ علی 7 را از بدنش جدا کردند.[2]

---

۱. *محجة‌البیضاء*، ج۴.
۲. *مواقف الشیعه*، ج۱، ص۴۱۴.

٦٢٢. برخورد با خاطی

روزی شخصی، دست سخن چینی را گرفت و او را نزد حضرت علی 7 آورد حضرت پس از ملاقات فرمود: ای مرد ما درباره آنچه که تو گفته‌ای تحقیق می‌کنیم اگر راست باشد (و آنچه گفته‌ای راست باشد) نسبت به تو بد بین خواهیم بود و تو را دشمن می‌داریم (چرا که ستر عیب مردم نکردی) اگر آنچه گفته بودی دروغ بود و حقیقت نداشت تو را تنبیه می‌کنیم (حد خواهیم زد)... و اگر میخواهی تو را عفو کنم و از گناهانت بگذرم. شخص گناهکار عرض کرد: یا امیرالمؤمنین 7 راه سوم را انتخاب می‌کنم. مرا ببخشید.[1]

٦٢٣. میهمانداری کریم

روزی پدر و پسری که از دوستان و شیعیان امیرالمؤمنین 7 بودند نزد آن حضرت آمدند، حضرت برخاست آن‌ها را احترام کرد آن‌گاه آن‌ها را بالای اتاق خود نشانید و خود جلوی آن‌ها نشست بعد از مدتی دستور داد غذا را آوردند، آن‌گاه با آن‌ها غذا را میل فرمود. سپس به قنبر فرمود: طشت و آفتابه و دستمال به اتاق بیاور تا میهمانان دستشان را بشویند وقتی وسایل آماده شد حضرت برخاست و آفتابه را گرفت تا بر دست آن مرد بریزد. آن شخص به خاک افتاد و اجازه آن کار را به حضرت نداد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین 7 چگونه خداوند مرا ببیند در حالی که تو بر دستم آب می‌ریزی؟ حضرت فرمود: بنشین و دستت را بشوی که خداوند می‌بیند که برادر (یعنی علی 7) فضیلت و برتری بر تو ندارد و می‌خواهد تو را خدمتگذاری کند تا در بهشت پاداش ده برابری بگیرد. آن مرد نشست و حضرت فرمود: تو را (به حق بزرگ من که آن را شناخته‌ای) قسم می‌دهم که کاملاً دستت را بشویی و گمان کن که قنبر آب بر دستت می‌ریزد. آن شخص اطاعت کرد و امیرالمؤمنین علی 7 آب را ریخت تا او دست‌هایش را بشوید، آن‌گاه علی 7 آفتابه را به فرزندش محمّد حنفیه داد و فرمود: پسرم اگر فرزند این مرد به تنهایی نزد من آمده بود خودم آب بر دستش می‌ریختم اما خداوند اجازه نداده که بین پدر و پسری که در یک مجلس هستند به تساوی برخورد شود لذا من بر دست پدر او آب ریختم و تو بر دست پسر او؛ محمّد برخاست و آب بر دست آن جوان ریخت تا او

۱. *محجة‌البیضاء*، ج۵، ص۲۷۸.

نیز دســت‌هایش را بشوید... امام حسن 7 فرمود: کسی که از رفتار علی 7 پیروی کند شیعه واقعی اوست.[1]

٦٢٤ـ دادرسی علی 7

وقتــی علی 7 وارد کوفه شــد مردم برگرد او جمع شــدند، در بین آن مردم جوانی بود از شــیعیان آن حضرت که در جنگ‌های آن حضرت نیز شرکت کرده و در رکاب او می‌جنگید، روزی آن جوان با زنی ازدواج کرد. صبح روز بعد حضرت علی 7 در مســجد نماز صبح را به جا آورد، ســپس به یکی از اصحاب فرمــود: به فلان محله می‌روی در آنجا مســجدی می‌بینی در کنار آن مسجد خانه‌ای است که صدای مشاجره زن و مردی را می‌شــنوی آن زن و مرد را نزد من بیاور. آن شخص رفت و آن دو نفر را نزد حضرت آورد. علی 7 فرمود: چرا از دیشــب تا حال در مشــاجره و نزاع هستید؟ جوان گفت: ای امیرمؤمنــان 7 من این زن را به عقد خــود در آوردم اما چون نزد او رفتم حالت تنفری در خود نســبت به او احســاس کردم و نزدیک او نشدم و اگر قدرت داشتم شبانه او را از خانه بیرون می‌کردم. لذا به نزاع و مشــاجره مشــغول بودیم، تا این‌که فرستاده شما نزد مــا آمد. حضرت به حاضریــن در آن مجلس فرمود: بعضی از حرف‌ها را نباید همه کس بشنوند (یعنی، شما از مجلس خارج شوید) همه برخاستند و مجلس را ترک کردند و فقط آن زن و مرد نــزد حضرت باقی ماندند. حضرت علی 7 به آن زن فرمود: آیا این جوان را می‌شناســی؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: اگر من حال و گذشته او را برایت بگویم و او را بشناســی انکار حقیقت نمی‌کنی؟ زن گفت: نــه. حضرت فرمود: آیا تو فلانی دختر فلان شخص نیستی؟ زن گفت: آری. حضرت فرمود: آیا پسر عمویی نداشتی که هر دو عاشق یکدیگر بودید. گفت: آری. فرمود: آیا پدرت از ازدواج شما ممانعت نکرد و او را از همســایگی خود دور نکرد تا شما با یکدیگر تماسی نداشته باشید؟ زن گفت: همین طور اســت. فرمود: آیا به یادداری که یک شب برای قضاء حاجت خارج شدی و پسر عمویت تو را غافلگیر کرد و با تو نزدیکی کرد و تو حامله شدی و جریان را از پدرت پنهان کردی و تنها به مادرت خبر دادی؟ و چون زمان وضع حمل تو فرا رسید مادرت تو را به بیرون خانه برد و بچه ات را به دنیا آوردی و او را در پارچه‌ای پیچیدی و پشــت دیوار گذاشتی

---

[1] ١. *محجة‌البیضاء*، ج۶، ص۲۲۶.

و لحظاتی بعد سگی به آنجا آمد و تو ترسیدی که بچه‌ات را بخورد، سنگی برداشتی و به سوی سگ انداختی اما سنگ به سر بچه خورد و سرش شکست و تو و مادر نزد او آمدید و مادرت سر او را با پارچه‌ای بست و بچه را گذاشتید و رفتید... زن ساکت شد. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم که حق را بگویی زن فرمایش امام را تأیید کرد و گفت: یاعلی 7 غیر از من و مادرم هیچ کس از این جریان اطلاع نداشت. حضرت فرمود: خداوند مرا از آن واقعه با خبر کرد. حضرت بعد فرمود: صبح آن روز عده‌ای آمده و آن بچه را برداشتند و او را بزرگ کردند و او را با خود به کوفه آوردند و تو را به عقد او در آوردند در حالی که او پسر تو بود.

سپس حضرت به آن جوان فرمود: سرت را نشان بده چون جوان سر خود را برهنه کرد اثر شکستگی در سر او دیده شد. حضرت فرمود: این جوان همان پسر تو می‌باشد و خدا او را از عمل حرام بازداشت برو و با فرزندت زندگی کن که ازدواج بین شما وجود ندارد.[1]

۶۲۵ ـ نقش مهر امامت

زنی بنام حبابه‌والبیه می‌گوید: در لشکرگاه حضرت علی 7 رفتم و نزد آن حضرت رسیدم و عرض کردم: یاعلی 7 چه دلیلی بر امامت شما وجود دارد.

حضرت (پاسخی در حد فهم او داد) به سنگ کوچکی اشاره کرد و فرمود: آن ریگ را به من بده، من نیز سنگ ریزه را برداشته و به آن حضرت دادم و او مهر خود را بر آن سنگ گذاشت و آنچه در مهر بود روی سنگ نقش بست! آن‌گاه فرمود: هر کس ادعای امامت کرد و توانست چنین کاری بکند راست می‌گوید و امام واقعی است و باید از او اطاعت کنی او می‌گوید: بعد از شهادت حضرت علی 7 به محضر امام حسن 7 رسیدم و دیدم مردم از او سؤالاتی می‌کنند تا آن حضرت مرا دید فرمود: ای حبابه، آنچه همراه داری به من بده! من آن سنگ‌ریزه را به او دادم و همان کار را که پدرش کرده بود انجام داد و مهر خود را بر آن سنگ زد و من اثر آن را در سنگ دیدم. پس از شهید شدن امام حسن 7 در مسجد رسول‌خدا 9 به محضر امام حسین 7 رسیدم او قبل از آن‌که من صحبتی بکنم فرمود: آیا دلیل بر امامت من نیز می‌خواهی؟ عرض کردم: آری. حضرت

۱. *محجة‌البیضاء*، ج۴، ص۱۹۵.

فرمود: آن ریگ و ســـنگ را بده به من؛ آن را به آن حضرت دادم و نقش مهر خود را بر آن سنگ زد و من دیدم بعد از شهادت امام حسین 7 در حالی که یکصد و سیزده سال از عمرم می‌گذشـــت و فرســـوده و لرزان بودم نزد امام زین‌العابدین 7 رفتم و از پیری و رنجوری و عدم قدرت بر عبادت و رکوع و سجود خود شکایت کردم. آن حضرت با دست خود اشـــاره کرد و من جوان شدم!... ســـپس فرمود: آنچه را همراه داری به من بده؛ من نیز سنگ خود را به او دادم آن‌گاه او مهر خود را بر آن زد و اثر آن در سنگ نقش بست و بعد از آن حضرت به محضر امام باقر 7 و امام صادق 7 ، و امام موســـی‌بن‌جعفر 7 و امام رضا 7 رسیدم و اثر مهر همه را بر آن سنگ دیدم.

محمّدبن‌هشـــام می‌گوید: بعد از آنگه حبابه به محضر امام رضا 7 رســـید چند ماه زندگی کرد و از دنیا رفت.[1]

۶۲۶ـ شجاعت عبیداللّه‌بن‌عباس

بُســـربن‌ارطاة یکی از دژخیمان خون آشام معاویه بود، که به دستور او، به شهرها و روســـتاها رفت و به قتل و غارت مردم پرداخت، تا مـــردم را از پیروی حکومت علی 7 باز دارد و بســـوی معاویه متوجه سازد (و سرانجام علی 7 او را نفرین کرد و او در اواخر عمر، دیوانه شـــد و با حال بســـیار بد، از دنیا رفت) بسر، با سپاه خود به یمن رفت، در آن هنگام یمن در قلمرو حکومت علی 7 بـــود عبیداللّه‌بن‌عباس، فرماندار علی 7 در آنجا بود، عبیدالله خود را پنهان ســـاخت و از یمن بیرون آمد. بســـر وارد منزل عبیدالله شد و دو کودک او را ســـربرید که سخنان جانسوز مادر او در اشعاری در تاریخ ثبت شده است. پس از جریان صلح امام حسن 7 روزی تصادفاً عبیدالله و بُسربن‌ارطاة نزد معاویه بودند، عبیدالله‌بن‌عباس فرصت را غنیمت شـــمرد و به معاویـــه گفت: آیا تو به این مرد لعین و پست (اشاره به بسر) دســـتور دادی فرزندان مرا بکشد؟ معاویه گفت: نه. بسر خشمگین شده و شمشیرش را بزمین کوبید و گفت: ای معاویه! شمشیرت را بگیر، تو آن را به من دادی و دستور دادی مردم را بکشم، من آنچه را تو می‌خواستی انجام دادم. معاویه گفت: تو مرد ضعیفی هستی. شمشیرت را جلو کسی انداختی که دیروز فرزندانش را کشته‌ای. عبیدالله گفت: ای معاویه تو خیال می‌کنی که من بُســـر را به جای یکی از فرزندانم

---

۱. *محجةالبیضاء*، ج۴،ص۲۱۹

خواهم کشـــت، او پست تر و حقیرتر از این است، من اگر بخواهم خون‌بهای فرزندانم را بگیرم می‌بایست، یزید و عبیدالله فرزندان تو را به قتل رسانم.[۱]

۶۲۷ـ یک صفت آسمانی

صعصعة که از یاران نزدیک امام علی 7 است مریض شد امام به عیادت او رفت...

امـــام به او فرمود: تا آن جا که من می‌دانم تو کم هزینه‌ای و کم خرج اما بســـیار پر بهره‌ای

صعصعة عرض کرد: به خداوند ســوگند تا آنجا که من می‌دانم شما نیز به کتاب خدا دانایی و خداوند در نظرت بزرگ است و با مؤمنان مهربانی.[۲]

۶۲۸ـ علی 7 و جاسوس معاویه

شخصی را که متهم به جاسوسی برای معاویه بود نزد حضرت علی 7 آوردند نام او عیزار بود اما او پیوسته جاسوسی خود را انکار می‌کرد و خود را تبرئه می‌نمود. حضرت به او فرمود: آیا قسم می‌خوری که جاسوسی نکرده‌ای؟ گفت: آری و سوگند خورد. حضرت فرمود: اگر دروغ گفته باشـــی خدا چشـــمان تو را کور میکند و چون روز جمعه فرا رسید چشمان آن جاسوس نابینا شده بود.[۳]

۶۲۹ـ معاویه و پیشگویی علی 7

وقتی که معاویه به حکومت رسید روزی به اهل مجلس خود گفت: چگونه می‌توانیم آینده خود را پیش‌بینی کنیم؟ آن‌ها گفتند ما راهی برای آن نمی‌شناســـیم معاویه گفت: من آن را از علم علی 7 به دســـت می‌آورم زیرا او هر چه می‌گوید راست است و باطل نیســـت. پس ســـه نفر را احضار کرد و به آن‌ها گفت: هر سه به کوفه بروید و یکی پس از دیگری وارد شهر شـــوید و خبر مرگ مرا به مردم برسانید ولی توجه داشته باشید که هر ســـه یک سخن بگویید و در علت و روز مرگ و محل قبر من اختلاف نداشته باشید

---

۱. *شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد*، ج۲، ص۱۸.

۲. *الغارت*، ۵۲۴.

۳. *محجة البيضاء*، ج۴.

و توجه کنید که علی 7 چه می‌گوید. آن‌ها رفتند اولی وارد کوفه شد مردم پرسیدند از کجا می‌آیی؟ گفت: از شام. گفتند: چه خبر داری؟ گفت: معاویه مرد! مردم این خبر را به علی 7 رساندند ولی آن حضرت اعتنایی به این خبر نکرد. دومی و سومی هم وارد شده و همان خبر را دادند و مردم نیز حضرت علی 7 را از آن خبرها مطلع کردند و در مرتبه سوم که نزد آن حضرت آمدند گفتند: خبر صحیح است زیرا هر سه نفر که در سه روز وارد کوفه شده‌اند این خبر را بدون هیچ‌گونه اختلافی بیان کرده‌اند. حضرت علی 7 وقتی اصرار مردم بر صحت خبر را شنید فرمود: او نمرده و نمی‌میرد مگر محاسن من با خون سرم سرخ شود و معاویه با حکومت، بازی خواهد کرد سپس آن سه نفر این خبر را برای معاویه بردند.[1]

۶۳۰- گروه‌های مردم

کمیل‌بن‌زیاد می‌گوید: علی 7 نزد من آمد و دست مرا گرفت و مرا با خود به صحرا برد چون به صحرا رسیدیم بر زمین نشست و من هم نشستم سپس‌سر بلند کرده و متوجه من شد و فرمود: ای کمیل! آنچه به تو می‌گویم بخاطر بسپار، مردم سه دسته‌اند: ۱) دانشمند الهی. ۲) دانشجویی که در راه رستگاری قدم بر می‌دارد. ۳) افراد ناکس و پست که بدنبال هر آوازی می‌روند و مانند پشه‌های ریز از هر طرف که باد بوزد به آن سو می‌روند...

ای کمیل! دانش از ثروت بهتر است چرا که دانش نگهبان تو است ولی ثروت را باید تو نگهبان باشی. ثروت را هر چه خرج کنی کمتر گردد ولی دانش هر چه بیشتر خرج شود افزوده‌تر شود. ای کمیل! آنان که ثروتمندند و زنده، مردگانی هستند بصورت زنده، ولی دانشمندان تا پایان روزگار پاینده اند... آه که اینجا (اشاره به سینه) آکنده از دانش است. کاش شاگردانی که بتوانند این بار را بکشند بدست می‌آوردم...[2]

۶۳۱- وصیتی از امام علی 7

امیرالمؤمنین علی 7 در وصیتی به فرزند خود محمّدحنفیه فرمود: ای پسر، از

---

۱. *محجة‌البیضاء*، ج۴، ص۲۰۲.

۲. *خصال صدوق*، ص۲۰۴، این روایت را به سندهای متعددی در کتاب‌های دیگر نقل کرده‌اند.

خودبینی و بد خلقی و کم صبری دوری کن، که اگر این سه خصلت را داشته‌باشی هیچ رفیقی با تو مدارا و دوستی نخواهد کرد و همواره مردم از تو کناره خواهند گرفت خود را به اظهار دوستی وادار کن و بر زحمات خود، خویشتن را شکیبا ساز... و از دست دادن دین و آبروی خود درباره هر کس که باشد بخل بورز که دین و دنیایت سالم‌تر خواهد بود.[۱]

٦٣٢ـ دستگیری قاتل علی 7

عبدالرحمن‌بن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه)، از باقیمانده‌های خوارج نهروان بود، او که از کوفه فرار کرده بود، طبق توطئه‌ای که با همدستان خود، در مکّه، طرح آن را به عهده گرفته بود مخفیانه به کوفه آمد، و سرانجام سحر صبح شب نوزدهم ماه رمضان چهلم هجرت ضربت خود را بر فرق مقدس علی 7 وارد ساخت (که علی 7 بستری شد و شب ۲۱ همان سال به شهادت رسید) ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) پس از ضربت زدن پا به فرار گذاشت، یکی از مسلمانان که از قبیله همدان بود و ابوذر نام داشت، او را دنبال کرد، به او رسید سپس لباس ابن‌ملجم (لعنة‌الله‌علیه) را گرفته و، بر سر او کشید، و آن‌گاه او را به زمین زد و شمشیرش را از دستش گرفت، و او را نزد امیرمؤمنان علی 7 آورد. وقتی که چشم علی 7 به ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) افتاد، فرمود: **النفس بالنفس** (این جمله در آیه ۴۵ سوره مائده آمده و منظور قصاص قتل است که قاتل باید به قتل برسد). سپس فرمودند: اگر من از دنیا رفتم، همانگونه که او مرا کشت، او را به قتل برسانید، و اگر از این ضربت، سالم ماندم، رأی خود را خواهم داد. ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) (این خبیث ناپاک) گفت: «سوگند به خدا، من این شمشیر را به هزار دینار خریده‌ام و با هزار درهم زهر، آن‌را مسموم نموده‌ام، در این صورت اگر این شمشیر به من خیانت کند (یعنی باعث قتل نشود) نفرین بر آن باد.»

مردم او را از کنار بستر علی 7 دور کردند و از شدت ناراحتی نسبت به او با دندان‌های خود، گوشت بدن او را بریده بریده می‌کردند و می‌گفتند: ای دشمن خدا، این چه کاری بود که کردی؟ تو امت محمّد 9 و سلم را به عزا نشاندی تو بهترینِ انسان‌ها را کشتی.

او خاموش بود، سخنی نمی‌گفت: او را به زندان افکندند. سپس مردم به حضور امیرمؤمنان 7 آمده و با احساسات پر شور عرض کردند: ما گوش بفرمان شما هستیم، هر گونه فرمان دهی، همان را در مورد این دشمن خدا (ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه)) اجرا می‌کنیم،

---

۱. *خصال صدوق*، ص۱۶۶.

چرا که او باعث هلاکت امت و تباهی دین شده است.

علی 7 فرمود: اگر زنده ماندم، رأی خود را خواهم گفت، و اگر از دنیا رفتم با او همانگونه رفتار کنید که با قاتل پیامبر، رفتار می‌شود. نخست او را بکشید، سپس بدنش را با آتش بسوزانید. پس از شهادت علی 7 به امر امام حسن 7 او را کشتند و سپس «ام هیثم» که از زنان قهرمان طایفه نخع بود پیکر ناپاک او را به آتش کشید.[1]

٦٣٣- اولین فتح به دست امام حسین 7

جنگ صفین از جنگ‌های بزرگی است که در زمان خلافت علی 7 در سال ٣٦ تا ٣٨ هجری بین سپاه علی 7 با سپاه معاویه، در سرزمین صفین (نواحی شام) واقع شد. نخستین کاری که معاویه انجام داد این بود که گفت: چون عثمان را تشنه کشتند، آب را به روی سپاه علی 7 ببندید، همان دستور انجام شد و سپاه معاویه مرکز آب را گرفتند این موضوع باعث شد که آب به سپاه علی 7 نرسید و تشنگی بر سپاهیان چیره گشت. می‌نویسند: چندین گردان سواره نظام، از سوی علی 7 به سوی آن مرکز رفتند تا آب را بگشایند ولی موفق نشدند و بازگشتند. در این وقت امام حسین 7 که ٣٣ سال داشت پدر را اندوهگین یافت و نزد پدر رفت و اجازه خواست که خود همراه جمعی به میدان برود. امام علی 7 اجازه داد آن بزرگوار همراه جمعی از سواران به سوی قرارگاه ابوایوب که از محافظین آن‌جا بود روانه شدند، آن‌گاه آنچنان عرصه را بر او تنگ کردند، که ابوایوب و همراهانش، ناگزیر گریختند و شریعه آب بدست امام حسین 7 و همراهانش افتاد و بعد آن حضرت نزد پدر آمد و جریان را به عرض رساند و این نخستین فتحی بود که در جنگ صفین انجام گرفت.[2]

٦٣٤- از پسرم انتظار نداشتم...

در سال ٣٧ هجری یعنی سال دوم خلافت امیرالمؤمنین علی 7 امام حسین 7 جوانی ٣٣ ساله بود. روزی امام حسین 7 جوانان و دوستان خود را، که نوبت ایشان بود به پذیرائی دعوت کرد ولی در سفره حضرت جز چند قطعه نان چیزی قرار نداشت. امام

---

١. *اعلام الوری*، ص٢٠١و٢٠٢

٢. *اقتباس از نفائس الاخبار*، ص٤١٨.

حسین 7 به قنبر فرمود: از این چند مشک عسل که به بیت‌المال رسیده ظرفی برای ما بیاور تا این مهمانی را برگزار کنم. قنبر اطاعت کرد و یک ظرف عسل برای امام حسین 7 آورد علی 7 در سرکشی خود از بیت‌المال دریافت که مشک عسل‌ها دست خورده است. لذا از قنبر سؤال کرد. قنبر عرض کرد: به فرمان امام حسین 7 ظرفی عسل برای ایشان برده است. علی 7 آنچنان خشمگین شد که امام حسین 7 او را به حق عموی خود جعفرطیار قسم داد، تا خشمش اندکی آرام گرفت و بعد به همان ترتیبی که قنبر را مورد بازجویی قرار داده بود امام حسین 7 را بازجویی کرد و فرمود: آیا تو دستور داده‌ای که قنبر به مشک‌های عسل دست بزند. امام حسین 7 عرض کرد: بله یا امیرالمؤمنین، امام: مگر نمی‌دانستی که این عسل‌ها برای عموم مسلمین است، عرض کرد: بلی می‌دانستم یا امیرالمؤمنین؛ ولی من خود یک فرد از افراد مسلمانانم و بقدر سهم خود آن هم برای پذیرایی از مهمانانم از عسل برداشتم. علی 7 نگاهی به امام حسین 7 انداخت و فرمود: از پسرم انتظار نداشتم پیش از آن‌که مسلمانان به سهم خود برسند او سهم خویش را بردارد و بعد با لحنی خشم آلود اضافه کرد، اگر ندیده بودم بر این لب‌ها رسول خدا بوسه می‌زد دستور می‌دادم لب‌های تو را به چوب ببندند سپس امام علی 7 دستور داد عسل دیگری بخرند و به بیت‌المال برگردانند.[۱]

۶۳۵- ساده زیستی

ابن‌اعرابی گفت: حضرت علی 7 در زمانی که حاکم مسلمین بود وارد بازار شد و پیراهنی را به سه درهم خریداری کرد و همانجا پوشید. لیکن دید آستین آن مقداری بلند است به خیاط فرمود: بلندی این آستین را قطع کن، خیاط مقداری که بلند بود را جدا کرد و به حضرت عرض کرد: اجازه دهید آن را بدوزم و محل قطع شده را دوخت بگیرم؟ حضرت فرمود: نه؛ این را فرمود؛ و در حالی که محل بریدگی پیراهن ریشه ریشه بود حرکت کرد و رفت و با خود گفت: همین تو را کافی است. نقل کرده اند روزی دیگر علی 7 دو لباس ضخیم و زبر خریداری کرد و به غلام خود قنبر فرمود: ای قنبر! یکی از این دو لباس را انتخاب کن قنبر یکی از آن‌ها را انتخاب کرد و خود آن حضرت دیگری

۱. *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید*، ج۱۱، ص۲۵۳.

را پوشید ولی چون آستین آن لباس بیش از اندازه بلند بود اضافه آن را قطع کرد.[1]

٦٣٦- علی 7 و فروش شمشیر

روزی حضرت علی 7 به بازار رفت و شمشیر خود را در معرض فروش قرار داد و فرمود: به خدا قسم اگر پول یک لباس را داشتم این شمشیر را که بارها غم و اندوه را از چهره رسول‌خدا 9 زدوده است نمی‌فروختم.[2]

٦٣٧- علی 7 و بیت‌المال

هارون‌بن‌عنتره گفت: پدرم برایم نقل کرد: که من در یکی از روستاهای نزدیک نجف بنام خورنق (قبلاً محل و بارگاه پادشاه حیره بود) خدمت امیرالمؤمنین 7 رسیدم و دیدم که لباس کهنه‌ای در بر دارد در حالی که هوا بسیار سرد بود به او گفتم: ای امیرمؤمنان! خداوند بیت‌المال را در اختیار تو قرار داده و معامله‌ای می‌کنی؟ آن حضرت فرمود: به خدا قسم من از اموال شما هیچ استفاده ای (شخصی) نکرده‌ام و این لباسی را که بر تن می‌بینی با خودم از مدینه آورده‌ام و غیر از این هم چیزی ندارم.[3]

هارون می‌گوید: من با صدای بلند گفتم: یاعلی! هوا سرد است، خیلی هم سرد است این سرما انکارپذیر نیست. حضرت تبسمی کرد و گفت: راست می‌گویی هوا سرد است من سرما را انکار نمی‌کنم... ولی هوا هر چه سرد باشد از صبر و شکیبایی من زیادتر نیست من می‌توانم بر سرمای بیشتری هم بردبار و شکیبا باشم.[4]

٦٣٨- دستور حکومتی به فرمانداران

امام متقین حضرت علی 7 در دستور کاری خود که به مالک‌اشتر داده است او را در واگذاری مدیریت‌ها به افراد چنین دستور می‌دهند: **واجعل لراس کل امر من امورك راسا منهم لا یقهره کبیرها و لا یتشتت علیه کثیرها**[5] ای مالک، برای هر کاری از کارهای

---

۱. *المحجة‌البیضاء*، ج۴، ص۱۹۱.
۲. *المحجة‌البیضاء*، ج۴.
۳. *المحجة‌البیضاء*، ج۴.
۴. *کامل ابن‌اثیر*، ج۲، ص۴۴۲ / *کشف الغمه*، ج۱.
۵. *نهج‌البلاغه*، نامه۵۳.

اجتماعی، سیاسی، اقتصادی خود مدیر و رئیسی را تعیین کن مدیری که دارای این دو ویژگی باشد:

۱) بزرگی و عظمت کار، او را ناتوان و مغلوب نسازد. ۲) زیادی و تراکم کار، او را پریشان و رنجورش ننماید.

و در نامه‌ای دیگر که علی 7 به قثم‌بن‌عباس فرماندار مکّه می‌فرماید: طبق یک سلسله گزارشات مطمئن جمعی از مزدوران و فریب خوردگان حکومت معاویه برای تبلیغات سوء و ایجاد شکاف و درگیری ما بین مسلمانان در ایام حج به مکّه اعزام شده‌اند تو باید به این تذکرات عمل کنی:

فاقم علی ما فی یدیك قیام الحازم الصلیب... و لا تکن عند النعماء بطرا و لا عند الباساء فشلًا؛ در برابر این توطئه‌ی خائنانه باید: ۱) در مسند مدیریت و حکومت مکّه که به تو واگذار شده است، سخت مقاوم و پایدار باشی، مقاومتی مداوم همراه با درایت و لطافت.

۲) در چنین شرایطی اسیر دست خوشی‌های فراوان نشوی که نتیجه‌ای جز غفلت و فراموشی و سرکشی و خود بزرگ بینی نخواهد داشت.

۳) به هنگام هجوم سختی‌ها و ناگواری‌ها دلباخته و هراسان مباش که در مدیریت خود با شکست و ناکامی‌روبرو خواهی شد.[۱]

۶۳۹ـ انواع رفیق

امام باقر 7 فرمود: مردی در بصره در حضور امیرالمؤمنین 7 به پا خواست و گفت: یا امیرالمؤمنین 7 درباره رفیقانی که به منزله برادر هستند؛ جملاتی (راهنمایی) بفرمایید. آن‌گاه حضرت فرمود: برادران دو گونه‌اند یکی برادران مورد اعتماد و دیگر برادران ظاهر ساز.

امّا برادران مورد اعتماد به منزله دست و بال و خانواده و ثروت تو هستند اگر به برادرت اعتماد داری به نفع او از کمک مالی و بدنی دریغ مدار... و امّا برادران ظاهر ساز از لذت معاشرت با آنان بهره‌مند خواهی شد و حتماً این رشته را از آنان مبر و بیش از این هم از درونشان توقع مدار و به هر مقدار که آنان با تو خوشروتر و شیرین زبانتر باشند تو نیز چنان باش.[۲]

---

۱. *شرح نهج‌البلاغه* ابن میثم، ج۵، ص۷۲.
۲. *خصال صدوق*، ص۵۷.

۶۴۰ـ کسی که فرمانش را نمی‌برند آخر چه کند؟!

وقتی به حضرت علی 7 خبر رسید که ارتش معاویه بر شهر مرزی انبار حمله کرده‌اند و فرماندار آنجا را بنام حسان‌بن‌حسان به شهادت رسانده‌اند و آنچه در شهر بوده به یغما برده‌اند وی خشمگین از کوفه بیرون آمد و آنچنان آشفته و ناراحت بود که به خود توجه نداشت به گونه‌ای که لباسش به زمین کشیده می‌شد و مروان نیز در پی آن بزرگوار روان شد. حضرت شتابان می‌رفت تا به محل نخیله که میدان بسیج و محل سان لشکر کوفه بود رسید در آنجا بر مکان مرتفعی از زمین ایستاد و این سخنرانی پرسوز و گداز را ایراد نمود.

ابتدا با ستایش پروردگار و درود بر پیامبر خدا 9 لب گشود و آن‌گاه فرمود... من در شب و روز در آشکار و نهان بارها نغمه فداکاری را در گوش‌های سنگین شما نواختم و شما را به نبرد بی امام با آنان فرا خواندم... هم اکنون بار دیگر آن را تکرار می‌کنم شاید با این دم گرم من خون نیم مرده و سرد و لخته شده در شریان‌هایتان به جریان افتد... وه که چه سست عنصر بودید و در پاسخ دعوت من به بهانه‌های شرم آور، بار وظیفه خود را بر دوش یکدیگر نهادید و به امید هم نشستید و هر کدام انتظار پیشگام شدن دیگری را کشیدید... این مرد غامِد (سفیان‌بن‌عوف از قبیله بنی‌عامر در یمن فرمانده لشگر معاویه) است که با سپاهیان خود به شهر انبار (شهری در کنار شرقی فرات مقابل هیت که در جانب غربی فرات است) حمله کرده است... قسم به آفریدگاری که جانم به اراده و اختیار اوست گزارش تکان دهنده‌ای به من رسیده که یکی از سپاهیان ایشان بر دو تن از زنان که یکی مسلمان و دیگری زن غیر مسلمانی که پناهنده به مسلمین بوده حمله‌ور شده و زیورهای زنانه آنان را با کمال قساوت به تاراج برده و آن دو زن برای نجات خود هر چه سوز دل را با قطرات اشک آمیختند کسی به فریادشان نرسیده، آن‌گاه آن‌ها با غنائم فراوان برگشتند در حالی که کوچکترین زخمی بر نداشته‌اند. آه که اگر مرد مسلمانی از شنیدن این ماجرای دلسوز از فرط خجلت در دم بمیرد و سر به خاک تیره فرو برد به نظر من نه تنها بر او سرزنش نیست بلکه چنین مرگی را سزاوار است... وقتی خواستم که در زمستان با آن‌ها بجنگید با لحنی که نماینده سستی شما بود گفتید: اینک بوران سرما است، هنگامی‌که در تابستان گفتم؛ به نبرد با ایشان برخیزید؛ پاسخ دادید: گرمای تابستان بیداد می‌کند به ما مهلت بده تا فشار گرما کمتر شود... سپس با

لحنی پرخاشـــگرانه فرمود: ای مرد نمایانی که اثری از مردانگی در شما (فکر و روحتان) نیســـت با شما هستم شمائی که همچون پرده نشینان و عروسان تازه به حجله رفته که برای هر چیزی منتظر کمک هســـتند، به خدا قسم با سرپیچی و نافرمانی‌هایتان فکر و نقشه‌ام را تباه ساختید.

کســـی که فرمانش را نمی‌برند چه می‌تواند بکند، سه بار این جمله را تکرار کرد، در این هنگام مردی به همراه برادرش برخاســـت و عرض کرد: یا علی 7 من و این برادرم چنانچه که خداوند از قول موسی بازگو نموده «**رب انی لا املك الا نفسی و اخی؛** پروردگارا هر آینه من مالک نیستم مگر نفس خود و برادرم را».[۱]

به خدا قســـم هر چه فرمـــان دهی اجرا خواهیم کرد اگر چه مجبور باشـــیم از میان شـــعله‌های سوزان آتش چوب درخت غضا و بر روی خارهای جانگزای «قتاد» (درخت پر تیغی اســـت) بگذریم؛ حضرت برای آن‌ها دعای خیر کرد و آن‌گاه فرمود: به کجا خواهید رسید از آنچه من خواسته‌ام و آن‌گاه از جایگاه خود پایین آمد.[۲]

٦٤١ـ خشک مقدس‌های جاهل

ربیع‌بن‌خُثیم که به زهد مشـــهور است یکی از زاهد ثمانیه است او در جنگ صفین با عده‌ای از قاریان خدمت امام علی 7 آمد و گفت در جنگ با معاویه تردید دارم لذا مرا با جنگ با مشرکان بفرست امام هم او را به فرماندهی گروهی از قاریان گذاشت و آن‌ها را به اطراف قزوین و ری اعزام کرد او بعدها در حکومت سیاه عبیدالله‌بن‌زیاد در کوفه مرد.[۳]

٦٤٢ـ علی 7 در کربلا

امیرالمؤمنین 7 در ســـفری چون به زمین کربلا رسید نگاهی به زمین کربلا نمود و فرمود:

مناخ رکاب مصارع عشاق شهداء لا یسبقهم من کان من قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم؛

---

۱. سوره مائده، آیه۲۵.

۲. *معاني الاخبار*، ج۲، ص۲۳۷.

۳. *وقعة صفين*، ۱۱۵ / *طبقات‌الکبري*، ج۶، ص۱۹۳ *اصفة‌الصفوة*، ج۲، ص۳۳(مزار خواجه ربیع در مشـــهد مقدس مربوط به شخص دیگری غیر از ربیع‌بن‌خثیم می‌باشد چرا که ربیع در کوفه در گذشته است و احتمالاً او از یاران امام صادق 7 می‌باشد)

(در این ســـرزمین، محل خواب‌گاهی می‌شود از ســـوارانی؛ و محل کشتاری از عاشقین؛ و در این زمین شـــهیدانی می‌باشند که گذشتگان از آنان پیشی ندارند و آیندگان هم به مقام این شـــهدای کربلا نمی‌رسند.[1] و در نقلی: روزی علی 7 با لشکریان خود از بیابان کربلا عبور می‌کرد لحظه‌ای ایستاد و نگاهی به راست و چپ انداخت و در حالیکه گریه می‌کرد، گفت: به خدا ســـوگند اینجا محل جنگ کردن و کشـــته شـــدن آن‌ها می‌باشد. عده‌ای پرســـیدند: ای امیرمؤمنان 7 اینجا چه جایی است؟ حضرت فرمود: اینجا کربلا می‌باشـــد و افرادی در اینجا کشته می‌شوند که بدون حساب وارد بهشت خواهند شد این را گفت و حرکت کرد و آن روز مردم معنای فرمایش آن حضرت را نفهمیدند.[2]

ابن‌عباس گوید: که در ذی‌قار خدمت حضرت امیرالمؤمنین 7 رســـیدم، صحیفه‌ای بیرون آورد بخط خود و املاء رســـول اکرم 9 و خواند برای من از آن، و در آن صحیفه بود مقتل امام حســـین 7 و آن‌که چگونه کشـــته می‌شود و که می‌کشد او را و که یاری می‌کند او را و که با او شهید می‌شود. پس گریه سختی و مرا به گریه در آورد.[3]

٦٤٣ـ توصیف مرگ

امام حسین 7 فرمود: روزی شخصی به امیرالمؤمنین علی 7 عرض کرد: یاعلی 7 مرگ را برایم وصف کن. حضرت فرمود: با مرد آگاهی روبرو شـــده‌اید، مرگ یکی از سه امری اســـت که بر آدمی وارد می‌شود؛ یا نوید و بشارت به نعمت‌های جاودان است و یا خبری اســـت به عذاب همیشـــگی و یا اندوهگین نمودن و ترسانیدن است، کار شخص «محتضـــر» مبهم می‌باشـــد زیرا نمی‌داند جزو کدامیک از این ســـه گروه خواهد بود؛ اما انســـانی که دوستدار و مطیع ما باشد به نعمت‌های جاودان نوید داده شده و دشمنانی که با ما سر ستیز دارند عذاب ابدی در پیش خواهند داشت و اما آن کس که وضعش معلوم نیســـت و نمی‌داند سرانجامش چه خواهد شـــد؛ مؤمنی است که به زیان خود زیاده‌روی نموده و مشـــخص نیست ســـرانجامش به کجا خواهد کشید خبر مبهم و ترسناکی به او می‌رســـد ولی خداوند هرگز او را با دشمنان ما برابر نخواهد کرد و به شفاعت ما؛ او را از جهنم بیرون می‌آورد پس کار نیک انجام دهید و خدا را اطاعت کنید مطمئن نباشـــید و

---

١. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۲۹۵، باب ۱۱۴.
٢. *المحجة‌البیضاء*، ج۴.
٣. *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحدید*، ج۳، ص۱۷۱.

سـزای گناه را از طرف خدا ناچیز نشمارید زیرا شفاعت شامل حال مسرفین نخواهد شد مگر بعد از سیصد هزار سال.[۱]

٦٤٤ـ مَرد، مَردانِ عالم

عوانه می‌گوید: وقتی لشگریان حضرت علی 7 در جنگ جمل سپاه گمراه عایشه را شکسـت داده و جنگ به پایان رسـید. حضرت علی 7 به عایشه فرمود: ای حمیرا، کار خدا را با خود چگونه دیدی؟ عایشه جواب داد: یاعلی 7 اکنون که بر ما تسلط یافتی (در اسارت تو هستم) یعنی: جوانمردی نما و مرا ببخش![۲]

٦٤٥ـ هلاکت ظالم، حتمی‌است

در یکی از جنگ‌ها، فردی از شـجاعان دشمن، یکی از افراد بنی‌هاشم را به جنگ با خود دعوت کرد، ولی او پاسخ مثبت نداد. حضرت علی 7 به او فرمود: چرا از پیکار با او خودداری می‌کنی؟! او جواب داد: این شـخص (اشاره به قهرمان دشمن) از یکه سواران دلیر عرب است، ترس از آن دارم که بر من پیروز گردد. امام علی 7 فرمود: او به حساب این‌که در سپاه دشمن است بر تو ظلم کرده است، اگر با او نبرد کنی، بر او پیروز خواهی شـد، بدآن‌که اگر کوهی به کوه دیگر ظلم کند، ظلم کننده مغلوب شـده و به هلاکت می‌رسد.[۳]

٦٤٦ـ گوش شنوا

بعد از جنگ جمل علی 7 سـوار بر اسب خود شد و در میان صفوف کشته‌ها حرکت می‌کرد تا این‌که به جنازه کعب‌بن‌سـورة رسید او قاضی بصره بود و عمر این مقام را به او داده بـود، کعب در میان اهل بصره در زمان عمر و عثمـان به قضاوت می‌پرداخت. چـون فتنه اهل جمل در بصره بر علیه امیرالمؤمنین 7 بر پا شـد قرآنی بر گردن خود حمایل نمود و با تمام فرزندان و اهل خانواده خود برای جنگ با آن حضرت خارج شـد

---

۱. *معاني الاخبار*، ج۲، ص ۱۱۴.

۲. *معاني الخبار*، ج۲، ص۲۲۷.

۳. *وسائل الشیعه*، ج۱۱، ص۳۳۴.

که همگی آن‌ها نیز کشـــته شـــدند. چون حضرت علی 7 جنازه کعب را دید که در بین کشـــتگان افتاده بود در آنجا درنگ کرد و فرمود: کعب را بنشـــانید، کعب را بین دو مرد نشـــاندند. حضرت فرمود: ای کعب‌بن‌سورة **(قد و جدت ما وعدنی ربی حقا فهل وجدت ما وعد ربك حقا؟)** آنچـــه را کـــه پروردگار من به من وعـــده داد یافتم که تمامش حق بود آیـــا تو هم وعیدهای پروردگارت را به حق یافتی؟ و ســـپس فرمود: کعب را بخوابانید و کمی‌حضرت حرکت کرد تا رســـید به طلحةبن‌عبدالله که آن هم در میان کشتگان افتاده بود حضرت فرمود: او را بنشـــانید؛ نشاندند آن‌گاه همان خطاب را عیناً به طلحه و سپس فرمـــود: طلحه را بخوابانید. یکی از اصحاب به آن حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین 7 در گفتار شـــما با این دو مرد کشته شده آن‌ها کلامی نمی‌شنوند چه فائده‌ای بوده؟ حضرت فرمود: ای مرد ســـوگند به خدا آن‌ها کلام مرا شنیدند و همانطوری که اهل قلیب (چاه بدر) کلام رسول‌خدا 9 را شنیدند.[1]

٦٤٧. صورت برزخی وصی موسی

از عبایةبن‌ربعی‌اسدی روایت شده که گفت: بر امیرالمؤمنین 7 وارد شدم و دیدم که در نزد آن حضرت مردی با صورتی شکسته و لباس ژنده نشسته و حضرت با او مشغول گفتگو بودند چون آن مرد برخاست و رفت؛ عرض کردم: یا امیرالمؤمنین 7 این مرد که بود فرمود: یوشع‌بن‌نون وصی حضرت موسی 7.[2]

٦٤٨. در حق او ظلم کردند

ابوالاسوددوئلی که جانشین عبدالله‌بن‌عباس در بصره بود به امام علی 7 نامه نوشت که عبدالله‌بن‌عباس ده هزار درهم از بیت‌المال مسلمین در بصره گرفته است.

امام بلافاصله به او نامه‌ای نوشـــت و به او فرمان داد کـــه آن مبلغ را باز گرداند اما ابن‌عباس‌خودداری کرد و امام نامه دیگری به او نوشت و او را به خدا سوگند داد که مال را باز گرداند پس او باز گرداند[3] بعد امام نامه‌ای دیگر به او نوشت اما متن نامه امام: من

---

١. *بحارألانوار*، ج۶، ص۲۲۵.
٢. *بصائرالدرجات*، ص۸۰.
٣. *تاریخ یعقوبي*، ج۲، ص ۲۰۵.

تو را در امامتم شـــریک کرده بودم و در نظرم هیچ یک از خاندانم چون تو مورد اعتمادم نبود اما همین که دیدی روزگار بر پســـر عمویت یورش برده و دشمن به پیکار او برآمده با پســـر عمویت به گونه‌ای دیگری شدی... او را رها کردی و از اموال مردم برداشتی آن گونه که گرگی بز زخم خورده‌ای را می‌رباید.[۱]

٦٤٩- بیعت شکنان جمل

مـــروان که پس از قتل عثمان با علی 7 بیعت کرده بود در جنگ جمل به اســـارت لشکریان حضرت امیر 7 در آمد. حسنین 8 به علی 7 گفتند: که او با شما می‌خواهد بیعت کند حضرت فرمود: مگر بعد از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیســـت که پیمان شکن اســـت و غدّار ـ با دستی چون دست جهود ـ[۲] بلاذری از مروان نقـــل کرده که بعد از جمل به امام علی 7 گفت: من جز آن‌که مجبورم کنی با تو بیعت نمی‌کنم.[۳]

با این وضع امام به عکس خلفای قبل و بعد از خود کســـی را بر بیعت با خود مجبور نکرد لـــذا عدی‌بن‌حاتم نیز نزد معاویه گفت:که علی 7 هیچ کســـی را بر بیعت با خود مجبور نکرد.[٤]

٦٥٠- دوست با وفا

یکـــی از پیروان علی 7 در اثـــر غفلتی دزدی کرد و آن حضرت هم فوراً حد الهی را در حق وی جاری کرد و دســـت او را قطع نمود وی بدون احســـاس نگرانی؛ دست قطع شـــده خود را بدســـت چپ خود گرفت و حرکت کرد در بین راه ابن‌کواء (یکی از خوارج) با این‌که می‌دانســـت دست او را علی 7 قطع کرده؛ خواســـت از این جریان بر ضد آن حضرت بهره‌برداری کند، از این رو جلو آمده با یک لحن دلســـوزانه‌ای گفت: بیچاره کی دســـت تو را اینطور قطع کرده؟ او هم بر خلاف انتظار ابن‌کوأ با قیافه‌ای گشـــاده و بیان جدی گفت: دســـت مرا قطع کرد بهترین اوصیاء پیغمبر 9 پیشوای سفید رویان؛ اختیار

۱. *تاریخ دمشق*، ج۱۲، ص۳۲۰.
۲. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۷۳.
۳. *بحارألانوار*، ج۲، ص۲۶۲.
۴. *بحارألانوار*.

دار مؤمنین؛ علی‌بن‌ابیطالب 7 پیشــوای هدایت... پیشی گیرنده به بهشت پر نعمت رزم کننده با شــجاعان کفر و ستم؛ انتقام گیرنده از خودســران؛ زکات دهنده... راهنمای به سعادت؛ راستگو؛ شجاع مکی؛ بزرگوار وفادار...

ابن کواء از گفتار او سخت در شگفت شده گفت: وای بر تو، او دست تو را قطع کرده تــو در عوض این طــور از او تعریف و تمجید می‌نمایی؟ وی در جواب او گفت: چطور از او تمجید نکنم در صورتی که دوســتی آن حضرت با خون و گوشت من آمیخته شده و اضافه کرد علی 7 نبرید دستم را مگر برای حقی که خداوند قرار داده بود.[1]

۶۵۱- همراه فقیران

طابع‌ابن‌رفیــع نقل می‌کند که می‌گفــت: روزی نزد حضرت امیــر 7 بودم دیدم کیسه‌ای برای حضرت آوردند، در آن کیسه بسته و مهر شده بود. وقتی حضرت کیسه را باز کرد، دیدم داخل آن قطعات خشک نان است که حضرت با آب آن‌ها را نرم می‌نمود از حضرت سؤال کردم: که یاعلی 7 دلیل مهر کردن کیسه‌ای که چنین خوراکی مختصری دارد چیســت؟ حضرت با لبخندی فرمود: مهرش می‌کنم چون بچه‌هایم سعی می‌کنند جای ایــن نوع نان؛ نان نرم و چرب بگذارند، ابن‌ابی‌رفیع می‌گوید: پرســیدم: یاعلی 7 خداوند شــما را مانع شده است که غذای بهتری میل نمائید؟ حضرت جواب داد: نه؛ ولی می‌خواهیم غذایی داشــته باشیم که فقیرترین مردم حکومت در قلمرو من بتوانند لااقل روزی یکبار در زندگی فراهم کنند؛ من زمانی وضع غذای خود را بهبود می‌بخشــم که معیار زندگی آن‌ها را بهتر کرده باشم من می‌خواهم مثل آن‌ها زندگی کنم.[2]

۶۵۲- مظلومیت علی 7

روزی مردی از پای منبر علی 7 برخاست و به امیرالمؤمنین 7 در مورد حکمیت در جنگ صفین اعتراض کرد. حضرت جواب او را این چنین داد: ســوگند به خدای که من در آن وقتی که شما را به ادامه کارزار، که بر شما ناگوار و ناپسند بود امر کردم... ولیکن بــا کمک چه گروهی این کار (ادامه جنگ) را می‌کردم؟ و در این کارزار به چه کســانی

---

۱. *بحارألانوار*، ج۴۰، ص۲۸۱.

۲. *مسند احمدبن‌حنبل*.

التجا می‌بردم؟ جز با قوم خودم و اصحاب خودم که شما بودید؟ (که شما هم فرمان مرا نمی‌بردید و تنهایم گذارید) من می‌خواهم با شما و به کمک شما درد شما را درمان و معالجه نمایم در حالی که خود شما درد من هستید، عیناً مانند کسی که می‌خواهد خاری را از بدن خود با خار دیگری در آورد... پس من چگونه می‌توانم با شما که درد من هستید دردم را معالجه کنم.... بار پروردگارا! طبیبان و حاذقانِ، معالجِ امراض از مداوای این درد جانکاه عاجز شدند.[۱]

۶۵۳ـ خلیفه و حاکم مظلوم!

ابوعون می‌گوید: زنی از طایفه‌بنی‌عبس در حالی که امیرالمؤمنین 7 بر منبر بودند در نزد آن حضرت آمد و گفت: ای امیرمؤمنان 7 سه چیزند که دل‌ها را در اضطراب انداخته و آن‌ها را در غم فرو برده است؛ حضرت فرمودند: آن‌ها چیستند؟

زن گفت: رضایت دادن تو در امر حکمیت، و اختیار کردن تو؛ به پستی و زبونی را، و فریاد و جزع؛ تو در مواقع ابتلائات و حوادث.

حضرت فرمود: ای وای بر تو، تو زن هستی و برو در خانه خود بنشین و به کار خود مشغول باش (تو را با این مسائل چه کار) زن گفت: سوگند به خدا هیچ نشستی نیست مگر در سایه شمشیرها.[۲]

۶۵۴ـ خبر شهادت در خارج از کوفه

امام صادق 7 فرمودند: هشام‌بن‌عبدالملک از پدرم (امام باقر 7) پرسید: یابن‌رسول‌الله 9 به من خبر دهید که در آن شبی که علی 7 کشته شد؛ مردم دور دست از شهر کوفه که علی 7 در آن بود چگونه کشته شدن او را فهمیدند؟ و علامت کشته شدن علی 7 برای مردم چه بود؟ آیا علامتی در کشته شدن او بود؟ پدرم به هشام فرمود: در آن شبی که علی 7 به شهادت رسید هیچ سنگی را از روی زمینی بر نمی‌داشتند مگر آن‌که در زیر آن خون تازه یافت می‌شد تا هنگامی‌که فجر طلوع کرد و صبح صادق ظاهر شد و نیز همین طور بود شبی که هارون برادر موسی مفقودالاثر شد و

۱. *نهج‌البلاغه*، عبده، ص۲۳۳.
۲. *الغارت*، ج۱، ص۳۸.

همچنین شبی که یوشع‌بن‌نون کشته شد و نیز شبی که در آن عیسی‌بن‌مریم به آسمان برده شد و هم چنین شبی که در آن حسین 7 کشته شد.[1]

٦٥٥- اشعار جانسوز علی 7 در سوگ عمار

عمار یاســر یکی از سران و اعضای مرکزی سازمان «شرطة الخمیس» بود، او از یاران مخصوص پیامبــر 9 و علی 7 بود و هرگز در کوران‌های عصر پیامبر 9 و بعد از آن، نلغزید و به ســوی چپ و راست نرفت و چون کوهی استوار در خط پیامبر 9 و علی 7 ماند. پیامبر 9 درباره عمار فرمود: ایمان سراپای عمار را گرفته و با گوشت بدنش آمیخته شــده اســت. و روزی به او فرمود: (ستقتلك الفئة الباغیة و آخر زادك ضیاح من لبن. پس از چند ســالی گروه متجاوز (سپاه معاویه) تو را می‌کشند و آخرین غذای تو در دنیا، شیر مخلوط با آب است).

عمار یاســر در زمان خلافت علی 7 از ســرداران سپاه آن حضرت در جنگ جمل و صفین به حساب می‌آمد او درجنگ صفین ۹۴ سال داشت، اما او با این سن و سال چون قهرمان جوان با دشــمن می‌جنگید. حبه عرنی گوید: عمار در همان روز شهادتش (چند لحظه قبل از شــهادت) به جمعی از یاران گفــت: آخرین روزی دنیوی مرا بدهید آن‌گاه برای او مقداری شــیر مخلوط به آب آوردند، از آن نوشید و سپس گفت: امروز با دوستم محمّد 9 و حزبش ملاقات خواهم کرد (و الله لو ضربونا حتی بلغونا سعفات هجر لعلمت اننا علی الحق؛ سوگند به خدا اگر دشمنان ما را آنچنان ضربه بزنند که همچون شاخه‌های خشــک نخل خرمای سرزمین هجر بریده بریده شویم در عین حال یقین دارم که ما بر حق هستیم.)[2]

این مــرد بزرگ در یکی از روزهای جنگ به میدان شــتافت و با دشــمن جنگید، ســرانجام بر اثر ضربه نیزه یکی از دشــمنان از پشت اســب به زمین افتاد و به شهادت رسید. شب فرا رسید، علی 7 در کنار کشته‌ها می‌گشت، چشمش به پیکر به خون طپیده عمار افتاد منقلب شد و قطرات اشک از دیدگانش جاری گشت در کنار پیکرش نشست، ســر عمار را به بالین گرفت و با قلبی آکنده از اندوه و چشمی پر از اشک، این شعر را در

---
۱. *بحارألانوار*، ج۹، ص۶۷۷.
۲. *بحارألانوار*، ج۳۳، ص۱۴.

سوگ عمار خواند:

ایا موت کَمْ هذا التفرق و عنوةً فلست تبقی لی خلیل خلیلٍ
الا ایها الموت الذی لست تارکی ارحنی فقد افنیت کل خلیلٍ
اراک بصیراً بالذین اُحبهم کانك تمضی نحوهم بدلیلٍ

یعنی: ای مرگ که قطعاً سراغ من نیز می‌آیی مرا راحت کن که همه دوستانم را از دستم گرفتی، تو را نسبت به این دوستانم تیز بین می‌بینم، که گویی چراغ بدست، دنبال آن‌ها می‌گردی[1]، و به روایتی فرمود: کسی که خبر شهادت عمار را بشنود و متأثر نگردد بهره‌ای از اسلام ندارد.

به این ترتیب می‌بینیم حضرت علی 7 نسبت به دوستان مخلص و با وفایش اظهار محبت می‌کرد و صمیمانه به آن‌ها درود می‌فرستاد.

٦٥٦ـ جمجمه‌ای حرف زد

علی 7 برای سرکوبی سپاه معاویه سپاه مجهزی آماده ساخت این سپاه در نُخَیله که لشکرگاه سپاه علی 7 بود در آماده باش بسر می‌برد امام علی 7 از کوفه بیرون آمد و رهسپار قرارگاه نخیله شد و برای آنان سخنرانی نمود، آن‌گاه سپاه مجهز علی 7 به فرماندهی خود آن حضرت به سوی صفین حرکت کردند در مسیر راه به مداین[2] رسیدند در این هنگام، آنان ویرانه‌های کاخ‌ها و تالارها را مشاهده کردند علی 7 جمجمه پوسیده‌ای را در خرابه‌ای دید به یکی از اصحاب خود فرمود: آن را بردار و به همراه من بیا، علی 7 به ایوان معروف کاخ مداین آمد و در آن نشست و طشت آبی طلبید و به آورنده جمجمه فرمود: آن را در میان طشت بگذارد. او این کار را کرد، علی 7 خطاب به جمجمه فرمود: ای جمجمه تو را سوگند می‌دهم بگو من کیستم و تو کیستی؟ جمجمه با زبان رسا گفت: تو امیرمؤمنان 7 و سید اوصیاء و پیشوای پرهیزکاران هستی ولی من بنده خدا و فرزند کنیز خدا «کسری انوشیروان» هستم. علی 7 به او فرمود: حالت چطور است؟ او مطلبی گفت که خلاصه آن این است:

«من نسبت به زیردستان مهربان بودم ولی در آیین مجوس بسر می‌بردم.. اینک از

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۳، ص۱۹و۲۰.

۲. مداین به مجموعه هفت شهر آباد و نزدیک به هم، که مرکز حکومت ساسانیان بود (شهر تیسفون) گویند که در این مجموعه قرار داشت.

بهشت محروم هستم و گرفتار دوزخ می‌باشم اما به خاطر این‌که با رعیت مدارا می‌کردم از آتش دوزخ در امان هستم، واحسرتا اگر من ایمان می‌آوردم، با تو بودم ای سرور خاندان محمّد 9 و ای امیرمؤمنان 7.»

سخنان او بقدری جانسوز بود که همه حاضران صدا را به گریه بلند کردند.[۱]

۶۵۷ـ علی 7 در آخرین لحظات

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: پس از ضربت خوردن امیرالمؤمنین 7 به خدمتش مشرف شدم و خود را روی پاهای مبارک آن حضرت انداختم و گریه می‌کردم حضرت فرمود: ای اصبغ برخیز برای چه گریه می‌کنی؟ من راه بهشت در پیش دارم عرض کردم می‌دانم تو عاشق لقای خدا هستی و راه بهشت در پیش داری من بر فقدان و مهاجرت تو گریه می‌کنم من بر خود می‌نالم.[۲]

۶۵۸ـ مرگ می‌آید

خبر مرگ یکی از اصحاب امیرالمؤمنین 7 به آن حضرت رسید و پس از آن خبر دیگری رسید که آن مرد نمرده است. حضرت نامه‌ای برای او نوشت:... خبری از ناحیه تو برای ما آمد که موجب تشویش و فزع و جزع برادران تو شد پس از آن، خبر دیگری آمد و خبر اول را تکذیب نمود واین خبر موجب سرور و روشنی چشم ما شد، لیکن این سرور و فرح سریع‌الانقطاع است و بزودی تصدیق خبر اول به تو خواهد رسید، پس تو مانند کسی هستی که مرگ را چشیده باشد و سپس زنده شده باشد؟ بدان که شب و روز با نهایت سعی و جد می‌کوشند که عمرها را کوتاه کنند، و اموال را فانی و خراب بنمایند و اجل‌ها را در نور دیده تا آن را به آخرین نقطه برسانند.

۶۵۹ـ اندکی بود از بسیار!

حضرت علی 7 به حارث فرمود: ای حارث بشارت می‌دهم تو را که مرا در هنگام مرگ و در هنگام عبور از پل جهنم و در کنار حوض کوثر در وقت مقاسمه بشناسی...

۱. *منهاج البراعه*، ج۴، ص۲۷۲.
۲. *بحارالأنوار*، ج۴۲، ص۲۰۴.

سـپس علی 7 دست حارث را در دست خود گرفت و گفت: ای حارث، روزی من از آزار و حسادت قریش و منافقان این امت، خدمت رسول‌خدا 9 شکایت کردم رسول‌خدا 9 دسـت مرا گرفت و در دسـت خود قرار داد همین طوری که من دسـت تو را در دست خود گذارده‌ام آن‌گاه فرمود: چون قیامت بر پا گردد من دست به دامان عصمت پروردگار خواهم زد و تو ای علی 7 دست به دامان من می‌زنی و ذریه و اولاد تو دست به دامان تو می‌زنند و شـیعیان شـما دست به دامان شـما می‌زنند بگو ببینم در آن حال؛ خدا با پیغمبر چه معاملـه‌ای خواهد کرد؟ و پیغمبرش با وصی خود چه معامله خواهد کرد؟ ای حارث این را که گفتم بگیر؛ و به دل خود بسـپار، اندکی بود از بسـیار؛ آن وقت حضرت سـه مرتبه فرمود: تو یگانه و متحد هسـتی با هر کسی که او را دوست داری (هر که را دوست داشته باشـی با آن محشور می‌گردی) و برای توست تمامی اعمالی که اکتساب کردی، چون حارث این سـخنان را شـنید از جای خود برخاست و حرکت کرد و چنان مست و مدهوش کلام حضرت بود که ردایش به روی زمین کشیده می‌شد و می‌رفت و با خود می‌گفت: پس از اسـتماع این کلمات من دیگر باک ندارم که مرگ به سوی من آید یا من به سوی مرگ بروم.[۱]

٦٦٠ـ نفرین امام علی 7

یکی از جنگ‌هایی که بین مسلمانان در زمان حکومت علی 7 رخ داد جنگ تحمیلی و افزون طلبی، طلحه و زبیر (دو نفر از سران اسلام) و عایشه بود که بهانه آن‌ها به ظاهر مطالبه خون عثمان بود با این‌که طبق شواهد تاریخی آن‌ها خود از عوامل مؤثر تحریک کننده در قتل عثمان بوده‌اند، این جنگ در سال ۳۶ هجری در بصره واقع شد که منجر به شهادت ۵۰۰۰ نفر از سپاه علی 7 و سیزده هزار نفر از سپاه عایشه گردید.[۲]

طلحه و زبیر با شکسـتن بیعت خود با علی 7 جلودار جبهه ناکثین بودند علی 7 از این دو نفر دلی پر رنج و غم داشت چرا که عامل فتنه شدید بین مسلمین شدند. علی 7 در مورد آن دو دست به دعا برداشت و آن‌ها را نفرین کرد و عرض کرد: خدایا! طلحه را مهلت نده و به عذابت بگیر و شـرّ زبیر را آنگونه که می‌خواهی از سر من کوتاه کن، در

۱. *امالي طوسي*، ص۴۸ / *اعلام‌الدين*، ص۴۴۸.
۲. *تتمة المنتهي*، ص۹.

جنگ جمل هنگامی که سپاه جمل متلاشی شد مروان که از سرشناسان سپاه جمل بود گفت: بعد از امروز دیگر ممکن نیست خون عثمان را از طلحه مطالبه کنیم هماندم او را مورد تیر قرار داد تیر به رگ ساق پای طلحه خورد و خون مثل فواره جاری شد طلحه از غلام خود کمک خواست غلامش او را سوار قاطری کرد و به غلام خود گفت: این خونریزی مرا می‌کشد جای مناسبی یافتی مرا پیاده کن. سرانجام غلام او را به خانه‌ای از خانه‌های بصره برد او همانجا جان سپرد، به این ترتیب خود او به عنوان خونخواهی عثمان با سپاه علی 7 می‌جنگید توسط مروان که از سران لشکرش بود به خاطر همین عنوان ترور شد و به هلاکت رسید، و قبل از شروع جنگ، نصایح علی 7 باعث شد که زبیر با یادآوردن حدیثی که علی 7 از پیامبر 9 برای او نقل کرد از صف دشمنان علی 7 خارج شد با این‌که وظیفه او این بود که از امام وقت خود یعنی علی 7 حمایت کند ولی کلاً از میدان جنگ کنار کشید و به سوی بیابانی که معروف به وادی‌السباع بود رفت و در آنجا مشغول نماز بود که شخصی بنام عمروبن جرموز بطور ناگهانی بر او حمله کرد و او را کشت و او نیز که آتش افروز جنگ جمل بود در ۷۵ سالگی این گونه به هلاکت رسید ابن جرموز شمشیر و انگشتر زبیر را به حضور علی 7 آورد وقتی چشم علی 7 به شمشیر زبیر افتاد فرمود: (سیف طال ما جلی الکرب عن وجه رسول الله 9 [1]؛ این شمشیر چه بسیار اندوهی را که از چهره رسول‌خدا 9 بر طرف ساخت.)

٦٦١- علی 7 و تکلم با ارواح

حبه عرنی می‌گوید: با امیرالمؤمنین 7 به سوی پشت کوفه از آن خارج شدیم حضرت در وادی‌السلام توقف کرد و مثل این‌که با اقوامی گفتگو داشت من به متابعت از قیام او ایستادم تا خسته شدم. سپس نشستم به قدری که ملول شدم و پس از آن ایستادم به قدری که همانند مرتبه اول خسته شدم و باز نشستم به قدری که ملول شدم. سپس ایستادم و ردای خود را جمع کردم و عرض کردم: ای امیرمؤمنان 7 من از طول این قیام بر شما شفقت آوردم آخر یک قدری استراحت نمائید، سپس ردا را به روی زمین انداختم تا آن حضرت به روی آن بنشیند، حضرت فرمود: ای حبه این قیام و وقوف نبود مگر تکلم با مؤمنی و یا مؤانست با او، عرض کردم: ای امیرمؤمنان آیا مردگان هم تکلم

---

۱. *الکنی و الالقاب*، ج۱، ص۲۳۹.

و مؤانست دارند؟ فرمود: بلی اگر پرده از جلوی دیدگان تو برداشته شود آن‌ها را می‌بینی که حلقه حلقه نشسته و گفتگو می کنند، عرض کردم: آیا آن‌ها اجسامی‌هستند یا ارواحی؟ حضرت فرمود: بلکه ارواح هستند و هیچ مؤمنی در زمین از زمین های دنیا نمی‌میرد مگر آن‌که به روح او گفته می‌شود که به وادی‌السلام ملحق شود و وادی‌السلام بقعه‌ای از بهشت عدن است.[1]

٦٦٢ـ رسول خدا گفته...

از فضاله‌بن‌ابی‌فضاله روایت است (ابوفضاله پدر فضاله از اهل بدر بود و در رکاب امیرالمؤمنین 7 در جنگ صفین شهید شد) که روزی امیرالمؤمنین 7 در کوفه مریض شد و من با پدرم به عیادت آن حضرت رفتیم پدرم به آن حضرت گفت: یاعلی 7 علت توقف شما در کوفه در بین اعراب جهینه چیست؟ به سوی مدینه بروید که اگر اجل شما فرا رسد اصحاب شما متصدی و مباشر تکفین و تغسیل شما گردند و بر شما نماز بخوانند حضرت فرمود: رسول‌خدا 9 با من عهد و میثاق بسته که از دنیا نروم مگر این‌که اینجا از خون خضاب گردد(یعنی محاسنش از خون سرش)[2]

٦٦٣ـ زندگی خلیفه مسلمین

وقتی سفیر روم به کوفه آمده بود (برنامه پذیرایی کسانی که از خارج می‌آمدند به عهده حضرت امام حسن مجتبی 7 بود یعنی تا مدتی که برای کارشان می‌ماندند مهمان امام حسن مجتبی 7 بودند) وقتی که امام حسن 7 برای سفیر روم سفره پهن کرد سفیر روم با تأسف و ناراحتی و غصه گفت: من چیزی نمی‌خورم امام حسن 7 فرمود: برای چه نمی‌خوری؟ گفت: آقا، فقیری را دیدم الان یاد او افتادم دلم برایش سوخت نمی‌توانم چیزی بخورم. مگر این‌که شما از این خوراک برای او نیز ببرید. امام‌حسن 7 سوال کرد آن فقیر کجاست و کیست؟ گفت: من شب به مسجد رفتم بعد از نمازم (از اینجا می‌فهمیم که علی 7 وضعش با بقیه مردم یکی بوده به حدی که برای دیگران قابل تشخیص نبوده که این علی 7 است) دیدم عربی می‌خواست افطار کند سفره‌ای داشت

۱. *فروغ کافی*، ج۱، ص۶۶.
۲. *تذکرة الخواص*، ص۱۰۰.

باز کرد نان آرد جو را در دهان گذاشت، کوزه آب جلویش بود به من نیز تعارف کرد که تو هم بخور من دیدم نمی‌توانم این خوراک را بخورم دلم برایش سوخت حالا اگر بشود از این خوراک برای او نیز بفرستید. صدای گریه امام حسن 7 بلند شد و فرمود: او پدرم علی 7 است که خلیفه مسلمین است و این است خوراک و غذایش.[1]

٦٦٤ـ مرا موقع مرگ می‌بینی!

حارث‌همدانی از اصحاب حضرت امیر 7 است او در اواخر عمر خود پیر و خمیده و مریض شده بود با زحمت زیاد خود را خدمت علی 7 رساند و اظهار غصه و حسرت کرد که از دیدار جمال حضرت بواسطه پیری و دوری راه محروم است، حضرت فرمود: ای حارث (من یمت یرنی) در وقت مرگ، هر کس می‌میرد مرا می‌بیند و مرا در صراط می‌بینی، من بهشت و دوزخ را تقسیم می‌کنم و بهشتیان را در بهشت دوزخیان را در جهنم جای می‌دهم و اگر دوستی از دوستانم در آتش باشد بیرونش می‌آورم.[2]

٦٦٥ـ عداوت اشعث و خانواده اش با علی 7

اشعث‌بن‌قیس یکی از دشمنان علی 7 بود او مردی است شرور و شر آفرین و یکی از سرداران کوفه، و رئیس قبیله بنی‌کنده او خواهر ابوبکر، ام‌فروه را که نابینا بود به ازدواج خود در آورد و به مناسبت دامادی با ابوبکر توانست سوء استفاده‌های زیادی کند در مروج‌الذهب است که یکی از آن سه چیز که ابوبکر در هنگام مرگ بر عدم انجام آن‌ها اظهار تأسف می‌نمود؛ گردن نزدن اشعث‌بن‌قیس بود. حضرت علی 7 به ناچار بر اساس نفوذ وی در کوفه او را در جنگ صفین رئیس بنی‌کنده نمود و با ده هزار لشکر کندی از جمله رؤسای لشکر صفین قرار داد در ابتدای جنگ با مالک‌اشتر آبی را که معاویه بر روی سپاه علی 7 بسته بود پس گرفت اما وقتی قرآن‌ها در پایان جنگ بر نیزه رفت از جمله افرادی بود که نزد علی 7 آمد و گفت: باید دست از جنگ برداری او به همراه ده هزار نفر از لشکریان خود با شمشیرهای کشیده به علی 7 گفت: یاعلی 7 همین الان باید دست از جنگ برداری و گرنه با این شمشیرها تو را قطعه قطعه می‌کنیم.

---

۱. *احقاق الحق*، چاپ‌جدید، ج۸، ص۲۸۲.
۲. *سفینة البحار*، ج۱، ص۲۴۰.

حضرت فرمود: یک ساعت به من مهلت بدهید، اینک لشکر ما نزدیک خیمه معاویه رسیده. گفتند ابداً ممکن نیست باید فوراً مالک اشتر و قیس‌بن‌سعد را به نزد خود بخوانی... حضرت کسی را فرستاد نزد مالک و قیس و دستور داد که فوراً برگردید آن‌ها پیام دادند یاعلی 7 یک ساعت به ما مهلت ده که ما به خیمه معاویه رسیده‌ایم حضرت پیام داد که آیا می‌خواهید علی زنده بماند یا نه؟ پسر ملعون اشعث، بنام محمّد که از همان ام‌فروه نابینا بود با ۴۰۰۰ هزار تن سوار مأمور شد تا در کربلا امام حسین 7 را به شهادت برساند و دخترش جعده نیز امام حسن 7 را با زهر مسموم نمود.[1]

٦٦٦ـ قدر علی 7 را ندانستند

روزی اشعث‌بن‌قیس اذن خواست تا وارد منزل علی 7 شود قنبر او را اذن نداد، او مشتی بر بینی قنبر کوفت و از بینی قنبر خون جاری شد، حضرت از منزل بیرون آمد و فرمود: **«مالي و لك يا اشعث؟»** ای اشعث من با تو چه کرده‌ام که چنین می‌کنی؟ چرا این طور می‌کنی ای اشعث، سوگند به خدا که اگر از پهلوی غلام ثقیف عبور کنی موهای اسافل اعضای بدن تو به لرزه در می‌آید، اشعث عرض کرد: یاعلی 7 غلام ثقیف کیست؟ حضرت فرمود: غلامی است که حکومت آن‌ها (بنی‌امیّه) را به دست می‌گیرد و هیچ خانه‌ای در عرب باقی نمی‌ماند مگر آن‌که ذلت و خواری را در آن وارد می‌سازد (منظور حضرت از غلام ثقیف همان حجاج‌بن‌یوسف ثقفی است که در سال ۷۵ به ولایت کوفه رسید و بیست سال جنایت کرد و در سال ۹۵ از دنیا رفت.)[2]

٦٦٧ـ صورت برزخی وصی عیسی 7

قیس غلام علی 7 می‌گوید: امیرالمؤمنین 7 نزدیک کوه بود در صفین چون هنگام نماز مغرب فرا رسید به مکانی دور دست رفته و در آنجا ندای اذان سر داد و چون از اذان فارغ شد مردی به نزد او آمد و به کوه نزدیک می‌شد چون پیش آمد دیدیم مردی است که موهای سر و صورتش سپید و صورتی روشن دارد گفت: سلام خدا بر تو باد! ای امیرالمؤمنین 7 و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد، آفرین بر وصی خاتم‌النبیین 9

۱. *مروج الذهب*.
۲. *تنقیح المقال*، ج۱، ص۱۴۹.

و پیشوای پیشتازان سفید رو، و نشانه‌دار بهشت.. امیرالمؤمنین 7 گفت: و علیک‌السلام حال شما چطور است؟ آن مرد گفت: حالم خوب است و من در انتظار روح‌القدس هستم و به خاطر ندارم کسی در راه رضای خداوند امتحانش از تو بزرگ‌تر و ثوابش از تو نیکوتر باشـــد...ای برادر من بر این مشکلات و رنج‌هایی که دست به گریبان هستی؛ پایداری و استقامت داشته باشد تا آن‌که حبیب را ملاقات نمایی...

ســـپس با دست خود اشاره به اهل شـــام کرد و گفت: اگر این صورت‌های مسکین می‌دانســـتند چه عذاب سخت و پاداش بدی برای آن‌ها به جهت نبرد با تو معین گردیده است، البته دست از جنگ بر می‌داشتند، سپس با دست خود اشاره به عراق نموده و گفت: اگر این چهرهای روشـــن می‌دانستند که چه پاداشـــی و اجر بزرگی به جهت اطاعت از فرمان تو برای آن‌ها مهیا گردیده است، دوست می‌داشتند که بدن آن‌ها را با قیچی‌های آهنی پاره پاره کنند...ســـپس گفت: والسلام‌علیک و رحمة‌الله و برکاته، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، سلام خود را نمود آن‌گاه از نظرها نهان شد در این حال عمار یاسر و ابوالهیثم و ابوایوب انصاری و عبادةبن‌صامت و خزیمه‌بن‌ثابت و هاشم مرقال و جماعتی دیگر از پیروان خاص امیرالمؤمنین 7 که گفتار آن مرد را شنیده بودند برخاستند و عرض کردند: ای امیرمؤمنان 7 این مرد که بود؟ حضرت فرمود: این مرد شمعون‌بن‌صفا، وصی حضرت عیســـی 7 بود که خداوند او را فرســـتاده بود تا مرا در جنگ و نبرد با دشمنان خودش تأیید و تقویت نماید آن‌گاه تمامی یاران عرض کردند: پدران ما و مادران ما فدای تو باد؛ ســـوگند به خدا چنان جنگی در رکاب تو خواهیم نمود که در رکاب رسول‌خدا 9 می‌نمودیم...آن‌گاه علی 7 درباره آن‌ها دعای خیر نمود...[1]

٦٦٨ـ دستورات حکومتی به فرماندار آذربایجان

مـــولای متقیان علی 7 در نامه‌ای بـــه نماینده و فرماندار خـــود در آذربایجان بنام «اشعث‌بن‌قیس» چنین می‌نویسد:

و ان عملك لیس لك بطعمه و لکنه فی عنقك امانة و انت مسترعی لمن فوقك. لیس لك ان تفتات فی رعیة، و لا تخاطر الا بوثیقة و فی یدلك مال من مال الله عَزَّوَجَـــلَّ و انت من خزانه

۱. *مجالس مفید*، ص۴۰.

حتی تسلمه الی و لعلی ان لا اکون شر و لا تك لك و السلام.[۱]

«مدیریت و حکمروایی برای تو طعمه نیســـت بلکه آن مسئولیت در گردن تو امانت است و کسی که از تو بالاتر است از تو خواسته که نگهبان آن باشی. و وظیفه نداری که در کار مردم به میل و خواســـته شخصی خود عمل کنی و یا بدون ملاک معتبر و فرمان قانونی، بکار بزرگی دســـت بزنی. و اموالی که در دســـت تو است از آن خداوند می‌باشد و تو خزانه‌دار هســـتی تا آن را به من بســـپاری و امیدوارم که برای تو بدترین فرمانرواها نباشم والسلام.»

۶۶۹ـ نمونه‌ای از وصیت سیاسی علی 7

حضرت فاطمه به حضرت علی 7 وصیت نمود که بعد از من با خواهرزاده ام«امامه» ازداوج کن زیرا او نسبت به فرزندانم مثل من با محبت است و از طرفی مردان نیاز به زن دارنـــد، لذا حضرت بعد از فاطمه‌زهرا 3 با خواهرزاده حضرت زهرا 3 امامه ازدواج کرد، امامه تا آخر عمر امام (حدود سی‌سال) همسر آن حضرت بود هنگامی‌که امیرمؤمنان 7 در بستر شهادت قرار گرفت امامه را به حضور طلبید و به او چنین وصیت کرد: ترس آن دارم که بعد از من این طاغوت (اشـــاره به معاویه) از تو خواستگاری کند اگر (بعد از من) نیاز به ازدواج داری پیشنهاد می‌کنم که با «**مغیرة بن نوفل**» (نوه عبدالمطلب) ازدواج کن مبادا با معاویه ازدواج کنی.

پس از شـــهادت امام، معاویه نامه‌ای برای مروان نوشت و به او دستور داد که امامه را برای من خواســـتگاری کن و «صدهزار دینار» به او ببخش. مروان مطابق دســـتور از امامه برای معاویه خواســـتگاری کرد امامه برای مغیره‌بن‌نوفل پیام داد که «معاویه از من خواســـتگاری کرد. اگر تو به من مشتاق هســـتی اقدام کن» مغیره پس از دریافت پیام، بی‌درنگ اقدام نمود و به حضور امام حسن مجتبی 7 رفت و امامه را توسط آن حضرت خواستگاری کرد امام حسن 7 خواستگاری او را پذیرفت و امامه را همسر او نمود.

۶۷۰ـ ماجرای درخواست عقیل

عقیل ســـومین پســـر ابوطالب 7 بود که در کودکی کور شـــد و همین عامل باعث

---

۱. *نهج‌البلاغه*، نامه۵.

تهی دستی وی شده بود و به علاوه مردی عیال وار و در عین حال مرد گشاده دست و مهمان‌نوازی هم بود وقتی نوبت حکومت به امیرالمؤمنین 7 رسید او خوشنود شد زیرا چنین اندیشید که در حکومت برادر خود از مال دنیا توانگرخواهد شد این اندیشه عقیل بواسطه درک دوران حکومت عثمان و حتی عمر و ابوبکر و عطا بخشش بسیار زیاد آن‌ها به دوستان و اقوام خود بود.

لذا به طمع دریافت سهمی بیشتر از دیگران با کودکان خود به حضور علی 7 شرفیاب شد و از حضرت درخواست کرد یک صاع گندم افزونتر از دیگران به او بدهد. علی 7 در آنجا آهن پاره‌ای را به آتش سرخ کرده و بر خلاف انتظار عقیل در مقابل تمنا و درخواست عقیل آهن گداخته را جلو برد و فرمود: ای عقیل اینست عطای تو، عقیل دستش را دراز کرد تا عطای علی 7 را بگیرد از سوزش آهن تفتیده چنان فریاد کشید که بیم آن می‌رفت قالب تهی کند. امیرالمؤمنین 7 درباره این ماجرا خطابه‌ای ایراد فرموده که ترجمه مختصری از آنرا؛ از نهج‌البلاغه برگرفته و می‌آوریم:

«بخدا اگر بستر آسایش من بر خارهای جانگزای بیابان گذاشته شود اگر دست و پایم را در پیچ و خم زنجیر بپیچند و مرا به خار و خس صحرا بسته بکشانند بیشتر دوست می‌دارم تا روز رستاخیز در پیشگاه عدالت الهی در صف ستمکاران قرار گیرم...»

سرانجام به گودال گور فرو خواهیم غلطید... با چنین عاقبت کجا سزاوار است که پیشه‌ی ستم به پیش گیریم...

او چنین پنداشته بود که دین مرا خواهد ربود و زمام مرا به مشت خواهد گرفت و در این هنگام آهن پاره‌ای را در دل آتش به رنگ آتش در آوردم و آن فلز تفتیده را به مشتش گذاشتم چنان فریاد کشید که پنداشتم هم اکنون سراپا شعله‌ور خواهد شد، اما من در پاسخ این فریاد دردناک گفتم: در عزای تو بنالند عقیل، تواز این پاره‌ی آهن که با دست آدمیزاده‌ای بازیچه داغ شده می‌خروشی و من بر آتشی که غضب الهی به لهیبش در آورده بردبار بمانم...[1]

٦٧١- ابوالفضل عباس در جنگ صفین

حضرت عباس 7 در زمان جنگ صفین که بین سپاه علی 7 با سپاه معاویه رخ

۱. *نهج‌البلاغه*، فیض‌الاسلام.

داده بود حدود چهارده ســال سن داشت، ولی قد رشید او را هر کس می‌دید چنین تصور می‌کرد که هیجده یا بیست سال دارد. در یکی از روزهای جنگ از پدر اجازه گرفت تا به میدان جنگ دشمن برود، امام علی 7 نقابی بر روی او افکند و او به عنوان یک رزمنده ناشناس به میدان تاخت سپاه شام از حرکت‌های پر صلابت او دریافت که جوانی شجاع، پرجرأت و قوی دل به میدان آمده است، مشاورین نظامی معاویه به مشورت پرداختند تا هماورد رشیدی را به میدان بفرستند، ولی رعب و وحشت عجیبی که بر آن‌ها چیره شده بود، نتوانستند تصمیم بگیرند، سرانجام معاویه یکی از شجاعان لشگرش بنام «**ابن‌شعثاء**» را که می‌گفتند جرأت آن را دارد که با ده هزار جنگجوی سواره بجنگند، به حضور طلبید و به او گفت: به میدان این جوان ناشناس برو و با او جنگ کن. ابن‌شعثاء گفت: ای امیر، مردم مرا به عنوان قهرمان در برابر ده‌هزار جنگنجو می‌شناســند، چگونه شایســته است که مرا به جنگ با این کودک روانه ســازی؟ معاویه گفت: پس چه کنم؟ ابن‌شعثاء گفت: من هفت پســر دارم، یکی از آن‌ها را به جنگ او می‌فرستم تا او را بکشد، معاویه گفت: چنین کن. ابن‌اشعثاء یکی از فرزندانش را به میدان او فرستاد، طولی نکشید که بدست آن جوان ناشناس کشته شد او فرزند دومش را فرستاد، باز بدست او کشته شد او فرزند سوم و چهارم تا هفتمش را فرســتاد همه آن‌ها بدست آن جوان ناشناس به هلاکت رسیدند. در این هنگام خود ابن‌شــعثاء به میدان تاخت و فریاد زد: «**ایها الشاب قتلت جمیع اولادی ولله لا تکلن اباك و امك** ای جوان تو همه پســرانم را کشــتی، سوگند به خدا قطعاً پدر و مادرت را به عزایت می‌نشانم.»

او به جوان ناشناس حمله کرد، و بین آن دو چند ضربه رد و بدل شد، در این هنگام آن جوان چنان ضربه بر ابن شعثاء زد که او را دو نصف کرد و به پسرانش ملحق ساخت، حاضران از شجاعت او تعجب کردند، در این هنگام امیرمؤمنان فریاد زد ای فرزندم برگرد که ترس دارم دشــمنان تو را چشم زخم بزنند. او بازگشت، امیرالمؤمنین 7 به استقبال او رفت و نقاب را از چهره‌اش رد کرد و بین دو چشــمش را بوسید، حاضران نگاه کردند دیدند قمربنی‌هاشم حضرت عباس 7 است.

فنظروا الیه هو قمر بنی هاشم العباس بن امیرالمؤمنین.[1]

---

۱. *معالي السبطين*، ج۱، ص۴۳۸(حضرت قاسم‌بن‌الحســن با سن بســیار کم همانند عمویش در صفین به میدان جنگ تاخت)

۶۷۲. شیوه درست زندگی

یکی از دوستان علی 7 بنام علاءبن‌زیاد در بصره سکونت داشت روزی علاء بیمار گردید امیرمؤمنان 7 به عیادت او رفت حضرت وقتی خانه بزرگ و وسیع علاء را دید فرمود: این خانه با این همه وسعت را در این دنیا برای چه می‌خواهی؟ با این‌که در آخرت به آن نیازمندتر هستی؟ آن‌گاه ادامه داد: آری مگر این‌که با داشتن این خانه بخواهی به وسیله آن به آخرت برسی مانند آن‌که در این خانه از مهمان پذیرایی کنی یا صله رحم نمایی یا این‌که حقوق واجب خود (مانند زکات) را از این خانه خارج کرده و به اهلش برسانی.

«فاذا انت قد بلغت بها الاخره؛ که در این صورت با داشتن همین خانه هم به آخرت نائل شده‌ای.»

علاء عرض کرد: ای امیرمؤمنان 7 از برادرم عاصم‌بن‌زیاد پیش تو شکایت می‌کنم. امام فرمود: برای چه مگر او چه کرده. علاء عرض کرد: عبائی ناچیز پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. علی 7 فرمود: او را نزد من بیاور. عاصم به حضور علی 7 آمد حضرت به او فرمود: تو دشمن جان خود شدی شیطان بر تو راه یافته و تو را صید کرده است آیا به خانواده‌ات رحم نمی‌کنی تو خیال می‌کنی خداوند که زندگی طیب و خوب را بر تو حرام کرده دوست ندارد از آن بهره‌مند شوی؟ تو بی ارزشتر از آنی که خداوند با تو چنین کند.

عاصم عرض کرد: ای امیرمؤمنان 7 ولی تو با این لباس خشن و غذای سخت و ناگوار به سر می‌بری و من از تو پیروی می‌کنم. امام فرمود: من مثل تو نیستم بلکه خداوند متعال بر پیشوایان عدل و حق واجب کرده است که بر خود سخت گیرند و شیوه زندگیشان را هماهنگ با وضع زندگی طبقه ضعیف مردم قرار دهند تا فقر، فقیر را از جا بدر نبرد (تابه گناه و دزدی مبتلا نشود) و از صراط مستقیم خارج نگردد تا ناداری فقیر موجب نافرمانی او از خدا نشود تنگدستی و فشار زندگی موجب آن نشود که به فقیران سخت بگذرد. در اصول کافی آمده عاصم پس از شنیدن سخن امام 7 بی‌درنگ آن را پذیرفت و عبای خشن و عزلت نشینی خود را کنار گذاشت.[۱]

---

۱. *اصول کافي*، ج۱، ص۴۱۱.

٦٧٣ـ مطیع فرمان پدر

درگیری جنگ صفین بین سپاه معاویه و سپاه علی 7 همچنان روز بروز شدیدتر ادامه داشت روزی امام علی 7 فرزندش محمّدحنفیه را طلبید و فرمود: فرزندم امروز بر سپاه معاویه حمله کن، محمّد چون شیر به سمت راست سپاه معاویه حمله کرد و صف‌های فشرده دشمن را درهم شکست بسیاری از آن‌ها را کشت و مجروح ساخت. سپس به حضور پدر بازگشت در حالی که مجروح شده بود به پدر عرض کرد: (یا امیرالمؤمنین 7 العطش ای امیرالمؤمنین سخت تشنه‌ام.) امام علی 7 ظرف آبی به او داد او آب را آشامید و علی 7 بقیه آب را که در ته ظرف باقی مانده بود به روی زره محمّد ریخت و فرمود: پسرم این بار به جانب چپ حمله کن. محمّد به جانب چپ سپاه دشمن حمله کرد و ضربات سختی بر پیکر آن‌ها وارد ساخت و برگشت محمّد که سخت تشنه شده بود نزد پدر فریاد زد: (الما الما آب آب) امیرمؤمنان 7 ظرف آبی به او داد محمّد آن را آشامید. علی 7 بار دیگر ته مانده آب را بر روی زره محمّد ریخت.

ابن‌عباس می‌گوید: سوگند به خدا دیدم بر اثر جراحات بسیاری که بر پیکر محمّد وارد شده بود خون از میان حلقه‌های زره او می‌جوشید امیرمؤمنان 7 ساعتی به او مهلت داد. سپس فرمود فرزندم این بار بر قلب لشکر دشمن حمله کن. محمّد همچون آتشی که در نیزار بیفتد بر قلب دشمن زد و از هر سو سپاه دشمن را می‌کوبید دست‌ها و سرهای فراوانی از دشمن جدا شد. آن‌گاه عنان اسبش را به سوی پدر همسو کرد و نزد پدر آمد. آنقدر زخم بر بدنش رسیده بود که بر اثر سوزش زخم‌ها اشک از چشمانش سرازیر بود. علی 7 از جای برخاست و بین دو چشم محمّد را بوسید و فرمود: پدرت فدایت شود امروز مرا شاد کردی و آنچه حق جهاد بود بجا آوردی اکنون بگو بدانم چرا گریه می‌کنی؟ محمّد از سوزش و درد بسیار شدید و طاقت فرسای زخم‌ها سخن به میان آورد و در آن حال گفت: من چند بار به کام مرگ رفتم دو برادرم حسن و حسین 8 به میدان نیامدند؟ امیرمؤمنان 7 دوباره بین چشمان محمّد را بوسید و فرمود: پسرم تو پسر من هستی ولی آن‌ها پسر پیغمبر 9 آیا آن‌ها را از کشته شدن حفظ نکنم؟ در این هنگام محمّد به راز موضوع پی برد و با کمال تواضع به پدر عرض کرد: ای پدر بزرگوارم! خداوند مرا فدای شما و فدای دو برادرم گرداند و آن‌ها را از هر گونه گزندی حفظ کند.[1]

---

۱. *پیکار صفین*، نصربن‌مزاحم.

٦٧٤ـ مسجد ضرار

امام صادق 7 فرمود: امیرالمؤمنین 7 از نماز خواندن در پنج مسجد که در کوفه است اصحاب خود را نهی فرمود. مسجد اشعث‌بن‌قیس کندی و مسجد جریربن‌عبدالله‌بجلی و مسجد سماک‌بن‌مخرمه و مسجد شبث‌بن‌ربعی[١] و مسجد تیم. امام صادق 7 فرمود: هر وقت امیرالمؤمنین نگاهش به آن مسجد می‌افتاد می‌فرمود این چهار دیواری تیم است و غرض حضرت این بود که قبیله تیم از یاری آن حضرت دست کشیده بودند و از کینه‌ای که داشتند با آن حضرت نماز نمی‌خواندند (لذا این چهار دیواری را بعنوان مسجد ساخته بودند) که خدای لعنت شان کند.[٢]

٦٧٥ـ کلماتی از من فراگیرید

روزی علـــی 7 به یاران خود فرمود: کلماتی از من فـــرا گیرید که اگر بر چهارپایان سوار شوید و در راه پیمایی و دستیابی به آن‌ها، چهار پایان خود را از پای در آورید مانند آن کلمات را نخواهید یافت.

«هان! که هیچ کس جز به پروردگارش امید نبندد و بجز از گناه خویش نهراســـد و چون چیزی نداند از یادگیری آن خجالت نکشد و چون چیزی از او سؤال شد که نمی‌داند خجالت نکشـــد و بگوید خدا بهتر می‌داند و بدانید که شکیبایی و صبر برای پیکره ایمان همچون سر است برای بدن و بدنی که سر ندارد خیری در او نیست.»[٣]

٦٧٦ـ غرور و ریاست طلبی

طلحه و زبیر از نزدیکترین افراد به علی 7 بودند آن‌ها توقع داشتند که امام علی 7 بیـــش از دیگران بـــه آن‌ها امتیاز بدهد و با آن‌ها در امور مشـــورت کند و در ریاســـت

١. شبث‌بن‌ربعی کنیه‌اش ابوعبدالقدوس (یا چند چهره منافق) بود او اذان گوی سحاح بود سپس اسلام آورد و از آنانی بود که علیه عثمان قیام کرد. بعد از اصحاب علی 7 شد سپس از خوارج شد و بر علیه حضرت قیام کرد، مجدد توبه کرد و بعد از مدتی در صحرای کربلا در صف قاتلان امام حسین 7 قرار گرفت بعد از مدتی از آنان شد که به طلب خون‌خواهی حسین 7 برخواستند و همراه مختار بود، بعد رئیس شهربانی کوفه شد و بعد از آن در کشتن مختار شرکت کرد. آن‌گاه در سال ٨٠ هجری به جهنم واصل شد.

٢. *خصال صدوق*، ج١، ص٣٠١.

٣. *خصال صدوق*، ص٣٥٢.

بیت‌المال، آن‌ها را بر دیگران مقدم بدارد. روزی آن‌ها نزد علی 7 آمدند و رســماً از آن حضرت تقاضا کردنــد تا آن‌ها را به فرمانداری بعضی از شــهرها منصوب کند وقتی با جواب منفی علی 7 روبرو شــدند توسط محمّدبن‌طلحه این پیام خشن را به آن حضرت رســاندند، «ما برای خلاف تو فداکاری‌های بســیار کردیم اکنون که زمام امور به دست تو آمده راه اســتبداد را به پیش گرفته‌ای و افرادی مانند مالک‌اشتر را روی کار آورده‌ای و ما را عقب زده‌ای.» امام علی 7 توســط همان محمّدبن‌طلحه به آن‌ها پاســخ داد که: چه کنم تا شــما خشنود شــوید؟ آن‌ها پس از دریافت پیام امام جواب دادند یکی از ما را فرماندار بصره کن و دیگری را فرماندار کوفه. امام‌علی 7 فرمود: به خدا ســوگند من در اینجا (مدینه) آن‌ها را امین نمی‌دانم چگونه آن‌ها را امین بر مردم در کوفه و بصره نمایم آن‌گاه امام به محمّدبن‌طلحه فرمود: نزد طلحه و زبیر برو و از قول من به آن‌ها بگو ای دو شیخ از خدا و پیامبرش 9 نسبت به امتش بترسید و بر مسلمانان ظلم نکنید... لیکن آن‌ها بخاطر همان غرور ذاتی و انحراف دینی خود بر علیه حضرت به همراهی عایشــه قیام کردند.[1]

۶۷۷ـ دزدان طماع

عایشــه در مکّه بود طلحه و زبیر با حکومت علی 7 مخالفت کردند و می‌دانســتند عایشــه نیز مخالف علی 7 اســت لذا تصمیم گرفتند به مکّه در نزد او رفته و مقدمات توطئه خود را فراهم ســازند لذا در ظاهر نزد علی 7 آمدند و اجازه خواســتند تا به قصد انجام عمره (حج مســتحبی) به مکّه بروند. امام به آن‌ها فرمود: شما قصد عمره ندارید، آن‌ها مکرر ســوگند خوردند که قصد خلافی ندارند و بر بیعت خود با امام استوار هستند. حضــرت فرمود: پس بیعت خود را با مــن تجدید کنید آن‌ها بیعت خود را تجدید کردند، آن‌ها در مکّه بر ضد حکومت علی 7 افرادی را جمع کردند و به همراه عایشه به سوی بصره حرکت کردند تا در آنجا شورش را شروع کنند در بین راه به یعلی‌بن‌منبه که حدود چهــار صد هزار دینار از یمن برای علی 7 می‌برد برخورد کردند آن‌ها پول‌ها را از او به زور گرفتند و آن پول‌ها را صرف مخارج ســپاه خود نمودنــد... آنان با جنگی که به راه

۱. *بحارالأنوار*، ج۳۲، ص۶.

انداختند باعث کشـــته شدن ۱۳ هزار نفر از سپاه خود و پنج‌هزار نفر از سپاه امام علی 7 شدند.[۱]

٦٧٨ـ نبأ عظیم کیست؟

از علقمه روایت شده که گفت: روز جنگ صفین مردی از لشکر شام با سلاح بیرون آمد و قرآن را حمایل خود کرده بود و به جای رجز خواندن چنان‌که مرســـوم اعراب در جنگ‌ها می‌باشد سوره نباء را خواند: **عم یتسائلون عن النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون** من خواستم پیش روم و با او به جنگ بپردازم. امیرالمؤمنین 7 فرمود: به جای خود باش خود آن حضرت پیش رفت و به او گفت: **اتعرف النباء العظیم هم فیه مختلفون؟** آیا آن خبر بزرگ را که در او اختلاف کردند می‌شناســـی؟ گفت: نه حضرت فرمود: **والله انی انا النباء العظیم فی اختلفتم و علی ولایتی تنازعتم...؛** منم آن نباء عظیم و خبر بزرگ که در من اختلاف کردید و در ولایت من نزاع نمودید و از ولایت من برگشته و منحرف شدید پس از آن‌که آن را پذیرفته بودید و به ظلم و ستم از آن برگشتید و هلاک شدید... پس از آن حضرت با شمشیر، سر و یک دستش را انداخت آن‌گاه برگشت و این شعر را می‌خواند:

آبـَی اللهُ اِلا اَنَّ صِفینَ دارُنا	وَ دارُكُـمْ ما لاَحَ فی الاُفُقِ كَـوْكَبٌ

وَ حَتَّی تَمُوتُوا اَوْ نَمُوتَ وَ مالَنا	وما لَكُم عَنْ حَوْمةِ الْحَرْبِ مَهْرَبٌ

«خداوند نخواست که صفین منزل ما و شما باشد مادامی‌که ستاره بر افق می‌درخشد تا وقتی که شما بمیرید یا ما و ما را از جایگاه جنگ امید فرار نیست.»[۲]

٦٧٩ـ اتصال معنوی شیعیان با علی 7

رمیله یکی از شیعیان علی 7 است می‌گوید: در کوفه چند روزی دچار تب و لرز شدم و نتوانســـتم در نماز امیرالمؤمنین علی 7 حاضر شوم. روز جمعه‌ای بود در خودم سبکی درد را دیدم گفتم چه بهتر غســـل جمعه‌ای بکنم و بروم امروز نماز جمعه‌ای با علی 7 بخوانم. در مسجد کوفه آمدم نشسته بودم که علی 7 به منبر خطبه می‌خواند ناگاه تب و لرز من مجدد شـــروع شد ولی خودم را گرفتم و کنترل کردم. حضرت از خطبه فارغ و

---

۱. *تتمة المنتهی*، ص۱۲؛ این واقعه در جمادی‌الثانی سال ۳۶ هـ‌ق واقع شد.
۲. *تفسیر برهان*، ج۴، ص ۴۲۰ / *بحارالانوار*، ج۳۸، ص۱۵۶.

بعد هم نماز جمعه را خواند و بعد از نماز کسی را فرستاد دنبالم وقتی وارد منزل حضرت امیر 7 شدم. حضرت فرمود: رمیله چه بود وقتی من روی منبر بودم چه چیزی عارضت شـــد دیدم که به خود می‌پیچیدی؟ عرض کردم یاعلی 7 من مدتی تب و لرز داشـــتم امروز تبم کم شـــد؛ آمدم مسجد وقتی که شـــما خطبه می‌خواندید تب و لرز آمد سراغم (حاصل فرموده حضرت)... حضرت فرمود: این تب و لرز از تو بمن هم سرایت کرد. رمیله می‌گوید: عرض کردم: یاعلی 7 آن‌هایی که در مســـجدند اینطور اســـت یا شامل افراد خارج هم می‌شـــود در مورد آن‌ها هم همینطور اســـت؟ حضرت فرمود: در شرق و غرب عالم هر یک از شیعیان ما مبتلا بشوند به ما هم اثر می‌کند.[1]

۶۸۰- خبر از آینده

ســـلیم‌بن‌قیس از ابن‌عباس در حدیثی نقل می‌کند: که در ذی قار (محلی در نزدیکی بصره) بر علی 7 وارد شـــد و آن حضرت برایش نامه‌ای بیرون آورد و فرمود: ای پســـر عباس این نامه ایست که پیغمبر خدا 9 به من دیکته کرد و من به دست خود نوشته‌ام، عرض کردم یا امیرالمؤمنین 7 آن را بخوان حضرت آن نامه را خواند و در آن نامه همه چیز از وقتی که پیغمبر از دنیا رفته تا شهادت حسین‌بن‌علی 7 و کسی که او را می‌کشد و آن‌که یاریش می‌کند و اشـــخاصی که همراه او شـــهید می‌شوند بود از جمله آنچه که برایم خواند این بود که با خودش چه خواهند کرد فاطمه 3 چگونه شـــهید می‌شـــود و حســـن 7 چطور در راه خدا کشته می‌شود و چگونه مردم با وی خیانت و پیمان شکنی می‌کنند ســـپس نامه را پیچید و آن مطالبی که از زمان شهادت حسین‌بن‌علی 7 تا روز قیامت واقع می‌شود را نخواند و باقی ماند در آن مقداری که از نامه خواند خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و این‌که هر یک از آن‌ها کشته می‌شوند و امر حکمیت و خلافت معاویه و شیعیانی که کشته می‌شوند و حکومت یزید، تا به شهادت حسین 7 بود.[2]

۶۸۱- حاکم بی بدیل

در زمان خلافت امیرالمؤمنین 7 مردی وصیت کرده بود به مردی، و به او هزاردینار

۱. *تفسیر سوره حجرات*، شهید دستغیب، ص۲۱۶.
۲. *اثبات الهداة*، ج۱، ص۵۲۱

داده بـــود تا هر آنچه را از این هزار دینار دوســـت دارد صدقه دهد و الباقی را برای خود نگه دارد.

آن مرد از دنیا رفت آن شخص نیز از هزار دینار، نهصد دینار را برای خود نگه داشت و صددینار آن را انفاق کرد.

ورثه به او ایراد گرفتند و گفتند پانصد دینار برای تو باشد و پانصد دینار دیگر را صدقه بده آن‌ها داوری را خدمت امام آوردند امام به آن مرد فرمود: به آنچه ورثه می‌گویند عمل کن ولی آن مرد قبول نکرد.

حضرت فرمود: پس بدآن‌که بر تو واجب است که ۹۰۰ دینار صدقه دهی و ۱۰۰دینار برای خود نگه‌داری زیرا که آنچه دوســـت می‌داری آن ۹۰۰ دینار است و آن مرد وصیت کـــرده به تو که آنچه را دوســـت مـــی‌داری صدقه کن و البته تو نهصددینار را دوســـت می‌داری.[۱]

۶۸۲ـ علی کشته شد و من زنده‌ام

عدی‌بن‌حاتم یکی از صحابه علی 7 است این مرد در اواخر عمر رسول‌خدا 9 اسلام آورد در زمان خلافت علی 7 در خدمت آن حضرت بود و سه پسرش بنام طریف طرفه و طارف در جنگ صفین کشته شدند. او بعد از شهادت علی 7 و استقرار خلافت معاویه بر معاویه وارد شـــد. معاویه برای این‌که بتواند با یـــادآوری داغ فرزندان عدی او را وادار کند که درباره علی 7 مطابق میل معاویه حرفی بزند به او گفت: «**این الطرفات؟** پسرانت چه شـــدند؟» عدی با کمال خونسردی گفت: «**قتلو بصفین بین یدی علی‌بن‌ابی‌طالب** 7 ؛ در صفین پیشاپیش علی 7 شهید شدند.» معاویه گفت: «**ما انصفك ابن ابیطالب اذقدم بنیك و اخربنیه**؛ علی درباره تو انصاف را رعایت نکرده که پسران تو را پیشاپیش جبهه فرستاد تا کشـــته شدند و پسران خود را در پشـــت جبهه نگه داشت تا زنده ماندند» عدی گفت: «**بل انا ما انصفت علیا اذ قتل و بقیت** بلکـــه مـــن درباره علی 7 انصاف را رعایت نکردم که او کشـــته شد و من زنده ماندم» معاویه گفت: «**صف لی علیاً** اوصاف علی را برای من بگو.» عدی گفت: معذورم بدار، معاویه گفت: ممکن نیســـت. عدی چنان توصیفی از امام علی 7 کرد که معاویه اشک چشمش سرازیر شد و شروع کرد با آستین خود اشک خود

۱. *مستدرك الوسائل*، ج۲، ص۱۸.

را پـــاک کند آن‌گاه معاویه گفت: خداوند رحمت کند علی 7 را همین طور بود که گفتی اکنون بگو حال تو در فراق علی چگونه اســـت؟ عدی گفت: مانند زنی که فرزندش را در دامنش سربریده باشند. معاویه گفت: آیا هیچ فراموش می‌کنی؟ عدی گفت: مگر روزگار می‌گذارد فراموشش کنم.[۱]

٦٨٣ـ زندگی خلیفه مسلمین!

اســـودبن‌قیس می‌گوید: که علی 7 در رحبه کوفه مردم را اطعام می‌کرد وقتی از آن فارغ می‌شـــد به منزل باز می‌گشت و در خانه خود غذا می‌خورد یکی از اصحابش گفت: مـــن پیش خود گفتم: علی 7 در منزل خود غـــذای لذیذتری از طعامی‌که به مردم داده می‌خـــورد. غذا خوردن خود را رها کردم و به دنبال علی 7 به راه افتادم حضرت به من فرمـــود: آیا غذا خوردی؟ گفتم: نه. گفت: پس با من بیـــا، من نیز با او به خانه‌اش رفتم او در منـــزل صدا زد: یا فضه، دیدم کنیزی وارد شـــد. علـــی 7 به او گفت: برای ما غذا بیـــاور او نیز گرده نانی همراه بـــا ظرف دوغی آورد و نان را در آن ترید کرد در حالی که در آن نان ســـبوس وجود داشـــت. به امیرالمؤمنین 7 عرض کردم: اگر می‌فرمودید آرد بی‌ســـبوس بیاورند بهتر بود امام شروع به گریه کرد و فرمود: به خدا هرگز ندیدم که در خانه رسول‌خدا 9 غذای بدون سبوس باشد.[۲]

٦٨٤ـ رجال الحق، دروغین

روزی امام علی 7 به مســـجد کوفه وارد شـــد دید عده‌ای زانو به بغل گرفته‌اند و در گوشـــه‌ای نشسته‌اند. حضرت پرسید این‌ها کیستند؟ گفته شد: این‌ها رجال الحق (مردان حق) هســـتند. حضرت فرمود: به چه دلیل آن‌ها مردان حق هستند؟ گفته شد از این رو که دارای نجابت و عزت نفس هســـتند اگر کسی به آن‌ها غذا داد شکر می‌کنند و گرنه صبر می‌کنند و هیچ‌گاه برای غذا تقاضا نمی‌کنند و دســـت گدایی به ســـوی کسی دراز نمی‌نمایند. امام علی 7 فرمود: ســـگ‌های کوفه هم چنین رفتاری دارند آن‌گاه امام 7 با شـــلاق آن‌ها را از مســـجد بیرون کرد و به آن‌ها فرمود بروید کار کنید.(این جماعت

۱. *مروج الذهب*، ج۳، ص۱۳ / *تاریخ دمشق*، ص۴۰ /*العقد الفرید*، ج۳، ص۸۶.
۲. *انساب الاشراف*، ج۲، ص۱۸۷.

حیله‌گر در همه ادوار تاریخ زندگی امامان شـــیعه دیده می‌شـــوند و حتی خلفای جور نیز این دسته‌های گمراه را مورد توجه خود قرار می‌دادند آن‌ها را تقویت و مورد حمایت قرار می‌دادند تا بتوانند امامان شـــیعه را در انزوا قرار دهند برای نمونه به مورد دیگری اشاره می‌نماید:) حین‌بن‌ابی‌الخطاب می‌گوید با امام هادی 7 در مســـجدالنبی بودم گروهی از جماعت صوفیه وارد مسجد شدند و در گوشه‌ای دایره‌دار دور هم نشستند و مشغول ذکر **لااله‌الاالله** شدند امام فرمود: به این حیله‌گران توجه نکنید چرا که آن‌ها هم‌نشین شیاطین و ویران‌کننده پایه‌های دین هســـتند روزگاری را به گرســـنگی می‌گذارند تا برای پالان کردن خری چندی را رام کنند **لااله‌الاالله** نمی‌گویند مگر برای فریب مردم کم‌نمی‌خورند مگر برای پرکردن کاسه‌های بزرگ و جذب دل‌های ابلهان به سوی خودشان ورد آن‌ها کف‌زدن و رقص و ذکرهایشـــان آوازه خوانی است... هرکس به دیدار یکی از آن‌ها رود مثل آنســـت که به دیدار شـــیطان و بت‌پرستان رفته است و هرکس به آن‌ها کمک کند مثل آنست که به معاویه و یزید و ابوسفیان کمک کرده است... سپس امام فرمود: تمامی صوفیان از مخالفان ما بوده و راهشان با راه ما جداست آنان جزء یهود و نصاری این امت هستند[1]، خوانندگان توجه داشته باشند این‌ها حتی دینداری و تقوای خود را به رخ امامان شـــیعه هم می‌کشـــیدند و اکثر خلفای جور به آن‌ها مراجعه می‌کردند و به مواعظ آن‌ها گوش می‌داند آن‌ها با این زهد فروشی‌ها مترصد آن بودند که شخصیت معنوی امامان را تحت شـــعاع قرار دهند در این کتاب به رفتارهای بعضی از گمراهان زاهد نما اشاره شده جهت اطلاع به داستان حسن بصری با امام علی 7 مراجعه شود.

۶۸۵ـ چقدر غریب و مظلوم

امام علی 7 عبدالله‌بن‌عباس را اســـتاندارد بصره کرد او همه اموال بیت‌المال بصره به ارزش ۲میلیون درهم را برداشـــت و به مکّه رفت و علی 7 را رها کرد وقتی خبر آن به امام رســـید... به منبر رفت و گریســـت و فرمود: این پسر عموی رسول خداست که با این همه دانش چنین کاری می‌کند پس چگونه مردم از او ایمن باشند خدایا! من از آنان ناراحتم راحتم کن و مرا به سوی خود ببر...[2]

۱. *سفینة البحار*، حاج شیخ عباس قمی، ج۲، ص۵۸.
۲. *رجال کشي*، ج۱، ص۲۷۹.

۶۸۶ـ همجواری خداوند

علی 7 بعد از جنگ جمل به کوفه آمد و در مسجد نماز خواند، سپس پشت به دیوار کرد و مردم پیرامونش نشستند آن‌گاه از حال یکی از یاران خود که ساکن کوفه بود جویا شد یکی گفت: یاعلی 7 ! خدایش به همجواری گزید: حضرت فرمود: خداوند هیچ یک از آفریدگانش را به جواری نگیرد آن‌گاه این آیه را خواند «**و کمنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم**؛ و شما مرده بودید، شما را زنده کرد و دگر بار بمیراند و باز زنده کند...[1]» راوی گفت: چون خستگی آن حضرت برطرف شد، عرض کردند: یاعلی! در کدام کاخ منزل می‌کنی؟ فرمود: مرا در کاخ خبال منزل ندهید (کاخ فساد) پس به سرای جعدة‌بن‌هبیره مخزومی وارد شد. (ام‌هانی خواهر حضرت امیر 7 بود که همسر او هبیرة‌بن‌ابی‌وهب مخزومی بود.) [2]

۶۸۷ـ توبه کننده، آزاد شد

در عصر خلافت امام علی 7 مردی با پسری لواط کرده بود ولی بعد از این عمل زشت و کبیره سخت پشیمان شده بود او به حضور امام علی 7 آمد و در حالی که گریه می‌کرد و سخت پریشان بود با کمال شرمندگی عرض کرد: یاعلی! من لواط کرده‌ام مرا با اجرای حد الهی پاک کن. زیرا من طاقت آتش دوزخ را ندارم. امام علی 7 فرمود: ای مرد! برو به خانه خود، شاید تلخی زرد آب تو، به حرکت در آمده؟ (و اشتباه می‌کنی) او رفت و فردای آن روز بازگشت و باز گفت: با پسری لواط کرده‌ام مرا پاک کن. علی 7 به او فرمود برو به خانه‌ات شاید تلخی زرد آب تو، به حرکت در آمده است؟ او رفت و روز سوم نزد امام آمد و همان صحبت را تکرار کرد، حضرت نیز همان پاسخ بار اول و دوم را به او داد. اما روز چهارم آمد و اقرار به لواط کرد. امام علی 7 به او فرمود: پیامبر اکرم 9 در مورد لواط کننده به یکی از سه امر حکم فرموده هر کدام را می‌خواهی خودت انتخاب کن او عرض کرد آن سه حکم چیست؟ علی 7 فرمود: زدن گردنت با شمشیر، پرتاب کردن تو با دست و پاهای بسته از بالای کوه به زمین و یا سوزاندن در آتش. او به علی 7 عرض کرد: کدامیک از این سه حکم سخت‌تر است؟ امام فرمود:

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۸.

۲. *پیکار صفین*.

ســوزاندن در آتش او به علی 7 عرض کرد: من همین مجازات ســخت‌تر را برای خود برگزیدم، وسایل آتش را فراهم کردند گناهکار دو رکعت نماز خواند سپس چنین دعا کرد: خدایا! می‌دانی که مرتکب گناه لواط شدم سپس از مجازاتش در آخرت ترسیدم نزد وصی و پسر عموی پیامبر 9 تو آمدم و از او تقاضا کردم مرا پاک سازد، او مرا بین یکی از سه مجازات مخیر نمود و من در میان آن‌ها ســخت‌ترین آن را برگزیدم، خدایا! از درگاهت می‌خواهــم که همین مجازات را کفاره گناهــم قرار دهی و در آخرت مرا در آتش دوزخ نسوزانی سپس برخاست در حالی که به خاطر گناهش گریه می‌کرد در میان گودال آتش نشســت و شعله‌های آتش بدن او را فرا گرفت این منظره به قدری رقت بار بود که امام علی 7 با دیدن آن منقلب شد و گریه کرد... آن‌گاه امیرمؤمنان علی 7 به او فرمود: ای شخص از میان آتش برخیز که فرشتگان آسمان و زمین را به گریه انداختی خداوند توبه تو را پذیرفت و مراقب خود باش که دیگر آن گناه را انجام ندهی.[1]

۶۸۸ـ به حساب خدا بگذار...

عبدالرحمن‌بن‌جندب می‌گوید: زمانی که همراه با امیرالمؤمنین 7 از صفین برگشتم و خانه‌های کوفه را دیدم چشم ما به پیر مردی افتاد که در سایه خانه‌اش نشسته بود، و آثار مرض در قیافه‌اش دیده می‌شد، علی 7 به او فرمود: صورتت را رنگ پریده می‌بینم، آیا بخاطر بیماری اســت؟ عرض کرد: آری یا امیرالمؤمنین 7 . آن‌گاه حضرت فرمود: آیا از این بیماری کراهت داری؟ عرض کرد: یا علی هرگز دوســت ندارم به چنین مریضی کســی دچار شود، امام فرمود: آنچه را که به تو رسیده به حساب خدا نمی‌گذاری عرض کرد: چرا ! حضرت فرمود: تو را به رحمت پروردگارت بشــارت باد و بدان که بخاطر این بیماری گناهت آمرزیده شده...[2]

۶۸۹ـ علی 7 و رنج ها و مصائبش

یک نفر یهودی از امتحانات و آزمایشــات الهی که علی 7 از آن‌ها ســرافراز بیرون آمده بود سؤال کرد. حضرت تمامی امتحانات الهی خود را بر شمرد و دقیقاً به بیان مسائل

---
۱. *فروع کافي*، ج۷، ص۲۰۳.
۲. *بحارألانوار*، ص۵۲۸.

اجتماعـــی آن زمان می‌پردازد و دقیقاً در لابلای گفتار امام؛ مظلومیت آن حضرت نمودار است که در اینجا به یکی از آن‌ها اشاره می‌شود:

علی 7 فرمود: ای برادر یهودی کسی که پس از ابوبکر زمامدار حکومت شد در ورود و خروج همه کارها با من مشورت می‌کرد و طبق دستور من کارها را انجام می‌داد و در کارهای‌سخت از من نظر می‌خواست و طبق نظر من رفتار می‌کرد؛ نه من کسی را سراغ دارم و نه اصحابم؛ که به جز من در کارها با او مشورت کرده باشد... چون مرگ ناگهانی او فرا رسید و بدون بیماری قلبی که بتواند تصمیمی‌در حال صحت بگیرد؛ از دنیا رفت...

نتیجه کار دومی‌این شـــد، پرونده زندگانیش موقعی بسته شد که عده‌ای را کاندید و نامزد خلافت کرد که من ششـــمین آن‌ها بودم و مرا با هیچ کدام آن‌ها برابر ندانســـت و همه حالات مرا از وراثت رسول‌خدا 9 و خویشاوندی و نسب و دامادی بدست فراموشی سپرد...

خلافت را در میان ما به شـــوری واگذار نمود و فرزند خود را بر همه ما حاکم کرد و دستور داد که اگر طبق دستور او عمل نکردیم و مجلس شوری تشکیل ندادیم گردن هر شش نفر ما را بزنند. ای برادر یهودی! می‌دانی که برای همین پیش آمد ناگوار چه اندازه صبر و تحمل لازم است؟ آنان در آن چند روزی که بودند هر کدام به نفع خویش شروع به فعالیت و سخنرانی نمودند ولی من دست روی دست گذاشتم و ساکت بودم... (در آن شـــورا) یکی از خود رأی‌ها و سرسخت‌ها آن هیأت شش نفری، تندروی کرد و کار را از دســـت من گرفت و به طمع شرکت در بهره‌برداری از خلافت، حکومت را بدست عثمان سپرد، و عثمان کسی بود که نه با او و نه با هیچ یک از حاضرین در شورا از نظر اخلاقی مساوی نبود چه رســـد به کمتر از آنان... سپس طولی نکشید که همان سرسخت‌ها که در انتخاب عثمان مؤثر بودند، او را کافر شـــمردند و از او بیزاری جســـتند. عثمان به نزد دوســـتان صمیمی خود رفت و به دیگر اصحاب رسول‌خدا 9 مراجعه کرد و در خواست اســـتعفا از بیعت خود را نمود و از آشـــوبی که به پا کرده بود اظهار پشیمانی می‌نمود ای برادر یهودی! این پیش آمد از پیش آمد قبلی سخت‌تر و دلخراش‌تر بود... از این جریان آنچنان ناراحت شـــدم که قابل توصیف نیســـت و اندازه‌ای نـــدارد ولی چاره‌ای جز صبر نداشـــتم که بگذارم و بگذرم... به خدا قســـم ای برادر یهودی مرا از شورش علیه عثمان همان چیزی جلوگیری کرد که از قیام علیه حکومت قبلی جلوگیری کرده بود... ای برادر

یهودی! هیچ تغییری در تصمیم خود راه نداده‌ام و به این جهت در برابر عثمان ساکت ماندم و آنچه مرا وا داشت که از اقدام علیه او دست نگهدارم این بود که من در نتیجه آزمایشی که از او کرده بودم می‌دانستم اخلاقی که او دارد او را رها نخواهد کرد تا مردم را به کشتن و خلعش بکشاند...[1]

٦٩٠ـ علی 7 و رنج‌های حکومت داری

روزی شخصی یهودی از علی 7 راجع به امتحانات الهی آن حضرت سؤال کرد: حضرت فرازهایی از امتحانات الهی خود را برای وی توضیح داد، البته در بیان این وقایع حضرت دقیقا مسائل اجتماعی و رفتار اصحاب و یاران خود را بیان می‌نماید که از جمله آن‌ها این بود که:

...ای برادر یهودی کسانی که با من بیعت کرده بودند چون دیدند مقاصد شخصی آنان به دست من انجام نمی‌شود بوسیله آن زن (عایشه) بر من شوریدند، با این‌که از طرف پیغمبر 9 کار آن زن بدست من سپرده شده بود و من وصی بر او بودم او را بر شتری سوار کردند... این زن (مردم آن شهر) آنان را از شهر بیرون کشید، ندانسته و دیوانه‌وار شمشیر آختند و نفهمیده تیرها پرتاب کردند. من در کار آنان میان دو مشکل قرار داشتم که هیچ یک را دوست نداشتم؛ اگر دست نگه می‌داشتم آنان از شورش باز نمی‌گشتند... و اگر ایستادگی می‌کردم کار بجایی می‌کشید که نمی‌خواستم. لذا پیش از هر چیز حجت را بر آنان تمام کردم... به آن زن پیشنهاد کردم به خانه‌اش باز گردد و مردمی‌که در اطرافش بودند را دعوت نمودم تا بیعت را که با من دارند به پایان برسانند و پیمانی را که از خداوند در گردن آنان است را نشکنند و تمام قدرت خود را به نفع آنان در اختیارشان گذاشتم... ولی جز بر نادانی و سرکشی و گمراهی آن‌ها نیافزود چون دیدم جز جنگ هیچ پیشنهادی را نمی‌پذیرند بر مرکب جنگ سوار شدم... و به جنگی که در ابتدا مایل نبودم عاقبت الامر دچار آن می‌شدم... واسطه‌ها فرستادم و به سوی آنان سفر نمودم و عذرشان را پذیرفتم، تهدیدشان نمودم، هر چه را که از من می‌خواستند متعهد شدم، و هر چه راهم که نمی‌خواستند خودم پیشنهاد نمودم ولی چون به جز جنگ هوای

[1] ١. *خصال صدوق*، ص٤٣٥.

دیگری در سر نداشتند به ناچار جنگ کردم...[۱]

علی 7 در این پرسش و پاسخ یهودی به روند زندگی خود که در مسیر اطاعت محض الهی بوده اشاره می‌فرماید، که از لحاظ کیفیت نقل تاریخی؛ می‌توان آن را در نوع خود بدون شائبه تحریف تلقی نمود و در لابلای گفتار آن حضرت نقطه پر نور آن، همانا مظلومیت امیرمؤمنان 7 است که جان شیعیانش را می‌گدازد.

٦٩١ـ تواضع حضرت علی 7

از امام صادق 7 منقول است: یک روز حضرت امیرالمؤمنین 7 در حالی که سوار بر مرکبی بود به طرف اصحاب خود حرکت کرد تا به آن‌ها پیوست. آنان نیز گرد علی 7 جمع شدند و وقتی حضرت می‌خواست بجایی برود آنان از عقب سر او حرکت کردند، ناگاه حضرت متوجه عقب سر خود شد و دید اصحاب از عقب سر او حرکت می‌کنند. حضرت آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: آیا کاری دارید؟ پاسخ دادند: حاجتی ندارند اما دوست دارند در رکاب آن حضرت باشند حضرت این نوع تشریفات و احترام را نپسندید و به آنان دستور بازگشت داد و چنین تشریفاتی را موجب فساد راکب و ذلت و زبونی افراد پیاده رو دانست و پس از آن دستور حرکت داد چند دقیقه بیشتر نگذشته بود که متوجه عقب سر خود شد و فرمود: باز گردید زیرا صدای کفش‌های عقب سر افراد، دلهای طمعکار آن‌ها را آلوده می‌کند.[۲]

٦٩٢ـ امام فقیر نبود انفاق‌گر کاملی بود

به امام علی 7 خبر رسید که: طلحه و زبیر گفته‌اند: علی 7 مال و ثروت ندارد و فقیر است. این خبر به علی 7 گران آمد به نمایندگان خود فرمود: همه محصول باغ‌های خودم را در جا جمع کنید. نمایندگان هنگام محصول، همه محصولات را جمع کردند و به دستور امام آن‌ها را فروختند و پول آن‌ها «صد هزار درهم» گردید. امیرمؤمنان 7 آن پول‌ها را در روبروی خود بر زمین ریخت و پیام بر طلحه و زبیر فرستاد و آن‌ها را در آنجا حاضر کرد آن‌گاه فرمود: «**هذا المال و الله لی لیس لاحد فیه شیی**؛ این پول‌ها سوگند

۱. *خصال صدوق*، ص۴۳۱.

۲. *بحارألانوار*، ج۴۱.

به خدا مال شـــخصی من است که از دسترنج خود بدست آوردم نه از بیت‌المال مسلمین و هیچ کس در آن حق ندارند.)

آن‌ها می‌دانســـتند که حضرت علی 7 دروغ نمی‌گوید: دریافتند که علی 7 صاحب اموال بسیار است وقتی از حضور علی 7 بیرون آمدند و به یکدیگر گفتند: علی 7 فقیر نیست بلکه صاحب ثروت می‌باشد.[1]

۶۹۳ـ غیب‌گویی ستاره‌شناس در محضر حضرت علی 7

در حالـــی که علی 7 به همراه ســـپاه خویـــش روانه جنگ معروف نهـــروان بود. ستاره‌شناســـی به نام مسافربن‌عفیف با عجله خود را به آن حضرت رسانید و عرض کرد: اوضاع کواکب بر این دلالت دارد که اگر کســـی در این ســـاعت حرکت کند از دشـــمن شکســـت می‌خورد. علی 7 فرمود: این ادعا، با قرآن که می‌فرماید: (غیر از خدا کسی بر غیب و نهان آسمان‌ها و زمین آگاه نیست)[2] سازگار نیست و تو با چنین عقیده‌ای خود را از خداوند بی‌نیاز کرده‌ای!

ســـپس رو به یاران خود کرد و فرمود: از ستاره‌شناســـی جـــز آن مقداری که برای شـــناختن راه‌های بیابان و دریا، لازم است خودداری کنید زیرا چنین ادعاهایی انسان را به غیب‌گویی می‌کشاند. غیب‌گویی هم در ردیف جادوگری است و جادوگر نیز در ردیف کافر قرار دارد و جایگاه کافر هم، آتش دوزخ خواهد بود.

آن‌گاه حضرت یاران خود را مخاطب قرار داد و ضمن توکل بر خدا دســـتور داد آنان بنام خدا به راه خود ادامه دادند و در جنگ پیروز و سرافراز هم گردیدند.[3]

۶۹۴ـ ازدواج جوانان

امام صادق 7 فرمود: مردی را که با دســـت خود اســـتمناء کرده بود گرفته و او را به حضور امام علی 7 آوردند. آن حضرت آن قدر بر دســـت او زد که دســـت او سرخ شد. ســـپس از بیت‌المال وسائل ازدواج او را فراهم ساخت، بر اساس این روایت امام علی 7

۱. فروغ *کافی*، ج۶، ص۴۴۰.
۲. سوره نمل، آیه ۵.
۳. *کامل ابن اثیر*، ج۲، ص۴۰۲.

برای جلوگیری از فساد هم از شیوه روبنایی استفاده کرد (زدن و تأدیب آن مرد) و هم از شیوه زیربنایی که وسائل ازدواج او را فراهم نمود.

۶۹۵ـ تقسیم بیت‌المال

حضرت امیرمؤمنان 7 همه بیت‌المال مسلمین را به طور مساوی بدون تبعیض تقسیم می‌کرد، و در هر روز جمعه محل بیت‌المال خود را جارو می‌نمود و دو رکعت نماز در آن محل می‌خواند و می‌گفت: «تا این زمین در روز قیامت گواهی دهد که من بیت‌المال را برای خود ذخیره نکردم و به طور مساوی آن را تقسیم نمودم.»[۱]

۶۹۶ـ تقسیم جام طلا و نقره از بیت‌المال

روزی قنبر، غلام امام علی 7 نزد آن حضرت آمد و از ظرف‌های طلا و نقره که به عنوان بیت‌المال آورده بودند خبر داد در مسیر راه قنبر به علی 7 عرض کرد: ای امیرمؤمنان 7 تو از آنچه به بیت‌المال آمده چیزی را برای خود ذخیره نمی‌کنی و همه آن را تقسیم می‌نمایی پیشنهاد می‌کنم از این جام‌ها مقداری را برای خود ذخیره کنی.

امام علی 7 به او فرمود: «**ويحك يا قنبر! لقد احببت ان تدخل بيتى ناراً عظيمة**؛ وای بر تو ای قنبر! همانا دوست داری که آتش عظیمی را وارد خانه‌ام کنی.»

آن‌گاه شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید و با چندین ضربه آن ظروف طلایی و نقره‌ای را قطعه قطعه کرد، سپس مردم را به حضور طلبید و به آن‌ها فرمود: این ریزه‌های طلا و نقره را بر اساس سهمیه‌بندی تقسیم کنید، حتی خورده ریزه‌های ناچیز باقی مانده را دستور داد تا تقسیم نمایند.[۲]

۶۹۷ـ امام العارفین و مطالعه آسمان

یکی از اصحاب امام علی 7 به نام حبة‌عرنی می‌گوید: شبی من و نوف در صحن حیاط دارالاماره کوفه خوابیده بودیم در اواخر شب بود که ناگاه دیدیم علی 7 در صحن دارالاماره مانند افراد واله و حیران دست‌ها را به دیوار نهاده و این آیات را تلاوت می‌کند.

---

۱. *شرح نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد*، ج۲، ص۱۹۹.
۲. *شرح نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد*، ج۲، ص۱۳۵.

«ان فی خلق السماوات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب

به طور مسلم در آفرینش آسمان و زمین و در آمد و رفت منظم شب و روز نشانه‌هایی (بر توانایی و حکمت حق) برای خردمندان وجود دارد.»

«الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات و الارض، ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار»

خردمندان آنان‌اند که در همه حال و تمام اوقات به یاد خدا هستند و ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده خدا را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین اندیشه می‌نمایند و می‌گویند: پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریدی ساحت مقدست (از انجام کار لغو و بیهوده) پاک منزه است پس ما را از آتش کیفر خود نگه‌دار.»

«ربنانك من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار، پروردگارا هر کسی را که به دوزخ بری سرافکنده و بی آبرویش کرده‌ای و ستمگران یارانی ندارند.»

«ربنا انّنا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنو بربکم فامنا ربنا فاغفرلنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار، پروردگارا ما، ندای منادی ایمان را شنیدیم که به پروردگار خود ایمان آورید و ما ایمان آوردیم پروردگارا گناهان ما را ببخش و ما را در شمار نیکان از این جهان ببر.»

«ربنا و اتنا ما وعدتنا علی رسلك و لا تخزنا یوم القیامه انك لا تخلف المیعاد [۱]

پروردگارا آنچه به وسیله پیامبران به ما وعده کردی به ما عنایت فرما و در روز قیامت ما را سرافکنده و شرمسار مکن که به طور قطع تو خلاف وعده نمی‌کنی.»

حبه می‌گوید: علی 7 در آن شب این آیات را مکرر تلاوت می‌کرد و آن چنان مجذوب مطالعه آسمان و دلباخته خالق این زیبایی‌ها و پدید آورنده این همه عظمت و شگفتی شده و چنان از خود بی خود بود که گویی هوش از سرش پریده بود من و نوف هر دو در بستر آرمیده ناظر این منظره حیرت‌زده بودیم، که علی 7 کم کم به خوابگاه من رسید. آن‌گاه خطاب به من فرمود: حبه خواب هستی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم آقا، شما با این جهاد و کوشش با آن همه سوابق درخشان و خدمت‌های فراوان به اسلام و یا این‌که در زهد و تقوا و عبادت بی نظیری چنین اشک می‌ریزی و از هیبت و خشیت خدا چنین حالی داری پس ما بیچارگان چه کنیم؟ علی چشم‌ها را به پایین انداخت و شروع به گریه کرد و آن‌گاه به من فرمود:

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱ـ۱۹۴.

ای حبه: همگی ما در برابر خدا ایستگاهی داریم و هیچ یک از اعمال ما بر او پوشیده نیســـت. ای حبه: به طور قطع خداوند از رگ گردن به من و تو نزدیکتر اســـت. ای حبه هیـــچ چیز نمی‌تواند من و تو را از خداوند پنهان دارد. آن‌گاه حضرت رفیقم نوف را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای نوف! خوابی؟

ـ نه یا امیرالمؤمنین! خواب نیستم حالت حیرت‌انگیز و شگفت‌آور شما موجب شد که امشب فراوان گریستم.

فرمـــود: ای نوف! اگر امشـــب از خوف خـــدا فراوان گریه کردی فـــردا در برابر خدا چشمانت روشن خواهد شد. ای نوف هیچ قطره از اشکی از دیدگان کسی از خشیت خدا جاری نمی‌شـــود مگر آن‌که دریاهایی از آتـــش را خاموش می‌کند و آخرین جمله‌ای که فرمود این بود: از خدا در ترک انجام مســـئولیت‌ها بترســـید! آن‌گاه از برابر ما گذشت در حالی که با خود زمزمه می‌کرد و می‌گفت:

خدایا! ای کاش می‌دانستم هنگامی‌که غافلم، آیا تو از من اعراض کرده‌ای یا به من توجه داری. و ای کاش می‌دانســـتم که با این خواب طولانی؛ و کوتاهی در سپاسگزاری نعمت‌هایت حالم در نزد تو چگونه است.

نوف گوید: به خدا قسم علی 7 تا صبح در همین حال بود.[۱]

۶۹۸ـ قرآن صامت، قرآن ناطق

امیرالمؤمنین 7 شـــبی از مسجد کوفه به ســـوی خانه خویش حرکت کرد، در حالی که کمیل‌بن‌زیاد که از دوســـتان خاص آن حضرت بود او را همراهی می‌کرد، در اثناء راه از کنار خانه مردی گذشـــتند که صدای تلاوت قرآنش بلند بود و آیه **«امن هو قانت اناء اللیل...»**[۲] را با صدای دلنشین و حزین می‌خواند، کمیل در دل خود از حال این مرد بسیار لذت برد و از روحانیت او خوشـــحال شد، بدون آن‌که چیزی بر زبان براند. امام 7 رو به سوی او کرد و فرمود: سر و صدای این مرد مایه حجاب تو نشود زیرا او اهل دوزخ است و به زودی خبر آن را به تو خواهم داد! کمیل از این مســـأله در تعجب فرو رفت. نخست این‌که امام 7 بزودی از فکر و نیت او آگاه گشـــت و دیگر این‌که شـــهادت به دوزخی

۱. *خصال*، ص۳۳۷ / *امالي مفيد*، ص۱۳۲.
۲. سوره زمر، آیه ۹.

بودن این مرد ظاهر الصلاح داد.... مدتی گذشت تا سرانجام کار خوارج به آنجا رسید که در مقابل امیرمؤمنان 7 ایستادند و حضرت با آن‌ها پیکار کرد، در حالی که قرآن را آن گونه که نازل شده بود حفظ کرده داشتند، امیرمؤمنان 7 رو به کمیل کرد و در حالی که شمشیر در دست حضرت بود و سرهای آن کافران طغیانگر بر زمین افتاده بود با نوک شمشیر به یکی از آن سرها اشاره کرد و فرمود: ای کمیل! این همان شخصی است که در آن شب تلاوت قرآن نمود در حالی که او تعجب تو را برانگیخته بود. کمیل دست حضرت را بوسید و استغفار کرد.[1]

۶۹۹ـ فرار از جنگ

در ماجرای جنگ صفین امام علی 7 از فرار افراد سپاه خود به سوی معاویه و پیوندشان به سپاه معاویه با مالک‌اشتر (سردار پر صلابت سپاه امام علی 7) شکایت و درد دل کرد. مالک‌اشتر عرض کرد: ما در جنگ جمل به همراهی اهل بصره و کوفه با سپاه جمل می‌جنگیدیم و در آن جنگ وحدت نظر داشتیم ولی بعد از آن اختلاف نظر پدید آمد آن‌گاه اراده‌ها سست شد و آثار عدالت گم گردید. و تو ای امیرمؤمنان 7 با مردم بر اساس عدالت رفتار می‌کنی و می‌خواهی عدالت و حق بین آن‌ها حاکم گردد طبقه بالا و پایین جامعه از نظر تو مساوی هستند، این روش (گر چه حق است ولی) موجب فرار افرادی شده که حق و عدل به مزاجشان سازگار نیست ولی معاویه با شیوه‌های فریبکارانه خود طبقه اشرافی و ثروتمند را به دیگران مقدم می‌دارد و اکثر مردم فریفته اهل دنیا هستند از این‌رو اگر مال دنیا را به طور وفور در اختیار آن‌ها قرار دهی به سوی تو می‌آیند و گردن‌ها سوی تو خواهد آمد. جمعی از اصحاب امام علی 7 نیز همین تحلیل را به آن حضرت عرض کردند. امام علی 7 در پاسخ مالک فرمود: آیا به من دستور می‌دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که بر آن‌ها حکومت می‌کنم استمداد جویم. سوگند به خدا تا خورشید طلوع می‌کند و ستاره‌ای در آسمان چشمک می‌زند چنین کاری نمی‌کنم.[2]

---

۱. *بحارألانوار*، ج۳۳، ص۳۹۹، باب ۲۳.
۲. *الغارت*، ج۱ / *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۲۶.

۷۰۰- این دستور خدا بود یا سفارش پیامبر 9

محمّدحنفیه می‌گوید: من در جنگ جمل پرچمدار بودم و قبیله بنی‌ضّبه بیشترین کشته را داده بود چون جنگجویان از میدان جنگ گریختند. علی 7 و عمار یاسر و محمّدبن‌ابی‌بکر که با آن حضرت همراه بودند پیش آمدند تا به هودجی (که عایشه در آن بود) رسیدند و از بسیاری تیر که به آن خورده بود چون خار پشتی می‌نمود، حضرت با عصایی که بدست داشت بر آن هودج زد و فرمود: ای حمیرا (عایشه) بگو ببینم همان طور که عثمان‌ابن‌عفان را به کشتن دادی می‌خواستی مرا هم بکشتن دهی؟ این دستور خدا بود یا سفارش پیامبر 9 ؟ عایشه پاسخ داد: حال که پیروز شدی گذشت کن. حضرت به برادر او محمّدبن‌ابی‌بکر فرمود: بنگر ببین زخمی برداشته؟ او نگاه کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین 7 از ضربه سلاح سالم مانده فقط تیری مقداری از پیراهنش را دریده است. حضرت فرمود: او را بردار و به خانه فرزندان خلف خزاعی (عبدالله و عثمان) انتقال بده. سپس امام به جارچی لشکر خود فرمود: صدا زند تا سپاهیان امام زخمی‌ها را رها کنند و آنان را نکشند و فراریان را دنبال نکنند و هر کس به خانه خود پناه برد و دربروی خود بست در امان خواهد بود.[1]

۷۰۱- روشی صحیح

اصبغ‌بن‌نباته گوید: حارث همدانی با گروهی از شیعیان که من هم در میان آن‌ها بودم بر حضرت امیرالمؤمنین 7 وارد شدیم حارث که بیمار بود افتان و خیزان حرکت می‌کرد و با عصائی که در دست داشت بر زمین می‌کوفت. حضرت که او را بدین حال دید رو به او کرد و فرمود: حارث حالت چطور است؟ عرض کرد: ای امیرمؤمنان 7 ، روزگار بر من چیره گشته و سلامتی را از من ربوده است و علاوه بر این نزاعی که اصحاب تو در خانه‌ات با یکدیگر دارند مرا بیشتر ناراحت ساخته و آتشی در درونم افروخته و مرا بیش از حد بی‌تاب و تحمل کرده است. حضرت فرمود: نزاع آن‌ها در چیست؟ عرض کرد: درباره تو و درباره آن سه نفری که قبل از تو بوده‌اند (ابوبکر و عمر و عثمان) بعضی از آنان درباره تو بسیار غلو و زیاده روی می‌کنند و برخی میانه رو بوده و همراه شما هستند و پاره‌ای در حال حیرت و تردید باقی مانده و به شک و دو دلی در

---

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص ۳۶.

افتاده‌اند... حضرت فرمود: بس است ای برادر همدانی؛ بدان که بهترین شیعیان من آن دسته و فرقه‌ای هستند که راه اعتدال و میانه روی را اختیار کرده‌اند... حارث گفت: پدر و مادرم فدایت چه خوب است این کدورتی را که بر دل‌های ما نشسته بزدایی و ما را در این مورد از بینش لازم برخوردار و راهنمایی کنی. حضرت فرمود: بس کن، تو مردی هستی که حق بر تو مشتبه شد. (و کارهای چشمگیر افرادی که قبل از من آمدند گرمی بازارشان تو را دچار اضطراب و نوسان ساخته) دین خدا به شخصیت و موقعیت افراد شناخته نمی‌شود. بلکه به علامت و نشانه حق شناخته می‌گردد و اگر حق را بشناسی اهلش را خواهی شناخت...[1]

۷۰۲. هیجان جنگ

حبه‌عرنی گوید: یک سال پیش از آن‌که عثمان کشته شود از حذیفة‌بن‌الیمان شنیدم که می‌گفت: گویا می‌بینم که گروهی، حمیرا (عایشه) مادر شما را بر شتری سوار نموده و پیش می‌رانند و شما هم اطراف و جوانب آن شتر را گرفته‌اید و قبیله اَزد ـ که خدا بدوزخشان برد ـ با او هستند و نبوضبه که خدا قدم‌هایشان را بشکند یاران اویند. چون جنگ جمل فرا رسید و مردم به کارزار پرداختند جارچی امیرالمؤمنین 7 صدا زد (امام 7 می‌فرماید:) هیچ یک از شما شروع به جنگ نکند تا من به شما فرمان دهم؛ راوی گوید: دشمن به طرف ما تیراندازی کرد گفتیم: ای امیرمؤمنان 7 ما را هدف تیر ساخته‌اند فرمود: دست نگه دارید دوباره به ما تیراندازی کردند وقتی چند نفر از ما را کشتند عرض کردیم: ای امیرمؤمنان 7 یاران‌ما را کشتند حضرت فرمود: «**احملوا علی برکة الله** با پشتیبانی و برکت خدا حمله برید» ما دست به حمله زدیم نیزه‌هایی بود که در بدن یکدیگر فرو می‌بردیم تا جایی که اگر کسی راه می‌رفت بر روی نیزه پا می‌گذاشت. سپس جارچی امام صدا زد «**علیکم بالسیوف با شمشیر حمله برید.**»

ما چنان با شمشیر بر کلاه آن‌ها می‌کوفتیم که تیزی شمشیرمان کند می‌گشت سپس جارچی امام صدا زد: «**علیکم بالاقدام** پاهایشان را بزنید و قدم هایشان را بشکنید.»

گوید: هیچ روزی بیشتر از آن روز ندیدم که ساق‌های پا قطع شده باشد و من یاد سخن حذیفه افتادم که گفت: «یاران او بنی ضبه‌اند و گفت: خدا قدم هایشان را بشکند.»

---

۱. *امالی شیخ مفید*، ص۱۵.

و دانستم که دعایش مستجاب شده است. سپس چارچی امام صدا زد **علیکم بالبعیر فانه شیطان** کار شـــتر را تمام کنید که آن شیطانی است آن‌گاه مردی با نیزه به آن شتر زد و دیگری یکی از دست‌هایش را انداخت و شتر به زمین نشست و نعره‌ای کشید.

آن‌گاه عایشـــه فریاد بلندی بر آورد و همه مـــردم از اطرافش گریختند، چارچی امام صدا زد: زخمی‌ها را نکشـــید و فراریان را دنبال نکنید و هر کس به خانه خود رفت و در به روی خود بست در امان است و هر کس اسلحه خود را زمین گذارد در امان است.[1]

۷۰۳ـ تعیین امام

پس از ضربت خـــوردن علی 7 ، آن حضرت مقام رهبری و امامت را برای فرزندش امام حســـن 7 وصیت کرد و به حســـین 7 و محمّدبن‌حنیفه و همه فرزندان و رؤسای شیعیان و خانواده‌اش فرمود: بر این وصیت گواه باشید.

آن‌گاه کتاب و اسلحه خود را به امام حسن 7 تحویل داد و فرمود: پسر جانم رسول خدا به من امر فرمود، که به تو وصیت کنم و کتاب‌ها و سلاحم را به تو بسپارم، چنانچه رســـول خدا 9 به من وصیت کرد و کتاب و ســـلاحش را به من ســـپرد، و به من امر فرمود: که به تو امر کنم هنگامی‌که وفاتت فرا رسید مقام امامت را به برادرت حسین 7 بسپاری.

سپس امام علی 7 به پسرش حسین 7 توجه کرد، در حالی که امام سجاد 7 در آن هنگام حدود ســـه سال داشت و در کنار پدر خود بود، فرمود: رسول‌خدا 9 تو را امر کرد که مقام امامت را به این پسرت (اشاره به علی‌بن‌الحسین) بسپاری.

سپس امام علی 7 دست امام سجاد 7 را گرفت و فرمود: پسر عزیزم! پیامبر 9 به تو نیز امر کرد، که مقام امامت را به پســـرت محمّدبن‌علی (امام باقر 7) بسپاری و به او از جانب رسول‌خدا 9 و من سلام برسانی.

آن‌گاه امام علی 7 بار دیگر به پسرش امام حسن 7 متوجه شد و فرمود: پسر جانم! تو صاحب امر (امامت) و اختیاردار خون من هستی (که در مورد ابن‌ملجم تصمیم بگیری) تو حق داری ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) را ببخشـــی یا بکشی اگر او را کشتی همانگونه که او یک

---
۱. *امالی شیخ مفید*، ص۷۲.

ضربت بر فرق سرم زد، تو نیز یک ضربت بر سر او بزن و کار ناروا نکن.[1]

۷۰۴- پیام رسانی که عاقبت به خیر شد

قبل از جنگ جمل طلحه و زبیر یکی از یاران خود را بنام خِداش برای ابلاغ پیامشان به علی 7 نزد آن حضرت فرستادند، آن‌ها گفتند: ای خداش، ما تو را نزد مردی می‌فرستیم که خود و خاندانش را از سال‌ها قبل، به جادوگری و غیب‌گویی می‌شناسیم...

مواظب باش سخن علی 7 تو را نفریبد بلکه با او ستیز می‌کنی تا حق را بر او آشکار سازی... مبادا ادعای علی 7 و گفته های او، تو را تحت تأثیر خود قرار دهد و مغلوب سازد، بدان که یکی از راه‌های فریب دادن علی 7 این است که با آوردن خوردنی و نوشیدنی و عسل و روغن و خلوت کردن با مردم، آن‌ها را فریب می‌دهد مبادا از غذای او بخوری و تو باید از همه این امور دوری کنی و به یاری خدا به سوی او برو، هنگامی‌که او را دیدی آیه سخره[2] را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان به خدا پناه ببر! وقتی به حضور او رسیدی با تمام توجه به او نگاه کن... آن‌گاه این مطالب را از جانب ما به او بگو:

«دو برادر دینیِ تو و دو پسر عموی نسبی، تو را سوگند می‌دهند که قطع رحم نکنی؛آیا نمی‌دانی که ما از روزی که پیامبر 9 نزد خدا رفت به خاطر تو و رهبری تو با مردم و اقوام خود مخالفت کردیم و از آن‌ها بریدیم، اکنون که تو زمام امور رهبری را به دست گرفته‌ای احترام ما را ضایع کردی و امیدمان را قطع کردی... این را بدان آن کسی که (مانند عمار یاسر و...) تو را از ما و همسوئی با ما منصرف می‌کند، سودش برای تو از ما کمتر است و دفاعش از تو، نسبت به دفاع ما، سست‌تر می‌باشد.

به ما خبر رسید که به ما بی‌احترامی‌کرده‌ای و ما را نفرین نموده‌ای، چه چیز تو را بر این کار روا داشت با این‌که ما تو را از شجاع‌ترین قهرمانان عرب می‌دانستیم (نفرین کار آدم شجاع نیست) تو نفرین بر ما را کار معمولی خود قرار داده‌ای و می‌پنداری نفرین تو، ما را شکست می‌دهد.»

خداش، وقتی به ما رسید طبق دستور آن‌ها آیه سخره را خواند، امام علی 7 تا او را دید خندید و فرمود: ای برادر عبد قیس بیا نزدیک، خداش گفت: جا وسیع است ولی من

---

۱. *اصول کافي*، ج۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۵۴.

آمدم پیامی‌را به شما برسانم. امام علی 7 فرمود: بفرمائید چیزی بخورید... خداش گفت: نیازی به آنچه گفتی ندارم. امام علی 7 فرمود: می‌خواهی با تو در جای خلوت بنشـــینم تا اگر راز داری به من بگویی. خداش گفت: رازی ندارم هر رازی برای من آشکار است.

آن‌گاه امام 7 او را قسم داد: که آیا زبیر به تو سفارش نکرد که از این اموری که من به تو پیشـــنهاد کردم دوری کنی؟ خداش گفت: همین طور است که می‌فرمایی؛ آن‌گاه امام علی 7 اشاره به خواندن آیه سخره توسط او کرد و فرمود: آیا زبیر به تو نگفت چنین کنـــی، خداش گفت: آری، امام علی 7 فرمود: آن آیه را دوباره بخوان. خداش آن آیه را خواند. امام علی 7 مکرر به خداش فرمود: آن آیه را بخوان، او آیه را می‌خواند، علی 7 غلط‌های او را تصحیح می‌کرد، او تا هفتاد بار آن آیه را خواند.

خداش پیش خود گفت: عجبا! چرا امیرمؤمنان دستور تکرار آیه را می‌دهد؛ آن‌گاه امام علی 7 به خداش فرمود: آیا احساس نمی‌کنی که دلت آرامش یافته است؟

خداش گفت: آری بخدا سوگند دلم آرامش یافت.

امام علی 7 فرمود: اکنون بگو آن دو نفر، چه پیامی را توسط تو، برای من فرستاده‌اند؟ خداش پیام آن‌ها را به امام علی 7 رساند.

آن‌گاه امام پاســـخ تمام مطالب آن‌هـــا را داد و به خداش فرمـــود: پیام مرا به آن‌ها برسان. (خلاصه پاسخ امام چنین است). به آن‌ها بگو: گفتار خود شما، برای استدلال بر محکومیت شما کفایت می‌کند، خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. شما می‌پندارید برادر دینی و پســـر عموی نسبی من هستید، البته در مورد خویشاوندی نسبی آن را انکار نمی‌کنم ولی با آمدن اســـلام پیوند جاهلیت قطع شد، اما در مورد برادر دینی بودن شما؛ راست نمی‌گویید؛ شما با کارهای خود با قرآن خدا مخالفت نمودید و شیوه برادر دینی را از بین بردید و از تحت فرمان من خارج شـــدید... در مورد مخالفت شما با مردم به خاطر من، از هنگام رحلت پیامبر 9 شـــما از روی حق با آن‌ها مخالفت نمودید (و با من بیعت کردید) ولی بعداً با مخالفت با من، آن حق را دگرگون کرده و باطل نمودید و اگر از روی باطـــل با مردم مخالفت کردید پس گناه آن باطـــل و گناه جدید مخالفت با من برگردن خود شـــما اســـت، به علاوه، انگیزه مخالفت شما با مردم (برای من نبود، بلکه) به خاطر طمع به دنیا بود.

در مورد این‌که می‌گوئید: امید شـــما را قطع کردم و چنین معتقدید؛ خدا را شـــکر که

عیـــب دینی بر من نگرفتند (زیرا قطع کـــردن امید آلودگان و معصیت کاران، جرم دینی نیســـت) و اما انگیزه دوری من از شما، آن چیزی است که موجب سرپیچی شما از حق و بیعت شـــکنی شما شد و افســـار بیعت را مانند چارپایی که افسارش را پاره می‌کند پاره کردید و از گردنتان بیرون آوردید...

اما این‌که مرا از شـــجاع‌ترین قهرمانان عرب خواندید و از این رو نفرین مرا مناسب شجاعت من ندانستید، بدانید که در هر مقامی و مرحله‌ای کاری مناسب است، شجاعت من در آنجاست که سخت در تنگنای دشمن قرار گیرم و خداوند دل توانمند به من بدهید و به دفاع برخیزم اما شما در مورد نفرین من نباید بی‌تابی کنید، چرا که نفرین کسی که به پندار شما، جادوگر و از خاندان جادوگر است ترسی ندارد.

آن‌گاه علی 7 آن‌ها را چنین نفرین کرد:

«خدایا! اگر طلحه و زبیر بر من ستم کرده‌اند و نسبت ناروا (جادوگری و دست داشتن در قتل عثمان و...) را به من دادند و آنچه را که از رســـول‌خدا 9 در شـــأن من دیدند و شـــنیدند، ولی کتمـــان نمودند و با تو و پیامبرت مخالفت کردنـــد؛ پس زبیر را با بدترین وضعـــی بکش و خونش را در گمراهیش بریز و طلحه را خوار گردان و در آخرت آن‌ها را با سخت‌ترین مجازات کیفر فرما.»

خداش گفت: آمین، خدایا! مســـتجاب کن؛ خداش تصمیـــم گرفت که از آن دو نفر (طلحه و زبیر) بیزاری جوید.

امـــا امام علی 7 فرمود: ای خداش نزد آن دو نفر برو و گفتار مرا به آن‌ها ابلاغ کن. خداش گفت: نه به خدا نمی‌روم مگر این‌که از خدا بخواهی و دعا کنی که مرا بی‌درنگ به سوی تو بازگرداند و مرا در مسیر خشنودی خودش در مورد تو موفق کند.

امـــام علی 7 برای خداش همین دعا را کرد، خـــداش نزد طلحه و زبیر رفت و پیام امام علی 7 را به آن‌ها ابلاغ کرد سپس با شتاب به حضور علی 7 بازگشت و در جنگ جمل جزء یاران امام شد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.[1]

۷۰۵ـ یتیم نوازی امام علی 7

عصـــر خلافت امام علی 7 بود آن حضـــرت در کوفه بود، مردی ایرانی از همدان و

---

۱. *اصول کافی*، ج۱، ص۳۴۳.

حلوان (شهری نزدیک بغداد) مقداری عسل و انجیر برای حضرت علی 7 آورد.

امام علی 7 همانندم روســای اصحابــش را طلبید و به آن‌ها فرمود: کودکان یتیم را حاضر نمایند.

آن‌ها کودکان یتیم را حاضر نمودند، آن حضرت ســر مشک‌های عسل را در اختیار آن‌ها قرار داد تا از آن عسل‌ها بخورند، سپس آن عسل را در میان ظرف‌ها ریخت و بین مردم تقسیم نمود. شخصی پرســید: ای امیرمؤمنان! چرا باید یتیمان با انگشتان خود از سر ظرف‌ها بخورند نه دیگران؟

امام علی 7 در پاسخ فرمود: **ان الامام ابواليتامي و انما العقتهم هذا برعاية الاباء.**

«همانا امام، پدر یتیمان است و من به حساب پدرها (و به خاطر آن‌که نسبت به آن‌ها پدری کرده باشم) لیسیدن آن‌ها را به کودکان یتیم واگذار کردم»[1]

۷۰۶ـ راستگویی و امانت داری

ابوکهمس می‌گوید: به امام صادق 7 عرض کردم: عبدالله‌بن‌ابی‌یعفور به شما سلام رسانید؛ امام فرمود: بر تو و بر او سلام باد، وقتی که نزد عبدالله رفتی به او سلام برسان و به او بگو جعفربن‌محمّد می‌گوید:

«درست بیندیش که به خاطر چه عاملی علی 7 در پیشگاه رسول‌خدا 9 به آن مقام اعلی رسید، همان عوامل را پیشه خود ساز، همانا علی 7 به خاطر دو خصلت راستگویی و امانت داری در پیشگاه رسول‌خدا 9 به آن مقام عالی نائل آمد.»[2]

۷۰۷ـ اطمینان به امدادهای غیبی خداوند

سعیدبن‌قیس می‌گوید: روزی در میدان جنگ مردی را دیدم که تنها دو جامه پوشیده بود (بی‌آن‌که زره و لباس جنگی پوشــیده باشــد) سوار بر اســب به سویش رفتم، دیدم امیرمؤمنان علی 7 است پرسیدم: ای امیرمؤمنان! در چنین منطقه ای با این لباس؟!

حضرت فرمود: آری ای سعید! هیچ بنده‌ای نیست مگر این‌که از جانب خدا دو فرشته

۱. *اصول کافي*، ج۱ / *بحارألانوار* ج۴۱، ص۱۲۳.

۲. *اصول کافي*، ج۲، ص۱۰۴ باب الصدق.

از او نگهبانی می‌کنند تا از کوهی سقوط نکند و یا به چاهی نیفتد، ولی وقتی که قضای الهی (اجل) فرا رسد او را نسبت به همه چیز وا گذارند.[1]

۷۰۸- غلامی با وفا و غیرتمند

در روایت آمده: قنبر غلام علی 7 آن حضرت را بسیار دوست می‌داشت، هرگاه علی 7 بیرون می‌رفت، قنبر نیز با شمشیر، به دنبال علی 7 حرکت می‌کرد، شبی علی 7 بیرون رفت، قنبر نیز در پشت سر حضرت حرکت می‌کرد، وقتی حضرت دید قنبر می‌آید فرمود: ای قنبر! تو را چه شده که در این وقت شب به دنبال من می‌آئی؟

قنبر عرض کرد: آمده‌ام تا پشت سرت باشم (و هوای تو را داشته باشم)

علی 7 فرمود: وای بر تو آیا تو مرا از اهل آسمان حفظ می‌کنی یا از اهل زمین؟

قنبر عرض کرد: نه بلکه از اهل زمین تو را حفظ می‌کنم؛ علی 7 فرمود: اهل زمین جز به اذن خدا نمی‌توانند به من کاری کنند، برگرد، آن‌گاه قنبر بازگشت.[2]

۷۰۹- بهترین انسان‌ها در قیامت

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: امام علی 7 را در بصره (در جریان جنگ جمل) دیدم سوار بر استر بود، آن‌گاه رو به مردم کرد و فرمود: آیا به شما خبر ندهم که بهترین انسان‌ها در قیامت کیستند؟

ابوایوب‌انصاری برخاست و گفت: چرا ای امیرمؤمنان؟ به ما خبر بده زیرا تو (در محضر پیامبر 9 و هنگام دریافت وحی) حاضر بودی و ما غایب بودیم.

امام علی 7 فرمود: بهترین مخلوقات در قیامت هفت نفر از فرزندان عبدالمطلب هستند، که هیچ کس فضیلت و برتری آن‌ها را انکار نمی‌کند مگر کافر.

عمار یاسر عرض کرد: ای امیرمؤمنان نام آن‌ها را ذکر کن تا آن‌ها را بشناسیم.

امام علی 7 فرمود: بهترین مخلوقات در قیامت پیامبرانند و بهترین آن‌ها محمّد 9 است و بهترین شخص در هر امتی، بعد از پیامبرشان، وصی آن پیامبر خواهد بود تا آن‌که پیامبری بعد از او آید و همانا بهترین اوصیاء؛ وصی محمّد 9 (یعنی علی 7)

---

۱. *اصول کافی*، ج۲، ص۵۸.
۲. *اصول کافی*، ج۲، ص۵۹.

است. و بهترین مخلوقات بعد از اوصیاء، شهیدان هستند و بهترین شهیدان حمزه و جعفر می‌باشند.

جعفر دو بال‌تر و تازه دارد که با آن در بهشت پرواز می‌کند و به هیچ کس از این امت جز او این دو بال عطا نشده است...

و دیگر دو نوه پیامبر 9 حسن و حسین 8 و دیگر مهدی (عج) است...[1]

۷۱۰ـ خبر از آینده

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید:

روزی علی 7 برای مردم مشغول سخنرانی بود و می‌گفت: «**سلونی قبل ان تفقدونی فوالله تسئلونی عن شیی مضی و لان عن یکون الا نبئتکم به؛** بپرسید از من، پیش از آن که نیابید مرا، پس به خدا سوگند! نخواهید پرسید مرا از مطالب گذشته و از مطالبی که پیش خواهد آمد، مگر آن که آگاه کنم شما را به آن،» سعدبن‌ابی‌وقاص برخاست و گفت:

یا امیرالمؤمنین! به من بگو چه اندازه مو در سر و ریش من است؟ پس فرمود: بدان، به خدا سوگند هر آینه پرسیدی از من پرسشی که دوست من پیغمبر خدا 9 فرموده بود که تو خواهی پرسید از من آن را؛ و نیست در سر و ریش تو موئی، مگر آن که در بن و بیخ او شیطان نشسته و به درستی که در خانه تو بزغاله‌ای است که خواهد کشت حسین پسر مرا، عمرسعد پسر سعدبن‌ابی‌وقاص در آن روز خردسالی کوچک بوده).[2] و در نقلی آمده حضرت به عمرسعد فرمود: روزی تو بین بهشت و جهنم مخیر می‌شوی ولی تو جهنم را انتخاب می‌کنی.

۷۱۱ـ مؤمن و کافر

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: در بصره مردی خدمت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب 7 آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! با این مردمی که ما می‌جنگیم دعوتمان یکی است و پیامبرمان نیز یکی، و نمازمان هم یکی، و حج مان هم یکی است، پس نام این‌ها را چه بگذاریم؟ حضرت فرمود: به همان نامی که خداوند در کتاب خود آن‌ها را نامیده است،

---

۱. *اصول کافي*، ج۱، ص۴۵۰.
۲. *امالي شيخ صدوق*، ص۱۳۳.

مگر نشنیده‌ای که می‌فرماید: «بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم، بعضی از آنان با خدا سخن گفتند، و درجات پاره‌ای را بالا برده، و به عیسی‌بن‌مریم دلایل روشن دادیم و او را به روح‌القدس تأیید نمودیم، و اگر خدا می‌خواست پس از آن‌که دلائل روشن برایشان آمد مقابله نمی‌کردند و لکن اختلاف کردند، پس پاره ای از آنان ایمان آوردند و پاره‌ای کفر ورزیدند»[1] سپس امام ادامه داد: پس چون اختلاف میان ما افتاد ما به خدا و دین او و پیامبر 9 و کتاب و حق سزاوارتریم، پس ما جزء مؤمنانیم و آنان کافران، خدا جنگ با آنان را از ما خواسته است، و ما هم به خواست و فرمان و اراده خدا با ایشان به جنگ برخاستیم.[2]

۷۱۲ – معلم و استاد بزرگ قرآن

صعصعة می‌گوید: مردی عرب نزد امام علی 7 آمد و بر حضرت سلام کرد و پرسید: ای امیرالمؤمنین این کلمه را در این آیه چگونه می‌خوانی «لا یأکلُه الاّ الخاطون؛ یعنی: آن را جز راه روندگان نمی‌خورند؟» (همه که راه می‌روند؟)

امام لبخندی زد و فرمود: اینگونه صحیح است: «لَّا یَأْكُلُهُ اِلاَّ الخَطِئُون؛ یعنی: آن را جز خطاکاران نمی‌خورند»[3]

عرض کرد: ای امیرمؤمنان بخدا قسم درست گفتی خداوند بنده خود را رها نمی‌کند آن‌گاه امام علی 7 به ابوالاسود دوئلی رو کرد و فرمود: همه عجم‌ها اسلام آورده‌اند برای مردم دستور زبانی وضع کن تا برای درست سخن گفتن خود به آن استناد کنند و نیز و رفع نصب و جر را برایشان معین کن.[4]

۷۱۳ـ نفرین ابدی

اصبغ‌بن‌نباته از یاران علی 7 است او در لحظات پایانی عمر علی 7 بر بالین امام حاضر شد و با اصرار از آن حضرت تقاضای حدیث کرد حضرت خواهش او را پذیرفت و فرمود:

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۳.
۲. *نصایح*، ص ۸۷.
۳. سوره حاقه، آیه ۳۷.
۴. *کنزالعمال*، ج۱۰، ص۲۸۴، حدیث۲۹۴۵۷.

اصبغ! همان طوری که تو به عیادتم آمدی یک روز هم من به عیادت رسول‌خدا 9 رفتم، رســـول‌خدا 9 از من خواست تا به میان مردم روم و آنان را برای شنیدن پیامی‌از جانب او به مسجد فرا بخوانم؛ امام فرمود: رسول‌خدا 9 به من گفت: به مسجد که رفتی بر فراز منبر برو و یک پله پائین‌تر از جایی که من می‌نشینم بایست و به مردم چنین بگو:

«...لعنت خدا بر کسی که مورد خشم و عاق والدین قرار گیرد.

لعنت خدا بر آن‌که از مولای خویش بگریزد.

لعنت خدا بر کسی که در مزد اجیر خیانت ورزد و او را از حقش محروم سازد.»

این‌هـــا جملاتی بود که به امر آن حضرت گفتم و از منبـــر به زیر آمدم در این بین مردی از انتهای مســـجد در حالی که جمعیت را می‌شکافت و سعی داشت خود را به من برساند پیش آمد و گفت:

ای اباالحسن سه جمله به اختصار گفتی، آن‌ها را برای ما تشریح کن، من در پاسخ او چیزی نگفتم و نزد پیامبر خدا 9 بازگشتم و سخن آن مرد را نقل کردم (اصبغ می‌گوید: در این لحظه حضرت یکی از انگشتان مرا در میان دست خود گرفت) و فرمود:

اصبغ! رســـول‌خدا 9 نیز انگشتان مرا این چنین در دست خود گرفته بود و با همین حال در شرح آن کلمات فرمود:

«علی! من و تو پدران این امت هســـتیم هر کس ما را به خشم آورد، لعنت خدا بر او باد. من و تو مولای این مردم هســـتیم هر که از ما بگریزد به نفرین ابدی مبتلا گردد. مـــن و تو اجیر این امت هســـتیم هر کس در اجرت ما (که دوســـتی اهل بیت و عترت رســـول‌خدا 9 اســـت) خیانت ورزد به لعنت خدا و دوری از لطـــف او گرفتار گردد. پس حضرت آمین گفت و من نیز آمین گفتم...»[1]

۷۱۴ـ مسجد سازی‌های حضرت علی 7

امام علی 7 در تمام دوران زندگی خود به مســـأله مسجد سازی توجه کاملی داشت در منطقه احد و در جنوب مسجدالنّبی و در شهر مدینه و در محله مساجد سبعه و هر جا که اقامت می‌کرد به امر مسجد سازی می‌پرداخت.

حتی هنگامی‌که لشکر خود را بسوی میدان صفین حرکت می‌داد در طول راه نیز این

۱. *بحارألانوار*، ج۴۰، ص۴۵.

امر مقدس را از یاد نبرد.

لذا امام علی 7 وقتی به شــهر مرزی هیت رسید وارد شهر نشد، آن شهر را دور زد و در یک میدان فــراخ در اطراف هیت، مدتی را توقف نمود و در منطقه‌ای به نام اقطار توقف کوتاهی داشــت و مسجدی درآنجا ساخت‌که تا سالیان طولانی مردم درآنجا نماز می‌خواندند.[۱]

علی 7 در ساختن مسجد مدینه و بصره و کوفه و همچنین مسجدی به یاد پیروزی بر «عمروبن‌عبدود در جنگ خندق» در محله احزاب، بنام مســجد فتح بنا کرد و شب‌ها در آنجا نماز می‌خواند.[۲]

۷۱۵ـ توجه به وضع اقتصادی مردم

علــی 7 به یکی از فرماندهان خود بنــام قرظة‌بن‌کعب‌انصاری بخاطر این‌که مردم منطقه حکومتی او دچار مشکل اقتصادی شده بودند می‌نویسد:

«مردانی از اهل ذمه از حوزه فرمانداران تو گفته‌اند که در زمین‌هایشان نهری داشته‌اند که پر و خشــک شده است، پس در مشــکلات اقتصادی آن‌ها مطالعه کن. و آن نهر را اصلاح کن!

بجان خودم سوگند! اگر آبادانی شود و مردم تأمین گردند بهتر از آن است که از آنجا کوچ کنند و ناتوان گردند، و از انجام کارهایی که به صلاح مملکت است باز مانند)[۳]

لذا امام صادق 7 فرمود: «کان امیرالمؤمنین یکتب یوصی بفلاحین خیراً؛ امیرالمؤمنین 7 همیشه در نامه به کارگزاران حکومتی خود سفارش کشاورزان را می‌کرد.»

و در حدیثــی دیگر، امام صادق 7 فرمود: علــی 7 همواره بیل می‌زد و نعمت‌های نهفته در دل زمین را استخراج می‌کرد.[٤]

۷۱٦ـ کار کردن افتخار اوست

علی 7 از راه‌های گوناگونی به کار و تولید توجه می‌نمود.

۱. *ناسخ‌التواریخ*، ج۲، ص۴۳.
۲. *تاریخ یعقوبي*، ج۲، ص۲۰۳.
۳. *سفینة البحار*، ج۱ و *مناقب ابن شهر آشوب* ج۲، ص۱۲۳.
۴. *فروع کافي*، ج۷، ص۵۴۳.

ـ در جوانی شـــتری داشت که با آن باغســـتان‌های مردم را آب می‌داد و از بابت آن اجرت می‌گرفت.

ـ و با شتر از راه‌های دور آب آشامیدنی به شهر می‌آورد و اجرت می‌گرفت.

ـ کشاورزی و درختکاری و باغداری را دوست می‌داشت و باغات زیادی را در اطراف مدینه به وجود آورد.

ـ چاه می‌کند، وقتی از چاه‌ها آب فواره می‌زد آن را وقف مسافران و حجاج بیت‌الحرام می‌کرد.

ـ گاهی دوستان حضرت اصرار می‌کردند که بیل را از دست امام 7 بگیرند و او را در کارش کمک کنند لیکن آن حضرت مانع می‌شد و به کار خود ادامه می‌داد.[۱]

ـ فرزندان و همســـران خود را نیز به کار و تولید تشویق می‌نمود، آنان نیز لباس‌های مورد احتیاج خود را از پشم ریسی فراهم می‌نمودند و خود آن‌را می‌بافتند.[۲]

ـ برخی از نخلســـتان‌ها را وقف همســـران و فرزندان خود می‌کرد تا محتاج دیگران نباشند.[۳]

۷۱۷ـ بی تکلف زیست

ابومخنف‌لوط‌بن‌یحیی نقل می‌کند:

پـــس از جنگ جمل امام علی 7 برای مردم ســـخنرانی‌هائی می‌کرد که در یکی از آن‌ها فرمود:

«**ما نقمون علی یا اهل البصرة** ای مردم بصره چرا به من ایراد می‌گیرید؟»

آن‌گاه در حالی که اشاره به پیراهن خود می‌کرد ادامه داد:

«**والله انهما لمن غزل اهلی؛** ســـوگند به خدا! این دو لباس مرا که می‌بینید از بافته‌های اهل خانه‌ام می‌باشد»

سپس اشـــاره کرد، به کیسه‌ای که همراه خود داشت و در آن مختصری نان خشک بود فرمود:

«**والله ما هلی الا من غلتی بالمدینه؛** سوگند به خدا این خوراک مختصری که به همراه

۱. *ذخائر العقبی*، ص۴۹.
۲. *منهاج البرعة*، ج۱۷، ص۸۵.
۳. *فروع کافی*، ج۷ / *وسائل الشیعه*، ج۱۳، ص۳۰۳.

دارم از غله خود من در مدینه است.»

آن‌گاه خطاب به مردم فرمود: «اگر من از نزد شما مردم بصره خارج شوم و زیاده از آنچه دیدید برداشته باشم در نزد خدا از خیانتکاران می‌باشم»[1] و در روایات است که حضرت مشابه همین سخنرانی را نیز برای مردم کوفه ایراد کرد.[2]

۷۱۸- مردی ناشناس کنار خانه علی 7

روز شهادت حضرت علی 7 سراسر کوفه یکپارچه عزا شد، به طوری که یادآور رحلت رسول اکرم 9 در مدینه بود، وحشت و اضطراب مردم را فرا گرفت، ناگهان مردم دیدند مردی گریان و شتابان در حالی که می‌گفت: «اناللهواناالیه‌راجعون» به پیش می‌آمد، مردم او را نمی‌شناختند (گویا حضرت خضر بود) او فریاد می‌زد: امروز رشته خلافت نبوت بریده شد، تا این‌که به در خانه امام علی 7 آمد، آن‌گاه با سوز و گدازی خطاب به علی 7 چنین گفت:

خدایت رحمت کند ای ابوالحسن! تو در گرایش به اسلام از همه پیشگامتر بودی و در گرایش به ایمان از همه پیشروتر، و در یقین استوارتر و ترسناکتر از همه به خدا، بیش از همه رنج کشیدی و از همه بیشتر از رسول‌خدا 9 پاسداری نمودی...

آن هنگام که اصحاب پیامبر 9 ناتوان بودند تو توانا بودی، آن هنگام که آن‌ها در جبهه جنگ، خواری و زبونی از خود نشان می‌دادند، تو مرد میدان جنگ بودی و آن وقت که آن‌ها سستی کردند تو بر پا خاستی...

تو همچون کوه بودی اما کوهی ستبر و استوار که در برابر طوفان نلغزند...

ای‌کسی که در پرتو وجودت راه راست روشن شد و مسائل مشکل آسان گردید و شعله‌های آتش (فتنه‌ها) خاموش شد اسلام با تو نیرو گرفت، و فرمان خدا آشکار گردید، با رفتنت جانشینانت را در رنج و غمی جانکاه فرو بردی، تو بزرگتر از آن هستی که سوگ فراقت با گریه جبران گردد، مصیبت فراق تو در آسمان بسیار بزرگ جلوه کرد، و در زمین انسان‌ها را خورد نمود «اناللهواناالیه‌راجعون» ما تسلیم قضای الهی هستیم...

تو برای مؤمنان، پناه و سنگر و کوهی سربلند و خلل ناپذیر، و برای کافران شراره

---

۱. *منهاج البرعه*، ج۱۷.

۲. *وسائل الشیعه*، ج۱۱، ص۸۳.

خشم بودی.

آن مرد ناشـــناس همچنان با ســـوز دل ســـخن می‌گفت و در طول گفتار او، همه مردم حاضر، ســـراپا گوش بودند و ســـخن او را می‌شنیدند، تا این‌که سخن او تمام شد و سخت گریست، حاضران همه گریستند، سپس او را ندیدند، به جستجویش پرداختند ولی پیدایش نکردند.[۱]

۷۱۹ـ تو را چه کسی امیرالمؤمنین کرده؟

روزی مردی خدمت علی 7 آمد و عرض کرد: یا علی به شما امیرالمؤمنین می‌گویند، چه کس تو را بر مؤمنین امیر کرده؟ حضرت فرمود: خداوند متعال مرا امیرمؤمنین کرده، آن مرد نزد رسول‌خدا 9 رفت و عرض کرد: یا رسول‌الله 9 ، آیاعلی 7 راست می‌گوید که خدا او را امیر بر خلقش کرده؟ پیامبر 9 از ســـخن آن مرد خشـــمگین شد و فرمود: به راســـتی علی 7 به ولایت از خدای عَزَّوَجَلَّ، امیر بر خلق شده است، خداوند در بالای عرش خود آن را منعقد نموده و ملائکه را گواه بر آن گرفته اســـت که علی 7 خلیفه‌الله و حجت‌الله و امام مســـلمانان اســـت، طاعتش اطاعت خداست و نافرمانی او نافرمانی از خداست، هر که او را نشناسد، مرا نشناخته و هر که او را بشناسد مرا شناخته هر که منکر امامت او شـــد منکر نبوت من شده است و هر که امیری او را انکار کند رسالت مرا انکار کرده... هر که با او نبرد کند با من جنگیده و هر که او را دشـــنام دهد مرا دشـــنام داده، زیرا او از من است و از گل من خلق شده، و او شوهر فاطمه 3 دختر من است و پدر دو فرزندم حسن و حسین : است، سپس فرمود:

من و علی 7 و فاطمه 3 و حســـن و حسین 8 و نه فرزند حسین : حجت‌های خدا هستیم بر خلق او، دشمنان ما دشمن خداست و دوستان ما دوستان خدا هستند.[۲]

۷۲۰ـ قاتل زبیر

زبیر پســـر عمه پیامبر 9 است که در جنگ جمل از میدان فاصله گرفت و برگشت، او در راه بازگشت خود توسط فردی بنام ابن‌جرموز به غذا خوردن دعوت شد سپس او را

---

۱. *اصول کافی*، ج۱.

۲. *امالی شیخ صدوق*.

به قتل رساند. قاتل پس از کشتن او شمشیرش را نزد علی 7 آورد، حضرت همان طور که شمشیر زبیر را می‌نگریست فرمود:

«این شمشیر همواره غبار غم و اندوه را از چهرهٔ رسول‌خدا 9 زدوده است.»

آن‌گاه ابن جرموز از حضرت تقاضای جایزه کرد.

حضرت فرمود: از رسول‌خدا 9 شنیدم که فرمود: قاتل فرزند صفیه «زبیر» را به دوزخ بشارت دهید، ابن جرموز با سرافکندگی از نزد علی 7 دور شد و بعدها در جنگ نهروان به گروه گمراه مارقین پیوســـت و به همراه آنان، تیغ بر علی 7 کشید و با گروه جهنمی خوارج رخت به دوزخ کشید.[1]

۷۲۱. نصیحت به پیشوایان

در یکـــی از روزهای جنگ صفین هنگامی‌کـــه امیرالمؤمنین 7 نیروهای خود را به منظور یک حمله عمومی به صف کرده و با دقت واحدهای آن را سان دیده بود در مقابل لشکر خود خطبه‌ای ایراد فرمود که: «حق کلمه‌ای گران‌بها و سنگین است و هر قدر تلخ و زننده باشد به نتیجه شیرین و دلپذیر آن می‌ارزد حق در نظر رادمردان از فضای آسمان و زمین وســـیعتر است ولی چشمان ناپاک و کوتاه بین، آن‌را همچون سوراخ سوزن تنگ و باریک می‌بینند، حق در عالم اندیشه و خیال مانند آب زلال و صاف و سهل است ولی وای بر آن روز که به مرحله عمل قدم گذارد چقدر سخت و دشوار ایفا می‌شود... حقوقی را که حاکم و رهبر باید درباره ملت ایفا کند دادگســـتری و جســـتجو از احوال مظلوم و انتقام از ظالم است و نیز او مدیون است که در تمام شئون زندگی به تمام طبقات رعیت مســـاوی و معادل باشـــد...» بندگان هر چه در ادای شکر خداوند مبالغه و جدیت کنند از عهده یک از هزار آن نیز نتواند بر آمد... اما در صورتی که حاکم بر رعیت دســـت ســـتم دراز کند و رعیت هم از نادرستی و پستی پیشوایش استفاده کند، طبقات قوی و نیرومند از نادرستی و پستی پیشوایش اســـتفاده کند آن‌گاه طبقات قوی و نیرومند، بیچارگان را در هم می‌شـــکنند و چیزی نمی‌گذرد که کشـــور ویران می‌شود و دشمنان زبردست که تا آن روز در پشـــت حصار عدل ســـرگردان بوده یارای تعدی نداشتند در این وقت بر آن توده هجوم آورده و یکباره به حیات اســـتقلال و ملیت کشوری خاتمه می‌دهند... وقتی

---

۱. *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحدید*، ج۱، ص۲۳۵.

سـخنان حضرت به اینجا رسید یکی از سرداران ارشد که در قلب سپاه فرماندهی داشت با فریادی حاکی از شـور و حـرارت و صمیمیت زبان به مدح علی 7 گشـود و از آن حضرت سپاسگزاری کرد، سپس حضرت علی 7 در حالی که تبسمی‌تعجب آمیز برلبان حقگویش نقش بسته بود بیانات خود را چنین تکمیل کرد: «کسی که به بزرگی و عظمت خداوند معترف است جهان را با همه جلال و شکوه آن بسیار کوچک و ناچیز می‌بیند به عقیده من پست‌ترین صفات در حاکم آن است که از شیرین زبانی و عبارت آرایی پیروان خود مشـعوف و خرسند گردد و گفتار مشتی متملق در خاطر او اثر نموده و بر روح غرور و کبریائیش پر و بال بخشد من با این‌که سپاسگزاری شما را پذیرفتم می‌خواستم بگویم تربیت روزگار پیشـین، شما را بر آن داشت که در مقابل پیشوای خود دفتر مدح و ثنا را باز کنید اما من بحمدالله دوسـت نمی‌دارم که کردار مرا هر قدر هم خوب باشد بر زبان آورند و در تمجیدش مبالغه کنند زیرا انجام وظیفه، تکلیف طبیعی انسـان است و بر این عمل عادی، پیرایه ستایش پسندیده نیست... » بلکه اگر اشتباهی در کارهایم باز جستید بی‌درنگ آن را به من باز گوئید من از شـنیدن نصیحت راجع به عدالت بیزار باشم حتماً از عمل و ایفای آن بیزارتر خواهم بود و این بهترین آزمایشـی اسـت که روحیه و افکار حکام و امرا را بخوبی آشکار می‌سازد.[۱]

۷۲۲ـ علی 7 و قرآن

روزی علی 7 به جماعتی فرمود: من آیه‌ای را از قرآن نازل نشده جز این‌که می‌دانم آن آیه در کجا و درباره چه کسـی نازل شده و درباره چه موضوعی نازل شده، در دشت نازل شده یا در کوه.

سـؤال کردند: درباره خود شـما چه آیه‌ای در قرآن نازل شده است؟ حضرت فرمود: اگر از من نمی‌پرسـیدید به شما نمی‌گفتم، همانا درباره من این آیه نازل شده[۲] (همانا تو منذری و برای هر قومی‌رهبری) و رسـول‌خدا 9 منذر است و من رهبر شما هستم به آنچه که رسول‌خدا 9 آورده اسـت. لذا وقتی در روز وحی به پیامبر 9 می‌رسد تا شب نشده بود پیامبر 9 وحی الهی را به علی 7 می‌رساند، اگر شب هنگام به پیامبر 9 وحی

---

۱. *رمضانیه*، ۲۰.

۲. سوره رعد، آیه۷.

می‌شد پیامبر 9 صبح نمی‌کرد تا آن‌که وحی الهی را به علی 7 خبر می‌داد.[1]

۷۲۳ـ ارادتمندی، سعادتمندی

حجاج‌بن‌یوسف دو تن از دوستان علی 7 را دستگیر کرد به یکی از آن‌ها گفت: از علی بیزاری بجو! او گفت:! اگر این کار را نکنم تو چه خواهی کرد؟ حجاج گفت: به خداوند تو را می‌کشم با بریدن دو دست یا دو پایت، هر کدام را می‌خواهی خود انتخاب کن.

او گفت: ای حجاج روز قصاص (قیامت) می‌رسد تو خود هر کدام را می‌خواهی اختیار کن.

حجاج گفت: بخدا زبان تیزی داری، پروردگارت کجاست؟ او گفت: در کمین هر ستمکار، حجاج دستور داد هر دو دست و پای او را بریدند و بدارش زدند، حجاج سراغ رفیق او رفت آن‌گاه از او پرسید: تو چه می‌گویی؟ او گفت: من نیز هم عقیده رفیق خود هستم، حجاج دستور داد تا گردن او را زدند و سپس به دار آویختند.[2]

۷۲۴ـ نماز جمعه

امام علی 7 فرمود: حاضران در نماز جمعه سه دسته‌اند، دسته اول آن‌هائی هستند که با تواضع و آرامش، پیش از امام حاضر می‌شوند و نماز جمعه این‌ها کفاره گناهانشان است تا جمعه دیگر و به اضافه سه روز هم بیشتر، چون خداوند می‌فرماید: هر که حسنه‌ای انجام دهد ده برابر آن را دارد.[3]

دوم مردمی‌که با جنجال و تملق و دلتنگی حاضر شوند، این مردم هم گناهانشان ریخته می‌شود.

سوم، مردمی‌که در حال خطبه امام می‌آیند که این خلاف سنت است و آن‌ها از آن دسته هستند که چون از خداوند درخواستی کند خداوند اگر بخواهد به او عطا می‌کند و اگر نخواهد محرومش خواهد کرد.[4]

---

۱. *امالي شيخ صدوق*، ص۲۷۶.
۲. *امالي شيخ صدوق*.
۳. سوره انعام، آیه ۱۶۰.
۴. *امالي شيخ صدوق*.

۷۲۵. مست جام ولایت علی 7

روزی علی 7 یکی از شـــیعیانش را که مدت‌های مدیدی او را ندیده بود دیدار کرد، با این‌که نشـــانه‌های پیری در صورت او معلوم شـــده بود لیکن هنوز چابک و قوی راه می‌رفت.

حضرت به او فرمود: پیر شـــدی ای مرد. او عرض کرد: در اطاعت از تو عُمْر سپری شده و پیر شدم، ای امیرالمؤمنین 7 .

حضرت فرمود: چابک هم راه می‌روی، عرض کرد، بقصد دشمنانت (نابودی دشمنان) اینگونه می‌روم ای امیرالمؤمنین 7 حضرت فرمود: هنوز در تو توان و نیروئی باقی مانده است؟

عرض کرد: تقدیم آستانت یا امیرالمؤمنین 7 .[۱]

۷۲۶. چهار دستور برای صحت بدن

روزی امیرمؤمنان 7 به فرزندش امام حســـن 7 فرمود: اگر چهار دســـتور را رعایت کنی از طبیب و درمان‌های طبیب بی نیاز خواهی شـــد، و آن چهار دستور این است: (**لا تجلس علی الطعام الا و انت جائع، و لا تقم عن الطعام الا و انت تشتهیه، وجود المضغ، و اذا انمت فاعرض نفسك علی الخلأ**؛ یعنی: ۱) جز هنگام‌گرســـنگی در کنار غذا برای خوردن آن ننشـــین ۲) در حالی که میل و اشـــتها به غذا داری از غذا دست بکش ۳) در جویدن غذا مراقب باش تا خوب خرد گردد ۴) قبل از خواب به دستشویی برو و قضأ حاجت کن)[۲]

و در دســـتور دیگری فرمود: از ســـرما در آغازش (پائیز) بپرهیز و در آخرش (نزدیک بهار) به اســـتقبالش بروید زیرا در بدن‌ها همان می‌کند که بـــا درختان می‌کند، در آغاز خشک و در آخر برگ می‌آورد.[۳]

۷۲۷. درهم کوبنده دشمنان

امام حســـن 7 می‌فرماید: هیچ پرچمی از دشـــمن جلوی امیرالمؤمنین 7 نیامد، الا

---

۱. *امالي صدوق*.
۲. *خصال صدوق*، ج۱، ص۷۴.
۳. *بحارألانوار*، ج۶۱.

این‌کــه آن حضرت با آن نبرد کرد و ســرنگونش کرد و یارانش مغلوب می‌شــدند و با خواری بر می‌گشتند.

و علی 7 با شمشیر ذوالفقار خود به هر کسی که می‌زد زنده نمی‌ماند و نجاتی برایش باقی نمی‌ماند و چون نبرد می‌کرد جبرئیل ســمت راست او بودو میکائیل سمت چپش و ملک‌الموت در برابر آن حضرت در میدان می‌بودند.[۱]

۷۲۸ـ آراستگی ظاهر

علی 7 با همه سادگی که داشت از وضع ظاهری خود غافل نبود و در عین سادگی بهداشــت و نظافت را رعایت می‌کرد و بــه زیبائی‌ها ظاهری نیز اهمیت می‌داد، یکی از این زیبائی‌ها استفاده از انگشتر عقیق و فیروزه و یاقوت سرخ و انگشتری از آهن چینی[۲] بود که استفاده می‌کردند.

امام صادق 7 می‌فرماید: نقش انگشــتر حضرت علی 7 **(الله الملك)** بود و انگشــتر یاقوت را برای شرافت و بزرگی و عقیق سرخ را برای محفوظ ماندن و انگشتر فیروزه را برای پیروزی و شادابی برانگشت می‌کردند.

علی‌بن‌مهزیار می‌گوید: بر امام هفتم 7 وارد شــدم انگشــتری در دست داشت که جمله (اللهالملک) بر آن نوشــته بود و من زیاد به آن نگاه می‌کردم، امام هفتم 7 فرمود: چرا اینقدر نگاه می‌کنی، این ســنگی اســت که جبرئیل بــرای پیامبر 9 هدیه آورده و رســول‌خدا 9 آن را به علی 7 بخشید، که آن‌هم به ما رســید، سپس امام فرمود: آیا می‌دانی نام این سنگ چیست؟ عرض کردم: به فارسی فیروزه می‌گویند، حضرت فرمود: نام عربی آن ظفر است.[۳]

۷۲۹ـ معنای رکوع

راوی از حضرت امیرالمؤمنین 7 پرسید: ای پسر عم بهترین خلق خدا، معنای کشیدن گردن و سر در رکوع چه می‌باشد؟ امام می‌فرماید: تاویلش این است که می‌گویی:

---

۱. *امالي شيخ صدوق*.
۲. امام استفاده از این انگشتر را برای دیگران نهی فرموده است.
۳. *مکارم اخلاق*، ص۹۱،۸۹.

(آمنت بالله ولو ضربت عنقی. فاذا رکعت فقل: اللهم لك رکعت و لك خشعت و لك اسلمت و بك آمنت و علیك توکلت و انت ربی خشع لك وجهی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمي‌و دمي‌و مخی و عصبی و عظامي‌و ما اقلت الارض منی لله رب العالمین؛

یعنی: ایمان آوردم به خداوند اگر چه گردنم زده شود پس در هنگام رکوع بگو! بار پروردگارا! برای تو رکوع می‌کنم، و برای تو اســـت خشـــوع من، و برای تو است اسلام من به تو ایمان دارم و بر تو توکل می‌نمایم، و تو پروردگار منی، خاشع است برای تو صورتم و گوش و چشمم، و مو، و پوستم، گوشت و خون و مغز و اعصابم و استخوانم و آنچه از من در روی زمین است کلاً از خداوند است، که پروردگار عالمیان است)[1]

۷۳۰ـ عدالتی وثیق

امام صادق 7 می‌فرماید: تعدادی کودک که مشق‌های خود را بر لوحی نوشته بودند آن‌ها را نزد امیرالمؤمنین 7 بردند تا بهترین آن‌ها را انتخاب فرماید امام علی 7 فرمود: به راســـتی که این خود(نوعی) داوری است و بی‌عدالتی در آن مثل بی‌عدالتی در داوری اســـت آن‌گاه امام فرمود: به معلم خود بگویید اگر برای تادیب بیشتر از سه ضربه به شما بزند او را قصاص می‌کنم.[2]

۷۳۱ـ اوصاف مردی بی‌نظیر

امام باقر 7 فرمود: به خدا سوگند، شیوه امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب 7 اینگونه بود که چون بندگان خوراک می‌خورد و بر زمین می‌نشســـت و دو پیراهن سنبلانی می‌خرید و خدمتکار او با اختیار خود جامه بهتر را بر می‌داشـــت و خود دیگری را می‌پوشـــید، اگر آستین لباســـش از انگشتانش بلندتر بود آن را قطع می‌کرد، و اگر دامنش از روی پایش می‌گذشت آن را می‌چید، پنج‌ســـال خلیفه مسلمین بود نه آجری بر آجری گذاشت و نه خشـــتی بر خشتی، و نه دهی را مالک شد و نه پول نقره یا طلائی بجا گذاشت، به مردم نان گندم و گوشـــت می‌خوراند، ولی وقتی خود به منزل بر می‌گشـــت نان جو با سرکه

---

۱. *من لا یحضره الفقیه*، ج۱، ص۳۱.

۲. *تهذیب الاحکام*، ج۱، ص۱۴۹.

می‌خورد، هر گاه با دو کار خدا پسند مواجه می‌شد آن که سخت‌تر بود را انتخاب می‌کرد، هزار بنده را با دسترنج خود آزاد کرد که بر اثر زحمت آن کارها دستش خاک آلود و از چهره‌اش عرق ریخته می‌شد او در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند و نزدیک‌ترین مردم در عبادت به او همانا علی‌بن‌الحسین سیدالساجدین 7 بود و کسی بعد از او توان کار او را نداشت.[۱]

۷۳۲ـ مظهر العجایب

مردی از انس‌بن‌مالک شنید: که این آیه درباره علی‌بن‌ابیطالب 7 نازل شده[۲] (کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است) آن مرد می‌گوید: نزد علی 7 رفتم تا عبادت او را بنگرم خدا گواه است هنگام مغرب نزد او بودم دیدم با یارانش نماز مغرب می‌خواند و چون فارغ شد به تعقیب نماز مشغول بود تا برخواست نماز عشاء را خواند و به منزلش رفت من با او وارد منزل شدم و در تمام شب نماز و قرآن می‌خواند تا سپیده دمید آن‌گاه تجدید وضوء کرد و به مسجد آمد و با مردم نماز خواند و مشغول تعقیب نماز شد، تا آفتاب بر آمد و مردم به او مراجعه کردند آن‌گاه دو مرد نزد او جهت قضاوت و محاکمه نشستند چون فارغ شد مرد دیگر جای آن‌ها را گرفت، تا برای نماز ظهر بپا خواست سپس وضوء تازه کرد و با اصحابش نماز ظهر را خواند و مشغول تعقیب بود، تا نماز عصر را با آن‌ها خواند و موقع مراجعه مردم به آن حضرت رسید دو مرد نزد حضرت نشستند وقتی برخاستند دو مرد دیگر جای آن‌ها را گرفتند و او میان آن‌ها قضاوت می‌کرد، تا آفتاب غروب کرد و من گفتم: خدا را گواه می‌گیرم که این آیه درباره او نازل شده.[۳]

۷۳۳ـ احترام به یاران

صعصعة‌بن‌صوحان یکی از یاران امام علی 7 بود روزی او مریض شد، حضرت به عیادت او رفت و از او دلجویی کرد و برای آن‌که او دچار غرور نشود به او هشدار داد که:

---

۱. *امالي شيخ صدوق*.
۲. سوره زمر، آیه۹.
۳. *امالي صدوق*، ص۳۵۶.

ای صعصعة! مبادا از این‌که من به دیدار تو آمده‌ام نسـبت به برادران دینی خود فخر بفروشی، به حال خود بنگر که سخت بیماری، مبادا غفلت کنی و آرزوها تو را بفریبد[1] در یکی از شـب‌ها نیز حارث همدانی خدمت امام رسید و از حضرت درخواست کمک کرد امـام علی 7 چراغ را خاموش کرد تا چهره او را ننگرد آن‌گاه به او فرمود: چراغ را برای این خاموش کردم که چهره‌ات دچار شرم و شکستگی نشود.[2]

۷۳۴. یاد خدا در همه حال

روزی عبدالله‌بن‌یحیی به حضور امام علی 7 وارد شـد و بـا اجازه بر روی صندلی (سـکویی) نشست ولی از روی صندلی افتاد و سـرش شکافت، و خون جاری شد، امام دسـتور داد آب آوردند و خون‌های اطراف زخم را شستند سپس آب دهان مبارکش را بر آن زد تا التیام یافت، آن چنان‌که گویا زخم و شکسـتگی وجود نداشـت امام به عبدالله فرمود:

(سپاس خداوندی را که گرفتاری‌ها را کفاره گناهان پیروان ما در دنیا قرار داد)

عبدالله پرسید: مجازات گناهان ما فقط در دنیاست؟ امام فرمود: آری! مگر نشنیده‌ای که (الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر) دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

خداونـد پیروان ما را در دنیا از گناهان پاک می‌کند چـرا که فرمود: (ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم[3] یعنـی: آنچه از مصیبت‌ها به شـما می‌رسـد از کردار خود شماسـت). ولی دشـمنان ما را در دنیا پاداش می‌دهد لذا وقتی وارد محشـر می‌شوند سنگینی گناه بر دوش آنان است وارد آتش می‌شوند.

عبدالله می‌گوید: پرسـیدم یا امیرالمؤمنین 7 امروز گناه من چه بود که مبتلا شدم؟ حضرت فرمود: به هنگام نشسـتن بسم‌الله نگفتی آن‌گاه این مصیبت کفاره گناه تو شد، مگر نمی‌دانی که رسـول‌خدا 9 فرمود: هر کاری که در آن بسم‌الله گفته نشود آن کار ناتمام خواهد ماند. عبدالله گفت: پدر و مادرم فدای شما، دیگر بسم‌الله را ترک نمی‌کنم.[4]

---

۱. *مکارم اخلاق*، ص۳۶۰.
۲. *الغارت*.
۳. سوره شوری، آیه۳۰.
۴. *تفسیر امام حسن عسکری* 7 ، ص۲۲.

۷۳۵ـ نظر شیطان درباره ولایت علی 7

سـلمان فارسی می‌گوید: روزی شـیطان به چند نفر رسید که به علی‌بن‌ابیطالب 7 جسارت می‌کردند او در مقابل آن جماعت ایستاد، آن‌ها گفتند تو کیستی ای مرد؟ شیطان گفت: من ابومره‌ام[1] گفتند: آیا سخن ما را شنیدی؟ شیطان گفت: خوشی نبینید.

آیا به سرور و مولای خود علی‌بن‌ابیطالب 7 جسارت می‌کنید؟

آن‌ها گفتند تو از کجا فهمیدی که علی سرور و مولای ماست؟

شیطان گفت: از گفتار پیغمبرتان که فرمود: (**من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله؛** هر که من مولای او هسـتم علی نیز مولای اوست، خدایا! دوست بدار کسی را که او را دوستش دارد و دشمن بدار هر که را که علی را دشـمن می‌دارد، خدایا! یاری کن هر که او را یاری می‌کند و یاری کن هر که یاریش می‌کند...)

آن‌ها گفتند: ای ابومره! تو از شیعیان علی 7 هستی؟

شیطان گفت: نه ولی او را دوست دارم و هر که با او دشمن باشد من در مال و فرزند او شریکم.

گفتند: ای ابومره: درباره علی 7 چیزی برایمان بگو؟

شـیطان گفت: ای جماعت ناکثان و قاسطان و مارقان... من در میان فرشتگان بودم و با آن‌ها مشغول عبادت بودیم و خدای عَزَّوَجَلَّ را تقدیس و تسبیح می‌کردیم، یک نور پر پرتو از مقابل ما گذشـت که بواسطه آن نور همه فرشتگان در برابر آن نور صورت را بر زمین نهادند و گفتند: **سبوح قدوس؛** این نور، یا نور فرشـته مقرب اسـت یا نور پیغمبر مرسل، در اینحال نداء از طرف خدای عَزَّوَجَلَّ رسید که این نور، نه از فرشته مقرب است و نه از پیغمبر مرسل، بلکه این نور طینت علی‌بن‌ابیطالب است.[2]

۷۳۶ـ زاهد و عابد

پـس از شـهادت حضرت علی 7 روزی پیـش ابن عباس یاد علـی 7 را کردند. ابن‌عباس گفت افسـوس! بر ابی‌الحسـن، بخدا قسم! از دنیا گذشـت، نه تغییر داد و نه

۱. ابومره کنیه شیطان است.
۲. *امالی شیخ صدوق*، ص۳۴۷.

عوض کرد و نه تغییر حال داد، نه مال جمع کرد و نه حق کسی را منع کرد، و جز خدا منظوری نداشت، بخدا سوگند دنیا در برابرش از بند کفشی کمتر بود.

در نبرد و میدان جنگ همچو شیری بود و در مجلس علم همچو حکیمی‌بود از حکیمان، هیهات! که او بدرجات بلندی رسید.[۱]

۷۳۷- مراقب رفتار قاضی

روزی امام علی 7 زره خود را که در جنگ جمل گمشده بود را در دست یک نفر یهودی دید، شکایت به محکمه برد یهودی گفت: زره در دست من است شما باید اقامه دلیل بکنید.

در آن مجلس چون شریح قاضی[۲] به امام احترام کرد و با یهودی برخورد مناسبی نداشت، امام ناراحت شد و رعایت عدالت را به قاضی تذکر داد.

اشتباه دیگر شریح این بود که وقتی امام حسن 7 و قنبر در دادگاه شهادت دادند که زره مال امام 7 است شریح گفت: شهادت حسن پذیرفته نیست زیرا پسر شماست و باید شاهد دیگر بیاورد.

امام پس از آن ماجرا شریح را به مدت ۲۰ روز از قضاوت عزل کرد و به روستای خودش فرستاد و پس از آن دوباره بعد از مدتی حضرت به او اجازه قضاوت داد.[۳]

۷۳۸- حضرت علی 7 و شیوه حکومتداری

علی 7 در زمان حکومت خود برخوردی انسانی با بقیه ملل حتی کفار داشت و دستورات اکید برای آبادانی مناطق مختلف حتی جویبارهای تخریب شده آن‌ها را صادر کرده است. توجه به ضعفا و مستمندان و یتیمان چه مسلمان و غیر مسلمان و انجام کارهای مردم بدون هیچ گونه توقع و چشمداشتی جز شیوه های اصلی حضرت بوده است.

نوشته‌اند، وقتی که حضرت مشکل برخی از دهقانان و بزرگان ایرانی را بر طرف

---

۱. *امالی شیخ صدوق*، ص۴۰۸.

۲. در داستان‌های قبلی درباره شخصیت شریح داستان‌هایی نقل شده است. طبق بعضی نقل‌ها او در جریان کربلا با گرفتن کیسه‌های طلا از یزید حکم به قتل حضرت سیدالشهدا 7 داد.

۳. *کشف الغمه*، ج۱، ص۱۸۱و ۱۸۲.

کرد، آنان به عنوان قدردانی چهل درهم نزد امام بردند، امام آن مبلغ را از آن‌ها نپذیرفت و فرمود:

«انا قوم لا تاخذ معروف ثمنا»

ما خاندان به خاطر کار نیکی که انجام می‌دهیم بها و پولی دریافت نمی‌کنیم.[۱]

۷۳۹ـ علاقه مالک اشتر به امام علی 7

روزی در یکی از جنگ‌ها علی 7 به واسطه نفوذ در عمق دشمن مدتی از دید مالک‌اشتر خارج شد، مالک‌اشتر دلواپس و ناراحت بدنبال حضرت می‌گشت و گفت: کسی خبری از امام علی 7 برایم بیاورد؟ لذا به غلام خود گفت: اگر خبری از امام بیاوری تو را آزاد می‌کنم.

غلام مالک‌اشتر رفت و دید علی 7 در نقطه‌ای از میدان جنگ مشغول جنگ است آمد و خبر حضور حضرت در آن نقطه از میدان را به مالک‌اشتر داد، مالک او را آزاد کرد و فوراً خود را به امام علی 7 رساند.

امام علی 7 وقتی مالک را دید، مشاهده کرد مالک‌اشتر رنگ از رخش پریده و ناراحت و محزون است، امام علی 7 پرسید: ای مالک! آیا فرزندت ابراهیم شهید شده که اینگونه ناراحتی؟

مالک عرض کرد نه: من ناراحت فرزندم ابراهیم نبودم بلکه چون تو را گم کرده بودم ناراحت و پریشان بودم.

۷۴۰ـ محبت وسیع و وثیق مقداد

مقدادبن‌اسود از خالص‌ترین و کامل‌ترین و محکم‌ترین یاران امام علی 7 است تا آنجا که در روایت آمده که قلب شریف او همانند پاره آهن محکم بود.

او در ارادت به اهل بیت طبق فرمایش امام باقر 7 به هیچ وجه حتی لحظه‌ای شک و تردید نکرد. لذا پیامبر اسلام 9 فرمودند: خداوند مرا به محبت چهار نفر امر کرد، علی‌بن‌ابیطالب، مقداد، سلمان و ابوذر.

اما فرزند مقداد بنام معبد به‌همراه لشکر عایشه در جنگ جمل وارد جنگ شد و بر

---

۱. *انساب الاشراف*، ج۲، ص۵۳.

روی امام علی 7 شمشیر کشید و آخرالامر نیز کشته شد. وقتی علی 7 از بین کشتگان جنگ عبور می‌کرد به جنازه معبد که رسید فرمود:

«خدا رحمت کند پدر این پسر را که اگر او زنده بود رأیش بهتر و کامل‌تر از رأی این (معبد) بود.»

عماریاسر پیش امام بود عرض کرد، که الحمدلله خدا معبد را کیفر داد و او را به خاک هلاکت انداخت، به خدا قسم یا امیرالمؤمنین! من در کشتن کسی که از حق عدول کند ترسی ندارم چه پدر باشد، چه پسر.

حضرت فرمود: خدا رحمت کند تو را و جزای خیر به تو دهد.[۱]

۷۴۱. سرزنش متخلفین از جنگ

سعیدبن‌قیس جز کسانی بود که در جنگ علی 7 در میدان جنگ حضور نداشت لذا روزی وارد مجلس امام شد و آن حضرت خطاب به او فرمود:

جواب ســـلام تو را می‌دهم گر چه از آن گروهی هستی که در جنگ شرکت نداشتی تا عاقبت کار مرا بدانی.

سعید با عذر خواهی‌های فراوانی اظهار داشت، یا امیرالمؤمنین 7 من از دوستان شما و طرفداران شما هستم.

در روز دیگری جمعی از سران کوفه، عبدالله‌بن‌معتم‌عبسی و حنظلة‌بن‌ربیع‌تمیمی و محمّدبن‌مخنف به همراه پدرش مخنف خدمت امام رســـیدند اما وقتی آن‌ها را دید همه آن‌ها را سرزنش نمودند و فرمودند:

«ما بطائکم عنی و انتم اشراف قومکم؟»

یعنی: چه چیزی شـــما را از شرکت در جنگ و یاری کردن من باز داشت؟ در حالیکه شما از بزرگان قوم خود می‌باشید.

آن‌ها نیز هر یک به گونه‌ای تلاش کردند تا امام را خشنود سازند.[۲]

---

۱. *منتهي الامال.*

۲. *ناسخ التواريخ زندگاني علي* 7 ج۱، ص۳۱۵.

۷۴۲. عروج مرد ملکوتی

حبیب‌بن‌عمرو می‌گوید: من بعد از ضربت خوردن علی 7 خدمت امام رسیدم، حضرت در بستر افتاده بود زخم سر مبارکش را باز کردند، به حضرت گفتم: یا علی! این زخم شما چیزی نیست و باکی بر شما نیست (خداوند شفا دهد شما را) حضرت فرمود: ای حبیب! من هم اکنون از شما مفارقت می‌کنم، من گریستم و ام‌کلثوم هم که نزد امام بود گریست حضرت به او فرمود: دخترم چرا گریه می‌کنی؟

ام‌کلثوم گفت: جدایی از شما باعث گریه من شده است، امام فرمود: دخترم گریه مکن به خدا اگر آنچه را که پدرت می‌دید گریه نمی‌کردی.

حبیب می‌گوید: به امام عرض کردم: یا علی! چه می‌بینید؟

حضرت فرمودند: ای حبیب، همه فرشتگان آسمان و پیغمبران صف کشیده‌اند برای ملاقات من و این هم برادرم محمّد رسول‌خدا 9 است که نزد من نشسته است و می‌فرماید: بیا که آنچه در پیش داری بهتر است از آنچه که برایت هست.

حبیب می‌گوید: هنوز از نزد امام بیرون نرفته بودم که حضرت به شهادت رسید.[۱]

۷۴۳. زندگی بدون تو کفر است

امام علی 7 در زمان حکومت‌داری خود، نیروهای انتظامی‌خود را به دنبال لبیدبن‌عطارد فرستاد تا او را به خاطر جرمش نزد امام آوردند، نیروهای امام لبید را در مسجد سماک یافتند و او را گرفته و به نزد علی 7 می‌بردند که در این حین نعیم‌بن‌دجاجه‌اسدی به حمایت از او برخاست و مانع شد تا او را ببرند و لبید، را از دست نیروهای انتظامی امام خارج کرد و او فرار کرد.

علی 7 وقتی از مطلب مطلع شد، دستور داد تا خود نعیم را به جای مجرم دستگیر کنند و بیاورند. وقتی نعیم را نزد حضرت حاضر کردند، علی 7 خواست او را شلاق بزند، نعیم گفت: یا علی! به خدا سوگند با تو بودن و زندگی با تو کردن عین خواری است و مخالفت با تو و یا بدون تو، بودن عین کفر (یعنی این‌که با تو زندگی کردن این گونه است که فرقی برای کسی قائل نمی‌شوی و عدالت را بر همه جاری می‌سازی، و اما بدون تو هم زندگی کردن و یا ترک کردن تو، مسلمان را کافر می‌کند)

---

۱. *امالی شیخ صدوق*، ص۳۱۸.

علی 7 در پاسـخ او فرمود: تو به این حقیقت اعتقاد داری؟ عرض کرد: آری، فرمود: او را رها کنید (به خاطر این عقیده‌اش آزادش کنید.)[1]

۷۴۴. استهزاء دشمن

ساده پوشی امام علی 7 در خوراک و لباس به حدی بود که مخالفان و دشمنان آن حضرت را متعجب می‌ساخت و بعضاً مورد اعتراض آنان قرار می‌گرفت.

زیدبن‌وهب می‌گوید: پس از جنگ جمل گروهی از مردم بصره که در میان آن‌ها مردمی از سرکردگان گروه گمراه خوارج به نام «**جعدة بن نعجة**» بود خدمت امام رسیدند.

لذا وقتی که آن‌ها لباس ساده امام را دیدند (جعدة) با پوزخند و تعجب گفت: چه چیزی باعث شده که از پوشیدن لباس خوب خودداری کنی؟

امام در پاسخ به او فرمود: این لباس ساده مرا از غرورزدگی دور می‌کند و بهترین روشی است در ساده پوشی.

جعدة به امام گفت: از خدا بترس تو روزی خواهی مُرد.

امام فرمود: به خدا سوگند با ضربتی که بر سرم فرود می‌آید به شهادت خواهم رسید، و این عهدی الهی است که واقع می‌شود اما سیاه روی کسی است که به مردم تهمت و افترا می‌زند.[2]

۷۴۵. فضیلت مسجد کوفه

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: روزی در مسجد کوفه با اصحاب دور علی‌بن‌ابیطالب 7 بودیم که فرمود: ای اهل کوفه! خداوند به شما بخششی داده که به کسی نداده است و آن این‌که مسجد شما را فضیلت داد. آن خانه نوح و خانه ادریس و نماز خانه من است.

این مسجد شما، یکی از چهار مسجدی است که خداوند آن‌را برگزیده و برای اهل آن می‌بینم که در روز قیامت جامه‌ای در بر دارد شبیه مُحرم، و برای اهل خود، (هر کس که در آن نماز خوانده باشد) شفاعت می‌کند و شفاعتش نزد خدا رد نمی‌شود،... و زمانی می‌آید که مهدی 7 از فرزندانم در آن نماز بخواند و اینجا نمازخانه هر فرد مؤمنی است،

---

۱. *امالي شيخ صدوق* / *الغارت*، ج۱، ص۱۱۹.

۲. *بحارألانوار*، ج۸، ص۶۲۲.

مؤمنی در روی زمین نباشد، یا آن‌که در آن آید و یا آرزوی آمدن در آن در دلش باشد.

با نماز در این مســجد به خدا تقرب جویید و اگر مردم می‌دانســتند چه برکتی در آن است از اطراف زمین به طرف آن می‌آمدند، اگر چه بر روی برف باشد.[1] و در روایتی امام علی 7 فرمود: چهار مکان در دنیا، بهشــت است که یکی مسجدالحرام و بیت‌المقدس و مســجد پیامبر 9 و مسجد کوفه می باشــد و نماز در بیت‌المقدس به اندازه هزار نماز ثواب دارد.[2]

۷۴۶ـ بر منبر سلونی

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: وقتی علی 7 به خلافت رســید و مــردم با او بیعت کردند، حضرت به مســجد آمد، در حالی که عمامه رســول‌خدا 9 را بر سر داشت و بُرد او را در تن کرد و نعلین پیامبر 9 را در پا و شمشیر او را بر کمر بست و بر بالای منبر رفت و با تحت‌الحنک بر آن نشست و انگشتان خود را درهم نمود و زیر شکم نهاد سپس فرمود:

«ای گروه مردم! از من بپرسید پیش از آن‌که مرا نیابید... از من بپرسید که علم اولین و آخرین نزد من اســت، اگر بنشــینم با اهل تورات از کتابشان فتوی دهم، تا جایی که تورات به ســخن آید و گوید (درست گفت علی و او دروغ نگفت براستی که علی شما را به همان خبر داد که در من نازل شــده) و با اهل انجیل از انجیل خودشــان فتوا دهم تا جایی که انجیل نیز به سخن آید و گوید: (علی درست گفت و دروغ نگفت، براستی علی شمارا به همان فتوا داد که در من نازل شده) و اهل قرآن را با قرآن فتوی دهم تا قرآن به ســخن آید و گوید: (علی راست گفت: و دروغ نگفته هر آینه علی شما را فتوایی داد. که در من نازل شــده است) ای مردم! شما که شب و روز قرآن می‌خوانید در میان شما کســی است که بداند چه در آن نازل شــده؟ اگر این آیه در قرآن نبود (رعدـ۳۹) شما را خبر می‌دادم به آنچه در گذشته بوده و هست و خواهد بود تا روز قیامت.»

آن‌گاه امام مجدد فرمود: از من بپرسید پیش از آن‌که مرا نیابید...

ابتدا مردی بنام ذعلب که مردی تیز زبان و سخنور و پر دل بود بلند شد و گفت: پسر ابوطالب به جای بسیار بلندی قدم نهادی من امروز تو را بواسطه سوالم شرمسار می‌کنم

---

۱. *امالي شيخ صدوق*، ۲۲۷.

۲. *سفينة البحار*، حاج شيخ عباس قمی.

آن‌گاه گفت: یا علی! آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟ (جواب این سؤال قبلاً طی داستانی در این کتاب آمده است) علی 7 جواب او را کامل و جامع داد، سپس مجدداً حضرت فرمود: بپرسید از من قبل از آن‌که مرا نیابید.

بعد از او اشـــعث‌بن‌قیس‌کندی سوالی نمود که حضرت جواب او را نیز داد باز حضرت فرمود: از من بپرســـید پیش از آن‌که مرا از دست بدهید، آن‌گاه مردی از دورترین نقطه مسجد که بر عصای خود تکیه کرده بود گام برداشت، تا نزدیک آن حضرت رسید، آن‌گاه عـــرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مرا به کاری رهنمایی کـــن تا با انجام آن از دوزخ رهایی یابم حضرت جواب او را مفصلاً دادند سپس آن مرد از نظرها غائب شد و ما او را ندیدیم مـــردم به دنبالش گردیدند اما او را نیافتند علی 7 از بـــالای منبر لبخندی زد و فرمود: چه می‌خواهید او برادرم خضر بود، ســـپس فرمود: بپرسید قبل از آن‌که مرا نیابید، آن‌گاه برخاست و خدا را حمد کرد و صلوات بر پیغمبر فرستاد و فرمود: ای حسن!! بر منبر آی و سخنی بگو، مبادا قریش پس از من تو را نشناسند و گویند حسن خطبه نمی‌تواند بخواند، امام حســـن 7 عرض کرد: پدرم، چگونه با حضور شما، بالای منبر رفته و سخن بگویم و تو در میان مردم مرا ببینی و ســـخنم را بشـــنوی، امام علی 7 فرمود: پدر و مادرم به قربانت من خود را از تو پنهان می‌کنم و سخن تو را می‌شنوم و تو را می‌بینم ولی تو مرا نمی‌بینی، امام حسن 7 بر منبر رفت و خدا را ستایش کرد و صلوات بر پیامبر 9 فرستاد سپس فرمود: ای مردم! من از جدم رسول‌خدا 9 شنیدم که می‌فرمود: من شهر علمم و علی در آن اســـت آیا می‌توان وارد شهر شد جز از در آن؟ سپس از منبر پایین آمد آن‌گاه امام علی 7 او را به سینه خود چسباند، سپس امام به حسین 7 فرمود: پسر جانم! برخیز و به منبر برو تا قریش به حال تو نادان نماند تو دنبال ســـخن برادرت حسن را بگو، امام حســـین 7 به منبر رفت و حمد خدا کرد و ستایش الهی را نمود و صلوات مختصری بر پیامبر 9 فرستاد سپس فرمود: ای مردم! از رسول‌خدا 9 شنیدم که فرمود: علی پس از من شـــهر علم اســـت و هر که در آن در آید نجات یابد و هر که از او تخلف کند هلاک شود، آن‌گاه از منبر پایین آمد و امام علی 7 او را نیز در آغوش کشید و بوسید و فرمود: ای گروه مردم! گواه باشـــید که این دو، فرزندان رسول‌خدا 9 هستند و دو امانتی که به من ســـپرده شده و من آن‌ها را به شما می‌سپارم و رسول خدا از شما و رفتار شما نسبت

به آن‌ها بازپرسی و سؤال خواهد کرد.[1]

۷۴۷ـ خیر دنیا و آخرت

نوف‌بکالی که یکی از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علی 7 است می‌گوید: در نزدیکی مسجد کوفه خدمت امیرالمؤمنین 7 رسیدم و گفتم: **السلام علیك یا امیرالمؤمنین و رحمةالله و برکاته، حضرت فرمود: و علیك السلام یا نوف و رحمةالله و برکاته.**

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! پندی به من دهید، حضرت فرمود: ای نوف! خوبی کن تـا با تو خوبی کنند، گفتم: یا امیرالمؤمنین 7 بیفزا، فرمود: رحم کن تا به تو رحم کنند، گفتـم: یا امیرالمؤمنین 7 بیفزا، فرمود: خوب بگو تا به بخوبی یادت کنند، عرض کردم: بیفزا فرمود: از غیبت اجتناب کن که(که غیبت کننده) غذای سـگان دوزخ است، سپس فرمود: ای نوف! دروغ گفته آن‌که گمان دارد حلال زاده اسـت و با غیبت کردن، گوشت مردم را می‌خورد، دروغ گفته کسی که گمان دارد حلال زاده است و دشمن من و امامان و اولاد من است، دروغ گفته کسی که گمان دارد حلال زاده است و زنا را دوست می‌دارد یا به نافرمانی خدا شب و روز مشغول است.

ای نوف! سفارش مرا بپذیر... ای نوف! صله رحم کن تا خدا عمرت را بیفزاید و خوش خلق باش تا حساب روز جزایت را سبک گیرد، ای نوف! اگر خواهی در روز قیامت با من باشی کمک به ستمکاران مکن، ای نوف! هر که ما را دوست دارد روز قیامت با ما است و اگر مردی سنگی را دوست بدارد با همان سنگ محشور می‌شود.

ای نوف! مبادا خود را برای مردم جلوه دهی و به نافرمانی خدا بپردازی تا درروز جزا خداوند رسوایت کند. ای نوف! آنچه به تو گفتم نگهدار تا به خیر دنیا و آخرت برسی.[2]

۷۴۸ـ مواظبت و دقت در اوقات نماز

در نامـه‌ای حضرت علی 7 برای محمّدبن‌ابی‌بکر زمانـی که او را به ولایت مصر گمارده بود نوشت: **«اِرْتَقِبْ وقتَ الصّلاةِ فصلِّهالوقتها. و لا تُعجل بها قَبْلَهُ لِفراغٍ و لا توخرها عَنْه لِشُغْلٍ فإنَّ رجُلًا سَأَلَ رسول الله 9 عَنْ اوقاتِ الصَّلاة. ..**

۱. *امالی شیخ صدوق*، ص۳۴۴.
۲. *امالی شیخ صدوق*، ص۲۰۹.

مراقب اوقات نمازت باش و آن را در وقت مقرر خود به جا آور، به خاطر فراغت، قبل از وقـت نماز اقدام به اقامه آن نکن و هم چنین به خاطر کاری که داری آن را به تاخیر نینداز (برای نمازت اهمیت خاصی قایل باش و حسـاب جدایی برای آن باز کن و هرگز نمازت را تابع چیزهای دیگر قرار نده بلکه سـعی کن همه چیز را تابع و پیرو نماز خود کنی) زیرا مردی از رسـول‌خدا 9 از اوقات نماز پرسـید؟ حضرت چنین فرمود: جبرئیل در هنگام زوال شـمس که آفتاب مقابل حاجب و ابروی راسـت او بود نازل شد. سپس جبرئیـل وقت نماز عصر آمد، که در آن هنگام سـایه هر چیزی به قدر و اندازه خود آن چیز گردیده بود. سپس پیامبر 9 نماز مغرب را وقتی که خورشید غروب کرد به جا آورد. آن‌گاه نماز عشاء را هنگامی‌که حمرة مغربیه (قرمزی مغرب و وقت نماز عشا) زایل شده بود خواند و به جا آورد و سپس نماز صبح را هنگامی‌که تاریکی آخر شب بود و ستارگان مشبک بودند به جا آورد.»

آن‌گاه امیرالمؤمنین 7 اضافه فرمـود: ای محمّدبن‌ابی‌بکر! نمازت را در این اوقات به جا آور و ملزم باش به این‌که کار نیکو انجام دهی و سنت حسنه به جا آوری و روش راست را انتخاب کنی.[1]

۷۴۹ـ منافقی بی آبرو

در دوران زندگی امام علی 7 اشـعث‌بن‌قیس[2] با مردی دعوا داشت و فردای آن روز قرار بود او در محکمه علی 7 حاضر شـده و محاکمه گردد. اشـعث شب حلوایی آماده کرده آن را برای امام برد تا از این راه امتیازی برای محاکمه فردا به دست آورد.

امام 7 در را گشود و نگاهی به حلوا کرد و فرمود: «اَصِلَةٌاَمْ زکاةٌ اَمْ صدقةٌ فذلكَ مُحَّرمٌ عَلَیْنا اَهْلَ الْبَیْتِ؛ آیا بخششـی، یا زکاتی و یا صدقه‌ای اسـت؟ این‌ها همه بر ما خاندان پیامبر 9 حرام است.»

عرض کرد: هدیه است.

امام فرمود: گریه کنندگان در سـوگ تو بنشـینند آیا از این راه وارد شده‌ای که مرا

۱. *بحارألانوار*، ج۸۰، ص۱۴.

۲. اشـعث دختری بنام جعده داشت که همسـر امام حسن 7 شد و به امام زهر داد و پسری بنام محمّد داشت که در قتل مسـلم‌بن‌عقیل و سپس در کربلا دخالت داشت او و فرزندانش از شرورترین افراد عصر خود بوده‌اند به حدی که معاویه نیز از شرارت اشعث می‌ترسید.

بفریبی؟ ســوگند به خدا اگر هفت آســمان و زمین را به من بدهند که پوست جوی را از دهان مورچه ای به ستم در آورم نافرمانی خدا را نمی‌کنم.[1]

۷۵۰- پیام نامردی

علی 7 در ابتدای حکومت خود نامه‌ای توسط مسوربن‌مخرمه برای معاویه فرستاد، معاویه صبر کرد تا ســه ماه بعد از مرگ عثمان گذشــت او در ماه صفر مردی از قبیله بنی‌عبــس و مرد دیگری از قبیله بنی‌رواحه را خواســت گفت: این طومار را گرفته و در کوچه‌های مدینه می‌گردانید.

آن‌ها از شــام خارج و در ماه ربیع‌الاول وارد مدینه شــدند. پس از ورود مرد عبسی طومار را گرفته طبق دســتور معاویه در کوچه‌ها گردش می‌داد مردم از منازل خود خارج شــده و به او نگاه می‌کردند البته مردم می‌دانستند که معاویه به علی 7 معترض است این مرد گذشت تا این که خود را به علی 7 رساند و طومار را به حضرت داد.

حضرت مهر طومار را شکست اما در آن نوشته‌ای نیافت پس به فرستاده فرمود: چه خبر؟

او گفــت: من گروهی را ترک کردم کــه جز به قصاص خون عثمان به چیز دیگری راضی نمی‌شوند.

حضرت فرمود: قصاص از چه کسی؟

گفت: از خودت، ســپس افزود: من شــام را در حالی ترک کردم که ۶۰ هزار نفر بر پیراهن خونین عثمان که بر منبر دمشق آویزان شده، گریه می‌کردند.[2]

۷۵۱- اصلح را بر کار گماشتم

نوشــته‌اند: پس از این‌کــه علی 7 فرزندان عباس را بر حجــاز یمن و عراق گمارد مالک‌اشتر گفت: پس برای چه دیروز آن پیرمرد را کشتیم؟ (یعنی کشتن عثمان به خاطر این بود که او بدون جهت اقوام خود را سر کار می‌آورد)

هنگامی‌که حضرت علی 7 از ســخن مالک مطلع شــد او را احضــار کرد و مورد

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۲۴.

۲. *تاریخ طبری*، ج۶، ص ۳۰۹۰.

ملاطفت قرارش داد و فرمود:

ای مالک! آیا من حسن و حسین : را امارت دادم یا یکی از فرزندان برادرم، جعفر یا عقیل و یا حتی فرزندان او را؟

مالک؛ فرزندان عباس را به امارت گماردم به خاطر این‌که عباس مکرّر از رسول‌خدا 9 طلب امارت می‌کرد و ایشان نیز به او فرمود:

یا عم! ان الامارة ان طلبت‌ها وکلت الیها و ان طلبتك اعنت علیها؛ ای عموی من! حکومت به گونه‌ای است که اگر تو آن را بخواهی، موکل آن خواهی شد (و باید خودت آن مقام را حفظ کنی) و اگر آن تو را طلب کند بر حفظش یاری خواهی شد. (یعنی کسی که طالب مقام است، تمام هم و غم او این است که مقام از دست او گرفته نشود اما اگر مقام به سراغ کسی بیاید وسایل و ابزار حفظ آن نیز فراهم می‌شود).

آن‌گاه امام علی 7 ادامه داد که: من در دوران عمر و عثمان می‌دیدم که فرزندان عباس شاهد ولایت کسانی از فرزندان طلقاء (رها شدگان) بودند، ولی حالا اگر فردی را که از آن‌ها بهتر باشد می‌شناسی او را نزد من بیاور تا برای مناصب حکومتی از او استفاده کنم.

مالک‌اشتر بعد از شنیدن سخنان حضرت از نزد ایشان در حالی که شک و شبهه او زایل شده بود خارج شد.[1]

۷۵۲. عزل کارگزاران عثمان

یکی از کارهای مهم که امیرالمؤمنین 7 در ابتدای تصدی حکومت خود انجام داد عزل کارگزاران عثمان بود مغیرةبن‌شعبه روزی نزد امام علی 7 رفت و با چرب زبانی به تملق پرداخته و گفت:

«نصیحت‌ها ارزان می‌باشد و تو از همه برتری، نظر امروز، امور فردا را به دست می‌دهد آنچه هم امروز از دست برود باعث از دست رفتن چیزهایی در فرداست.»

بعد از گفتن این جملات مغیرة لحظه‌ای سکوت کرد تا ببیند به چه میزانی گفتارش در حضرت اثر کرده است.

علی 7 چیزی نگفت، او ادامه داد: من به تو نصیحت می‌کنم که کارگزاران عثمان

۱. *بحارألانوار*، ج۴۲، ص۱۷۶.

را در جـــای خود ابقا کنی معاویه و... در کار خود بگمار و دیگر کارگزاران را هم در جای خودشـــان باقی گذار آنان با تو بیعت می‌کنند، کشـــور را آرام می‌سازند و مردم را ساکت می‌گردانند.

پس از اتمام صحبت شیطان ثانی، مغیرة، امام فرمود: به خدا قسم اگر ساعتی از روز باشـــد در اجرای نظرم تلاش به خرج می‌دهم و نه آنـــان را که گفتی والی می‌کنم و نه امثال آنان را به ولایت می‌گمارم.

مغیرة گفت: پس بر آن‌ها نامه‌بنویس و آنان را در مقام خودشان تثبیت کن همین که بیعت آنان و اطاعت سپاهیان به تو رسید یا آنان را عوض کن و یا باقی بگذار.

حضرت فرمود: در دینم نیرنگ وارد مکن و در کارم پستی روا مدار.[1]

۷۵۳- مردانگی در میدان جنگ

لشـــکریان معاویه خود را زودتر از لشکر امام به ســـرزمین صفین رساندند و تواستند رودخانه فرات را در اختیار خود گیرند، معاویه لشکری را به فرماندهی ابوالاعور اعزام کرد تا از فرات حفاظت کنند و مانع استفاده لشکریان علی 7 از آب شوند.

اما امام علی 7 صعصعة‌بن‌صوحان را نزد معاویه فرســـتاد تا او مانع آب نشود، دو تن از یاران معاویه به نام‌های ولیدبن‌عقبه[2] و عبدالله‌بن‌ســـعید نظر دادند که آب را بر روی لشکر علی می‌بندیم تا آنان از تشنگی بمیرند.

عمروعاص گفت: این کار اشـــتباه است علی 7 کسی نیست که تشنه بماند علی 7 همان کسی بود که گفت اگر چهل‌تن داشتم در روز نخست (روز سقیفه و بیعت مردم با ابوبکر) حق خود را می‌گرفتم.

اما معاویه نظر عمر و عاص را نپذیرفت ســـپاه امام به دشـــمن حمله کرد و آب را به تصرف آورد.

معاویه به عمروعاص گفت: به نظر تو علی 7 با ما چه می‌کند.

عمروعاص گفت: علی 7 مثل تو نیســـت او هدفی غیـــر از آب دارد در نهایت امام علی 7 آب را آزاد گذاشـــت تا هر دو لشـــکر آب را بردارند و بسیاری از دشمنان با این

۱. *زندگي امام علي* 7 نوشته: عبدالفتاح عبدالمقصود.

۲. ولید بن عقبه فرزند کســـی است بنام عقبه لعنة الله علیهما، او کسی است که آب دهانش را به صورت پیامبر عزیز اسلام انداخت و آخرالامر با شمشیر علی 7 سر از تنش جدا شد.

مردانگی و مروت امام هدایت شدند و به لشکر امام پیوستند.[۱]

۷۵۴- یاران واقعی علی 7

قیس یکی از یاران امام علی 7 اســـت که امام رضا 7 دربـــاره چگونگی نماز او و حضور قلب او در نماز می‌فرماید:

«مردی از اصحاب علی 7 که به او قیس می‌گفتند به نماز ایستاد وقتی رکعتی از نماز را خواند ناگهان مار ســـیاهی آمد و در موضع سجده قیس قرار گرفت، قیس بدون توجه به رکوع و سجود رفت وقتی پیشانی از موضع سجده برداشت مار به گردن قیس پیچید. ســـپس از یقه او وارد پیراهن او شـــد. ولی این بنده صالح خدا که حقیقت نماز را دریافته بود به نمازش ادامه داد و آسیبی هم از مار ندید.»

ســـپس امام رضا 7 وقتی داســـتان قیس را نقل فرمود: اضافه فرمود که شبیه این قضیه برای خود امام نیز رخ داده است.[۲]

۷۵۵- برگشت آفتاب در سرزمین بابل برای علی 7

جویریة‌بن‌مسهر که از یاران علی 7 اســـت می‌گوید: با حضرت امیرالمؤمنین 7 از قتال با خوارج نهروان می‌آمدیم تا رســـیدیم به ســـرزمین بابل[۳] هنگام نماز عصر رسید. علی 7 و تمام مردم که با حضرت بودند از اسب پیاده شدند، علی 7 فرمود:

ای مردم این ســـرزمین ملعون و از رحمت خدا به دور اســـت و در روزگار گذشته سه بار (به روایتی دو مرتبه) اهل آن معذب شـــدند و خداوند بر آنان عذاب نازل کرده و این سرزمین یکی از شهرهای قوم لوط است.

و اولین سرزمینی است که در او بت پرستیده شد. برای هیچ پیامبر و یا وصی پیامبری حلال و جایز نیست که در روی این زمین نماز بخواند.

ای یاران من، هر کدام از شـــما خواستید در این سرزمین نماز بگذارید مانعی نیست پس مردم در حاشیه جاده به نماز ایستادند و نماز خویش را به جا آوردند و امیرمؤمنان 7

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه۵۱.
۲. *بحارألانوار*، ج۸۴، ص۲۴۶.
۳. محلی است در عراق فعلی نزدیک منطقه حله که مسجد الشمس در آنجا است

به اســتر رســول‌خدا 9 سوار شــد و از آن ســامان تشــریف برد، جویریة گفت: والله امیرالمؤمنین 7 را تبعیت خواهم کرد و از حضرتش نمازم را تقلید خواهم نمود لذا پشت سر آن حضرت به راه افتاد، او می‌گوید: سوگند به خدا از پل سورا در ارض بابل نگذشته بودیم که آفتاب غروب کرد. پس من شک کردم آیا نماز ما قضا شده؟ و آیا نباید حضرت علی 7 نماز بخواند؟ ناگهان امام 7 متوجه من شد و فرمود: یا جویریة آیا شک نمودی؟ عرض کردم. بلی یا امیرالمؤمنین! حضرت در ناحیه‌ای پیاده شــد آن‌گاه وضو ســاخت و برخاست و به کلام و دعائی که من نفهمیدم چه می‌گوید، گویا عبرانی بود سخن گفت. ســپس ندا سر داد: «الصلاة»[1]نظر کردم به ســوی آفتاب، سوگند به خدا دیدم که از بین دو کوه خارج شــد و از برای او صوت و صدای شدیدی بود، آن‌گاه حضرت به نماز عصر ایستاد و من نیز نماز را با آن حضرت گزاردم.

وقتی که از نماز فارغ شدیم یک دفعه شب شد همچنان که بود.

پس آن هنگام حضرت رو به من کرد و فرمود:

ای جویریةبن‌مســهر! همانا خداوند عَزَّوَجَلَّ به حبیبش می‌فرماید: ای پیامبر! به نام عظیم پروردگار خود تســبیح گوی، ای جویریة من خداوند را به اســم اعظمش خواندم، آفتــاب را برای من برگرداند. جویریة وقتی که این معجزه را از آن حضرت دید گفت: به پروردگار کعبه سوگند که تو وصی نبی هستی.[2]

۷۵۶- توصیه علی 7 به کمیل درباره نماز

حضرت علــی 7 به کمیل‌بن‌زیاد نخعــی درباره خصوصیات و کیفیــت اقامه نماز می‌فرماید:

«یا کمیل! لیس الشان ان تصلی و تصوم و تتصدق، ...

ای کمیل! شان و قدر و منزلت در عبادت و اطاعت خدا به این نیست که نماز بگزاری و روزه بداری و صدقه بدهی بلکه شان و منزلت این است که نماز را با قلب پاک بگزاری و سلیم‌النفس باشی و عملی خدا پسندانه و با خشوع که سراپای وجودت را فراگیرد، انجام

۱. مســئله برگشت خورشید برای اقامه نماز در قرآن برای حضرت سلیمان آمده و به آن اشاره شده است (سوره ص آیه ۳۰تا۳۳) و در روایت دیگری است که خداوند برای حضرت یوشع‌بن‌نون وصی حضرت موسی نیز آفتاب را برگردانید البته در روایات دیگری مسئله برگشت خورشید به شکل‌های دیگر برای آن حضرت بیان شده است.

۲. *من لا یحضره الفقیه*، ج۱، ص۲۰۳.

دهی. (یعنی صرف نماز و روزه و تصدق اموال کافی نیست، بلکه عمل صالح، نیت پاک می‌خواهد) بنگر در آن چیزی که در آن و بر آن به نماز ایستاده‌ای که اگر غصبی و حرام باشد نماز قبول نیست و فایده‌ای ندارد.»[۱]

۷۵۷ـ امیدوار کننده‌ترین آیه قرآن

امام باقر 7 می‌فرماید: که روزی امیرالمؤمنین علی 7 خطاب به اصحاب خود فرمود: کدام یک از آیات کلام‌الله مجید نزد شما امیدوار کننده‌ترین آیات می‌باشد؟

بعضی گفتند: این آیه است «انَّ اللهَ لا یَغفرُ اَنْ یُشْرك به و یَغْفرُ ما دُونَ ذلكَ لِمَنْ یَشاء.» [۲]

حضرت فرمود: نیکو آیه‌ای است اما امیدوار کننده‌ترین آیات برای غفران و آمرزش نمی‌باشد.

عده‌ای دیگر گفتند: این آیه است «وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءً اَوْ یَظْلِمْ نَفْسهُ...»[۳]. حضرت فرمود: نیکو آیه‌ای است اما آیه منظور نظر نمی‌باشد.

بعضی دیگر گفتند این آیه است «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذین اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمةِ الله اِنَّ الله یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً.»[۴] حضرت فرمود: نیکو آیه‌ای است اما آیه مورد نظر نیست.

گفتند این آیه است:«وَالَّذینَ اذا فَعَلوُا فاحشَةً اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهم ذَکَرُوا اللهَ فاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبهِم.»[۵] حضرت فرمود: نیک آیه‌ای است اما آن آیه نیست، سپس امام فرمود: آیا آیه دیگری نمی‌دانید؟ که به نظر شما امیدوار کننده‌ترین آیات قرآن باشد؟ اصحاب عرض کردند: نه یا امیرالمؤمنین به خدا سوگند چیزی در نزد ما نیست که بخوانیم.

امام فرمود: «سمعت حبیبی رسول الله یقول ارجی آیة فی کتاب الله. وَ اَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفی النَّهارِ وَ زُلفاً مِنَ الَّلیل...»[۶]

«از حبیبم رسول‌خدا 9 شنیدم که فرمود: امیدوار کننده‌ترین آیه در قرآن این آیه

---

۱. *تحف العقول*، ص۱۷۴.
۲. سوره نساء، آیه ۴۸.
۳. سوره نساء، آیه۱۱۰
۴. سوره زمر، آیه ۵۳.
۵. سوره آل عمران، آیه ۱۳۵.
۶. سوره هود، آیه ۱۱۴.

شریفه است: و به پا دارید نماز را در دو طرف از روز و نمازی که پاره‌ای از شب گذشته به جا آورده شود» سپس پیامبر 9 به من فرمود: یا علی! به خدایی که مرا بشیر و نذیر قرار داد و مبعوث به رسالت گردانید اگر یکی از شما به وضو قیام نماید گناهان و معاصی او از اعضای او فرو می‌ریزد تا وقتی با صورت و قلب خود متوجه قبله گردد، از قبله و نمازش بـــر نگردد مگر آن‌که جمیع گناهان او بریـــزد و هیچ گناه بر صحیفه عمل او باقی نماند همچون روزی که از مادر متولد شـــده باشـــد، و هر گاه ما بین دو نماز گناهی از او صادر شده باشد با خواندن نماز آمرزیده شود. و از گناه پاک گردد تا این‌که پیامبر 9 نمازهای پنج‌گانه را که موجب آمرزش هستند شمارش نمود.

سپس پیامبر 9 فرمود: یا علی! بدان که مَثَل نماز پنج‌گانه برای امت من مانند نهری اســـت که بر در خانه یکی از شما باشد اگر شخصی در بدن او چرک باشد و هر روز پنج بار در آن نهر شستشو کند، آیا چرک در بدن او باقی خواهد ماند. سوگند به خدا نمازهای پنج‌گانه برای امتم چنین اســـت که تمام گناهان او را پاک می‌کند و تیرگی قلب آن‌ها را می‌برد.[1]

۷۵۸ـ عید نوروز

در روز عید نوروزی برای حضرت امیرالمؤمنین علی 7 حلوایی آوردند حضـــرت فرمود: «**نوروزاً لنا في كل يوم ان استطعتم**، اگر توانســـتید هر روز ما را نوروز کنید»[2]

۷۵۹ـ غصه‌دار یتیمان

قنبر می‌گوید: روزی امام از حال زار یتیمانی آگاه شد، به خانه آن‌ها رفتیم و بعد برنج و خرما و روغن فراهم کرد و خود به دوش کشید و به من اجازه حمل آن‌ها را نداد.

وقتی که به خانه یتیمان رفتیم غذاهای خوش طعمی درســـت کرد و به آنان خورانید و آن‌ها را ســـیر کرد، ســـپس بر روی زانوها و دو دســـت خود راه می‌رفت و با صداهای مخصوصی بچه‌ها را می‌خنداند بچه‌ها نیز صدای امام را تقلید می‌کردند و می‌خندیدند.

---

۱. *بحارألانوار*، ج۸۲، ص۲۲.

۲. *شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد*، ج۱۱، ص۲۴۸.

سپس از منزل خارج شدیم به امام گفتم: مولای من امروز دو چیز برای من شگفت انگیز بود؟

آن‌که با صدای مخصوصی بچه‌ها را می‌خندانیدید و غذای آن‌ها را خود بر دوش حمل کردید.

حضرت فرمود: اولی برای رسیدن به پاداش بود و دومی‌برای آن بود که وقتی وارد خانه یتیمان شدم آن‌ها گریه می‌کردند خواستم وقتی خارج می‌شویم آن‌ها هم سیر باشند و هم خندان.[۱] حضرت بر احوالات جوانان نیز دقت داشت روزی امام در کوفه جوانی را دید که مشغول خواندن شعر و آوازهای آلوده و هرزه است حضرت به او فرمود: با چه چیزی صفحه و دفتر وجود خود را پر می‌کنی.

۷۶۰ـ راهنمای راه ها

از امیرالمؤمنین علی 7 نقل شده است که وقتی از آن حضرت دربارۀ شخصی که بارها گناه کرده و توبه می نماید و باز گناه می کند و توبه می کند سؤال کردند؟

امام فرمود: خدا او را می‌بخشد (هرچند باز هم توبه را تکرار کند).

پرسیدند: تا چه زمانی خدا او را می بخشد؟

امام فرمود: تا زمانی که شیطان خسته و ناتوان شود.[۲]

و در روایتی دیگر است که جابربن عبدالله انصاری از امام سؤال کرد یا علی شب را چگونه صبح کردی؟

حضرت فرمود: با نعمت و فضل خدا صبح کردم در حالی که از برادر دینی خود دیداری نکرده و مؤمنی را نیز شاد نکرده است.

جابر پرسید: آن شاد کردن در چیست؟

امام فرمود: اینکه از برادر خود اندوهی را بزداید یا قرضی را از جانب او بپردازد یا نیازی از او را برطرف سازد.[۳]

---

۱. *کشف الیقین*، ص۱۳۶.

۲. *مجمع البیان*، ج ۳، ص۲۲.

۳. *امالی طوسی*، ص۶۴۰.

۷۶۱. روش تربیت کودک

برای امام علی 7 چند مشک عسل به عنوان بیت‌المال آوردند پس از چند روز وقتی امام خواست آن را تقسیم کند متوجه شد که عسل یکی از مشک‌ها دست خورده است.

قنبر را فرا خواند پرسید: عسل را چه کسی برداشته است؟

قنبر گفت: یکی از بچه‌ها مقداری از سهمیه عسل شما را برداشت.

امام در اینجا دو کار مهم انجام داد که از نظر تربیتی بسیار قابل توجه است اول این‌که کودک را تربیت کرد دوم آن‌که مقداری پول به قنبر داد و فرمود: برو در بازار عسل خریداری کن و بیاور تا بچه‌ها بخورند.[۱]

۷۶۲. شیری در میدان جنگ

امیرالمؤمنین علی 7 پس از اتمام حجت با شورشیان بصره و بردباری در آغاز نبرد وقتی دشمن جنگ را آغاز کرد زره خود را پوشیده و پیشاپیش سپاه خود به قلب دشمن زد و حملات شدیدی کرد به گونه‌ای که دشمن چون روباه از مقابلش می‌گریخت.

چند بار شمشیر امام 7 خم شد که به ناچار به خیمه برگشت تا آن را اصلاح کند اصحاب و فرزندان و مالک‌اشتر به امام عرض کردند: یا علی! حملات به دشمن را به ما واگذار، ولی امام 7 پاسخ نمی‌داد و دوباره حمله می‌کرد، و صف‌های ناکثین را درهم می‌شکست.

اصحاب اصرار کردند که: اگر به شما آسیبی برسد این دین در خطر می‌افتد.

حضرت در پاسخ به آن‌ها فرمود: «**والله ما ارید بما ترون الاوجه الله و الدار الاخرة**؛ به خدا سوگند آنچه را می‌بینند به خاطر خدا و آخرت است»[۲]

۷۶۳. تاکتیک نظامی

وقتی که سپاه امام علی 7 به اطراف شهر بصره رسید در آنجا اردو زد تا وفاداران علی 7 از قبایل گوناگون به لشکر امام بپیوندند بسیاری از سران قبایل و بزرگان کوفه و بصره با امیرمؤمنان 7 ملاقات کردند.

---

۱. *کشف الغمه*، ج۱، ص۲۳۴.

۲. *شرح نهج‌البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج۱، خطبه۱۳.

روزی اخنف‌بن‌قیس با خویشاوندان خود خدمت امام رسید و پس از گفتگوهای فراوان به امام گفت:

«قوم و قبیله من بدرستی حقیقت را نمی‌شناسد، اگر بخواهم آن‌ها را برای کمک در این جنگ بیاورم دویست سوار بسوی تو خواهند آمد. اما اگر من و طرفداران شما به خانه‌هایمان بازگردیم و در جنگ با شما نباشیم می‌توانیم شش هزار شمشیرزن را از تو دور نگه داریم حال چه کنم؟ دویست مرد به کمک بیاورم؟ یا شش هزار شمشیر را از تو دور سازم؟ امام فرمود: شمشیر را از من بازداری نیکوتر است به خانه‌ات بازگرد.»[1]

٧٦٤ـ غذا و لباس ساده امام

یکی از یاران امام علی 7 نقل می‌کند، یک شب هنگام افطار خدمت حضرت علی 7 رفتم، حضرت به من فرمود: بر خیز و با حسن و حسین 8 همسفره باش، آن‌گاه امام به نماز ایستاد، وقتی نماز امام به پایان رسید. ظرف در بسته‌ای را جلوی امام گذاشتند، بگونه‌ای درب غذا بسته شده بود که دیگری نتواند آن را باز کند، امام در ظرف غذا را باز کرد و نان جو را در آورد و تناول فرمود: او می‌گوید: به امام عرض کردم: یا علی! شما سابقه بُخل نداشتید چرا غذای خود را اینگونه پنهان و مخفی می‌کنید؟

امام فرمود: اینکار از روی بُخل نیست بلکه نمی‌خواهم فرزندانم از روی دلسوزی چیزی (مانند روغن یا دوغ) به این غذا اضافه کنند، عرض کردم: مگر حرام است؟ فرمود: نه اما رهبر شایسته باید در خوراک و لباس، مانند فقیرترین افراد جامعه خود زندگی کند تا الگوی بینوایان باشد و آنان مشکلات و نداری خود را بتوانند تحمل کنند.[2]

همچنین شخصی در کوفه مرکز خلافت حضرت وقتی لباس‌های امام علی 7 را کم قیمت و ساده و وصله‌دار دید با تعجب به امام نگریست و گفت:

چرا لباس شما وصله‌دار است؟

امام به او فرمود: **«یخشع له القلب و تذل به النفس و یقتدی به المؤمنون»**

لباس وصله‌دار دل را خاشع و نفس اماره را خوار می‌کند و الگوی مؤمنان می‌شود.[3]

---

۱. *ناسخ التواریخ زندگي علي* 7 ، ج۱، ص۱۲۴.
۲. *ینابیع المودة*، ص۱۷۶.
۳. *شرح نهج‌البلاغه*، خوئی، ج۲۱، ص۱۵۲.

۷۶۵- سادگی منزل و زندگی

سـوید می‌گوید: روزی خدمت امام علی 7 رسیدم ایامی‌که همه مردم با امام بیعت کرده بودند و او امام و خلیفه مسلمین بود آن حضرت را دیدم که بر روی حصیر کوچکی نشسته و چیز دیگری در آن خانه وجود نداشت.

سـوید می‌گوید: عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت‌المال مسلمین در اختیار شماست فرشـی برای اتاق‌های خود تهیه نمایید می‌بینم که در خانه شما فرشی جز حصیر وجود ندارد.

امام فرمود: ای سوید! کسی که در راه است و در مسافر خانه‌ای که زود از آنجا منتقل می‌شـود (دنیا)، ابزار و وسـایل فراوانی برای آنجا تهیه نمی‌کند ما به زودی از این دنیا می‌رویم و به خانه آخرت رهسپار می‌گردیم چرا فرش‌های قیمتی تهیه کنیم.[۱]

البتـه این سـادگی در تمامی‌ابعاد زندگی حضرت بارز بود بهترین غذای امام شـیر شـتر بود که میل می‌کردند و گوشت بسـیار کم می‌خوردند، غذای امام را فرزندان و یا همسـران و دوستان حضرت نمی‌توانستند بخورند، پس از جنگ جمل وقتی حضرت در کوفه مسـتقر شد و کوفیان قصر سفیدی را برای امام بنا کردند حضرت در پاسخ به این کار آن‌ها فرمود: من حاضر نیسـتم دیوار خانه‌ام از دیوار منازل بیچارگان بالاتر و خانه‌ام از خانه مستمندان بهتر باشد.[۲]

ایـن وضع زندگی امام متقین علی 7 اسـت و در آنجایی که دخترش ام‌کلثوم نان جوی خشک را در سفره پدرش دید اشکش جاری شد در اوایل زندگی خود، امام شب‌ها بر روی پوسـتی می‌خوابید که در روز از همان پوسـت برای علوفه دادن به شـتر خود استفاده می‌کرد تمامی سرمایه بیت‌المال مسلمین کشور اسلامی‌در اختیار او بود اما خود با مقـداری آرد و آب افطار می‌کرد، بنا به روایتی از امام صادق 7 علی 7 همیشـه از دسترنج خود ارتزاق می‌کرد نه از بیت‌المال.[۳]

---

۱. *انوار نعمانیه*، ص۱۹.
۲. *امام علي* 7 ، جورج جورداق مسیحی، ج۱.
۳. *الغارات*، ج۱، ص۸۲.

۷۶۶. در انتظار فرشتگان الهی هستم

عبدالله‌عنوی می‌گوید: در جنگ جمل علی 7 را دیدم که جنگ را شروع نمی‌کند و گویا انتظار چیزی را می‌کشد فرماندهان خدمت امام آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! دشمن تعدادی از سربازان ما را با تیر زده و به شهادت رسانده چرا دستور حمله را صادر نمی‌کنید؟

امام فرمود: ای مردم! من در انتظار نزول فرشتگان آسمان می‌باشم، زیرا رسول‌خدا 9 مرا به این مطلب بشارت داده است لذا تا فرشتگان الهی نازل نشوند، دستور جنگ را نخواهم داد.

مدتی گذشت و ما در انتظار بودیم که ناگاه، نسیمی‌خوشبو از عطر عنبر وزید، با این‌که زره بر تن و کلاه خود بر سر داشتم خنکی آن را احساس می‌کردیم.

اینجا بود که امام برخاست و زره خود را پوشید و آماده جنگ شد من جنگی را بر فتح و پیروزی این چنین نزدیک ندیده بودم.[۱]

۷۶۷. سرزنش کسانی که به جنگ نیامدند

امیرمؤمنان 7 پس از پایان جنگ جمل وارد کوفه شد و در منزل جعدةبن‌هبیرة (پسر ام‌هانی خواهر امام علی 7) استقرار یافت بزرگان کوفه یک به یک به دیدار امام می‌آمدند.

سلیمان‌بن‌صردخزاعی در جنگ شرکت نداشت وقتی وارد محضر امام شد آن بزرگوار او را سرزنش کرد و فرمود:

ای سلیمان! دچار شک و شبهه شدی و ازیاری ما سرباززدی؟ چرا از یاری کردن اهل‌بیت پیامبر 9 خودداری نمودی؟ سلیمان عذرهای فراوان آورد آن‌گاه با نگرانی به مسجد جامع خدمت امام مجتبی 7 رفت تا به واسطه آن بزرگوار، علی 7 را از خود خشنود گرداند.[۲]

---

۱. *تحفه المجالس*، ص۱۴۸.
۲. *ناسخ التواریخ*، ج۱، ص۲۱۵.

۷۶۸- رابطه قاضی با مردم

ابوالاســوددوئلی مردی شاعر سیاستمدار و ادیب بود که علم نحو را با راهنمایی امام علــی 7 تدوین کرد و قــرآن را اعراب‌گذاری و نقطه چین نمــود و در دوران حکومت عمربن‌خطــاب به بصره هجرت کرد و در عصر حکومت عمربن‌عبدالعزیز در ســن ۸۵ سالگی در گذشت.

او با این‌که از ارادتمندان قطعــی حضرت علی 7 بود، تنها قاضی حکومت علی 7 بود که در همان روزهای اول قضاوت خود توســط امام عزل شد، چون فرمان عزل خود را از طرف علی 7 دریافت کرد، خدمت امام آمد و گفت: به خدا قســم نه خیانت کرده‌ام و نه به خیانت متهم شدم چرا مرا عزل کردی؟

امام در پاســخ فرمود: درست می‌گویی تو مردی امین و با ایمانی هستی، اما بازرسان من اطلاع داده‌اند که چون طرفین دعوی به محکمه پیش تو می‌آیند تو بلندتر از ایشان سخن می‌گویی و درشتی در گفتار داری.[۱]

۷۶۹- مظهر عدل الهی

شیخ طوســی نقل می‌کند که: مردی به عنوان مهمان بر امام علی 7 وارد شد چند روزی از طرف امام 7 پذیرایی شد. اما او نگفت که با شخصی دعوا کرده و در فلان روز باید محاکمه شــود. وقتی امام از این ماجرا آگاه شد، چون باید قضاوت می‌کرد و عدالت را نســبت به طرفین دعوا رعایت می‌نمود به مهمان خود فرمود: «**اخصم انت؟** آیا برای محاکمه و خصومت آمدی؟

او پاســخ داد آری، امام فرمــود: **تحول عنا، ان رسول الله 9 نهی ان یضاف خصم الا و معه خصمه،** اکنون از مهمانی ما خارج شو، زیرا پیامبر خدا 9 از پذیرایی کردن از طرفین دعوی نهی فرموده است.»[۲]

۷۷۰- دعوای عبد و مولا

روزی برده‌ای بر ارباب و مولای خود شــورید و او را گرفت و مدعی شد که او ارباب

۱. *معالم القربه*، ص۲۰۳.

۲. *تهذیب الاحکام*، شیخ طوسی، ج۶، ص۲۲۶.

اســت. هر چه اطرافیان ســعی کردند با نصیحت و ســوگند، حتی تهدید غلام را از این رفتارش باز دارند نتوانستند، او همچنان در ادعای خود محکم و راسخ بود و هر دو آن‌ها ادعا داشتند که مولا هستند و برده نمی‌باشند.

ایــن ماجرا را بــرای حل اختلاف به علی 7 رســاندند علی 7 با اســتفاده از علم روانشناسی این مشکل را حل کرد.

حضرت به هر دو آن‌ها فرمود: تا رو به دیوار بایســتند و سر به دیوار بگذارند و در آن حالت آن‌ها را نگه داشــت، آن‌گاه به قنبر فرمود: (با یک صحنه ســازی) شمشیر خود را از غلاف برکش. قنبر گفت: آماده‌ام یا علی! آن‌گاه حضرت فرمود: گردن غلام را بزن.

در این هنگام آن کس که غلام بود بی‌اختیار، خود را از ترس کنار کشــید و دعوای مولا و عبد خاتمه یافت.[۱]

۷۷۱. عفو و بخشش بخاطر قرآن

روزی از روزهای حکومت امام علی 7 شــخصی خدمت امام آمد و اعتراف به دزدی کرد، امام به او فرمود: حد دزد قطع دست است. آیا باز هم اعتراف می‌کنی؟

او بار دیگر به جرم خود اعتراف کرد. امام پرسید: **«اني اراك شابا لاباس بهيئتك فهل تقراء شيئا من القرآن»** یعنی: من تو را جوانی می‌بینیم که ظاهری بی عیب و آراســته داری آیا چیزی از آیات قرآن را در حفظ داری تا قرائت کنی؟

گفت: آری، سوره بقره را حفظ کرده و مدام آن را قرائت می‌کنم.

امام فرمود: برو دســت تو را به برکت ســوره بقره بخشیدم. **«فقد وهبتك يدك لسورة البقره»** اشــعث‌بن‌قیس که مــردی منافق و از پلیدان روزگار امام علی 7 اســت به آن حضرت اعتراض کرد و گفت: آیا حدود الهی را تعطیل می‌کنی؟

امام فرمود: تو از حکم این مســأله چه می‌دانی؟ هر گاه برای جرمی شــاهد و دلیل اقامه شد، امام باید حد الهی را اجرا کند، اما اگر مجرمی خود اعتراف کرد این کار با امام

۱. *خصایص الائمه*، شریف رضی، ص۸۶.

است؛ می‌تواند عفو کند و می‌تواند حد الهی را جاری سازد.[1] امام علی 7 برای کسانی که قرائت قرآن می‌کردند دوهزار، دوهزار، مقرری و حقوق تعیین فرمود.[2]

۷۷۲ـ ابومسلم در آخرالزمان

اعمش روایت می‌کند که ما در جنگ صفین با علی 7 بودیم و شامیان میمنه (یعنی طرف راست) سپاهیان عراق را در هم شکستند و عراقیان پا بفرار گذاشتند مالک‌اشتر بر عراقیان بانگ زد و فریاد بر آورد تا آن‌ها را به سوی معرکه و میدان جنگ باز گرداند.

در این میان امیرمؤمنان 7 زمزمه‌ای آغاز نمود و در حالی که روی سخنش با اهل شام بود فرمود: **یا ابامسلم خذهم**، یعنی؛ ابومسلم آنان را بگیر.

و این سخن را سه بار تکرار فرمود:

مالک‌اشتر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین مگر ابومسلم در میان سپاه شام نیست (ابومسلمی که ظاهراً در سپاه شام بوده است) که شما این چنین می‌فرمایید؟

حضرت در پاسخ مالک فرمود: ای مالک منظور من از ابومسلم آن مردی که در آخر زمان از مشرق خروج می‌کند و خداوند بوسیله او اهل شام را به هلاکت میرساند و سلطنت بنی‌امیه را از دستشان خارج می‌سازد و زوال حکومت بنی‌امیه بدست اوست.[3]

۷۷۳ـ شعارها در میدان جنگ

در صدر اسلام توسط پیامبر 9 فرهنگ شعار دادن در جنگ در جامعه اسلامی‌جاری شد، در جنگ حضرت علی 7 با سپاه منحرف و جهنمی جمل؛ عایشه در میان سپاه خود فریاد می‌زد: **«فانما یصیر الاحرار.»**

علی 7 با صدای بلند به سپاهیانش فرمود: در پاسخ او بگویید: **«یا منصور امت»** و سپاهیان امام 7 فریاد می‌زدند: یا محمّد؛ **«یا حم لا یبصرون.»**

لشکر عایشه فریاد می‌زد: **«یا لثارات عثمان!!!»**

---

۱. *استبصار شیخ طوسی*، ج۴، ص۲۵۲؛ *کافی*، ج۷، ص۲۶۰.

۲. حضرت به جهت تشویق و سوق دادن جامعه به سمت قرآن این حرکات قرآنی را انجام می‌دادند (*کنزالعمال* ج۲، ص۳۳۹)

۳. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۳۱.

لشکریان امام با صدای بلند پاسخ می‌دادند. «اللهم انصرنا علی القوم الناكثين».[۱]

حضرت در فرمایشـــی می‌فرماید:... چه کشـــیدم از این امت از تفرق آن‌ها و پیروی ایشان از پیشـــوایان گمراه و دعوت‌کنندگان به سوی آتش، هیچ خانواده پیغمبری ندید آنچه را که ما بعد از پیغمبر دیدیم و خدا کمک کار ما اســـت بر ضرر هر کس بر ما ظلم کرده (و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم).[۲]

۷۷۴ـ زندانی بدکاران در حکومت علی 7

زندانی شدن مجرمان در عصر حکومت علی 7 یکی از کیفرهایی بود که می‌توانست در مواردی کارگشا باشد در این نوشته به گوشه‌هایی از این روش اشاره می‌شود:

بعضی موارد حبس در مورد خیانت‌های اداری بوده است که از آن جمله مسؤول بازار اهواز به نام «ابن هرقه» مرتکب خیانتی شـــده بود. امام در نامه‌ای به رفاعةبن‌شدادبجلی (قاضی و والی اهواز) نوشتند که ابن‌هرقه را از کار برکنار کند و او را به حبس اندازد و هر روز جمعـــه او را از زندان بیرون آورده و تازیانه به او فرود آرد و در بازارها او را بگرداند و در زندان به شکل خوار و ذلیل زندگی کند، و پاهای او بسته باشد و فقط به هنگام ادای نماز او را باز کند و هیچ کس با او در زندان تماس نگیرد و اگر کســـی چنین کرد و به او تلقین نمود و امید داد تماس گیرنده با تازیانه تعزیر شـــود و شـــب‌آن‌گاه، زندانیان از داخل زندان بیرون برده شـــوند و به محوطه آزاد آورده شـــوند اما او از چنین امکانی بهره نبرد مگر ترس تلف شـــدن او باشد...[۳] و امام در مواردی دیگری مثل خیانت‌های مالی والیان خود «منذربن جارود؛ يزيد بن حجيه التيمي» نیز دستور دادند که آنان را به زندان اندازند.[٤]

۷۷۵ـ توبیخ فرمانده‌ای ضعیف

مسیب‌بن‌نجیةالفزاری از سوی امام مسؤول شد، تا با دو هزار نفر از قبیله همدان برای سرکوبی عبدالله‌بن‌سعدة حرکت کند دو لشکر با یکدیگر برخورد کردند و عبدالله‌بن‌سعدة عقب‌نشـــینی کرد و در منطقه تیمأ تحصن نمود و لشـــکریان مسیب گرد محل استقرار

۱. *ناسخ التواريخ*، ج۱، ص۱۶۲.

۲. *ياتي علي الناس زمان*.

۳. *دعائم الاسلام*، ج۲،ص۵۳۲.

۴. *الغارات*، ج۲ / *شرح نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد*، ج۴.

عبدالله‌بن‌ســعدة را محاصره کردند، شبآن‌گاه متحصنان توانستند از قلعه بیرون روند و به شــام بگریزند، پس از بازگشت، امام فرمانده خود را مورد عتاب قرار داد و چند روزی او را در زندان جای داد. ســپس او را آزاد کرد و مســؤ ولیت اخذ صدقات در کوفه را به او واگذار کرد.[۵]

۷۷۶ـ برخورد امام با جاسوسان

امام‌در حکومت ۵ ســاله خود، از مســأله جاسوسان دشمن غفلت نمی‌کرد، به عنوان نمونه «معقلة‌بن‌هبیره» پس از فرار به سوی معاویه برای برادر خود (نعیم‌بن‌هبیره) نامه‌ای نوشــت و به او اطلاع داد که با معاویه، ســخن گفته است و زمینه امارت و... را برای او فراهم ســاخته است. معقله، این نامه را توسط یکی از نصرانیان بنی تغلب برای برادرش فرســتاد، این نصرانی دستگیر شد و او را به حضور امام آوردند، حضرت دستور دادند که دســت نصرانی را قطع کنند و او هم در اثر آن در گذشت.[٦] عبدالرحمن‌بن‌مسیب‌خزاری مامور مخفی امام علی 7 در شــام بود به حضور امام علی 7 آمد و عرض کرد:یا علی هنگامی که خبر شهادت محمّدابن‌ابی‌بکر به مردم شام رسید معاویه خبر شهادت محمّد را بر منبر اعلام کرد من هرگز مردم شــام را چنین شــادمان ندیدم که از خبر شــهادت محمّد خوشحال شدند.

علی 7 به او فرمود: ولی بدان که اندازه ناراحتی ما به اندازه شــادی مردم شام بلکه به مراتب بیشــتر است اندوه و حزن ما در شــهادت محمّد به اندازه شادی شامیان است چرا که آن‌ها دشمنی را از دست دادند و ما دوستی را، او دوست حق و دشمن باطل بود.

۷۷۷ـ تبعید متخلفان توسط امام

تغییر اجباری محل سکونت از مواردی بود که امام بارها از آن استفاده کردند از جمله: تبعید قبیله غثی و قبیله باهله است، این دو قبیله در کوفه زندگی می‌کردند و با امام و حکومت حضرت ناسازگاری نشان می‌دادند امام در مکالمه‌ای به آن فرمودند **«یا معشر باهله اشهد الله انکم تبغضونی؛** ای طائفه باهله! خدا گواه است که شما مرا دشمن خود می‌دارید»

۵. *تاریخ یعقوبی*، ج۲، ص۱۹۷.

۶. *کامل ابن اثیر*، ج۳، ص۳۷۱.

این دو طایفه از شرکت در جنگ صفین نیز خودداری کردند و در کوفه به فتنه انگیزی مشغول شدند از این رو امام سهمیه بیت‌المال آنان را پرداخت کرد، سپس به آنان سه روز مهلت داد تا از کوفه خارج شوند و در منطقه دیلم سکونت گزینند.[۱]

امام یکی از کسانی را که از حکومت فاصله گرفت و حاضر به همکاری و جهاد نشده بود به مدائن تبعید کرد. همچنین در ارتباط با شخصیت بحث انگیز عبدالله‌بن‌سبا نقل شده است که بعد از آن که از حبس رها شد امام از او تعهد گرفتند که در کوفه نماند او گفت: کجا بروم؟ امام مدائن را برای او تعیین کردند.[۲]

۷۷۸ـ برخورد با مرتدان

در دوره خلافت امام علی 7 ارتدادهایی رخ داد حضرت در کیفر آنان به شیوه‌هایی خاص برخورد کردند. گفته شده است که جمعی در کوفه مرتد شدند. امام آنان را کشت و سپس دستور داد آن‌ها را بسوزاند.[۳] و در نقل دیگری می‌خوانیم که مردی از مسلمانان نصرانی شد و امام از او خواست که توبه کند و او نپذیرفت حضرت موی او را گرفت. سپس به مردم گفتند که او را لگدمال کنند، و مردم نیز چنان کردند تا او هلاک شد، همچنین زن نصرانی که مسلمان شده بود مجدد در ازدواج با مرد نصرانی خود بازگشته بود. امام فرمودند:

«انا احبسها حتی تضع ولدها الذی فی بطنها فاذا ولدت قتلتها؛» زن را محبوس می‌کنم تا وضع حمل کند سپس او را خواهم کشت.[٤]

۷۷۹ـ نحوه برخورد با مجرمان خیانتکار

جریربن‌عبدالله‌بجلی اولین سفیر امام علی 7 به سوی معاویه بود که پس از بازگشت از امام فاصله گرفت و در قرقیسا سکونت گزید، حضرت به محل سکونت این خیانتکار رفت و خانه او را خراب کرد و آن را آتش زد. سپس به خانه ثویربن‌عامر رفت، او از اشراف کوفه بود که به جریربن‌عبدالله بجلی ملحق شده بود، امام خانه او را نیز سوزاند و خراب

---

۱. *الغارت*، ابواسحاق ثقفی، ج۱، ص۱۱۹.
۲. *تهذیب*، ج۱۰/ *اصول کافی*، ج۲ / *الاستبصار*، ج۴،ص۲۰۰.
۳. *تهذیب*، شیخ طوسی، ج۱۰.
۴. *تهذیب*، شیخ طوسی، ج۱۰.

نمـود[1] تخریب خانه مجرمان در دوره حکومت امام علـی 7 به این موارد محدود نبود یکی از کارگزاران امام به نام معقلةبن‌هبیره تخلف مالی نمود و برای گریز از مجازات به معاویه پناه برد، امام دستور داد خانه او را خراب نمایند.[2] و همچنین حنظلةبن‌ربیع معروف بـه حنظله کاتب وقتی از امام فاصله گرفـت و در جنگ صفین به یاری امام نیامد، امام فرمان داد تا خانه او را خراب کنند.[3]

۷۸۰. دستورالعمل علی 7 به محمّدبن‌ابی‌بکر

در مورد کیفیت برگزاری نماز جماعت با مردم و امام امت شـدن و چگونگی رعایت احوال مـردم حضرت امیر 7 به یار وفـادار خود محمّدبن‌ابی‌بکـر، زمانی که او را به فرمانداری مصر گسیل می‌داشت چنین فرمود:

«انظر صلاتك كيف هى؟ فانك امام و ليس من امام يصلى بقوم فيكون فى صلاتهم تقصير الا كان عليه اوزارهم...»

ای محمّدبن‌ابی‌بکـر! به نمازت بنگر که چگونه اسـت (و با چه کیفیتی آن را به پا می‌داری) پس، براسـتی تو امام جماعت مسلمین هستی. کسی که با قومی‌نماز بگزارد و امام آنان باشـد و آن قوم در نمازشان تقصیر و یا کوتاهی باشد وزر و وبال آنان برگردن امامشان می‌باشـد و چیزی از نماز آن مردم کاسته نخواهد شد و هرگاه نمازشان کامل باشد، امام جماعت مانند پاداش همان جمعیت را دارا خواهد بود و چیزی از اجر و پاداش آن نمازگزاران کاسته نخواهد شد.[4]

۷۸۱. قدر جوانی دانستن

در اشعاری منسوب به علی 7 می‌خوانیم که فرمود:

شيئان لو بكت الدمأ عليهما — عيناى حتى توذنا بـذهاب

لم يبلغا المعشار من حـقيهما — فقد الشباب و فرقة الاحباب

اگر چشـم‌های من برای دو چیز تا آنجا اشک بریزند که تا نزدیک به نابودی برسند

۱. *بحارألانوار*، ج۳۲، ص۳۸۲.
۲. *انساب الاشراف*، بلاذری، ص۴۱۷.
۳. شرح *نهج البلاغه ابن ابي الحديد*، ج۳، ص۱۷۷.(خداوند در قرآن می‌فرماید: به رسول او خیانت نکنید).
۴. *تحف العقول*، ص۱۲۵.

یــک دهم حق آن دو را اداء نکرده‌ام آن دو عبارتند از: از دســـت دادن جوانی و فراق و جدایی از احباب و دوستان.[۱]

سعدی در اشعارش می‌گوید:

جـوانـــا ره طـاعـت امـــروز گـــیر	**کـــه فـــردا جـوانـی نـیـایـد زپـیـر**
به غفلت بدادم ز دســت آب پــاک	**چه چاره کنون جز تـیمم به خــاک**
مکن عمر ضایع به افسوس و حیف	**که فرصت عزیز است و الوقت ضیف**

و در شعری دیگر علی 7 می‌فرماید:

بر جوانی‌ام که از دست رفته گریانم، ای کاش، جوانیم باز می‌گشت، و اگر جوانی به فروش می‌رسید به فروشـــنده آن هر چه می‌خواست می‌پرداختم، جوانی وقتی در مسیر رفتن قرار گرفت، جستن و یا برگرداندن آن میسر نیست.[۲]

۷۸۲ـ حالت علی 7 در نماز

نقل شـــده اســـت هنگامی که امیرمؤمنان 7 داخل نماز می‌شـــد، «**انه کان اذا دخل الصلاة کان کانه بنأ ثابت او عمود قائم لا یتحرك...**» همچون بنایی ثابت و اســـتوار و بدون تحرک بود. و یا چون عمود ایســـتاده بود که هیچ گونه تحرکی نداشـــت. و بسا رکوع و سجودش طولانی می‌شد و بدن مبارکش از بس بی‌حرکت بود که گاهی مرغی بر پشت مبارک حضرتش می‌نشست و هیچ کس به جز علی‌بن‌ابیطالب 7 و امام چهارم حضرت علی‌بن‌حسین 7 طاقت نداشت مانند رسول‌خدا 9 نماز بخواند.[۳]

۷۸۳ـ فریب رکوع و سجده کسی را نخورید

در وصایای حکیمانه حضرت امیر 7 به کمیل‌بن‌زیاد آمد:

«**یا کمیل! لا تَغْتَرَّ باقوامٍ یُصَلُّونَ فُیطیلُونَ، وَ یَصُومُونَ فَیُداوِمُونَ و یَتَصَدَّقُونَ فَیَحْسَبُونَ اَنَّهم مُوَفَّقُونَ...** ای کمیل! به اقوامی که نماز طولانی می‌گذارند و مدام روزه می‌گیرند و اهل صدقه هستند و گمان می‌برند که آدم‌های موفقی هستند، فریب نخور و شیفته آنان مباش.»

۱. *دیوان منسوب به علي* 7 ، ص۸۶.
۲. *دیوان منسوب به علي* 7 .
۳. *بحارألانوار*، ج۸۱ ص۲۶۵.

(زیرا ممکن اســت که به این اوصاف عادت کرده باشــند یا بخواهند عمداً مردم را فریب دهند.)

«یا کمیل! أُقْسِمُ باللهِ لَسَمِعْتُ رَسُولِ اللهِ 9 یقولُ: اِنَّ الشَّیطانَ اذا حَمَلَ قَوْماً عَلَى الْفَواحِشِ مِثْلِ الزِّنا وَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الرِّبا... ای کمیــل! ســوگند بــه خدا از پیامبر خدا 9 شنیدم که می‌فرمود: شیطان وقتی قومی را دعوت به فواحش و فجایع مثل زنا و شراب خواری و ربا و ســمعه و آنچه شــبیه این گناهان است می‌نماید، عبادات شدید و زیادی را با طول رکوع و ســجود و خضوع و خشوع پیش آنان محبوب می‌گرداند.» وقتی خوب آن‌ها را به دام انداخت آن‌گاه آنان را دعوت به ولایت و دوســتی پیشــوایان جور و ستم می‌نماید پیشوایانی که انسان‌ها را به آتش دعوت می‌کنند و در قیامت یاری نخواهد شد و کسی به دادشان نخواهد رسید.[1]

۷۸۴ـ آتش فتنه را خاموش کرد

معاویــه در عصر حکومت علی 7 برای ایجاب آشــوب عبدالله‌بن‌عامرحضرمی را با گروهی به بصره که یکی از شهرهای تحت حکومت علی 7 بود فرستاد، عبدالله توانست آشــوبی در منطقه درست کند ولی توسط اصحاب و یاران امام در خانه‌ای محاصره شد، نیروهای امام گرد مقر عبدالله را گرفتند و خانه را به آتش کشــیدند و خانه و ساکنان آن در آتش سوختند زیاد بن ابیه (جانشین عبدالله‌بن‌عباس در بصره) پس از سرکوبی آشوب عبدالله توســط جاریة‌بن‌قدامة، فرمانده لشــکر اعزامی‌از طرف امام، در نامه‌ای به امام، گزارش وقایع را چنین نگاشت.

«جاریة‌بن‌قدامة بنده صالح خدا از پیشــگاه تو آمد و با گروه ابن‌حضرمی درگیر شــد و یاران او را ناچار ســاخت کــه در خانه‌ای از خانه‌های بصره محصور گردند... ســپس ابن‌حضرمی و یارانشــان کشته شدند و برخی با آتش مردند و گروهی دیوار بر آنان فرود آمد و جمعی خانه بر سرشــان خراب شــد و طائفه‌ای با شمشیر از بین رفتند و بعضی از آنان توبه کردند و بخشوده شدند.»[2]

امام پس از استماع حادثه و خواندن نامه فوق از وضعیت جنگ مطلع شد.

---

۱. *بحارألانوار*، ج۸۱، ص۲۲۹.

۲. شرح *نهج البلاغه*، ابن الی الحدید، ج۴، ص۵۲.

۷۸۵ـ تسلیم امر خداوند

امام علی 7 فرمود: خداوند به داود نبی 7 وحی نمود:

یا داود!

تو چیزی را اراده می‌کنی و من چیز دیگری را ولی محقق نمی‌شود مگر آنچه را که من اراده می‌کنم پس اگر به آنچه که من اراده می‌کنم تسلیم شوی آنچه را که اراده کردی عطایت می‌کنم و اگر نسبت به آنچه که من اراده نموده‌ام تسلیم نشوی در آنچه اراده نموده‌ای تو را به رنج و مشقت می‌افکنم و درپایان هم محقق نمی‌شود مگر آنچه که اراده من است.[۱]

۷۸۶ـ امام در برخورد با غلات

غلات عده گمراهی بودند که در زمان علی 7 ، حضرتش را تا به مرحله الوهیت حق تعالی بالا بردند، آن‌ها وقتی از آن اعتقاد بازنگشتند امام آن‌ها را در آتش سوزاند.[۲] و همچنین، روزی مردی خدمت امام آمد که دو مرد از مسلمانان کوفه را در حالی که بت می‌پرستیده‌اند را دیده بود. امام به گواهی او اکتفا نکرد لذا کسی را فرستاد تا مطلب بت‌پرستی آن دو نفر را بررسی کند نماینده امام بت‌پرستی آن دو مرد را تأیید کرد، آن‌گاه امام آنان را طلبید و از آنان خواست تا از بت‌پرستی بازگردند، اما آنان از این عمل خودداری نکردند. سپس امام دستور داد که آتشی برافرزند و آنان را در آن آتش بیفکنند[۳] همچنین امام در دوران حکومت خود دو زن را نیز که روابط غیر مشروع با یکدیگر داشتند را در آتش سوزاند.[۴]

۷۸۷ـ تنبیه هوس باز

روزی مردی نصرانی که تازه مسلمان شده بود، او را با گوشت خوک بریان شده دستگیر کردند او را نزد امام علی 7 آوردند. امام پرسید که: چرا چنین عملی کرده است؟

---

۱. *کلیات احادیث قدسي*، ص۱۸۹.

۲. *تهذیب*، ج۱۰، ص۱۸۳.

۳. *من لا یحضره الفقیه*، ج۳، ص۹۱.

۴. *استبصار*، ج۴، ص۲۳۰.

او در پاسخ گفت: من مریض بودم و برای مداوا از آن می‌خواستم استفاده کنم.

امام در نهایت اظهار داشت که اگر خوک استفاده می‌کردی بر تو حد می‌زدم، اما اکنون چنان ضرباتی بر تو فرود آید که دیگر یاد این عمل را ننمایی.[۱]

۷۸۸ـ خدا شهادت را نصیبت کند

بعد از غارت‌گری ضحاک در منطقه قطقطانه امام علی 7 مردم را فراخواند تا به جنگ او روند. حجربن‌عدی در میان مردم ایستاد و عرض کرد:

ای امیرمؤمنان خداوند هر آنکس از اقوام مرا که خواهان نزدیکی به تو نیست را به بهشت نبرد...

سپس افزود: افرادی با خلوص را همراهم کن تا با حسن تدبیرت مرا یاری کنی و خداوند حامی انسان و خانواده اوست. شیطان از دل بیشتر مردم جدا نمی‌شود تا آن‌گاه روحشان از پیکرشان جدا شود.

چهره امام علی 7 از اجابت حجر و سخنانش از شادی برافروخته شد و او را تحسین کرد و فرمود: خداوند تو را از شهادت محروم نکند.[۲]

۷۸۹ـ تأخیر در اجرای الهی

در حکومت امام علی 7 حضرت در شرائطی اجرای حدالهی را برای متخلفان به تأخیر می‌انداخت، از امام نقل شده است: «لا أُقيمُ عَلى رَجُلٍ حَدّاً بِاَرْضِ الْعَدُوَّ وَ حَتى يَخْرُجَ مِنْها مَخافَةَ اَنْ تَحْمِلَهُ الْحَمِيةُ فَيلْحقَ بِالْعَدُوِّ؛ در سرزمین دشمن به کسی از، سپاهیانم حد را اجرا نخواهم کرد (تا زمان خروج از منطقه دشمن) تا مبادا (اینکار) او را به آن وا دارد که به دشمن پناه ببرد.»[۳] و در مورد دیگری مردی را خدمت امام آوردند که مستحق حد بود، اما آن مرد مریض بود و بدنی پر جراحت داشت لذا امام فرمود: «اَخِّرُوه حَتى يَبْرَاَ لا تُنْكَأْ قُرُوحُهُ عليه فَيمُوتَ و لكِنْ اِذا بَرَأَ حَدَدْناهُ؛ اجرای حد را به تأخیر اندازید تا مبادا از سرباز شدن جراحات (در اثر حد) مرگش فرا برسد، لکن پس از بهبودی او را حد خواهیم زد.[۴]

۱. *دعائم الاسلام*، ج۲، ص۴۸۳.
۲. *تاریخ یعقوبی*، ج۲، ص۱۹۶ / همین دعا را امام در حق مالک اشتر نیز فرمود.
۳. *تهذیب*، ج۱۰/ *الاستبصار*، ج۳، ص۳۱۵.
۴. *من‌لایحضره‌الفقیه*، ج۲، ص۵۵.

۷۹۰- امیرالمؤمنین واقعی

امام‌علی 7 وقتی بر شورشیان گمراه جمل پیروز شد، روزی ابن‌عباس را نزد عایشه فرستاد تا او را از بصره به مدینه حرکت دهد تا در بصره اقامت نگزیند.

عایشـــه در آن هنگام در خانه بنی‌خلف بود، ابن‌عباس هنگام ورود اجازه خواست اما عایشـــه اجازه نداد، ولی ابن‌عباس بدون اجازه وارد منزل او شـــد و برای خود زیراندازی انداخت و نشست.

عایشه به او گفت: ابن‌عباس خلاف سنت عمل کردی و بدون اذن و اجازه داخل خانه من شدی و روی فرش من نشستی.

ابن‌عباس گفت: ما سنت پیامبر 9 را بهتر از تو می‌دانیم و اولی هستم به آن، این ما بودیم که آداب و سنت پیامبر 9 را به تو یاد دادیم.

اینجا منزل تو نیست، منزل تو همان است که پیامبر 9 تو را در آن ساکن کرده بود و از روی ظلم و عصیان خدا و رسول، تو از آنجا بیرون آمدی، پس هر گاه تو به منزلت رفتی ما بدون اذن در آنجا داخل نمی‌شویم و بر روی فرش تو نمی‌نشینیم، آن‌گاه گفت: امیرالمؤمنین 7 امر فرمود: که تو به مدینه روی و در خانه خود قرارگیری، عایشه گفت: خدا رحمت کند عمربن‌خطاب را که او امیرالمؤمنین بود، ابن‌عباس گفت: بخدا ســوگند که امیرالمؤمنین علی 7 است.[1]

۷۹۱- همدم انبیاء و اولیاء علیست

روزی حارث حضرت امیر 7 را دید که با حضرت خضر در نخیله[2] نشســـته که ناگه طبقی خرما از آسمان برای آن‌ها نازل شد و آن‌ها از آن خوردند.

حضرت خضر وقتی خرماها را می‌خورد هسته‌های آن را دور می‌انداخت ولی حضرت امیر 7 هسته خرماها را در دست خود جمع می‌کرد.

حـــارث می‌گوید: به امام گفتم: که ایـــن دانه‌های خرما را به من ببخش، آن حضرت آن‌ها را به من داد و من نیز آن هســـته‌ها را در زمین کاشـــتم و آن‌ها نخل خرما شـــد و

۱. *بحارألانوار*، ج۳۲. ص۲۶۹.
۲. محله‌ای است در کوفه.

خرمایشان آنچنان پاکیزه بود که مثل آن را من ندیده بودم.[1]

۷۹۲. دختربچه عاشق

ابوالاسوددئلی از یاران امام علی 7 است که در رکاب آن حضرت در صفین جنگیده بود، او از شــعرای اسلام است و قرآن را در زمان زیادبن‌ابیه اعراب و نقطه‌گذاری کرده است.

یکی از شــیوه‌های معاویه در جذب یاران امام علی 7 نسبت به خود، دادن هدیه به آن‌ها بود، لذا روزی ابوالاسود وقتی در منزل خود نبود، یاران معاویه به در خانه مردم حلوا و عسل می‌دادند، از جمله به در خانه اسود نیز حلوائی دادند که دختر اسود آن را گرفت.

اسود وقتی به منزل برگشــت دید دخترش مشغول خوردن حلواست، گفت: دخترم! معاویه این حلوا را برای ما و امثال ما می‌فرستد تا با این طریق ما را از دوستی امیرالمؤمنین علی 7 برگرداند دختر ۵ ســاله ابوالاســود فورا ضمن این‌که معاویه را لعن کرد، رفت و دست در حلق خود کرد تا هر چه حلوا خورده است را برگرداند.[2]

۷۹۳. قضاوتی جامع و کامل

روزی در دوران خلافت حضرت ســه نفر را به محضر امام آوردند، که هر سه نفر به نحوی در قتل فردی شــرکت داشــته‌اند یکی از آنان مقتول را نگه داشته بود و دیگری او را کشــته بود و شخص سوم در رؤیت و شناسایی مقتول، آنان را یاری کرده بود. امام دســتور دادند که فرد اخیر را نابینا کنند و آن کســی که مقتول را گرفته بود را به زندان بیندازند (تا زمان فوت در آن مکان محبوس باشد) و قاتل را دستور قصاص نفس دادند.[3]

۷۹٤. عدالت مجسم

در عهــد حکومت امام علی 7 دزدان حرفه ای پدید آمده بودند که پس از دو مرتبه گرفتاری و قطع دست راست و پای چپ، برای سومین بار به سرقت روی آورده و گرفتار

---

۱. *منتهي الامال*.
۲. *منتهي الامال*.
۳. *دعائم الاسلام*، ج۲، ص۴۰۹.

گردیده بودند، امام این گروه را به زندان افکند و اظهار داشت:

«اِنِّی لَاَسْتَحْیی مِنْ رَبِی اَنْ اَدَعَهُ بِلایَدٍ یَسْتَنْظِفُ بِهاو لا رِجْلٍ یَمْشی بِها الی حاجَتِهِ؛ من شرم دارم که کســی را بدون دســت و پا قرار دهم تا از نظافت خود عاجز و امکان رفتن و بر آوردن حاجات خود را نداشته باشد.»[1]

نمونه دیگری: نوجوانی بود که به حد بلوغ نرســیده بود؛ این جوان مرتکب ســرقت گردیده بود. امام دستور دادند که بخشی از گوشت اطراف انگشتان او را قطع کنند، سپس تهدید نمودند که اگر مجدداً به سرقت رو آورد دست او را قطع خواهند کرد.[2]

۷۹۵ـ اولین صحنه ملاقات ابن ملجم با امام علی 7

بعد از این‌که امام علی 7 به حکومت رســید، حبیب‌بن‌منتخب را که فرماندار و والی اطراف یمن از جانب عثمان بود را بر ریاستش ابقا کرد، و طی نامه‌ای به او سفارش تقوا کرد و از او خواست تا از مسلمانان آنجا بیعت بگیرد، حضرت نامه خود را مهر زد و با یک مرد عرب نزد او فرستاد، حبیب وقتی نامه امام را گرفت مردم را به بیعت امام فرا خواند، مردم آن دیار نیز اطاعت کردند. آن‌گاه گفت: من می‌خواهم ده تن از ســران و شجاعان شما را به جانب آن حضرت روانه کنم، آن‌ها پذیرفتند. او در ابتدا صد نفر را انتخاب کرد و از جمع آن‌ها هفتاد تن و از هفتاد تن، سی نفر و از سی نفر، ده نفر را انتخاب کرد و به جانب امام فرستاد، بعد از آن‌که آن ده نفر به حضور امام رسیدند و به امام تبریک گفتند، امام به آن‌ها خوش آمد گفت، در آن جمع ده نفر ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) حرکت کرد و در مقابل امام ایســتاد و گفت: سلام بر تو ای امام عادل و بدر کامل، شیر بزرگوار، قهرمان دلاور، ســوار بخشنده، و کسی که خداوند او را بر بقیه مردم فضیلت داد «صلوات و درود خدا بر تو و خاندانت، شــهادت می‌دهم که تو به حق و حقیقت امیرالمؤمنین هستی، و تو وصی رســول‌خدا 9 و خلیفه او وارث علم او می‌باشــی، خداوند لعنت کند کسی را که حق و مقام تو را منکر شود!...

حضرت امیر 7 به جانب ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) خیره شد و پس از آن به گروه اعزامی نظر کرده آن‌گاه آن‌ها را مقرب داشت... حضرت دستور داد که به هر نفر از آن‌ها حله‌ای یمنی

۱. *دعائم الاسلام*، ج۲، ص۴۶۹.
۲. *الاستبصار*، ج۴، ص۲۴۸.

و عبایی عدنی بخشیدند. امام فرمان داد که آن‌ها مورد احترام قرار بگیرند.

آن جماعت هنگامی که حرکت کردند ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) مجدد در مقابل حضرت ایستاد و اشـــعاری را انشـــاء کرد: تو گواه پاک، صاحب خیر و نیکی و فرزند شـــیران طراز اول می‌باشی ای وصی محمّد 9 ...»[1]

۷۹۶ـ گفتگوی امام علی 7 با ابن ملجم(لعنة‌الله‌علیه)

بعد از این‌که ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) عرض ارادت به امام کرد (در داســـتان قبلی ذکر شد) امام گفتار او را تحسین کرد و فرمود: اسمت چیست؟ گفت: عبدالرحمن. حضرت فرمود: فرزند چه کسی هستی؟ گفت. فرزند ملجم مرادی(لعنة‌الله‌علیه).

حضرت فرمود: آیا تو مرادی هستی؟ گفت: آری ای امیرالمؤمنین! حضرت فرمود: «انا لله انا الیه راجعون و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم»

حضرت مکرر به او نگاه می‌کرد و یک دست خود را به دیگری می‌زد و کلمه استرجاع را بر زبان جاری می‌نمود. بعد فرمود: وای بر تو! آیا تو از قبیله بنی‌مرادی؟ گفت: آری در اینجا حضرت این اشعار را خواند:

اَنا اَنْصَحُكَ مِنّی بِالْوَدادِ　　مُكاشَفَةً وَ اَنْتَ مِنَ الْاَعادی
اُریدُ حَیاتَهُ وَ یُریدُ قَتْلی　　عَذیرَكَ مِنْ خَلیلكَ مِنْ مُرادٍ

من تو را به دوســـتی نصیحت می‌کنم آشکارا و حال آن‌که می‌دانم تو از دشمنان من می‌باشی من قصد زنده ماندن او را دارم و او قصد قتل؛ مرا عذر خواه تو دوستت از قبیله مراد است.[2]

۷۹۷ـ سه بار بیعت گرفت

اصبغ‌بن‌نباتـــه می‌گوید: وقتی جماعتی از یمن نزد امام وارد شـــدند و با آن حضرت بیعت کردند. ابن‌ملجـــم(لعنة‌الله‌علیه) هم که جز آن گروه بود بیعت کرد و بعد از بیعت حرکت کرد که برود حضرت او را صدا زد و از او عهد و پیمان گرفت که بیعت خود را نگســـلد، او پذیرفت، ســـپس تا حرکت کرد امام مجدداً برای ســـومین بار از او خواست بیعت کند،

۱. *بحارألانوار*، ج۴۲.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۲، ص۲۶۲، باب۱۲۷.

ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) که از این واقعه متعجب شده بود گفت: ندیدم با دیگران این گونه عمل کنی، امام به او فرمود: برود اما من نمی‌بینم که تو بر آنچه بیعت کردی وفا کنی. ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه)گفت از زمانی که اسم مرا شنیدی از حضورم ناراحت شدی در حالی که به خدا قسم من ماندن با تو و جهاد برای تو را دوست دارم و قلب من دوستدار توست و محققاً من دوستداران تو را نیز دوست دارم و با دشمنان تو دشمن می‌باشم.

امام تبسمی کرد و فرمود: ای برادر مرادی اگر از چیزی سؤال کنم صادقانه جواب می‌دهی؟

گفت: بلی ای امیرالمؤمنین!

حضرت فرمود: آیا تو دایه‌ای یهودی داشته‌ای که هر گاه گریه می‌کردی تو را کتک می‌زد و به صورتت سیلی می‌نواخت و می‌گفت: ساکت شو! زیرا تو از کسی که ناقه صالح را پی کرد شقی‌تری و بزودی جنایت عظیمی را مرتکب خواهی شد که خداوند به خاطر آن بر تو غضب کند و سرنوشت تو آتش جهنم باشد؟

ابن ملجم(لعنة‌الله‌علیه)گفت: این بوده و لیکن به خدا قسم تو در نزد من از هر کسی محبوبتری.[1]

۷۹۸. ماندن ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) نزد علی 7

ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) مدتی در بنی تمیم ماند امام به هنگام مراجعت دوستانش به یمن او مریض شد و دوستانش او را ترک گفته و به یمن رفتند. ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) چون خوب شد نزد امیرالمؤمنین آمد و شبانه روز از حضرت جدا نمی‌شد. حضرت خواسته‌هایش را بر آورده می‌ساخت و او را گرامی می‌داشت و به منزل خود دعوت می‌کرد و در همان حال می‌فرمود: تو قاتل و کشنده من هستی و این شعر را مکرر می‌خواند:

اريد حياته و يريد قتلی   عذيرك من خليلك من مراد

ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) می‌گفت: ای امیرالمؤمنین اگر می‌دانی من قاتل شما هستم مرا بکش. حضرت می‌فرمود: برای من جایز و حلال نیست مردی را قبل از این که نسبت به من کاری انجام دهد، بکشم و یا طبق نقل دیگر می‌فرمود: هر گاه من تو را بکشم چه کسی مرا خواهد کشت؟

---

۱. *بحارالانوار*، ج۴۲، ص۲۹۵_۲۶۳.

۷۹۹ـ عکس‌العمل یاران امام در قبال ابن‌ملجم

شیعیان و پیروان امام علی 7 وقتی از واقعه مطلع شدند، مالک‌اشتر و حارث‌بن‌اعورهمدانی و دیگران حرکت کردند و شمشیرهای خود را برهنه نموده گفتند: ای امیرالمؤمنین! این سگی که بارها او را این گونه مخاطب ساختی کیست؟ در حالی که تو امام ما، ولی ما و پسر عموی پیامبر 9 ما هستی. دستور کشتن او را به ما بده. حضرت به آن‌ها فرمود: شمشیرهای خود را غلاف کنید! خداوند شما را مبارک گرداند، عصای وحدت امت را نشکنید آیا مرا اینگونه می‌شناسید که کسی را بکشم که نسبت به من کاری انجام نداده است؟

بعد از این صحبت حضرت به منزل خود بازگشت. اما شیعیان جمع شدند و آنچه شنیده بودند به هم می‌گفتند: آن‌ها می‌گفتند: حضرت علی 7 در آخر شب به مسجد می‌رود، شما خطاب امام را به ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) شنیدید و او جز حق چیزی نمی‌گوید و شما عدل و شفقت او را دیده‌اید! ما می‌ترسیم که این مرد مرادی امام را ترور کند. لذا به فکر چاره افتادند؛ از این رو تصمیم گرفتند قرعه بزنند و طبق آن، هر شب قبیله‌ای را برای حفاظت امام تعیین کنند قرعه در شب اول و دوم و سوم به اهل کناس افتاد، آن‌ها شمشیرهای خود را شب با خود حمل کردند و به شبستان مسجد جامع رفتند، همین که علی 7 از مسجد خارج شد و با این حالت آن‌ها را دید فرمود: چه می‌کنید؟ آن‌ها ماجرا را به اطلاع حضرت رساندند حضرت در حق آن‌ها دعا کرد و خندید سپس آن‌ها را از این کار نهی کرد.[۱]

۸۰۰ـ ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) در کوفه

وقتی حضرت علی 7 در اواخر عمر شریفش و بعد از جنگ نهروان در کوفه مستقر شده بود دستور داده بود اسامی کسانی را که وارد کوفه می‌شوند را بنویسند و به آن حضرت بدهند. روزی حضرت صورت اسامی را می‌خواند. ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) را دید و انگشت خود را روی اسم او گذاشت و بعد فرمود: **قاتلك الله قاتلك الله!** خداوند تو را بکشد! خداوند تو را بکشد! یاران حضرت فرمودند: پس چرا او را نمی‌کشی تو که می‌دانی

---

۱. *معادن الحکمة*، ج۱، ص۳۵۵.

او قاتل توســت؟ حضرت فرمود: خداوند بنده‌ای را عــذاب نمی‌کند تا این‌که او مرتکب گناه شود.[۱]

اصبغ‌بن‌نباته در آخرین لحظات عمر شــریف امام علی 7 در نزد امام حاضر شــد، او می‌گوید: امام بیهوش شــد. وقتی آن حضرت به هــوش آمد. فرمود: ای اصبغ! هنوز نشســته‌ای. گفتم: بلی، ای مولای من. آن‌گاه امام فرمود: ای اصبغ! می‌خواهی برای تو حدیث دیگری بگویم عرض کردم: بلی یا علی 7 .

حضرت فرمود: ای اصبغ! روزی پیامبر 9 در یکی از راه‌های مدینه مرا دید در حالی که بســیار غمگین بودم. حضرت به من فرمود: ای ابوالحســن تو را غمگین می‌بینم آیا می‌خواهی حدیثی برایت بگویم تا دیگر هرگز ناراحت نشوی. عرض کرد: بلی یا رسول‌الله.

حضرت فرمود: هر گاه قیامت شــود خداوند منبری را که از منبر پیغمبران و شهیدان بلندتر اســت نصب می‌نماید. ســپس خداوند تو را امر می‌کند تا بر منبر بروی و یک پله پایین‌تر از من بایستی، سپس امر می‌فرماید: به دو ملک که آن‌ها بنشینند پایین‌تر از تو، پس وقتی ما بر منبر می‌رویم خلق اولین و آخرین حاضر شوند.

آن‌گاه ملکی که پایین‌تر از تو نشسته، ندا سر می‌دهد. ای مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناســد، اما هر که مرا نمی‌شناسد، بداند که من نگهبان بهشتم، همانا خداوند به من امر کرده که کلیدهای بهشــت را به محمّد 9 بدهم و محمّد 9 مرا امر فرموده که آن‌ها را به علی‌بن‌ابیطالب 7 ، بدهم پس ای مردم شــما را شاهد می‌گیرم در این مورد، سپس نگهبان جهنم که پایین‌تر از ملک بهشت است، همانند ملک بهشت، همان گوید و عمــل کند. علی 7 فرمود: پس من می‌گیریم کلیدهای بهشــت و دوزخ را، ســپس رســول‌خدا 9 فرمود: یا علی! تو متوســل به من می‌شــوی و اهلبیت تو متوسل به تو خواهند شد و شیعیان تو متوسل به اهلبیت تو می‌شوند.

امیرالمؤمنین 7 فرمود: اصبغ! من دســت‌های خود را بر هم زدم و گفتم یا رسول‌الله پس ما به ســوی بهشــت می‌رویم. حضرت فرمود: به خدای کعبه سوگند بله به بهشت می‌رویم.

اصبــغ گفت: این آخرین حدیثی بود که از مولای خود علی 7 شــنیدم آن‌گاه او به شهادت رسید.[۲]

---

۱. *مناقب ابن شهر آشوب*، ج۲، ص۳۷۴.

۲. *منتهي الامال*.

۸۰۱. آتش غم بر سینه یاران علی 7

محمّدبن‌حنفیه می‌گوید: چون شب بیستم ماه مبارک رمضان شد اثر زهر شمشیر ابن‌ملجم(لعنةالله‌علیه) به قدم‌های مبارک پدرم رسید لذا در آن شب پدرم نماز خود را نشسته خواند و به ما وصیت‌ها کرد تا این‌که صبح شد پس به مردم اجازه داد تا به خدمتش برسند مردم آمدند و سلام کردند آن‌گاه حضرت جواب آن‌ها را داد.

سپس پدرم فرمود: «**ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی**؛ ای مردم بپرسید قبل از این‌که مرا از دست بدهید و من در میان شما نباشم. ولی سؤالات خود را کوتاه و سبک کنید که حال امام شما خوب نیست.»

مردم با شنیدن این جمله امام به سختی نالیدند.

آن‌گاه حجربن‌عدی برخاست و شعری چند در مصیبت امیرالمؤمنین 7 انشاء کرد چون ساکت شد. امام به او فرمود: ای حجر! چگونه خواهد بود حال تو، که از تو بخواهند و به تو دستور دهند که از من بیزاری جویی.

حجر عرض کرد: به خدا قسم اگر مرا با شمشیر پاره پاره کنند و به آتش عذاب نمایند من از تو بیزاری نمی‌جویم. حضرت فرمود: تو به خیر باشی و مؤفق، خداوند از آل پیامبر تو را جزای خیر دهد.

آن‌گاه پدرم: مقداری شیر طلبید و اندکی از آن میل کرد. سپس فرمود: «این آخر رزق و روزی من از دنیاست.»

حاضرین به شدت اشک ریختند و مردم جملگی به خروش آمدند و بلند بلند گریستند...»[1]

۸۰۲. دهانش پر از آتش باد

مردی پس از واقعه هولناک ضربت خوردن مولای مظلومان علی 7 ، به ابن‌ملجم(لعنةالله‌علیه) گفت:

«ای دشمن خدا خوشدل مباش که علی 7 بزودی حالش خوب خواهد شد.»

آن ملعون در پاسخ گفت: پس ام‌کلثوم بر چه کس این گونه ناله می‌کند و می‌گرید، بر من می‌گرید یا بر پدرش علی سوگواری می‌کند. به خدا سوگند! این شمشیر را هزار

۱. *منتهی الامال.*

درهم خریدم و با هزار درهم آن‌را به زهر سیرابش ساختم.

و چنین ضربتی بر علی زده‌ام که اگر آن ضربه را بین مردم مشــرق و مغرب تقسیم کنند همگی آن‌ها بمیرند.[۱]

۸۰۳ـ سفارش‌های آخر

علی 7 در آخرین لحظات عمر شــریف خود به فرزندان خود فرمود: زود باشــد که فتنه‌ها از هر طرف رو به شــما آورد و منافقان این امت کینه‌های دیرینه خود را از شــما طلب نمایند و انتقام بگیرند پس بر شــما باد صبر، که عاقبت صبر نیکو است. سپس رو به جانب حسین 7 نمود و فرمود: که بعد از من به خصوص فتنه‌های شما بسیار خواهد بود، پس صبر کنید تا خدا حکم کند. ســپس فرمود: ای اباعبدالله! تو را این امت شــهید می‌کنند پس بر تو باد صبر و تقوا در بلا.

آن‌گاه امــام لختی بیهوش شــد، چون به هوش آمد فرمود: اینک رســول‌خدا 9 و عمویــم حمزه و برادرم جعفر نزدیک من آمدند و گفتند: زود بیا که ما مشــتاق و منتظر توایــم پس دیده‌های مبارک خود را گردانید و به اهلبیت خود نظری کرد و فرمود: همه شما را به خدا می‌سپارم... آن‌گاه فرمود: بر شما سلام ای فرشتگان خدا...

آن‌گاه جبین مبارکش در عرق نشست و چشم‌های مبارک را بر هم گذاشت و دست و پای خود را به جانب قبله کشید و گفت: **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمّدا عبده و رسوله** و با قدم شهادت به سوی جنت خداوند پرواز کرد و این واقعه که آتشش هنوز در جان‌های شیعیان جاری و جاوید و دائمی‌است در شب جمعه ۲۱ رمضان ســال ۴۰ بود.[۲] ابومطر گوید: چون ابن‌ملجم(لعنةالله‌علیه) نابــکار و ملعون بر امیرمؤمنان 7 ضربت زد امام حسن 7 به حضرت عرض کرد: او را بکشم؟

حضرت امیر 7 فرمود: نه زندانیش کن، اگر مُردم او را بکشــید و هرگاه مُردم مرا در این پشت در جای قبر برادرانم هود و صالح به خاک بسپارید.[۳]

---

۱. *منتهي الامال*.

۲. *منتهي الامال*.

۳. *بحارألانوار*، ج۱۱، ص۳۷۹.

۸۰۴. قصاص قاتل امام

ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) در روز ۲۱ رمضان توسط ضربه ای که امام حسن 7 بر حسب وصیت پدر بزرگوارشان کرده بودند آن شقی را به جهنم فرستاد سپس ام‌الهیثم دختر اسوده‌نخعی، جسد ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) را خواست تا به او بدهند. آن‌گاه آتشی بر افروخت و جسد کثیف و جهنمی او را در آتش انداخت، ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده‌اند که استخوان‌های پلید ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) را در گودالی انداخته بودند و پیوسته مردم کوفه از آن چاله صدای ناله و فریاد می‌شنیدند.

لیکن مسعودی مورخ مشهور می‌نویسد: وقتی خواستند ابن ملجم(لعنة‌الله‌علیه) را بکشند، عبدالله‌بن‌جعفر گفت: او را به من دهید تا سینه‌ام راحت شود، آن‌گاه دست و پای او را برید و میخی را در آتش سرخ کرد و در چشمان آن ملعون کرد... سپس مردم ابن‌ملجم(لعنة‌الله‌علیه) را گرفته و در بوریا پیچیدند و به آتش کشیدند.[1]

۸۰۵. چهره‌ی ناپاک آل زیاد را بشناسید

زیادبن‌ابیه در زمان عمر مورد توجه او بود و در زمان حکومت امام علی 7 در هیچ یک از جنگ‌ها به یاری امام نیامد او بعدها بسیاری از شیعیان امام را زندانی کرد و یا به قتل رساند چندین نفر به زنازاده بودن او در تاریخ شهادت داده‌اند و قبلاً به جهت آن‌که پدرش معلوم نبود کیست به نام مادرش خوانده می‌شد «زیادبن‌سمیه» او مورد لعن و نفرین امام حسن 7 قرار گرفت او مردم کوفه را جلوی در کاخ حکومتی گرد می‌آورد و آنان را به لعن امام علی 7 وا می‌داشت و هر کس که خودداری می‌کرد او را می‌کشت همچنین پسری داشت به نام عبیدالله‌بن‌زیاد که بعدها قضیه اسف بار عاشورا را به وجود آورد.[2] و یکی از بهترین یاران علی 7 را به نام جویریة به شهادت رساند.

۸۰۶. چگونگی غسل امام علی 7

محمّدحنفیه می‌گوید: چون برادرانم مشغول غسل پدر شدند. امام حسین 7 آب می‌ریخت و امام حسن 7 غسل می‌داد و احتیاجی به این نبود که کسی بدن مطهر و

۱. *منتهی الامال*.
۲. *تاریخ دمشق*، ج۱۹، ص۲۰۲ –۲۰۳.

معطر پدرم را جابه‌جا کند، بلکه بدن پدرم هنگام غسل، خود از این سو به آن سو می‌شد و بویی خوشتر از مشک و عنبر از بدن مطهرش به مشام می‌رسید، چون کار غسل تمام شد. امام حسن 7 فرمود: ای خواهرم! حنوط جدم رسول‌خدا 9 را بیاور. آن‌گاه زینب (سلام‌الله‌علیها) حنوط باقی مانده‌ای که سهم امام بود را آورد و آن همان کافوری بود که جبرئیل آن را از بهشت برای پیامبر 9 و فاطمه 3 و امام علی 7 آورده بود.

وقتی حنوط پدرم را باز کردند، شهر کوفه از بوی خوش آن معطر شد، آن‌گاه پدرم را در پنج جامه کفن کردند و در تابوت نهادند و بر اساس وصیت پدرم حسنین: عقب تابوت را برداشتند و جلوی تابوت را (جبرئیل و میکائیل همرزمان امام در میادین جنگ) برداشتند و به جانب نجف شتافتند. بعضی از مردم می‌خواستند به دنبال تابوت آیند که امام حسن 7 آن‌ها را به مراجعت فرمان داد، و برادرم امام حسین 7 می‌گریست و می‌گفت: **لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم؛** ای پدر بزرگوار، پشت ما را شکستی؛ من گریه را به جهت تو آموخته‌ام.[۱]

۸۰۷. همه در بحر غم مولا

محمّدحنفیه می‌گوید شبی که تابوت پدرم را از کوفه به نجف حرکت می‌دادیم، به خدا سوگند می‌دیدم که جنازه آن حضرت بر هر دیوار و یا خانه‌ای و یا هر درختی که می‌گذشت آن‌ها خم می‌شدند و خشوع می‌کردند وقتی تابوت به موضع قبر رسید، فرود آمد و امام حسن 7 با جماعت همراه بر آن حضرت نماز خواندند و هفت تکبیر گفت، و بعد از نماز جنازه را برداشتند و آن موضع را حفر کردند که ناگاه قبر از پیش ساخته‌ای نمایان شد و چون خواستند پدرم را داخل قبر نمایند[۲] صدای هاتفی را شنیدم که می‌گفت: داخل کنید او را به سوی تربت طاهر که حبیب به سوی حبیب خود مشتاق گردیده است، و نیز منادی صدا زد که: حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سید شما و حجت خدا بر خلق خویش.[۳]

---

۱. *منتهی الامال*.

۲. امام باقر 7 می‌فرماید: حضرت امیرالمؤمنین 7 را پیش از طلوع دفن کردند.

۳. *منتهی الامال*.

۸۰۸. دختر یتیمی از علی 7 می‌گوید:

ابن‌شهرآشوب روایت کرده است از عبدالواحدبن‌زید که می‌گوید: گرد خانه کعبه مشغول طواف بودم دختری را دیدم که برای خواهر خود سوگند یاد کرد به نام امیرالمؤمنین 7 به این شکل؛ «لا و حق المنتجب با لوصیة الحاکم بالسویه العادل فی القضیة العال البینه زوج فاطمه المرضیة...»

عبدالواحد می‌گوید: در تعجب شدم که این دختر با همه کودکی‌اش چگونه این طور زیبا علی 7 را مدح و ثنا و ستایش می‌کند، از او پرسیدم: ای دختر! آیا تو علی 7 را می‌شناسی که این گونه او را ستایش می‌کنی؟!!

دختر گفت: چگونه او را نشناسم کسی را که وقتی پدرم در جنگ صفین در یاری او شهید شده بود و ما یتیم بودیم ما را یاری می‌کرد و متوجه احوال ما بود.

سپس ادامه داد: روزی امام به خانه ما آمد! به مادرم فرمود: حال تو چطور است ای مادر یتیمان؟

مادرم به حضرت عرض کرد: بخیر است، آن‌گاه مادرم من و خواهرم را نزد آن حضرت حاضر کرد؛ من بر اثر مرض آبله نابینا شده بودم وقتی نگاه امام به من افتاد، آهی کشید و این دو شعر را قرائت کرد.

ما ان تاوهت من شی ءٍ رزئت به — کما تاوهت للاطفال فی الصغر

قدمات والدهم من کان یکفلهم — فی النائبات و فی الاسفار و الحضر

آن‌گاه آن حضرت دست مبارکش را بر صورت من کشید و چشم من بینا شد، آن چنان‌که در شب تار شتر رمیده را از مسافت بسیار دور می‌بینم.[۱]

۸۰۹. مرد آذربایجانی نزد علی 7

روزی مردی آذربایجانی خدمت علی 7 آمد و عرض کرد: که یا علی! مرا شتری سرکش و چموش است که به هیچ شکلی نمی‌توان آن را رام کرد. حضرت فرمود: چون به شهر خود رسیدی بر شتر خود این دعا را بخوان «اللهم انی اتوجه الیك...» شتر تو رام خواهد شد. آن مرد به شهر خود مراجعت کرد و با آن دعا شتر خود را رام کرد، و سال دیگر بر آن شتر نشست و خدمت امام رسید. او وقتی امام را دید قبل از آن‌که صحبتی

۱. *بحارالانوار*، ج۳۳، ص۴۷.

کند امام چگونگی رام شـــدن شـــتر او را به همان نحوی که واقع شده بود، برای آن مرد تعریف کرد، آن مرد عرض کرد: یا علی! چنان اســـت که تو نزد من حاضر بودی و همه چیز را مشاهده کردی.[1]

۸۱۰. گریه مردی یهودی از غم هجران

حارث‌اعور می‌گوید: پیر مردی را در کوفه دیدم که شدیداً می‌گریست و می‌گفت: صد سال زندگی کردم و فقط در طول این صد سال یک ساعت عدالت دیدم.

حارث می‌گوید به او گفتم چطور و چگونه؟

او گفـــت: من حجر حمیریم و یهودی بودم از بهر تهیـــه غذا به کوفه آمدم چون به «قبّه»[2] رسیدم اموالم مفقود شد. نزد مالک اشتر نخعی رفتم و ماجرای خود را به او گفتم. مالک مرا به نزد امیرالمؤمنین علی 7 برد. آن حضرت تا مرا دید فرمود ای برادر یهودی! **علم بلایا و منایا و ما کان و ما یکون** نزد ما اســـت، من بگویم برای چه نزد من آمدی یا تو خود می‌گویی؟ گفتم: شـــما بگویید. حضـــرت فرمود: جماعت جن مال تو را در «قبّه» ربوده‌اند.

الان از مـــا چه می‌خواهی ای برادر یهودی، بـــه او عرض کردم: یا علی! اگر تفضل فرمایی و مالم را به من برگردانی مســـلمان می‌شـــوم. پس حضرت مرا با خود به همان محـــل «قبّه» برد و دو رکعت نماز گذارد و دعایـــی نمود. پس قرائت نمود **(یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران)** آن‌گاه فرمود: ای جماعت جن! شما با من بیعت کردید این چه کار زشتی است که مرتکب شدید، من ناگاه دیدم تمامی اموالم حاضر شد و من هم شـــهادت خود را گفتم و مسلمان شـــدم و به آن مرد پاک سرشت، پاک خوی، پاک رو، ایمان آوردم، ولی افســـوس وقتی وارد کوفه شدم شنیدم آن خوش خوی خوش روی خوش طینت شهید شده است و گریه‌ام به خاطر از دست دادن آن مرد الهی است.[3]

---

۱. *بحارألانوار*، ج۹۲، ص۱۹۱.
۲. محلی است در کوفه.
۳. *بحارألانوار*، ج۳۹، ص۱۸۲.

۸۱۱. عهدنامه صفین

وقتـی در صفیـن قرآن‌ها بالا شـد مالک‌اشـتر در صف مقدم جبهـه می‌جنگید، اشعث‌بن‌قیس کندی مردم و یاران امام را بر ضد جنگ تحریک کرد تا آنجا که هواداراتش شمشیرها را در غلاف کردند و فریاد می‌زدند، ما خواستار صلح هستیم!

اما مالک‌اشتر با بی‌اعتنایی به حوادث، خود را به نزدیک سراپرده معاویه رساند، اشعث چون مالک را در چنین وضعی دید با لحن تهدید آمیزی از علی 7 خواسـت تا مالک را از ادامه جنگ باز دارد. حضرت به ناچار یزیدبن‌هانی را نزد مالک‌اشـتر فرستاد، اما مالک از امام اجازه و فرصت خواست تا کار را یکسره کند.

اشـعث وقتی خبر را شنید بانگ زد: یا علی! مالک را احضار کن تا برگردد و الا تو را زنده نمی‌بیند.

آن‌گاه امام مجدداً یزید را پیش مالک فرسـتاد. مالک در حالی که خشـم و غضب اندامش را فراگرفته بود، دست از جنگ کشید و به سوی امام آمد و بانک بر منافقان زد که چرا یک مرتبه بر امام خود عصیان کردید.

اشعث گفت: ما با کسـانی که قرآن در دست دارند نمی‌توانیم بجنگیم. مالک گفت: ای احمق! یک سال است ما آن‌ها را به قرآن دعوت می‌کنیم عمل امروز آنان جز فریب چیز دیگری نیست.

هر چه مالک نصیحت کرد منافقان نپذیرفتند.

اشعث به مالک ناسزا گفت، مالک او را تازیانه زد. یاران اشعث دست به شمشیر بردند و مالک نیز چنین کرد. امام علی 7 وقتی این حادثه را دید از شـدت تأسف فرمود: «ای مالک! چاره کار از دست ما بیرون رفت.»

آن‌گاه امام رو به لشکر خود کرده فرمود: شما کاری کردید که نیروی اسلام متزلزل شـد و توانایی از دست رفت... اشـعث گفت: یا علی! اکنون که هر دو طرف به حکمیت قرآن راضی هسـتید. اجازه دهید نزد معاویه بروم و نظر او را جویا شوم. امام فرمود: کار از دسـت من خارج شد و شما که به میل خود عمل می‌کنید. در این صورت من دخالتی ندارم. اشـعث نزد معاویه رفت و معاویه او را بـه انتخاب حکمین از دو طرف وادار کرد. معاویه، عمر و عاص را حکم کرد و اشـعث و یارانش ابوموسی‌اشعری را انتخاب کردند چون این خبر به امام رسید فرمود: سبحان‌الله، این قوم منافق لااقل اختیار تعیین حکم را

نیز به من نمی‌دهند... اصرار امام مبنی بر انتخاب ابن‌عباس و مالک‌اشتر به علت مقاومت اشعث سودی نبخشید.

بدین ترتیب در تاریخ ۱۷ صفر ۳۸ هجری قمری صلح نامه‌ای در ۱۹ ماده به امضای علی 7 و معاویه و شـــهود طرفین تنظیم شده و قرار شد تا ۶ ماه دیگر موضوع اختلاف طرفیـــن را با آیات قرآن مطابقت داده و رأی خود را بر اســـاس قرآن اعلام کنند و این جنگ با ۹۵ هزار کشته و ظلم‌های متعدد در حق ولایت به پایان رسید.

۸۱۲. متن قرارداد حکمیت در جنگ صفین

قرارداد حکمیت بین امیرالمؤمنین علی 7 و معاویه نوشته شد، ولی معاویه نپذیرفت که از علی 7 به عنوان امیرالمؤمنین یاد شود متن قرارداد این گونه است:

«این نوشته‌ای است که بر اساس درخواســـت علی‌بن‌ابیطالب و معاویةبن‌ابی‌سفیان و هوادارانشـــان تهیه شده اســـت تا کتاب خدا و سنت پیامبر 9 درباره اختلاف دو طرف داوری کند. بر مردم عراق و شـــیعیان غایب و حاضرِ علی اســـت که به این حکم متعهد باشـــند. همچنین بر مردم شام و هواداران غایب و حاضر معاویه است که به اجرای این حکم تن در دهند، ما به حکم قرآن خرسند و به اجرای اوامر آن ملزم هستیم، تنها قرآن اســـت که قادر به حل اختلافات ماست و ما تمام قرآن را از آغاز تا انجام، داور اختلافات خود قرار داده‌ایم. هر آنچه را که زنده نگاه داشـــته اســـت، زنده نگاه می‌داریم و هر چیز را که می‌رانده می‌میرانیم، بر مبنای این حکم هردو طرف متخاصم درخواســـت حکمیت کرده‌اند و علی و شیعیانش، عبدالله‌بن‌قیس را به عنوان ناظر و داور قرار داده‌اند و معاویه و یارانـــش نیز عمر و عاص را ناظر و داور خود ســـاخته‌اند از هر دو حَکَم پیمانی محکم گرفتند که قرآن را در این مهم فرا روی خود قرار دهند و از آن به چیز دیگر رو نیاورند.»

اگردرقضیه حکمیت رهنمودی از قرآن نیافتند باید از سنت پیامبر 9 استعانت جویند و نباید به خلاف و هواهای نفسانی و شبهات تکیه کنند.

عبدالله‌بن‌قیـــس و عمر و عاص از علی 7 و معاویه پیمان گرفته اند که به داوری دو حکم که بر مبنای قرآن و ســـنت پیامبر است خرسند و مطیع باشند و آن را نقض نکنند،

دو حکم تا وقتی که از حق تجاوز نکرده باشند جان و مال و خانوادهشان از هر گونه گزندی در امان است.

«این عهدنامه را عمیره در روز چهارشنبه هفدهم صفر سال سی و هفتم هجری نوشت.»[1]

۸۱۳ـ احمقی در چنگال روباه

ابوموسی اشعری بعد از اعلام رأی حکمیت تازه متوجه شد که ملعبه دست هوس عمروعاص بوده است. بعد از این واقعه حضرت امیر 7 در قنوت نماز خود ابوموسی اشعری را لعن می‌کرد. علی 7 در نماز این گونه آن‌ها را لعن می‌کرد: بارالها! اولاً معاویه ثانیاً عمر و ثالثاً ابواعورسلمی‌رابعاً ابوموسی اشعری را لعن نما.[2] وقتی که ابوموسی اشعری در مکّه متوجه لعن علی 7 گردید، طی نامه‌ای به امام نوشت: به من خبر رسیده که تو در نماز مرا لعن می‌کنی و مردم جاهل پشت سر تو نیز آمین می‌گویند و من همان سخن موسی پیغمبر خدا را می‌گویم: «پروردگارا! به خاطر آنچه به من دادی شکر می‌کنم پس هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود.»[3]

۸۱٤ـ بیعت مردم کوفه با علی 7

وقتی که خبر بیعت مردم با علی 7 به کوفه رسید، هاشم‌بن‌عتبه با علی 7 بیعت کرد و گفت: دست راستم و چپم برای علی 7 است و افزود:

ابایع غیر مکتتم علیا و لا اخشی امیری الا شعریا

«بدون واهمه و پنهانکاری با علی بیعت می‌کنم و از امیر اشعری، ابوموسی اشعری نمی‌ترسم.»

خبر بیعت مردم با علی 7 را یزیدبن‌عاصم به کوفه آورد و ابوموسی‌اشعری هم با علی 7 بیعت کرد وقتی خبر بیعت کردن ابوموسی به عمار یاسر رسید گفت: به خدا

---

۱. *واقعه صفین*، ص۲۳۶.

۲. *واقعه صفین*.

۳. *سفینة البحار*، ج۲، ص۶۵۴.

قسم او عهد و بیعتش را خواهد شکست و کوشش‌های علی 7 را بی فایده خواهد نمود و لشکر او را تسلیم خواهد کرد.[۱]

۸۱۵. مارق اول

بعد از پایان یافتن ماجرای صفین عروة‌بن‌ادیه نخستین کسی بود که به حکمیت اعتراض کرد و شعار خوارج یعنی «لا حکم الا لله» را سر داد و اساس دین خوارج را اعلام کرد.

آن‌گاه دو نفر به نام‌های زرعة‌بن‌برج‌طایی و حرقوص‌بن‌زهرسعدی به نمایندگی خوارج نزد امام علی 7 رسیدند و او را به «لا حکم الا لله» فرا خواندند، حضرت نیز در پاسخ آنان فرمود: «لا حکم الا لله» حرقوص با کمال بی‌شرمی‌گفت: یا علی! از گناه خود توبه کن و از این کار برگرد و با ما به جنگ معاویه بشتاب، امام آن‌ها را به خطاهایی که انجام دادند و حضرت را وادار به حکمیت و تحمیل نماینده احمق خود ابوموسی اشعری اشاره کرد و فرمود: ما تعهدی را امضاء کردیم و پای بند به آن هستیم.

حرورا منطقه‌ای بود در بیرون کوفه که محل تجمع خوارج شد، خوارج با مکاتباتی که با بصره و کوفه و جاهای دیگر می‌کردند هم فکران خود را در آن محل جمع کردند و با عبدالله‌بن‌وهب راسبی بیعت کردند که وی مردی بسیار متعصب و ظاهراً زاهد بود تا این‌که جمع خوارج به ۱۲ هزار نفر رسید.

این جماعت به نامه‌ها و نصایح امام که برای آن‌ها فرستاده می‌شد توجه نکردند و از حروراء به قصد نهروان حرکت کردند و در طی راه خود هر مسلمانی را که می‌دیدند به قتل می‌رساندند که از جمله آن‌ها عبدالله‌بن‌خباب و همسر باردارش را می‌توان نام برد اما بعد از قتل عبدالله شخصی را به عنوان نماینده خود بنام حارث بن مرّة نزد خوارج فرستاد تا با آن‌ها صحبت کند اما خوارج بر سر او ریخته و او را نیز بی‌رحمانه به شهادت رساندند.

۸۱۶. گفتگوهای قبل از جنگ نهروان

فتنه خوارج کم‌کم به حدی رشد کرد که امام صلاح دید قبل از شتافتن به سوی

۱. *انساب الاشراف*، ج۲، ص۲۱۳.

معاویه به سـراغ این گروه گمراه رود وقتی لشـکر امام به نهروان رسید. امام از خوارج خواست تا قاتلان جنایات اخیر را تحویل دهند، اما خوارج پاسخ دادند که ما خون علی 7 و یارانش را مباح می‌دانیم.

از آنجاکـه امام همـواره از خونریزی خودداری می‌کرد، لـذا در مرحله اول یک بار قیس‌بن‌سعد را و بار دیگر ابو ایوب انصاری و دفعه دیگر صعصعة‌بن‌صوحان را مأمور کرد تا با خوارج گفتگو کنند.

سرانجام امام ابن‌عباس را نیز به سوی آن‌ها فرستاد تا آنان را نصیحت کند ولی هیچ پندی در آن‌ها اثر نکرد و آن‌ها از ابن‌عباس خواستند تا خود امام به مباحثه با آنان بیاید.

بدین ترتیب امام علی 7 خـود در برابر خوارج قرار گرفت. خوارج عبدالله‌بن‌الکوء را برای بحث با امام انتخاب کردند.

امـام به عبـدالله فرمود: چه ایرادی بر من وارد دانسـتید در حالی که در جمل ایراد نگرفتید؟

عبدالله گفت: در واقعه جمل موضوع حکمیت مطرح نبود.

امام فرمود: ما در حکمیت اشخاص را حاکم قرار ندادیم، بلکه قرآن را حاکم دانستیم و این قرآن خطوطی بیش نیست و بیانگری می‌خواهد.

خوارج دیدند که ابن‌الکوء مردی نیسـت که بتواند در برابر بیان امام بایستد. بنابراین فریاد زدند با آن‌ها مباحثه نکنید بلکه باید با آنان جنگید.

ابن‌اثیردر کتاب کامل خود می‌نویسد: در آن هنگام خوارج به سوی پل حرکت کردند و امام فرمود: هرگز آن‌ها از پل نخواهند گذشـت قتلگاه آن‌ها در این طرف رود خواهد بود باز امام به سمت آن‌ها رفت و آن‌ها را نصیحت کرد.

اکثر خوارج وقتی اسـتدلال قوی امام را شنیدند توبه کردند و فروة‌بن‌نوفل‌اشجعی با ۵۰۰تن از گروه خوارج از آن‌ها جدا شد. حضرت دستور داد پرچم امان را ابو ایوب‌انصاری در جـای مخصوص نصـب کند و۱۰ هزار نفر آن منطقـه را محافظت کنند از جماعت ۱۲۰۰۰ نفری گمراه فقط ۴۰۰۰ نفر در جهل و عناد خود باقی ماندند.

۸۱۷. حمله کنندگان نهروان

وقتی گروه گمراه خـوارج از راه مذاکره به راه نیامدند. امـام دید عبدالله‌بن‌راهب و

حرقوص‌بن‌زهر فریاد کشیدند آیا کسی از شما مشتاق رفتن به بهشت نیست؟

و به سوی سپاه امام حمله کردند و یکی از یاران امام را شهید کردند امام با مشاهده آن فرمود:

الله اکبر! دیگر قتال با آن‌ها حلال است لذا فرمان جنگ داد.

در کمتر از یک ســاعت تمامی‌خوارج جز۹ نفر از آن‌ها که فرار کردند کشته شدند از عایشه روایت می‌کنند که وقتی خبر کشته شدن خوارج را شنید و متوجه شد امام علی 7 آنان را کشــته است گفت: از پیامبر 9 شــنیدم که فرمود: این‌ها بدترین مردم و از دین خارج شدگانند. سپس گفت: رحمت خدا بر علی باد! که حق همیشه با اوست!

امام پس از خاتمه جنگ دستور داد مجروحان خوارج را از میان کشته‌ها جدا کرده و مداوا کنند و همه توابین آن‌ها را بخشید.

۸۱۸ـ ظهور خوارج دوم

بعــد از پایان جنگ نهروان، عده‌ای از آن جماعت که توبه کرده بودند و از آن‌ها جدا شــده بودند در کوفه مستقر شدند آن‌ها گفتند: ما در رکاب علی 7 نمی‌جنگیم و بر ضد او هــم نمی‌جنگیم و قیام نمی‌کنیم این جماعت گمراه با جمع دیگری از خوارج که این اندیشــه را داشــتند در کوفه اقامت کردند، اما پس از واقعه نهروان و کشته شدن همه دوستان و یاران خود؛ خود را مقصر شمرده و می‌گفتند: ما یاران خویش را ذلیل کردیم.

رئیس این گروه مستورد از قبیله بنی‌سعدبن‌زیدمناة بود که آن‌ها را به جنگ بر علیه علی 7 مجدداً تحریک کرد و از نخیله خروج کرد.

امام علی 7 ابن‌عباس را برای اتمام حجت نزد آن‌ها فرستاد آن‌ها گفتند: اگر حضرت بر حق بود چرا در جنگ جمل از آن‌ها اســیری نگرفت؟ ابن‌عباس پاســخ داد: کدامیک حاضر بودید به عنوان اسیر عایشه سهم او شود؟

ســپاه امام آنان را در هم کوبید، اما مســتورد زنده ماند تا آن‌کــه بار دیگر در زمان حکومت مغیرة‌بن‌شعبه قیام کرد آنوقت کشته شد.

۸۱۹. قسم نخورید

روزی امیرالمؤمنین‌علی 7 وارد بازار شد و فرمود: «ای جماعت گوشت فروش‌ها! هر کس از شما در گوسفند باد کند از ما نیست.»

مردی‌که پشــتش به امام بود، گفت: قسم به کسی که در پس هفت حجاب پوشیده است، هرگز این کار را نمی‌کنیم.

امام بر پشت او زد و فرمود: ای گوشت فروش! چه کسی در پس هفت پرده پوشیده شده است؟!

او گفت: پروردگار عالم.

امام فرمود: خطا رفتی، مادرت به عزایت بنشیند بین خدا و خلق او حجابی نیست.

آن مرد درباره کفاره قســمی‌که یاد کرده بود از امام ســؤال کرد، امام فرمود: تو به پروردگار خود قسم نخورده‌ای.[۱]

۸۲۰. علی 7 و عدالت

روزی علی 7 بعد از ایراد خطبه‌ای در خصوص تقسیم عادلانه بیت‌المال فرمود: «نزد ما مقداری از بیت‌المال هســت می‌خواهیم آن را در میان شما تقسیم کنیم فردا همگی بدون اســتثناء بیایید و ســهم خود را بگیرید و هیچ کس اعم از عرب و عجم و اعم از این‌که تاکنون حقوق می‌گرفته یا نه، غایب نشود.»

فردای آن روز همه مســلمان‌ها برای گرفتن ســهم خود از بیت‌المال حاضر شــدند البته طلحه و زبیر، عبدالله‌بن‌عمر، سعیدبن‌عاص، مروان وعده دیگری از بزرگان و رجال قریش و غیر قریش در این تقسیم به جهت اعتراض به شیوه حضرت شرکت نکردند.

آن‌گاه امام به منشی و خزانه‌دار خود عبیدالله‌بن‌ابی رافع فرمود: ابتدا اسامی‌مهاجرین را بخوان و به هر یک از آن‌ها که حاضر شــده‌اند ســه دینار بده، ســپس سهم انصار را به همین نحو بپرداز و به هر یک از افرادی که حضور دارند اعم از ســیاه و ســفید بدون استثناء سه دینار بده....

سهل‌بن‌حنیف با اشاره به شخصی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین 7 این شخص غلام

---

۱. *الغارات*، ج۱، ص۱۱۲.

و برده من بوده که دیروز او را آزاد کردم. حضرت فرمود: «به او هم به اندازه تو می‌دهیم» و به هر یک از آن دو نفر سه دینار داد.[۱]

۸۲۱. اما معاویه و عدالت او

پس از شهادت حضرت علی 7 معاویه به فرمانداران خود در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان و خاندان علی 7 را در محاکم قضایی نپذیرند و اضافه کرد که اگر دو نفر شهادت دادند که کسی از دوستداران علی 7 و خاندان او است اسمش را از دفتر دولت حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید و هر کس متهم به دوستی این قوم بود او را شکنجه بدهید و خانه‌اش را ویران سازید!

امام باقر 7 این فاجعه را در روایتی اینگونه بیان می‌فرماید: شیعیان ما در هر کجا که بودند به قتل می‌رسیدند، بنی‌امیه دست‌ها و پاهای اشخاصی را که به گمان از شیعیان ما هستند بریدند... بنی‌امیه در بخشنامه‌های متعددی به مردم هشدار داده بودند که اسم کودکان خود را علی نگذارند.[۲]

۸۲۲. علی 7 و مرد سارق

مرحوم کلینی در کافی از حارث‌بن‌حضیره نقل می‌کند که گفت: روزی در مدینه عبور می‌کرد به مرد حبشی که در حال کشیدن آب از چاه بود برخورد کردم که دستش قطع شده بود از او پرسیدم چه کسی انگشتان دستت را قطع کرده است؟

مرد حبشی گفت: دستم را بهترین مردم (علی‌بن‌ابیطالب 7 قطع کرده است. ما با جمعی مشغول سرقت بودیم که دستگیر شدیم، آن‌گاه ما را نزد علی 7 بردند، پس اقرار به سرقت کردیم امام به ما فرمود: می‌دانید که سرقت حرام است؟ گفتیم: بلی، می‌دانیم. آن وقت حضرت دستور داد حد خدا را بر ما جاری کنند و انگشتانمان را قطع کردند و کف دست را باقی گذاشتند. بعد دستور داد ما را در خانه‌ای بازداشت نمودند و با روغن و عسل ما را پذیرایی کردند تا جراحت‌های دستمان بهبودی یافت. بعد دستور داد ما را از حبس بیرون آوردند و بهترین لباس را به ما پوشاندند بعد به ما فرمود: اگر توبه کنید و

---

۱. *شرح نهج‌البلاغه*، ابن ابی الحدید، ج۷،ص۳۸.
۲. *شرح نهج‌البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج۱ و ۱۱.

اصلاح شـــوید برای شما بهتر است و خداوند دست‌های شما را در بهشت به شما ملحق می‌کند و اگر توبه نکردید و اصلاح نشوید در آتش جهنم به شما ملحق خواهد کرد.[1]

۸۲۳. قدر عدالت گستر حق را ندانستند

آخرین ســـخنان علی 7 در بستر شهادت بســـیار عجیب و در عین حال عبرت آمیز اســـت آنجا که فرمود: من دیروز رهبر شـــما بودم امروز مایه عبرت شمایم و فردا از شما جدا خواهم شد.

ســـپس فرمود: «غداً ترون ايامي... فـــردا ارزش ایام زندگی با من را به خوبی خواهید دانست و مکونات خاطر و ناراحتی درونیم برایتان آشکار خواهد شد و پس از آن‌که جای خالی مرا دیدید و دیگری به جای من نشست کاملاً مرا خواهید شناخت!!»[2]

---

۱. *کافي*، ج۷، ص۲۶۰.

۲. *نهج‌البلاغه*، خطبه۱۴۹.

فصل پنجم

رکن ایمان و تقوا امام علی 7 فرمود:

ینحدر عنّی السَّیل و لا یرقی الیَّ الطّیر.

فضیلت مثل سیل از کوهسار وجودم سرازیر است و هیچ تیز پروازی به بلندای من نمی‌رسد.

نهج‌البلاغه، خطبه۳

داستان‌های متفرقه از زندگی امام علی 7

(داستان‌های این فصل به جهت آن که از حیث زمانی معلوم نمی‌باشد به یک فصل مجزا اختصاص یافت.)

۸۲۴- اجل، نگهبان مرد است

علی 7 در پای دیوار کجی نشســـته بود و میان مردم داوری می‌کرد. شخصی به آن حضرت گفت: اینجا منشـــین که در شرف سقوط است. علی 7 فرمود: اجل نگهبان من است. همین که علی 7 برخاست دیوار خراب شد. امام صادق 7 فرمود: علی 7 از این گونه کارها می‌کرد و این یقین است.[۱]

۸۲۵- احترام را متوجه باش

روزی دو نفـــر مرد به حضور امیرمؤمنان علی 7 آمدند آن حضرت برای هر کدام از آن‌ها تشکی انداخت یکی از آن‌ها روی آن نشست ولی دیگری از نشستن بر روی تشک خودداری کرد امام علی 7 به آن مرد فرمود: بر آن بنشـــین؛**«فانه لا يابي الكرامة الاحمار:** خودداری از احترام نمی‌کند جز الاغ»

سپس گفت: رســـول‌خدا 9 فرمود: هر گاه شخصیت مورد احترام نزد شما آمد او را احترام کنید.[۲]

۸۲۶- انواع انسان‌ها

مردی به حضور امیرمؤمنان علی 7 رســـید و عرض کـــرد: ای امیرمؤمنان راهی از راه‌های نیکی را به من سفارش کن که با عمل به آن نجات یابم؟

امیرمؤمنان 7 فرمود: ای سؤال کننده! گوش کن، سپس بفهم، بعد یقین و باور کن و سپس آن را عمل کن، بدان که انسان‌ها بر سه دسته‌اند:

۱) زاهد پارسا ۲) صابر و مقاوم ۳) راغب و فریفته دنیا.

اما زاهد، کسی اســـت که اندوه‌ها و شادی‌ها از دلش خارج شده نه به چیزی از امور دنیا که به او داده شـــده شـــاد است و نه به آنچه از دنیا از دستش رفته افسوس می‌خورد پس چنین کسی آسوده خاطر است.

اما صابر، کســـی اســـت که قلباً آرزوی امور دنیا می‌کند ولی وقتی که به آن رســـید هوس‌های نفســـانی خود را کنترل می‌نماید تا سرانجام ناخوش و آثار بد آن دامنگیرش

۱. *اصول کافي*، ج۲، ص۵۸.

۲. *اصول کافي*، ج۲ ص۶۵۹

نگردد اوبه گونه‌ای اســت که اگر بر دلش آگاه شــوی از خویشتن داری و تواضع و دور اندیشی او تعجب کنی.

و اما راغب دنیا؛ کســی اســت که: هیچ باکی ندارد که از کجا امور دنیا به او می‌رسد آیــا از راه حلال یا حرام، و باکی ندارد که امور دنیا موجب چرکین شــدن آبروش گردد خود را هلاک کند و جوانمردی خود را از بین ببرد چنین فردی در گنداب دنیا پریشــان و سرگردان است.[۱]

۸۲۷ـ امام علی 7 و حضرت قائم(عج)

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: به حضور امیرمؤمنان علی 7 آمدم دیدم آن حضرت غرق در فکر است و در روی زمین خط می‌کشد، پرسیدم:

ای امیرمؤمنان! چرا تو را این گونه در اندیشه می‌نگرم که به زمین می‌نگری و آن را خط می‌کشی؟ آیا به رهبری در زمین اشتیاق یافته‌ای؟

امام علی 7 فرمود: نه به خدا سوگند هرگز حتی یک روز نبوده که من شیفته خلافت یا شــیفته دنیا گردم بلکه دربــاره مولودی که یازدهمین فرزند من اســت (یعنی درباره حضرت مهدی 7) فکر می‌کردم، درباره همان مهدی 7 که سراســر زمین را همانگونه که پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد می‌کند برای او غیبت و سرگردانی وجود دارد بعضی در این راستا، گمراه گردند و بعضی راه هدایت را شناخته و می‌پیمایند.

اصبغ‌بن‌نباته عرض کرد: ای امیرمؤمنان غایب بودن آن حضرت، و ســرگردانی او تا چه اندازه است؟

حضرت علی 7 فرمود: طول غیبت شــش روز یا شش ماه یا شش سال است (واحد هر دوره، شــش مرحله اســت، و خداوند پس از آن شــش مرحله، آن حضرت را آشکار می‌کند)

اصبغ‌بن‌نباته عرض کرد: آیا این (غیبت و سرگردانی) واقع شدنی است؟

امام علی 7 فرمود: آری این موضوع مسلم است و انجام شدنی است ولی ای اصبغ! تو کجا و این امر کجا؟ آن‌ها (که غیبت را درک کرده و در این راه استوارند)

نیکان این امت همراه نیکان این عترت هستند!

---

۱. *اصول کافی*، ج۲، ۴۵۵.

اصبغ‌بن‌نباته پرسید: بعد از آن هر چه خدا بخواهد انجام می‌شود زیرا برای خدا مقدرات، وارده‌ها و نتیجه‌ها و پایان‌ها است.[۱]

۸۲۸. اعلم از انبیاء الهی

روزی امام باقر 7 برای شاگردان خود سخن می‌گفت و فرمود: مردم رطوبت را می‌مکند ولی نهر بزرگ را رها می‌کنند شخصی پرسید: نهر بزرگ چیست؟

امام باقر 7 فرمود: آن نهر بزرگ رسول‌خدا 9 و علمی‌است که خدا به او عنایت فرموده است، همانا خداوند سنت‌های همه پیامبران از حضرت آدم تا حضرت محمّد 9 را برای پیامبر اسلام 9 جمع کرده است.

کسی پرسید: آن سنت‌ها چه بوده؟ امام 7 فرمود: همه علم پیامبران و علم رسول‌خدا 9 ؛ که همه آن علم را رسول‌خدا 9 به علی 7 تحویل داد.

یکی از شاگردان پرسید: ای پسر پیامبر! امیرمؤمنان علی 7 اعلم و آگاه‌تر است یا بعضی از پیامبران؟!

امام باقر 7 (خطاب به حاضران) فرمود: بنگرید به این شخص که چه سؤالی می‌کند خداوند گوش‌های هر که را می‌خواهد می‌گشاید، من به او می‌گویم خداوند علم تمام پیامبران را در وجود محمّد 9 گردآورد و آن حضرت همه آن علم‌ها را به علی 7 تحویل داد، در عین حال از من می‌پرسد، علی اعلم است یا پیامبران؟[۲]

۸۲۹. تماس فرشته با علی 7

حمران‌بن‌اعین یکی از شاگردان امام باقر و امام صادق 3 است می‌گوید: روزی از امام‌باقر 7 شنیدم که فرمود:

«ان علیاً محدثا؛ همانا علی 7 محدث بود»[۳]

او می‌گوید: من نزد دوستانم آمدم و به آن‌ها گفتم خبر عجیبی برای شما آورده‌ام، آن‌ها گفتند آن خبر چیست؟ حمران گفت: از امام باقر 7 این مطلب را شنیدم دوستان او

---

۱. *اصول کافي*، ج۱.

۲. *اصول کافي*، ج۱.

۳. محدث یعنی خداوند اخبار آسمانی را به وسیله فرشته یا صدا به او می‌رساند.

گفتند تا از آن حضرت نپرسی که چه کسی اخبار آسمانی را به علی 7 گزارش می‌دهد کاری نکرده‌ای.

حمران می‌گوید: به حضور امام باقر 7 باز گشتم و عرض کردم: سخن شما را برای دوستان خود نقل کردم آن‌ها گفتند: اگر نپرسی که چه کسی اخبار آسمانی را به علی 7 می‌گوید کاری نکرده‌ای، اکنون آمده‌ام از شما این را بپرسم.

امام فرمود: «**یحدثه ملك؛** فرشته‌ای با او حدیث می‌گوید» حمران عرض کرد: آیا منظورتان این است که علی 7 پیغمبر بود؟ امام دست خود را بالا نمود (یعنی نه او پیامبر نبود) سپس فرمود: علی 7 در این مورد مانند همدم سلیمان (آصف‌بن‌برخیا) و همدم موسی (خضر) یا مانند ذوالقرنین[1] بود (که فرشته به آن‌ها نیز حدیث می‌گفت) آیا این خبر به شما نرسیده که پیامبر 9 فرمود: «**وفیکم مثله؛** او (علی) در میان شما مانند ذوالقرنین هست»[2]

۸۳۰ـ علی بنده‌ای از بندگان پیامبر 9

یکی از دانشمندان یهودی به حضور امیرمؤمنان علی 7 آمد و پرسید: ای امیرمؤمنان! پروردگارت از چه وقت بوده است؟

امام فرمود: وای بر تو، سؤالی مانند «از وقت بوده؟» را در مورد چیزی می‌گویند، که زمانی نبوده باشد ولی وجودی که همیشه بوده، چنین سؤالی درباره او غلط است پس خدا بدون آن‌که قبلی داشته باشد پیش از هر چیزی است او بی‌آن‌که‌نهایتی داشته باشد پایان پایان‌ها است.

دانشمند یهودی گفت: آیا تو پیامبر هستی؟

امام علی 7 : مادرت به عزایت بنشیند **انما انا عبد من عبید رسول الله:** «همانا من بنده‌ای از بندگان رسول خدا هستم.»[3]

---

۱. در بعضی روایات آمده: که علی 7 روزی مقام و اوصاف ذوالقرنین را برای اصحاب خود ذکر کرد و سپس فرمود: «در میان شما نیز مانند او هست»

۲. *اصول کافی*، ج۱، ص۲۷۱ / تفسیر علی بن ابراهیم.

۳. *اصول کافی*، ج۱ ص۹۰.

۸۳۱ـ تغافل در مقابل جاهل

روزی شـــخصی به علی 7 دشنام داد حضرت خود را به تغافل زد و از او گذشت «و لقد امر علی الئیم یسبنی فمضیت عنه وقلت لا یعنيني لا ینینی» می‌فرماید: به گوش خودم شنیدم کسی را که به من دشنام می‌داد من به روی خود نیاوردم و با خود گفتم: لابد به علی دیگری بد می‌گفته اســـت و این نحوه برخورد به روش اخلاقی قرآنی است که در آیه «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» آمده است.[۱]

۸۳۲ـ بیان علت مریضی‌ها

روزی سلمان‌فارســـی زکام شـــده بود و ســـرخود را بســـته بود و در آن حال خدمت امیرالمؤمنین علی 7 رسید حضرت به سلمان فرمود: سلمان حالت چطور است؟ سلمان عرض کرد: یا ابالحســـن ســـرم درد می‌کند امیرالمؤمنین (حاصل روایت منقوله) فرمود: شـــش رگ در بدن اســـت که هر گاه تحرکی پیدا کنند خداوند با شش چیز جلو تحرک آن‌ها را می‌گیرد، اگر در کســـی جنون پیدا شـــود خدا هم سرماخوردگی را به او می‌دهد، اگر برای کســـی زمینه کوری پیدا شود به چشم درد مبتلا می‌شود (تا چرک و آلودگی‌ها بدینوســـیله از چشم خارج شـــود) هرگاه زمینه برص پیدا شـــود مبتلا به دمل (کورک) می‌شـــود هر گاه کسی به مرض سل می‌خواهد مبتلا شـــود سرفه عارض او می‌شود تا خلطهای سینه‌اش پاک شود...[۲]

۸۳۳ـ دارای علم الهی

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: وقتی شـــخصی نزد امیرالمؤمنین 7 می‌ایستاد امام به بعضی از آن‌ها می‌فرمود: تو در چنین روز و ســـاعتی به چنین بیماری مبتلا می‌شوی و در ماه و سال فلان از دنیا می‌روی.

ســـعد می‌گوید: این روایت را برای حضرت باقر 7 گفتم ایشـــان فرمود: اینطور بود عرض کردم: فدایت شـــوم چرا شما اینکار را انجام نمی‌دهید و به ما نمی‌گویید؟ فرمود:

۱. *تفسیر سوره حدید* مرحوم آیت‌الله‌شهید دستغیب.
۲. *تفسیر سوره حدید* مرحوم آیت‌الله‌شهید دستغیب.

ای سـعد پدرم زین‌العابدین 7 درِ این کار را بســت و باز نمی‌شود تا قائم آل محمّد 9 ظهور کند.[۱]

۸۳۴. کلاه شفا بخش

سلطان روم نامه‌ای خدمت حضرت علی 7 نوشت و از آن حضرت راه درمانی برای ســر دردهای عجیبی که به آن مبتلا بود را خواســت چرا که تا آن موقع کوشش اطباء مختلف به جایی نرسیده بود.

حضرت امیر 7 در جواب نامه او، کلاهی را به قاصد نامه داد و فرمود: بگو به سلطان روم هر وقت سردرد گرفت آن را بر سر خود بگذارد.

ســلطان هر بار که سردرد عارضش می‌شد کلاه را بر سر خود می‌گذاشت و درد آرام می‌گرفت روزی به فکر افتاد ببیند علی 7 چه کرده است که این کلاه چنین اثر می‌کند.

دســتور داد آن کلاه را شــکافتند دید در میان آن کلاه نوشته شده است: «**بسم الله الرحمن الرحیم**.»

۸۳۵. معنی صلوات تجدید بیعت با ولایت

ابن‌بابویه از یزیدبن‌حســن روایت کرده که گفت: حضرت موســی‌بن‌جعفر 7 به من فرمود: کسی که صلوات بر پیغمبر اکرم 9 می‌فرستد معنایش آن است که وفای به عهد و میثاقــی که در عالم در پروردگار فرمــود: «**الست بربکم و محمّد نبیکم و علی امامکم**» یعنی: آیا من پروردگار شما نیستم آیا محمّد 6 پیامبر شما نیست آیا علی‌بن‌ابیطالب 7 امام شــما نیســت، را بزبان آورده و قبولی آن را اعلام می‌نماید و تجدید عهد و میثاق بعمل می‌آورد.[۲]

۸۳۶. مرده بودی زنده شدی

شبی حضرت امیرالمؤمنین علی 7 حضرت خضر 7 را در خواب خود دید آن حضرت از خضر در خواســت نصیحتی کرد حضرت خضر کف دست خود را به آن حضرت نشان

---

۱. *مدینة المعاجز*، ص۱۱۲.

۲. *تفسیر جامع*، ج۵ / *بحارألانوار*، ج۳۶، ص۱۵۶.

داد حضرت علی 7 دید به خط سبزی در کف دست خضر نوشته شده:

قد کنت میتاً فصرت حیاً — و عن قلیل تعود میتاً

فابن لدار البقاء بیتاً — و ودع لدار الفناء بیتاً

«یعنی؛ مرده بودی زنده شدی و طولی نخواهد کشید که باز مرده خواهی شد؛ برای خانه بقاء خود، خانه‌هایی بناکن و برای خانه فنا و نیستی خانه‌ای واگذار.»[1]

۸۳۷ـ قرین شیطان

شیخ صدوق روایت کرده از ابن‌عباس از حضرت رسول‌خدا 9 که آن حضرت فرمود: شک کننده در فضل علی‌بن‌ابیطالب 7 در روز قیامت در حالی از قبر خود برانگیخته می‌شود که در گردن او حلقه‌ای از آتش باشد و در آن حلقه سیصد شعبه وجود دارد که بر هر شعبه‌ای از آن شیطانی وجود دارد که در روی او آب دهن می‌افکند.[2]

در روایات متعدد اعتقاد داشتن به افضلیت علی 7 تصریح شده است و در روایتی پیامبر اسلام 9 می‌فرماید: «علی خیر البشر و من ابا فقد کفر، یعنی: علی بهترین و برترین انسان‌هاست و هر که این را انکار کند کافر است.»

۸۳۸ـ زور بازوی علی 7

زور بازوی علی 7 که در داستان‌های متعدد بیان شده برگرفته از بنیه معنوی آن حضرت است در اینجا به چند مورد آن اشاره می‌کنیم ابن‌شهرآشوب مؤلف کتاب مناقب آل‌ابیطالب می‌نویسد: دست هر کسی را که امیرالمؤمنین علی 7 به قدرت می‌گرفت نفس او بند می‌آمد و اگر بیش از حد فشار وارد می‌نمود او را می‌کشت و قضیه آن حضرت با خالدبن‌ولید که میله سنگ آسیا را طوق گردن خالد کرد و بر گردن او آویخت و هیچ کس نتوانست او را خلاص کند جز خود آن حضرت بر صخره جبل ثور در مکّه و اثرات نیزه آن حضرت در کوهی از جبال بادیه و در سنگی در قلعه خیبر معروف می‌باشد و دیگری نرم شدن آهن زره، به دست آن حضرت است. خالد می‌گوید: دیدم آن حضرت

---

۱. *سفینة البحار*، ج۱، ص۳۹۱.

۲. *بحارألانوار*، ج۷، ص۲۱۱.

حلقه‌های زره خود را با دســـت خود اصلاح می‌کند و به من فرمود: ای خالد، خداوند به سبب ما و به برکت وجود ما آهن را در دست داود نبی 7 نرم ساخت.[1]

۸۳۹ـ خدایش نگه داشت

سیدحمیری شاعر بزرگ اهل بیت روزی سوار بر اسب در کنار کوفه ایستاد و خطاب به مردم گفت: هر کســـی که یک فضیلتی از علی 7 نقل کند که من درباره آن فضیلت شعری نگفته باشم این اسب را به آنچه با من است به او پاداش می‌دهم.

سپس هر یک از حاضرین شروع کردند به نقل فضایل امیرالمؤمنین 7 و سیدحمیری نیز اشعار خود را که متضمن آن فضیلت بود انشاء می‌کرد.

تـــا این‌که مردی از ابوالوعل‌مرادی نقل کرد و گفت: من در خدمت علی 7 بودم که او مشـــغول وضو شـــد، کفش خود را از پای بیرون آورد ناگاه ماری کوچک(یا گزنده‌ای کوچک) داخل کفش آن حضرت شـــد پس زمانی که حضرت می‌خواست کفش خود را بپوشد کلاغی به ســـرعت از هوا فرود آمد و کفش آن حضرت را ربود و بالا برد؛ آن‌گاه آن را از بالا انداخت تا آن مار از کفش خارج شد.

سیدحمیری تا این فضیلت را شنید آنچه را که وعده کرده بود به وی عطا کرد، آن‌گاه درباره آن فضیلت شعری را به نظم آورد و گفت:

الا یا قوم للعجب العجاب ... لخف ابی الحسین و للحجاب

عدو من عداة الجن عبد ... بعید فی المرارة من صواب

کریه اللون اسود ذوبصیص ... حدید الناب ازرق ذولعاب[2]

۸۴۰ـ معنی حسنه و سیئه

روزی ابوعبدالله‌جدلی به حضور امیرالمؤمنین علی 7 رسید؛ بحث آن جمع پیرامون آیه شریفه «من جأ بالحسنه فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون»[3] بود حضرت علی 7 به ابوعبـــدالله فرمود: آیا می‌خواهی معنای آیه را برایت بگویم او عرض کرد: بلی آن‌گاه

۱. *مدینة المعاجز*.

۲. *بحارالانوار*، ج۴۱،۲۴۳ / *اغانی*، ج۷، ص۱۵ / *مدینة المعاجز*، ص۱۹۷.

۳. ســـوره نمل، آیه ۸۹ «کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنان از وحشت آن روز در امانند.»

حضرت فرمود: منظور از حسنه معرفت و شناخت و دوستی ما اهل بیت است و غرض از سیئه انکار ولایت و کینه دشمنی ما اهل بیت می‌باشد.[1]

۸۴۲ـ منشاء گریه هر مؤمن

امـــام صادق 7 می‌فرماید: روزی علی‌بن‌ابیطالب 7 به امام حســین 7 نگاه کرد و فرمود: «**فقال: یا عبرة کل مؤمن**» ای مایه اشـــک هر مؤمن؛ حضرت سیدالشـــهداء به پدر عــرض کرد: «**فقال: انا یا ابتاه؟**» مرا می‌فرمائی ای پدر! حضرت امیر 7 فرمود: آری ای فرزندم «**فقال نعم، یا بنی**» لذا در روایاتی دیگر رسول‌خدا 9 به دختر گرامی خود حضرت فاطمه‌زهرا 3 می‌فرماید: ای فاطمه! هر دیده‌ای روز قیامت گریان اســت جز دیده‌ای‌که بر مصیبت حسین 7 گریه کند که آن دیده خندان و مسرور است و به نعمت‌های بهشتی او را بشارت باد.[2]

۸۴۳ـ عامل استجابت دعا

حضـــرت امام زین‌العابدیـــن 7 در حال نیایش خداوند متعال را ســـوگند به حضرت علی 7 و افعال و اوصاف او می‌داد به این شـــکل که ۵۵ بار اسم حضرت امیر 7 را در فرازهای دعای خود جای می‌دهند.

«**الهی بصدق علی و صداقته، و رفق علی و رفاقته، و سلم علی و سلامته، و علم علی و امامته، و قوة علی و خلافته و حلم علی و صلابته و کرم علی و کرامته، و عز علی و شجاعته و صبر علی و طاعته و حکم علی و عدالته و زهد علی و عبادته و عصمة علی و طهارته و قرب علی و سیادته و هدی علی و هدایته و حب علی و ولایته...**

و ذات علی و صفاته، ان تجعلنی فی الدین و الدنیا و الاخرة عزیزا

مهیبا فی اعین الخلائق و ان تقضی حوائجی و حوائج جمیع المؤمنین و المؤمنات و اعصمنی و کل هلکة و نجنی من کل بلیة و آفة و عاهة و اهانة و کربة و ضیق و ذلة و علة و قلة (الی آخر.) [3]

۱. *تفسیر جامع*، ج۵، ص۱۴۰.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۴،ص۲۹۳.
۳. *تهذیب المقال*، ج۱، ص۷۲.

۸۴۴. نحوه تربیت فرزندان

روزی یکی از اصحاب علی 7 که دارای پسری بود نزد آن حضرت آمد و از فرزندش نزد آن حضرت شـــکایت نمود تا با این کار، راهنمائی جهت تربیت پســـرش از حضرت بگیرد.

حضرت به او فرمود: «**لا تضربه و اهجره و لا تطل**؛» او را نزن و تنبیه بدنی نکن؛ (بلکه برای تأدیب او شایسته است) با او قهر کنی؛ اما مواظب باش این قهر به درازا نکشد.[۱]

۸۴۵. ذکری برای رفع وسوسه‌های شیطان

روزی علـــی 7 به کمیل‌بن‌زیاد چنین ســـفارش و وصیت کـــرد؛ فرمود: ای کمیل! شـــیطان باکید و مکر لطیفش بسوی تو می‌آید و تو را به طاعتی امر می‌کند که می‌داند با آن الفت و انس داری و آن را فرو نمی‌گذاری پس تو گمان می‌بری که او فرشـــته‌ای بخشنده است، در حالیکه بدون تردید او شیطان رانده شده است.

سپس وقتی به او انس گرفتی و اطمینان یافتی، تو را به اتخاذ تصمیماتی هلاک‌کننده که نجات در آن نیست وا می‌دارد.

ای کمیل! وقتی که شـــیطان در ســـینه‌ات وسوســـه کرد بگو: «**اعوذ باللهِ اْلقَویّ مِنَ الشیطانِ الْغَویّ و اعوذ بمحمد الرضی من شرما قدر و قضی و اعوذ باله الناس من شر الجنة و الناس اجمعین و صلی الله علی محمّد و آله و سلم**»

این پناه جســـتن به حق تو را از زحمت و اذیت ابلیس و شـــیاطین همراه او، اگر چه تماماً مثل او ابلیس باشند، کفایت خواهند کرد.[۲]

۸۴۶. شیعه واقعی علی 7

جابر بن یزید جعفی می‌گوید: از امام صادق 7 درباره معنی و تفسیر آیه شریفه «**و ان من شیعته لابراهیم**»[۳] سوال کردم آن حضرت فرمود چون خداوند ابراهیم 7 را خلق کرد پرده از برابر چشـــمان او برداشت و ابراهیم پیرامون عرش را نظر کرد و نورهایی را دید

---

۱. غرر، ص۶۹۷.

۲. *مستدرك الوسایل*، ج۶، ص۴۲۵.

۳. سوره صافات، آیه۸۳.

عرض کرد: پروردگارا! این چه نوری اســت؟ خطاب رسید: این نور حبیب من، محمّد 9 اســت آن‌گاه ابراهیم 7 سؤال کرد خدایا نور دیگری در کنار آن نور بود؟ خداوند فرمود: این نور علی 7 یاری کننده دین من است و این سه نور دیگر نور فاطمه 3 و فرزندانش حسن و حسین 8 و آن نُه نور دیگر انوار فرزندان علی و فاطمه : از صلب حسین 7 هستند. و اســامی تمام چهارده نور پاک را خداوند یک به یک برای حضرت ابراهیم 7 بیان فرمود.

حضــرت ابراهیم 7 عرض کرد: نورهای بی‌شــماری در اطراف این انوار مشــاهده می‌کنم که تعداد آن‌ها معلوم نیســت، خطاب رسید، ای ابراهیم! این نورها، انوار شیعیان علی 7 است؛ ابراهیم سؤال کرد خداوندا! شیعیان علی 7 چگونه شناخته می‌شوند؟

خداوند فرمود: شــیعیان علی 7 در شــبانه روز پنجاه و یک رکعــت نماز واجب و مستحب می‌خوانند «بسم الله الرحمن الرحیم» را بلند می‌گویند و انگشتر خود را در دست راست می‌کنند و در نمازهای خود پیش از رکوع قنوت می‌خوانند.

آن‌گاه حضرت ابراهیم 7 از خداوند تقاضا کرد که او را نیز از شــیعیان علی 7 قرار دهد که خداوند در این آیه می‌فرماید «و ان من شیعته لابراهیم»[1]

۸۴۷. پناه بر خدا

اسحاق‌بن‌فضل می‌گوید: یکی از دعاهای امیرالمؤمنین علی 7 این است:

«خداوندا! پناه می‌برم به تو از این‌که دوســتت را دشــمن بدارم، یا با دشمنت دوستی کنم، یا کسی را که از تو خشم به دل دارد خشنود سازم، خداوندا! بر هر کس که تو درود فرســتی درود ما نیز بر او باد، و بر هر کس لعنت کنی لعنت ما نیز بر او باد. خداوندا! هر کس که مرگ او موجب شادی ما و شادی تمام مسلمانان است ما را از شر او آسوده‌ساز، و بجای او کســی را به ما ارزانی‌دار که برای ما بهتر از او باشــد، تا آنجا که نشانه اجابت را طوری بر ما نمایان ســازی که ما در دین و دنیای خود بدان آشنا باشیم ای مهربان‌تر از هر مهربانی».[2]

۱. *بحارالانوار*، ج۶۳، ص۱۵۱.
۲. *امالی شیخ مفید*، ص۱۸۳.

۸۴۸. دعایی کوتاه و موثر برای آمرزش گناهان

محمّدبن‌حنفیه می‌گوید: روزی در حالی که امیرالمؤمنین علی 7 به دور خانه کعبه طواف می‌کرد به مردی برخورد که چنگ به پرده کعبه زده بود و می‌گفت: «ای آن‌که هیچ صوتی تو را از صوت دیگر باز ندارد، و ای آن‌که حاجتمندان تو، تو را به اشتباه نیندازند، و ای آن‌که اصرار و سؤال نیازمندان تو را ملولت نسازد، خدایا عفو و شیرینی رحمت خود را به من بچشان» **(یا من لا یشغله سمع عن سمع، یا من لا یغلطه السائلون، یا من لایبرمه الحاح الملحین، اذقنی برد عفوك، و حلاوة رحمتك)** علی 7 به او فرمود: این دعای توست؟

او عرض کرد: مگر شنیدی؟ حضرت فرمود: آری، سپس فرمود: در پایان هر نمازی این دعا را بخوان، بخدا سوگند هیچ مؤمنی این دعا را در پایان نمازش نخواند جز این‌که خداوند گناهان او را بیامرزد. هر چند به شمار ستارگان آسمان و قطرات باران و به تعداد ریگ و ریگزارها و ذره‌های خاک زمین باشد.

آن‌گاه امام علی 7 به او فرمود: علم آن نزد من است، و خداوند وسعت دهنده و کریم است. آن مرد که حضرت خضر 7 بود به علی 7 گفت: به خدا سوگند راست گفتی ای امیرمؤمنان «و بر فراز مرتبه هر صاحب دانشی دانای دیگری هست.»[1]

۸۴۹. امیر نفس؛ کریم دهر

عبدالله‌بن‌میمون مکی از امام صادق 7 و از پدرش امام باقر 7 روایت می‌کند که فرمود: روزی حلوائی را بر امیرالمؤمنین علی 7 آوردند حضرت از خوردن آن امتناع کرد و آن را میل نفرمود، خدمت حضرت عرض شد: آیا آن را حرام می‌دانید؟

حضرت فرمود: نه، اما می‌ترسم دلم خواستار آن شود و به دنبالش بروم. آن‌گاه حضرت این آیه[2] شریفه را تلاوت نمود: «شما بهره‌های پاکیزه خود را در زندگانی دنیای خود بردید و از تمامی آن‌ها بهره‌ور گشتید».[3]

---

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۹۲(این دعای بسیار با ارزش در *مفاتیح‌الجنان* در بخش تعقیبات نماز آمده است)
۲. *امالي شيخ مفيد*، ۱۳۴.
۳. سوره احقاف، آیه۲۰.

۸۵۰ـ چرا دعای ما مستجاب نمی‌شود؟!

حضـــرت امیرالمؤمنین علی 7 در روز جمعـــه‌ای خطبه بلیغی ایراد فرمود و در پایان آن خطبه فرمود:

«**ایها الناس سبع مصائب نعوذ بالله؛ عالم زل و عابد مل، و مؤمن خل، و موتمن غل و غنی اقل و عزیز ذل و تحقر اعتل؛**» ای مردم! هفت مصیبت اســـت که ما از آن‌ها به خدا پناه می‌بریم: عالمی‌که بلغزد، عابدی که (از عبادت) ملول و خسته گردد، مؤمنی که فقیر شـــود، امینی که خیانت کند، توانگری که به فقر در افتد، عزیزی که خوار گردد، بینوایی که بیمار شود.

در این وقت مردی برخاســـت و پس از تمجید آن حضرت گفت: سؤالی درباره گفتار خـــدای تعالی دارم که می‌فرمایـــد: «**ادعونی استجب لکم؛** مرا بخوانید تا دعایتان را اجابت کنم.»[1] پس چگونه است که ما دعا می‌کنیم ولی اجابت نمی‌شود؟

امام علی 7 فرمود: دل‌های شما در هشت مورد خیانت (بی‌وفایی) کرد:

۱) این‌که خدا را شناختید ولی حقش را آن گونه که بر شما واجب بود ادا نکردید و از این رو آن معرفت به کار شما نیامد.

۲) به پیامبر خدا 9 ایمان آوردید؛ آن‌گاه با سنت و روش او مخالفت کردید و شریعت او را از بین بردید. پس ثمره ایمان شما چه شد؟.

۳) کتاب خدا را که بر شـــما فرود آمده خواندید ولـــی به آن عمل نکردید. گفتید: به گوش و دل می‌پذیریم، ولی با آن به مخالفت برخاستید.

۴) گفتید: ما راغب بهشتیم ولی در تمام حالات کارهایی انجام می‌دهید که شما را از بهشت دور می‌سازد. پس رغبت و شوق شما نسبت به بهشت کجاست؟

۵) گفتید: ما از آتش دوزخ می‌ترسیم، ولی در همه حالات به واسطهٔ گناهان و معاصی خود به سوی دوزخ می‌روید. پس ترس شما کجا رفت؟

۶) نعمت خدای خود را خوردید، ولی سپاسگزاری نکردید.

۷) خداوند شـــما را به دشمنی با شیطان دســـتور داد و فرمود: «**ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا؛** شیطان دشمن شما است شما نیز او را دشمن گیرید.»[2] ولی به زبان با او

۱. سوره مؤمن، آیه ۶۰.
۲. سوره فاطر، آیه ۶.

دشمنی کردید و در عمل به دوستی با او برخاستید.

۸) عیب‌های مردم را برابر دیدگانتان قرار دادید و عیب‌های خود را پس پشت سر انداختید (و آنرا نادیده گرفتید) و در نتیجه کسی را ملامت می‌کنید که خود به ملامت سزاوارتر از اویید.

پس با این وضع چه دعاهایی از شما مستجاب گردد در صورتی که شما درهای دعا و راه‌های آن را بسته‌اید؟ پس از خدا بترسید و کارهایتان را اصلاح کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید تا خدا دعایتان را مستجاب کند.[۱]

۸۵۱- جواز عبور از صراط

در امالی از پیغمبر اکرم 9 روایت کرده که فرمود: روز قیامت که پل صراط را روی جهنم نصب می‌کنند، هیچ کسی از صراط عبور نمی‌کند مگر این‌که جواز ولایت امیرالمؤمنین علی 7 را با خود داشته باشد و از ابی‌سعیدخدری روایت کرده که گفت: رسول اکرم 9 فرمود: روز قیامت پروردگار امر می‌کند به دو فرشته که بر صراط بایستند و نگذارند کسی از آن عبور کند مگر این‌که از امیرالمؤمنین علی 7 برات و جواز عبور داشته باشند، و هر کسی که جواز نداشته باشد او را به صورت در آتش افکنید، ابی‌سعید می‌گوید: به رسول‌خدا 9 عرض کردم: فدایت شوم معنای برات امیرالمؤمنین علی 7 چیست؟ حضرت فرمود: نامه‌ای است که در آن نوشته شده است:

«**لا اله الاالله محمّد رسول الله و امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب وصی رسول الله و حجة الله علی خلقه واقبل بعضهم علی بعض یتسائلون.**»[۲]

۸۵۲- دوست با شیعه فرق دارد

روزی جمعی به حضور امام حسن 7 رسیدند و عرض کردند: یابن‌رسول‌الله ما از شیعیان پدرت امیرالمؤمنین علی 7 هستیم؛ حضرت به آن‌ها فرمود: شما از دوستان پدرم هستید نه از شیعیان او. زیرا شیعیان پدرم کسانی هستند که خداوند درباره آن‌ها می‌فرماید: «**والذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون**»

---

۱. *بحارألانوار*، ج۹، ص۳۷۶ـ۳۷۷.

۲. *تفسیر جامع*، ۵.

شیعیان پدرم کسانی هستند که به خدا ایمان آورده و به صفات پدرم متصف هستند و تمام آنچه را که بر پیغمبر اکرم 9 نازل شـــده تصدیق می‌کنند و از هر گونه معصیت دور می‌باشند و معتقدند که امیرالمؤمنین علی 7 بعد از پیامبر اسلام 9 خلیفه بلافصل بوده و کسی با او برابر نیست و بر تمام مردم ترجیح دارد همانطوری که آسمان بر زمین برتری دارد و هرگز از کشـــتن و کشته‌شـــدن در راه خدا نمی‌ترسند و برای آن‌ها فرقی نمی‌کند که مرگ به اســـتقبال آن‌ها برود یا این‌که آن‌ها به استقبال مرگ بروند. شیعیان علـــی 7 همواره بـــرادران دینی خود را مقدم بر خود می‌دارند. اگر چه خود در ســـختی باشند و هرگز گرد بدی‌ها نمی‌گردند و ترک واجبات نکرده‌اند و علی 7 را مقتدای خود می‌دانند و این صفات شیعیان علی 7 را پیغمبر اکرم 9 بیان فرموده‌اند.[1]

۸۵۳- دعا به هنگام وضو گرفتن

روزی حضـــرت علی 7 با محمّدبن‌حنفیه نشســـته بود حضرت به فرزندش فرمود تا برای حضرت ظرف آبی آماده کند که برای نماز وضو بســـازد محمّد آب آورد و علی 7 شروع به ساختن وضو کردند.

علی 7 در موقع وضو گرفتن، هر عضوی را که می‌شســـت به پیشـــگاه خدا دعایی می‌کرد و سعادت آن عضو را در عرصه قیامت از خداوند متعال درخواست می‌نمود.

«...ثم غسل وجهه فقال؛ وقتـــی صورت را می‌شســـت، عرض کرد: اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه بارالها رویم را ســـفید گردان در روزی که صورت‌هایی در آن ســـیاه می‌شـــود و رویم را ســـیاه مگردان در روزی که صورت‌هایی در آن سفید می‌گردد؛ سپس دست راست خود را می‌شست و عرض می‌کرد: اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا؛ بارالهـــا نامـــه اعمالم را به دست راستم بده و...»[2]

در پایان امام فرمود: ای محمّد هر کس وضو بسازد همانند وضویی که من ساختم و بگوید آنچه راه من گفتم خداوند تبارک و تعالی از هر قطره آب وضویش ملکی برای او

۱. *بحارالانوار*، ج۶۵، ص۱۶۲، باب۱۹.

۲. *امالی صدوق*، مجلـــس ۸۲، ص۳۳۱ / ثواب الاعمـــال / کتاب *من لا یحضره الفقیه* ج۱، ص۴۲.(دعای وضو در رساله عملیه نیز موجود است. شایسته است با آنهمه ثواب‌ها برای این دعا از فیض خواندن آن محروم نشویم)

می‌آفریند که مشـــغول تقدیس و تسبیح و تکبیر برای خداوند هستند و خداوند ثواب این اذکار را تا روز قیامت برای او ثبت و ضبط خواهد کرد.

۸۵٤- یعسوب الایمان

حضــرت باقرالعلــوم با پــدر بزرگوارش امام ســجاد 7 در نجف اشــرف کنار قبر امیرالمؤمنین 7 آمدند، حضرت امام باقر 7 فرمود: پدرم کنار قبر ایســتاد و گریســت و ضمن سلام‌های متعدد این سلام را به حضور جد بزرگوارش تقدیم داشت.

السلام علی یعسوب الایمان، و میزان الاعمال، و سیف ذی الجلال

امام ســجاد 7 در این عبارت علی 7 را به ســه صفت توصیف نموده اســت: اول، یعسوب الایمان دوم: میزان اعمال. سوم: شمشیر خداوند ذوالجلال.[۱]

۸۵۵- مرا موعظه کنید

در یک نیم روز گرم شــخصی دامــن علی‌بن‌ابیطالب 7 را گرفــت و عرض کرد: یاعلــی 7 مرا موعظه کنیــد. حضرت فرمود: تو با ما مجالــس فراوانی را گذرانده‌ای و ســخنرانی‌های زیادی از ما شــنیدی الان در این ظهر گرم چه حاجت که موعظه‌ای از من بشنوی.

عرض کرد: دامن شما را رها نمی‌کنم، مگر این‌که سخنی بفرمایید.

حضرت این جمله را فرمودند: «**انت مع من احببت** تو با محبوبت محشــور می‌شوی» آن‌گاه او دامن حضرت را رها کرد....[۲]

۸۵٦- خود را سبک نکن

امیرالمؤمنین علی 7 در نامه‌ای به پســرش امام حســن 7 مرقوم فرمود: پســرم داستان‌هایی که خنده‌دار است و گفتنش عده‌ای را می‌خنداند نقل نکن، «**و ایاك ان تذكر من الكلام قذرا او تكون مضحكا...** »

۱. *مستدرك الوسائل*، ج۲، ص۱۹۷.
۲. *امالی شیخ مفید*، ص۶.

پســرم؛ خود را سبک نکن، انســان مقامی بس عظیم دارد؛ (نه تنها کاری نکن که کسی بخندد، بلکه در یک جمعی که نشسته‌ای سنگین باش تا تو را وسیله خنده دیگران قرار ندهند).[1]

۸۵۷- قسیم الجنة و النار

شــخصی خدمت امام صادق 7 آمد و عرض کرد: چرا رســول‌خدا 9 را اباالقاســم می‌گویند؟ حضرت فرمود: برای این‌که رســول‌خدا 9 یک فرزندی داشتند بنام قاسم و چون پدر قاســم بود از این جهت به رســول‌خدا 9 اباالقاسم می‌گفتند، عرض کرد: این معنا را من می‌دانم کمی‌روشن‌تر بیان کنید چرا پیامبر 9 را اباالقاسم می‌گویند؟ حضرت فرمود: چون علی‌بن‌ابیطالب 7 قسیم الجنة و النار است، قاسم است، یعنی قسمت کننده بهشــت و جهنم اســت. در قیامت امیرالمؤمنین علی 7 به اذن خــدا جهنمی‌ها را به جهنم و بهشــتی‌ها را به بهشــت فرا می‌خواند. پس علی 7 قاسم است، و چون خداوند متعــال علی‌بن‌ابیطالب را در همان دوران کودکی به دامــان پیامبر 9 منتقل کرد و از همان طفولیت رســول‌خدا 9 معلم علی‌بن‌ابیطالب 7 بود و شــاگرد پیامبر 9 بود و از رسول‌خدا 9 علوم فراوانی را آموخت و هر شاگردی فرزند استاد است و استاد حق پدری بر او دارد پس علی‌بن‌ابیطالب، قاسم الجنة و نار است و چون شاگرد پیامبر 9 است پس به منزله فرزند او است و پیامبر 9 به منزله پدر او است‌از این جهت پیامبر 9 را اباالقاسم نامند این معنا و تفسیر برای اباالقاسم جزء اسرار این کنیه است.[2]

۸۵۸- جواب کامل‌تر

از ابن‌عباس پرسیدند: بهترین روزها، و بهترین ماه‌ها، و بهترین عمل‌ها کدام است؟ گفــت: بهترین روزها جمعه اســت، بهترین ماه‌ها، ماه رمضان اســت، و بهترین اعمال نمازهای پنجگانه در اول وقت است. این سخن را برای امیرالمؤمنین علی 7 نقل کردند، فرمود: اگر از تمام علمای مشــرق تا مغرب عالم این سؤال را بپرسند، غیر از این جواب ندهند. اما من می‌گویم: بهترین عمل‌ها آن اســت که قبول درگاه خداوند شود و بهترین

۱. *تحف العقول*، ص۵۷.
۲. *معاني الاخبار*، ص۵۱.

ماه‌ها ماهی اســـت که در آن از گناه توبه کنی، و بهترین روزها روزی است که با ایمان به سوی خدا روی.[۱]

۸۵۹. برو قرآن یاد بگیر

حضرت امیرمؤمنان علی 7 به ابواحظل فرمود: این جوان همراه تو کیســـت؟ عرض کرد: یاعلی! فرزندم اســـت و او شاعر است حضرت فرمود: به وی قرآن بیاموز که برایش از شعر بهتر است[۲] در روایتی رسول‌خدا 9 فرمود: «من علم ولده القرآن...» هر کس فرزند خود را قرآن بیاموزد مثل آن است که ده‌هزار بار به خانه خدا مشرف شود و گویا ده‌هزار عمره به جا آورده و مثل آن است که ده‌هزار برده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است و گویا ده‌هزار بار به جهاد و جبهه جنگ رفته و مثل آن‌اســـت که ده‌هزار فقیر گرســـنه مسلمان را غذا داده و گویا ده‌هزار مسلمان برهنه را لباس پوشانده است....[۳]

خداوند در سوره زخرف آیه۴۳ می‌فرماید: قرآن سبب بلند آوازه شدن تو و امت توست خوبســـت ما نیز به این دســـتور امام علی 7 نیز عمل کنیم چرا که دستورات امام صرفاً برای آن زمان نبوده است.

۸۶۰. نشانه‌های قوم جاهل

علی 7 در جمعی فرمود: قوام دین به چهار کس است: عالم سخن‌گویی که به علم خود عمل کند، ثروتمندی که مازاد ثروت خود را به هم خویشان خود انفاق کند، فقیری که آخرت را به دنیا نفروشـــد، و جاهلی که از تحصیل علم تکبر نورزد، پس هرگاه عالم، علم خود را نشـــر ندهد و توانگر بخل بورزد و فقیر آخرت را به دنیا بفروشـــد، و جاهل از آموختن علم تکبر کند، دنیا به عقب بر می‌گردد (و جاهلیت را از سر گیرد)

در آن روز وقتی دنیا به عقب برگشـــت به مســـجدهای زیاد و اجتماعات مردمی‌که دل‌هایشان از هم جداست فریب نخورید.

عرض کردند: یاعلی 7 در آن زمان چگونه باید زندگی کرد؟

---

۱. *نصایح*.
۲. *کنزالعمال*، ج۲، ص۲۸۸.
۳. *مستدرك الوسائل*، ج۴، ص۲۴۷ / *بحارألانوار*، ج۸۲، ص۱۸۸.

حضرت فرمود: در ظاهر با مردم معاشـــرت کنید، و در باطن مخالفت نمایید که قرین انســـان عمل اوست، و هر کس هر چیزی را دوست داشته باشد با او محشور می‌شود، و در عین حال منتظر فرج هم باشید.[۱]

۸۶۱. جملات پایانی تورات

علی 7 فرمود: در خاتمه‌ی تورات پنج جمله است که من دوست دارم هر بامداد آن را مطالعه کنم:

عالم بی عمل با شــیطان برابر است، سلطان بی‌عدالت با فرعون یکسان است، فقیر طمعکاری که در برابر توانگران خضوع کند با سگ همانند است، ثروتی که از آن سودی نبرند با آجُر مســاوی اســت، و زنی که بدون ضرورت و احتیاج از خانه بیرون رود باکنیز هم ردیف است.[۲]

۸۶۲. گفتگوی خداوند

امام صادق 7 فرمود: در جنگ طائف رســول‌خدا 9 با علی 7 نجوا می‌کرد یاران پیامبر گفتند: ای پیامبر خدا از میان ما با کوچک‌ترین ما علی به نجوا پرداختی؟ رســول خدا فرمود: من با او نجوا نکردم بلکه خداوند با وی نجوا کرد.[۳]

۸۶۳. رسول‌خدا 9 عمامه سیاه بر سرم بست

امام علی 7 می‌فرماید: روز عید غدیر رسول‌خدا 9 بر سر من عمامه سیاهی گذاشت و اضافه آن پارچه سیاه را بر شانه‌ام انداخت.[٤]

۸٦٤. مظلومیتی دیگر

وقتی علی 7 به شــهادت رسید او را غسل داده و کفن کردند آن‌گاه چهار تابوت به

۱. *نصایح*، ص۱۹۵.
۲. *نصایح*، ص۲۳۳.
۳. *المعجم الكبير*، ص۳۱۹/ *تاريخ دمشق*، ۳۱۵/ *امالي طوسي*، ص۲۶۰.
۴. *الاصابة*، ج۴، ص۲۳ / *شرح‌الاخبار*، ج۱، ص۳۲۱.

سوی مسجد کوفه بردند و بر آن‌ها نماز خواندند سپس یک تابوت را به خانه برگرداندند و تابوت بعدی را به ســوی بیت‌الله‌الحرام فرستادند یکی را به سمت مدینه و یکی را به طرف بیت‌المقدس، تا کســی جای دفن امام را پیدا نکند همانند مزار نورانی همسرشان زهرای اطهر 3 البته در زمان امام صادق 7 مزار پرنور امام راستی‌ها علی‌بن‌ابیطالب 7 توسط ایشان نشان داده شد.[۱]

۸۶۵. وسایل زیادی رزق

روزی علی 7 به یاران خود فرمود: آیا اسباب رزق زیاد را بیان کنم؟ اصحاب عرض کردند: آری یا امیرالمؤمنین! امام فرمود: جمع بین دو نماز (مغرب و عشاء، ظهر و عصر) روزی را زیاد می‌کند؛ همچنین خواندن تعقیب بعد از نماز صبح و عصر، صله رحم، جارو کردن جلوی خانه، طلب آمرزش، امانت داری، حقگویی، جواب دادن اذان گو (هر چه را که مؤذن می‌گوید: بگویید و ممکن است مراد نماز اول وقت باشد)

حرص نزدن، شکر صاحب نعمت، سکوت در بیت الخلأ(توالت)، پرهیز از قسم دروغ، شستن دست قبل از غذا، خوردن ریزه های غذا که از سفره می‌ریزد (خورده نان‌ها)...[۲]

۸۶۶. فضیلت‌هایی که اختصاص به علی 7 دارد

مکحول روایت کرده اســت که امیرالمؤمنان علی‌بن‌ابیطالب 7 فرمودند: بزرگان از یاران پیامبر 9 جملگی می‌دانند که در میانشـــان مردی نیست که فضیلتی داشته باشد، جز آن‌که من در آن با او شـــریکم و بر او برتری دارم، و برای من هفتاد نیک نامی است که هیچ یک از آنان در آن شریک من نیستند.

عرض کردم: ای امیرمؤمنان 7 مرا از آن‌ها آگاه فرمایید.

فرمود: اولین فضیلت من این است که به یک چشم به هم زدن به خدا شرک نورزیده و پرستش لات و عزی را نکرده‌ام.

دوم: آن‌که من هرگز شراب نیاشامیدم.

ســـوم: آن‌که رسول‌خدا 9 مرا در کودکی از پدرم گرفت و من همسفره و هم کاسه

---

۱. *ارشاد القلوب دیلمی*، ص۴۳۵.

۲. *نصایح*، ص۳۵۵.

و هم دم و هم زبان او بودم.

چهارم: آن‌که من آخرین نفر از مردم هســـتم که از پیامبر 9 جدا شدم و من او را در آرامگاهش نهادم.

رســـول‌خدا 9 به من هزار باب از علم آموخت که از هر باب، هزار باب دیگر گشوده می‌شود و آن را به هیچ کس جز من نیاموخت برادرم جعفر در بهشت با فرشتگان پرواز می‌کند.

عمویم حمزه سرور شهیدان در بهشت است.

من هرگز از جنگ با دشـــمن نگریختم و هیچ کس به مبارزه با من نیامد جز آن‌که زمین را از خونش آبیاری کردم، من با رســـول‌خدا 9 در همه صحنه‌ها و جنگ‌ها همراه بودم و پرچم رسول‌خدا 9 در دست من بود من عمروبن‌عبدود را که با هزار نفر برابری می‌کرد کشتم.

...

شصت و ششم: آن‌که خدای متعال دوبار آفتاب را برای من برگرداند و جز من برای هیچ کسی از امت محمّد 9 آن را برنگردانده است.

شـــصت و هفتم: آن‌که رســـول‌خدا 9 فرمان داد، که در حیات و مرگ او، به عنوان امیرالمؤمنین خوانده شوم و این عنوان را به هیچ کس جز من اطلاق نفرمود...[1]

۸۶۷. کلامی سودبخش و کوتاه

حضرت علی 7 به فرزندش امام حسن 7 فرمود:

چهار چیز و چهار چیز را از من به خاطر خود بسپار و نگه دار:

عرض کرد: آن‌ها چیست؟

حضرت فرمود: بالاترین ثروت، عقل است. بزرگترین فقر حماقت، شدیدترین وحشت خود پسندی و بهترین حسب‌ها و نسب‌ها، خوش اخلاقی است.

امام حسن 7 عرض کرد: پدر جان! چهارتای دیگر چیست؟

حضرت فرمود: از رفاقت با آدم احمق پرهیز کن که چون سود رساند، زیان وارد کند، از دوســـتی دروغگو هم بر حذرباش که دور را نزدیک‌و نزدیک را دور نماید، از رفاقت با

۱. *نصایح*، ص۴۳۸.

بخیل نیز دوری کن که در سخت‌ترین مواقع، حاجت تو را رها کند، و از دوستی با بی‌دین اجتناب کن که تو را بر اثر نفاقش بفروشد.[۱]

۸۶۸. عجب عشق عجیبی

در روایتی آمده:

روزی حضرت امیرالمؤمنین 7 با بعضی اصحاب بیرون شـــهر مدینه نشسته بودند، شـــخصی عرض کرد که من شـــما خانواده‌ی پیامبر 6 را دوست دارم، حضرت تبسم کنان فرمودند: دوســـتی تو به ظاهر است نه به باطن، آیا می‌خواهی دوست حقیقی ما را ببینی؟

عرض کرد: فدای تو شوم، کمال احسان است. حضرت برخاست دست او را گرفتند و فرمودند: چشـــم خود را بر هم گذار و پس از فرستادن یک صلوات باز نما. آن مرد چنین کرد و دید در شهریست غیر از مدینه. عرض کرد: این چه شهری است؟ حضرت فرمود: از اهل آن سؤال نما. او از شخصی سؤال کرد، گفت: این شهر جابلقا و از شهرهای مغرب زمین است. پرسید: از این‌جا تا مدینه پیغمبر چقدر راه است؟

گفتند: مسافت بسیار بعیدی است. آن مرد بسیار ترسید و در دل با خود گفت: دیدی علـــی مرا به کجا انداخت، اگر الان مرا به حال خود واگـــذارد دیگر اهل و عیال خود را نخواهم دید. حضرت از ضمیر او آگاه شده، تبسمی نمود و فرمودند: غم مخور فردا ظهر تو را به مدینه خواهم برد. پس کیسهٔ زری به او دادند و فرمودند: به شهر برو و تفرج کن و در فلان مکان مرد قصابیست، کیسه را بده و گوشت گرفته بیاور، اما در نزد او نام مرا ابراز مکن و مگو همراه من کیست. آن مرد به شهر آمد بعد از کمی گشتن قصاب را پیدا کرد، کیسه را به او داد که گوشت بگیرد. مرد قصاب دید سکّه مدینه است. تعجب کنان پرسید: اهل کجایی؟ گفت: اهل مدینه رسول‌الله 6. قصاب گفت: بگو ببینم علی 7 را دوست می‌داری یا نه؟ گفت: چگونه دوست ندارم که علی 7 سرور مؤمنان است. قصاب پرسید: که آیا هیچ علی 7 را دیده‌ای؟ گفت: می‌شود از مردم مدینه باشم و آقای خود را ندیده باشم؟ مرد قصاب گریست و چشم‌های او را بوسید و گفت: خداوند جان مرا فدای این چشـــم‌ها بگرداند که به جمال آقای من افتاده. پس گفت: ای مرد من به تو گوشت

---

۱. *نصایح*، ص۱۸۶.

نمی‌فروشم، امشب میهمان من باش، بلکه تا در این شهر هستی در خانهٔ من به سر آور. او گفت: من رفیقی دارم اگر او راضی شود میائیم. قصاب گفت: برو و از رفیق خود وعده بگیر. آن مرد برگشت و واقعه را به خدمت حضرت عرض کرد، حضرت فرمود: برو به او بگو امشب به خانهٔ او می‌رویم. بازگشت و گفت: رفیقم راضی شد که امشب در خانهٔ تو باشیم. قصاب خشنود شد. سریع به خانه شتافت تا اسباب میهمانی را فراهم سازد وقتی شب شد حضرت با رفیق خود به سوی خانهٔ قصاب رفتند. آن قصاب دو پسر داشت به همراه دو پسرش به استقبال بیرون آمده بعد با هم به داخل خانه رفتند. قصاب به همسر خود گفت برخیز و طعام حاضر ساز مبادا که مهمانان گرسنه باشند، پس همسر او مشغول درست کردن غذا شد، در این هنگام کسی در زد، قصاب به در خانه آمد؛ چون در را باز کرد دید جلاد سلطان شهر است از او سؤال نمود: مطلب چیست؟

میر غضب گفت: که پادشاه شهر را مرضی عارض شده و اطباء معالجه او را به خون محب علی‌بن‌ابیطالب 7 نموده‌اند مرامأمور کرده که تو را گردن زنم و خون تورا برای سلطان ببرم. چون در این ولایت بجز تو کسی را دوست علی 7 نمی‌دانم. قصاب گفت: بگذار در خانه روم و مهمان‌های خود را خدمت نمایم و از خون من در گذر. جلاد گفت: به جز کشتن تو کاری نخواهم کرد، یکی از طفل‌های قصاب به عقب پدر بیرون آمد، چون آن واقعه را دید دامن جلاد چسبیده و گفت: ای مرد دست از پدرم بردار، اگر مطلب تو همین است من هم دوست علی 7 هستم سر مرا از بدن جدا نما. جلاد دست از پدر برداشت و در حضور او سر پسر را از بدن جدا کرد و قدری خون او را در شیشه کرد، رفت. حالتی سخت به آن مرد قصاب روی نمود.. ..مرد قصاب به خود آمد و نعش پسر را برداشته، در گوشه‌ای از منزل خود پنهان کرد تا مبادا مادر او آن پسر را ببیند مرد قصاب سفره طعام برداشته به خدمت میهمانان خود آورد. حضرت فرمود: آن دو طفل را هم که به استقبال آمدند صدا بزنید تا با ما طعام بخورند، قصاب با دل پر درد گفت: آنها طعام خورده‌اند و به خواب رفته‌اند، آن حضرت فرمود: ای مرد تا آن دو طفل نیایند ما طعام نخواهیم خورد، سپس قصاب آمد آن طفل باقی مانده را به خدمت آورد، حضرت فرمود: آن طفل دیگر را بیاور، عرض کرد: او را از پی کار مهمی فرستاده‌ام.

حضرت فرمود: تا آن هم حاضر نشود دست به طعام دراز نمی‌نمایم، قصاب بی‌اختیار اشک از چشم او فرو ریخت از جای برخاست و نعش پر از خون پسر را به نزد آن

حضرت آورد و عرض کرد: این طفل را امشب فدای قدم شما کردم و خون او را در راه محبّت آقایش ریختند، چون چشم آن جناب به سر بریده آن طفل افتاد اشک از چشمان مبارکش جاری شد.

بعد از گریه بسیار حضرت امیر 7 فرمودند: سر پسر خود را بیاور و به بدن ملحق‌ساز، آن مرد چنین کرد، حضرت ردای مبارک بر سر آن پسر کشید و بعد از تلاوت سورة «**فاتحه الکتاب**» آب دهان مبارک را بر آن مالید و در حقّ او دعا فرمود، از معجزه آن حضرت پسر برخاست و دو زانو نشست بعد از سلام عرض کرد: معذور دارید که خوابم گران بود حضرت جواب سلام او را دادند و رو به قصاب کرده فرمود: این است آن پسری که در راه محبّت علی دادی. قصاب متحیّر شد پس به او فرمود: آیا در دنیا آرزویی داری؟ عرض کرد: بلی آروز دارم یک مرتبه جمال آقایم علی را ببینم و با دیدن جمال او جان بسپارم.

حضرت فرمود: آن که تو جویای آنی منم، خداوند حاجت تو را بر آورد. چون آن مرد آن حضرت را شناخت خود را به قدوم آن حضرت انداخت و بعد از عذرخواهی از حجره بیرون آمد و فریاد برآورد که: ای زن! امشب خانه ما رشک عرش برین گردیده امام علی 7 قدم در خانه ما گذاشته‌اند.

آن زن پاک طینت چون نام آن حضرت را شنید، دوید و خویش را به قدوم مبارک آن حضرت انداخت.[1]

۸۶۹ـ علامت شیعیان

امیرالمؤمنین علی 7 فرمود: علامت شیعه من دو چیز است که به آن‌ها آزمایش شود: مراقبت از وقت نماز و در میان نهادن مال با برادران ایمانی خود. اگر این دو صفت در کسی نبود از او بگریز! باز هم از او بگریز![2] حبه عرنی می‌گوید: روزی با امام علی 7 در. مسیری می‌رفتیم امام به عقب نگاه کرد و جویریة را دورتر از خود دید او را صدا کرد و فرمود: ای جویریة عجله کن و خود را به من برسان مگر نمی‌دانی که من تو را دوستت دارم جویریة سوی امام دوید امام به او فرمود:...

۱. *طریق البکاء*، مجلس نهم، ص۴۷ / ملاحسن‌بن‌ملاعبدسهرابی.
۲. *نصایح*، ص۱۰۵.

دوســـت ما را تا آن وقت که ما را دوست دارد دوست بدار و چون با ما دوشمنی کرد دشـــمنش شو و دشمن ما را تا آن وقت که ما را دشمن می‌دارد دشمن بدار و چون با ما دوست شد دوستش بدار.[1]

۸۷۰- همچون زنبور عسل باشید

روزی علی 7 به جمعی از شـــیعیان خود فرمود: در میان مردم همانند زنبور عســـل در میان ســـایر پرندگان باشـــید، که هیچ پرنده‌ای نیست جز این‌که زنبور عسل را ناتوان می‌شـــمرد و اگر بدانند که چه برکتـــی در اندرون او نهفته اســـت هرگز چنین رفتاری درباره‌اش نمی‌کردند.

با زبان و پیکرتان با مردم معاشـــرت کنید (صرفاً رفتاری صوری و ظاهری) و با دل و عمل خود از آنان کناره گیرید، برای هر فردی همانی اســـت که به دست آورده و روز قیامت با کسی محشور شود که دوستش می‌داشته است.[2]

لذا در روایت است که علی 7 فرمود: شیعیان من مانند زنبور عسل‌اند سایر حشرات آن حیوان (زنبور عسل) را ناچیز می‌شمارند اما از باطن او خبر ندارند[3] لذا به همین جهت رسول‌خدا 9 امیرالمؤمنین 7 را یعسوب مؤمنین نامید و یعسوب به معنای ملکه کندوی عسل است.(اگر دقت شود زنبور پاک می‌خورد و پاک پس می دهد)

۸۷۱- افضل مردم علی 7 است

حجاج‌بن‌یوسف‌ثقفی[4] از حره پرسید: حره تو دختر حلیمه هستی؟

حره پاســـخ داد: فراســـت و زیرکی را از غیر مؤمن می‌یابم حجاج گفت: حره از قول تـــو نقل می‌کنند که علی 7 را افضل و برتر از ابوبکر و عمر و عثمان می‌دانی آیا از خدا چنین مطلبی به تو رسیده است؟

---

۱. *شرح نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد*، ج۲، ص۲۹۰.

۲. *امالي شيخ مفيد*.

۳. *سفينة البحار*، حاج شیخ عباس قمی(ره)

۴. این ملعون در حکومت ۲۰ ســـاله خود ۱۰۰ قبر را شکافت تا شاید بتواند بدن مطهر و نورانی امام علی 7 را پیدا کند او رســـماً اعلام عمومی کرد باید امام را لعن کنند وقتی کســـی پیش او گفت ما در قبیله خود علی و دو پسر و همسرش را نفرین می‌کنیم او این کار را تمجید و ستایش کرد او تعدادی از یاران امام علی 7 را شهید کرد از جمله کمیل و قنبر غلام امام علی 7 از جمله آن‌هاست (*تاريخ‌يعقوبي*، ج۲، ص۲۹۵).

حره گفت: آن کس که گفته است من علی 7 را تنها بر این‌ها افضل می‌دانم دروغ گفته است.

حجاج: غیر از این‌ها علی 7 از چه کسانی افضل است؟

حره: از آدم صفی‌الله و نوح نبی‌الله و لوط و ابراهیم خلیل‌الله و داود و سلیمان، موسی و عیسی : .

حجاج گفت: ای وای بر تو. او را بر اصحاب پیامبر اکرم 9 و بر ۷ نفر از انبیاء و پیامبران اولوالعزم برتر می‌دانی، اگر دلیل و برهانی بر صدق گفتارت نیاوردی گردنت را می‌زنم.

حره گفت: من او را برتر از این انبیاء نمی‌دانم بلکه خداوند متعال در قرآن کریم او را بر آنان فضیلت و برتری داده است.

اما درباره آدم ابوالبشر 7 خداوند در قرآن می‌فرماید: «**فعصی آدم ربه فغوی**؛ یعنی: آدم پروردگارش را نافرمانی کرد پس بی بهره شد» لیکن علی 7 فرمود: «**و کان سعیه مشکورا**؛ یعنی: سعی و کوشش او در دین و آخرت مورد قبول و تحسین پروردگار قرار گرفت» و اما بر نوح 7 و لوط 7 افضل است زیرا خداوند می‌فرماید: «خداوند برای کسانی که کافر شدند زنان نوح و لوط را مثال می‌آورد که آن‌ها با آن‌که همسران دو بنده شایسته و نیکوکار ما بودند چون خیانت کردند قرابت و همسری پیامبران بر آنان سودی نرسانید و به آنان گفته شد که با کفار وارد آتش شوید» اما جایگاه علی 7 زیر درخت سدرة‌المنتهی است و همسرش فاطمه‌زهرا 3 دختر پیامبر اسلام 9 است که خدا به خشنودی او خشنود است و به غضب او غضبناک.

اما از حضرت ابراهیم 7 برتر است: زیرا که قرآن می‌فرماید: (ابراهیم به خداوند عرض کرد، پروردگارا! به من نشان بده چگونه مرده را زنده می‌کنی)

خدا فرمود: که آیا ایمان نداری؟ ابراهیم عرض کرد چرا ولی برای اطمینان قلبم می‌خواهم ببینم. امام علی 7 فرمود: که اگر حجاب‌ها برداشته شود و حقایق مکشوف شود چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد و جز علی 7 تاکنون کسی چنین مطلب را نگفته است. اما بر موسی 7 برتر است. زیرا بر طبق گفته قرآن (موسی با خوف و ترس از مملکت فرعون خارج شد در حالیکه پشت سرش می‌نگریست و مراقب بود تا دستگیر نشود) اما علی 7 برتر است امام علی 7 در بستر پیامبر 9 خوابید و ترس و خوفی به

دل راه نداد تا این‌که خداوند این آیه شریفه را نازل کرد؛«از مردم کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا نثار می‌کند» از حضرت داوود 7 برتر است، بنا به گفته قرآن کریم، «داوود ما تو را جانشین خود در زمین قرار دادیم، بین مردم به حق حکم و قضاوت کن و از هوای نفس پیروی منما که از راه خدا دور شدی» امام علی 7 فرمود: که از آسمان‌ها و کهکشان‌ها و از بالا و پایین هر چه می‌خواهید از من بپرسید قبل از آن‌که مرا در جمع خود نیابید و پیامبر 9 در روز فتح خیبر فرمود: که علی 7 بر همه شما افضل و داناتر و در امر قضاوت برتر است.

بر حضرت سـلیمان نیز افضل اسـت چون قرآن می‌فرماید: که سلیمان‌نبی عرض می‌کند «خدایا چنان پادشاهی به من عطا فرما که به کسی بعد از من چنین سلطنتی داده نشـود» لیکن علی 7 فرمود: ای دنیا تو را سه طلاقه کردم که دیگر رجوعی برای من نباشـد... و بر حضرت عیسی 7 نیز برتری دارد. خداوند می‌فرماید: که یا عیسی‌بن‌مریم. آیـا تو به مردم گفته ای که مـرا و مادرم را به خدایی نپذیرنـد، مگر خدای جهان را؟ عیسـی 7 عرض کرد: که سـبحان‌الله؛ مرا نشـاید مطلبی را که شایسته و سزاوار من نیست بگویم، اگر چنین گفته باشم به تحقیق دانسته‌ای، زیرا تو از ضمیرم آگاهی و من از آنچه که در ضمیر تو اسـت آگاه نیستم که تویی دانای بر اسرار، من نگفته‌ام چیزی را مگر آنچه را که تو امر فرمودی؟ عیسـی 7 با این بیان، مردمی را که به الوهیت وی و مادرش معتقد بودند را به قیامت محول کرد و از محاکمه و مجازات غالین(کسـانی که می گویند نعوذبالله خداست) چشم پوشید. لکن علی 7 وقتی از ادعای نصیریه (سبائیه) درباره خود مطلع شد محاکمه و مجازات آنان را به تأخیر نیانداخت بلکه آنان را به آتش سوزانید. حجاج(لعنةالله‌علیه) گفت: احسنت. بسیار خوب از عهده بر آمدی اگر این چنین جواب قانع کننده‌ای نمی‌دادی دستورم را اجرا می‌کردم.[1]

۸۷۲ـ زاذان فارسی

زاذان که کنیه او ابوعمره است از اصحاب امیرالمؤمنین 7 و از خواص ایشان است. چنان‌که حضرت در گوش او اسـم اعظم خواند و به برکت آن حافظ قرآن شـد. قطب راوندی نقل می‌کند: که از زاذان پرسیدند قرائت قرآن را از که آموختی؟ که بدین خوبی

۱. *بحارألانوار*، ج۴۶، ص۱۳۴، باب ۸.

می‌خوانی. ابوعمره تبسمی کرد و گفت: استاد من حضرت علی 7 است، چون من صدای دلنشینی داشتم روزی شعر می‌خواندم حضرت فرمودند:که چرا قرائت قرآن نمی‌کنی. گفتم: که قرآن نخوانده‌ام آن‌گاه حضرت فرمود: نزدیک بیا سپس در گوش من چیزی خواند که هیچ نفهمیدم و بعد آب دهان مبارک خود را به دهانم زد. نقل می‌کند که حضرت باقر 7 پس از شنیدن این موضوع تصدیق گفته زاذان فرمود: که حضرت علی 7 در گوش ابوعمره اسم اعظم خوانده بود.[۱]

۸۷۳. علی 7 در منظر دیگران

دوست و دشمن درباره شجاعت عبادت و زهد و علم و... علی 7 زبان به ستایش گشوده‌اند که در اینجا به چند نمونه آن اشاره می‌شود.

عثمان‌بن‌عفان می‌گوید: از عمر و او از ابوبکر و او از پیامبر 9 شنید که فرمود: همانا که خدا از نور صورت علی‌بن‌ابیطالب 7 فرشتگانی آفرید که خداوند را تسبیح و تقدیس گویند و ثواب آن را برای دوستان علی 7 و دوستان فرزندانش ثبت و ضبط کنند[۲] و معاویه‌بن‌ابی‌سفیان وقتی خبر شهادت علی 7 را شنید گفت: **ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب؛** یعنی: فقه و علم از میان رفت و عمربن‌خطاب می‌گوید: به خدا سوگند اگر شمشیر علی 7 نبود هرگز اسلام پابرجا نمی‌شد و او بعد از چنین موقعیتی بالاترین و برترین قاضی و پیشگام در اسلام و صاحب شرف است.

و ابوبکر می‌گوید: ای مردم بر شما باد دوستی و پیروی از علی‌بن‌ابیطالب پس همانا از رسول‌خدا 9 شنیدم که فرمود: علی بعد از من بهترین کسی باشد که خورشید بر او تابیده و غروب کرده است.

ضراربن‌ضمره‌ضبایی می‌گوید: به خدا قسم علی 7 نیرومند و بلند همت بود، از دنیا و زرق و برق آن در وحشت بود اما با شب و تاریکی‌های آن مانوس، گریه‌اش زیاد و اندیشه‌اش طولانی بود...

ابوبکر روزی بر منبر گفت: مرا رها کنید درحالیکه علی 7 در بین شماست و عمربن خطاب می‌گوید: از رسول‌خدا 9 شنیدم که فرمود: «**حب علی براة من النار؛**

---

۱. *بحارألانوار*، ج۴۱، ص۱۹۵.
۲. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ص۹۷.

دوســتی علی مایه رهایی از آتش دوزخ است» و در جایی دیگر می‌گوید: **علی اعلم الناس بما انزل الله علی محمّد**؛ علی 7 آگاه‌ترین مردم است به آنچه خدا بر محمّد 9 نازل کرده است.[۱]

۸۷۴. علی 7 در محراب عبادت

ضراربن‌ضمره‌ضیایی می‌گوید: به خدا قســم در یکی از شب‌ها علی 7 را در محراب عبادتش دیدم که محاسنش را در دست گرفته بود و مانند مار گزیده به خود می‌پیچید و مانند افراد مصیبت زده گریه می‌کرد و می‌گفت: ای دنیا از من دور شــو، آیا متعرض من می‌شــوی و به من دل بسته‌ای؟ هیهات من صید دام تو نیستم، برو دیگران را فریب ده که من تو را ســه طلاقه کردم که حق رجوع برای من نیســت. گول تو را نمی‌خورم که عمرت کوتاه و فایده‌ات اندک است.[۲]

۸۷۵. نور واحد

پیامبر خدا 9 فرمود: اگر آســمان و زمین در کفه‌ای (ترازو) و ایمان در کفه‌ای دیگر آن باشد کفه ایمان علی 7 از آسمان و زمین سنگین تر خواهد بود.[۳]

پیامبر خدا 9 فرمود: من و علی از نوری واحد آفریده شــدیم و ۱۴ هزار سال پیش از خلقت آدم، ســپس آدم آفریده شد آن‌گاه پروردگار نور ما را در صلب او قرار داد و این صلب به صلب می‌گشــت تا این‌که در صلب عبدالمطلب از هم جدا شــد نبوت در من مستقر شد و خلافت در علی 7.[۴]

۸۷۶. بر دو قبله نماز خواند

روزی مردی از ابن‌عباس درباره علی‌بن‌ابیطالب 7 پرسش کرد، ابن‌عباس در پاسخ او گفــت: علی‌بن‌ابیطالب 7 بر دو قبله (منظور قبله اول مســلمین بیت‌المقدس و کعبه

۱. *سرّ العالمین* / *فردوس الاخبار*، ج۲ / *شواهد التنزیل*، ج۱، ص۳۹.
۲. *مروج الذهب*، ج۲، ص۴۳۳ / *خصائص الائمة*، ص۷۰.
۳. *غایة المرام*، ص۷.
۴. *فضایل الخمسه*، ج۲، ص۱۶۱.

می‌باشد) نماز خواند و در هر دو بیعت (بیعت قبل از هجرت و بیعت رضوان) شرکت جست و هرگز بت نپرستید و قماری نباخت، او بر آئین پاک توحید به دنیا آمد به اندازه چشم بهم زدنی هم شرک نیاورد.

آن مرد گفت: سوال من از این‌ها نبود، سوال من از این است که او شمشیر بر دوش نهاده و با حالت تکبر به بصره وارد شد و چهل هزار نفر را در آنجا کشت[۱] آن‌گاه بسوی شام رفت، و در برخورد با سران و بزرگان عرب چنان آنان را درهم کوفت تا همه را کشت، سپس به سوی نهروان رفت و با این‌که آنان مسلمان بودند همه آن‌ها را تا آخرین نفر به قتل رساند.

ابن‌عباس گفت: علی نزد تو داناتر است یا من؟ او گفت: اگر علی را از تو داناتر می‌دانستم از تو پرسش نمی‌کردم!

ابن‌عباس به خشم آمد تا حدی که خشمش شدت گرفت و گفت: مادرت به عزایت بنشیند، علی 7 به من علم آموخته است، علم او از جانب رسول خداست و رسول‌خدا 9 از خداوند از بالای عرش خود آموزش داده است، بنابراین علم پیامبر 9 از جانب خدا و علم علی 7 از جانب پیامبر 9 و علم من از جانب علی 7 است، و علم تمام یاران محمّد 9 در برابر علی 7 همچون قطره‌ای است در برابر هفت دریا.[۲]

۸۷۷. کلام ناب

علی 7 می‌فرمود: مقدمات شک را فراهم نکنید که به شک افتید و شک نکنید که به کفر می‌گرایید و به خودتان رخصت ندهید که سست می‌شوید... و از نشانه‌های دانایی آن است که مغرور نشوید. خیر خواه‌ترین شما از برای خودش کسی است که از همه بیشتر مطیع خدا باشد.

امور دور را بر خود نزدیک، و امور مشکل را بر خود آسان گیرید، و بدانید که بنده هر قدر راه‌یابی و چاره جوئیش ضعیف و سست باشد از آنچه که خدا برایش مقدر فرمود. کمتر نستاند و اگر زرنگی و راه‌یابی و چاره جوئیش قوی و افزون باشد بیش از آنچه خدا

۱. تعداد کشته شدگان این جنگ به این اندازه نبوده بلکه همیشه طرف مقابل مطلب را بزرگ‌تر جلوه می‌دهد.
۲. *امالي شيخ مفيد*، ص۲۳۵.

مقدرش فرموده بدست نیاورد.[1] (حضرتش در این گفتار نورانی به نکات رفتاری ممتازی اشـــاره می‌فرماید که در تکمیل شخصیت انســـانی بسیار موثراند و به‌بخشی از مطالب و قوائد علم روانشناسی در ۱۴۰۰ سال قبل اشاراتی فرموده‌اند)

۸۷۸- خود را مشهور کن

مـــردی از یاران امیرالمؤمنین علـــی 7 می‌گوید: روزی از آن حضرت شـــنیدم که می‌فرمود: حشمت و بزرگی و خودنمایی نکن و خود را مشهور نساز و خود را پنهان کن تا یاد تو نکنند و شناخته نشوی، و راز خود را پنهان‌دار، و سکوت اختیار کن تا سالم بمانی. آن‌گاه با دست خود به سینه‌اش اشاره کرد و فرمود: نیکان را دوست دارد، و بعد با دست خود به عموم اشاره کرد و فرمود: و فاجران را دشمن می‌دارد.[2]

۸۷۹- راه سعادت، پایه های دین

ابوعقیل می‌گوید: روزی خدمت امیرالمؤمنین علی 7 بودیم حضرت فرمود: هر آینه این امت بر هفتاد و ســـه فرقه پراکنده خواهند شد، سوگند به آن کس که جانم به دست اوست، تمام فرقه‌ها گمراهند جز آن کس که از من پیروی کند و از شیعیان من باشد لذا در روایت اســـت که روزی رسول‌خدا 9 به علی‌بن‌ابیطالب 7 فرمود: ای علی من تو، و دو فرزندت حســـن و حسین، و نه نفر از اولاد حسین پایه‌های دین و استوانه‌های اسلام هســـتیم، هر کس از ما پیروی کند نجات یابد و هر کس از فرمان ما سرپیچد راهش را به سوی آتش خواهد برد.[3]

۸۸۰- ۳۰۰آیه در قرآن از علی 7 است

به طوری که از اخبار و احادیث به دست آمده ۳۰۰ آیه از آیات شریفه قرآن مجید بر حسب مأخذ و مدارک مستند درباره حضرت علی 7 نازل شده است صرف نظر از علمای شـــیعه، بزرگان اهل سنت از قبیل شبلنجی، شیخ سلیمان حنفی، علامه گنجی، ترمذی،

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۲۲۷و۲۲۸.
۲. *امالي شيخ مفيد*.
۳. *امالي شيخ مفيد*.

ابن عســاکر و شیخ محمّدبن‌علی‌الصبان؛ از ابن‌عباس نقل کرده‌اند که ۳۰۰ آیه از قرآن کریم در شأن والی حضرت علی 7 نازل شده است که ما نمونه ای از آن را می‌آوریم:

امام فخررازی در تفسیر کبیر خود درباره آیه «**انما انت منذر و لك قوم هاد**؛ تو هشدار دهنده‌ای و هر قومی‌را رهبری اســت»[1] از ابن‌عباس چنین نقل می‌کند: چون آیه مزبور نازل شــد، رسول‌خدا 9 دست مبارک خود را ابتدا به سینه شریف خود گذاشت و فرمود: منم نبی منذر، سپس بر دوش علی 7 دست گذاشت و فرمود: **انت الهادی**.

۸۸۱. در پیشگاه خدا

حضرت علی 7 به پیشگاه خداوند عرض کرد:

بار خدایا! این نماز من اســت، که در پیشــگاه تو به جای آوردم. نه به خاطر نیازی است که تو به آن داری، و نه به خاطر میل و رغبتی است که تو در آن داری، بلکه برای بزرگداشت و پذیرش فرمان تو است که تو مرا به انجام آن فرمان داده‌ای.

ای خدای من! اگر در نماز من عیبی اســت و یا نقصی در رکوع و سجود آن موجود است، پس مرا باز خواست مکن.[2]

۸۸۲. مرد کار

علی 7 در جوانی شتری داشت که با آن آب کشی می‌کرد، از بیرون شهر مَشک‌ها را پر از آب می‌نمود و با خود به شهر می‌آورد و در اختیار مردم قرار می‌داد. نقل است روزی حضرت بار شتری از هسته خرما به خارج از شهر می‌برد از او سؤال کردند یاعلی! چه بر بار شــتر خود داری؟ فرمود: صد هزار درخت خرما، لذا از امام محمّد باقر 7 روایت شده که فرمود: امیرالمؤمنین 7 ۵۰۰ درخت داشت که در کنار هر کدام از آن‌ها دو رکعت نماز می‌خواند، حضرت در مدینه نخلســتان‌های قوم یهود را آبیاری می‌کرد و در اثر کشیدن آب از چاه دست‌های مبارکش پینه زده بود. حضرت چاه‌های فراوان در راه مکّه و کوفه و دیگر محل‌ها حفر کرد تا حجاج از آن استفاده نمایند. خدمات آن حضرت منحصر به حفر

۱. سوره رعد، آیه ۷ / *مدینه المعاجز*، ۱۷۶.
۲. *بحارالانوار*، ج۸۳، ص۳۸. (این دعا در تعقیبات مشترکه نماز در *مفاتیح‌الجنان* آمده است)

قنوات و ایجاد مزارع و کندن چاه‌ها نبود بلکه در ســاختن مســاجد در کوفه، بصره و نیز مسجد فتح و مسجدی در مقابل قبر حضرت حمزه 7 نیز تلاش می‌نمود و از جمله این آثار این‌که، بنیانگذار فرهنگ غنی وقف در اســلام آن حضرت بوده‌اند که تمامی قنوات و چاه‌ها را وقف می‌نمودند.

۸۸۳- خداوندا شیعه علی!

امام باقر 7 فرمود: چون روز قیامت شــود خداوند تمام مردم از گذشتگان و آیندگان را عریان و پا برهنه در ســرزمین واحدی گرد آورد پس همه آن‌ها در محشــر بازداشت می‌شوند تا جایی که عرق فراوانی بریزند و به نفس نفس افتند...

ســپس آواز دهنده‌ای از ســوی عرش ندا دهد: پیامبر اُمی کجاست؟... رسول‌خدا 9 برخاسته و جلو مردم می‌ایستد تا به حوضی که طول آن به فاصله میان ایله و صنعا است می‌رسد... چون رســول‌خدا 9 کسانی از دوستان ما اهل بیت را مشاهده می‌کند که باز داشته می‌گردند، می‌گرید و می‌گوید:

«خداوندا! شیعه علی، خداوندا! شیعه علی.»

خداوند فرشته‌ای را بسوی آن حضرت می‌فرستد و می‌گوید: ای محمّد چرا می‌گریی؟ رســول‌خدا 9 می‌گوید: چگونه نگریم برای مردمی‌که از شیعیان برادرم علی‌بن‌ابیطالب هســتند و می‌بینم به سوی دوزخیان برده شــده و از درآمدن به کنار حوض من ممنوع می‌گردند؟!

پــس خداونــد می‌فرماید: ای محمّد، مــن آنان را به تو بخشــیدم، و به خاطر تو از گناهانشــان در گذشــتم، و آنان را به تو و به آن عده از فرزندانت که دوست می‌داشتند ملحق نمودم و در دســته و گروه تو قرارشــان دادم، و در حوض تو واردشــان ساختم و شفاعت تو را درباره آنان پذیرفتم، و تو را بدین کرامت گرامی داشتم.

آن‌گاه امام باقر 7 فرمود: پس در آن روز چه بسیارند مردان و زنان، گریانی که چون این صحنه را می‌بینند، فریاد می‌کنند: وا محمّدا، «ای محمّد بفریاد رس» پس در آن روز هیچ کس نیست که ما را دوست داشته و به ما مهر می‌ورزیده جز این‌که در حزب ما و با ماست و در حوض ما وارد می‌شود؛ به این جهت است که در روایتی پیامبر 9 فرمود: ای

مردم علی 7 را دوست بدارید زیرا که گوشت او، گوشت من و خون او خون من است. خداوند لعنت کند دسته‌ای از امت مرا که پیمان مرا درباره او تباه ساختند و سفارش مرا درباره‌اش به فراموشی سپردند که آنان هیچ گونه بهره‌ای نزد خداوند ندارند.[۱]

۸۸۴. نشانه‌های دوستی

حارث‌اعور می‌گوید: روزی خدمت علی‌بن‌ابیطالب 7 رسیدم، حضرت فرمود: اعور! برای چه اینجا آمدی، عرض کردم: یا امیرالمؤمنین دوستی شما مرا به اینجا کشانده است. حضرت فرمود: تو را به خدا راست می‌گویی؟ عرض کردم: به خدا سوگند آری. حضرت سه بار مرا سوگند داد سپس فرمود: آگاه باش که بنده‌ای از بندگان خدا نیست که خداوند بر او خشم گرفته باشد جز این‌که بغض و دشمنی ما را در دل خود احساس می‌کند و ما را دشمن می‌دارد. بنابراین دوست ما هر روزی را که آغاز می‌کند در انتظار رحمت بسر می‌برد، و درهای رحمت نیز به روی او گشوده است، و دشمن ما روز را آغاز می‌کند در حالی که بنای کار خود را بر لب پرتگاهی قرار داده که او را به آتش دوزخ در اندازد. پس رحمت، اهل رحمت را گوارایشان باد و جایگاه اهل دوزخ نیز همان هلاکتشان باد.[۲]

۸۸۵. ایمان و پایه‌های آن

روزی مردی در حضور امیرالمؤمنین علی 7 برخاست و راجع به ایمان از آن حضرت پرسش نمود، حضرت نیز به ایراد خطبه برخاست و فرمود: سپاس خدایی را که قانون اسلام را بنیان نهاد و راه ورود به آبشخورهای آن را برای واردین آن آسان ساخت و پایه‌هایش را در برابر متجاوز به آن، استحکام بخشید...

پس ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، یقین، عدل و جهاد و صبر چهار شعبه دارد: شوق و هراس و زهد و انتظار.

هلا! هر که به بهشت مشتاق باشد دل به شهوات ندهد و هر که از آتش بهراسد از کارهای ناروا روی گرداند و هر کس در دنیا زهد پیشه کند مصیبت‌ها بر او آسان نماید

۱. *امالي شيخ مفيد*، ص۲۹۰.
۲. *امالي شيخ مفيد*، ص۳.

و هر کس مراقب و منتظر مرگ باشد به کارهای خیر بشتابد.

و یقین چهار شـــعبه دارد: باریک بین، درک حقایق، اندرز گرفتن از عبرت‌ها و روش پیشـــینیان. پس هر که در امور دقیق بینا شـــود حقیقت شناس گردد، و هر که به حقایق رسد عبرت شناس شود و هر که عبرت شناس باشد با سنت آشنا شود و هر که سنت را بشناسد گویا با پیشینیان بوده است.

و عدل چهار شـــعبه دارد: تیز فهمی‌و دانش بسیار و شکوفه حکم (داوری) و بوستان حلم و بردباری.

پس هر که بفهمد جملات علوم را تفســیر کند، و هر که عالم شـــود راه‌ها و قوانین حکم را بشناسد، و هر که راه‌ها و قوانین حکم را بشناسد گمراه نگردد، و هر که بردباری کند در کارهایش زیاده روی نورزد و در میان مردم خوشنام و ستوده زندگی کند.

و جهـــاد چهار شـــعبه دارد: امر به معـــروف و نهی از منکر، پایـــداری در جبهه‌ها و کینه‌توزی با فاسقان.

پس هر که امر به معروف کند پشـــت مؤمن را محکم ساخته، و هر که نهی از منکر کند بینی کافر را به خاک مالیده، و هر که در جبهه‌ها پایداری کند به عهد و وظیفه خود عمل نموده و هر که با فاسقان کینه ورزد برای خود خشم گرفته و هر که برای خدا خشم بگیرد حقیقتاً مؤمن است پس این است ایمان و پایه‌های آن.

سؤال کننده عرض کرد: ای امیرمؤمنان 7 درست هدایت و ارشاد نمودی، خداوند از جانب دین و به خاطر آن به شما جزای خیر دهد.[1]

در روایتی دیگر علی 7 به کمیل‌بن‌زیاد می‌فرماید: ای کمیل! برادر (واقعی) تو دین توست پس هر طور که می‌خواهی از دین خود محافظت به عمل آور.[2]

۸۸۶- پای برهنه

از خصوصیـــات حضرت علی 7 این بود که آن حضـــرت در پنج وقت پای پیاده راه می‌رفت و کفش‌هایش را به دست می‌گرفت. ۱) در روز عید فطر؛ ۲) در روز عید اضحی؛ ۳) در وقـــت رفتن به نماز جمعه؛ ۴) در وقت رفتن به عیادت مریض؛ ۵) در روز تشـــییع

۱. *امالي شیخ مفید* / *کنزالعمال*، ج۱۶ ص۱۸۷.
۲. *کنزالعمال*، ج۱۶، ص۱۸۷.

جنازه و می‌فرمود: این محل‌ها مورد توجه خداســـت و یا مواضع خداست. دوست دارم در آنجا پابرهنه باشم.[۱]

۸۸۷ـ درمان دردها

امام امیرالمؤمنین 7 به یکی از دانشمندان یهود گفت: هر کس طباع او معتدل باشد مزاج او صافی گردد، و هر کس مزاجش صافی باشـــد اثر نفس در وی قوی گردد، و هر کس اثر نفس در او قوی گردد به ســـوی آنچه کـــه ارتقایش دهد بالا رود، و هر که به ســـوی آنچه ارتقایش دهد بالا رود به اخلاق نفسانی متخلق گردد، و هر کس به اخلاق نفســـانی متخلق گردد موجودی انسانی شود نه حیوانی، و به باب ملکی در آید و چیزی او را از این حالت برنگرداند.

پس یهودی گفت: الله‌اکبر! ای پسر ابوطالب، همه فلسفه را گفته‌ای، چیزی از فلسفه را فرو گذار نکرده‌ای.[۲]

۸۸۸ـ سؤال پدر و پاسخ پسران

روزی علی 7 از امام حســـن و امام حسین 8 ســـؤالاتی پرسید که هر یک از آن بزرگواران به پاســـخ پدر خود بر آمدند. ابتدا علی 7 از پسرش امام حسن 7 پرسید: ای پسرم خرد چیست؟ گفت: آن‌که دل تو نگهدارنده چیزی باشد که در آن ودیعه نهاده‌ای. پرســـید: حزم (هوشیاری و دور اندیشی) چیست؟ پاسخ داد: آن‌که منتظر فرصت باشی و در امور خیری که برایت ممکن اســـت شـــتاب ورزی. حضرت پرسید بزرگواری چیست؟ گفت: عفو و تحمل لغزش دیگران، اســـتوار نمودن زندگی بر اســـاس خوی‌های ارزنده. پرســـید: بخشندگی و بلند نظری در چیست؟ پاسخ داد: بر آوردن نیاز درخواست کننده و بخشش دســـترنج خود. فرمود: خساست چیست؟ پاسخ داد: این‌که اندک را زیاد بدانی و آنچه را در راه خدا داده‌ای تلف شـــده؛ پنداری. فرمود: «رقّه» (پســـتی و بردگی) چیست؟ گفت: کوته‌بینی و درخواست نمودن چیز کم و دریغ داشتن از چیز اندک. پرسید: خود را به رنج و مصیبت انداختن چیست؟ پاسخ داد: تمسک به کسی که تو را ایمن نمی‌سازد و

۱. *سنن الامام علي* 7 .
۲. *کشکول* شیخ بهایی، ص۵۹۴.

کنجکاوی در چیزی که برایت سودی ندارد. فرمود: جهل چیست؟ گفت: پریدن بر روی مرکب پیش از مهارت یافتن در آن و سـربـاز زدن از پاسخ گویی و چه خوب کمک‌کاری است خاموشی در جایگاه‌های متعدد اگر چه زبان‌گویایی داشته باشی.

آن‌گاه امیرالمؤمنین 7 رو به فرزندش امام حسین 7 نمود و به او فرمود: پسرم آقایی چیست؟ گفت: نیکویی نمودن به قبیله و برگردن گرفتن و پرداخت دیه جرائم و جنایات آنان، فرمود: غنا (بی نیازی) در چیسـت؟ پاسخ داد: اندک بودن آروزهایت و خوشنودی به آنچه تو را کفایت می‌نماید. پرسـید بینوایی در چیست؟ گفت: طمع داشتن به هر چیز و سخت ناامید شدن. پرسید لوم (نکوهش و سرزنش) چیست؟ پاسخ داد: که مرد خود را از خطر محفوظ دارد و عیال خود را تسـلیم آن کند. پرسید خرق (درشتی، دریده بودن) چیسـت؟ گفت: در افتادن و دشـمنی کردن با فرمانده خود و شخصی که می‌تواند به تو سود و زیانی برساند. آن‌گاه علی 7 به حارث اعور توجه نمود و به وی فرمود: ای حارث این حکمت‌ها را به فرزندانتان بیاموزید زیرا آن‌ها بر خرد و حزم و رأی می‌افزاید.[1]

۸۸۹. موحدی راستگو

روزی زینب(سـلام‌الله‌علیها) و حضرت عباس 7 در کنار پدر نشسته بودند. علی 7 بـه ابوالفضل‌العباس 7 فرمود: بگو یک. عباس گفت: یک. پدر گفت: بگو دو«**قل اثنان**» عباس 7 با مکث گفت: خجالت می‌کشـم به زبانی که یک گفته‌ام بگوییم **دو (استحیي ان اقول باللسان الذي قلمت واحد، اثنان)** و این خود اشـاره به یک لطیفه توحیدی است یعنی موحدین هرگز به شرک و دوپرستی نمی‌گرایند.

علی 7 چشمان پسر خود را بوسید سپس زینب را نیز نوازش کرد. زینب(سلام‌الله‌علیها) پرسـید: باباجان، آیا ما را دوست داری؟ پدر گفت: آری دخترم،، شما جگر گوشه‌های من هسـتید. زینب گفت: پدر دو نوع محبت، یکی محبت خداوند و دیگر دوسـتی فرزند در قلب مؤمن یک جا جمع نمی‌شـود. احساس شما نسبت به ما شفقت و مهربانی است. و نسـبت به خداوند محبت خالص است«**یا ابتاه، حبان لا یجتمعان فی قلب المؤمن، حب الله و حب الاولاد و ان کان لابد فالشفقة لنا و الحب لله خالصا.**»[2]

۱. *معاني الاخبار*، ج۲، ص۴۶۲.
۲. *مستدرك الوسايل*، ج۱۵، ص۲۱۵، حدیث۱۶.

۸۹۰- جواب سلام

امام باقر 7 فرمود: امیرالمؤمنین 7 از کنار عده‌ای عبور می‌کرد به آن‌ها سلام کرد و آن‌ها در پاسخ او گفتند: «**عليك السلام و رحمة الله و بركاته و مغفرته و رضوانه**» حضرت به آن‌ها فرمود: شما در جواب سلام ما بیش از آنچه که ملائکه در جواب پدرمان ابراهیم 7 گفتند، نگوئید. ملائکه گفتند: «**رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيت.**»[1]

۸۹۱- نحوه مردم داری

در خصال صدوق روایت شـــده که علی‌بن‌ابیطالب 7 به پسران خود فرمودند **يا بنى اياكم و معاداة الرجل...**

ای پســـران من مبادا با مردم از سر خصومت و دشمنی برخیزید زیرا که ایشان خالی از دو گروه نمی‌باشند یا عاقلند، که در صدد مکر و خدعه با شما بر آیند و یا جاهلند، که بزودی بر علیه شـــما به دفاع از خود قیام می‌کنند؛ گفتار، همانا حُکم مَرد نَری را دارد و پاســـخ دادن در حکم زن ماده‌ای است و چون مرد و زن با هم جمع آیند گریزی از تولد بچه نیست و سپس حضرت شروع کردند از خود این شعر را انشاء نمودند.

سليم العرض من حذر الجوابا — و من دارى الرجال فقد اصابا

و مـن هـاب الـرجال تـهيبوه — و من حـقر الرجال فلن يهابا

«کســـی که می‌خواهد آبرویش محفوظ باشـــد از جواب دادن خودداری می‌نماید، و کســـی که با مردمان به مدارا و ملایمت رفتار نماید وی به مقصد و مقصود خود می‌رسد و راه صواب و درســـت را طی کرده است و کسی که مردمان را بترساند مردمان نیز او را می‌ترســـانند و کسی که مردمان را پست و حقیر پندارد برای او ارزشی قائل نمی‌شوند.»[2] و در روایتی دیگر امام فرمود: ســـه چیز اســـت که عمل آدمی با وجود آن قبول نشود ۱) شرک است ۲) کفر ۳) رای، عرض کردند: یا امیرالمؤمنین«رای» چیست؟ فرمود: رای آن است که کتاب خدا و سنت پیامبر 9 را کنار گذارند و به رای (خود) عمل کنند.[3]

---

۱. *محجة البيضاء*، ج۳، ص۳۸۵.
۲. *وسایل الشیعه*، ج۱، ص۳۹۷ / *حضال* ص۷۲.
۳. *یاتي علي الناس زمان*، ص۵۸۷ / *خصال صدوق*.

۸۹۲- بهترین آیه قرآن کریم

خداوند در آیه ۳۰ سوره مبارکه شوری می‌فرماید:

«و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر»

یعنی: و هر گرفتاری که به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید و بسیاری را نیز عفو می‌کند.

علی 7 می‌فرماید: رسول خدا 9 فرموده است بهترین آیه در قرآن همین آیه است.

«خیر آیة فی کتاب الله هذه الایه»

آن‌گاه علی 7 فرمود: رسول‌خدا 9 در ادامه فرمود: یا علي! ما من خدش عود و لا نکبة قدم الابذنب؛ ای علی! هر خراشی که از چوبی به انسان می‌رسد و هر لغزش قدمی، بر اثر گناهی است که از او سر زده است.[۱]

۸۹۳- آزادی بیت‌المقدس

روزی حضرت امیرالمؤمنین 7 فرمود: یهودیان از اطراف جهان جملگی به کشور فلسطین خواهند آمد و از برای خود دولت تشکیل می‌دهند و عده‌ای از زمامداران کشورها با آنان جنگ می‌کنند ولی شکست نصیب یهود نمی‌گردد. آخرالامر مسلمین با اعراب متحد شوند و وحدت لازم در همه آنان ایجاد گردد و با نبردی که می‌کنند سرانجام پیروزی نصیب آنان می‌گردد و کشور فلسطین در اختیار آن‌ها می‌آید و یک یهودی در آنجا جایگزین نمی‌شود.[۲]

۸۹۴- درس خداشناسی

رسول خدا 9 روزی با جمعی از اصحاب خود از کوچه‌ای عبور می‌کرد. حضرت پیر زنی را دید که با چرخ نخ ریسی خود مشغول رستن پنبه است. حضرت سؤال کردند: ای پیر زن خدای خود را به چه چیزی شناختی؟ پیر زن به جای جواب، دست از دسته چرخ برداشت طولی نکشید پس از چند مرتبه دور زدن، چرخ از حرکت ایستاد، پیر زن گفت: چرخی به این کوچکی برای گردش احتیاج به شخصی چون من دارد آیا ممکن است

---

۱. *مجمع البیان* ذیل آیه فوق / *بحارألانوار*، ج۷۰، ص۳۱۶.

۲. *عقاید الامامیه اثنا عشر*.

افلاک با این عظمت و کرات با این بزرگی بدون مدبری دانا و حکیم و صانعی توانا و با نظم معینی به گردش افتند و از گردش خود باز نایستند. حضرت روی به اصحاب خود کردند و فرمودند: مانند این پیر زن خدا را بشناسید.

۸۹۵. منشاء اندوه و غم

امام باقر 7 فرمود: علی 7 روزی اندوهناک شد آن‌گاه فرمود: این اندوه از کجا بر دل من نشست؟ بیاد ندارم که بر آستانه در خانه نشسته‌ام، نه از میان گله گوسفندان راه عبور باز کرده‌ام و نه پیراهنم را ایستاده پوشیده‌ام و نه با دامن (شلوار) خود دست و رویم را خشک کرده‌ام.[1] (بر طبق این روایت این اعمال منشاء غم و غصه‌اند که بایستی حتی‌المقدور از آن‌ها پرهیز نمود)

۸۹۶. فرق بین ایمان و یقین

روزی امیرالمؤمنین علی 7 از دو فرزند ارجمندش امام حسن و امام حسین 8 پرسید: فرق میان ایمان و یقین چیست؟ هر دو برای رعایت ادب سکوت کردند تا هر یک که پدر مورد خطاب قرار داد پاسخ دهد. امام خطاب به فرزند بزرگتر فرمود: یا ابا محمّد (کنیه امام حسن 7 است) پاسخ ده. امام حسن 7 پاسخ داد «**بینهما شبر** یعنی فاصله ایمان و یقین یک وجب است. پدر از او توضیح خواست و امام مجتبی 7 در توضیح فرمودند:

لِاَنَّ الْایمانِ ما سمعناهُ باذاننا و صدقناه بقلوبنا و الیقین ما ابصرناه با عیننا و استدللنا به علی ما غاب عنا؛ یعنی: ایمان چیزی است که به گوش می‌شنویم و با دل آن را تصدیق می‌کنیم و یقین چیزی است که با چشم آن را می‌بینیم و به آن بر چیزی که از ما پنهان است استدلال می‌کنیم.»[2]

۸۹۷. سفارش رعایت آداب اجتماعی

در سفارشی حضرت علی 7 به فرزند خود حضرت امام حسین 7 فرموده است:

۱. *خصال صدوق*، ص۲۵۰.
۲. *بحارألانوار*، ج۶۷، ص۱۸۲.

حسین اذا کنت فی بـلدة　　غریباً فعـاشر بادابها

و لا تفخرن فیهم بالنهی　　فکل قـبیل بـالبابها[1]

حسین‌جان هرگاه در شهری غریب بودی، با آداب و رسوم آن محل زندگی کن، عقل خود را بکار گیر، و در میان آنان فخر و مباهان به خود راه مده.

زیرا هر جمعیتی عقلاً و خردمندانی دارد و رســوم خود را محترم می‌شـمارد.[2] و در برخورد با جاهلان حضرتش می‌فرماید:

و لقد امر علی اللئیم یسبنی　　فمضیت عنه و قلت لا یعنینی

به تحقیق گاه می‌گذرم بر شخص پستی که به من ناسزا می‌گوید: پس از او می‌گذرم و به خود می‌گویم که مقصود او من نیستم.

۸۹۸ـ صبر برای روزی حلال

روزی علی 7 وارد مســجد شد و به مردی گفت: استر مرا نگاهدار. آن مرد بدبخت دهنه بند اســتر آن حضرت را باز کرد و با خود برد، علی 7 پس از نماز در حالی که دو درهم در دست مبارکش بود و قصد داشت آن را به عنوان مزد به آن مرد بدهد از مسجد خارج شــد، دید آن مرد دهن بند را دزدیده و استر را به حال خود رها کرده، دو درهم را به یکی از خدمتکاران داد تا دهن بندی برای استر بخرد. خدمتکار دهن بند دزدیده شده را در بازار در مغازه‌ای مشــاهده کرد، که صاحب مغازه به دو درهم خریده بود، خدمتکار نیــز دهنه را به دو درهم از آن صاحب مغازه خرید و به علی 7 برگرداند. آن‌گاه علی 7 فرمود: **(ان العبد لیحرم نفسه الرزق الحلال بترك الصبر و لا یزداد علی ما قدر له؛** به حقیقت که بنده‌ای با افتادن در عجله و ترک صبر و استقامت روزی حلال الهی را بر خود حرام می‌کند و چیزی هم از مقدار مقدر شده بوسیله حضرت حق به خود اضافه نمی‌کند)!![3]

۸۹۹ـ فضیلت ماه شعبان

روزی حضرت امیر علی 7 بر گروهی از مســلمانان که در مسجد نشسته و مشغول مشــاجره کلامی‌بودند وارد شدند و بر آن‌ها سلام نمودند، آن‌ها پاسخ گفته و آن حضرت

۱. *عوالم الامام الحسین* 7 ، ص۱۴۹.
۲. *دیوان امام علي* 7 ، ص۴۹.
۳. *نهج‌البلاغه ابن ابي الحدید*، ج۳، ص۱۶۰.

را به جمع خود دعوت کردند حضرت پس از سرزنش آنان فرمود: ای گروه بدعت گزار امروز اول ماه شعبان است خداوند آن را به آن جهت شعبان نامید که نیک‌ها در آن شاخه شاخه می‌شود و درهای بهشت را در آن گشود و نعمت‌های بهشتی را با ارزان‌ترین قیمت و آسان‌ترین راه بر شما عرضه کرده، اما شما از آن ابا دارید، آن‌گاه فرمود: شاخه‌های نیکی در این ماه، نماز و روزه و زکات و امر به معروف و نهی از منکر، نیکی به پدر و مادر و خویشان و همسایگان و ایجاد صلح و صفا بین مردم و احسان به فقرا و مساکین است اما شما به کاری پرداخته‌اید که از آن نهی شده‌اید.[۱]

۹۰۰-دعایی بسیار جامع و کوتاه در بعد از هر نماز

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: علی 7 فرمود: هر کسی‌که دوست دارد وقت مردن از گناهان پاک باشد و همچون طلای نابی که هیچ ناخالصی در آن وجود ندارد و احدی حقی از او درخواست نکند، بعد از نمازهای پنجگانه شب و روز «**نسبة الله**» (سوره توحید) یعنی **قل هو الله** را ۱۲ بار بخواند بعد دست‌ها را بگشاید و این دعا را بخواند:

اللهم انی اسالك باسمك المكنون المخزون الطاهر الطهر المبارك و اسالك باسمك العظيم و سلطانك القديم يا واهب العطايا يا مطلق الاسارى يا فكاك الرقاب من النار صل على محمّد و آل محمّد و فك رقبتى من النار و اخرجني من الدنيا آمنا و ادخلنى الجنة سالماً واجعل دعائى اوله فلاحاً و اوسطه نجاحاً و آخره صلاحاً انك انت علام الغيوب

آن‌گاه فرمود: این از اسرار دعاهایی است که به طور پنهانی و رمزی خوانده می‌شود و از دعاهایی است که پیامبر خدا 9 به من آموخت و دستور داد که من آن را به حسن و حسین 8 نیز بیاموزم.[۲]

۹۰۱- مرگ از دیدگاه علی 7

سویدبن‌غفلة می‌گوید: از امیرمؤمنان علی 7 شنیدم که فرمود: هنگامی‌که آخرین روز زندگی انسان می‌رسد مال و فرزند و عمل شخص در برابر او مجسم می‌شود و با زبان حال به ثروت خود می‌گوید: من در جمع آوریت حریص بودم و در مصرف تو بخل

---

۱. *بحارالانوار*، ج۹۷، ص۵۵.
۲. *معاني الاخبار*، ص۳۲۴.

ورزیـــدم در این لحظه چه کمکی بـــه من خواهی کرد؟ مال با همان زبان به او می‌گوید مـــن کفن تو را تأمین می‌کنم و کاری دیگر با تو ندارم. ســـپس روی به فرزند نموده و می‌گوید: من ســـخت تو را دوست داشتم از تو حمایت می‌کردم در این لحظه با من چه می‌کنی؟ پاســـخ می‌دهد من تو را در قبر می‌گذارم و پنهانت می‌کنم، پس از آن به عمل خود می‌گوید: من به تو بی میل بودم و بر من ســـنگینی داشتی امروز با من چه خواهی کرد؟ عملش پاســـخ می‌دهد: من همیشه با تو هســـتم در قبر در حشر تا حضور در پای میزان عدل الهی.[1]

۹۰۲ـ مسافر دنیای ناپایدار

سویدبن‌غفله[2] می‌گوید: وارد شدم به خانه علی‌بن‌ابیطالب 7 ولی در منزل آن حضرت چیزی ندیدم، عرض کردم: یاعلی 7 اثاث منزل شـــما کجاست؟ فرمود: یا سوید ما اهل بیتی نیستیم که در دنیا اثاث البیت بخواهیم، ما آنچه داریم برای آخرت خود می‌فرستیم ما در دنیا مانند ســـواری هستیم که از راه برسد و در سایه درختی، کمی استراحت کند و باز براه افتد و برود و توجهی به سایه درخت نداشته باشد.[3]

۹۰۳ـ ذکر در موقع خواب

عبدالرحمن‌بن‌ابی‌لیلی از امام علی 7 نقل می‌کند که شـــبی از شب‌ها رسول‌خدا 9 پیش ما آمد و پای مبارکش را بین من و دخترش فاطمه‌زهرا 7 گذاشـــت و به ما آنچه را بایـــد به هنگام خواب بگوییم گفت: فرمود موقع خواب بگویید ۳۳بار **سبحان‌الله** ۳۳بار **الحمدلله** ۳۴بار **الله‌اکبر**

سپس امام فرمود: من این ذکر را هیچ وقت ترک نکردم مردی پرسید: حتی در شب صفین **(لیلة‌الهریر)**؟ امام فرمود: حتی در شب صفین.

اذکار متعـــددی برای وقت خواب وجود دارد لذا شایســـته در این موقع از آن‌ها بهره برد در روایات متعدد تسبیحات حضرت زهرا 3 به این گونه نیز نقل شده است اما قول

---

۱. *وسایل الشیعه*، ج۷، ص۳۲۵.

۲. ســـوید از صحابه حضرت امیر 7 اســـت که ۱۲۷ سال عمر کرد و در کوفه در زمان حجاج یوسف ثقفی فوت کرد.

۳. *ارشاد القلوب*.

مشهور همان است که ۳۴ **الله‌اکبر** و ۳۳ بار **الحمدالله** و ۳۳بار **سبحان‌الله**.[۱]

۹۰۴- لباس محبت، عبای فقر

مردی به امام صادق 7 عرض کرد: حدیثی نقل می‌شود که شخصی به علی 7 گفت: یاعلی 7 من تو را دوســت دارم حضرت به او فرمود: جامه گشــاد برای تهیدستی آماده نما. امام صادق 7 در پاســخ وی فرمود: اینطور نیست که می‌گویی، همانا امیرالمؤمنین علی 7 به او فرمود: برای تنگدســتی خود جامه‌ای تهیه نموده‌ای و منظور علی 7 روز قیامت بوده است.[۲]

۹۰۵- حقیقتی جاوید

محمّدبن‌محمّدواسطی روایت کرده که در بغداد نزد محمّدبن‌سماعه قاضی شهر بودم و مردی نیز در جلســه حضور داشــت او گفت: به مســجد کوفه رفتم و در کنار یکی از ستون‌ها نشستم که دو رکعت نماز بخوانم ناگه زنی از اعراب بیابانی را در پشت سرخود یافتم که مکرر این جمله را می‌گفت: ای کســی که مشهور در دنیا و مشهور در آخرتی، ای آن‌که مشهور در آســمان‌ها و زمین‌هایی، ستمگران و زورمندان چه تلاش‌ها کردند نور تو را خاموش کنند و یاد تو را از خاطره‌ها ببرند اما اراده خداوند این بود که نور تو را هر روز افزونتر و نام و یاد تو را در هر زمان، پر آوازتر و بلندتر سازد هر چند که مشرکان را ناپســند آید به او گفتم: ای زن مقصودت از این حرف‌ها کیست و چه کسی را اینگونه ســتایش می‌کنی؟ زن گفت مقصودم امیرالمؤمنین علی 7 است همان کسی که توحید جز با ولایت او سامان نمی‌گیرد.[۳]

۹۰۶- انفاق حضرت علی 7

یکی از دهقانان پیراهنی زربافتی را برای امام علی 7 فرســتاد این پیراهن را فردی بنــام عمروبن‌حریث بــه چهار هزار درهم از امام خرید و حضــرت آن پول را بین مردم

۱. *مسند ابن حنبل*، ج۱، ص۳۰۵.
۲. *معاني الاخبار*، ج۱، ص۴۰۲.
۳. *اختصاص شیخ مفید*.

تقسیم کرد. عبدالرحمن‌بن‌الشعبی می‌گوید: وارد میدان بزرگ کوفه شدم در آن هنگام جوانی همچون دیگران بودم. علی 7 را دیدم که بر بالای دو ظرف طلا و نقره ایستاده بود و آن‌ها را بین مردم تقسیم می‌کرد تا این‌که هیچ چیز برای خود او باقی نماند، تعجب کردم رفتم و به پدرم گفتم: امروز مردی را دیدم که نمی‌دانم بهترین مردم است یا جاهل‌ترین مردم. پدرم پرسید: آن‌چه کسی بود؟ گفتم: امیرالمؤمنین علی 7 را دیدم و جریان را تعریف کردم پدرم گریست و گفت: نه فرزندم تو امروز بهترین مردم را دیده‌ای.

۹۰۷ـ نشانه طلوع خورشید

امام علی 7 می‌فرماید: وقتی در شام دو گروه نظامی اختلاف کنند نشانه‌های الهی آشکار می‌شود، پرسیدند: ای امیرمؤمنان آن نشانه چیست؟

فرمود: زمین لرزه‌ای در شام رخ می‌دهد که صدهزار نفر در اثر آن هلاک می‌گردند و این را خداوند رحمتی برای مؤمنان و عذابی برای کافران قرار می‌دهد.

وقتی آن هنگام فرا رسد نظاره‌گر سوارانی‌که دارای اسب‌های سفید و پرچم‌های زرد رنگ می‌باشند باشید آن‌ها از مغرب می‌آیند تا وارد شام می‌شوند و در آن لحظه است که فریاد و بی‌تاب بزرگ و مرگ سرخ فرا می‌رسد وقتی آن وضع پیش آمد پس بنگرید فرو رفتن آبادی‌ای از روستاهای دمشق که به آن حَرشا گویند در این هنگام فرزند هند جگر خوار (سفیانی) ازبیابان خروج کرده و بر منبر دمشق قرار گیرد در این بحبوحه در انتظار ظهور حضرت مهدی 7 باشید.[1]

۹۰۸ـ عملی بی‌جا

روزی حضرت علی 7 در تشییع جنازه‌ای شرکت داشتند در مسیر در حالی که دیگران محزون وبعضی گریان بودند یکی از همراهان در حال خندیدن بود حضرت از آن غفلت و حرکت نابجا ناراحت شده و فرمودند:

«کان الموت فیها علی غیرنا کتب و کان الحق فیها علی غیرنا وجب...»

یعنی: گویا مرگ در این جهان برای دیگران معین شده و حق نیز برای دیگران واجب گردیده است و گویا مردگان را که مشاهده می‌کنیم مسافرانی هستند که آنان را در قبر

۱. *بحارألانوار*، ج۵۲، ص۲۵۳.

می‌گذاریم و بزودی نزد ما بازگشت می‌کنند.[1]

۹۰۹- نیکی و بدی

روزی حضـــرت امیر 7 در میان اصحاب خـــود فرمود: من در همه عمر خود در حق کسی نه نیکی کرده‌ام نه بدی.

اصحاب عرض کردند: یا امیرالمؤمنین 7 ما معنی این ســـخن را نمی‌دانیم شما آن را توضیح دهید. حضرت فرمود: هر کســـی که در حق کسی نیکی کند جزای آن نیکی به خود او باز می‌گردد. پس در حقیقت در حق خود نیکی کرده است و هر کسی در حق کســـی بدی، نماید سزای آن بدی نیز به او برمی‌گردد، پس در حقیقت در حق خود بدی کرده است.

۹۱۰- نگاه لطف

یکی از شیفتگان حضرت امیرالمؤمنین 7 در راهی همراه ایشان ملازم حضرتش بود که ناگاه اشکش جاری شـــد آن حضرت علت را از او پرسش نمودند، عرض کرد: چنان محبت و علاقه شما در من جایگزین است که از توصیف خارج است ولکن این پسر من از شما کناره می‌گیرد و از دشمنان سر سخت شما می‌باشد که به این جهت مایه حزن و تأسف من می‌باشد. حضرت فرمود: مایلی قلب او را چنان تغییر و حالش را دگرگون کنم که از جمله دوستان ما گردد، عرض کرد منتهی آرزوی من است، آن حضرت عطف توجه و نظری به او نمود. آن مرد گفت: مشـــاهده کردم چنان شـــیفته و جان نثار آن حضرت گردید که حاضر نبود آنی از حضرتش جداگردد.

نتوان برد برون از دل ما حب علی   نور از مهر جهانتاب نگردد منفک[2]

۹۱۱- جلسه شعراء

حضرت علی‌مرتضی 7 روزی از شعراء پرسش فرمودند که کامل‌ترین آنان کیست؟ ابی‌الاسوددوئلی در پاسخ گفت: سراینده این اشعار **و لقد اغتدی یدافع رکنی** (الی آخر)

---

۱. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۲۲.

۲. جویا تبریزی.

آن حضرت پس از مطالبی فرمود: امرء القیس اشعارش ارزنده‌تر است و سپس دلائلی آوردند که همه شعراء گفتار آن حضرت را تصدیق نمودند.[1]

و در جایی دیگر امام فرمود:

و ایاك فضلات الامور فانها — حرام علی النفس التقی ارتکابها

از زواید زندگی و امور بیهوده حذر کن که چنین اعمالی بر شخص پارسا روا نیست.

۹۱۲- استکبار ورزی

حضرت علی 7 در یکی از روزهــا خطبه‌ای بر مردم خواند و ضمن دعوت مردم به توحید آن‌ها را به اطاعت از کسانی که خداوند امر به اطاعت آن‌ها کرده است توجه داد و آیه‌ای ۴۸ (سوره مؤمن) را یاد آور شد و گفت: آیا می‌دانید استکبار چیست؟ ترک اطاعت از کسانی که مأمور به اطاعت آن‌ها هستید و خود برتر بینی نسبت به آن‌ها...

۹۱۳- شما را سفارش می‌کنم

روزی علی 7 فرمود:

شــما را به پنج خصلت سفارش می‌کنم که برای دست‌یابی به آن‌ها سزاوار است بر شترهای راهور سوار گشته و با تمام توان در پی آن‌ها بر آیید.

۱) جز به خدا امید نبندید.

۲) از هیچ چیز جز گناه‌های خود، واهمه به دل راه ندهید.

۳) هنگامی که با پرسش از مطلبی که نمی‌دانید روبرو شدید از گفتن نمی‌دانم حیا نکنید...

۴) از فراگیری آنچه نمی‌دانید، شرم به خود راه ندهید.

۵) بر شما باد به صبر و مقاومت...[2]

۹۱٤- جنس آسمان‌ها

عن حبة العرنی قال: سمعت علیا 7 ذات یوم یحلف: و الذی خلق السمأ من دخان و مأ.[3]

---

۱. *عدد السنه*، ص۱۶۵.

۲. *نهج‌البلاغه*، صبحی صالح حکمت۸۲.

۳. *بحارألانوار*، ج۵۸، ص۱۰۴.

حبه عرنی می‌گوید: شـنیدم روزی علی 7 بدینگونه قسـم می‌خـورد: به خدایی کـه آسـمان را از گاز و آب آفرید! و در خطبه ۹۰ نهج البلاغـه حضرت می‌فرماید: به آسمان‌هایی که ماده‌اش دود و بخار بود فرمان داد تا قطعات آن، که با هم فاصله داشتند به هم پیوسته و گرد آمدند.

۹۱۵- علی 7 در قرآن

مردی به عمارياسـر گفت: آیه‌ای در قرآن است که فکر مرا پریشان ساخته و مرا در شک انداخته است؟ عمار گفت: کدام آیه. او گفت: «**واذا وقع القول عليهم اخرجنالهم دابة من الارض...**»عمار گفت: به خدا سـوگند من روی زمین نمی‌نشینم غذا و آبی نمی‌نوشم تا دابةالارض را به تو نشـان دهم، سپس همراه آن مرد خدمت علی 7 آمد و در حالی که آن حضرت مشـغول خوردن غذا بود به محضرش رسیدند هنگامی‌که چشم امام 7 به عمار افتاد فرمود: بیا، عمار آمد نشسـت و با امام غذا خورد آن مرد سـخت در تعجب فرو رفت و با ناباوری به این صحنه می‌نگریسـت زیرا عمار به او قول داده بود و قسـم خـورده بود که تا به وعده‌اش وفا نکند غذا نخورد. گویی قسـم و قول خود را فراموش کرده بود، هنگامی‌که عمار برخاسـت و با علی 7 خداحافظی کرد آن مرد رو به او کرد و گفت: عجیب است تو سـوگند یادکردی که غذا نخورد و... تا این‌که دابةالارض را به من نشـان دهی؟ عمار گفت: من او را به تو نشـان دادم اگر می‌فهمیدی. (یعنی منظور علی 7 است).[1]

۹۱۶- اسباب تأخیر عذاب الهی

اصبغ‌نباتـه می‌گوید: روزی امیرالمؤمنین 7 فرمـود: اهل زمین چون به تبهکاری و نافرمانی پروردگار آلوده شـوند خداوند بر آن شود که آن‌ها را روی استحقاقشان عقوبت فرماید ولی چون نظر کند به سالخوردگان که در عین ضعف پیری به سوی نماز گام بر می‌دارند و کودکان که مشـغول یادگیری قرآنند آنان را مورد عفو قرار داده عذابشـان را به تأخیر اندازد.

---

۱. *تفسیر نمونه*.

لذا درکلامی یکی از راه‌های رفع بلا و عذاب الهی را بیان فرموده‌اند امام علی 7 در وصیت لحظات آخر عمرشان فرمود: خدا را در امر زکات رعایت کنید که موجب خاموشی غضب پروردگار است. **الله الله فی الزکاة فانّها تطفی غضب ربکم**[1]

۹۱۷. توصیف امام علی 7 توسط امام ششم 7

ســعیدبن‌کلثوم می‌گوید: خدمت حضــرت صادق 7 بودم ســخن از وجود مقدس امیرالمؤمنین 7 به میان آمد. امام ششــم 7 آنچنــان که حق علی 7 بود از آن جناب تمجید کرد و حضرتش را به بهترین صورتی که لیاقت داشت ستود. سپس فرمود:

به خدا قســم هرگز حرامی نخورد تا عمرش پایان گرفت و از دو برنامه‌ای که رضای خداوند در آن بود سخت‌ترینش را برای عمل انتخاب می‌کرد حادثه‌ای برای رسول‌خدا 9 پیــش نیامد مگر این‌که آن حضرت را به عنوان تکیه‌گاه برای رفع حادثه می‌خواســت، جز او کسی همانند رســول‌خدا 9 طاقت عبادت نداشت... ثواب حق را امید داشت و از عذابش خائف بود در راه رضای خداوند و دوری از عذاب فردا کار کرد و با دســتمزد کار روزی‌اش هــزار بنده در راه خدا خرید و آزاد کرد غــذای اهلش روغن و خرمای به هم انباشته بود لباسی جز لباس کرباس نداشت.[2]

۹۱۸. فقیه کیست؟

ابوحمزه‌ثمالــی از حضرت باقر 7 روایت نموده کــه امیرالمؤمنین 7 فرمود: آیا آگاه نسازم شما را از کسی که حقیقتاً فقیه (آگاه به مسائل دین) است؟ عرض کردند: چرا ای امیرالمؤمنین 7 . فرمود: شــخصی است که مردم را از رحمت خدا نومید نگرداند و آنان را از عذاب او ایمن نســازد و در نافرمانی از خدا برای آن‌ها تسهیل قائل نشود و به آنان اجازه نافرمانی ندهد و قرآن را به دلیل علاقه به چیزهای دیگر ترک نگوید. آگاه باشــید در دانشــی که به دیگران انتقال پیدا نکند، خیری نیســت، و بدانید در قرائتی که تدبر و چاره اندیشــی در آن نباشــد و در عبادتی که آگاهی و فهم و دانستن مسائل دین در آن

۱. *نهج البلاغه*.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۶، ص۷۵.

نباشد خیری نیست.[۱]

۹۱۹ـ معنی قدقامت الصلوة

در روایتی از امیرالمؤمنین 7 در تفسـیر جمله **قدقامت الصلوة** آمده اسـت **قد قامت الصلوة ای حان وقت الزيارة و المناجاة و قضأ الحوائج درك المنى و الوصول الى الله** عَزَّوَجَلَّ. معنای **قدقامت‌الصلوة** این است که نزدیک شد وقت زیارت خدا و مناجات با او و برآورده شدن حاجات و رسیدن به آرزوها و واصل شدن به خداوند عَزَّوَجَلَّ.[۲]

۹۲۰ـ بعد از ایمان به خدا و رسولش 9

عبدالله‌بن‌عباس گوید: سـلمان فارسـی را در عالم خواب دیدم بـه او گفتم: آیا تو غلام آزاد کرده رسـول‌خدا 9 نبودی؟ گفت: آری بودم، دیدم تاج یاقوتی بر سـر دارد و لباس‌های عالی بهشتی بر تن پوشیده گفتم: ای سلمان این منظره حکایت از مقام عالی تو می‌کند که خداوند به تو عطا کرده گفت: آری گفتم: تو در بهشت بعد از ایمان به خدا و ایمان به رسول‌خدا 9 چه چیز را بهتر از همه چیز دیدی. در پاسخ گفت: در بهشت بعد از ایمان به خدا و رسولش 9 چیزی بهتر از دوستی علی 7 نیست.[۳]

۹۲۱ـ درجه علی 7 از این بالاتر است

یوسف‌بن‌ابی‌سـعید گفت: من روزی خدمت امام صادق 7 رسـیدم حضرت به من گفت: چون روز قیامت شـود خداوند تبارک و تعالی خلائق را در آن روز گردآورد، اولین کسـی که او را فرا بخوانند حضرت نوح 7 است، پس از او سؤال شود آیا تبلیغ نمودی؟ نوح می‌گوید: آری. به او گفته می‌شـود شـاهد بر گفتارت کیسـت؟ نوح 7 می‌گوید: محمّدبن‌عبـدالله 9 پس‌نوح 7 از مکان خود بـر می‌خیزد و به نزد محمّد 9 می‌آید و او بر روی تلی از مشـک به همراه علی 7 قرار دارد، نوح 7 به محمّد 9 می‌گوید: ای

---

۱. *معاني الاخبار*، ج۲، ص۶۶.

۲. این روایت مشـروحی اسـت در تفسیر اذان و اقامه که صدوق در *معاني الاخبار* و *توحید* آن را نقل کرده است / *مستدرك الوسايل*، ج۴ ص۶۸.

۳. *مجالس* شیخ مفید، مطابق نقل از *بحارألانوار*، ج۶، ص۷۵۳.

محمّد! خداوند از من سـؤال نموده که آیا تبلیغ دین مرا نمودی؟ گفتم: آری. گفت: گواه تو کیست؟ گفتم: محمّد 9 . پس حضرت محمّد 9 می‌گوید: ای جعفر و ای حمزه بروید و شهادت دهید که او تبلیغ خود را کرده است. پس حضرت صادق 7 فرمود: جعفر و ای حمزه بروید و شهادت دهید که او تبلیغ خود را کرده است. پس حضرت صادق 7 فرمود: جعفر و حمزه دو نفر گواهی هستند که از برای تبلیغ پیامبران گواهی می‌دهند، یوسف می‌گوید: من عرض کردم فدایت شوم. پس علی 7 در آن موقع کجاست؟ حضرت فرمود: درجه و منزلت علی از این بالاتر است.[1]

۹۲۲- فخر فروشی

امام صادق 7 فرمود: دو نفر مرد در نزد امیرمؤمنان علی 7 به همدیگر افتخار و فخر فروشی(در مورد نیاکان خود) می‌کردند امام علی 7 به آن‌ها فرمود: آیا شما به پیکرهای پوسیده و روهای در میان آتش، افتخار می‌کنید؟!

سپس (به افتخار کننده) فرمود: اگر دارای عقل باشی، دارای خوی و خلق انسانی خواهی بود و اگر دارای تقوا و پرهیزکاری باشی صاحب کرامت و بزرگواری هستی و اگر عقل و تقوا نداشته باشی، بدآن‌که الاغ بهتر از تو است و تو بر هیچ کس امتیازی نداری.[2]

نیز نقل شده مردی بحضور رسول‌خدا 9 آمد و گفت: من فلان بن فلان... هستم (تا ۹نفر از اجداد خود را شمرد و افتخار به نَسَب خود کرد) پیامبر 9 فرمود: **اَمّا اِنَّكَ عاشِرهم في النّار**؛ اما تو دهمین نفر از آن‌ها هستی که در آتش دورزخ می‌باشی.[3]

۹۲۳- رد احسان و مروت

حارث اعور می‌گوید: امیرالمؤمنین از فرزندش امام حسن 7 پرسید: پسرم مروت چیست؟ امام حسن 7 پاسخ داد: پارسایی و اصلاح مال و در روایتی دیگر حسن‌بن‌جهم می‌گوید: امام رضا 7 روایت نمود که امیرالمؤمنین 7 فرمود: جز دراز گوش موجود دیگری رد احسان و نیکی نمی‌کند.

۱. *روضه کافی*، ص۲۶۷.
۲. *وسائل الشیعه*، ج۱۱، ص۳۳۵.
۳. همان مدرک.

عرض کردم مقصود چیست؟ حضرت فرمود: یعنی: برای نشستن او جا باز کنند و به خوشی به او عرضه شود (و او امتناع کند)[۱]

۹۲۴- فاتح بیت‌المقدس

عبایه‌اسد می‌گوید: در حالی که علی 7 دراز کشیده بود و من در بالای سر حضرت ایستاده بودم شنیدم که می‌فرماید: به تحقیق در مصر هلاک کننده‌ای خواهد آمد و محققاً شهر دمشق را یک سنگ، یک سنگ، درهم خواهد کوبید و حتما یهودیان و مسیحیان از هر شهر و ناحیه عرب‌ها سر بر خواهند آورد و یقیناً عرب را با این عصایم خواهم راند، گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای امیرالمؤمنین 7 گویا به ما خبر می‌دهی پس از آن‌که از دنیا رفتی مجدد زنده خواهی شد؟ فرمود: چه دور است این؛ ای عبایه، معتقد شدی به غیر عقیده‌ای که مردی آن را از من باور کند.[۲] (یعنی مسئله رجعت)

۹۲۵- از قرآن یادگیرید

روزی جمعی از یاران امیرالمؤمنین 7 در موضوع مروت (مردانگی و جوانمردی) با هم در گفتگو بودند که حضرت علی 7 وارد جمع آن‌ها شد، حضرت وقتی از گفتگوی آن‌ها مطلع شد فرمود: چرا آن را از قرآن فرا نگرفته‌اید؟ عرض کردند: یا امیرالمؤمنین 7 این مطلب در کجای قرآن است؟ حضرت فرمود: در آیه«**ان الله یامر بالعدل و الاحسان؛** خداوند به شما دستور می‌دهد عدل و احسان را شیوه خدا سازید.»[۳]

پس عدل همان انصاف و رعایت حق و احسان بخشش و تفضل از حق خویش می‌باشد.[۴]

۹۲۶- بردباری علی 7

روزی علی 7 یکی از غلامان خود را صدا زد، ولی او جوابی نداد بار دوم و سوم هم

---

۱. *معاني الاخبار*، ج۲.
۲. *معاني الاخبار*، ج۲، ص۱۲۶.
۳. سوره نحل، ۹۰.
۴. *معاني الاخبار*، ج۲، ۱۲۶.

او را صدا کرد، اما او جواب نداد. حضرت برخاست و نزد او رفت و دید که استراحت کرده، به او فرمود: آیا صدایم را نشـــنیدی؟ عرض کرد: شنیدم. حضرت فرمود: پس چرا جواب مـــرا ندادی؟ عرض کرد: یاعلی 7 چون از عقوبت و توبیـــخ و تنبیه تو، خود را در امان می‌دیدم و مطمئن بودم که مرا توبیخ نمی‌کنی، لذا سهل‌انگاری کردم حضرت فرمود: تو را به خاطر خدا آزاد کردم.[1]

۹۲۷- معنای فقر

حارث اعور همدانی می‌گوید: از جمله پرسش‌هایی که امیرالمؤمنین علی 7 از فرزند خود امام حســـن 7 نمود این بود که فقر چیســـت؟ و او پاسخ داد: آز و شدت تمایل به چیزی، و دیگر پرســـش آن حضرت این بود که سفاهت (نادانی) چیست؟ امام حسن 7 پاســـخ داد پیروی از مردم فرومایه و همنشینی با گمراهان و این‌که سماحهٔ (بزرگواری و بخشـــش و جوانمردی) چیست؟ پاسخ داد: این‌که شخص چه در حال رفاه و چه در حال سختی بخشنده باشد.[2]

۹۲۸- انگشتران علی 7

عبدخیر می‌گوید: علی 7 چهار انگشـــتر داشـــت که آن‌ها را بدست می‌کرد یکی از آن‌ها یاقوت بود که بخاطر بزرگواری و نجابت در دســـت می‌کرد. دیگری فیروزه بود که به منظور پیروزی در دســـت می‌کرد و دیگری آن حدیـــد چینی بود که برای قوت خود به دســـت می‌کرد و آخری آن عقیق بود که به جهت محفوظ ماندن در دست می‌کرد و نقـــش هر یک از آن‌ها عبارت بود از، یاقوت: **لااله الاالله الملك الحق المبين و نقش فيروزه، الله الملك الحق** و نقش حدید چینی، **العزة الله جميعا و نقش عقیق در سه سطر، ماشاألله، لاقوة الا بالله، استغفرالله** بود.[3]

---

۱. *محجة‌البیضاء*، ج۵، ص۱۲۳.
۲. *معاني الاخبار*، ج۲.
۳. *خصال صدوق*، ص۲۱۸.

۹۲۹- معنی ارادت و دوست داشتن

امـــام صادق 7 فرمـــود: روزی حـــارث اعور بـــه امیرالمؤمنین 7 عـــرض کرد:یا امیرالمؤمنین 7 بخدا ســـوگند که من شما را دوســـت می‌دارم. حضرت به او فرمود: ای حارث حال که مرا دوســـت می‌داری پس با من دشـــمنی مکن و با من بازی مکن و مرا آزمایش مکن و با من شوخی و مرا پست و کوچک نکن و مرا از مقام خودم بالاتر مبر.[۱]

۹۳۰- راهنمایی شفابخش

فردی در زمان امیرمؤمنان علی 7 زندگی می‌کرد اومردی عرب و مسلمان و ارادتمند به علی 7 بود ولی مبتلا به بیماری شـــد. بیماری او طول کشید، بسیار رنجیده خاطر و رنجور بود برای درمان بیماری خود بســـیار تلاش کـــرد و نزد اطباء گوناگون رفت ولی نتیجه نگرفت و همچنان بیماریش ادامه داشت او همچنان با سختی و رنج می‌ساخت و می‌ســـوخت، سرانجام به محضر علی 7 شتافت و از بیماری طولانی خود شکایت کرد و از آن حضرت خواست که راه درمانی به او ارائه دهد.

آری وجود علی 7 برای مستضعفین و درماندگان، مایه برکت و رحمت است لذا هیچ کسی از در خانه او نا امید بر نمی‌گشت. علی 7 به او فرمود: آیا همسر داری؟ بیمار گفت: آری. علی 7 فرمود: به همسرت بگو مقداری از مهریه خود را به تو ببخشد. سپس از آن بخشـــیده همسرت مقداری عسل خریداری کن و آن عسل را با قدری آب باران مخلوط کن و سپس آن عسل را بخور که بخواست خدا شفا می‌یابی.

بیمار رفت و همین غذای معجون را تهیه نمود و خورد و شـــفا یافت او در حالی که بســـیار خوشـــحال بود به محضر علی 7 آمد و پس از اعلام شفای خود عرض کرد: ای امیرمؤمنـــان 7 من برای درمان خود اموال بســـیار خرج کردم و به طبیب های بســـیار مراجعه نمودم ولی نتیجه نگرفتم اما شـــما با یک دستور ساده بیماری مرا درمان کردید به گونه‌ای که گویی اصلاً بیمار نبودم اکنون آمده‌ام بپرســـم که درمان با این دســـتور بر چه اساســـی بوده‌است؟ امیرمؤمنان 7 فرمود: در مورد مهریه خداوند در قرآن می‌فرماید: مهریه زنان را بطور کامل بپردازید.

فان طبن لکم عن شیی ء منه نفسا فکلوه هنیا مرئیا؛ و اگر زن‌ها با رضایت خاطر چیزی

---

۱. *خصال صدوق*، ص۳۷۳.

از مهریه خود را به شما ببخشند آن را حلال و گوارا مصرف کنید.[1]

و در مورد آب باران می‌فرماید: **و نزلنا من السّمأ مأ مبارکا؛** و از آسمان آب پر برکت فرستادیم.[2]

و در مورد عسل می‌فرماید: **فیه شفأ للناس؛** و در عسل شفای مردم است.[3]

هرگاه آب باران و قدری از مهریه زن و عسل با هم جمع شوند، در آن معجون حلال و گوارا، برکت و شفا جمع شده است البته چنین معجونی شفابخش است و بیماری را برطرف می‌سازد.[4]

۹۳۱- بازیچه جریانات روز نگردد

سلیم‌بن‌قیس‌هلالی شنیدم، امیرالمؤمنین علی 7 می‌فرمود: از سه کس بر دین خودتان بترسید مردی که قرآن را فرا گرفته (و بعلوم قرآن آشنا شده است) همین که نشاط و خرمی‌به چهره‌اش نشست (کنایه از این‌که موقعیت اجتماعی بدست آورد)

شمشیرش را به روی همسایه خود بکشد و او را هدف تیر تهمت و شرک قرار دهد. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین 7 کدامیک به شرک سزاوارترند؟ فرمود: آن‌که تیر تهمت زده است و مردی که بازیچه جریانات روز گردد و هر افسانه دروغین که ساخته شود او دنباله‌اش را درازتر بکشد و مردی که خدایش عَزَّوَجَلَّ قدرتی بدست او داده و او گمان کند که فرمان برداری ازاو فرمان بری از خدا است و سرپیچی از فرمانش سرپیچی از فرمان خداست در صورتی که چنین نیست زیرا در راه معصیت خدا از هیچ مخلوقی نباید اطاعت کرد و مخلوق را نباید که دلبند گناه گردد، پس نه در راه معصیت الهی باید از کسی فرمان برد و نه به فرمان شخص گناهکار بایستی در آمد، و فقط می‌بایست از خداوند و پیغمبرش و جانشینان او فرمان برد و این‌که خداوند دستور فرموده است فقط از دستورات پیغمبر 9 اطاعت شود برای این است که پیغمبر 9 معصوم است و پاک و به نافرمانی خداوند دستور نمی‌دهد و این‌که فقط به اطاعت جانشینان پیغمبر 9 امر فرموده

---

۱. سوره نساء، آیه۲.
۲. سوره قاف، آیه۹.
۳. سوره نحل، آیه۶۹.
۴. *جامع النورین*، ص۴۷۹.

است برای این است که آنان نیز معصومند و پاک، و امر به گناه نمی‌کنند.[۱]

۹۳۲. مردم دو گونه‌اند

امیرالمؤمنین 7 فرمود: فرزندان من مبادا با مردم ســتیزه کنید که آن‌ها بیش از دو قسم نیستند، یا خردمندی است، که با شما مکر و حیله بکار می‌برد و یا نادان که هر چه زودتر آســیب بر شما می‌رســاند...، گفت: و شنود مانند نر و ماده‌اند که چون با هم جفت شوند ناچار نتیجه‌ای خواهند داشت، سپس دو بیت شعر انشاء فرمود:

سلیم العرض من حذر الجوابا — و من داری الرجال فقد اصابا

و مـن هـاب الـرجال تـهیبوه — و مـن حقر الرجال فلن یـهابا

«هــر کس از جواب گفتار خویش بهراســد، آبروی خــود را حفظ کرده و هر کس با مردان(مردم) مدارا کند به راه صواب رفته اســت و آن‌که برای مردان(مردم) احترام نگه دارد، آنان نیز احترامش را نگه می‌دارند و آن‌که آنان را کوچک شــمرد بزرگی خویش را از دل‌های آنان برده است.»[۲]

۹۳۳. صبر در مرگ عزیزان

روزی علی 7 به عنوان تســلیت دادن به اشعث در مرگ برادرش عبدالرحمان به او فرمود: ای اشعث: اگر بی‌تابی کنی در مرگ برادرت، حق عبدالرحمن است که اینگونه ادا می‌نمایی و اگر صبر کنی حق خدا اســت که ادا کردی، و اگر صبر کنی قضا الهی بر تو روا شده است و تو هم آن را با صبر خود ستوده‌ای و اگر بی‌تابی کنی قضا حق بر تو روا شــده ولی تو آن را نکوهیده‌ای. اشعث گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» امیرالمؤمنین 7 فرمود: آیا می‌دانی معنی و تأویل آن را که گفتی چیست؟ اشعث گفت: تو پایان هر دانشی و نهایت آن. آن‌گاه حضرت فرمود: اما گفتی انا لله به معنی اعتراف به ملک خداســت و اما گفته‌ات در اناالیه راجعون اعتراف به هلاکت و زوال خود تو است.[۳]

۱. *خصال صدوق*، ص۱۵۷.
۲. *خصال صدوق*، ص۸۳.
۳. *تحف العقول*، ص۴۰.

٩٣٤ـ چگونه صبح کردی؟

روزی جابر به علی 7 گفت: یاعلی! چگونه صبح کردی؟ حضرت در پاسخ او فرمود: صبح کردیم در حالی که در نعمت‌های بی‌حد و شمار خداوند قرار دادیم و با گناهان فراوان خود همراه، نتوانیم شکر خوبی‌هایی، که به ما داده است،را بجا آوریم یا زشتی‌هایی که از ما پرده‌پوشی کرد![1]

٩٣٥ـ اندرزی بنما

روزی شخصی خدمت علی 7 رسید و عرض کرد: یاعلی 7 مرا پندی ده. حضرتش فرمود: بتو سفارش می‌کنم که کار خیر و خوب خود را هرگز زیاد مپندار و گناهان خود را هر چند که کم باشند کم حساب نکن. شخص دیگری به آن حضرت عرض کرد: مرا اندرزی فرما. حضرت فرمود: خویشتن خود را تلقین به فقر و تنگدستی و طول عمر مکن.[2]

٩٣٦ـ از بسیاری از آن‌ها می‌گذرد!!

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: روزی از علی 7 شنیدم که فرمود: من به شما حدیثی می‌گویم که سزاوار است هر مسلمانی آن را حفظ کند سپس رو به ما کرد و فرمود:

خداوند بنده مؤمنی را در این دنیا کیفر نکند الا این‌که بهتر و آبرومندتر از آن در قیامت به کیفر(جبران) او بازگردد و خدا هیچ بنده مؤمنی‌را در این دنیا پرده‌پوشی نکند و از او نگذرد جز این‌که بهتر و آبرومندتر در روز قیامت از او در گذرد سپس فرمود: گاهی خداوند بنده مؤمنی را دچار بلائی در بدن یا مال یا فرزند یا خانواده‌اش می‌کند. سپس این آیه را خواند (شوری /٣٠) «هر مصیبت که به شما رسد به سبب آنچه است که بدست خود کردید و از بسیاری هم می‌گذرد» و تا سه بار حضرتش دست خود را بهم زد و می‌فرمود: و از بسیاری هم می‌گذرد.[3]

---

١. *تحف العقول*، ص٢١٠.
٢. *تحف العقول*.
٣. *تحف العقول*، ١٠٧.

۹۳۷- معاد و خداشناسی

شعری است منســوب به امام علی 7 که آن حضرت قانون عقلی وجوب دفع خطر احتمالی را که به اعتقاد بعضی زندگی پس از مرگ را باطل مپندارند را به صورت زیبایی به نظم کشیده است.

زعم المنجم و الطبیب کلاهما ان لا معاد فقلت ذاك الیکما

ان صح قولکما فلست بخاسر او صح قولی فالو بال علیکما [1]

منجم و طبیب هر دو چنین پنداشتند که معادی نیست. گفتم: شما در انتخاب عقیده آزادید ولی اگر عقیده شــما (عدم وجود معاد) درست باشد من ضرر نکردم، اما اگر عقیده من (معاد روز قیامت و محاسبه میزان الهی) درست باشد شما زیانکارید.[2]

۹۳۸- اسلام چیست؟

علی 7 فرمود: اســلام را به شکلی تعریف می کنم که قبل از من‌و بعد از من کسی این چنین بیان نکرده است، مگر به همان طرزی که من بیان نموده‌ام.

لانسبن الاسلام نسبة لاینسبه احد قبلی و لا ینسبه احد بعدی الا بمثل ذلك، ان الاسلام هو التسلیم، اســلام تسلیم بودن اســت، والتسلیم هو الیقین، و تسلیم عبارت است از یقیــن، والیقین هو التصدیق، و یقین یعنی همــان تصدیق والتصدیق هو الاقرار، و تصدیق آن اقرار اســت والاقرار هو العمل و اقرار همان عمل بجا آوردن اســت، و العمل هو الادأ، و عمل همان انجام دادن اســت، ان المؤمن من لم یاخذ دینه عن رایه ولکن اتاه من ربه فاخذ و مؤمــن دیــن خود را از رأی و عقیده خود نمی‌گیرد بلکه دین خود را از پروردگار متعال فرا می‌گیرد.[3]

۹۳۹- میثم تمار

میثم‌تمار غلام زنی از قبیله بنی‌اسد بود، امیرالمؤمنین علی 7 او را از آن زن خرید و آزادش کرد و به وی فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: سالم. حضرت فرمود: رسول‌خدا 9

---

۱. *بحارألانوار*، ج۷۵، ص۸۷.
۲. *بحارألانوار*، ج۷۵، ص۸۷، ب۱۶.
۳. *کافی*، ج۲، ص۴۵.

به من خبر داده که نامی‌که پدرت در عجم تو را به آن نامیده‌اند میثم است. میثم عرض کرد: خدا و پیغمبرش 9 درســـت گفته‌اند، حضرت فرمود: رجوع کن به همان نامت که رسول‌خدا 9 تو را به آن نامیده و سالم را رها کن. پس به همان اسم میثم رجوع کرد و کنیه‌اش را ابی سالم گذاشت تا این‌که نقل شده؛ در آن سالی که کشته شد حج بجا آورد بر ام‌سلمه وارد شد و ام‌سلمه به او فرمود: به خدا قسم بسیار از رسول‌خدا 9 شنیدم که در دل شب درباره تو به علی 7 سفارش می‌کرد.[1]

۹۴۰- خبر از قیام مختار

اصحاب امام ســـجاد 7 به آن حضرت عرض کردند: یابن‌رسول‌الله 9 امام علی 7 ماجرای قیام مختار را خبر داده ولی نفرموده اســـت چه وقت کشته می‌شود و چه کسی او را می‌کشد؟ حضرت فرمود: امیرالمؤمنین 7 راست گفته، آیا به شما خبر ندهم که چه وقت این امر واقع می‌شــــود؟ گفتند: چرا. فرمود: از این تاریخ تا ســـه سال دیگر در فلان روز واقع می‌شـــود و به زودی در فلان روز ســـر ابن‌زیاد و شمر را می‌آورند و ما آن‌ها را در جلو خـــود می‌گذاریم و غذا می‌خوریم و به آن‌ها نگاه می‌کنیم، چون مختار قیام کرد حضرت با اصحاب خود بر سر سفره بود به آن‌ها فرمود: برادران دل‌خوش کنید و بخورید که شـــما غذا می‌خورید و در حالی که ســـتمکاران بنی‌امیه را درو می‌کنند. گفتند: کجا؟ فرمود: فلان جا. مختار آن‌ها را می‌کشد و به زودی فلان روز دو سر را برای ما می‌آورند.

در آن روز موعود آن حضرت از نماز فارغ شـــده بود و می‌خاست بر سر سفره بنشیند که سر را آوردند، چون چشمش به آن‌ها افتاد سجده کرد و گفت: شکر خدایی را که مرا زنده داشت تا این سرها را به من نمایاند.[2]

۹۴۱- تقسیم پول نان به عدالت

دو نفر بر سر پول نان‌های خود اختلاف داشتند لذا جهت حل اختلاف خدمت حضرت علی 7 رســـیدند و عرض کردند: یاعلی 7 یکی از ما پنج نان و دیگری سه نان داشت، یک نفر میهمان بر ما وارد شد و هم غذای ما شد و او وقتی که خواست برود هشت درهم

۱. *اثباة الهداة*، ج۲، ص۱۰۹.
۲. *اثباة الهداة*، ج۵، ص۲۴۷.

به ازاء آنچه خورده بود به ما داد، من که پنج قرص نان دارم پنج درهم آن را می‌خواهم و آن‌که سه قرص نان دارد را سه درهم حاضرم بدهم لیکن او می‌گوید: باید چهار به چهار پول را نصف کنی. حضرت ابتدا به صاحب ســه نان فرمود: ســر این مسائل دعوا نکن. بیا ســه درهم را بردار و برو؛ اهمیتی ندارد، برای این‌ها ســزاوار نیست دعوا کنید اما آن شخص گفت: یاعلی 7 قبول ندارم، حق من چهار درهم است چرا که این هشت درهم را آن شخص برای ما دو نفر داده است. حضرت فرمود: اگر حق را می‌خواهی یک درهم بیشــتر حق تو نیســت، او داد و فریاد کرد که چرا حق من اینقدر کم است من سه نان داشتم، یک درهم و او که پنج نان داشته هفت درهم. حضرت فرمود: تو سه نان داشتی، خودت هم از آن خورده‌ای آن هم که پنج تا نان داشته از آن پنج تای خود خورده است میهمانی که بر شــما وارد شده آن‌هم خورده اســت. جمعاً سه نفر در قبال هشت قرص نان. پس هشت قرص نان سه قسمت می‌گردد هر کدامتان هشت قسمت از ۲۴ قسمت خورده‌اید یا اگر خواستید به تعبیر دیگر، هر کدام از شما سه نفر، دو قرص نان و دو ثلث نان‌ها را خورده است. پس بنابراین آن کسی که سه نان دارد خودش دو قرص نان و دو ثلث از نان‌های خود را خورده اســت. پس یک ثلث آن باقی مانده است که آن میهمان خورده است. اما آن‌که پنج قرص نان داشت دو قرص نان و دو ثلث آن‌ها را خود خورده و دو قرص بعلاوه یک ثلث دیگر آن برای مهمان گذاشــته است. بنابراین اگر بخواهید تقسیم کنید آن کســی که سه قرص نان داشته تنها یک ثلث از نان خود را به میهمان داد و کســی که پنج قرص نان دارد دو نان و دو ثلث نان خود را داده پس هفت درهم مال اوست و یک درهم هم مال توست.[1]

۹٤۲- صدرنشینی مجلس

امــام کاظم 7 فرمود: بارها امیرالمؤمنین 7 می‌فرمود: بالای مجلس ننشــیند مگر کسی که دارای این خصائل باشد:

«**یجیب اذا سئل و ینطق اذا عجز القوم عن الکلام و یشیر بالرای الذی فیه صلاح اهله فمن لم یکن فیه شیئی منهن فجلس فهو احمق**، یعنی: آن‌گاه که سؤال شود پاسخگو باشد؛ آن‌گاه که دیگران از سخن گفتن عاجز شوند سخنگو باشد؛ آن‌گاه که به اندیشه‌های خیر

۱. *بحارالانوار*، ج۹، ص۴۸۶.

خواهانه نیاز گردد راه پویان را ره گو باشد.

پس هرگاه این سه خصلت در او نباشد و در صدر مجلس بنشیند احمق است» و در کلامی‌دیگر می‌فرماید: انسان عاقل باید دارای سه نشانه باشد:

«و لابد للعاقل من ثلاث؛ ان ینظر فی شانه و یحفظ لسانه و یعرف زمانه، یعنی: این‌که شأن و موقعیت خود را درک کند و زبانش را از لغزش‌های گفتاری حفظ نماید و زمانش را بشناسد.»[1]

۹۴۳- منع از چاپلوسی

در یکی از روزها شخصی به خدمت علی 7 رسید و زبان به ستایش و ستودن و مدح و ثنای آن حضرت گشود این مرد با این‌که خود نسبت به علی 7 بی‌اعتقاد بود در ستایش بیش از حد افراط کرد. لذا علی 7 در برابر آن همه افزون گویی‌ها که رنگ چاپلوسی داشت به او فرمود: «انا دون ما تقول ما فی نفسك»

من از آنچه که تو به زبان می‌گویی پایین‌ترم ولی از آنچه که در اندیشه‌ات داری بالاترم.[2]

۹۴۴- گفتگو با دنیای فانی

امام المتقین علی 7 درباره دنیا بیانی مختصر، اما با دنیایی از مفاهیم دارند که در اینجا به آن اشاره می‌نماییم.

ای دنیا از من دور شو که مهار تو را به گردنت انداختم و خود را از چنگت بیرون کشیدم و از دام‌هایت گریختم... به خدا سوگند اگر تو انسانی بودی که دیده می‌شدی، همانا حدود خدا را بر تو جاری می‌ساختم و تو را به سزای بندگانی که آنان را با آرزوهای واهی فریفتی و در پرتگاه‌ها افکندی می‌رساندم.[3]

من دنیا را بدور افکندم و چهره‌اش را به خاک مالیدم.[4] (پس) علی را با نعمتی که از

۱. *تحف العقول*، ص۳۸۷.
۲. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۸۰.
۳. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۴۵.
۴. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۲۴.

دست رفتنی است و از لذتی که فانی شدنی است چه کار؟[1]

۹۴۵ـ مرد مردان عالم

رحمت و بخشش حضرت علی 7 در زمان خود آن حضرت، زبان زد عام و خاص بوده است در یکی از کارزارها جنگجویی از مشرکین ملقب به قوچ لشکر با حضرت درگیر شد و به جنگ امام آمد امام او را بزیر انداخت و تیغ از نیام برکشید تا سر او را از تن جدا کند اما آن مرد با التماس، عرض کرد: ای علی 7 آیا مرا، که کودکانی خردسال دارم می‌کشی؟ حضرت برخاست و فرمود: تو را به خاطر کودکانت بخشیدم، ماجرای عمرو بن عاص و بسربن‌ارطاة که برای حفظ جان خود پرده از عورت خود برکشیدند واز مهلکه جنگ با آن حضرت گریختند. نیز از نشانه‌های آقایی و مردانگی مرد مردان عالم علی 7 است.

۹۴۶ـ صبر چیست؟

امام صادق 7 می‌فرماید: امیرالمؤمنین علی 7 به مسجد در آمد، مردی را غمناک و ناراحت و سر به گریبان دید از او سؤال کرد در چه حالی؟ تو را چه می‌شود؟ آن شخص عرض کرد: یاعلی 7 پدر و مادر و برادرم مرده‌اند. می‌ترسم از این غصه زهره ترک شوم!

حضرت فرمود: بر تو باد تقوا و صبر تا فردای قیامت با این دو سرمایه به محضر حق شرفیاب شوی صبر در امور چون سر است از تن، چون سر از تن جدا گردد تن فاسد شود و چون در کارها صبر نباشد همه کارها فاسد گردد.[2]

لذا حضرت علی 7 می‌فرماید: نشانه صابر در سه چیز است:

۱ـ کسل و سست و بی حال نمی‌شود.

۲ـ دلتنگ و بی قرار نمی‌گردد.

۳ـ از خدای خود شکایت نمی‌کند.

زیرا اگر کسل شود حق را ضایع می‌کند و اگر دلتنگ گردد به شکر بر نمی‌خیزد و

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۴۹.

۲. *اصول کافي*، ج۳، ص۱۴۶.

اگر از خداوند شکایت کند به راه عصیان رفته است.[۱]

۹۴۷ـ شبی با علی 7

ابن‌عباس گفت: شبی از شب‌ها علی 7 به من فرمود: وقتی نماز عشای خود را خواندی پیش من بیا تا به تو فایده‌ای دهم. ابن‌عباس می‌گوید: خدمت علی 7 رسیدم، شبی مهتابی و بسیار روشن بود. علی 7 از من سؤال کرد ابن‌عباس: تو تفسیر الف«**الحمد**» را می‌دانی؟ عرض کردم: یاعلی 7 این تو هستی که می‌دانی، ابن‌عباس می‌گوید: علی 7 شروع کرد به تفسیر الف؛ و یک ساعت از آن را به تفسیر الف پرداخت، آن‌گاه مجدد از من سؤال فرمود: «**فما تفسیر اللام من الحمد**» آیا تفسیر لام «**الحمد**» را می‌دانی؟ جواب همان دادم و علی 7 یک ساعت دیگر در تفسیر حرف **لام** سخن گفت پس «**حا**» الحمد نیز به همین منوال و در «**میم**» نیز همانطور و در «**دال**» نیز به همان شکل، چون از تفسیر این حروف فارغ گشت فجر صبح صادق از مشرق سر بر آورد در این جا بود که علی 7 فرمود:

«**لو شئت لاوقرت بعیرا من تفسیر سورة الفاتحه؛** اگر می‌خواستم هفتاد شتر از تفسیر سوره حمد بار می‌کردم.»[۲]

۹۴۸ـ گنج بزرگ

روزی شخصی خدمت امام آمد و عرض کرد: یا علی 7 ۷۰ فرسخ راه آمده‌ام تا ۷سؤال بپرسم.

امام فرمود: بپرس.

عرض کرد: بزرگتر از آسمان چیست؟ فرمود: بهتان(تهمت)

عرض کرد: ضعیف‌تر از یتیم چیست؟ فرمود: آدم سخن چین

عرض کرد: داغ‌تر از آتش چیست؟ فرمود: حرص

عرض کرد: سردتر از زمهریر چیست؟ فرمود: دست نیاز به سوی انسان بخیل دراز کردن

---

۱. *بحارألانوار*، ج۷۱، ص۸۶.

۲. *تفسیر کشف الاسرار*، ج۱۰، ص۶۸۶.

عرض کرد: بی‌نیازتر از دریا چیست؟ فرمود: انسان قانع
عرض کرد: سخت‌تر از سنگ چیست؟ فرمود: قلب کافر

۹۴۹ـ میزان عمل صحیح است

مردی نزد امیرالمؤمنین علی 7 آمد و به آن حضرت عرض کرد که بلال حبشـــی را دیدم با شخصی گفتگو می‌کند لیکن بلال، الفاظ و گفتارش ملحون و لهجه‌دار است ولی آن شخص عباراتش صحیح و معرب و کامل می‌باشد او به این جهت به بلال می‌خندید.

امام 7 فرمود: ای بنده خدا، اعراب و درســتی کلام برای درســتی و تهذیب اعمال است، آن شخص اگر افعالش نادرست باشد، مسلم اعراب کلامش او را سودی ندهد ولی بلال را که افعالش بدرستی آراسته است، لحن عبارات و الفاظش به او زیانی نرساند.[۱]

۹۵۰ـ ای مضطرب دار فنا باش آرام

حــارث اعور می‌گوید: به همراه حضرت علی 7 حرکت می‌کردم تا در حیره در کنار فرات به دیر نصــاری برخوردیم و از آن دیر صدای ناقوس بلند بود. حضرت فرمود: ای حارث آیــا می‌دانی که ناقوس چه می‌گوید؟ عرض کردم خدا و رســولش 9 و ابن‌عم رســولش 9 داناترند. فرمود: ناقوس مثل دنیا و خرابی آن را می‌ســراید. سپس از زبان ناقوس حضرت این اشعار را خواند:[۲]

لـا الـه الـا الله	حقاً حقاً صـدقاً صدقاً
ان الـدنیا قـد غـرتنا	واشـتغلتنا و اسـتهوتـنا
یابن الـدنآیا مـهلاً مـهلاً	یـابـن الـدنیا دقـاً دقـاً
یابن الدنیا جمعاً جمعاً	تفنی الدنیا قرناً قرناً...

یعنی: معبودی به حق شایســتگی پرستش، جز خدا نیســت این را به حق و راستی می‌گویم.

براســتی که دنیا ما را فریفت و ما را به خود سرگرم نمود و ما را سرگشته و مدهوش گرداند.

۱. *عدة الداعي* ابن فهد.
۲. این اشعار به اشعار ناقوسیه نامگذاری شده است.

ای فرزند دنیا آرام باش آرام، ای فرزند دنیا (در کار خود) دقیق شو دقیق.

ای فرزند دنیا (کردار نیک) گردآوری کن، گردآوردنی دنیا ســپری می‌شــود پیوسته پیوسته...

حارث گویــد: عرض کردم: ای امیرمؤمنان 7 آیا نصاری تفســیر صدای ناقوس را اینگونه که فرمودید می‌دانند؟ حضرت فرمود: اگر می‌دانســتند مسیح 7 را به عنوان اله بــر نمی‌گزیدند. حارث گوید: فردای آن روز من به دیر نصاری رفتم و به راهب گفتم: به حق حضرت مسیح 7 همان‌گونه که ناقوس را می‌نواختی آن را به صدا در آور، او چنین کرد و من تفسیر آن را آن‌گونه که آموخته بودم گفتم: تا به پایان اشعار رسیدم آن‌گاه او مرا ســوگند داد که به پیامبرتان سوگند چه کسی این تفسیر را برایت گفته، گفتم همان مردی که دیروز همراه من بود. گفت: آیا بین او و پیامبرتان خویشــاوندی است؟ گفتم: آری او پسر عموی اوست. گفت: سوگند می‌خورم که اواین تفسیررا از پیامبرتان شنیده و آن‌گاه اســلام آورد و سپس گفت: من در تورات خوانده‌ام که پیامبر آخر زمان 9 صدای ناقوس را تفسیر می‌کند.[1]

۹۵۱ـ نماز، قرب، لقای حق

حضرت امیرالمؤمنین علی 7 وقتی که وقت نماز می‌شد به خود می‌پیچید و متزلزل می‌شــد، از آن حضرت سؤال شد یاعلی 7 چه می‌شود چرا شما در وقت‌نماز اینگونه‌اید؟ می‌فرمود: آمد وقت آن امانتی که حق تعالی عرضه داشــت بر آسمان‌ها و زمین و آن‌ها ابا کردند از حمل آن و بر حذر شــدند از آن.[2] و حضرت سجاد 7 نیز وقتی مهیای وضو می‌شــد رنگ مبارکش زرد می‌شد سبب آن‌را سؤال کردند فرمود: آیا نمی‌دانید در حضور کی‌ایستادم.[3]

۹۵۲ـ زایمان عجیب و قضاوتی عجیب‌تر!!

زنی از شوهر خود فرزندی به دنیا آورد که او دو سر و دو بدن روی یک کمر داشت.

۱. *ارشاد القلوب*، ص۳۷۳ / *مدينة المعاجز*، ص۳۲۵.
۲. *مستدرك الوسائل* / *كتاب الصلوة*.
۳. *محجة البيضاء* ج۱، ص۳۵۱.

خانواده نوزاد دچار اشــکال شدند و نمی‌دانستند که آیا این نوزاد یک نفر است یا دو نفر، به محضر مبارک حضرت علی 7 شــرفیاب شدند تا در این باره سؤال کنند حضرت بعد از دیدن کودک فرمود: بچه را در موقع خواب آزمایش کنید باین ترتیب که وقتی هر دو خوابند یکی از آن دو سر یا دو بدن را حرکت دهید و بیدار کنید اگر هر دو با هم در یک لحظه بیدار شدند این دو یک انسانند ولی اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب بود آن‌ها دو انسانند و ارث دو نفر را می‌برند.[۱]

۹۵۳ـ ترک ریا کاری

روزی علی 7 مردی را دید که ســر در پیش افکنده، به نحوی که نشان می‌دهد که من پارســا و عابد و پرهیزکارم! حضرت به او فرمود: ای جوان، این پیچی که در گردن انداختــی در دل خود انــداز، که خدای متعال در دل آدمی می‌نگرد، پس بدان که در روز قیامت ریاکاران را خطاب می‌کنند: شــما آنید که متاع دنیا رابه شما ارزان‌تر فروختند؟ و آنید که مردمان بر در خانه شما ایستادند؟ و آنید که ابتدا به شما سلام کردند؟ پس این‌ها مثل جزای اعمال شــما بود که به شما رسانیدیم ولی امروز دیگر به شما چیزی نخواهد رسید.[۲]

۹۵٤ـ نحوه برخورد با جاهل

ابراهیم پسر مهدی عباسی(لعنة‌الله‌علیه) خوابی دید که برای مأمون چنین نقل کرد:

در عالم رویا دیدم که در راهی با علی 7 می‌رفتیم وقتی به پلی رســیدیم خواســتم بر او ســبقت گیرم روی به او کردم و گفتم تو خواســتی به شرافت همسرت خلافت را تصاحب کنی.[۳]

اما او به من جوابی نداد. مأمون پرسید پس چه گفت؟

ابراهیم گفت: او فقط به من سلام کرد.

مأمون گفت: چون علی 7 تو را جاهل دانسته جوابت نیز همین بوده است.

۱. *ارشاد مفید*، ص۱۰۲.

۲. *کشف الاسرار*، خواجه عبدالله انصاری، ج۱.

۳. به گمان این نادان حضرت علی 7 صرفاً به علت دامادی پیغمبر اکرم 9 در صدد کسب خلافت بوده است.

لذا امام علی 7 در شعری که به ایشان منسوب است می‌فرماید:

من لم یکن عنصره طیباً　　لم یخرج الطیب من فیه

کل امر یــشبهه فــعله　　و یــنضح الـکوز بـما فیه

آنکس را که طینت و سرشت پاک نیست سخن پاک از دهانش نخواهی شنید همانا کار هر کس مثالی از اوست و از کوزه همان برون تراود که در اوست.

۹۵۵ـ نحوه مهمانداری

روزی مردی از حضرت امیرالمؤمنین 7 دعوت کرد که به خانه او تشریف فرما شود. امــام فرمود: «**قد اجبتك علی ان تضمن لی ثلاث خصال... ان لا تدخل علی شیئاً من خارج و لا تدخر عنی شیئاً فی البیت و لا تجحف بالعیال.** یعنــی: دعوت تو را می‌پذیرم در صورتی که ســه موضوع زیر را تعهد و رعایت کنی: یکــی آن‌که چیزی از خارج خانه برای پذیرایی من فراهم نیاوری. دیگر آن‌که به آنچه که هست اکتفا کنی و خود را به تکلیف نیفکنی و ســوم آن‌که در این رهگذر به عیال خود سختی و ســتم روا نداری» عرضه داشت یا امیرالمؤمنین 7 رعایت هر سه موضوع را تعهد می‌کنم و حضرت آن‌گاه دعوتش را قبول فرمود.[1]

۹۵۶ـ عوامل تنگدستی و فقر

روایت شــده اســت که شــخصی به حضور امیرالمؤمنین 7 از تنگی معیشت خود حکایت کرد. امام فرمود: **لعلك تكتب بقلم معهود فقال: لا. فقال لعلك تمشط بمشط مكسور فقال: لا...**

فقر و تنگذستی تو شاید به این سبب است که با قلم گره‌دار می‌نویسی. عرضه داشت: خیر یا امیرالمؤمنین 7 .

فرمود: شاید با شانه شکسته موی خویش را می‌آرایی؟ گفت: نه.

فرمود: شــاید از کســی که عمرش از تو بیشتر است جلوتر راه می‌روی (رعایت ادب بزرگتر نمی‌کنی و جلوتر از آن‌ها راه می‌روی) گفت: نه.

فرمود: شاید بعد از طلوع فجر می‌خوابی؟ گفت: نه.

---

۱. *خصال* مرحوم صدوق، ص۱۸۹ / *عیون اخبار الرضا* 7 ، ج۱، ص۴۵.

فرمود: به پدر و مادر خود از دعای خیر کردن دریغ می‌ورزی؟ عرضه داشت آری یا امیرالمؤمنین 7 .

پس آن‌گاه امام دستور فرمود، که برای رفع بلای تنگدستی، پدر و مادر خود را از دعای خیر فراموش نکند و آن‌گاه فرمود: از رسول اکرم 9 شنیدم که فرمود: ترک دعای خیر برای پدر و مادر روزی و رزق آدمی را می‌برد و او را به تنگدستی مبتلا می‌سازد.

۹۵۷- استغفار و طلب آمرزش

در محضر امیرالمؤمنین علی 7 کسی جمله «**استغفرالله**»را بر زبان آورد آن حضرت فرمود:

ثکلتك امك اتدری ما الاستغفار؟ ان الاستغفار درجة العليين هو اسم وقع على ستة على معان؛اولها: الندم على ما مضى...

مادر به سوگت نشیند آیا می‌دانی که معنی استغفار چیست؟ استغفار مرتبه بلند پایگان است این کلمه شش معنی دارد:

اول: آن‌که آدمی از کار و کرده خود پشیمان شده باشد، دوم: آن‌که مصمم شود که دیگر به کردار بد گذشته خود باز نگردد، سوم: آن‌که حقوقی که از مردم بر ذمه دارد ادا کند و پاک و صافی به ملاقات حق تعالی رود و عهده‌اش، از بار حقوق دیگران فارغ و آسوده باشد چهارم: آن‌که واجباتی که عمل نکرده و تباه و ضایع ساخته است به نحو شایسته به انجام رساند، پنجم: آن‌که فربهی تن خود را که به نامشروع حاصل گردیده به آتش اندوه آب کند تا آن‌گاه که پوستی و استخوانی بیش، از او به جای نماند و تا آن که گوشت تازه از راه حلال و مشروع بر آن بروید، ششم: آن‌که به جبران حلاوت و لذتی که از ارتکاب معاصی احساس کرده تلخی و مرارت طاعت را در ذائقه‌جان خود بچکاند، در چنین وضعی آدمی شایسته آمرزش می‌گردد و به جاست که کلمه استغفار به زبان آورد.[1]

۹۵۸- خبر غیبی امام علی 7 از مسجد جمکران قم

حضرت امیرمؤنان علی 7 در عصر خود قبل از آن که سخنی از قم در حجاز و کوفه به میان آید حدود ۳۳۰ سال قبل از آغاز تأسیس مسجد جمکران از آن خبر

۱. *نهج‌البلاغه* فیض الاسلام / کلمات قصار.

داده اســت آنگونه که نقل شده حضرت روزی به حذیفة‌بن‌یمان، یکی از اصحاب نیک پیامبر 9 فرمود:

ای پســر یمانی! در اول ظهور؛ قائم‌آل‌محمّد 9 از شهری که آن را قم گویند؛ خروج می‌کند[1] و مردم را به ســوی حق دعوت می‌نماید همه مردم از شرق و غرب به آن روی می‌آورند و اسلام تازه می‌شود...

ای پسر یمانی، این سرزمین، مقدس است و از همه آلودگی‌ها پاک می‌باشد... آن‌گاه حضرت در ادامه حدیث می‌فرماید:

پرچم وی[2] را بر فراز کوه سفید، نزدیک مسجد... که آن را جمکران نامند نصب کنند او از زیر مناره آن مسجد بیرون آید...

این پیش‌گویی غیبی نیز در جای خود بسیار عجیب است چرا که حضرت تأکید دارند که قم یکــی از پایگاه‌های مرکزی حضرت مهدی 7 هنــگام قیام جهانی آن حضرت خواهد بود.[3]

۹۵۹ـ شقوق علوم

حضرت امیر علــی 7 فرمود: **العلوم اربعه، علم ینفع و علم یشفع و علم یرفع و علم یضع.** یعنی علوم بر چهار بخش است:

۱ـ علمی‌است که برای داننده او نفع و سود دارد.

۲ـ دانشی که دانای به او سبب شفاعت و محل توجه الهی گردد.

۳ـ علمی‌که آموزش آن سبب شود که به مقام شامخ و منزلت رفیع و رتبه بلند برسد و آن عبارتست از دانا شدن بدین مقدس اسلام و اعتقادات و احکام آن.

۴ـ علم یضع و آن شناسایی به علم نجوم است.[4]

---

۱. منظور، پایگاه امام عصر(عج) در مراحل بعدی است و گرنه نخستین پایگاه قیام آن حضرت در مکه کنار خانه خدا خواهد بود. و شــاید زنده شــدن و مطرح شدن نام امام از این شهر شــروع شود لذا امام به این شکل تعبیر فرموده‌اند.

۲. حضرت مهدی (عج) منظور می‌باشد.

۳. *مونس الحزین* شیخ صدوق، *خلاصة البلدان* / *انوار المشعشین*، ج۲، ص ۱۹۰ـ۱۹۴.

۴. *حدائق الانس*.

۹۶۰ـ گزینش کلامی

حضرت علـــی 7 فرمود: تورات و انجیل و زبور و قرآن را تلاوت کردم و از هر یک کلمه‌ای برگزیدم:

۱ـ از تورات (من صمت نجا) یعنی: هر کس سکوت اختیار کند نجات یابد.

۲ـ از انجیل (من قنع شبع) یعنی: هر که قناعت کند سیر شود.

۳ـ از زبـــور (من ترك الشهوات فقد سلم عن الافات) هـــر کس تمایلات را رها کند از آفت‌ها سالم ماند.

۴ـ از قرآن کریم (و من یتوکل علی الله فهو حسبه) هر که به خداوند توکل نماید خدای برای او کافی است.[۱]

۹۶۱ـ مناعت طبع

اشـــعار زیر منسوب به امام العارفین حضرت علی 7 می‌باشد که موضوع آن در مورد مناعت طبع است. می‌فرماید:

لنقل الـصخر من قلل الجبال　　احـب الـی مـن منن الرجال

یقول الناس لی فی الکسب عار　　فقلت العار فـی ذل الـسوال

یعنی: همانا حمل ســـنگ‌های ســـخت و ســـنگین از بالای قله‌های کوه، برای من محبوب‌تر و آسان‌تر از آن است که زیر بار منت کسی بروم.

مردم به من می‌گویند کسب و کارمایه سر شکستگی است ولی من می‌گویم ننگ و عار، در درخواست (بر اثر کار نکردن) می‌باشد.[۲]

از روی اوست که عالم منورست　　حُسنی چنین لطیف چه حاجت به زیور است[۳]

۹۶۲ـ کیفیت قلب

حضرت امیرالمؤمنین علی 7 می‌فرماید: **ما من احد الا و قلبه عینان، یدرك بهما الغیب فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح له عینی قلبه؛** دل هر انســـان را دو دیده است که با آن از امور

---

۱. *جامع الاخبار*، ص۱۸۳.
۲. *شرح نهج‌البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج۳، ص۲۵۵ / *نهج‌السعادة*، ص۲۹۹.
۳. شاه نعمت‌الله ولی.

غیب و پنهان آگاه می‌شـــود. حال، اگر خدا برای بنده خود خیر خواهد دو چشم دل او را می‌گشاید و نیز فرمود:

زین القلب بالتقی تنل الفوز البقأ ثم بالصبر و الحجی ثم بالخوف و الرجأ

یعنی: قلب خویش را به زینت تقوی بیارای، تا رستگاری و پایداری یابی و از آن پس به زیور صبر و فرزانگی و سپس به خوف و رجا مزین ساز.

و همچنیـــن امام فرمـــود: **القلوب اربعة؛ صدر و قلب و فواد و لب، فالصدر للاسلام، و القلب للایمان و الفواد المعرفة و اللب للذکر**

قلوب آدمیان بر چهار گونه‌اند: صدر، قلب، فواد و لب، صدر جایگاه اسلام است و قلب محل ایمان و فواد مرکز معرفت و لب جای ذکر و حق متعال.

لذا امام صادق 7 می‌فرماید قلب آدمی دچار زنگ و کدورت می‌شود و چون آن‌را با ذکر **لا اله الا الله** متذکر سازی از کدورت خارج می‌شود و صفا و جلوه خود را باز می‌یابد.

۹۶۳ـ راه شناخت

اشـــعاری از امام علی 7 که ضمن یک روایت نقل شـــده اســـت درباره راه شناخت مشکلات نظری است که چند بیت آن عبارت است از:

اذا الـمشکلات تـصدین لـی کـشفت حـقائقها بـالنظر

و لـست بامعة فـی الرجال اسـائل هـذا و ذاما الخبر

و لکننی مـدرب الاصـغرین ابـین مـع مـا مضی ما غبر [۱]

هنگامی‌که مشـــکلات نظری برای من پیش می‌آید، نظریه صحیح و مطابق با واقع را با اندیشه و تأمل کشف می‌کنم.

من از مردانی نیســـتم که صاحب نظر نیســـتند تا برای تقلید از دیگران از این و آن بپرسیم چه خبر.

بلکه من از نظر اندیشـــه و بیان، فرد با تجربه‌ای هســـتم که با مقیاس آنچه گذشته است آینده را پیش‌بینی می‌کنم.

---

۱. *بحارالانوار*، ج۲، ص۵۹ / *دیوان امام علی* 7 ، ص۱۷۹.

برتبت ساقی کوثر، بمردی فاتح خیبر — **به نسبت صهر پیغمبر ولیّ والی والا**
از آنش عقل در گوهر شمار و جفت پیغمبر — **که بی مثل است و بی انباز آن یکتای بی همتا**[1]

۹۶۴ـ دعای مستجاب شده

اواخر شـب بود علی 7 همراه فرزندش امام حسـن 7 کنار کعبه برای مناجات و عبادت آمدند. ناگاه علی 7 صدای جانگدازی شنید دریافت که شخص دردمندی با سوز و گداز در کنار کعبه دعا می‌کند و با گریه و زاری خواسته‌اش را از خدا می‌طلبد. علی 7 به حسـن 7 فرمود: نزد این مناجات کننده برو و ببین کیسـت او را نزد من بیاور. امام حسـن 7 نزد او رفت دید جوانی بسیار غمگین با آهی پرسوز و جانکاه مشغول مناجات است فرمود: ای جوان امیرمؤمنان پسر عموی پیغمبر 9 تو را می‌خواهد ببیند. دعوتش را اجابت کن. جوان لنگان لنگان با اشتیاق وافر به حضور علی 7 آمد. علی 7 فرمود: چه حاجت داری؟ جوان گفت: حقیقت این است که من به پدرم آزار می‌رساندم او مرا نفرین کرده نصف بدنم فلج شـده اسـت. امام علی 7 فرمود: چه آزاری به پدرت رسانده‌ای؟ جـوان عرض کرد، من جوانی عیاش و گنهکار بودم پدرم مرا از گناه نهی می‌کرد من به حرف او گوش نمی‌دادم بلکه بیشـتر گناه می‌کردم تا این‌که روزی مرا در حال گناه دید باز مرا نهی کرد سـرانجام من ناراحت شدم چوبی برداشتم طوری به او زدم که به زمین افتاد و با دلی شکسته برخاست و گفت: اکنون کنار کعبه می‌روم و برای تو نفرین می‌کنم کنار کعبه رفت و نفرین کرد نفرین او باعث شد نصف بدنم فلج گردد. در این هنگام آن قسـمت از بدنش را به امام نشان داد. بسیار پشیمان شدم نزد پدرم آمدم و با خواهش و زاری از او معذرت خواهی کردم و گفتم مرا ببخش و برایم دعا کن. پدرم مرا بخشـید و حتی حاضر شد که با هم به کنار کعبه بیاییم و در همان نقطه‌ای که نفرین کرده بود دعا کند تا سـلامتی خود را بازیابم با هم به طرف مکّه رهسپار شدیم پدرم سوار بر شتر بود در بیابان ناگاه مرغی از پشت سر سنگی پراند شتر، رم کرد و پدرم از بالای شتر به زمین افتاد و تا به بالینش رفتم دیدم از دنیا رفته اسـت همانجا او را دفن کردم و اکنون خودم با حالی جگر سوز به اینجا برای دعا آمده‌ام. امام علی 7 فرمود: از این که پدرت با تو به طرف کعبه برای دعا در حق تو می‌آمد معلوم می‌شود که پدرت از تو راضی است اکنون

---
۱. هاتف اصفهانی.

من در حق تو دعا می‌کنم. امام بزرگوار در حق او دعا کرد سپس دست‌های مبارکش را به بدن آن جوان مالید همان‌دم جوان سلامتی خود را باز یافت.

سـپس امام علی 7 نزد پسرانش آمد و به آن‌ها فرمود: **(علیکم ببر الوالدین:** بر شما باد نیکی به پدر و مادر)[1] (در ادامه این روایت امام علی 7 اقدام به انشـاء دعای مشلول می‌نمایـد همین دعای مندرج در مفاتیح‌الجنان و آن شـخص شـفاء می‌گیرد حضرت آیت‌الله کشـمیری آن عارف بزرگ فرموده بود در مفاتیح الجنان گنج بزرگی اسـت که اکثر مردم از آن غافلند و از آن استفاده نمی‌کنند و آن دعا مشلول است).

۹۶۵- اخلاق مردم داری

هنگامی‌که امیرمؤمنان علی 7 در بسـتر شهادت قرار گرفت، فرزندان خود را به دور خود جمع نمود و برای آن‌ها وصیت کرد در پایان وصیت فرمودند: **یا بنی عاشروا و الناس عشرةً ان غبتم حنّو الیکم، و ان فقدتم بکوا علیکم.**[2]

یعنی: ای فرزندانم! به گونه‌ای با مردم زندگی کنید که اگر از نظر آن‌ها غایب شدید مشتاق دیدار شما شوند، و اگر از دنیا رفتید از فقدان شما، گریه کنند.[3]

۹٦٦- زمین شناسی امام علی 7

در خصوص حرکت زمین و انواع حرکت آن حضرت امیر 7 می‌فرماید:

و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها؛ تعدیل و کنترل و موزون نمودن میان حرکات گوناگون زمین، بوسیله کوه‌های محکم است.

و از این گفتار حضرت چنین اسـتفاده می‌شـود که زمیـن دارای حرکات متعددی می‌باشد لذا در تأیید فرمایش حضرت علم امروز تابه حال هشت نوع حرکت برای زمین اثبات کرده اسـت و دانشمندی بنام فلکس ورنه؛ یازده حرکت برای زمین کشف کرده و فرمایش حضرت را از کلمات اعجازآمیز دانسـته و در صدد حرکات دیگری برای زمین بر آمده است.[4]

---

۱. *جامع النورین/ مهج‌الدعوات* سیدبن‌طاووس.
۲. *بحارألانوار*، ج۴۲، ص۲۴۷.
۳. *بحارألانوار*، ج۴۲، ص۲۴۷.
۴. *بحارألانوار*، ج۵۴ ص۱۱۱.

۹۶۷- کاشت درخت خرما

امام باقر 7 فرمود: روزی مردی، امیرمؤمنان علی 7 را ســوار بر شتری که باری از هسته خرما بر آن بود، دید که عبور می‌کرد، پرسید: ای ابوالحسن 7 این بار چیست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: **ماة الف عذق ان شألله**؛ اگر خدا بخواهد صدهزار درخت خرما.
او آن‌ها را در زمینی کاشــت همه آن‌ها بصورت درخــت در آمد و حتی یک دانه از هســته آن‌ها تباه نشد و به این ترتیب حضرت یک نخلستان خرمای صد هزار درختی را پدیدار نمودند.[۱]

۹۶۸- بنیانگذار عمل نیکوکارانه وقف در اسلام

امام علی 7 با دسترنج خود دو باغ احداث کرد که نام آن دو باغ یکی ابونیزر دیگری باغ بُغیبغه (بغبغه) بود و شــخصی بنام ابونیزر سرپرســتی آن دو باغ را به عهده داشــت ابونیزر می‌گوید: در باغ بودم روزی امام علی 7 وارد باغش شــد و به من فرمود: آیا غذا در باغ هست؟ عرض‌کردم: با کدوئی که ازاین باغ بدست آمده و روغنی که موجود بوده غذایی آماده ســاخته‌ام. فرمود: آن غذا را بیاور بخوریم. غذا را حاضرکردم و پس از میل غذا و شســتن دست‌ها کلنگ را به دست گرفت و به سوی چاه قنات آن باغ روانه شد و به لای روبی و پاک کردن آن قنات پرداخت و در حالی که عرق از پیشانیش می‌ریخت از چــاه بیرون آمد و بار دیگر به داخــل چاه رفت و همچنان به لای روبی پرداخت و به هنگام کلنگ زدن به زمین صدای همهمه آن حضرت به بیرون چاه می‌رســید، آن قنات را به گونه‌ای پاکســازی نمود که به اندازه گردن شــتر آب آن زیاد شد سپس با شتاب از چاه بیرون آمد و فرمود: خدا را گواه می‌گیرم که این چشمه و باغ را وقف کردم آن‌گاه از من قلم و کاغذ طلبید حاضر نمودم. آن حضرت نوشــت: بسم الله الرحمن الرحیم، این را وقف کرده بنده خدا علی، تا «**الیقی الله وجهه حرالنار یوم القیامة**؛ خداوند به وســیله این دو چشمه وقف شده چهره علی 7 را در قیامت از حرارت آتش دوزخ حفظ کند.»
پــس از علی 7 امام حســن 7 و بعد از امام حســین 7 و... طبق وقف نامه عمل کردند و از درآمد محصول آن دو باغ بذل و بخشــش می‌کردند و به فقراء و درماندگان راه می‌دادند در یکی از سال‌ها امام حسین 7 مقروض شد معاویه از فرصت استفاده کرد

۱. *فروع کافی*، ج۵، ص۷۵.

و پیشنهاد کرد آن دو باغ را به دویست هزار دینار خریدار هستم امام حسین 7 فرمود: این دو مزرعه فروشی نیست. پدرم آن را بر عموم فقراء وقف نمود تا چهره‌اش از آتش دوزخ محفوظ بماند بنابراین من آن‌ها را به هیچ قیمتی نمی‌فروشم.[1]

امیرمؤمنان این دو باغ معروف به چشمه آبی نیزر بغبغه را وقف کرد از در آمد محصولات آن‌ها در تأمین معاش زندگی فقرا مردم مدینه و درماندگان صرف گردد.

لذا علی 7 در حدیثی می‌فرماید: **من كان همه بطنه فقيمته ما يخرج عن بطنه**؛ یعنی: ارزش کسی که تنها به جهت شکمش کوشش می‌کند مساوی آن چیزی است که از شکم او خارج می‌شود.

۹۶۹ـ وقف‌های حضرت زهرا 3

ابوبصیر می‌گوید: امام باقر 7 به من فرمود: آیا نمی‌خواهی وصیت فاطمه 3 را برای تو بازگو کنم؟ عرض کردم: آری می‌خواهم امام باقر 7 جامه دانی را بیرون آورد و در میان آن نامه‌ای را خارج کرد و آن نامه را که وصیت نامه حضرت زهرا 3 را که در مورد وقف مزارع هفتگانه بود چنین خواند: **بسم الله الرحمن الرحيم** این وصیتی است که فاطمه دختر پیامبر 9 به آن وصیت نموده است وصیت کرد به «**حوائط سبعه**» (باغ‌های یا مزارع هفتگانه) که عبارتنداز:

عواف، دلال، برقه، مبیت (بروزن منبر) حسنی، صافیه، مال (مشربه) ام ابراهیم، تا وقف باشد و تولیت آن را به علی‌بن‌ابیطالب 7 واگذار کردم و پس از او بزرگترین فرزندانم باشد خداوند بر این وصیت گواه است و همچنین مقداد و زبیر گواهی می‌دهند که این وصیت را علی‌بن‌ابیطالب 7 نوشت.[2]

۹۷۰ـ دعای ختم قرآن

حضرت امیرالمؤمنین 7 وقتی قرآن را ختم می‌فرمود این دعا را می‌خواند: **اللهم اشرح بالقرآن صدری**: خدایا به قرآن، شرح صدر مرا عطا کن.

۱. *مستدرك الوسائل*، ج۲، ص۵۱۴ / *ربيع‌الابرار*، ج۴، ص۳۸۸ (متاسفانه در دوره ما انجام این سنت بزرگ اسلامی کمتر به چشم می‌خورد)

۲. *فروع كافي*.

واستعمل بالقرآن بدنی: و به قرآن بدنم را به کار بندگی خود وادار کن.

و نور بالقران بصری: و به قرآن، دیده‌ام را روشنایی بخش.

و أطلق بالقرآن لسانی: و به قرآن، زبانم را رها کن. **واعني عليه ما ابقيتني فانه لا حول و لا قوة الا بك اللهم اني اسئلك اخبات المخبتين و اخلاص الموقنين و مرافقة الابرار و استحقاق حقائق الْايمانِ و الغنيمة مِنْ كل برٍ والسلامةَ مِنْ كلِ اثمٍ وجوب رحمتك و عزائم مغفرتك و الفوز باجنة و النجاة من‌النار.**[۱]

۹۷۱- به خانواده‌ات سفارش کن

حضرت علی‌بن‌ابیطالب 7 به کمیل فرمود: به خانواده‌ات فرمان ده...

يا كميل مرّ اهلك ان يروحوا فی كسب المكارم و يدلجوا فی حاجة من هو نائم فو الذی وسع سمعه الاصوات...

ای کمیل! خانواده خود را فرمان ده که خویشتن را به محامد اخلاق و مکارم صفات آراسته سازند و در تاریکی شـــب ها برای رفع نیازمندی خفتگان بکوشند، سوگند به آن خدا، که شنواییش، اصوات را احاطه کرده است، هر کس در دل دیگران، سرور و شادمانی ایجاد کند، خداوند متعال از آن ســـرور، لطفی بیافریند که چون اندوه و غصه به آن کس هجوم آورد، آن لطف همچنان ســـیلی که در بستر سراشـــیب، فضول اشتران را با خود می‌برد اثر اندوه را از دل آن کس بزداید.[۲]

۹۷۲- اهل زمانه خود را بشناس...

حضـــرت امیرالمؤمنین 7 به فرزند خود امام حســـن 7 چنین نصیحت و ســـفارش فرمود:

يا بنی انه لابدللعاقل من ان ينظر فی شانه فليحفظ لسانه و ليعرف اهل زمانه يا بنی ان من البلاء الفاقة و اشد من ذلك مرض البدن و اشد من ذلك عرض القلب...

پسر عزیزم خرد در آدمی دوست و یار اوست، و حلم و بردباری همچون وزیر و رفیق، و مدارا همانند پدر مهربان، و صبر و شـــکیبایی به منزله بهترین لشکر وی است. پسرم

۱. *بحارألانوار*، ج۹۲، ص۲۰۶، حدیث۱.
۲. *وسایل الشیعه*، ج۱۶، ص۳۵۴.

خردمنــد، باید که در کار خویش به دقت بنگرد و زبان در اختیار خود دارد و در حق اهل زمان و مردم عصر خود عارف باشــد. پســرم، تهی دستی خود بلایی است و از آن بدتر بیماری جســم آدمی و از آن بدتر بیماری دل او اســت. ثروت و مکنت خود نعمت است لیکن برتر از آن نعمت سلامت بدن انسان و بالاتر از آن نعمت تقوای قلب است. پسرم، اوقات مؤمن سه بخش است: قسمتی که در آن با خدای خویشتن راز و نیاز کند و قسمت دیگر را صرف محاســبه نفس و نظر در کار و رفتار خود کند و در بخش ســوم از نعمتی که خداوند بر او حلال و سزاوار فرموده است بهره برد. و هر مؤمن مسلمان ناگزیر است که به ســه مورد توجه و عنایت کافی مبذول دارد ترمیمی در وضع معیشــت و زندگی و گامی‌برای روز واپسین و بهره‌ای از آنچه حلال و مباح گردیده است.[1]

۹۷۳- حب علی 7 عاقبت بخیری می‌آورد

جُویریةبن‌مُسهر که یکی از یاران محبوب امام است در خانه امام علی 7 آمد و سراغ امام را گرفت گفتند امام خوابیده است

او صدا کرد: ای خفته بیدار شــو، ســوگند به آن‌که جانم در دست اوست ضربه‌ای به سرت خواهند زد که محاســنت از آن رنگین شود همان گونه که قبلاً خودت به ما خبر دادی.

امام صدای او را شنید و فرمود: ای جُویریة بیا تا تو را از عاقبت خودت خبر دهم.

جُویریة نزد امام رفت حضرت فرمود:

ســوگند به آن‌که جانم در دســت اوست تو را کشان کشــان پیش آن درشت خو... می‌برند و او دست و پایت را قطع می‌کند آن‌گاه تو را در پائین درخت خرمای کافری به دار می‌کشند.

مدتی گذشــت تا این‌که زیادبن‌ابیه حاکم کوفه شــد و او را دستگیر کرد و دست و پایش را برید آن‌گاه او را بر درخت خرمای ابن مُکَعبر به دار کشــید و چون درخت بلند بود او را در پائین آن به دار زدند.[2]

۱. *بحارألانوار*، ج۷۴، ص۴۰۳، باب ۱۵ / *کشف الغمه* اربلی، ج۲، ص۱۱.
۲. *شرح نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد*، ج۲، ص۲۹۱.

۹۷۴- پیشگویی امام علی 7 در حمله هلاکوخان مغول به بغداد

علامه حلی از پدرش سدیدالدین‌یوسف‌بن‌المطهر نقل می‌نماید: علت محفوظ بودن شــهرهای کوفه و حله و کربلا و نجف اشــراف از قتل عام و خرابی لشــکر هلاکوخان مغول این بود که وقتی هلاکوخان با لشکر خود به خارج شهر بغداد رسید اکثر مردم حله از ترس خانه‌های خود را ترک و به اطراف فرار کردند. لیکن پدر من و ســیدبن طاووس و ابی‌العزا هر ســه از نوابغ علمی شــیعه هســتند، تصمیم گرفتند به هلاکوخان نامه‌ای بنویسند و صریحاً تسلیم بودن خود را اظهار کنند. نامه را نوشته و فرستادند چون نامه در بیرون شهر بغداد در وقتی که محاصره بود رسید، فوراً فرمان داد در جواب نامه بنویسید: شــما سه نفر که بزرگ شهر حله هستید و مردم در اختیار شما می‌باشند به نزد من آیید. آن‌گاه پاسخ را به وسیله دو نفر از سپاهیان خود فرستاد، چون نامه رسید سیدبن‌طاووس و ابن‌ابی‌العز اطلاع بر مضامین آن یافتند حاضر نشــدند پیش وی بروند. لذا پدرم گفت: من حاضرم و تنها با آن دو مأمور در حالی که کتابی همراه داشــت نزد هلاکو رهســپار شد. پادشاه مغول با حال شگفت گفت شما چطور جرأت نمودید به اینجا بیایید و بنوشتن چنین نامه‌ای اقدام کنید در حالی که شهر بغداد هنوز فتح نشده و چگونگی وضع مملکت و وظیفه شما معلوم نگردیده؟

وی در پاســخ فرمود: هشیار باش نوشتن نامه و آمدن من بدون هیچ ترس بر اساس روایتی می‌باشد از حضرت علی‌بن‌ابیطالب 7 که بما رسیده است، امام ما در نهج‌البلاغه در خطبه زوراً فرموده‌اند:

الزوراء (۱) و ما ادریك مالزوراء ارض ذات اثل و (الــی آخــر)؛ بغداد و چه می‌دانید که بغداد چیســت؟ شهری است وسیع و در آن ساختمان‌های مدرن محکم پایه گذاری شود و جمعیت بسیاری در آن مسکن گزینند و برخی از خلفاءابن‌العباس در آنجا خلافت کنند. و آنان جور و ســتم نمایند آخر الامر باید دچار هجوم لشــکری شــوند که جوان و نیرومند باشــند و حدقه چشم‌هایشان کوچک و صورتشان مانند سپر، طوق شده و لباس آنان از زره آهنین می‌باشــد و صداهایشــان بسیار بلند و دارای سطوت و ابهت‌اند و آنان به هیچ شــهری نگذرند مگر آن‌که فتح می‌نمایند و هیچ سلطانی و پرچمی در برابرشان به جنگ افراشــته نشود و مگر آن‌که سرنگون شود و بلاء بزرگ است برای کسی که به

---

۱. زوراء به معنی شهر بغداد است.

مخالفتشان برخیزد.

هلاکوخان مغول چون این پیش گویی‌ها را از کلمات گهربار حضرت علی مرتضی 7 شـــنیده بویژه بشارت پیروزی نسبت به پادشاهانی که به جنگ او بیایند و همه علاماتی که حضرت بیان فرموده بود در خود و لشـــکرش مطابق دید، فوراً نامه‌ای نوشت که هر گاه بواســـطه این پیش‌گویی حضرت علی 7 بغداد را فتح کردم شـــهر حله و شهر کوفه و شـــهر نجف و شهر کربلا را با ســـاکنین آن‌ها بکلی مورد عفو و همه آن جمعیت را از کشـــتن و اسیر شدن در امان خواهم گذاشت. ســـپس به اعتماد باین پیشگویی حضرت علی 7 فرمان داد به بغداد حمله شود و مستعصم که خلیفه آخرین سلسله‌بن‌العباس بود به بدترین وجه به قتل رسانید و پیروزی شگفتی نمود و صدق این پیشگویی حضرت را در جهان انتشار و بر شیفتگان حضرت افزود.[۱]

۹۷۵ـ بیان راز نسب پیامبر 9 توسط امام علی 7

امام جعفر صادق 7 از حضرت علـــی 7 نقل می‌کند که: آن حضرت در توصیف از آفرینش و نســـب محمّد 9 فرمود: خداوند تعالی نور مقدس حضرت محمّد 9 را خلق فرمود، پیش از آن‌که آسمان‌ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و قبل از این‌که احدی از انبیاء را اراده آفرینش کند به چهار صد و بیســـت چهار هزار سال، به آن نور دوازده حجاب خلق نمود:

۱) حجـــاب قدرت. ۲) حجاب عظمت. ۳) حجاب منت. ۴) حجاب رحمت. ۵) حجاب ســـعادت. ۶) حجاب کرامت. ۷) حجاب منزلت. ۸) حجاب هدایت. ۹) حجاب نبوت. ۱۰) حجاب رفعت. ۱۱) حجاب شفاعت.

پس آن نور مقدس را در حجاب قدرت ۱۲ هزار سال جاری داد و او می‌گفت: **سبحان ربی الاعلی.**

و در حجاب عظمت یازده هزار سال و او می‌گفت: **سبحان عالم السر**

و در حجاب منت ده هزار سال و می‌گفت: **سبحان من هو قائم لایلهو**

و در حجاب رحمت نه هزار سال و می‌گفت: **سبحان الرفیع الاعلی**

و در حجاب سعادت هشت هزار سال و می‌گفت: **سبحان من هو دائم لایسهو**

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۲۸.

و در حجاب کرامت هفت هزار سال و می‌گفت: **سبحان من هو غنی لایفتقر**

و در حجاب منزلت شش هزار سال و می‌گفت: **سبحان العلیم الکریم**

و در حجاب هدایت پنج هزار سال و می‌گفت: **سبحان ذی العرش العظیم**

و در حجاب نبوت چهار هزار سال و می‌گفت: **سبحان رب العزه عما یصفون**

و در حجاب رفعت سه هزار سال و می‌گفت: **سبحان ذی الملك و الملكوت**

و در حجاب هیبت دو هزار سال و می‌گفت: **سبحان الله وبحمده**

و در حجاب شفاعت دو هزار سال و می‌گفت: **سبحان ربی العظیم و بحمده**

پس نام مقدس آن حضرت را بر لوح ظاهر گردانید و آن نام مبارک چهار هزار سال بر لوح می‌درخشید پس اسم اطهر آن حضرت را بر عرش ظاهر گردانید و هفت هزار سال در آنجا نور می‌بخشید همچنین در احوال، رفعت و جلال می‌گردید تا آن‌که حق تعالی آن نور را در صلب آدم جای داد و از آدم در شیث و از شیث در انوش و از انوش در قینان و از قینان در مهلائیل... تا در ابراهیم‌خلیل‌الله و ابراهیم در اسماعیل... در عبدمناف و از عبدمناف در هاشم و از هاشم سید قریش در عبدالمطلب و از عبدالمطلب در عبدالله جای داد و پیامبر 9 به دنیا آمد.[1] فاطمه بنت‌اسد 3 مادر امیرالمؤمنین خندان و شادان وقتی پیامبر 9 بدنیا آمد نزد ابوطالب 7 پدر حضرت علی 7 آمد و او را به آنچه واقع شده بود خبر داد. پس ابوطالب 7 به وی گفت: مگر از این امر در شگفتی؟ تو هم باردار می‌شوی و وصی و وزیر او را می‌زایی.[2]

۹۷۶- همام کیست؟

روایتی است از امیرالمؤمنین 7 در اصول کافی و نهج‌البلاغه نقل شده که روایت بلندی است و به خطبه همام معروف است. این خطبه عجیب است و ما قسمت اول این خطبه را از جلد ۲ اصول کافی ص ۲۲۶ نقل می‌کنیم از امام صادق 7 :

مردی که او را همام صدا می‌کردند و عابد و زاهد کوشایی بود وقتی که امیرالمؤمنین 7 مشغول خطبه بود از جایش بلند شد و گفت: ای امیرمؤمنان! مؤمن را آنطور برای ما تعریف کن که انگار او را در برابر خودمان می‌بینیم.

---

۱. *حیات القلوب*، ج۲، ص۳.

۲. *بحارالانوار*، ج۱۵، ص۲۹۷.

امام 7 در پاسخ به او تأمل و درنگ فرمود: زیرا مصلحت را در تأخیر جواب می‌دید، پس از آن امام بطور اجمال فرمود: ای همام، تو خود از خدا بترس و نیکوکار باش که ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون [1] یعنی: خدا با پرهیزکاران و نیکوکرداران اســت. همام به این پاســخ اکتفا نکرد تا این‌که حضرت را ســوگند داد: امام خطبه‌ای مفصل از اوصاف مؤمن فرمود: چون امام اوصاف مؤمن را می‌شــمارد همام بی هوش شد و در آن بی هوشی از دنیا رفت. علی 7 فرمود آگاه باشید سوگند به خدا که از چنین پیش آمدی بر او می‌ترسیدم و پس از آن فرمود: اندرزهای درست به اهلش چنین تأثیر می‌کند یکی از حاضرین (ابن کواکه از خوارج بود) گفت: یا امیرالمؤمنین 7 تو چه حال داری؟ و چرا این اندرزها در تو تأثیر ندارد، یا چون چنین گمان می‌داشــتی چرا باعث مرگ او شدی؟) امام 7 فرمود: وای بر تو هر اجلی را وقتی است که از آن نمی‌گذرد دیر یا زود نمی‌شود و ســببی اســت که از آن تجاوز نمی‌کند پس از اینگونه گفتار که شیطان بر زبانت راند بازیست.[2]

متن خطبه همام«المؤمن من هو الکیس الفطن...»

مؤمن زیرک و تیز هوش است که بشاش است و اگر غصه‌ای هم داشته باشد آن را آشکار نمی‌کند دلش از هر چیز دیگر و خودش از همه چیز در نظرش خوارتر، از هر کس که از بین رفتنی باشــد دوری می‌کند و نســبت به حسنات و نیکی‌ها طمعکار و حریص است کینه توز نیست چشــم تنگ نمی‌باشد، جر و بحث بیهوده نمی‌کند، کارش سبّ و نفرین کردن نیست، پیوســته عیب نمی‌گیرد، غیبت نمی‌کند، از این‌که بالاتر از دیگران باشد خوشش نمی‌آید، ریا و سمعه را دوست نمی‌دارد، در مسائل بی‌تفاوت نیست، همتش عالی است، سکوتش فراوان با وقار است، با مروت است (نیکی دیگران در حق او) یادش می‌ماند، پایمرد و قدردان اســت، اگر غمی هم داشته باشد از روی تفکر و تعقل است و بی‌مورد نیســت، از فقرش خشنود است خوش بر خورد و قابل انعطاف است، استبداد در کارش نیســت، پایبند به عهد و پیمان اســت، و اذیتش کم، دروغ نمی‌گوید و پرده دری نمی‌کند...

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۸.
۲. *نهج‌البلاغه* فیض الاسلام، ص۶۱۳.

۹۷۷- ایراد خطبه ای بدون نقطه

خطبه‌ای اســت بدون نقطه که حضرت امیر 7 پیرامون مســائلی چون حمد الهی و رســول‌خدا 9 بت پرســتی ـ اطاعت حق ـ ازدواج پیامبر 9 ، اخلاقیات و... صحبت فرموده‌اند: (البته این خطبه طولانی است که مختصری از آن آمده است.)

الحمدلله اهل الحمد و ماواه، و له اوكد الحمد و احلاه و اسرع الحمد و اسراه و اظهر الحمد و اسماه و اكرم الحمد و اولاه، الحمدلله الملك الملك المحمود المالك الودود مصوركل مولود و مال كل مطرود، ساطح المهاد و موطد الاطواد و مرسل الامطار و مسهل الاوطار، عالم الاسرارو مدركها و مدمر الاملاك و مهلكها و مكور الدهور و مكررها و مورد الامور و مصدرها، عم سماحه و كمل ركامه و همل، و طاوع السوال و الامل، و اوسع الرمل و ارمل، احمده حمدا ممدودا و اوحده كما وحد الاواه، و هوالله‌لااله للامم سواه و طمادع لما عدله و سواه...

حمــد و ثناء خداونــدی را که اهل حمد بــوده و جایگه آن مختص او می‌باشــد و برترین و شیرین‌ترین و سریع‌ترین و گسترده‌ترین و پاکترین و بالاترین و گرامی‌ترین و ســزاوارترین حمدها بر ذات او باد. سپاس خداوندی را که پادشاهی است مورد ستایش و مالکی است بسیار مهربان و با محبت، هر مولودی را صورت می‌بخشد و هر طرد شده‌ای را ملجاء و پناهگاه اســت، گستراننده دشــت‌ها و صحراها و برپاکننده کوه‌ها و بلندی‌ها اســت، فرو فرستنده باران‌ها و آسان‌کننده مشــکلات و نیازها است، عالم و دانا به همه اسرار و درهم کوبنده و نابودکننده همه پادشاهان است، روزگاران را به سرانجام رسانده و آنان را مجدداً به عرصه وجود می‌آورد و مرجع و مصدر همه امور اوست، جود و عطایش همه چیز را در برگرفته و ابر بخشــش او، با کمال ریزش، همگان را فرا گرفته اســت، خواســته‌ها و امیدهای بندگان را برآورده نمود و به ریگزاران افزونی و توســعه بخشیده است.

حمد و ستایش می‌کنم او را، حمد و ستایشی بی‌انتها، و یگانه‌اش می‌شمارم همانگونه که بنده دعا کننده گریان، او را یگانه می‌شــمارد و اوست خداوندی که امت‌ها را خدایی جز او نیست، و کسی نیست که آنچه را که او بر پا و تنظیم کرده درهم فرو ریزد...[1]

---

۱. *سفینة البحار*، ج۱، ص۳۹۷ / *مناقب آل‌ابی‌طالب*، ج۱، ص۳۳۶ / *شرح نهج‌البلاغه خویی*، ج۱ / *بحارألانوار*، ج۴۰، ص۱۶۳.

۹۷۸- حمد حق تعالی

مولای عارفان امیرمؤمنان علی 7 در باب حمد مطالبی بسیار عالی دارد که از باب نمونه جملاتی از آن را از کتاب مستدرک سفینة‌البحار ج۳، ص۷۳ نقل می‌کنیم:

الحمد لله الذی جعل الحمد علی عباده من غیر حاجة منه الی حامدیه، و طریقاً من طرق الاعتراف بلا هوتیته صمدانیته...

یعنی: خداوند را سپاس، که بندگانش را مشرف به تشریف حمد فرمود، بدون این‌که به سپاسگزاری آنان نیازمند باشد، و این کلمه جامعه را که باید از عمق قلب و حقیقت وجود برخیزد، راهی از راه‌های اعتراف به لاهوتیت و صمدیت و ربوبیت و فردیت خود قرار داد و آن را علت ازدیاد رحمتش بر عباد اعلام کرد و راهی روشن برای طالب فضلش فرمود، و در کمون و سر این لفظ، حقیقت این معنی را که سپاس و حمد اعتراف به منعم بودن او نسبت بر هر حمدی است جلوه داد.

۹۷۹- وضوی ظاهری و باطنی

امام علی 7 می‌فرماید: بر بنده خدا سزاوار است که ۵ وضوء بسازد وضوء اول وضوء قلب که عبارت است از پاک کردن آن از مکرو خدعه و کبر و حسد کینه و دشمنی، همانا خداوند در قرآن فرمود: و ثیابک فطهر[1] و مقصود آن طاهر ساختن قلب است.

وضوء دوم، وضوء زبان و پاکیزه کردن آن از غیبت و دروغ و تهمت و گفتار ناروا است و خداوند در کتاب خود فرمود: و لا یغتب بعضکم بعضاً[2] وضوء سوم وضوء پاک کردن شکم از خوراک شبهه ناک و حرام است خداوند فرمود: کلوا من الطیبات[3] وضو چهارم، وضوی بدن است از پوشیدن لباس‌های حرام خداوند می‌فرماید:و ریشاً و لباس التقوی ذلک خیر[4] و وضوی پنجم وضوی ظاهری است همان که خداوند در قرآن فرمود: یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا[5]

---

۱. سوره مدثر، آیه۴.
۲. سوره حجرات، آیه۱۲.
۳. سوره بقره، آیه ۵۷.
۴. سوره اعراف، آیه۲۶.
۵. سوره مائده، آیه ۶.

۹۸۰- بی اعتنایی به دنیا

علی 7 بارها در فرازهای مختلف می‌فرمود: ای دنیا دیگری را فریب ده که من تو را سه طلاقه کرده‌ام. سؤال کردند: یاعلی! در تعجب هستیم همه مردان دلاور و رزم آوران میادین جنگ از شمشیر تو می‌ترسند ولی چطور است که تو این چنین از دنیا می‌ترسی؟

حضرت فرمود: شما خبر ندارید این دنیا درخت خارآور است که دست هوی و هوس و حرص، آن را بر کنار جوی عمر تو کاشته، اگر از آن دوری نکنی خار آن در دامن عصمت پاکی تو می‌افتد و... آیا نشنیدید که در آغاز کار که هنوز خار آن نیرومند و قوی نشده بود دامن عصمت حضرت آدم 7 را درید؟

اکنون که خار آن قوت گرفته با علی پسر ابوطالب چه می‌کند![1]

۹۸۱- امیرالمؤمنین یعنی چه؟

جابربن‌یزید گوید: به امام باقر 7 عرض کردم فدایت گردم چرا علی 7 را امیرالمؤمنین نامیدند؟ فرمود: از علم خود آنان را تغذیه می‌کرد و به آن‌ها می‌آموخت مگر قول خداوند را نشنیده ای «و نمیر اهلنا» و می‌آوریم غذایی برای خاندانمان.[2]

و از امام صادق 7 روایت شده که فرمودند: شمشیر علی 7 را بدین جهت ذوالفقار نامیدند که در میانه قبضه آن خطی به درازا بود شبیه به مهره‌های تیره کمر، همان شمشیری که جبرئیل از آسمان آورد و دسته‌اش از نقره بود، آن شمشیری که ندا کننده‌ای از آسمان فریاد بر آورد **لا سیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی.**[3]

۹۸۲- عدم توفیق نماز شب

روزی مردی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی 7 رسید و سؤال کرد: یا علی! من از خواندن نماز شب محرومم؟ **یا امیرالمؤمنین! انی حرمت الصلوة باللیل؛** حضرت فرمود: **انت رجل قَیَّدُتُكَ ذنوبك،** تو مردی هستی که گناهانت تو را گرفتار و مقید ساخته است (از این رو موفق به خواندن نماز شب نمی‌شوی).[4]

---

۱. *تفسیر کشف الاسرار*، خواجه عبدالله انصاری، ج۱.
۲. سوره یوسف، آیه ۶۵.
۳. *معاني الاخبار*، ج۱، ص۱۴۶.
۴. *علل الشرایع*، ج۲، ص۵۱.

۹۸۳- علم و دانش

روزی شخصی از علی 7 در مورد علم و دانش پرسش کرد حضرت فرمود: علم چهار کلمه است الف) به قدر احتیاج خود به خداوند، او را عبادت کنی. ب) به قدر طاقت و صبر خود در سوختن آتش جهنم گناه کنی. ج) به اندازه عمرت در دنیا برای دنیا کار کنی. د) و به مقدار بقایت در آخرت توشه تهیه نمایی.[۱]

۹۸۴- سخن بیهوده

روزی علی 7 مردی را دید که دهان به سخنان بیهوده گشوده و از پرگوئی و بیهوده گوئی، زبان خود را در کام نمی‌گیرد، حضرت به او فرمود: ای شخص به راستی که تو با اعمالت؛ نامه‌ای را بوسیله دو فرشته حافظ خود دیکته می‌کنی (و هر آنچه می‌کنی آن‌ها را می‌نویسند) بسوی پروردگارت، پس سخنی بگو که برای تو فایده‌ای داشته باشد و دم فرو بند از سخن بیهوده و بی‌فایده.[۲]

۹۸۵- فرق بهشت و مسجد

حضرت امیرمؤمنان علی 7 می‌فرماید: نشستن در مسجد برای من از نشستن در بهشت محبوب‌تر و بهتر است، زیرا با نشستن در بهشت به خواسته خودم نائل شده‌ام ولی با نشستن در مسجد به خواست خداوند نائل می‌شوم.[۳]

و در روایتی از امام صادق 7 است که، هر موقع برای حضرت امیرمؤمنان 7 کار مهمی پیش می‌آمد به نماز خواندن پناه می‌برد، سپس این آیه را تلاوت کردند: «واستعینو بالصبر و الصلوة»[٤] و نیز فرمودند: هر یک از شما که با اندوهی از اندوه‌های دنیا مواجه شد وضو بگیرید و به مسجد بروید و دو رکعت نماز بخوانید و رفع اندوه و شدائد خود را از خدا بخواهید آیا نشنیده‌اید که خداوند فرمود: «واستعینو بالصبر والصلوة.»[٥]

---

۱. *مجموعه ورّام.*
۲. *امالی شیخ صدوق.*
۳. *وسائل الشیعه*، ج۳، ص۴۷۷.
۴. *وسائل الشیعه*، ج۵، ص۲۶۳.
۵. همان مدرک.

۹۸۶ـ معجزه‌ای از امام علی 7

امیرمؤمنان علی 7 چند دائی در بنی مخزوم داشت، جوانی از آن قبیله نزد امام علی 7 آمد و عرض کرد: دائی جان برادرم از دنیا رفت و من در مرگ او بسیار ناراحتم.

امام علی 7 فرمود: آیا می‌خواهی او را ببینی؟ او گفت: آری؛ امام علی 7 فرمود: قبرش را به من نشان بده.

آن‌گاه امام علی 7 با آن شخص بیرون آمد در حالی که آن حضرت پارچه بُرد پیامبر 9 را به کمر بسته بود، وقتی که به کنار قبر رسید لب‌هایش به هم می‌خورد آن‌گاه با پای خود به قبر او زد، او از قبر بیرون آمد در حالی که به زبان عجمی سخن می‌گفت: حضرت علی 7 به او فرمود: مگر وقتی که تو از دنیا رفتی عرب نبودی؟ او عرض کرد: چرا ولی ما به روش فلان و فلان مُردیم از این رو زبانمان تغییر کرد.[1]

۹۸۷ـ دوستان خدا کیانند؟

ابن‌عباس می‌گوید: روزی از علی‌بن‌ابیطالب 7 درباره «دوستان خدا» که در آیه «**الا ان اولیاء لا خوف علیهم و لا هم یحزنون؛**» بدانید که به راستی دوستان خدا نه بیمی دارند و نه اندوهگین می‌شوند [2] به آن اشاره شده، سؤال شد؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

قام اخلصوا الله فی عبادته، و نظروا الی باطن الدنیا حین نظر الناس الی ظاهرها...؛ آنان مردمی‌هستند که خدا را از روی اخلاص پرستش می‌کنند و هنگامی‌که مردم به ظاهر دنیا می‌نگرند آنان به باطن و درون آن می‌نگرند و در همان حال که مردم فریب خوشی‌های زودگذر دنیا را خورده‌اند، آن‌ها آینده آن را به خوبی می‌دانند. از این رو آن‌ها از آنچه که می‌دانند و خبر دارند، دست می‌کشند، و آن (امیالی) را که می‌دانند بزودی آنان را (دل و قلب) می‌میراند، می‌کشند.[3]

۹۸۸ـ چگونگی مرگ هارون

طبرسی از ابن‌عباس روایت کرده که گفت: از امیرالمؤمنین 7 پرسیدند یاعلی 7

۱. *اصول کافي*، ج۱، ص۴۵۶.
۲. سوره یونس، آیه ۶۲.
۳. *تفسیر المیزان*، ج۱۰، ص۹۸.

چگونه بنی‌اسرائیل موسی را اذیت و آزار کردند ولی خداوند او را تبرئه کرد، حضرت فرمود: روزی موسی 7 به همراه برادرش هارون به مکانی می‌رفتند، وقتی به کوهی رسیدند، خدای تعالی هارون را قبض روح کرد، موسی وقتی بازگشت و به بنی‌اسرائیل خبر داد که هارون وفات کرده، بنی‌اسرائیل به موسی 7 گفتند: هارون را بردی و به قتل رساندی اکنون آمده‌ای و به ما می‌گویی او وفات کرده، تو حسادت می‌کردی بر هارون، چرا که ما او را بیشتر دوست می‌داشتیم زیرا او از تو به ما ملایم‌تر و سازگارتر بود.

خداوند موسی 7 را از آن تهمت و افترا منزه ساخت و تبرئه کرد آن گونه که امر کرد تا جسد هارون را بیرون آورده و بر محافل بنی‌اسرائیل گردانیدند، هارون می‌گفت: ای بنی‌اسرائیل! برادرم مرا نکشت من به مرگ خود وفات کردم، پس از آن فرشتگان او را بردند و به مکانی دفن کردند که کسی بر آن اطلاع پیدا نکرد.[1]

۹۸۹- در کاخ آرزو چه می‌کنی؟

در دیوان اشعار علی 7 است که این اشعار را حضرت به معاویه نوشت:

تروم الخلد فی دار المنایا — فکم قد رام مثلك ما تروم

تنام ولم تنم عنك المنایا — تنبه للمنیه یا نئوم

لهوت عن الفناء و انت تفنی — فما شیئ من الدنیا یدوم

یعنی: در کاخ آرزوها بهشت را جستجو می‌کنی و چه بسا پیشینیان قبل تو نیز چنین می‌خواستند تو خود می‌خوابی و لکن آرزوهای تو آرام نمی‌گیرد، ای به خواب رفته غافل بیدار شو، تو از فانی شدن غافل گشته‌ای و حال آن‌که هیچ چیز در دنیا جاودان نخواهد ماند.[2]

۹۹۰- قربانی پسر!

مردی نزد امام علی 7 آمد و گفت: یاعلی! نذر کرده‌ام که اگر مرتکب فلان عمل بشوم پسرم را نزد مقام ابراهیم (در مسجد الحرام) قربانی کنم و حالا آن عمل را که نبایستی انجام می‌دادم، مرتکب شده‌ام حالا چه کنم، تکلیف من چیست؟

---

۱. *تفسیر جامع*، ج۵.

۲. *دیوان امام علي* 7 ، ص۴۳۰.

حضرت فرمود: به جای پســرت قوچ فربهی بکش و گوشتش را بر مستمندان تقسیم کن.

گر بگذری زمرتبه‌ی کبریای حق   بر صدر دور گذر، کبریا علی ست.[1]

۹۹۱ـ استطاعت و قدرت

شــخصی از حضرت علی 7 سؤال کرد؛ که آیا انســان قدرت و استطاعت دارد که کارها را با قدرت و استطاعت خود می‌کند یا فاقد قدرت و استطاعت است؟ و اگر قدرت و استطاعت دارد و کارها را با حول و قوهٔ خود انجام می‌دهد پس دخالت خداوند در کاری که انسان به قدرت و استطاعت خود می‌کند چگونه است؟

امــام بــه او فرمــود: **سالت عن الاستطاعة تملکها من دون الله او مع الله؟** یعنی: تو از اســتطاعت ســوال کردی. آیا تو که مالک این استطاعت هســتی، خود به خود و بدون دخالت خداوند صاحب این استطاعتی؟ یا با شرکت خداوند صاحب آن شدی؟

سؤال کننده در جواب حضرت متحیر ماند که چه بگوید. امام فرمود:

اگر تو مدعی شــوی که، تو و خدا با هم صاحب این استطاعت و قدرت هستید، تو را می‌کشــم (زیرا تو خود را شریک خدا و همدوش خدا فرض کرده‌ای و این کفر است) و اگر باز هم بگویی، بدون خدا، صاحب این اســتطاعت و قدرت هستی، باز تو را می‌کشم (زیرا خود را از دایره نیاز به خداوند خارج کرده‌ای).

ســؤال کننده پرســید: پس چه بگویم یا علی؟ حضرت فرمود: تو به مشیت و اراده حق، صاحب اســتطاعت و قدرت می‌باشــی، در حالی که در همین حال خداوند، صاحب مســتقل این استطاعت است (یعنی: تو صاحب این استطاعتی، امّا صاحب قائم بالذات و غیر متکی به غیر)

اگر به تو استطاعت می‌دهد، این استطاعت تو عطیه اوست و اگر از تو سلب می‌کند، تو را در بوته آزمایش قرار می‌دهد. در عین حال باید بدانی آنچه به تو تملیک می‌کند در عین این‌که به تو تملیک می‌کند، خودش مالک اوست. تو را به هر چه قادر می‌سازد باز تحت قدرت خود اوست و از تحت قدرت او خارج نمی‌شود.[2]

---

۱. نیما یوشیج.
۲. *تحف العقول*، ص ۲۶۸.

۹۹۲ـ انواع اسم‌های علی 7

علی 7 می‌فرماید نام من در انجیل به«اليا» و در تورات به «بری» و در زبور به«اری» آمده اســت.[1] مادرم مرا «حیدر» (شــیر) نامید و پدرم به«ظهیر» نام نهاد و عرب به علی صدایم می‌زد.

تا رســول‌خدا 9 زنده بود حســن، مرا «ابوالحســین» صدا می‌زد و حســین نیز مرا «ابوالحســن» می‌خواند، و هر دوی آن‌ها جدشان را پدر صدا می‌زدند ولی پس از رحلت آن بزرگوار مرا پدر خواندند.[2]

۹۹۳ـ پیشگویی وقایع آخرالزمان

حضرت علی 7 در بعضی اوقات از مصائب و گرفتاری‌های آیندگان خبر می‌داد و راه درمان ابتلائات آن‌ها را گوشزد می‌کرد.

علی 7 فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که چند گناه بزرگ و عمل زشــت در بین آن‌ها پدید می‌آید.

۱ـ کارهای زشت آشکار می‌گردد و معمولی می‌شود.
۲ـ پرده‌های عفت و شرم پاره می‌گردد.
۳ـ زنا کاری و تجاوزهای ناموسی علنی می‌شود
۴ـ مال‌های یتیمان را حلال می‌شمارند و می‌خورند.
۵ـ ربا خواری شیوع پیدا می‌کند.
۶ـ در کیلو و وزن‌ها، کم و کاست می‌کنند.
۷ـ شراب را به اسم نبید حلال شمرده و می‌خورند.
۸ـ رشوه را به عنوان هدیه و شیرینی می‌گیرند.
۹ـ به نام امانت داری خیانت می‌نمایند.
۱۰ـ مردها خود را به شکل زنان و زنان خویش را به صورت مردها در می‌آورند.
۱۱ـ به احکام و دستورات نماز بی‌اعتنائی می‌کنند.
۱۲ـ حج خانه خدا را برای غیر خدا (برای ریا و یا تجارت) بجا می‌آورند.

---

۱. *بحارالانوار*، ج۳۵-۴۶.
۲. *خصال*، ۴۲۱.

سـپس ادامه داد: کیفر این زشتی‌ها این اسـت که خداوند آن‌ها را از فیوضات خود محروم می‌کند، تا جائی که ماه (شـوال) برای آن‌ها مخفی می‌شود بطوری که گاهی دو شَبَه دیده می‌شود (که معلوم می‌شود روز عید فطر را به عنوان ماه رمضان روزه گرفته‌اند با این‌که روزه آن حرام بوده است) و زمانی شب اول رمضان مخفی می‌شود، که دو روز آن را روزه نگرفته و به عنوان آخر ماه شـعبان می‌خورند و روز عید فطر را به خیال آخر ماه رمضان روزه می‌گیرند. در این وقت باید ترسید از این‌که خداوند بطور ناگهانی آن‌ها را کیفر کند (مانند زلزله و طوفان و سیل).

چـرا که به دنبـال آن کارها، بلاها مردم را فرا می‌گیرد، تا جائی که کسـانی صبح سالم هستند ولی شب در دل خاک و قبر آرمیده‌اند و گاهی شب سالمند و بامدادان جزء مردگان هستند.

وقتی چنین روزگاری پیش آمد، لازم است انسان همیشه وصیت کرده باشد که مبادا بلائی بر او فرود آمده و بدون وصیت بمیرد و واجب است نماز را در اول وقت آن بخواند چون ممکن است تا آخر وقت زنده نباشد.

هر یک از شـما آن زمان را درک کرد بدون وضـو نخوابد و اگر برایش امکان دارد همیشـه با وضو باشد چه ترس آن است که مرگ ناگهانی برسد، لذا خوب است با وضو باشد که روح وی با طهارت خدا را ملاقات نماید.

من شـما را ترسـاندم اگر بترسـید و آگاه نمودم، اگر آگاه گردید و شما را پند دادم چنانچه پند گیرید پس در پنهانی و آشکار، از خدا بترسید و نباید کسی از شما بمیرد، مگر این‌که مسلمان باشد، زیرا هر کس به جز اسلام آئینی داشته باشد از او پذیرفته نیست و در آخرت زیان کار است.[۱]

فارغ از هر دو جهانم به گل روی علی　　　از خم دوست جوانم به خَم موی علی[۲]

۹۹۴ـ رفتارهای اجتماعی

امیرالمؤمنین علی 7 فرمود: هر کس خود را در معرض تهمت قرار دهد، کسـی را که به او بد گمان شـود سرزنش نکند. و هر که را از خود پنهان دارد، اختیار آن‌را خود او

۱. *بحارالأنوار*، ج۱۹، ص۷۸.
۲. امام خمینی(ره).

دارد (نه کس دیگر) و هر صحبتی که از دو نفر تجاوز کرد شایعه می‌گردد، به برادر خود تا زمانی که بدی از او ندیدی خوشبین باش...

سخن برادر خود را بد تفسیر مکن تا جایی که حمل بر خوبی آن ممکن است، بر تو باد به دوستی با برادران راستگو و درست کار... با کسانی مشورت کن که از خدا می‌ترسند و آن‌ها را تا آنجا که تقوا دارند دوست بدار...[۱]

۹۹۵- مناجات علی 7 در سجده نمازها

اصبغ‌بن‌نباته می‌گوید: امیرالمؤمنین علی 7 در سـجودش بـه خداوند باری تعالی عرض می‌کرد:

(انا جيك يا سيدى كما يناجى العبد الذليل مولاه و اطلب اليك طلب من يعلم انك تعطى و لا ينقص مما عندك شى و استغفرك استغفار من يعلم انه لا يغفر الذنوب الا انت و اتوكل عليك، توكل من يعلم انك على كل شى قدير؛ یعنی: ای آقایم با تو راز و نیاز می‌کنم، بنده‌ای ذلیل با مولای خود راز خود می‌گوید، و از تو می‌خواهد مثل کسـی که می‌داند تو عطا می‌کنی و از آنچه نزد تو است کم نیاید، و از تو آمرزش می‌جویم، مانند کسی جز تو گناه را نیامرزد و به تو توکل دارم مانند کسی که می‌داند تو بر همه چیز توانایی).[۲]

۹۹۶- القاء عزت نفس به فقیر

روزی مردی نزد امیرالمؤمنین 7 آمد عرض کرد: یا اباالحسن! من نیازمندم حضرت فرمود: نیازت را بر روی زمین بنویس، او نوشـت من فقیرم؛علی 7 به قنبر فرمود: ای قنبر دو جامه به او بده و آن مرد به سرودن اشعاری در وصف علی 7 پرداخت علی 7 به قنبر فرمود: صد دینار طلا به او بدهند، عرض کردند یا علی! او را توانگر ساختی، حضرت فرمود: من از رسـول‌خدا 9 شنیدم که می‌فرمود: از مردم قدردانی کنید: سپس علی 7 فرمود: (من از مردمی‌در تعجب و شـگفتم که با پول خود بنده‌ها و کنیزانی می‌خرند امّا مردم را (فقیران) با احسان خود نمی‌خرند.)[۳]

---

۱. *امالي شيخ صدوق*.

۲. *امالي صدوق*، ص۲۵۵.

۳. *امالي شيخ صدوق*.

۹۹۷- مفسر قرآن

غزالـــی نقل می‌کند کـــه امیرالمؤمنین 7 فرمود: اگر خداونـــد و پیامبر اکرم 9 مرا اذن و اجازه دهند به اندازه بار چهل شـــتر «الفِ» ســـوره فاتحه الکتاب را شرح می‌نمایم. ســـپس می‌گوید: **و هذه الکثرة في السعة و الافتتاح فی العلم لا یکون الا لدنیا سماویا الهیا.**[۱] یعنی: این وســـعت مطالب و گشودن باب علم نیست مگر علمی‌الهی و آسمانی و باطنی و خدادادی (این علم اکتســـابی نیســـت خدادادی اســـت)... لذا در جایی دیگر حضرتش می‌فرماید:

«**سلونی عن القرآن اخبرکم عن آیاته فمن نزلت و این نزلت**» یعنی؛ راجع به قرآن از من بپرســـید هر آینه شـــما را آگاه می‌کنم که آیات آن درباره چه کسی و در کجا نازل شده است.[۲]

امیرالمؤمنین‌علی 7 در جواب سؤال رهبانی از وجه‌الله فرموده است: **فهذا الوجود کله وجه الله، ثم قرأ:**

«**فاینما تولو فثم وجه الله.**»[۳] پس این وجود همه وجه‌الله اســـت سپس آیه شریف را قرائت کرد: پس به هر طرف که رو کنی همان سمت خداست.

۹۹۸- سفارش به امام حسن 7

روزی دو کودک خطی را نوشته سپس خدمت امام حسن 7 آوردند و او را حَکَم خود قرار دادند تا آن حضرت قضاوت کند که کدام خط نیکوتر اســـت در آن هنگام علی 7 چشم به وی دوخت و فرمود:

یا بنی انظر کیف تحکم فان هذا حکم و الله سائلک عنه یوم القیامة؛ یعنـــی: ای پســـرم! دقت کن چگونه قضاوت می‌کنی؟ بی‌گمان این یک قضاوت است خداوند روز قیامت از آن، تو را مورد سؤال قرار خواهد داد.[٤]

---

۱. *بحارألانوار*، ج۸۹، ص۱۰۴.
۲. *بحارألانوار*، ج۸۹، ص۷۹.
۳. *جامع الاسرار*.
۴. *تفسیر مجمع البیان*، ج۲، ص۶۴.

۹۹۹ـ توبه نصوح

علی 7 می‌فرماید **ترك الذنب اهون من طلب التوبة**؛ یعنی گناه نکردن آسان‌تر از توبه است؛ عرض شد یا اباالحسن توبه نصوح کدام است و چگونه؟

حضرت فرمود: پشـیمانی با دل و طلب آمرزش با زبان و تصمیم نداشـتن بر انجام گناه.[۱]

۱۰۰۰ـ همه زهد در دو کلمه

روایت است که علی 7 فرمود: خداوند متعال زهد را در دو کلمه جمع فرموده است: که اگر کسـی به این آیه عمل کند زاهد روزگار است و آن آیه این است: «**لكيلا تأسوا على ما فاتكم**؛ برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید.»[۲]

۱۰۰۱ـ معرفی امام علی 7

مفضل بن عمر از امام صادق 7 سؤال کرد یابن‌رسول‌الله به چه دلیل علی‌بن‌ابیطالب 7 **قسيم الجنة و النار** «تقسیم کننده بهشت و جهنم» شده است؟

حضرت فرمودند: به سبب این‌که محبت به آن حضرت عین ایمان است و عداوت با او کفر است و تحقیقاً بهشت فقط برای اهل ایمان آفریده شده است و جهنم صرفاً برای اهل کفر؛ بدین علت قسـمت کننده بهشت و جهنم است و کسی داخل بهشت نمی‌شود الاّ با محبت او و کسـی داخل در جهنم نشود الاّ کسـانی که دشمنی با آن حضرت را داشته باشند.

مفضل عرض کرد: ای پسر رسول خدا: بنابراین انبیاء و اوصیاءی آنان هم علی 7 را دوست داشته‌اند و دشمنانش را مبغوض می‌داشته‌اند؟!

فقال نعم. قلت: فكيف ذلك؟!

امام فرمود: آری، مفضل عرض کرد: چگونه است آن مطلب؟!

حضرت فرمود: آیا ندانسـته‌ای که پیامبر 9 در روز خیبـر فرمود: هر آینه حتماً من پرچم و لوای جنگ را فردا به مردی می‌سـپارم که خدا و رسـولش را دوست دارد و خدا

۱. *تحف العقول*، ص۲۱۴.
۲. سوره حدید، آیه ۲۳.

و رسولش نیز او را دوست دارند. و او از میدان کار زار بر نمی‌گردد مگر این‌که خداوند بدست او فتح و ظفر را نصیب خواهد نمود.[۱]

عرض کرد: بلی، امام فرمود: آیا ندانسته‌ای که چون یک پرنده بریان برای رسول‌خدا 9 آوردند آن حضرت به خداوند عرض کرد: بار پروردگارا! محبوب‌ترین مخلوقات خود را بیاور تا او با من از این پرنده بخورد و مقصود از «**احب خلق اله**» علی 7 بود.

عرض کرد: بلی، امام فرمود: آیا ممکن است که انبیای خداوند و اوصیای آن‌ها دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسولش او را دوست داشته باشند و وی نیز خدا و رسولش را دوست داشته باشد؟ گفتم: نه.

حضرت فرمود: آیا ممکن است که مؤمنین از امت‌هایی باشند که حبیب خدا و حبیب رسولش و حبیب پیمبرانش را دوست نداشته باشند؟

گفتم: نه.

حضرت فرمود: بنابراین ثابت شد که تمامی پیامبران خدا و مرسلین از آن‌ها تمامی مؤمنان، محبّ و دوستدار علی‌بن‌ابیطالب 7 هستند.

و همچنین ثابت شد که تمامی مخالفین آن‌ها دشمن او و دشمن تمامی دوستداران و اهل محبت او می‌باشند. گفتم: آری.

حضرت فرمود: بنابراین داخل در بهشت نمی‌شود مگر کسی که علی 7 را دوست بدارد خواه از پیشینیان باشد و خواه از پسینیان؛ پس روی این استدلال علی 7 قسمت کننده بهشت و جهنم است.

مفضل در اینجا عرض کرد: انـدوه و غصه را از من گرفتی خداوند غصه و اندوهت را بزدایت.

امام سپس فرمود: ای مفضل این مطلب را بگیر، زیرا آن از علوم مخزون و مکنون و پنهان است که کسی را بدان دسترسی نیست.[۲]

---

۱. *تفسیر صافي*، ج۱، ص۱۶.
۲. *ینابیع المودة*، ص۳۳۱.

یادآوری مهم

۱) حمد و سپاس خداوند کریم را که ولی‌الحسنات است و توفیق داد تا در سال ۷۷ این مجموعه به پایان رسد. و در سال ۷۹ که بنام سال امام علی 7 توسط مقام معظم رهبری(مد ظله) نامگذاری شد پس از چاپ به مردم علی دوست ایران اسلامی تقدیم شود.

۲) ایـن کتاب در سال ۸۹ بعد از چاپ چند دوره با عنایت امام عصر 7 مجدداً مورد بازبینی دقیق قرار گرفت و حتی‌المقدور اغلاط و داستان‌های تکراری حذف و داستان‌های جدید جایگزین گردید و تغییرات حاصله در حدود ۲۰٪ از کل کتاب می‌باشد.

۳) به فضل خدای بزرگ در این مدت این کتاب در کشورهای عراق و لبنان نیز به زبان عربی ترجمه و چاپ شده است.

۴) در مراحل مختلف تدوین آدرس و شماره صفحه‌ی بعضی از داستان‌ها از دست خارج شد اگر چه تعداد این داستان‌ها کم است و لیکن باید توجه کرد که این قبیل داستان‌ها از منابع مطمئن آورده شده است.

۵) بعضی از داستان‌ها به جهتی که مورد نظر مؤلف بوده تکرار آن را ضروری می‌دانسته لذا به جهت اهمیت و جلب توجه عمیق‌تر مخاطب تکرار آن‌ها انجام پذیرفته است.

۶) طریق خواندن کتاب‌هایی‌که دارای حجم زیاد هستند طبق سفارش حضرت امام خمینی 1 آن اســت که هر روزی مقداری از آن کتاب خوانده شود تا همه مطالب بتواند در ذهن قرار گیرد خواندن یکدفعه‌ای آن‌ها هم باعث عدم ضبط مطالب می‌شــود و هم خستگی آور خواهد بود لذا پیشنهاد می‌شود حداقل روزی ۳ داستان از این کتاب مطالعه شود.

۷) با توجه به این‌که ۱۰۰۱ نکته از زندگی امام علی 7 در این مجموعه آمده اســت شایسته اســت صرفاً به خواندن آن اکتفا نشود بهتر آنست حداقل ۴۰ نکته از دستورات امام و سیره‌های عملی آن حضرت را جهت عمل کردن (مثل داستان مهم شماره ۴۵۸) استخراج نمائیم ان‌شاءالله.

۸) در ایــن مجموعه حدود ۲۰۰ مرحله از کتب کهــن برادران و علمای بزرگ اهل سنت استفاده شده است.

۹) این‌که برای این مجموعه عدد ۱۰۰۱ تعیین شــده بواســطه جمع ابجدی سوره مبارک توحید است بعد از توفیق انجام این مجموعه، عناوین دیگری مانند: ۱۰۰۱ فضیلت از امیرالمومنین علی 7 در روایات و احادیث ، ۱۰۰۱ اثبات در ولایت امیرالمومنین علی 7 ، ۱۰۰۱ پرسش و پاسخ از امیرالمومنین علی 7 و ۱۰۰۱ فضیلت از امیرالمومنین علی 7 در کتب اهل ســنت نیز بدست آمد که در مواردی آن هم به شکل قلیل مطالب در بین این ۵ جلد کتاب اشــتراکاتی دارد که توقع آن است که به دیده اغماض نگریسته شود.. انشاءالله.

۱۰) ایمیل مؤلف جهت پیشنهادات Ramziohadi@yahoo.com

۱۱) پیشنهادی به اساتید محترم دانشگاه‌ها و معلمان عزیز ایران اسلامی:

اســتدعا می‌نماید در اداء حق امامت امام علی 7 و آشنایی مخاطبان با زندگی سرور دین علی بن‌ابیطالب 7 در شــروع هر جلســه درس یک داستان از زندگی امام علی 7 را در کلاس درس خود مطرح نموده تا روح و جان دانشــجویان و دانش‌آموزان با نوای بهشتی زندگی امام المتقین علی 7 معطر و مطهر گردد.

فهرست راهنما

الف ـ اشخاص

ب ـ مکان‌ها، مناطق و محل‌ها

ج ـ قبایل و گروه‌ها و جنگ‌ها

اشخاص

مکان‌ها، مناطق و محل‌ها

قبایل، گروه ها

جنگها

مراکز بخش

اردبیل: بین عالی قاپو و شیخ صفی، بخش ولایت: ۰۴۵۱-۲۲۵۳۸۰۱

اصفهان: خیابان فروغی، کوی امیرکبیر، کوچه شهید منشاوی، بوستان فدک: ۰۳۱۱-۳۳۵۱۲۰۷

اصفهان: چهار باغ خواجو، مقابل صدا و سیما، فروشگاه ثامن الائمه: ۰۳۱۱-۲۲۱۰۶۶۴

اهواز: خیابان حافظ، بین سلمان فارسی و مجاهدین، کتابفروشی اسوه: ۰۶۱۱-۲۹۲۳۳۱۵

بابل: جنب مسجد جامع، کتابفروشی سازمان تبلیغات: ۰۱۱۱-۲۲۹۸۱۵۵

تهران: بازار آهنگران، پاساژ کاشفی، کتابفروشی بهار کتاب: ۰۲۱-۵۵۶۲۲۹۰۳

تهران: میدان انقلاب، بازار بزرگ کتاب، پخش عارف کامل: ۰۲۱-۶۶۹۶۶۹۱۰

شیراز: خیابان زند، روبروی خیام، دارالکتب شهید مطهری: ۰۷۱۱-۲۳۵۹۰۲۳

شیراز: خیابان تختی، کوچه جاوید، پخش گلستانه: ۰۷۱۱-۲۲۳۱۴۴۷

قم: بلوار شهید محلاتی، انتهای کوچه ۳۴، پیام آوران توسعه کتاب: ۰۲۵۱-۷۲۰۷۰۷۰

کرمان: میدان شهدا، ورودی مسجد جامع، کتابفروشی فاطمیه: ۰۳۴۱-۲۲۳۳۵۳۳

مشهد: پشت باغ نادری، کتابفروشی برادران: ۰۵۱۱-۲۲۵۴۹۲۹